این کتاب تاریخ فتحعلی شاه ... ایران
[illegible]
[illegible]
... ۱۲۸۲

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم یا من لک الامر و لک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و نشکرک یا من لک العزة و
اذ تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و نصلی علی من بعثته فی الامیین رسولا و جعلته للعالمین
بشیرا و نذیرا و علی آله و خلفائه تیمن مقاله و الحمد لله الذی جعلنا ممن کان من هولاء و لم یجعلنا ممن اتخذ الهه هواه حمد خداوندی را رواست
که خاک تیره را قبت لاله و گل گردانیده و هر برگی از آن را آیتی بر وحدت خالق کل و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
باران گوهر فشان [illegible] سازد و از دل کوهساران لاله نعمان آشکارا کند خالق کل شیء و هو الواحد القهار بواسطه نفسی را
برجای [illegible] وجود ولی سابقه هیچ [illegible] جهانی اندیشه جهانبانی قهرمانی انتظام جمهور سازد و منصوری را لطفی ظاهر برکی بر جهت
جهت آور [illegible] بزرگو [illegible] نصب گذارد با دولت عز بزرگ داند و در عین عزت ذلیل آرد تعز من تشاء و تذل من تشاء
چو در حرم بارگاهش کسی را بنای نیست و در آن بارگاه احدی را رای بار نیست همه را از عدم بوجود آورد و بحرفی [illegible] قادر مطلق
هستی و بود ای لقبی را ناسخ مذاهب نمود و در [illegible] اشتغه افزای [illegible] اکب افراز [illegible] از فرش [illegible]
گلدین را علوم [illegible] و آخرین [illegible] ضمیرش بودیعت سپرد تا نقش ظاهر سازد بجان عزیزش قسم یاد آورد تا رضای [illegible]
جود جمله گناهکاران را از مضیق دوزخ آزاد و مخلص [illegible] نجاح ساخت و اطاعتش را مایه فلاح خیابش را رحمة للعالمین
گردانید و این عرش را خلیفه و جانشین الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آله و خلفائه [illegible]
الی یوم الدین اما بعد محمد صادق مروزی [illegible] که راوی این روایات صادقه و جامع این حکایات رائقه است [illegible]

بدین پرده جهان قانون سخن آرائی میسازد که در عهد میمون و سلطنت روز افزون سلطان سلاطین جهان و حکمران
پادشاه فلک نشان داور داد گستر عدالت شعار و ناموری جهانگیر مرحمت و ثار اسلام پرور اسلامیان پناه شرع نواز شریعت آگاه
خدا را خلیل خلیل خدا پرستان را خداوندی عدیل معموره زمین را اکنان [illegible] و محروسه جهان را [illegible]
رای هند و خان [illegible] فرمان پذیر قیصر روم و امیر اطوار روش عقیدت گستر از اول جیحون تا منتهای ختان و از سند و دجله
تا انتهای ارکان عرضا و طولا از [illegible] از ناحیه شمال تا نقطه جنوب و از هند و خاوران تا نواحی قیروان عموما و خصوصا
فیوه رسل الشاه و بوه رسل الخان در ظل نیاد و دوان [illegible] گرفتش ملک عرب و عجم مسخر گشود هند و ترکش افتاد
[illegible] مواکب زیر و زبر جهان از عدلش آباد و جهانیان از بذلش دلشاد و عربه و فاق علی الآفاق عزا و رفعة و نصرا
و اسعادا و زهوا و فخرا و هو السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم مولی ملوک العرب و العجم مغیث الاسلام المؤید المظفر
المنصور صاحب التخت الموفور [illegible] الملک الغفور [illegible] الملکة و الملکیة الذی [illegible] و العزه [illegible]
الفلکیة لیث الوغا غیث الندی تاج مفاخر الاعالی شمس مشارق المعالی [illegible] الملوک [illegible] فضلهم
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو النصر و الفتح و الظفر معظم شاه بهادر [illegible] الملک [illegible]
مرشد [illegible] و هو ظل احسانه و قلوب اعدائه [illegible] و ظلف [illegible] فی المجالس العود و القماری
و [illegible] المجالس علی العود و القماری [illegible] امر و گشایش کار [illegible] ضمیر با هر عقل که [illegible] نظیر [illegible]
باشد [illegible] که سالها در خاطر محزون و [illegible] بود در بساط [illegible] مقصود [illegible]
بدین نقش دلکش از [illegible] رای صوابش مشکل نمودم که عمر بسیار [illegible] انتظام کار را [illegible]
و بدستیاری فرزین فکرت [illegible] خیال [illegible] نشیب و فراز اندیشهای دور و دراز از خاطر جها [illegible] که شاید لطیفه [illegible]
حوادث زمانی دست داده روزی با شاه [illegible] بر رخ [illegible] حریف بخت [illegible] تلافی ما فات کرده
هنگام نقش این [illegible] اندیشه صورت حصول نپذیرفته است و شاید تقدیر با حریف [illegible] جوابی از لاوهم
نکته اگر [illegible] ضمیر که محیط [illegible] نفسی [illegible] صورت [illegible] این [illegible] کرده [illegible]
رعایت حقوق [illegible] گردیده خواهد بود و [illegible] اول [illegible] آورده [illegible] خاطر را از [illegible]
سلطان [illegible] فصل انتخاب آمد که تا اکنون [illegible] گراسمای [illegible] رواجی نبوده و مایه اند و از آن

نگارا از سودای سخن آرائی سودی و ابتهاجی قحط مایه مدرک تحدی بود و غلای متاع عنبر بشایه که مهره را با جوهر همرتفاع و نی
حاصل نبودی و شبه را با گوهر امتیازی کامل بکمال و بال بودی و هنر موجب ملال و فضول سخنوران را مهر خموشی بر لب بود
و دانشوران ذو فنون را ماحضر از خون جگر بر تب عرضه الیوم الجرت الاقال و عدت و ادراک المجد الافضی باقتناء غم خور که کمال
ادعا ملت بر آید و هنر از زوجیت اجتشهد حیرت بر در انجاح مطلب همتی بکار بود و در حصول مرامست جدی بلیغ بکار آمدی ولی این
اندیشه دل بهانه جو که قبض و بسط امور بکدر و صفای وقت باید دخیل آید و انجام مرام را کفیل و گرنه ورق خیال از نقش
مقصود ساده ماند و شاهد مطلوب نقاب تعطیل از چهره نکشاد و منا آغاز این نیاز را انجامی حاصل آید و انجام مرام را انتظامی
با دل خون گشته از ماجرای گذشته با صد گونه هراس از سر ستان حرفی بر زبان آورد و این سخن در میان که عمریست تا جابر جای
سخن نوازی هر صدفی گوهری جسته و از هر کانی جوهری بدست آورده و انبهار فرصت را در خزانهٔ خاطر مخزون داشته ام
و گنجینهٔ خیال را باین ذخیره که مایهٔ فخر و شرف نباشد تا چون متاع هنر را در بازار دانش بهائی روی نماید و کوکب
بخت هنروران را در افق بینش ضیائی حصول مقصود دراد در تنگنای بیجائی بر طبق عرض نهاده شود و بمفتاح شوق
قفل از گنجینهٔ سخن گشاده شاید که زحمتهای کشیده را رحمتی پدیدار گردد و عملهای کرده را اجری اکنون که کشت
امید را هنگام حصاد است و دیدهٔ بخت را از مان میعاد و در این اندیشه قرار کار درست و بنای اندیشه ات
بر چه ع رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی ؛ دل اگرچه در حقیقت از ستم روزگار قطرهٔ خونی بود و پیغمبر او از جفای
حریفان دل آزار سودای بسیلی بود و بهر شرار از نیم حوصله کاهی برافشند آه سوزناک بجا و برشده و دمی بموافقت نیک
خوبیش مایهٔ رفتار از نشاطهای نشنیده و انبساطها سپکه در بساط ندیده و وقتی از شوخی دیده و دوام طرهٔ خوبان گرفتار بود
و رهائی نیاز خاطر را از نازمهوشان دل آزار در آزار ولی تخجیف عقل رائی تحف انگشت قبول بر دیده نهاده و با همیستان خاطر را
تحری زبان برگشاده و گفت سخن پیران شنودن مایهٔ سعادت و وسیلهٔ کفایت آنچه بر عقل را مقتضی نه بر است همان
در صفحهٔ خاطرم نقش پذیر بود این مشورت ترددی نیست و از این مصلحت تمردی ولی خامه سودائی را که از بسیار کار رسیای تو
دود دش بسرایت و آتش در جگر بموافقت در این قضیه موضوع کلام است و تنها این شکل بدون اذعان وی قصوری بی
فایده و تصدیقی ناتمام هرگاه خامهٔ مشکین ختامه انجام این مرام معهود را در عهده گیرد و وفای عهد را مردانه میان در بندد عقده
کار گشوده آید و زنگ اندوه زدوده ما خامه چون اندیشه و با دل چون سپاه انجاح مطلب را عنوان این نامه بجناب خامه رجوع کرده آمد

کرای کشاف شاخ ضمایر و ای ترجمان مضمرات سرائر بیا لطافت که مکنونات خاطر را تو محرم امینی و مضمرات الضمیر را خطیبی
برهمین آنچه گفته ام سر بر خط فرمان گذاشته و در اجرای ماجرای دل هرگز تکمیل فرو نگذاشته اکنون در این باب دلوقی
دل و تحمل را بر زبان جو روانی و از این فصل موقف احباب جانی را چه حکایتی بر خوانی ع نوبت بتو افتاد کنون تیغ تو چه گو
خامه چون تأملی وافی در موضوع قضیه نمود و نظری کافی بر محمول کلام برگماشت معلومش آمد که این ترتیب جز اشک
باریدن و سر بر دو دیدن آن چیز دیگر نخواهد بود زبان تحاشی برگشاد و ابرج با ساقیانه در کنار نهاد که با چگلی سینه
و سوختگی دماغ روزگاری سر بر سودای تو نهاده ام و عمر عزیز را در پریشان گوئیهای تو بباد داده ام هر گشته بوئی که از فیض
قدسی خاطرت را الهام آمد با سواد دیده بر بیاض نامه نگاشتم و هر لطیفهٔ غیبی که از پرده تقدیر ضمیرت را منکشف گردید با سوادی
خاطر بر بساط ظهور جلوه بخشیدم و بالآخر بود مزین بود اجمه زبان آمد و حاصلم از تحصیل رضای تو قطع زبان اکنون
از دود آتش دل آینهٔ خاطرم را غبار است و از سرزنش احباب بیکرم هزار رو نزار ربا عی در سینه غمی و در سرم سودائیست ؛
دل در جائی و خاطر اندر جائیست ؛ بگذار مرا بگو و بیاد هر بار ؛ اگر غیر منت بار سخن آرائیست ؛ چون از نی خامه جز این نوا
نوائی بگوشش نیامد و از آن آتش بجان سوخته دل غیر از پریشان سرائی آوائی معارضه را مجال نبود و انجام امر را
راه بهالی دل با کمال سکون قرین اضطراب آمد و عقل با نهایت متانت رهین هزار گونه پیچ و تاب بهر دو بتقدیم
یاری کامی دو پیش نهاده و مهری زبان برگشادند که خامهٔ مشکین ختامه را آنچه در این باب بر زبان الهام ترجمان جاری
آمد همین صوابست و اعتراضی مستمع الجواب ولی عقلا ماجرای ماضی را امضی بر گوئید و باقتضای حال طریق مقتضای
مطلب در پویند از حدیث گذشتن بهتر و دفتر شستهٔ آب نیان شستن نکوتر دامجای بر در در انجا در پیش نهاده های
خورده را نوشتها شده و خلاف بگذار و در سم وفاق پیش آر که متاع دانش را خریدار حاضر است و غایب از بازار غایب
و خاسر نصایح مجانه احباب خامه را در دل جای گیر آمد و سخنان مشفقانه دل آن پریشان آشفته را دلپذیر آمد ع سخن کز دل
برون آید نشیند لاجرم در دل ؛ بار شاد جناب عقل خامه و دل با هم یکدل و یکزبان آمدند و در اتمام این داستان
هم داستان خاطر افسرده نیز موافقت یاران مشفق را آیت اتفاق برخواند و حدیث بکار کهی چون زبان را از بس باعانت
خامه و دل خاطر معانی ذخایر بتقدیم کار را مصمم گردید نقش حکایات و صورت روایات با حسن وجهی بکلک فکرت بر صحفه
بیان مرقوم از مصدر خلافت عظمی تاریخ جهان آرا نامش آمد و اقبال بیزوال شاهنشاه عدیم الزوال مشوق اتمامش

امید صادق و رجاء واثق است که سلطان سلاطین جهان را مقبول خاطر خورشید مظاهر آید و ارباب کمال را منظور نظر کیمیا اثر
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب در نظم و ترتیب و اسلوب و ترکیب این روزنامه وقایع و مآثر پادشاه جهانگشای
عالم آرا عندلیب خامه بوستان سرا و رطب اللسان است ارباب تحقیق المحقق و مبرهن است و در فن بدیع
نثر مشخص و معین که افصح کلام آنست که باغلاق لفظ موصوف نباشد و بتعقید معنی معروف چه افصح من کل کلام کلام الحکیم اعجاز
فرقان مجید است و قرآن حمید که انه لقرآن کریم صفت دارد و من لدن حکیم علیم منزلت حضرت عزت جلت قدرته و علت
کلمته رعایت شیوهٔ اغلاق در سیاق آن نفرموده و در اخبار از قصص و اخبار کلماتی که درک معنی آن ممتنع و متعسر باشد
درج ننموده نیست که طبایع را از توالی تلاوت کلال و ضجرتی حاصل نگردد و نفوس را از تواتر قراءت ملال و نفرتی و جمل
بل مهارت بر تلاوت و مداومت بر قراءت موجب ازدیاد ذوق آید و سبب غلبهٔ شوق بالجمله حضرت رب العزت را از ترتیب
کلمات مغلقه عجزی متصور نیست تعالی الله عن ذلک و جناب نبوی را نیز از درک کلام مغلق قصوری در نظر نباید و علی هذا ظاهر شد
که ظهور فصاحت را غلقت عبارت مطلوب نیست و اظهار بلاغت را اغلاق لفظ مرغوب نه رقت عبارت مناسب است
و دقت معنی انسب سیما در ترتیب تواریخ سلاطین و تالیف وقایع خواقین فلک تمکین که خاص و عام را باید از آن بهره
کامل باشد و قاطبهٔ مطالعه کنندگان را حظی وافی حاصل چه مقصود از آن نشر آثار است و انتشار اخبار چنانچه مولانا فضل الله
شیرازی در تاریخ معجم که تالیفی از آثار سلاطین عجمست همین اسلوب را رعایت نموده و صاحب دیوان عطاملک جوینی نیز
در کتاب جهانگشا که تاریخ وقایع پادشاه جهانگشا چنگیز خانست ازین شیوه مرغوب تجاوز ننموده و مولانا شرف الدین علی
یزدی نیز در ظفرنامهٔ تیموری آن دو استاد مقدم را تابعیت و شواهد نگارش از کسوت اغلاق و تعقید عاری و خالی
گفتم ترکیبه مبتدا و لم را مبهم کلیم و کرند و تعبیهٔ کنایات و توریهٔ استعارات پیروی حضرت وصاف که مقصود از وقایع
نگاری مجرد اظهار فضیلت باشد کار مشکل نیست و امر مستغنی نه ع گفت مرا نیز پا لنگ نیست ا ولی بجهة رعایت غرضی که مقصود
مقصودی بالذات حاصل نماند و غرض اصلی باطل عربیه و قل لمن یدعی فی العلم فلسفة عرفت شیئا و غابت عنک اشیاء
لهذا در تالیف این تاریخ نگرو و نامه مآثر پادشاه گیتی پناه است خامهٔ وقایع نگار رعایت این طرز را مواظب آمده و اجتناب
از ترکیب الفاظ مغلقه و تالیف کلمات غیر مالوفه را مراقب و رعایت تشبیهات مرغوبه و ملاحظهٔ استعارات مطلوبه بنحوی کرده شد
که مخل ظهور معانی و مزیل حلاوت انسانی نیست هم شواهد الفاظ بحلیت فصاحت و بلاغت آراسته و هم ریاض معانی از خس و خار

اغلاق و تعقید پیراسته تقضی عبارت الکاهی اطنا حکایت بمناسبت مقام بعضی فقرات که باعث آگاهی نفس غفلت پیشه
از غدر زمانه بیکدیت اندیشه کرد و ابرا درفت از ترتیب این کتاب مجرد نگارش روایات نباشد و محض نگاشتن حکایات و مطالعه
کنندگان را نیز مخفی نماند که تواریخ سالفه از راویان مختلفة الاقوال متفاوت الاحوال مرویست و صدق و کذب اخبار بنت
حکایت در روایت راوی و این تاریخ را اخبار و آثار روی از راوی صادق است و روایت با درایت مطابق انچه راجعان
دیده یا شنیده در رشته بیان کشیده و هرچه را بر رشته بیان کشیده آنست که بعیان دیده و عربیه ربنا اورثنا علما و کتبنا و هذا
کتابنا ینطق علیکم بالحق و در ذکر اسامی امیران و سران و ارباب مناصب که رابطی بسیاق سخن داشته اند اطناب و تفصیلی
روی نداده و در بیان تعلقات ایشان و تحقیقات بی حاصل نگشاده است مگر کسانیکه در طی روایات و ضمن حکایات از ذکر اسامی ایشان
ناچار بوده و نظم سخن را روانی از آنها در کار زیرا که مقصود اصلی ضبط وقایع و ثبت مآثر پادشاه جهانگشا است و ذکر صفات
و مناقب شاهزادگان گیتی آرا که نونهالان ریاض خلافت اند و نوباوگان بوستان جلالت الحمد لله والمنة درین مرحله
تقصیری از خود راضی نکرده است و در ضبط نکتهٔ از مآثر سلطنت اهمال نورزیده فرد عشق میورزم و امیدکه این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود ا و ارباب مناصب دیوانی را نیز درین جزو زمان اوقات مصروف جمع مال است
نه بر بقای نام و نشر خصال و دانگی زر در نظر ایشان بهتر از خروارهای سخن است و همین قبیل نگوئی از نکیان ذکر جمیل و این
نه دانسته اند که فرد یکدو جامه که سیم صد خرمن ا یک شانه که زر دو صد خروار ا علاوه برین ارباب کمال را بی سبب دشمن
دیرینه اند و اهل سخن را بموجب حسد و عداوت کینه و این جلد از تاریخ مشتمل است بر وقایع سی ساله که نخستین قرن از سلطنت
شهنشاه گیتی پناه دارد سلطنة القله و وقایع آینده قرن ثانی را انشاءالله تعالی در جلد ثانی بترتیبی که باید و شاید مرتب خواهد
ساخت و علی هذا القیاس ذکر وقایع سلطانی و نشر محامد خاقانی لا زال مستولیا علی السلاطین و مستعلیا علی الخواقین
تا بدن پیوسته و جان و کیست روح در عرصهٔ بدن روانست از دل و جان رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود
ع میگویم و بعد ازین گویند بدوران ها ا و ترتیب کتاب را بدین اسلوب مرغوب مرتب ساخته که وقایع و حکایات هر
واقعه بعد واقعه و سنه بعد سنه علی الترتیب و بتفصیل با لوازم و لواحق ذکر نماید اطوار و آثار و اساس و دستگاه سلطنت چون
الآت و ادوات متکفل شهریار عدالت شعار و عدت شاهزادگان والا تبار و کیفیت سپاه و لشکر ظفر شعار و ترقیات امرا و وزرا
و ندما و ارباب دانش که لازم حشمت جلالت پادشاه گیتی پناه اند و تعمیر شاه بقعه مقدسه و تجدید بقاع متبرکه که از منه هر صلوات الله

و سلامه علیهم و بنای اربطه و خانات و تأسیس معابد و مساجد و عمارات قصور و دور و غرس روضات و باغات جنت آیات که در الکاء
ری و سایر ممالک محروسه باقتضای همت والا نهمت خسروی در مدت سی سال از ایام سلطنت دوران مدت صورت انجام
پذیرفته است در خاتمه همین جلد بعد از اتمام وقایع با بسط و تفصیل تمام و کیفا لفظا و نثرا و عربیا و فارسیا ایراد آورده تا سلسله کلام متصل
لفظ و معنی که سلاست سخن منوط و مربوط با آنست از هم گسسته و مطالعه کنندگان از ترتیب و هیئت مملکت و بسط و بستگی سلطنت اطلاعی کامل حاصل آید
و دانند که سلطنت در عالم معنی چه بوده و سلطان عدیم المثال در کیستی که اللهم ابد سلطنته و خلد ملکه لا زال منصورا علی من عاداه
و مسرورا بنایبه من والاه و مبشرا فی کل یوم باقبال جدید و جد رشید و دولته تعلو و تزید ما طرق طارق و برق بارق بمحمد و آله افضل الخلایق
و فایق علی کل من هو فایق **بذکر اتراک در بدایت سخن حکایت گذارست** افتتاح سخن از ذکر مقدمه ناگزیر است و بدایت
داستان را از تشبیب حکایتی ناچار تا خوانندگان را از موضوع روایت استحضاری باشد و مطالعه کنندگان را از مجهول حکایت
استبصاری لهذا اولا اولی گرانساب مطلق ترک که شته از مجاری اوضاع آن سروران چالاک علمای تاریخ را در تحقیق اسلاف
این طایفه اختلاف است و مشخصین سیر را در حقیقت این مطلب با یکدیگر خلاف و علی اختلاف الاقوال ماحصل کلام اینکه جماعت
اتراک عموما و سلسله سلاطین و خوانین ترکستان خصوصا منسوب باغوز خان پسر ششم ترک بن یافث بن نوح علیه السلام اند
که در میان اتراک بجمشید ترک مشهور و مشتهر است و بعضی دیگر از مورخین اتراک را منسوب بتغانی خان که پسر سوم عیص بن اسحق
علیه السلام است دانسته اند و برخی را نیز اعتقاد اینکه تغانی خان همان عیص بن اسحق علیه السلام است قائلین قول اول را
دلیل اینکه بعد از وقوع طوفان از حضرت نوح نبی علی نبینا و علیه السلام سه پسر که حام و سام و یافث باشند باقی ماند و هر یک
از ایشان بتعمیر رکنی از ربع مسکون مامور آمدند سام بتعمیر اقلیم ثالث و رابع که مملکت ایران عبارت از آنست همت بر گماشت
حام روی بولایت سودان و هندوستان آورد یافث عزیمت بلاد شرقی و سمت شمالی را مکرمت اولاد و احفاد یافث بنابت
اسمی ترک بن یافث مسمی بترک آمدند و اول کسی که در آن سلسله صاعد مساعد برتری و عارج معارج سروری آمد اغوز خان بود
که سلاطین و خوانین ترک منسوب بوی اند و او ابو الملوک سلاطین اتراکست چنانچه در سلاطین عجم کیومرث ابو الملوک بود و جمعی دیگر از مورخین
که این طایفه را منسوب بتغانی خان دانسته اند چنین گفته اند که اسحق نبی علی نبینا و علیه السلام را از یک بطن دو پسر توام متولد گردید
اول عیص بود و ثانی یعقوب و وجه تسمیه یعقوب آنست که در حین ولادت پاشنه عیص را گرفته قدم بعرصه وجود نهاد و بعد از چندی که
برادران بمرتبه کمال در رسیدند نظر بکثرت اولاد و احفاد و عشایر و قبایل عیص بن اسحق وی بدیار مشرق و نواحی

شمال آورد و حضرت یعقوب نبی در بلاد عرب توقف نموده در آن سلسله اول کسی که رایت حکمرانی بر افراشته قدم بر بساط سلطنت
بگذاشت تغانی خان بود که بزعم بعضی پسر سیوم عیص ابن اسحق است و بقول جمعی دیگر همان عیص بن اسحق است که در میان اتراک
بتغانی خان اشتهار یافت علی ای حال بعد از تتبع اقوال علامه مطلب آنست که نظر بکریمه و لقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکم
و النبوة و آتیناهم ملکا عظیما حضرت مالک الملک علی الاطلاق اجل جلاله و عم نواله علم ازلی بر این تعلق پذیرفته بود که نبوت
و سلطنت را در آل ابراهیم علیه السلام قرار داده و باب این عطیه کبری را بر چهره انتخاب گشاده باشد بنا بر علیه ملک انبیا
و رسل سوای جناب خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از نسل حضرت اسمعیل علی نبینا و علیه السلام ست بواقی
کلا از آل یعقوب علیه السلام اند که نسلا بعد نسل رایت رسالت افراشته و خوانین از سلسله عیص ابن اسحق انبیا را ظهور
رسالت در دیار عرب و ام القری بوده و سلاطین را طلوع نیر سلطنت از بلاد مشرق و ترکستان عرب را بر عجم تسلطی و ترک را
بر عرب استیلائی نبوده تا هر روز و هر روز باقتضای گردش روزگار سلاطین عجم را دولت قدیم بسری شده و در عهد خلفا عرب را
بر ولایت عجم و برخی از بلاد ترکستان دست سروری و برتری روی داده عرب با عجم مختلط آمدند و از اختلاط ایشان توطن
عرب در خاک ایران بتدریج بعضی طوایف دیگر مثل اعراب که منسوب ببنی خالد اند و اکراد که مجمع از ایشان گشته متفرقه عرب
و عجم اند نام بر آورده اند و در اخر سلطنت سلطان محمود غزنوی طایفه سلاجقه که منسوبند بسلجوق بیک که وی بقولی از احفاد
افراسیاب ترکست بجهة اختلاف سلاطین ترکستان از آب جیحون عبور نموده در ولایت خراسان با توابعهای سروری
سر بر آورده و بنظر شهامت فطری بر مجموع ایران و روم مسلط آمدند چندی که بر این وتیره سر آمد آن طایفه جلیله را
باقتضای گردش اختر بتیره شعار کاخ دولت متزلزل آمد و ارکان سلطنت متغیر گردید هر کس بنظری از اقطار علم
علم حکمرانی بر افراخت همچون سلاطین خوارزم شاهی و اتابکان عراق و شام و فارس و یزد و کرمان و دیار بکر و لرستان
و این اتابکان غلامان ترک سلاجقه اند که بمنصب اتابکی سرافراز گردیده و هر یک بملکی بحکومتی مأمور بوده اند بعد از انقراض
انتساب علیه خود بنای سروری نهادند و لوای برتری کشودند خلال این احوال فتنه چنگیزی آشکار شد و از آن (؟)
شنوده دیگر بمدار رود اولی که هولاکو خان چنگیزی بدیار عراق شد و در روم روی آورد و از آنجا که این نواحی باصطلاح
مغول علفخوار سپاه و در امعین بود و موازی بیست هزار خانه کوچ با بیشتر از ایلات اتراک و طوایف خود همراه آورده
در تهدید و سامان سکنی داد چون زمان دولت چنگیز خان بسر آمد اوضاع روزگار از اختلاف و پریشانی بوضعی دیگر رفاه

بلاد و نظم عباد را واجب بلکه منت جلت قدرته زمام سلطنت را بکف کفایت پادشاه گیتی‌گشا امیر تیمور گورکان نهاد و امانت خلافت
برفع اختلاف ملوک با آن تاجدار نیکو سلوک داد و آن سلطان کامکار بر اقطار عالم از قراری که در کتب تواریخ مسطور است استیلا آمد
هنگامی که بر ولایت روم ترکتاز آورده بود و قیصر را در کمند گرفتاری با سایر گرفتاران انباز از اتراک ساکن دیار شام
و حلب و سایر بلاد عرب و آذربایجان را نظر برعایت الفت و آبادی بلاد ترکستان خواست بخطه مشرق کوچانیده و از رود
جیحون عبور دهد چون سالها بود که آن طایفه را در ولایت مزبور توطن و استقرار دست داده و بنای تمدن در آن مکمن نهاده
بودند این حرکت برایشان شاق مینمود و این رحله تکلیفی بالا یطاق لهذا بعضی باکراه بجانب ترکستان روانه آمدند و پاره ببهانه
چندی توقف در آن بیابانه و بعد از چندی دیگر که بنای سلسله تیموری از صرصرهای بیقانونی شد و زمان حکمرانیش از شتاب وی
سپری و لآلی منضود نظامش شیرازه آشوب طلبی اطالب آمد و روزگار در رشته چوبی را از غبار دریغ برادر کشته آمد و پدر با پسر
پسر بجون ناتخوه رشته‌های عهود گسسته و بندهای مواثیق شکسته تیغ با همه کس کار دیگر کرده و دو روئی آغاز نمود و خدنگ در
هر دلی جا جسته بنای غارتی نهاد و فلک قانون ستم ساز کرد و آسمان ترانه خصومت بنیاد و از دولتها بنای شکسته رسید و در شهرها
هنگام آنست هر کشور را لشکری زیر و زبر نمود و هر بومی را قومی مسخر طایفه ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو در حدود دیار بکر و عراق
آذربایجان حکمران آمدند و اوزبکیه ماوراء النهر و ممالک خراسان و بعضی از عراق جابجا بان حاکم علی الاطلاق را بر عباد پریشان
روزگار رافت آمد و بر بندگان عاجز رحمت و رواج اسلام و آرام انام را شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه بحکم تقدیر بر سریر سلطنت
برآمد و زمان آشوب پسر بضرب حسام آب فام آتش فتنه فرو نشانید و بنیاد آشوب بباد داد و نواحی آذربایجان را از روقه جود
خراسان را از اوزبکیه پرداخته حوزه مملکت را مانند حریم حرم کعبه امان کرد و انید بعد از چندی او نیز در گذشت و سلطنت را بحکم
وراثت بارشد اولاد واگذاشت و در نوبت سلطنت شاه سلطان حسین صفوی جانب ترا که صفحه ایران با ترکه از لوث وجود اشرار پاک تمام
از صرصرهای آفت طربناک آمد باقتضای تدبیر صواب بسرحدات و ثغور ایران که عبارت از ایروان و استرآباد و مرو شاهجهان است
جمعی از متشخصین طایفه قاجار را بار برخی دیگر از ایلات مأمور بمأموریت توقف کرد و انید که حوزه آن ولایات از رخنه مخالفین مامون
و اطراف مملکت از فتنه اشرار مصون چون ادهم بادپای خامه بسر منزل این داستان پی سپار آمد و کلک وقایع نگار در این
مقام حکایت گذار اولی آنکه شمه از مجاری اوضاع طایفه جلیله قاجاریه که مقصود اصلی از ترتیب این کتاب مستطاب جز آن نیست
بورق اظهار نگاشته آید و ذکر نسب طایفه قاجار عموماً و نسب سلسله جلالت شعار خدیو کامکار خصوصاً حکایت گذار است

انچه از تتبع سیر و اخبار معلوم و مستفاد است و دانشوران ترکمانیه ساکن دشت قبچاق در اثر تلقی از سلف در یاد اینست که در
نواحی ترکستان قصبه بود مسمی بترکستان این طایفه جلیله با اتباع خود در آنجا مسکن داشته اند و ایشان پنج برادر بوده‌اند
و بمقتضای شجاعت پیوسته زبان بمضمون این منظوم میگشاده اند که رباعی پنج برادری که از یک پشتیم از دیده روزگار
پنج انگشتیم چون فرد شویم در نظرها علمیم چون جمع شویم بر دو جهان مشتیم از اولاد و عشیرت ایشان آنکه در آن قوم برتبه سالاری
و سروری داشته نام نامی قاجار خان بوده است و این طایفه در افواه اتراک مشهور بطایفه قاجار خانی گردیده اند و این رسم
در طایفه اتراک شایع و متعارف است که طایفه خود را باسم بزرگ سلسله مسمی سازند و بجای نام جد را با آن اسم بر خوانند چنانکه طایفه
سلاجقه باسم سلجوق بیک و اتراک اغوز خان و قائی خان باسم قائی خان و جغتائی باسم جغتائی خان پسر چنگیز خان و بیگدلی
باسم بیکدلی خان و افشار باسم اوشیر خان پسران یلدوز خان که آن پسر چهارم اغوز خان است مسمی و مشهور
گردیده اند و در اوانی که اغوز خان تسخیر ولایت ایران را از ولایت ترکستان سبک عنان آمد این طایفه جلیله آن سلطان
کامکار را در موکب ظفر کوکب پی سپار آمدند و در دفع معاندین و مخالفین کینه شعار و تنبیه گذار ییلاق و قشلاق ایشان
در دیار بکر و اطلاط و حدود دیرج و اران بودی بعد از چندی که اغوز خان مراجعت بترکستان را عازم گردید و ایشان
با آن مملکت را عازم ایشان نظر بعلاقه و علایق رانده و متوقف آمدند و از مسلک غربت بوطن مالوف منحرف نسلاً بعد
نسل در ولایات مزبوره بشجاعت و دلاوری قراری داشتند و با مارت و استیلا استقراری در زمان سلطنت سلطان
مراد خان پادشاه ممالک روم حسن خان ترکمان از طایفه ترکمانان آق قویونلو که طایفه قاجاریه عبارت از ایشانند
لب بادعای سروری برگشاده قدم بر سریر حکمرانی بنهاد از قراری که در کتب مسطور است حضرتش را با سلطان مراد خان
منازعات و مجادلات بسیار روی نموده بالاخره حسن خان را بخت یاری کرده صاحب لوای بختیاری و سریر شهریاری
آمدنا و اواخر دولت تیموری و اوایل سلطنت شاه اسمعیل صفوی این سلسله جلیله در ولایات اطلاط و دیار بکر و آذربایجان
و عراق و فارس باستقلال سلطنت مینمودند و بصیقل صفایح بیضا مثال زنگ فتنه و آشوب از صفحه روزگار میزدودند
باقتضای انقلاب دوران و سیر روشنان این نخل بوستان دولت ایشان نیز سپری گردیده و زمان سلطنت
منتهی آمده روزگار در بزم کامرانی ساغر تمنای شاه اسمعیل صفوی را که هم از جانب پدر با آن سلسله جلیله متصل بود از صهبای
سلطنت مالامال ساخت و رایت جلالش را افراخته بذروه استقلال بعد از چندی او نیز بحکم اجل در گذشت و سریر سلطنت

بار شد و اولاد بگذاشت در عهد دولت شاه عباس صفوی انار الله برهانه باقتضای تدبیر و امضای احکام تقدیر بهر فرقه از شیطانیه
جلیله و یکی از ثغور مملکت ایران حکمران آمدند چنانچه در خاتمه حکایت قبل اشاره شد جمعی باسترآباد و گروهی بایروان و فرقه بمرو
شاهجهان سلسله سلطنت پناه و خاقان گیتی ستان اشمی نسب قاجاریه قوانلو که در خطه استرآباد از بادۀ سروری خرم و دلشاد
می بوده اند در اواخر عهد سلطنت بنشان شاه سلطان حسین صفوی که افاغنه قندهار بتحریک اشرف و محمود افغان بمحاصره اصفهان
پرداخته و عرصه بر شاه و سپاه تنگ ساخته بودند نواب فتحعلی خان قاجار که اعلی جد این خدیو عدالت شعار است اعانت جناب
شاه را با فوجی از دلیران قاجاریه روی بدار السلطنه اصفهان نهاده بعد از ورود بآنجا و در حملات مردانه با افاغنه دو سه روز دمار از سپاهی
از ایشان بدست آورد و چون امنای آن دولت را که در حقیقت نمایان آن خاندان سلطنت نسیان بوده اند از این قضیه آگاهی
حاصل گردید از سوء تدبیر با اقتضای تقدیر صورت مجری را بکلک بی فکری بدینگونه بر ورق اظهار مرتسم نمودند که طایفه قاجار
دلیران خونخوارند و شیران بیشه پیکار و نواب فتحعلیخان نیز دعوی شهریاری دارد رسیدن او بمدد شاه پناه را موجب استعداد و مایه سروری
و مرتبه خسروی را مهیا و آماده دانسته هرگاه وارد اردوی این پادشاه گیاهان که روی این آن سپهر آرای را دشت انگشت حیرت بر دندان نهاده
مورد تحسین و احسانی گردند و کمر ضبط عنان ایشان در قبضه قدرت داروی سر پنجه خسروی ساختگی خواهد بود و مخالفت این طایفه با ما مخالفین
در معنی موافقتی است و آن موافقت پادشاه را در زوال دولت اقوی و معاش سبحان الله چه مناسبت اقوال با فعال این
تسویلات داهیه ابن علقمی قمی را با اعیان دولت مستعصمی که باغوا و اغوای خلیفه و اعیان دولت پرداخته بالاخره هولاکوخان را
بر دیار بغداد مسلط ساخت و مکنونات ضمیر خود را که سالها اسرار رفتار امرای دولت مستعصمی در دل داشت باصد گونه نیرنگ و بیداد
آشکار نمود چه بجاست که ملوک را در مهمات ملکی و وزرای حکمت آموز ضرور است و امرای دانش اندوز در کار که استحکام مصلحت
صلاح خویش نگویند و باقتضای اغراض نفسانی راه هوس نپویند تا تدبیر مصلحت دولت را موافق آید و مصلحت نفع منفعت را
مطابق و گرنه شاید دولت از علت دوام حاصل خواهد بود و در سوم جهانگیری از سوء تدبیر بالمره باطل زیرا که اغلبی وزرا راهوای
نفس برضای ولی نعمت غالبست و در تمهید امور نفع خود را جالب و در کار مملکت بمصلحت حال خود فساد را ساز نموده باقتضای کار
کم با پرداز چنانچه حال شاه سلطان حسین که روزه دولتش نماز شام نکبت سیاه بود و کوکب اقبالش در صبح زوال افتاده بطالعی
آن خواهیت منکاش کالنقش فی الحجر در صفحه ضمیر جای گیر آمد و الطایفه جلادت شعار را که وجود هر یک در دفع چنان حادثه
عظمی نمونه از جنود غیبی و امداد آسمانی بود با مهربانی راضی نساخته و تحسینی ننواخته بهمان با جایی مراسم نکبت شعاری که مقدرات

الهی را اسبابی بود در خور و لایق پرداخت نواب فتحعلی خان چون بخیال اعانت داشتن این بود تدبیر اعیان دولت را فایده
چنین با چین جبین از دار السلطنه اصفهان روی بولایت استرآباد نهاده و با انتظام مهام خویش کوشیده و افاغنه فراغت
بی منازع و مانعی بعد از روزی چند بر اصفهان غالب آمدند و سریر سلطنت را بهوای نفس طالب قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء از جنگ عرض و دیدن پادشاه هوس انگیز بخاطر نگذرد و از انقلابی با کی بظهور
آمد و اوراق کیف اشرار خوار آمد و صبیان و نسوان گرفتار گشته اما از تفصیل مطلب در کتب تواریخ مسطور است و در ذکر مطلب
چون ضروری داعی نیست از عدم اطناب مختصر و بعد از چندی شاه مرحوم بتیغ جفا شهید آمد و افاغنه را آن شام غرا
صبح عید ذلک تقدیر العزیز العلیم چندی امالی بر انزار استقلال جماعت افغان نادره افغان بود و اوضاع مملکت
از فتنه انگیزی آن طایفه بی سامان پریشان چون بر شترقی افروج و بی و بر گسسته ای دولتی از قضا مقرر است مظلومان را
اثری ظاهر آمد و شام اندوه را سحری جمعی از اعیان ایران و امرای جلادت نشان که مملکت را از ادراک این فتنه کارگذار بوده
و انتظام دولت را در حضرت سلاطین صفویه طهماسب ترا دستبرد شمار بدست یاری اعانت نواب فتحعلیخان حضرت شاه
طهماسب صفوی را پادشاهی برگزیده و صلاح مملکت در این دیدند که در ترتیب او متفق الکلام آیند و چراغ دولت افاغنه را
که مانند شعله صبح اول از نفس ثانی فاقه مشتعل باستیلای فیضانی مخالفت فرو نشانند بر این حکایت بالکل بهمداستان آمدند
و حضرت شاه طهماسب را مایه گزین سلطان چون وسایل مهام سلطنت را انتظامی حاصل گردید و حوزه مملکت را قرار
و آرامی متحیر از ارض اقدس مشهد مقدس خراسان امنای آن دولت را چون خراسان نمود و در ذیمت تجدد و سامان منتظم
گردید و در آن اوان نادر شاه افشار که از افشار زیرساکن قصبه ابیورد من اعمال مشهد مشاهیجان بود و باقتضای موجبات تقدیر
اشتعال در میدان اندیشه سروری تکاپوی می نمود و گوهر نایاب سلطنت را که خازن تقدیر بر گنجینه وجودش ودیعت نهاده بود جستجوی
آمدی فرد کسی کو مهیا بود دولتی را ۱ اگر او نجوید بجویدش دولت ۱ و نیز بعنوان خدمتگذاری در دایره دولتخواهی پای گذاشت
و در خطه عقیدت اندیشی سری بنهاد و بی حیثی او را مشخص بود که سایه وجودش را با وجود پر توجوهر وجود نواب فتحعلیخان
در افق استقلال ضیائی نیست و کوکب اقبالش را با تابش آفتاب جلال آن نیر افق جلالت در سپهر سروری نور و رونقی
بوساوس این شیطنت با بعضی از امراء درباره اطفای آن نور از حدیقه کامکاری بجد راستان آمده بدین داستان
دیگر بار بسر اختر فتنه و فساد نیز امضای حکم قدر را تحدی قوی گرد بد منجر آن قضیه اتفاقیه این آمد که با شاه زاده ساقی بی فکری

شاه طهماسب در چهاردهم شهر صفر یکهزار و صد و سی و نه نواب جنت مآب شعشعهان جرعه کش جام شهادت گردید و جهان
فانی را عادت قدیمت و شیوهٔ قویم که باده نوشان بزم هستی را آخر تجرعهٔ تلخی کام زندگانی تلخ نماید و غرهٔ غرای وجود هر یک
تیره و تار دود و ملغ ع که این سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را ا از آنجانب در دیار استرآباد نواب محمد حسن خان که هنوز از بستان
ایام روزگار شیر زیست ننوشیده و در مهد زرین از زبان دایهٔ زمانه ناشنفته ایام مهد سروری بخواب گذرد و افسانهٔ سریر سلطنتی نشنیده
مختلف گردید چون نادرشاه افشار رایت تدبیر برافراشت و از ضمیر منیرش موافق با گردش زمانه بعد از انقضاء سالی چند که به بسیاری
خدمتگذاری شاه طهماسب در اطراف مملکت سرشاری حاصل نمود و بر سریر سروری استقرار یافت بهانهٔ شاه و راستی تیغ چشانیده
در شورای کبرای مغان که تفصیل آن در مؤلفات جناب میرزا مهدی خان مسطور است تخت استقلال بر فراز تخت سلطنت
گشاینده آری ع کی چون رود دیگر آید بجای ا در اوایل ایام سلطنتش که نواب محمد حسن خان از مرحلهٔ صبی بمرحلهٔ شباب نهاده
و سرپنجهٔ تقدیر بر چهرهٔ احوالش نظر عنایت ازلی ابواب رشادت و کفایت گشاده بود روزگاری در این اندیشه بسر برد که خصم قویش
تیر بجگرش کی تواند بدام فریب آورد و از غنای که والد بزرگوارش را باده شهادت چشانیده او در ساغری بچاید از آنجا که پیمانهٔ
عدویش پر نیامده بود و جام این تمنا از صهبای حصول خالی ماند و نواب محمد حسن خان نیز حفظ جان را روی بدشت آورد و به جماعت
جماعت ترکمان در نهایت اطمینان مستظهر عنایت بیکران حضرت منان می بود و نادرشاه افشار با قضای تقدیر آفریدگار از تیغ
آتشبار صاعقه کردار خرمن سوز مخالفین مرز و بوم و بر گردیده چون بر تملکی از ولایات و اقالیم استیلای کامل حاصل نمود ای ادهم
امر و فی قصهٔ دیر استقلالش روی بنقصان نهاد و اختر اقبالش را نوبت وبال در رسید در سنهٔ یکهزار و صد و شصت هجرتش از فقیر
سلطنت عاری آمد و پیکرش از فراز تخت در مطمورهٔ زمین متواری فرد دمی چند شمرد و ناچیز شد ا بخنده جهان گفت کو تیز شد ا
زمانه را هنگام رستاخیز پیدا آمد و روزگار را ایام کینه و شیر بخاطر رسید بلاد در آتش فتنه و انقلاب فرو گرفت و بلاد را تزلزل
و اضطراب بنیانهای خلاف آخته شد و دیار مسلمین از تیغای غارتگران تاخته سرها باد های سروری انباشته گردیده و خاطرها
بعزم جهانگیری گماشته آزاد خان افغان و کریم خان زند در ولایات ایران پای جلادت در طلب سلطنت بمیدان نهادند و آن
شاه وادی و هنوز دهر و قندهار و کابل حدیث حکمرانی در میان آورد و از ذهاب و ایاب ایشان کشورها خراب شد و از بیداد حوادث
پیدا دگر چشمهٔ زندگانی رعایا نمودند سراب در خلال این احوال نواب محمد حسن خان بضبط ولایات طبرستان و مازندران پرداخته
در انجمن و دو سامان رایت سلطنت برافراخته ولایت آذربایجان و اکثر عراق نیز ضمیمه ولایات شد و اوگردید و شیخ و قیس

افروخته آمد و جان مخالفینش از زیادتی حسد سوخته از مجادله که با افاغنه در ارومیهٔ آذربایجان نمود و از مقاتله که با زندیه در حومهٔ
دارالسلطنهٔ اصفهان رستوزمیتوز آذربایجان خطاب که نفت و آب زنده رود مخلوط بخون اگر روزگار از خجلت آن کار
دبستان مردانگیهای اسفندیار را از صفحهٔ لیل و نهار محو نماید موافق انصاف و هرگاه فلک دوار از شرمساری آن رزم
عجایب آثار کوششهای سام نامدار را از خاطر فراموش سازد از ملامت معاف پس از انقضای سالی چند که در بزم
زندگانی دورهٔ حیاتش باخر رسید از رود باد و ویرانه بیابای سپهر غدار آن خسرو شیر دل جلادت شعار در جمادی الثانی یکهزار و
صد و شصت و هفت و پیمانهٔ شهادت را جرعه بسر کشید از بد رود عالم فانی درهای ماتم بر چهرهٔ اعلیان کشود آری آسمان را
جو کسیه جولی بهتری نیست و اختر خیره سر را بغیر از فتنه انگیزی از آن فلک را آتش بلا تیز است و ستاره را دیده شوخ
فتنه انگیزی رشتهٔ حیات مقراض اجل بریده آمد و طایر روح از شاخسار بدن پریده ملخص کلام هر آغاز را انجامیست
و هر بدایتی را نهایتی این حدیث بگفتن پنجوای این گوهر را نقض خوشتر کریم خان زند را وقوع این واقعه سرمایهٔ سروری
آمد و حدوث این حادثه سبب برتری فرد یکقوم را از تارک برد افسر تاج ا یکقوم را جواهر ببندد بر جبین ا
کشور عراقش بی منازع مسخر آمد و ممدالتش ... مازندران و سامان طبرستان پای سپهر بفشاد شعر
ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة ا دودهٔ جلالت نشان و سلسلهٔ نبالت نسبان آن
خاندان سلطنت را که پروین آسا در سپهر سروری سامان طبرستان و کشور استرآباد که دارالامارهٔ آن سلسلهٔ جلیلهٔ سلطنت
نهاد بود جمع بودند متفرق ساخته رشتهٔ النفعد را بدست جسارت از هم گسیخت و لالی قیمهٔ آن تمام بازوی تاجدار را ید سلک
پریشانی منسلک ساخت بعضی از آن مداری فلک خلافت را در دارالسلطنهٔ قزوین متمکن گردانید و برخی را در دارالعلم
شیراز که مستقر ایالت او بود قرار و استقرار داد و درخشان آفتاب مشرق سروری و دو تابان مه افق برتری که فرق
شهامت را فرقدین بودند و صدر حجت الشرف نبالت را نیز دو صدرین بهر دو امام روزگار در یک صدف پرورش داده
و از یک بطن ظاهر آورده و خدیو معدلت آثار محمد حسن خان برادر شد او لاد و اعز اخلاف بودند یعنی شمس الملوک آقا محمد خان
و عمدة السلطنه حسینقلی خان که این خدیو جهان گشا را ابن عم بود و این بدر شهامت توام کریم خان را از معتمدین مهام مملکت
کبری بودند و از شاه و این مشکلات جهانداری آمد و پیوسته استصواب از رای صواب آن دو والاجناب جستی و همواره
استشاره در فکر رزین آن دو سلطنت مآب نمودی در سریر سلطنت حضرتش را جلیس بودند و در حریم مشورت جنابش را انیس

اعاظم را ملاذ بودندی و افاخم را معاذ زمانه را بر کریم خان زند از رهبت دشمنان خود خنده نابودی و سپهر را از جمیع اسباب
تفرقه که آن غافل ذاهل زهره دولت خویش فراهم آوردی طعنها چنانچه فرعون مرده و با قضای تقدیر حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام را فرزندی از خود شمرده و در تربیت آن کلیم ملک علیم رنجها برد کما قال الله تعالی فالتقطه آل فرعون لیکون
لهم عدوا و حزنا زمانی که خطاب الهی حضرت موسی را در رسید فرعون و جنود ضلالت نمودش را از آن حضرت رسید
آنچه رسید مصرع عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد ۞ حکمتهای حکیم علی الاطلاق در صدور افعال عباد بسیار است و در ضمن هر فعلی
حکمتهای بیشمار مارا بر خیر و شر خویش استحضاری نیست و در نفع و ضرر خود استبصاری عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و عسی
ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم نفعها در ضرر نهانست و نفعها از نقصان عیان انسان را چون شیوه تسلیم و رضا بی‌اختیاری
مسلم نیست و بنده را بغیر از روی اطاعت و انقیاد امری دیگر شایسته نه عقول ضعیفه بشری را احاطه بر حکمتهای نامتناهی الهی ممتنع
و ادراک موهوم انسانی را اطلاع از اوضاع رفتار کارکنان عالم بالا امر محال این التراب و رب الارباب فرد رضا
بداده بده و ز جبین گره بگشا ۞ که بر من و تو در اختیار نگشادست ۞ علی ای حال بعد از سالی چند که سپهر تیزرو بدین شتابه
رفتاری نمودی و در هر وقتی با قضای تقدیر اثری ظاهر ساختی تا آنکه ظهور آثار مسطور در حجاب تقدیر با قضای حکمت ازلی در
کرو وقت بود که نواب حسینقلی خان باذن کریم خان روانه ولایت استراباد آمد و در آنجا و دامنه‌های اهل آن بلاد
سالی دو که در آن سامان سمند استقلالش بیک عنان بودی و منع اشتغاش آتش فشان مخالفین پدر را از جمیع جهات
موافق دیده در انهدام بنیان دولت کریم خان تقدیرات غلط قضا را با تدبیر خویش مطابق در مراسم نهب و غارت بهای
جلادت افشرده و در شیوه دلاوری و مردانگی طریق شجاعت سپرده بساطهای چیده در چیده و اشتقاقهای مکنونه از دشمنان
بازکشید رزم سازیهای آن شیر بیشه دلاوری با محمد خان سوادکوهی که سردار الملزا را از جانب کریم خان زند مرزبان بود
بر شجاعت و مردانگی اول دلایل است و کینه جوئیهای آن هژبر عرصه مردانگی با جماعت ترکمانیه بر دلیری و جوانمردیش حسن
وسایل دور نیست که از مشاهده جنگ جوئیش سهم از اهنوز لب پر از تحسین باشد و بعید نه که از مناظره کینه وریش روزگار را
اکنون زبان در آفرین از آنجا که یکتائی مختص ذات واجب الوجود و تنهائی خاصه وجود حضرت دو دست حضرتش را در آن اوان
بجهت نشان بود آوای شاهکو الحمد و انتهای همخوابه لایق شایق گردیده از خاندان جلادت بنیان قاجار عز الدینلو مریم
سیرت خدیجه طویت فاطمه عصمت بلقیس مکانی را بعقد ازدواج در آورد و اظهار تیمن و تبرک و ثبوت بشارت و سعادت

خطیب این خبر به پایه باد ای خطیبه فسبحان الذی جعل الشمس و قمرا بناطق و رطب اللسان آمد که فاردو ولادت با سعادت
خاقان گیتی ستان و میلاد شرافت بنیاد این شهنشاه خلافت نشان ابقاه الله الی انقضاء الزمان
بالدوله و العزه و السلطنه حضرت واجب لی منت جلت قدرته و عمت نعمته که عالم را عالم اسباب قرار داده و هر شیئی را
سبب وجود شیئی دیگر چون خواهد که دودمانی را بر طبقات امم سمت برتری ارزانی دارد و خاندانی را بر قاطبه عالم رتبه
سروری آشکار سازد بالضروره اسبابی که انجام مطلب را ضرورت مهیا آورده و وسایلی که تحقق مکنونات صفحه
تقدیر را سبب باشد آماده گرداند تا هرچه قضای ازلی حاصل آید و از حکم لم یزلی کامل اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه از آنجا
که علم ازلی در فاتحه ایجاد حقوق این سلسله سلطنت نهاد بر قاطبه عباد و اهالی بلاد تعلق پذیرفته بود لاجرم دیده روزگار را
بنور وجود این خسرو عدالت آئین منور گردانید و بوسیله این مولود مسعود شادروان شوکت این خاندان سلطنت نشان بلند و
سپهر عزت کشانید آفتاب جهانتاب کشورخدائی از مشرق سعادت طالع گردید و بدر منیر گیتی آرائی از افق کرامت لامع
در شب پنجشنبه هجدهم شهر شوال المکرم یکهزار و صد و هشتاد و پنج هجری مطابق پارس ئیل میمنت دلیل ترکی و ساعت دویم
از غروب نیر اعظم گذشته از پس پرده تقدیر آنچه بود ظاهر آمد و در صدف قضای مقدر گوهری که مربی عالم ایجاد و زیب
روزگار را ودیعت نهاده بود باهر فرد شاه آفاق در وجود آمد ۞ در پس پرده آنچه بود آمد ۞ آسمان کهن سال که در تربیت آن گوهر
مقصود سالها رنجها برده بود دور زمانه تهنیت در انجام روزگار سرائیدن گرفت که فرد آنچه دولت در طلبش می‌شتافت ۞
در پس این پرده نهان بود و بافت ۞ در زمانه تقدیم انبساط در منتظران محفل وجود اشاره فرمود که آن ودیعت که مرا بود زگوهر
ازل ۞ اینک آوردمش از مخزن تقدیر برون ۞ دایه حکمت پستان دانشش بکام بر نهاد و مربی قدرت سرمه حکمتش در دیده
در کشیده عزایم خوانان قدس اصابت عین الکمال را تلاوت عوذه و ان یکاد نموده تعویذ نویسان کشور فیض تعویذ سعادت
بر بازوی مبارکش بستند تا در عهد عربیه الامور مرهونة باوقاتها خواب خوشش در مهد پرورش نهیبی بر دم نقاره تاج
و تخت نزانه عزت دانش در گوش میبرد و تا در بستر و آتیناه الحکم صبیا استراحت گزیند بر بدیه لالائی تهنیت فتح و ظفر خاطر
فیض مظاهرش مشغول میساخت آسمان مهد جنبانش نموده و نغمه بگوشش میگفت که قدمت خدمتم را فراموش منما
روزگار رنگ رنگ در آغوشش میکشید و زمزمه زیر هستها میسرود که سبقت بندگیم از نظر محو مکن و قضا بانجام اسباب
دولت تکاپوئی بجا میکرد و لب تمنای این حدیث میگشود که کار که از دیو در خاطر باشد زنتیجه اسباب سلطنت تقدیرات

تنگ عمل می آورد و بطلایه مسیر الید که جان فشانم از میان نزد و بلال پشت خمیده از دور ستاده و زبان گشاده بود که اکنون
چنبر سپهر صد رزمش را لا تقوم پس از وقتی چند چو کمانش را موافق بعد از آن در میدان کمان نزد کانش باشم و در ایوان ساغر ساقی
روز جنگ تیغ بر آتش میتوانم شد و بهنگام نگار رقاده و نازبانش کمربند انش را اقبال سیمینم غلامانش را خنجر جوهر ین تنگ خلقیش را
نعل در کام درد و لتش را حلقه در باب برید سرعت آثارم و پیک تیزرفتار عطارد با خفائی که داشت در عتبه آستان ظاهر گردیده و حرف
مطلب اظهاری می نگاشت که اکنون بجور بزم او در مجمر زرین سپندم پس از روزی چند در سر حالتی باده دست و دشمن آتش کامل
توانم نمود از سعادت و نحوست هر کس اطلاعی حاصل ساقیان ماه روش اقبال خسارم دلیران ارتش کمانش را تیر شهر بار زهره
با ظهار بساط از پرده دری در آورده در بربطی مینواخت و در پرده گاهی این تحتان اشنا بیان می انداخت که حال دادائی را مناسبم وقتی
بزم آرائی بعد از آن محفل سعادت را مشکرم و بزم نشاط را بخنیاگر باده دادم و را ساقی سعید زهره چنینم و مجلس و داد را حریف ظریف شریف
نازنین ر بپرده آهنگهای خوش دارم و در هر سیتار نواهای دلکش معشوقان را کوکبی بیانم و شاخ سلطنت را کوهری رخشان سپهر سرورم
کوکب سعیدم موافق سعادت را مد امید متعاقدم را سعادت اثر باشد و سعادتم را شرافت اثر چون اسعدی در سم مزید سعادت است و اکر
نحسی بودم رفع شقاوت از عقرب سحر بار روی نگار آرم و بعنوه نحیده ماه روی آفتاب را نفعی درجات طالع را سطر لاب زرین برکف
نهاده باظهار این سخنان بر روش در مقابل ستاده بود که امروز تهنیت میلاد انجم روشنی در خورم و فردا افزودن مولود مسعود را کهواره زرین
عنقریب بسان جو زهره دم را کوی زر خواهم بود و بارگاه آسمان جاه را قبه منور بزم کامرانی از من رونق آید و ساحت آفاقی از زرینم
کلشن صنوبری انجم خرم ولی در این کوی خاکستر نشینی اختیار نمایم خسروی ستاره را لشکرم اما در این درگاه گدائی بر خسروی کزینم
مریخ را با قضای نحوست در آن بزم همایون بار نبود ولی از بیرون سرای آواز داد که مرا نیز از ین حوارف مجور مساز بد و از ین آستان
دور آخر نسبت ذین ایل جلیلم و با دراک سعادت این آستان را زاد جبلی که صدق بنده ام و غلامی عقیدت پیوند آداب اقبال نیکو دانم
و مراسم فرو تنی خوب شناسم بجاه آزادی ظفر شعارم و موکب همایون را طلایه داری همه شب بیدار خون دشمنان دولت چون آب
نوشم و دفع مخالفین مملکت را بجان کوشم مشتری باد ای خطیبه سرور در آن بزم حضور داشت و با نشاط خطب موافق خاطر هوا خواهان
سرور و بهر یک از بادان با ظهار هنر در آن بارگاه شرفی دارند و با شباب خدمتی در خاطر شعف مستدعیات ضمیر را ضمیمه خطبه
تهنیت قرار داد و بدین حدیث فصیح رطب اللسان گردید که بنده ثنا گو اکنون خطبه تهنیتم بر زبانست و حدیث سعادتم در میان
ولی نخواهد شد که بزم همایون را ادبی کامل و موکب ظفر کوکب را قاضی فاضل قدم میمونست و خدمتم بسعادت مقرون

تعلیم

تعلیم علوم را مناسبم و انشای نثار را موافق خطبه فصیحم و مصاحبی بلیغم سپهر را نه پایه ام منبر بیت و دود زبانم مدح شهنشاه معدلت
گستر زحل در آستان معدلت بنیان بر همه کس سبقت جسته و در حل اقامت گسترده بود حدیث همگنان را گوشی داده و دیده بنا خوان
اقران بر گشاده و بدحدیثی از وی در میان نیست و حکایت واحد را بر زبان نه آهسته پیش آمد و از پس دور با سخن و لرزان
بار زار صدائی زد که اگر این آستان را خرسپهر پاسبانی ضرورت است اینک بپا ایستاده ام و هر گاه و کوشه قصر را چو کیک نشی ارکان
خدمت را آماده و بنده ولی حلقه بگوشم و بنده را ارادت بنویسم ام پاسبانی واگذارید و شکرانه دولت از محرومان این آستانم
شمارید چون خدمت مزبور را لایق بود و تخمش مقبلان حضرت را موافق آمد ولی رعایت شرطی چند را ملتزم گردید که اگر سپهر را
با آن رفعت در این بارگاه بی اذن حجاب هوای دخول باشد گردنش را از کمکان مطنابی بحکم در کشد و هر گاه ماه بقی جای
کردن سعود او ست اقدام نماید بطنابچه کمرش را نیل سازد و تیر را اگر خیانتی را ارتکاب آید از آستان بیستان نفوذ اخراج
سازد و ناهید را مشکر زمانی که خواهد از پرده نوای مخالف بلند آواز سازد کاسه طنبورش چون محرومان دولت هم تنگند
و تارش مانند چون نسج عنکبوت از هم بگسلاند خورشید رخشان اگر صبحدمی ترک عتبه بوسی نماید در عقده ذنب کرفتارش
آرد و اکر کشور خاوران پدیدار با خبرش آواره سازد و جام خون آشام را زمانی که خنجر از خنجر فرشته جویان مملکت جدائی
جوید و از مراسم طلایه داری موکب همایون لحظه بر بستر آرام آسایش گزیند بدست سیاست تیغ کشش بر در بر حیث ماهگاه لحظه
از سعادت شاکری محروم باید طیلسان و دستارش از سر برکشد و از منبر پایه سپهرش زیر آورد و حوادث انکارد
که در اقطار مملکت قدم گذارند سعادت را مطلقا و دون که لحظه سر از ارادت از خاک آستان بردارند سلاطین جهان
کلاه چون بخت و اقبال معتکف عتبه جلیله سازد و نصرت و ظفر را همیشه اوقات در ظل این سعادت آستان مقیم دارد و جهای
وقایع نگار ارادت شعار را که لیلا و نهارا اجزای دستان نامه اش مشحون محامد است و ضبط مدایح این دودمان سلطنت صفات
دستان سرا و رطب اللسان است بچکه آستان بوسی حضرت کردون رتبت محروم نسازد و از دخول دربار کاه عرش
اشتباه باز نیارد القصه در این وقایع نامه قضا بر صفحه تقدیر نگاشته آمد و ارباب سلطنت ابد مدت مدین شمر الله
عالم افروز تحفه اش آفتاب انگشت گزان از بسیط عالم رخت بر بسته قلم و ستم ترسان و لرزان از حوزه مملکت آواره
آمد سبحان الله تقادری که جائی انبا شته بخصایل در هیولائی پدید آورد و عالمی مشحون بفضایل در صورتی آشکار سازد
لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد چون از قرار احکام نجومی و نظرات کواکب که در درجات طالع مسعود وقتی

باهم ناظر بوده معلوم بود که سپهر فتح را مهری درخشان‌تر و افق نصرت را بدری تابان‌تر آن نوباوهٔ بوستان جلادت و تازه
نهال چمن سروری و خلافت باسم مبارک جانامجد فتحعلی خان طاب الله ثراه مسمی گردید سالی چند بدین منوال که رامشگران محفل
هستی بمضراب حصول مرام زخمه زن تار مراد گردیده نغمات دلکش کامکاری فرح‌بخش خاطر شهریاری بودند چون شجاع
و جبار زاده کشور بقا رفتنی است و مهر وجود از شرب ساغر ممات چشیدنی در شب چهارشنبه هفتم شهر صفر المظفر سنه هزار و صد و
نود و یک نواب جهانگشای خان … بوم شومی چند از … عنقای وجود از قلهٔ قاف … کشور
فنا پرواز نموده جناح شکار اندازی بسوی شکارگاه دار بقا گشود و از انجذاب بصوب … این خدیو نامدار که در حقیقت
گوشوار سر سلطنت و کامکاری و نیر فلک عظمت و تاجداری است با یک برادر کهتر که بعد از شهادت پدر در بزم وجود … کرده
و مسمی بنام پدر بزرگوار است مخلف شده راه نوردی اشهب قلم مشکین رقم در وادی انقضاء دولت کریمخان زند
وجولان یکران عزیمت اعلیحضرت قدر قدرت ظل اللهی آقا محمد خان عم بزرگوار این خسرو نامدار از فلک افتد
ارزو اذا العلیم از بصرة ولایت بعد از چندی دیگر که چرخ واژگون را مقتضیات قضا و قدر رهنمون آمد و زمانه دو وزراء از کرده
ناشایسته خود دل پر از خون و خاطر محزون تدارک مافات و اندیشه فوای و فی التاخیر آفات کریم خان زند را
در روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر سنه هزار و صد و نود و سه هجری زهر ممات چشانیدند و اعلیحضرت قدر قدرت آقا محمد خان از حصن
حصین شیراز … استقلال بسوی الکای دار المرز کشانیدند و بر سر جهانگیری نشانیدند زمانه را باز قانون وفا ساز آمد و بتار
ساز طرب غم پرداز فتنه در گوشهٔ چشم بتان مستتر شد و پریشانی در خم طرهٔ دلبران بسته بزنجیر بلاد معمور گردیده و خاطر عباد مسرور
از مرحمات آن خسرو بهرام صولت خاک هستی بد گوهران بباد فنا رفت و از اثر حسام آب فام آن دارای سکندر
حمایت آتش آشوب فتنه انگیزان فرونشست بحر و بر ایران مسخر شد و کشور مخالفین از صدمهٔ نعال مراکب جنود ظفر نمودش
زیر و زبر تیغ انتقام را از خون اولاد کریم خان زند و نادرشاه افشار رخسار زمردی یاقوت رنگ آمد و شیشهٔ ناموس آن سلسله
بداد گر اقتضای قصاص مع البادی … بار بسنگ آمد طبیعت را مکافات واجب و بدی را کیفر لازم بحکیم علی الاطلاق
که عدالت و رحمت صفت … است … حسنات را از مقابل درجات مقرر داشته و سیئات را در ازاء درکات بنی نوع
انسان باقتضای جبلت و فطرت مکافات را طالب است و انتقام اعدا را راغب سیما طبقهٔ ملوک و سلاطین اکرم طبع
غیور است و مزاج … متحمل جور غلامی کلام قلعه‌گشا … آن خسرو بهرام غلام بصمصام شهریار کالشمس فی …

الشار

الشار روز افزون عالم بست اشتهار دارد و مولانا محمد ساروی تیز تاریخی مشتمل بر مجملی از وقایع آن پادشاه گیتی پناه نوشته است
در این نسخه نیز باقتضای مقام بعضی از آن وقایع را در ضمن برخی از حکایات ایراد خواهد نمود علی ای حال آن خسرو بیهمال
بزم‌های پدرانه و پرورشهای خسروانه این خدیو کامکار را زینت نموده زنگهای آلامی که از غبار انگیزی کوس … آئینه
خاطر مبارکش نشسته بود بصیقل نوازش سترده و تا در سال یکهزار و نود و شش که حضرتش از زینت آن خسرو نامدار در
مراتب کمال و مراسم جلال عدیم المثال شد و شماره عمر مبارکش با عدد شهور مطابق گردیده بدر فلک جلال و نیر افق اقبال
آمد آری همان به هنر کم هنر چون بود که آموزگارش فریدون بود پادشاه جهانگشا را هوای تسخیر ولایت گیلان
و استیصال هدایت خان گیلانی بسر افتاده خود بصوب مقصود رایات جلال افراخته گشود و این خدیو گیتی پناه را
بانتظام امور ولایات مازندران و استرآباد و غیره امر بتوقف فرمود بعد از چندی … استیصال هدایت خان
و سایر معاندین بر جانشین و تسخیر ولایت گیلان و دار السلطنه قزوین چند عزیمت بصوب مازندران که مقر سلطنت این
دودمان خلافت بنیان است منعطف آمد و علی غیر القیاس وقتی که بعزم عزیمت شاهانه بهوای تسخیر ولایتی جناح همت
میگشودی این خدیو گیتی ستان را از اشاغل سلطنت و مهام مملکت علی العموم و الاطلاق مفوض و موکول بودی و در تقلید
قم تاجداری بلوازم تاجداری و مراسم شهریاری نحوی که صلاح دولت اشاید عمل نمودی تا در سنه یکهزار و دویست و چهار
که هلال سلطنت از کسب انوار شمس صمصام شهریار آن شهریار گردون مدار در فلک استیلای بر ممالک ایران
نور بار و سرکشان بلاد و امصار را مانند هلال … بوادی … نهاد و جناب … آفاق
بنجابت ولیعهدی مخاطب فرموده زمام اختیار سلطنت بالمره در قبضهٔ اقتدارش نهاده و آمد در تاریخ سنه هزار و دویست و پنج
که سپر انگشت جهانگیری با آهنگ تسخیر مملکت آذربایجان نغمه پرداز گردید و لوای همایون عزیمت آن کشور فسیح الارجاء و
کوشش خرد و بزرگ و کوچک آمد این کوه برج سلطنت را از رکاب ظفر انتساب معمور و بانتظام خطهٔ عراق امور بنمود محمد حسین خان
و نصرالله خان قراگوزلو را … رایت ظفر آیت این خدیو گردون کفایت گردانید در آن اوان …
لطفعلی خان ولد جعفر خان زند مرزبان بود و گاهی بصیقل سپهر شکن عزیمت عراق زنگ آئینه خاطر میزدود و دیگر …
با شمشیر همراه خدیو کشور کشا این تمنا آرزو نمی بود محال … تمنای انسی از خیال … آدمی را … خیال
خام پختن از لوازم طبیعت است و ابنای روزگار را اندیشه‌های بیجا و گنجینهٔ خاطر اند و خفتن از مراسم شهرت … علی …

موجبات اندیشه خاطر خان غرنمش از کشور فارس بخطه عراق کشانید و باین سبب در بساط اندیشه اسب آرزو و جهانیده پایه امیدش اینکه
پادشاه گیتی کشا را سمند عزیمت بتسخیر مملکت آذربایجان سبک عنانست و عرصه مملکت تهی از شیر مردان جلادت نشان اکنون
زمانیست که نهال آرزو ببار آید و سمند اندیشه بسر منزل مقصود پی سپار و بدین وسایل لا طایل رایت عزیمت بصوب دار السلطنه
اصفهان افراشت و پای طلب در میدان مجادلت گذاشت این خبر اثر و حرکت خالی از غرض که ناشی از سوء تدبیر و مبنی
بر اندیشهای دور و دراز ضمیر خواب تخمیرش بود مقربین درگاه را ظاهر گردید و ضمیر انوار آن برازنده سریر سلطنت را
با برابر و مخالف را غیرت خدیوانه دامن زن آمد و شعله مجادله را زبانه جهانسوز سر سپهر کین بارکیهای عزیمت سبک عنان شد و
محشر در عرصه زمین عیان تیر باشوق ولدوزی زده پیوسته گردید و شجاع بهوای سر افشانی از مضیق نیام وا رسته در روز سه شنبه
بیست و دوم شهر ذیحجه الحرام یکهزار و دویست و پنج هجری از جمن کنده ان رایات ظفر آیات را که از طهران گشاده آمده و طلوع
قصبه قمشه ملاقی روی نمود و لطفعلی خان زند روزی دو مقابله بی مجادله را پای ثبات افشرده و طریق اقامت سپرد چون دید
از غبار انگیزی سمند زمانه آیینه بخش نادره خوبی و دانش را صاعقه حوادث شعله بار است خاطر غمناکش متزلزل آمد و خدنگ
اضطرابش تا پر بر دل دست اندیشش بسر ماند و پای طلبش در گل بود افواه اماکش را نیز خاطر از هوس سلطنت متزجر بودی و جمعیت
از موانست سپاهش متنفر اجتماع این اسباب سبب پریشانی دلها و باعث تفرقه خاطر باشد شبی از شبها که آفتاب دولتش
غارب و ستاره طالعش از درجه سعادت هارب بود جمعی پریشان آمده و بگو اماکش از جمله بداندیشان به سپاهش فرار را روی
براه نهاده و لوا در آتش سپاه همراه چون چنین دید سر خود در پیش پراهداد و پا بپایانی برداشت و بآب دیده این فقرات
دلسوز بر صفحه خاک می نگاشت که فلکا جفا شعاری تا بچند و سپاه کاری تا کی از تفرقه جمعها بر گشتی و از کجروی دلگیر از مهر
قهرت شمعهای آرزو خاموش آمد و از خوانش ناخن ستیزه ات سینهای تنها در خروش جز شکستن بنای امید هنر جبلت نیست و جز از
گسستن تار وفا کار جبلت نشد اقبالت بزهر اوبار رشته تب و صبای جنایت بجوی جگر آغشته پریشانت را اغاره در برابت
و رهروان کو به یت را مار بر گذر افراختنت را انجام انداختن سپ و نواختنت را خاتمه گداختن خنگ بخت مقبلی که از ابتدا
قبول ننمود و خجسته روزگار عاقلی که توجهت را حجت مذلت بار بی خیمها تهی از نحیکی آمد و خیمه پردازان را نهب و غارت
جا بر فراز باره کی انداخته بغارت داده شد و بر ذخیره و جیب فلاکت بار جمعی مجموع را کند اشته و قومی جمعه را بر داشتند
گروهی خوف جان را از طمع مال متفرق آمدند و فرقه ادام و انزا بر بساط آمال جمع روزگار را پیوسته این شیوه بر ...

و زمانه را همواره همین قاعده و ملحوظ عاقل مجرب بذخیره دار بقا کوشد و بصیر کاردان دیده و از زخارف بنا در پوشد **فرد**
بس بگردید و بگردد روزگار / دل بدنیا در نبندد هوشیار چون دیباچه اقبال زین حادثه روزگار طرازی دیگر جست و گلگونه
دولت را این شکست مخالف کشایشی درست و راست آمد رایت عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان شقه گشا گردید
آن خطه دلگشا را از فر قدوم میمنت لزوم مهبط ظفر مند سمت برتری بر روضه ارم روی داد لطفعلی خان بعد از ورود
بدار العلم شیراز از اهالی و ساکنین آنحصار بجز بیک حاجی ابراهیم خان که در آن اوان کارگذاری آن خطه را از جانب
لطفعلی خان متقلد بود و جز امتناع از دخول چیزی مشاهده ننمود و آفتاب انحصار متین را مانند درهای اقبال و فیروزی
بر چهره خود مسدود دید لاجرم روی طلب بجانب شبستان که از اتباع و نواحی شیراز است آورد و حاجی را چون انتظام
مهام ولایت فارس را حوصله قدرت گنجایش نداشت ناچار سلامت وجود را در التجای بدرگاه آسمان جاه دانست و بمقتضای
کار عرایض مبنی بر ضراعت و عبارات اظهار اطاعت بدرگاه جهان پناه با بعضی هدایا مرسل و معهود داشت و از جانب کارگزاران
دولت علیه بنوازشات خسروانه مطمئن و مستمال آمد و وقایع مذکوره علی التفصیل در حضرت گردون رفعت پادشاه گیتی پناه
بطریق عرض نهاده شد و خاطر خطیر سلطنت را از ورود اخبار سارّه که دلیل بر وسعت حوزه مملکت بود مسروری بی اندازه
رخ نمود و بعد از تسخیر کشور آذربایجان و تدمیر سرکشان غوایت نشان نوبت عزیمت بصوب دار السلطنه طهران زلزله افکن
عرصه زمین و زمان آمد و زمانه اظهار بشاشت را ترجیع کنان شعر انوری رطب اللسان **فرد** نوبت شاهی بزن ای
که سپاه خلعت اکنون دگر گرفت لشکر دگر شکست

گفتار در عزیمت پادشاه جهانگشا آقا محمد خان بصوب دار العلم شیراز

در نوروز فیروز عالم افروز سنه هزار و دویست و شش که خسرو سیارگان بعزم تسخیر دار الشرف
حمل اندر دار الخلافه حوت شقه گشای لوای عزیمت گردید حصن حصین آن برج آتشی را بمفتاح حسام الکون آتش فام گشود
حضرت جهانگشا و فلک بارگاه را عزیمت دار العلم شیراز دامنگیر و ورود بآن نواحی را شوق شاهنشاهی ساعی آمد رایات
ظفر آیات بصوب مقصود افراشته گردید و همت شاهانه با انتظام و تجدد و بگماشته عادت معهود خاقان گیتی ستان مامور
بتوقف دار الخلافه طهران گردید و موکب همایون وارد دار العلم شیراز زیب آورد و با قضای لوازم مراسم سلطنت
فوجی از پرتو التفات مسرور آمدند و جمعی از نایره غضب مقهور با لها گرفته شد و خرمنها داده آمد خانمانها خراب گردید و گلشنها
آباد طایفه زند را از ناو بیکر از آتش جانگداز آمد آب آتشی از سنگ سیف بر آن بر خاک تیره روان و جاری گردید

محزون که خاطر از اکنون تماشا کند و محزون بود و لها از ضبط و تصرف جمع و خشنود شد چو همراه آمد که در تحصیل هر یک
خاکها باد رفته و نقشهای کهنه زمانه کشیده بود و بر شیشه فلک کشیده و زمانه را از بازیهای عجب خود دهان نجنبیده باز بود
و بجز آنها از بازیچهای آن چو خاطر به آرزوهای دور و دراز حاجی ابراهیم شیرازی که در ظاهر باز تدبیر زناد محبت
شرر افشان ساخته و اوتار موافقت این دولت ابدی الانقراض را دست بربستی در پردهای مولف تو جهت تفویض منصب الارت
فارس فرق باوج آسمان افراخته آمد و تا هرش شمول الطاف پادشاهی نواخته پس اجرای این ماجرا و مضای حکم قضا و انتظام
مهام آن لاقانون معاودت مستقر فیصت ساز کرده و روساز و رو دارالسلطنه طهران بلند آوازه در سال یکهزار و دویست و شش هجری
بیارکان مطلعه بیت الشرف حمل اوار السرور خویش نمود زمانه آمین سرسبزی بیاد آورد و روزگار را ایام فیروزی بنجام رسید و گوش نهاد
صباساحت چمن از آرش زمردگی ستر و غازان نامیه شاخ گلبن را تاج یاقوتی بیاراست سلاطین و حکام لشکر آرائی در رسید
و ملوک را زمان کشورگشائی پادشاه جهان کشا بعزم تسخیر دارالامان کرمان از مستقر خلافت بسبک عنان آمد و آقا محمد خان
چمن سپاس معین کرده بتسخیر دارالامان را خاقان گیتی ستان بر پشت همت گردون نهمت گرفت در هفتم شهر ذی قعده الحرام
سال بود قلعه کرمان بتصرف سپاه ظفر همراه در آمد اعیان و اشراف آنسامان را با پیشکشهای لایق بعتبه شاهنشاهی روانه
خود با انتظام نواحی و توابع در آنخطه دلگشا متوقف آمد بعد از فراغ از مشاغل آن ولایت در دهم شهر محرم یکهزار و دویست و نه هجری
عزیمت اردوی معلی اعظم کرده بهم عنانی پادشاه گیتی گشا در دوازدهم شهر صفر المظفر وارد دارالسلطنه طهران گردیدند و از دارالسلطنه
طهران بفاصله روز چند پادشاه جهان گشا نهب و غارت ترکمانیه ساکن آب گرگان همت گماشته پس از ورود با تحمد و دشمنانی
زنکاری از خون آن دشمنان دین گلناری کرده و چشت زمین از پشته کشتهها پس سپهر برین نمایند کان پیوستند کان را عبرت حاصل
آمد میلها از کلهای آن کلههای بعد در شوارع ساخته شد و بر آسمان افراخته اکنون که سال پنجم از آن مقاتله گذشت هنوز آن
منارها را سر بر آسمان بسته و آن سرها را با فرقدین رازها در میان چون آب گرگان از تیغ شیران بخون گرگان آمیخته شد
و سرهای بی تن در خاک میدان بر روی هم ریخته بار دیگر عزیمت دارالسلطنه طهران برانگیخته آمد و تن بتنهای دلیران گیسوی دلبران
آویخته آسمان با فضای دی هر لحظه از سنگ تگرگ خدنگ تر می افتاد و ساقی با شاره بی هر دم از آب منجمد آتش تیر میریخت زاهد
عرضه رزم بر ترانه نوائی مبدل آمد و صهیل جیاد با نغمه غنیات نعمت گرا بدو در مجاری این حالات خبر ورود لطفعلی خان زند
بدارالامان کرمان و مخالفت اهالی آنسامان بسمع اشرف پادشاه جهان رسید و آقا محمد خان گیتی ستان را با فوجی از دلیران

خونخوار بعنوان استخلاص روانه کرمان و پس از ماهی دو موکب همایون از مستقر خلافت با سپاهی چون اثر و لشکری چون
لشکر تخریب آن بوم و بر متحرک شد چون محوطه کرمان مرکز و ار محاط دایره جنود ظفر نمود آمد خاقان گیتی ستان از تخریب و تعذیب
و تعمیر نواحی و توابع و ملوکات رعایای خان فرمود و تخویف و تغضیب تسخیر شهر کرمان همت گماشت از آنطرف نیز قلعه گیان از
چون صلیب حلقات بنا و اساس ات متبدل کرده بودند و فضای دل از کمند حوادث پس سر سیاه بختی در دیده نصرت
کشیده بود و لوازم قلعه داری پرداخته رایت مخالفت برافراشتند کار بجائی که کار بنا بر اقدام مینمودند در هر یکی شیخ آن بلای
نفوس بود و اصرار بسیار نداشتند تا اوائل الحال طرفین بر سالت کلولهای پیشتر با امیر رسید و هنگام فرقتین بیغارت ننگ کلاهی
شبر انگور الامر تا شایج خامه تقدیر بامضای احکام قضا ظاهر آمد قلعه کرمان مسخر آمده و هر چه دران بود ز بر و زیر غازیان انگنجید
و دلیران شیر شکار بنهب و قتل و غارت مامور گردیده مهسیان و نسوان بکمند سپاه ماسور و اسیر چنگیزی اشکار آمده و بحکم
رستاخیز پدید آمد سرها بتیغ بران بریده شد و جگرها از خنجر خونریز دریده و زمانه متحیر بود که این فتنه از کجا خاست آسمان
در فکر بود که این هنگامه که برآراست تا زلزله در زمین افتاده و این دار فتنه بر فضا سیاه آنقدر تو بختی بلکه مرتبه بر تر از پیری
غالب آمد و طبیعت نسائی از کجا سلک دارالطالب قدرت است ز لیلا و نهار از صباها و مساء تیغ بران حدت مزاج آنکار
پیاخت و روزگار جانی شدت غضب پدیدار بیده که دران دیار و آبادی و از آبادی آثاری باقی نماند روی عزیمت بجانب
دارالملک شیراز نهاده شد در عرض راه لطفعلی خان زند را که در حین تسخیر قلعه حرکت المذبوحی کرده بوم شوم عزم بشن بهوای
قلعه بیم پرواز نموده بود در چنگل عقاب عقاب نهاد قضا گشایند کان گرفتار گردید و بسزای مخالفت از دیده عاری و بعد از چندگاهی
در مطموره زمین متواری کرده پس از ورود بدار العلم شیراز خاقان گیتی ستان را که در نواحی کرمان و ولایت بم و نرماشیر
حدیث مخالفه و مجادله با هر یک از قلعه گیان یا دلها قاطعه تیغ بران یاد ارسانید و قلاع محکمه انجمد و در اکثر الاان دست
اندیشه تسخیر قلعه گشائی کمکر اثر تسخیرش نرسیده بحیطه تصرف در آورده بود و در آن اوان در خطه لار و انتظام صفحات آن بوم
و دیار در کار بکار رسانیده بحضور با هر النور احضار و از نوازشات گوناگون مسرور و بر خوردار فرمودند انتظام انجمد و دیاد
جنود ظفر نمود در آنخطه دلگشا روزی چند اهتمام گزین و نوای شادی و سرور پرداخته و کوس سپهر برین آمد دلیران قاجار که در
میدان چون کمان خمیده شده در ایوان بر تخت نو بنیان بگلفل بلبله در او و بخشیده گلابی کند بر خم گیسوی مشکین چنگ بچنگ
آوردند و بعوض چنبر خدنگ دلبران شوخ و شنگ بر برگشته در عرصه رزم از کاسه سرها خونها بخاک افشاندند و در حلقه

بزم از ساغر می چو حباب صد مهره گرز گران پیکرها در هم شکسته شد و بجرعه رطل گران تو بها قومی بجستند که گاه قتال بغیر خون نخوارند
و در روز وصال بهر بیکسار و فتی کباب جز اشان جگر خونین ستر افتد و زمانی که کز شراشان لب شیرین اتوان چون کار
عشرت بنهایت کشید نوبت عزیمت مستقر خلافت در رسید [illegible] آن گیتی ستان انتظام ولایت فارس و انتوقف دار العلم شیراز
مامور آمد و گرد موکب همایون در عزیمت بصوب دار السلطنه طهران زیب غبار ثماه و چون بعد از ورود چون زمانی بود که در
فلک آتش رخشان مهر در خاکستر سحاب نهان داشتی و لب برق را ابر گریان بر خندان چو هوا اقتضا برودت را پرتو آیین
سلب و دی [illegible] کانون گرمی بزم را انباشته از حطب و حطب مجمر از نار فرو دی [illegible] موسوی آنگاه رود اشت و لب ساغر از داروی
جمشیدی دم صبوحی بیدار و دلیران جنگجو را هنگام [illegible] بود و شیران عربده ساز را از مان [illegible] تیغ جهاد در نیام غنوده کرده
و سپاه از زحمت زین و لگام آسوده نام چو بازار عشرت و طرب فصل دی منقضی آمد و باده پیمایان از صراحی و ساغر باده
صافی تهی [illegible] فرو برده کشیده و فاتحه زبان بر بسته بر گشاد خسرو سیارگان تخت حمل قدم نهاده و چمن از خضارت
و اغیار بر دل باغ ارم [illegible] غنچه از نسیم سحری افروخته شد [illegible] لاله سوخته دلیر از خون غیرت چون خم باده
بجوش آمد و شیر از سر مردی مانند دل عدو در خروش [illegible] فتنه خفته از بستر سر بر آورد و آشوبها که گشته از دامن های بیرون
کشید و کینه های قدیم تازه شد و طبلهای جنگ بر آوازه پادشاه گیتی کشا را عزم قلعه شوشی بر سر افتاده و هوای
تسخیر ولایت [illegible] لشکر قیامت اثر در آن بوم و بر جدال [illegible] سپاه ظفر همراه در [illegible]
قتال [illegible] معمور آن حدود از صدمه سپاه منصور ویران آمد و همه ساکنین آن سامان از غارت لشکر ظفر نشان بیابان
مزارع و مزروع مرتع مراکب گردید و مساجد جامع مجمع مواکب خانها را سمت عالیها سافلها حاصل آمد و خانگیها را صفت
سافلها عالیها چون تسخیر حصار شوشی در آن سال فرخنده فال [illegible] قضا مرتسم نگردیده بود و مقتضیات تقدیر را بحسنات
تدبیر توفیقی روی نداد و حصول مقصود در گرو وقت باقی ماند پادشاه گیتی کشا را غیرت شاهانه اجازت نداد که بی نیل
مرام عودت نماید عقاب رایات جهانگشا بعزم تسخیر کشور تفلیس بال همت بر گشاد و چون در آن سامان باد پایان برق
نعال غبار انگاف شرار انگیز آمد ارکلی خان والی تفلیس [illegible] و جمعیت گردیده با آلات و ادوات حرب مقابله را
پا از حد خویش فراتر نهاد و پشت بحصار روی بجنگ آورد [illegible] توپهای ثعبان پیکر آتش فشان آمدند و آتش
فشانی کاشانه سوز کشور [illegible] و امان [illegible] از دود [illegible] آمد [illegible] از درخشان شعاع دیده خیره با آنکه در [illegible]

از کاوش پیکان نخجیر [illegible] جان بود و دیده سحاب سر قطره بار گردید از [illegible] سحاب کفی که چشمه خورشید را بغبار انباشته دود از غلظت
گرد تو [illegible] نمودی که آیینه روزگار را زنگ [illegible] اندود [illegible] سپاهی کلاهی غبار بودی و سامعه را نغمه جان فزا نعره
هزبران شیر شکار غفیر خاک کرد و تار آمد و غمام غبار سحاب شرار [illegible] هوا [illegible] بلبلان [illegible] سایبان ظلمانی بود و شبهای درخشان
در خلال آن ظلمت [illegible] سر افشانی عاقبت الامر نور بر ظلمت غالب گردید و کفر اسلام را مغلوب دلیران کفر پرور از قتل
[illegible] شهر تفلیس شده و غارتگر جان آن طبقه ابلیس دختران حور [illegible] گرج [illegible] بهشت برین کرده [illegible]
شده و آتش بیداد در قصور بی قصور آن بقیه قوم عاد [illegible] افروخته از طرایف [illegible] و اجناس چندان کسب [illegible]
بجای آمد که حساب و هم [illegible] در حوصله ضبط [illegible] از آلات و ادوات طلا و نقره آن مقدار نصیب شیران
[illegible]
[illegible]
مصداق شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با غنایم بیشمار [illegible] سپاه ظفر [illegible] منصور [illegible] روی بعسکر همایون آوردند [illegible] دار الکفر تفلیس
از کفار پرداخته آمد و رایت نصرت [illegible] عطف عنان [illegible] بجانب قشلاق مغان نموده زمستان آن سال
فرخنده فال را در آن بوم و بر بسر آوردند در اول بهار سنه هزار و دویست و یازده هجری که لب غنچه خندان آمد و دیده
سحاب گریان بسیط زمین در خضارت سپهری شد خرم [illegible] نسیم [illegible] انفاس [illegible] خنجر خلاف بر کشید
و غنچه پیکان مصاف بر آراست پادشاه گیتی کشا بعزم تسخیر دار الملک خراسان با سپاهی که سپهر از نعره شیر
شکار [illegible] خراسان [illegible] روان آمد [illegible] کشوری که [illegible]
[illegible] دار الملک خراسان [illegible]

برادر شاهرخ میرزای افشار با او و ذکور و اناث بقضای تقاص از شکنجه بلا و شکنجه خانها جان بدادند و بجواهر و از لعل و یاقوت
و مرجان عقیم و نادری که نسبش از نسب افرنگ و طاقش گردون آهنگ بود به تیشه قهر زیر و زبر گردید و عظام پوسیده‌اش نشئی خاکستر آن
از باد رفت و این بیاد فاعتبروا یا اولی الابصار در افشار و دوره کامرانی خوابانیدند و زیب سرای دنیا را روزی چند
برخورداری نبرد آخرین با عقاب ابدی چو باشد و عذاب اخروی چون کند و در نقاره گوش از پنبه غفلت انباشته آمد و دیده انتباه
خوابیده کردید دل که محل انوار غیبی است از سواد سودای دولت بنکده ظلمانی تا خاطر که محیط دار ذات لاریبی است از کیاکش
آرزوی عزت نمکده حیرانی حکایت معاد و فسانه دانیم و روایت قیامت بازیچه پنداریم و اوقات مصروف تجربه بلادت چنانچه
کما شئت بانزار عباد بقتل همکوشیم و خون بکدیگر نوشیم دور تکرگز سر نامردمی در نشده است آدمی را آدمی اولی آنکه هم
بر سر مطلب آئیم و درج وقایع غریبه را به بیان جان سرکشائیم چون ساغر فنا از باده کامرانی پر آمد و ایام عمر مخالفین دولت
از حسابهای زندگانی خالی و ولایات را احکام جدید متعین گردیده و اولا تا ختام تازه مهین پادشاه گیتی گشا با حشمت اسکندری و کوکبه
سنجری توجه بمستقر خلافت کبری نمود و کره از طره پرچم غربت گشود ایام وی بنوای نی در دار الملکی بسر آمد و پادشاه جهانگیر
معمور کامرانی بطلب خاطر بر گشود و بعد الشتا آراسته گردیده صفحه مملکت از لوث وجود مخالفین پیراسته رخنهای دولت بسته آمد و ذرها
شادمانی گشود و شد سرکشان سرنگون شده و سروران بنده و برده از روش باج رسید و از خدمتش خراج چون ایام دی
بسر آمد و فرق شاخ را از شکوفه افسر سلطان بهار از سبزه چتری بر آراست و در صحن چمن از غوغای مرغان محشری بپا خاست
غنچه با عشره دوره وزه دو شنبه کنان بتخت زمردین قرار گرفت و سنبل با حیات تکیه بغنچه و کری سر زلف تابدار بر فشاند لاله با جام
بقا سامان خویش از زلال البال بنمود و شقایق با داغ سینه چهره از غازه منتخب کوه راجه قاقم نگارچه مبدل آمد و دشت را کسوت
قبر البیاس خضرا پادشاه جهان گشا را باز هوای تسخیر ملک بروج بر سر افتاده و سران سپاه را بعزم آن بوم و بر سبز نوکا
و شورشی دیگر ولی فرمای ارباب التدور ملعون برزوال و تیش بهمون آمده بود و از آگاهی انتقال سلطنت خاطر مبارکش
و دیگر کون تا سلسله جلیله را بعد از تحقق زوال اختلاف کلا که آسیب اختلال ملکت حاصل نگردد خاقان گیتی ستان را از
دار الملک شیراز احضار و مراسم جانداری را گرفته بعد اولی و مرة بعد اخری بابلغ وجهی برای انور رسش اظهار نمود و گفت
که حضرت مالک الملک علی الاطلاق را جلت قدرته قدرت کامله تعلق پذیر آمده بود که این وجود ضعیف را بر قاطبه نقوس
سمت شهریاری و پایه تاجداری حاصل باشد و باقضای تقدیر بر سلاطین جهانگیر و سروران کشورگیر استیلای تمام دست داد

و تسلط ما لا کلام روی نمود و ملک موروثی بسیغ بران از غاصبین بستده باز آوردم و سر براید اوی الطغین ستان از زر شمشان
فشرده و ساختم انتقام و دیرینه کشیده شده و اساس مخالفین از هم پاشید کار دولت نحوی که باید ساخته ام و حوزه مملکت بطریقی شاید
از اشرار بپرداخته کسی را یاری او مانعی نیست و اعدی را دو دل بخشیده واو است مدعای اکنون نماینده که سریر سلطنت
بان فرزند با صره تاجداری واگذاریم و در بیعت خلافت تکلیف اقتداران برازنده افسر شهریاری بیابد هم نام اسم پادشاهی
قیام نماید و در بیچای این به چهره رعایا او برابا بر کشاید مملکت را بعدل آباد دارد و دولت را دو وجود شاد رخنه ملک بسر زخنه
کران بسد و دو دستاره دول بهواخواهان با فنای دشمنان خشنود رضا خدا جوید و طریق طاعت بوید و در حوادث روزگار پای ثبات
برافشرد و در مهام ملکی رعایت حزم نماید توکل بخالق چیزی وکل کند و توسل بحضرت خاتم الرسل بر زبردستان مدارا کند
تا ملک از خلل مصون ماند و ولایت از انقلاب محفوظ آید چون افسر سلطنت را این جواهر آبدار ز پی تازه حاصل آمد و شاهد
خلافت را از این لالی گرانمایه زیبی تازه خاقان گیتی ستان را باز بعادت مقرر را مور بانتظام مملکت پیش که داشته و خود
با عزمی ثابت روی توجه بصوب مقصود آورد ع فلک در کار خود مشغول او مشغول کار خود با شیران دشمن شکار گران
رکاب آمدند و دلیران جلادت نشان سبکعنان ساحت آذربایجان مضرب خیام ظفر نشان شد و خاک آن سامان از نعال
مراکب پراکنده بر آسمان شور قیامت در آن مرز و بوم پدیدار گردید و غوغای محشر در آن بوم و بر آشکار ابراهیم خلیل و الی
شوشی تا سپاه ظفر پناه را معبری معین و جنود نصرت نمود در اکنده گاهی مشخص نباشد آب رود کر و ارس را سدهای سدید
شکست و آن دو رود طوفان زا بر آن بیابان بی پایان بر بست کره خاک محیط آب آمد و عرصه زمین سیل سیلاب
و این اندیشه باطل در حقیقت نقش بر آب بود و تصوری بی حقیقت مانند موج سراب ع چه باک از موج بحر آنرا که باشد
نوح کشتیبان شهریار سپهر اقتدار بنه و اغروق را در آذینه باز داره که منزل قریب شوشی است گذاشته و بعضی از سران
لشکر را با حاجی ابراهیم خان معتمد الدوله در آن حدود بجراست گماشت و خود بنفس نفیس با فوجی از لشکر قیامت اثر که در بحر شناسان
اشنا و در بشیران دشمن شکار بودند بسم الله مجریها و مرسیها گویان بر سفاین آب سوار نشسته روی براه نهادند و شبانه
روز نهنگ آسا در آن بحر مواج که مشحون و متراکم با شجار و شمار بود شنا ور گردیده از تشیان آن بحر بیکران عبور نمودند
مطالعه کنندگان را مخفی نماناد که این حکایت از جمله غرایب است و این روایت از مقوله عجایب که پادشاهی جهانگشا با اسباب
سلطنت و آلات حرب در خیابان دریائی مواج که معبر زانه دهای اندیشه کم و سفینه خیال را در گرداب های عمیق محال الفطرات

وتلاطم باشد حتی کان علی شفا حفرهٔ سیلاب رسید و در آن محیط آب بر اعدای نابکار شتابان باری ابراهیم خلیل خان چون دید آن آتش‌خویان
سوزان از آب گذشتند و آب از سر ترک ملک و مال یک نمود و روی فرار بجانب غرستان نهاد پادشاه جهان‌گشا را
قلعهٔ شوشی مسخر آمد و آن کشور معمور از صدمهٔ نعال مراکب زیر و زبر گشت بزرگان بحکم دختران ماه رو را اشک تنگ ببر کشیدند و زنان
سیم بر را چادر مستوری از سر ربودند و حشمت بیغما رفت و گنجهای مخزون بتاراج رفت و شبها گرد نقاط حایل آمد و آغوشها ماوای خوبان
شیرین شمایل تا مدت پنج روز از نهب و غارت بعیش و عشرت آنچه باید کردند و آنچه نشاید بعمل آوردند و در خلال این احوال
آسمان جو فاز انشیوهٔ جفاشعاری بیاد آمد و سپهر را رسم بیوفائی بخاطر رسید روزگار غدار شیرازهٔ اوراق دولت
بسر پنجهٔ ستیزه از هم گسیخت و زمانهٔ ستیزه شعار اجزای صحیفهٔ سلطنت بدست عداوت از یکدیگر پراکند امضای حکم قضا شکسته ناکارشناخت
آثار را انقل جهان پادشاهی قدر قدر قضا امر مجبور گردانید بهرگاهان که پرستاران حریم سلطنت دولت قضا سر عظمت
بدیدهٔ امیدواری کشیده و جولا زصهبای النوم اخ الموت ساغرهای شربتی چشیده بودند آن ملاعین شکا نا حقوق نعمت ولی نعمت
از خاطر فراموش ساخته در عین گستاخی بیالین آن خسرو زمان و زمین در تاختند بخنجر بیداد دارای دادگر را پهلو شکافتند و با جان
جمعی کافر نعمتان که با ایشان در این جسارت هم‌داستان بودند شتافتند فرد سپهر خاتم دولت ربود از کف جم ؛ زمانه ساغر جمشید
زد بسنگ فنا ؛ سبحان الله شهریاری که اتساع را با آن عظمت جرات آن نه که لحظه بدیدهٔ گستاخی سوی حاجبان درگاهش دیده
باشند چسان سگ‌هایان که زال حادثه‌زای روزگار سر بریدهٔ خورشید را از طشت افق جلوه داده شعر و سرش بی افسر شاهانه نمود
ونعم ما قال فرد تکیه بر اختر شب گرد مکن کین عیار ؛ تاج کاوس ربود و کمر کیخسرو ؛ افسر خورشید سایش که لعل رخشان جبهه را
در قصه جوهری از جواهر تابان خود شمردی همسر خاک آمد و پهلوی نازکش که از وفور کبر با پهلو از هم‌نشینی فلک تهی ساختی
از خنجر بیداد چاک گشتش راکه پایه فوق فرقدان بودی و پیکر آینه همچو ابر رخشان چون بخت نامقبلان نگونساری شعار شد
و بخشش اگه آسمان مطیع بودی و روزگار ذلیل مانند طالع بدبختان سیاه کاری شعار بازم بلند پرواز شکوهش که کنگرهٔ
جوشن برجدی سپهر تا با چاره آشیان گزین آمدی چند آسا خرابه نشینی اختیار نمود و عقاب شکار انداز سطوتش که دشوار ی
مخلب بجون هنگر گاه سلاطین کامکار رنگین یافتی در چنگل غراب اجل گرفتار آمد و سراپردهٔ جلالش که سپهر را خرگاه یاسبانی
بار نبود از هجوم عام غوغای محشر پا خاست و در حریم عزتش که روزگار راز دور تعظیم کنان در گذشتی از ازدحام نیکاران هنگامهٔ
قیامت آشکار گردید آسمان از این جسارت سرگردان بودی و زمانه از این گستاخی هراسان ماه را رنگ از رخسار پریده شفق

وشفق را آستین پرخون از خون دیدهٔ سیارها و کاز ارغنه بر پیکر افتاد و وافق را تاج زرین مهر از سر بیکر شاه از کرسی مهر و ماه
بر خاک افتاد و ستمکاران دست بی انصافی بیغما گشاده بر پردگیان و پرده نشینان حرم که مهر تا بار از آن و بر گزیده سلطان
جهان را نصیب باد و دیده بودی همچون ریگ صحرا و خزف بی بها در بزن و بازار ریخته آمد ظروف مرصع و فروش زربفت
اقمشهٔ ختائی و دیباج رومی که بساط خواقین ادوار و حریم سلاطین پیشرا بود مانند سفالین کاسهٔ بینوایان و گلیم کهنهٔ
بی بضاعتان و پاره و جامه درویشان بر هم شکسته و از یکدیگر گسیخته گردید و در آن بینوایان بنوا رسیدند و بانوایان دستگیر
تاج پرستاران تا جهای زرین نصیب آمد و اهرمنان از انگشتهای دولت نگین افتاب شمع چنین و سپهر بی انصاف تو جهان
ده دو اند سال سلطنت را در آنی بباد داد و ندبا آتش فتنه بنیان کاخ سلطنت را با آب بیداد آری فلک بر دو گردد اعادت
این سیب و روزگار بیدار رفت چنین چراغ دولتی را زبیت کامرانی بیفروخت که در آخر بآستین ناکامی فرو نشاندند
و ساغر عزتی را از شهد شادمانی پر ننساخت که عاقبت از زهر اندوه لبریز ننمود کدام عهد بست که بی سبب نشکست چو موی
پیوست که بموجب نگسست اگر روزی بو فا نشست سالها بجفا برخواست هر گاه دو قتی از سر جفا برخواست عمری درپای ستم
نشست خانها از بخش خراب است و دیدها از جفایش پر آب شادیش اخزا اندوه و در پی سبب واقبالش ادبی و بار قطع
دفیت حریف ایدالتا باده بتمامی ؛ ارکان دولت و خواص بارگاه سلطنت را زمانی جامی روزگار باده هشیاری بود
که شاه را سر مست باده شهادت یافتند امنای بارگاه وقتی با آسمان آسمان جاه شتافتند که از همه چیز بجز جسد خون آلود
پادشاه جهانگشا خبری نیافتند سران سپاه را کینهای کهنه تازه گردید و مخالفت دولت را طلبهای خلاف بلند آوازه آمد
مخالفت سر افراز آمد و چشمها بعداوت گماشته از خارج و داخل فتنهای بیدار بر هم نهادند از دوست و دشمن دست بیکدیگر
گشادند سر یوم تبغیر البلاد و من علیها واقعه واپس آشکار گردیده و فتوای بوناگان شر مستطیر اید ید ارجعی را طایر اندیشه هوای
سلطنت بال قتالگو و دو برخی را و ساوس نفسانی بر راه مخالفت دلالت نمود و بوسایل این خیالات لا طایل و اندیشهای محال
کاری که بکار آید ناخفته و باجتماع حشر بر اکنده و پیراستند جمعی از راه و فوجی از بیراه طایفه بوناقی و فرقه بنفاق عزیمت دار الملک
عراق نمودند علیقلی خان که برادرزادهٔ پادشاه جنت مکان بود و قم خاقان گیتی ستان و که و کم عم بکون التقم منه از حرکات
ناهموارش بیدا و عیان بودی و در آن اوان با مور قشفر قلعه اریوان هوای سلطنت با هواخواهان خود مصوب دارالسلطنه
طهران قاصد آمد جنقلی خان برادر خاقان گیتی ستان با سلیمان خان قاجار و فوجی از سپاه جلادت شعار که دار آمد بیداز

متوقف بودند هم آرزوی سلطنت بیجا بسیار کردند حاجی ابراهیم خان معتمدالدوله با فوجی از جنود ظفر نمود از طریق غیر معهود کاشان
آمده صادق خان شقاقی که از جملهٔ مقربین رکاب پادشاهی و طایر اندیشه‌اش در آشیانهٔ دماغ بیضهٔ سروری نهاده و علمی
از اسباب سلطنت را نیز جالب کرده بود غارت‌کنان و نوبت‌زنان روی بسراب که محل اقامتش بود نهاده و سپاه
متفرق در دارالسلطنهٔ قزوین جمع آمدند و لشکر پریشان را آشنامان باهم همعنان عالیجاه جعفرقلی خان را با تمام
سروری برخود سالار نموده وارد قریهٔ دولاب من حومهٔ دارالسلطنهٔ طهران گردیدند علیقلی خان برادر علی شاه خوش‌نشین
فرنجی دارالخلافه در آن اقامت گزین آمد میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی دارالخلافهٔ طهران بصواب‌دید مهد علیا و ستر کبری والدهٔ
معظمهٔ خاقان گیتی‌ستان ابواب دارالخلافه را مسدود ساخته لوای مخالفت با واردین قریهٔ دولاب برافراخت و گفت
یا ماه پادشاه جهانگشا چنین است که در حصار رعیت برچهرهٔ ولیعهد سلطنت گشاده نگردد و مفاتیح خزاین بدستی که دست او با
نهاده نشود اگر حقوق ولی نعمت بباد کفران نداده‌اید چون مناقبین دولت در مقام خلاف نشسته‌اند در جای خود قرار
گیرند و نگیم پایهای پادشاهی روزی دو آرام پذیرند والا زین پس بجام دلنشین موکول بعهدهٔ آتشین است و رسالت خالی
از خلاف جواد البغیر خدنگ سینه‌شکاف ع کفتیم والسلام علی من اتبع الهدی / چون سخن بی‌پرده گفته آمد و غبار تشکیک از چهرهٔ
ضمایر بهتر راستی رفته شاهد اندیشهای باطل در پردهٔ غرور مستور گردید و چراغ آرزوهای لاطایل از فانوس خیال
بی‌نور طومار نفاق بپیچیده شد و ورق خلاف دریده و سورهٔ وفاق خواندن گرفتند و آیهٔ اتفاق سرائیدن ع آری
باتفاق جهان میتوان گرفت اختلاف کلمه از میان برخواسته شد و صفحهٔ قلوب بطور ارادت آراسته پس از کنکاش آرای
مختلف بر این متفق آمد که وقوع این حادثهٔ عظمی در حضرت گردون رتبت خاقان گیتی‌ستان بر طبق عرض نهاده آید و عهدهٔ
این قضیهٔ کبری بسرانگشت جسارت سفرا در بارگاه آسمان جاه گشاده تا بدانچه از صدر سلطنت اشاره رود معمول دارند
گفتار در ارسال داشتن امنای دولت و خواص حضرت عرایض اخلاص فرایض بصوب دارالعلم شیراز و آگاهی خدیو
بنده‌نواز از قضیهٔ پرسوز و گداز خاقان رضوان مکان و برافراشتن لوای ظفر انتما بصوب
دارالسلطنهٔ طهران و صادرات آن اوان در بدو حکایت اشاره رفته بود که در حین ارتفاع رایات نصرت
بصوب قلعهٔ شوشی خاقان گیتی‌ستان بانتظام مملکت فارس مامور آمده و خاطر مبارکش از نصایح خسرو از مسرور بنا بر علی
ذالک خواص حضرت سلطنت بالاتفاق وقایع‌نگار شده بسینه آمدند که از سپهر اخضر نیز کام مودود و سپهر عداوت فرجام

روز سلطنت شام آمد و آفتاب خلافت نهان در غمام ظلام و در محفل بیکرانی پادشاه جهانگشا راه و با آخر رسید و از کف
ساقی اجل صهبای شهادت لاجرعه برکشید اکنون شاهد تاجداری ساغر مراد و در چنگ دارد و باده جهانی خاقان گیتی
ستان در آهنگ اگر در بزم کامران جامی تهی آمد باز از مینای تاجداری ایاغی پر گردید از باده بیهوشی اگر حریفی برنج خمار
گرفتار شد از نوش دارو می شهریاری باده بجام سرخوشی نشست بدری بهر گاه در محاق افتاد آفتاب عالمتاب
ضیا افروز آفاق ملکشاهی اگر رخت از تخت سلطنت بیرون کشید بخیر از اختر سلطنت خورشید بیا آمد جهان را
بی جهان‌سالار نماند و گیتی را بی وجود گیتی‌ستانی نگذارد منت خدا را که پس از انقضاء زمان سلطنت پادشاه
جهانگشا بوجود خاقان گیتی‌ستان منتی بر جان عالمیان نهاد و زمان تا قبل فرصت که عرصهٔ مجال تنگ هنگام موقف
نباشد که زمانه بر نهانه در اظهار خلاف بدرنگ از منتهی وفی التاخیر آفات غافل نباید بود و از فحوای الکسل شوم ذاهل
نشاید نشست معشوقهٔ تاجداری به نصف کامگاری خود در آراسته است و حوزهٔ مملکت بجهالة از وجود مخالف پیراسته وقتی است
که از دارالملک شیراز رایات جهانگشا بصوب مستقر خلافت افراشته آید و همت فلک نهمت بتصرف ولایات معمور و قبی
دیدهای جهانخواهان در شاه‌راه انتظار نگرانست و سپهر برا با آن عظمت منطقهٔ خدمت بر میان ع و نحن فی مانتم عنا وفی
عرسل این خبر دهشت اثر در دهم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و دوازده هجری در خطهٔ شیراز سمت انتشار پذیرفت
عام مجامع و خاص مجالس گشت لاجرم در حضرت گردون رفعت سلطنت پرده از چهرهٔ شاهد حکایت برداشته آمد و صادرات
احوال علی التفصیل بخامهٔ بیان بر لوح عرض نگاشته خاقان گیتی‌ستان را اگرچه خاطر عاطر غمناک گردید و جان خطرناک
آمد و غمناک ولی تا آوازهٔ مصیبت آویزهٔ گوش دشمنان دولت نگردد و در اوضاع مملکت بتقاضای بجای مفسدین اختلال
راه نیابد دست شکیبائی بدامان مصابرت درزده و تحمل در حوادث را که شیمهٔ سلاطین کامکار است پیشنهاد ضمیر انور ساخته
باحضار اعیان دولت و خواص حضرت فرمان داد و چون فضای بارگاه سلطنت مقبل سعادت اشراف و اعیان آمد
و مشکاه خلافت مطاف سران و سروران پس آنگاه به بیانی که عتبات غیبی را ترجمان بودی گوهرنثار گردید که عقلا را
محقق است که ابود بر سریر جهان‌داری ذات واجب را در خور است و خلود در کاخ کیهان‌خدائی حضرت مالک
الملک را سزاوار هو الاول و الآخر نعمت سلطنت را از زوال ناچار است و زمان دولت را از انتقال ناگزیر
و تلک الایام نداولها بین الناس تقدیر ازلی بیخ و شجر نگار سلطنت پادشاه کامکار را اگر در تمام قضا محبوس گردانید

شمشیر جهان‌گشائی نواب همایون ما اگر در تسخیر اقطاع و گشودن قلاع تأثیر ذوالفقار حیدری بکار دارد و مدت الماس احکام نفاذ لزوم
تاج مملکت کبری بر کلاه از فرق فرقدسای شهریار سپهر اقتدار برداشت چتر خورشید سای سلطنت دوران مدت که سالها پاینده
و برقرار باد بر فرق مبارک ما برافراشت والحمد لله که از نیروی الطاف داور جهان آفرین بازوی سلطنت نور مقدمت
و کوکب بخت سعادت پیوند صبا چون ایوان جای کیوم آفتاب بر چترم ؛ چون بمیدان پا گذارم آسمان کین درم ؛ جبهه
کیوان چو روی خسروان بر حضرتم ؛ گردن گردون چو خم گردان در چنبرم ؛ دست بر خنجر چو بازم از در شیر اوژنم ؛
پای بر خنگ چو آرم جسد را از درد رم ؛ در دل دریای خون چون موسی در بادلم ؛ در درون آذر گیتی چون خلیل آذرم ؛
هم مطیع حکم محکم هست رای خنجرم ؛ هم قرین خاک در گشت روی قیصرم ؛ هم غریوان سال و مه بر بام کوس کسریم ؛ هم خروش
روز و شب بر باختن بنجرم ؛ سال و مه روز بست گیتی ز عهد دولتم ؛ مهر و مه نقشیست برگردون ز چتر و افسرم ؛ بالجمله پایهای
شاهی الکه هر کس بوظیفه کار او را مقرر بوده و تجلی که بتقدیم آن سرافراز گردیده قیام نموده دست خلاف در آستین کشند و سر تمرد
بر آستان نهند که تیغ سیاست خون بکاهست و خدنگ جراحت در کمان غدری در غدری نمی‌نوشیم و دیده از تخلف نمی‌پوشیم
در هماز و آنکه در معنی خانه نگین و در حقیقت خاتمه سلطنت بودی و جود و نام بیرون منابر بنام همایون و القاب میمون مزین
و محلی گردید ع قضا تحسین و تقدیر آفرین کرد ؛ پس از آن بانتظام ولایات و استحکام سرحدات و ولات و حکام و اشراف و اعیان
اکناف و اطراف را برلیغهای بلیغ از مصدر سلطنت صادر گردید که چون بمنطوق کل شئ هالک الا وجهه پادشاه جهانگشا را
زمان سلطنت بسر آمد و شاهباز دولت بهوای آشیانه گلشن بقا بشیر بر قوایم علو همت شاهانه از وفور کبریا و جلالت محروسه
هستی ع فرو ز پایه خود دیده و خیمه بر زد ؛ و میلان خاطر عاطر خسروانه نظر بغلبه شوق بهشتیان قدسی سرشت در بزم
از کف ساقی شهادت ع هنوز دور با و نارسیده ساغر زد ؛ نگم وراثت و فتوای استعداد که پرده احکام محکم قضا را موافق
و در حقیقت علم ازلی را مطابق بود زند تخت سلطنت ممالک و طریق جهانگشائی را سالک آمدیم نوعروس مملکت را بشر بهای
شمشیر آن کشیده ایم و ساغر لبریز صهبای سلطنت را باستحقاق علو فطرت لاجرعه بسر جهانگشائی که حسام آتشبار کنایه
و زبان است و مانند هلال انگشت نمای اهل جهان نواب همایون ما را بر کف سپرده مملکت کبری که کند نامدار رعایت
از دست و همچون نطاق کهکشان افتاده بر گردن آسمان بازوی قدرت ما در دست هنوز که نائره جان سوز غضب خسروانه
مخالفت سرکشی دامن آن نگردیده و باره گیتی که از سخط شاهانه را معاهدت شرر شرار آنگیز نساخته خاطر خورشید مظاهر شهریاری

طالب انبلافت و ضمیر رأفت تخمیر خاقانی مشحون بمضمون عدالت و انصاف باید و ولات و حکام و کلات و قضات
عامل و مشمول اعیان و اشراف ممالک کمالکان سر از رشته اطاعت نپیچیده و انجام مهام و تقدیم مرام سپاه آسا رو ز شب و سال
و ماه سپرده و دیده چون میل آسیا بر گرد مرکز سعیاً علی الرأس لاشیاً علی القدم ؛ تمشیت سلطنت کبری را متینی و فواد و دوی
بمستقر خلافت عظمی اعنی دارالخلافه طهران آرند تا پس از امضای احکام قضا انضمام و اجرای اوامر قدر انتظام و صدور
احکام جدید و تجدید پایه‌های قدیم هر یک علی قدر مراتبهم از مواهب پادشاهی و مناصب شاهنشاهی بهره ور و کامیاب ع کین
درگه ما درگه نومیدی نیست ؛ چون خاطر مبارک از این مشاغل که دلایل استحکام دولت و وسایل انتظام مملکت است پرداخته
حکومت دار الملک فارس را با نواب کامکار و کامران شهریاری نواب محمد علی میرزا مفوض داشته و نفری چند از امرای امارت
نشان نیز در حضرت فلک رفعت مأمور بتوقف آمد و بعضی نظر بحداثت سن خیانش او در حوادث ملکی از مشیری ناگزیر و از مشاوری
ناچار است عنایت سپهر مهر او پاس سوگواری پادشاه جهانگشا را اکبر سلطنت بکسوت عباسیان ملبس آمد و رایات جهانگشا را
نیز چنانچه رسمی معهود است پرچم زرنگار مشکین شعار گردید پس با فوجی از فیروزیان دولت که خون اعدا باده ارغوانی و شمشیر
و نیزه ابزار جنگ را نغمه غوانی روی همت مصروب دار الخلافه ری نهاد در خلیان بموجبی را که کاکران آمد و تا زیان باده را
غانمانه بک دلیرا ز آتش جان بودی و سپاه از نعل را آتش خواب از دیده ربوده و خوار از دیده کسی او در منزلی پروا آرام
ننموده احد پرورده عامی سامان وقرار تا ساحت قم مضرب رایات نصرت آیات آمد و در آنجا معلوم گردید که صادق خان
سرنیجاو با رد امنگیر اقبال گردیده و تنجید از دارالسلطنه قزوین حشری از کراد شقاقی ترشیده بی آگاهی و ورود موکب
مسعود یکی از آحاد سپاه مأمور آمد و برلیغی نیز از مصدر اجلال صادر شد که بعد از نزول موکب همایون بخطه قم از جوف وردو داو
بحوالی دارالسلطنه قزوین بتوسط خواص و یا رفیقان حضرت سلطنت برای ناموری کردن سپاه بظهور فزای آفتاب جلال بکشف
گرد بدو جای این عبارت واضح نیست که از حد خویش چون تجاوز کرده و بحدودی که نه حد اوست چگونه روی آورده و بر کاه
کوه بستان سلطنت را بر هیمونی اقبال منقلبت لیس کوزمان تسلیم عتبه علیه خاقانی مبادرت و در رد و طوف کردن کیرد
و اگر غول غوایت و اهرمن جهالت را او کفران نعمت دلالتش کرده آنچه نگاشته تقدیر بر لوح جنبش مسطور گردیده بخواهد دید کرده
قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا را بر مضمون مثال لازم الامتثال همچون پرنده روان آمد و او هم عزیمت صوب مقصود نکوهید
در منزل کنار گرد نواب حسینقلی خان و حاجی ابراهیم خان معتمد الدوله و دیگر امرای که از کردش سپهر و الای درگه دولت را بیان

منظور و در ایات ظفر آیات بودند بتقبیل رکاب همایون مستعد گردیده غبار موکب مسعود را چون توتیای ضیائی بدیده ارباب
کشیدند خاقان گیتی ستان هر یک را بتفقدی که در خور و سزاوار بودند نواخته و سرهای ایشان را بالتفاتی براوج فرقدان
افراخته و هم در منزل مزبور زمزمهٔ مخالفت علیقلی خان در پردهٔ خلاف بر تار خارج آهنگی آشنا و بیگانگی او از شاهراه وفاق
بر ملا گردیده و مشخص آمد که در فرقهٔ علیشاهی عوض سر در گریبان غرض فرو برده و پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده سبب بعد از ورود موکب
والا از او به عبدالعظیم نواب حسینقلی خان برعایت احترام بملاقاتش مامور گردید تا بدلایل و انشاه وفاق و محاسن مبرهنهٔ اتفاق
نقش خیالات فاسد را که بخامهٔ وساوس نفسانی در صفحهٔ ضمیرش مرتسم گردیده محو نماید و شیوهٔ ائتلاف که رونق بخش دولت
یاران خالی از اخلاف و لا لنفس کند چنانچه حسنای دلارای موافقت در آینهٔ خاطرش منطبع نگردد و مآل نحو از سیاق
اندرز و دلیل منجر بقال و قیل گردد عذرش نپذیرند و تحفش درگیرند تا آهنگ خارجش از پرده بدر نقدد و رباب آسا گوشمالش
دهند و تا قدم از خط فرمان بیرون ننهد دایره وسان حلقه در گوش کشند اگر سر بکمند اطاعت ننهد پای بند گرانش نهند
هرگاه بدوستی پیش نیاید دو دستش بدشمنی از پس در بندند با تکلم طوعا او کرها بحضور فایض النورش آرند اضطرارا او الجا بدرگاه
فیض گنجورش کشانند پس از این تاکیدات اکید بسعادت و اقبال در صبح دوشنبه شهر صفر المظفر یکهزار و دویست و دوازده
دار الخلافهٔ ری مستقر الویهٔ فلک شکوه آمد خاقان گیتی ستان رعایت ادب را در ایوان سلطنت قدم ننهاد یعنی هنوز قلادهٔ
پادشاه جهانگشا بسر از رسیده و اندو سرکشان خلافت اندیش مطلوع ماند و هم نکشیده بجلوس بر وساده سلطنت منافی غیرت و خلاف
حمیت سه روزی سه چار بجهت خاقانی بترتیب لشکر مصروف گردیده بسپاه غارت زده را از اسلحه و آلات حرب
و آنچه کار زار را شاید از خزانهٔ عامره عطا فرمودند و در سیاق بن طوار عساکر ظفر ماثر مامور دار الملک خراسان نیز چون
شیران سترزه و افاعی که زه ضمیمهٔ موکب همایون گردیدند این لطیفهٔ غیبی را پادشاه گیتی پناه بفال میمون گرفته عزایم خسروی
دفع صادق خان را مصمم گردید امنای دولت را این عزیمت مرضی طبع و موافق اندیشه نبود و دلیل این بود که هنوز در دلها
اختلاف کلمه در میانست و امرای بزرگ را سخن خلاف بر زبان اگر در حین مقابله با خصم لشکر را فتوری روی آورد و بخلاف
معهود دشمن را پشت نمایند تدارک آن باسانی میسر نگردد و خصم خیره سر را مشکل توان از پا در آورد مناسب آنکه فوجی از لشکر
جرار در عهدهٔ یکی از امرای نامدار مقرر گردد و موکب همایون در مستقر خلافت تهیهٔ کار سلطنت قرار گیرد اگر در روز کارزار
شرار انگیزی حسام آتشبار آبی بر روی کار آید بر آبروی دولت افزوده است و الا که کار نه بر وفق مراد باشد تدارک و تلافی

درجیز امتناع نخواهد بود اگرچه این سخن در دید و حال بمصلحت نزدیک مینمود ولی همت شاهانه و عزایم ملکانه اجازت نمیداد
که از مقابله با خصم زبون موکب همایون را تقاعدی روی نماید و از توجه بدفع دشمن عزم ثابت خسروی را تزلزلی روی
مصلحت بگذارد امان را در نظر مبارک وقعی نبود و دلایل اقامت را در ضمیر اقدس اثری آری مصلحت مملکت ضمیر انور ملوک را
ملهم است و مکنونات قدسی خاطر فیض مظاهر سلاطین را منکشف ع صلاح و مصلحت ملک خسروان دانند گدا در ویش
خاقان گیتی ستان بتنبیه صادق خان شقاقی و انهزام آن طایفهٔ شقاق آئین بجانب خاک قزوین
چون از شناعت و پسندهای اهالی قزوین محقق گردید که صادق خان در طریق کفران ثابت قدمست و شیوهٔ خلاف و اخ
دم مجاهره حصار جدی بمنع وارد و در قشر سهر یحی بجد نایرهٔ غضب خسروانه زبانه کشید و دفاعش را بجانه از میانه برداشت
در بیست و هم شهر صفر المظفر بسر انگشت عزیمت گره از گیسوی لیلای رایات ظفر پیکر گشوده گردیده و موکب همایون بصوب
قزوین روی نهاد تا در رکاب موکب والا فلک حادثه زار و در زادن حوادث بیاد نباشد علیقلی خان را اگر در هوای سلطنت
باید انقلاب جدیدی شبی بروزی آورد و دیده بسپهر و اختران شوخ چشم داشت مجال الوقف بگزلک سیاست از نظر
بعبرت جاری گردید و از شوخ چشمی ستاره شور چشم آنچه از سپهر دیگری در نظر داشت بچشم خویش معاینه دید حدیث صحیح است
که من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه پس از آن شیران بیشهٔ کارزار را بصید آن گلهٔ چون سیلاب بلا منحدر راندند و شیران عرصهٔ
وغا شکار آن گله را مانند طوفان فتنه زا مستقر گیتی بهم تیغ بود و سپهر از گرد سمند در منبع فتنه از چشم خوبان کلهٔ پای معرکهٔ گیتی
نهاده و آشوب از گیسوی بتان تصور نمودی که در ساحت زمانه بار گشاده و مقید منزل مسافت بقرب انجامید و طول طریق بنهایت
رسید صادق خان نیز تجلدی نموده قدمی چند فراتر نهاد صف بیاراست در منزل خاک علی من حوالی دار السلطنهٔ قزوین آتش
گردید و دلیران از دو طرف بجوز زنی که چون شیر مردان بعرصهٔ مصاف در آمدند و تیغهای برآن بسر افشانی بیرون
از غلاف آمدند سهام از دو سو بصید مرغ روان جان بال گشادند و افعی رماح از دو جانب بقصد مرغان روان
دهان باز نمودند از دو لبهای رحمت سلب شده و از خاطرها مروت فراموش گردیده بجانب ... بادل بواصلت تمام دست داده خنجر
... اتحاد و ما لا کلام حاصل آمد گنده های بچگان گردنان را همچون لعبهٔ آجال کردن پیچید و خودهای گران گرد ... انها
الله اعدا ... در آمد سیلها از خون روان شد و پشته ها از کشته ها عیان سرها چون گوی در میدان غلطان گردید
و شهاما تند سبل ... خون طپان از نعرهٔ دلیران شور محشری عیان آمده و از غریو پردلان غوغای رستاخیز انگاره ...

خون آشام را بستاب حیرت بدندان بود و سپهر را انگشت بشتاب بدهان آن بوستان جوان اسفندیار از نجل
درآورده آب بستان فرو بشست و این اوراق رزمهای بوروسانرا از دفتر کشیده و درهم دریده و کره زمین از صدمه نعال
مراکب بهمتان بر شد و پیکر آسمان از غبار میدان در چادر نگلی نهان دیده چون از مرگ جوانان خونبار آمد و گیسوی اعلام
در عزای عزیزان تار و مار تیغ مغز آسا در سر حاجت و تیر نومثال در دیده مکان گرفت ساقی قدر حریفان را ساغری چو
که شرابش انشاء خمار ممات بود و تا شیر زرگ حیات عقاب خدنگ را نائره اجل بر بال آمد و افعی سنان را مهره مرگ در دنبال از
سحاب کمان تگرگ بلا باریدن گرفت و از خاک میدان خشک فشار و شدن مرد خون ناپیر بنوشیدی و پسر با قفای پدر کوشیدی
شیرمردان محضر مردانگی بخون شیران برتخته خاک ثبت ممهور نمود و کند آوران دعوی دلاوری بباختن جان در محضر دلیران
مسجل می‌ساختند متاع جان با خاک برابر بود و نقد حیات از خار و مکثر کاروانهای اجل از آسمان بزمین بار گشوده و قافلهای
جان از زمین بآسمان روان آمد دلیران قاجار که هر یک در معرکه کارزار شیر بردم شکار و مردمی هزبر آثار بودند بحملات
متوالیه که کوه را از صدمه آن تحمل قرار نبودی بر جوق شقاق حمله ور آمدند و بیازوی پردلی بدان گروه شبنه روز زورآوند
فرد مومیائی همه دانند کجا خرج شود || هر کجا پشه بجلوه زدن آید با پیل عربی هم عصبة من قبیل الترک مارکو || للبرق لمعاو لا
للرعد قصو بنا || قوم اذا قوبلوا کانوا ملائکة || حسنا وان قوتلوا کانوا عفاریتا || مشتی خس را با یکی جهان آتش چه مجال توقف است
و فوجی غرابرا بایک عالم عقاب چگونه یارای قرار با بنگه جهانی از آثار شیری از بن کافیست و پروازی از بن عالمی از آزاوفی
در اثنای جدال میمنه سپاه را خصم از خصم تزلزلی خواست روی نماید باشاره خاقان گیتی ستان از جناح لشکر نواب
حسینقلی خان مانند شاهباز شیرپر و از جناح شکار افگنی کشاده باتش حمله خاک آن سبکجان بباد داد و از میمنه و قلب
تیر فوجی از شیران بیشه دغا کری نموده حملها آوردند و آخر الامر سپاه دشمن چون بخت خویش برگشته و مانند روز تنگ خود
فرار نموده لشکر قیامت اثر و فضای ایشان همچون بلای اجل و قضای منزل کشتن و بستن در ساختند سفینه جانی از آن
گرداب بلا بساحل نجات لشگر اقامت نینداختند مگر صادق خان که با معدودی خود را با صد گونه عذاب بمحل سراب
که مسکن آنجا خراب بود رسانید فرد هر شیر مغز کو نشنید بجای خویش || از تیغ حادثات بیند سزای خویش || بحرکتی
خلاف عالی مالک ساخت و تمنای بیحاصل جابیرا آنجا که یکسان کردانید ساغر کامرانی خواست در کشد بادۀ ناکامی
چشید سر رشته عزت رفت و از دست آرد و بکمند ذلت گرفتار گردید کوششش را در این کار اثری نبست و سعی را در این باب ثمری

در این هوا سرها بباد رفته و درین تنا جانها تلف گردیده ع بزد و روز رستخیز تحیت این کارزار کلید الملک فضل الله یوتیه من یشاء خاقان
گیتی ستان مظفر و منصور همه از عرصه کارزار روی بدار السلطنه قزوین آورده سران سپاه که در بازار جان بازی ترک سر گفته پای از بیداد
دلاوری کشیده بودند بنوازش خسروانه سر بسپهر نشان کشیده و فرقشان از اوج فرقدان در گذرانید فتح نامهای مشحون بعنوان انا فتحنا
لک فتحا مبینا باطراف مملکت روان آمد و جان هواخواهان از ین بشارت روان بخش خرم و شادمان آسمان انجام خدمت را
در همان روز قاتلین پادشاه جنت آرامگاه انار الله برهانه بجهت سیاست آن جبار ستکرفتار نمود اجرای قصاص و تحقق قصاص را
بحکم الهی و اشاره حمل الهی تیغ آب پیکر و آتش شعله ور ع باز هر دارا سوخت آتش بارزه دار و آب کهسار در حرکت
رایات ظفر آیات بصوب زنجان و پیستر داد جواهر و بازو بندهای خاقان رضوان آشیان از صادق خان
چون از الطاف غیبی خصم جور از تیغ غازیان مقهور مقهور آمد و خاطر انور رضید و روزگار از کشتن و سوختن قاتلین بعین پادشاه
جهانگشا انار الله برهانه مسرور و با نتظام مملکت آذربایجان و از خارج دار السلطنه قزوین رایات ظفر آیات سه البر انگیخت توجه
کرده از ره پیچ گشوده شد بعد از ورود بقصبه زنجان تا منشوری آذربایجان را که از جور لشکر پادشاه جهانگشا چون طره خوبان آشفته و پریشان
بود آرامی حاصل گردد و انتظامی روی نماید موکب همایون روزی چند در آن سامان متوقف گردیده بتجدید احکام و صدور ارقام
و فضای احکام قضا نظام همت و الانهمت سلطنت مصروف آمد محمد خان ایروانی که از شعله غضب پادشاه جهانگشا معزول و در
زندان سیاست بسزای گردن کشی دست امید و پای طلبش مغلول بود الیف مغلوب را بازنگاه کمان غضب بالث و لاتیش را
سرافراز و بخلاع فاخره خاقانی از فرش بر فعت باوج فرقدان انباز آمد رتقدیم خدمت را از رکاب نصرت انتساب شرف تقبیل
حاصل گردانید و روی بصوب منصوره دنیا و جعفر قلیخان دنبلی که از تربیت یافتگان مراحم عالم شمول پادشاه جهانگشا طاب ثراه
بود و شکر نعمت را در رکاب فلک سای خاقان گیتی ستان پای سپار و جان نثار بحکومت دار السلطنه تبریز و خوی منحصر و مباهی
آمد و بسایر خوانین و حکام مملکت آذربایجان ارقام قضا نظام محتوی بر وعده و وعید و بیم و امید صادر گردیده و در مطاوی این احوال
محقق آمد که صادق خان در فریب سراب که عربی وکذب کالسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء لال را صفت دارد در کار آسا در مین
سرگشتگی توقف نموده دست و دیده امید بر شاه راه عنایات خاقان گیتی ستان گشوده و از آنجا که در حین وقوع قضیه هایله پادشاه
جهانگشا طاب ثراه فرصتی کرده بعضی از اسباب سلطنت انتهب و نیمه متصرف آمده بود با پیستر داد آنهارا یعنی از صدد جلال صادر گرفت
که بهر شعبه اکثر ما بآن فره ما به ر ابر عالیان آنگاه رسانده و از غلط بخشیهائی که او در رشوه معهود است بعضی از آلات و ادوات

مکلل پادشاهی را که استقلال این خجسته خسروان کامگار را شاید به وی ارزانی داشت و این عطیهٔ عظمی را دور و نزدیک بود از تقوای
فطری او که طبیعتش را از فاتحهٔ وجود مرکوز بود و تلبیسات ابلیسی چندی مستور داشت بر داشت اکنون که مقصود به پرفشانه بحصول
پیوست و او را نیز دواعی هوا و هوس بعد از تکاپوی بسیار و سعی بیشمار در این انزوای ناامیدی نشست انسب آنست که با گنج
از خزانهٔ عامرهٔ پادشاهی که شیرازگان ایام قلیلاً بهوس طمع خام متصرف کرده بود با آنچه جلدوا بامدشتهای خطا متصرف مالکانه نموده بعضی را
به سبب فرقی که سپهر از سر بش خاکساری پیش آورد ذکاه و پشته و برخی را از بیت باز و ئی که روزگار پیش بشته انتقت و بست ضبط نموده است
بدانامل انقیاد در درگاه سلاطین امیدگاه حاضر بود و دیده و ضمیر تخییر آنها کشاید که وجود آنها را و سبب قلاست و استقلالی بآن اسباب وکمال
ذریعهٔ حصول سرور برای اعانت آلهی ضرورست بپه اسباب پادشاهی و وصول بدرجهٔ اجداد ایراد او جهان آفرین بر کارانست نامداد
و این لوا را که روزگار تیره آمده و اختر تیره و خیره و از عقد لالی تابانش گسستگی نخواهد بود و از نظم جواهر رخشانش آسایشی تاج تابان
فرق فرقدان سای سلاطین نامدار را سزاوار است بهر در دگان کان برو بازوی خواقین کامگار را در خور خاتم دولت خسرو پادشاه
لایق دست نگین سلطنت انگشت خسرو فرمانرواست اهرمن نباید از انجم و آرزوی منصب سلیمانی نشاید و دیو سیرتان را هوس تمنای
خاتم جم نباید فرد گر انگشت سلیمانی نباشد ۞ چه خاصیت دهد نقش نگینی ۞ اگر هوای سروری در سر دارد به بندگی آستان فلک
پاسبان که سروران جهانرا کعبهٔ حاجات است روی آورد و هرگاه به برزین در خاطر مخزن بخت تقبیل عتبهٔ علیه که سپهر را مایهٔ مباهات
مبادرت ورزد و الا راه نجاتی بجز این طریق صواب که نموده آمد او را متصور نخواهد بود و طریق رشادی بیرون ۞ و دولت را این
سرا و گشایش در این است ۞ تبلیغ این بلیغ البلیغ را که حاوی حکم ملهمات ربانی و کاشف اسرار و ارادت سبحانی بود یکی
از معتمدین درگاه آسمان جاه معین آمده و قدغن ازان چون از وصول فصل الخطاب استطلاب پادشاهی که منطوق کریمهٔ هذا
کتابنا ینطق علیکم بالحق مضمون حکمت مشحونش را ناطق بود افتخار حاصل آمد و دیدهٔ هوشش از خواب پندار بیدار را آیهٔ الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب را در مقام تشکر خواندن گرفت و راه مستقیم ارادت و اطاعت را بو شیدن [illegible] آنچه از آلات
مرصع و ادوات مکلل پادشاهی را متصرف بود و تسلیم نموده عذر خطاهای رفته را در عین ندامت زبان ضراعت گشود
که اگر شاهنشاه گیتی پناه به بقای دولت دوران عدت را بر جان مستمندی بخشایش آورد و از تقصیر بخت برگشته بگذرد و خصاب
دولت تاجداری را زنگانی خواهد بود و بر زدست قدو بان جان نثار دوراز او این عطیهٔ کبری تلافی و تدارک مافات شیع سیات را
بجوان با شتی برگشته بخت اگر سرخروئی حاصل نکرد و از پایهٔ سلطنت چیزی نخواهد کاست خنجر غضب را از سر چشمهٔ زندگانی

جوقی سپه روزگار هرگاه تسکین عطش نشود و تیکاه خسروی را ضرری پدید نخواهد کرد و بد شاهد سلطنت را اگر جلوه گری
بدفشان است لباس سرخ روبهاکه از خون سلاطین جهان حسام آنجام سیاست را روی خواهد نمود طالع فیروز محتملی
پادشاهی را هرگاه سعادت مدد بخشا به مقرر است بسیار طعمها که از تخت ملک فرمان گذاران عالم در غضب اعتبار باشد
هاستیه کلبان اجمال ندامت پیدا و لی لطافت و خسارت محروم را از تقبیل عتبهٔ علیه مزین سیاست دیده و امید به رحمت عظمی
شاهنشاه که مایهٔ رستگاری را در این سبب باز است و تمنای حصول مراحم بیکران به خاک تضرع و انابت جبههٔ نیاز بر تنا [illegible] ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین چون ملتمسات و مستدعیاتش در پیشگاه گردون پناه سلطنت که ملجأ و مناص
سلاطین روزگار است بطریق عرض نهاده آمد عفو بیکران خاقانی ملتمسات او را مبذول داشته [illegible]
سرافراز فرمود فرد دوستان را کجا کنی محروم ۞ تو که با دشمنان نظر داری ۞ پس از انجام این مرام نواب حسینقلی خان ایلخانی
ولایت [illegible] مامور گردانیده و در آبادی ولایت و رعایت رعیت که و داع حضرت آفریدگار [illegible] اکید [illegible] رفت
و اندرزهای بلیغه بعمل آمد چون نعش مطهر پادشاه جهان کشا انار الله برهانه در قلعهٔ شوشی به رسم امانت سپرده آمده بود حسینقلی خان
قاجار عز الدینلو مامور گردید که از قلعهٔ شوشی نعش مطهر پادشاه جهان کشا را با رعایت آداب سلطنت نقل بدار الخلافهٔ طهران
نماید و مثال لازم الامتثال [illegible] ابراهیم خلیل خان [illegible] مصدر رسالت شرف صدور پذیرفت که بمودای ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها بادی جسم مطهر دارای شهید سعید را با تجملی که شایان پادشاهی جهان کشا [illegible]
نقل بدار الخلافه [illegible] نماید و در ترتیب مراسم سوگواری و تشییع جنازهٔ مقدسه و تعیین حفاظ و حملهٔ کلام الله مجید [illegible] ارادت
و بندگی باقصی الغایه ظهور رسانند و کوتاهی در خدمت را موجب سیاست سلطانی دانند بعد از آنکه از نهایت بهجت و سرور
و کمال شادی و حبور روی عزیمت بدار الخلافه نهادند در منزل سلطانیه بحکم سلطانی نظام الله و سلیمان خان مامور به نظام
ولایات گیلان آمده و موکب همایون در بیست و چهارم ربیع الاول وارد مستقر خلافت کبری گردیده به طنطنهٔ نوبت سلطنت
گوش [illegible] دولت را کر [illegible] قصر فلک رفعت [illegible] تاریک دلان مملکت کور ساخت حکام و عمال و [illegible]
و شریف ممالک محروسه که با مید مراحم بیکران شاهانه محروم [illegible] خلافت نشان [illegible] طهران کرده بودند
همه را سر ابوستان آمال از رشحات سحاب مکرمت [illegible] سرسبز و شادمان کرده و جمله را کاشانهٔ احوال از پرتو آفتاب عاطفت
رحمت [illegible] بخشای محفل ارباب نعم [illegible] امیدواری با شاید حصول مقصود [illegible] آمد و هر آرزومندی بار [illegible] و مطلوب

بمطلوب بهمه وش از آینهٔ تمنا جز عذار عذرای مراد عکسی منطبع نگردیده و در مرآت آرزو غیر از چهرهٔ دلارای مقصود صورتی منعکس
نیامد شعر نه رخت کسی جز بسر کوی تمنا ۞ نه چشم کسی جز برخ شاهد مقصود ۞ آن برده بخیر و از همه لؤلؤ لالا ۞ این بخشیده جیب
همه گوهر مقصود ۞ سکان و قطان ممالک محروسه کلاً با قضای رحمت عام بعضی از متوجهات دیوانی معاف و برخی با تخفیف
کلی صفحهٔ ضمیر از غبار کدورت چون مرآت ضمیر هواخواهان دولت روز افزون مجلی و صاف کرده طلبه و سادات و مشایخ
و قضات هر یک علی قدر مراتبهم باستمرار وظایف و استقرار مواجب سرافراز و بهره ور آمدند آسمان عهد جفا کاری فراموش کرده
حلقهٔ اطاعت در گوش کشید و این نغمهٔ جانفزا فرح بخشای خاطر جهانیان بود فرد جهان کهنه را شاه نو است این ۞ سر آرای
ایران خسرو است این ۞ روزگار بساط ستم شعاری در نوردیده و در طریق بندگی چون فلک سر بر بیدو دیده و باین بزم غمزدا مسرت
افزای ضمیر هواخواهان میبود فرد بشارت باد ناکامان بزم باده نوشی را ۞ که ساقی باده چالاکست و مطرب نغمه را آمد ۞ عالمی
در جهان امن آسودند و جهانی در عالم امان آرمیدند چون یک سریع السیر قمر روزی چند بدین شمار بگذشت خورشید آسا قوسی از دایرهٔ
فلک دوار در نوردید تواتر ورود ضحیان در شهرستان سامعهٔ مقربین دولت آوازهٔ این نوا در انداخت که اینک جسد مطهر
سلطانی با مداد ملائکه نقالهٔ آسمانی در تخت روان زرین روان حکام و اعیان بلاد آذربایجان با حفاظ و حملهٔ قرآن در جنازهٔ شریفش
دوان چون فلک در تابهٔ غم از سوز دل نوحه کنندگان بریان و دیدهٔ آسمان در قتل انده و ناله تعزیه داران گریانست پس
احترام ورود نعش سلطانی را در و دکاکین و ابواب نشاط کهین و مهین چهار بازار سپندان و بازار بخردان در هم بسته و سر درگم
چون دل مجردان از سودای معاملت و معاملهٔ منازلت بسته خاقان گیتی ستان با شاهزادگان سعادت نشان و ارکان
دولت ابد بنیان مسافت یک روزه راه را باستقبال عماری زرنگار مبادرت نموده در رعایت سوگواری از سیل سرشک ...
برکشوده امرا و اعیان در اطراف محفهٔ محفوف برحمت یزدانی طی مسافت را با قدام پی سپار آمدند و رسوم تعزیت را ...
خونبار کرت عزت داده روانهٔ منزل بادره هم شهر جمادی الاول نعش مغفرت ... را در زاویهٔ عبدالعظیم برسم امانت گذاشته صلای
تعزیه داد در هر صباح که مهر گیتی فروز با سینهٔ پرسوز برسم عزاداران برهنه سر از کنارهٔ افق آه سوزناک از سینهٔ سوزان بر می کشید
اعیان دولت با مقربان حضرت عبادت معهود تفصیل با جنازهٔ مقدسه را مبادرت ورزیده به تقدیم مراسم بندگی عودت
بدار الخلافه مینمودند و رسیم خاقان گیتی ستان خود بنفس نفیس ادراک ثواب زیارت بقعهٔ مقدسه و تشییع جنازهٔ مطهره را از مستقر خلافت
حرکت کرده بعد از ادای مراسم زیارت و تشییع جنازه نعش مغفرت ... را در عماری زرنگار نهاده محمد علی خان و ابراهیم خان قاجار را با فوجی از سواران

نیز گذار و مبلغی زر مسکوک کامل عیار بجهة نقل جسد مبارک به نجف اشرف علی ساکنها الف من التحف مامور آمدند و از فضلای
عهد جناب مستطاب علامة العلماء افضل الفضلاء حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول عالم عامل و عامل کامل مولانا
ملا مصطفی که در پیوسته محفل ارم مماثل پادشاه رضوان آرامگاه بحل مسایل و ترتیب رسایل رطب اللسان بودی و دارای سعید
سعید رضی الحضرت ترتیب موافق بایان تشییع جنازه در اراضی مشهد علی علیه التحیة و الثنا مامور گردیده و میرزا موسی جیلانی که علمای نجوم را
مقرب و خاقان رضوان مکان از جملهٔ ندمای و الاجناب بود حسب الاشاره و لازم البشاره خاقانی ملازمت جنازه را که تا آن ...
مامور شد از قرا و حفاظ داود الزمانی حاجی قاسم کاشانی که در قرائت قرآن سامعهٔ روزگار بحسن آوازش آوازی نشنیده و گوش
چرخ شنوده دره و گاه صبح و شام از کوچک و بزرگ حجاز و عراق و از مخالف و موالف عرب و عجم چنین نوای جانفزای بر گوش
استماع ننموده است با سایر حفظه و حملهٔ قرآن به تلاوت و قرائت در جنازهٔ پادشاهی آمدند بعد از ترتیب این مراتب در بیست و چهارم
شهر جمادی الاول از زاویهٔ مقدسهٔ عبدالعظیم علیه السلام روانهٔ کعبهٔ مقصود گردیده در جمیع مراحل بعد مرحله قراء خوش آواز پیشاپیش
جنازهٔ معظم به تلاوت و قرائت کلام الله مجید مشغول بودند و رفعت درجات خاقان مغفور را از درگاه حضرت احدیت مسئول
و ذوات ... را منزل بمنزل تا آب که داخل خاک روم و خارج ایران زمین است منزل کرده در آن منزل جمعی از عظمای دولت
عثمانیه از جانب وزیر دار السلام بغداد اقدام مراسم تعزیت را مبادرت ورزیده خدمت را مهیا آمدند تا ورود مشهد مقدس
کاظمین علیه السلام بعد از دخول بآن روضهٔ مقدسه احترام والی دار السلام بغداد با قاطبهٔ اعیان و خواص دولت تشییع جنازهٔ
پادشاهی را در و کاظمین علیه السلام آورده و در تقدیم مراسم تعزیت دقیقه ای مرعی داشته بعد از اطعام و انعام بر فقرا و ایتام
روی بمشهد حسین ابن علی علیه السلام آوردند و با خضوع و خشوع ما لا کلام طواف مرقد مطهر حضرت سید الشهدا علیه التحیة
و الثنا را روزی و نصیب آمد گویی بزبان حال ... انتقال از جنازهٔ مقدس استماع میرفت که خاقان اعظم ...
کرم بلطف بخشی ۞ بدرت نهاده ام رو بنیاز روسیاهی ۞ و روزگار انجاح مطلب را به تصدیق زبان آمین گو بوده
بعد از طواف و زیارت آن مرقد مقدس و بقعهٔ متبرکه و بذل سیم و زر بمجاوره و درماندگان و دادن آش و طعام با ایتام و بیچارگان
روانهٔ نجف اشرف علی ساکنها الف الف من التحف گردیده در روز پنجم شهر رجب المرجب آیین سابق بدخول آن قصر جلال
و ورود بآن بقعهٔ عرش بنیان مسرور و معاصی کرده برات آزادی از نار استقرار حاصل نمودند بعد از طی مناسک بدرهای سیم و زر
در پیمودن جیب و دامان مجاوره و فقرای مضطر نعش شریف و کالبد لطیف پادشاه شهید سعید دین پناه را طالب زاده در رواق

آن آستان ملایک پاسبان که پادشاهان دیگر را در آرزوی چنین نعمتی عظمی دیده حسرت گریبانست و سزاست دفن
نمودند ذره بجو خورشید و قطره بدریا متصل گردید فلک خمیده قامت بشادی حصول این نعمت گوی آسا هر طرف دویده
مضمون این منظوم را مضمون کرد **فرد** چیست از بخ بخ هر در همه آفاق کار را دوست بپهلوی دوست یار بپهلوی یار را تا کنین
ملاء اعلا چوگان مانند سر تصدیق پیش انداخته جواب را باین خطاب مستطاب بلسان الغیب بودند که **کریمه** ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آری تخت بخشش و تخته گزین را عاقبت منزل اصلی مطمورۀ خاکست شاه و گدا شیرخوار
سرانجام وطن مالوف این تنگنای خطرناک که محل ما لذات را توقع بقا خطاست ها دشنا الفطره و القصور بعدم فنا بجا **فرد**
گردد مرکبم همچنانکه نوا لکرا و آنکه فیروز زادی بهشت نهادر **در جلوس میمنت مانوس پادشاه گیتی پناه بر سریر دارائی**
و اورنگ جهانگشائی خامه وقایع نگار بشکار رتب گردید مرخطبه تاش جو دا فواه ها ای چرخ فراموش کن افسانه جم را
چون محفل آرای روزگار بزم مراد نمود عکسه شاهد بار راست و ساقی مراد دلبر گری حریفان دولت باده بجای طرب بخواست
رزم آرایان عدو شکار را خاطر از صهبای فتح طربناک آمد و شیر شکاران جلادت شعار را ترانۀ شادی پرده گوش افلاک
کار دولت بکلی ساخته گردید و اطراف مملکت کلا از وجود مخالف پرداخته آفتاب جهانتاب در بیت الشرف حمل قرار گرفت و دو نگار
بانجام عشرت پیرایه پیرا و بار بلبل بصد زبان حکایت عشق گل به فراز گلبن تقریر کرده فاخته با فصیح زبان و بیان بر شاخ سرو
آیۀ عشق بازی تفسیر کل غنچه از نقاب مستوری گشاده بر رو ساده تیغ زوری بکه زد لاله دست از پا سانی بر ... باشاهد رعنا در چمن
چمن ساغر گرفت سلطان بهار با شکوه تمام تسخیر شهربند گلشن از سبزه لشکر برکشیده و سوسن آزاد زبان به تهنیت و ورود مسعودش
بر گشاد و بنفشه خاطر یکبارگی از قصه سوگواری به بر دوخت سرو با قصهای انبساط چون رقاصان خسرو قامت دلارا بر افراخت
شور لاله جهان بر فروخت باد بهار را غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش **آ** نسیم عیسوی دم شد و گلبن موسوی ید بسیط خاک را
کفشی پر زنگار بچه و شخرف سوده آمیخته اند در جو هوا توهم نمودی که توده های عنبر و طبلهای مشک تر بر کجا عرصۀ زمین غیرت بهشت
برین آمده ساحت خاک رشک افزای عرصۀ چمن دل با جنگ خان دامن دلبران بچنگ آورده و غمزدگان روی بنوای بربط و چنگ
باده پرستان را هنگام مستی شده و زاهدان را میل باده پرستی دلها ارکنده و توبهای ساغر در کرده اند و ذوق نوشانوش از صومعه
ریا ارتثمیه زرق تنگ آمده **فرد** شیخ از مدرسه در کوی خرابات گریخت **:** زاهد از صومعه راه در میخانه گرفت **:** که کوی مغان کعبه
امان آمده ساحت بوستان منزل رودی کشان پر از عشق جوانان بسر افتاد و جوانان را رازهای نهانی از پرده برون افتاد

بی محل با وجود از گردیده و ناصحان بی خبر را اندرز بی غرض نصیحت از چنگ خمیده قامت مسموع بوده و شنیدا از عود جگر سوخته در چنین
فصلی فرح فزا و موسمی نغز و دلگشا خاقان گیتی ستان و شهنشاه عدالت بنیان جلوس میمنت مانوس بحکم قضا و امضای قدر
در روز نوروز عالم افروز یکهزار و دویست و دوازده هجری مطابق سال فرخنده فال یونت ییل خیریت دلیل ترکی بسعادت
و اقبال خورشید مثال بر سریر فلک تمثال بر آمده و دوشیزۀ سلطنت را که وراثت از آبا و اجداد بعقد دایمی در آورده زمانه
ترجبکنان تهنیت را باین ترانه زبان برگشاد **شعر** شاها فلک ایستاده بر درگه باد **:** اکثر خدم و نو خیر و مه بادا **:** سوی تو نثاره
گر شوخی گرد **:** اعقرب صفت از نور بصر آنگه بادا **:** سر پسر کند تاج ز نزنش باد که و که تا کرد و بمه این خجسته شاری نگرد دستاره
شوخ بسی بحر پر خورشید سایش آورده کو نا مده روی از خدمتگذاری شاه دا اقبال باد و دولت اید عقد عهد بست که بود و وفا ابدا
تکمله بخت پایه سپهر پایه بیش بشاق نموده که بیچگی تخلف از پایه سلاطین دا پیش تخته بد شاهزادگان و الا تبار و نوئینیان
جلادت آثار سروران خراسان و مانداران بزرگان عراق و فارس و آذربایجان چون بخت و دولت در پیشگاه آسمان جاه
رسم خدمت را چنین بر ادت بر خاک سوده و زبان تهنیت و مبارکباد بر گشودند خنیاگران بنگبا آهنگ و رامشگران بابدیه
چنگ نغمهای موسیقی و نواهای کوبستان و محفل آدم شاکل خسروی کوهر اشعار شعری شعار حضرت مجمر را مانند در بگوش
زهره زهرا در کشیدند و هو خواه **شعر** شه آمد و تکیه زد بر اورنگ **:** اندر زم بینه تیغ مکرر دو تا چنگ **:** چشمش بهم سوی گردش جام **:** گوش
هم سوی نغمه چنگ **:** هم ساغر و نقش کف پا **:** هم شاه نصرتش به برنگ **:** هم جان هوای اصفی شوخ **:** هم دل بخیال شاهدی شنگ
در ساغر بخت حاسد شوخ چون **:** ابر شیشه عمر دشمنش تنگ **:** جا نماند بهش خرابه داوی **:** دلها از بیش خرابه فرسنگ **:** اندر زم بینه
با بیش صلح **:** از ده بزم نشسته با نقش چنگ **:** ساقی نیز از کوتاه آمین **:** مطرب نیز از کوتاه آهنگ **:** باده بکوبکف نهد جام **:** بادیه بکو
که برکشد چنگ **:** کمین بزم شهنشه جان ست **:** عشرتگه خسرو زمان ست **:** شاها پس از آنکه روزگاری **:** خونخوار بت نبود کاری
در کار طرب بکوش اکنون **:** کاسوده ز فکر کارزاری **:** مست می نصرتی مبادت **:** زین باده جان فزا خماری **:** بردی چو قرار
خصم اکنون **:** با مه رخان بده قراری **:** خصمت همه صید شد بفکن **:** در صید که طرب شکاری **:** بگذار ز کف کمند و برگیر
در کف سر زلف دلداری **:** بگشای زره ز دلنگان **:** و بربند دل از خم ابروی نگاری **:** بسیم زره اندر آر و زن دست در حلقۀ جعد
مشکباری **:** بربند میان بعیش و اکنون **:** این نغمه شنو ز هر کناری **:** کمین بزم شهنشه جان ست **:** عشرتگه خسرو زمان ست **:** ساقیان
زهره جبین ساغرهای زرین که از فیض باده ... جام جم با صفای هر یک اسا طیرا و لین بودی بر کف نهاده و حریفان بزم را

بجرعهٔ جان میدادند و بجرعهٔ دل می بردند خاک از قطرات می کان بدخشان گردیده و ساقیان را چهره چون خون سیاوشان
و شاقان زرین کمر طبقهای سیمین پر زر برکف نهاده با نثار خسرو فریدون فر بر فرقها نثار میشوند و با نثار دینار نام حاتم
طی محو از صفحهٔ روزگار و ولی نعم از کف زرفشان دارای جهان چون خار خوار بوده و سیم همچون خاک بمقدار کسی بنده و نگر فقیر
سیم تسیم قبول نکردی چون از نثار درهم و دینار حسرت نصیبان از دامن و کنار غیرت گنج افراسیابی کرده و از انعام خسرو
و نشاط غمهای دیرینه از خاطرها فراموش آمد ملکات ملکانهٔ خاقانی مقتضی بصفت عدالت گردیده و بسط بساط عدالت و ضبط مهام
ولایت بشانه نمود که رسمهای قدیمه روزگار ستم رسیدگان را از یاد رفت و جورها سالفه سپهر غدار پریشان روزگاران را از صفحهٔ
ضمیر محو گردید از یمن معمار عدلش کشورهای خراب آباد شد و ولایت آباد خیر البلاد از بیم شحنهٔ سیاستش دست ظلم در آستین کشیده آمد
و گریبان ستم تا بدامن دریده اکنون در همه کشور رهزنی نیابی مگر هندوی زلف دلبران و در جمله مملکت غارتگری نه بینی الا ترک چشم خوبان
کوچه گردی متهم بشحنهٔ دولت افتاده هوای عشق بتان شب روی خامه جاسوس خیالست ولی بطلبه حال خوبان کسی از دل نیکی
مگر نهای اعدی از سینهٔ فغان برنکشد الا درای شیر و آهو فارسی خانند گرگ و میش رضیعی لبان از آن پستان در دهان
و این اگر بیان در دست آن عریاقد بسطت فی الارض مدالاتصال ابدا بیتلف اسادها و ضباءها عاریه نیم تیغ نیلوفرنگ
نیارد گر دم و سن و زبانی ابعد و لقش هرگز نیابند اهجز در طل باده سرگرانی ابعون نصفش با باز و شاهین کند کبک دری
هم آشنائی عجب نبود گر از دیوان عدلش ستاند که رسوم شبانی تقویت دین اسلام و رواج شریعت حضرت
خیر الانام بیاتی داده کز امدان را چاپلوسی فراموش کرده و اعظار اسالوسی مشایخ مال ایتام نخورند و قضات ضبط
اوقاف ننمایند باده کشان چون رندان زیر زنند و رندان بکلبه کلیک در نبا و نیزند ...
نیست ساغر را خنده و پیمانه شده و جراحت خنده و خشک در ابره را پشت بر دیوار دست مطرب را لب در استغفار روضات مقدسه
ائمهٔ اطهار کلاً از همت سرشارش مذهب معمور آمد و مشاهد متبرکه اولیای کبار از رای معدلت و آثارش مرتب و از خرابی
دور رواق مساجد و مدارس سر بفلک افراشته و صیت معدلت و انصاف از ذروهٔ هفتم فلک در گذشته در عهد سلاطین ارباطه
و خانات ساخته آمد و جمله دیار اسلام از ملاهی و مناهی پرداخته و ذکر این آثار علی التفصیل در خاتمه کتاب خامه وقایع نگار شکسته
خواهد بود و مطالعه کنندگان را انحصار حاصل خواهد آمد منت خدا را که بسیط عالم بفر وجود چنین پادشاهی عادل باذل و نقل
خلد برین گرفته و نکهت عرصهٔ چمن و مانند کانز ادر عهد نوشش نعمت حیات ارزانی داشته است و بحصول این نعمت عظمی شهای عظیم

بجهان

بر جهان گذاشته فرد هرزه گرد بعد شش بناز مرخیان الله بید بدوران نوشیروان ما اللهم ابده دولته و خلد سلطنته و انصر جنوده
و املک اعدائه عربه و غباد عاده الابد لاتنه ادعاه اللاصناف البرتیه شامل ذکر ورود محمود میرزای افغان بهندستان علکسا
محمود میرزا خلف الصدق تیمور شاه ولد احمد شاه افغان است که بعد از سپری شدن دولت نادرشاه افشار احمد شاه در ولایت
کابل و قندهار و نواحی هندوستان و آن دیار رایت سلطنت برافراشت و دران حدود و سامان سالی چند نوبت
شهریاری بلند آوازه داشت بعد از انقضای زمان استیلای آن پادشاه و نکاه تیمور شاه پسرش بحکم وراثت بر تخت دید
رخت تاجداری کشید و ذوق صهبای کامرانی از ساغر دولت چشید و آن شهریار تاجدار در مستقر سلطنت کابل بوده و
قتلامیشی در ولایت پشاور برادران را از اندیشه مخالفت در بالاحصار کابل که مطلب حصین محبوس داشتی و مقالیه را
بدین وسیله از دست آویز مخالفت مأیوس از پسران والاتبار همایون راکه ارشد و اسن بود و لیعهد سلطنت نموده و دار القرار
قندهار استقرار و قرار داد و محمود و فیروز را در دار السلطنهٔ هرات بر گماشت شاهزاده زمان که کهتر برادران بود در پای
تخت پدر خدمت را آماده و بعد از چندی که سپهر بهانه جو را فسانه بی مهری بخاطر رسید و آن پادشاه عدالت آگاه را از قوی
تخت رخت بتخته تابوت در کشید ولایت را اختلالی روی نمود و شاهزادگان را اختلاف چنین است رسم سرای
سپنج کهی گنج بینی از و گاه رنج شاهزاده زمان از آنجا که در مستقر خلافت قرار داشت زر و لشکرش مهیا بود و معین
و یاورش آماده چون اسباب کار فراهم دید پاس وصیت پدر نمود و از انقلاب دولت نیندیشید و بقصد برادر
مهتر که ولیعهد بود لشکر بر کشید بعد از مبارزت و مجادلت و سنگ دعا و بحکم قضا همایون را که بخت میمون نبود و
طالع زبون رهنمون گرفتار گردید بعد از گرفتاری و کوری از جمله ساکنین بالاحصار محمود و فیروز چون عاقبت
محمود و بخت را فیروز ندیدند زرک هرات کهف التجار اروی بدرگاه سلاطین امیدگاه نهادند بعد از ورود بدار الخلافه
بدرگاه دعلی معتمدی پیشوایانی و خدمتگذاری آن دو شاهزاده والاتبار مأمور آمد و بحکام و لایات از یزد الی
دار الخلافه طهران ارقام قضا نظام دربارت عالیت شاب و پاس حرمت و تقدیم خدمت بنوعی که شایان شهزادگان
سلاطین فلک تمکین باشد صادر گردید و اشاره رفت که در مراسم تعظیم و تکریم و در ویه توقیر و تقدیم دقیقه اجمال
رو و لحظه فروگذاشت نشود حکام در رکاب شریفش دوان باشند و اشراف در جناب منیعش دوانی از آن
بحضرتش حاضر نگردند بدون اشاره در خدمتش بقیام جسارت نورزند اگر پرسد نکویند و هرگاه نکوید بحضورش

نمودند سمند تازیش برانگیزند و شعله‌های آتش سرکشان بگذارند استقبالش بشتابند و از هر کام پیش غبار برنشانند بتوده غایات شاهانه
متمایلش دارند و با میداعانت خسرو از خوشحالی بنازند و غباری که در تش آن آستین خدمت از خاطر بیفشانند و زنگی که در نقش
بصیقل ارادت از دل بزدایند با حضرتش سخن خیر می‌گویند و خیانتش ابدال کرمی جویند بتقدیم تحف و هدایا اعزازش نمایند
و بترتیب آلاء و نعما احترامش کنند حسب الاشاره وظیفه از قرار یکه از صدر خلافت شرف صدور پذیرفته بود حکام و ضباط
معمول داشته حضرتش را بحضرت علیای سلطنت رسانیدند بعد از ورود بمستقر خلافت و حضور بمحفل بهشت آیت خاقان گیتی
ستان مورد شاه با اعزاز و احترام تلقی فرموده برادرانه نزدیک خود نشانیدند و خسروانه تفقدات گوناگون بهند ولی
چون دیده رفته وجنتش موافقت مدل کرده بود و کلفتش بمؤالفت انشراح ضمیرش از زبان در افشان گوهربار آمد که
رشته عزت و ذلت بسته بازوی تقدیر است جلب و سلب دولت و نکبت خارج از دایره تدبیر ما را خیر شیوه رضا و تسلیم
چاره دیگر نباشد و بغیر از اطاعت و انقیاد تدبیری فرد رضا بداده بده و ز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است
عمده غرایم سلطنت تقصیر و مصاحبت و تکمل در نوائب چنانچه زمان دولت را امتدادی نیست ایام نکبت را نیز طولی
نخواهد بود بد و نیک روزگار ناپایدار است اقبال و ادبار زمانه بیقرار از شحنان وحی ترجمان حیدر کرار است علیه
التحیة و الثناء بیت که کم امر ساءه و صباحا و تایتک المسرة بالغشی آئینه خاطر از غبار حادثه فلکی تیره نباید نمود و خیر خیر
انده و دغدغه نوائب زمانه تاریک نباید ساخت که عنقریب فرج غیبی در رسد و شدت روزگار در گذرد آسمان بر سر وفا آید
و اختر سرگشته بمهربانی گراید شام غم را صبح نشاط در پی است و ایام اندوه را روزگار شادی در قفا است قریب بعون الهی
و میامن طالع فیروزی مطالع پادشاهی کشور ملک و دولتی مستقر سر پنجه اقبال خواهد رسید و ملک اجدادی بحیطه تصرف در خواهد آمد
ع تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر خروج محمد خان زند و پاره از آنکه در آن برگشته بخت نکبت پیوند

ارباب حکایات روایت و درایت معلوم آمده که لعبتان آتش پیکر این قصر زبرجدی را دیده کان شوخ فتنه انگیز است
و سپهر مهره را حرکات ناپسند بلا خیز از روزگار رنگ و فساد آبستن است و عجوزه زمانه از زادن چنین امر عامان مشحون
این کهنه عجوزه نیلی را بازیهای غریب در پس است و هر لعبتی را شعبده‌های عجیب در پیش بیت الدهر ذو غیر و اهو الدنوب لعمرو بیت
و اعلاه و امراره ع هست بازیها نهان در پرده نیلوفری هوشمند عاقل و لبیب کامل تنعمات و تقلبات را از تفکر
موج سراب و نقش بر آب دانسته از آن بر حذر شده و ناز این تجربه شده چون خاقان گیتی ستان بعزایم خسروانه

عالمانه بعد از قضیه شهادت شهنشاه جنت آرامگاه و آثار الهی بانه دشمنان را مقهور و مهوا نمود ... و فرموده و جوی مملکت
از مغل بعدل آباد آمده و نو عروس سلطنت از نو وصلت پادشاه گیتی پناه و شاد و سپهر را عادت تازه بخاطر رسید و روزانه
از نو جدیدی بیاد افتاد و صورت ماجرا اینکه محمد خان زند که پدرش از کیخان عموش کریمخان بود و بعد از آن که روزگار دولت
مستعار خود را از طایفه زند بسر آورد و نموده آنچه روزی دو با ایشان داد و آنگاه روی با انصاف پس گرفت محمد خان مزبور که
شالش از هم آشفته و سروری دور بود از آسیب فرمان سیاست دارای جهان گشا امان یافته بطلب روزی و کسب
معاش روی بیابانهای بصره و حدود بغداد آورده و بعد از استماع قضیه شهادت پادشاه جنت مکان بطلب خاطر با بحر
جمعی از نفر و فاسر آرزوی سروری پای مدابر کارش نهاد و بامداد و طایفه عمری که از اشرار ساکنین بیابان فارس بیدان
فتنه جویی آمده در ولایت لار از دون کار زاری پیش آورده و از ضرب دست دلیران پشت فرار بخود را با بیابانهای بیابان
که در آن نواحی نیز از زوال آشوب طلب بسیار نزد ساعد و در آنجا و جمعی سرانجام نموده متفرق کرده بدار خوف گرفتاری
عازم ولایت سیستان آمده باميد یاری افاغنه افشامان سیکنان عبورا بفریه خراسان من جمله دار السلطنه اصفهان
گذارش افتاده در آنجا با سایش فی بحجه قرارش در آن اوان حاکم اصفهان و اعیان آن کشور بهشت نشان تفصیل
قضیه علیه خاقانی را در مستقر خلافت کبری منتشر بودند و باقی اهالی آن ولایت از خروج و ورود محمد خان تجدد و بخبر فرد
قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کر اعجب اتفاق یکی از برادران حاکم اصفهان که امر نیابت
ولایت را متصدی و بانجام مطلبی آنروز را در خراسان اقامت داشت بتحقیق این مطلب که ایشان را سالار کیست و نزول
در بیابان این جمع بیابانان را سبب چیست با معدود سوار بصوب ایشان پیش آمد بعد از تلاقی طرفین آن جمع از
جان گذشته بیجان کوشیدن گرفته و طرف جدال پوییدن آغاز کرده و فرقی چند برادر حاکم گرفتار و از این حال غریب الطالع
از استقبال احوال بخلاف رضی امیدوار آمده چون صید مقصود در دام و دیده بود و شهر بکام گرفته دماغ
سعادت آباد و منزل گزیده و فتنه بلای ناگهانی باصفهان و اصفهانی نازل گردیده از آنجا که اصفهان لاقیت عظیم و فوه
واد و باشش بر بلوی از بلدان دیده روای از معدود حسن ساکن و مقیم مستکام طلبی از طالب بجاها اند و دیگری بیبانه بر جمع آن چند
هزار کاشانه بحص اشرار این معدود شعبده کل افعال بر ناعجب از هر و بیانه دیوانه بر آمده و از هر گوشه چنو شیر بر او در حاکم اولاد
بعد دم از ساغری بیخبری سرمست جدا از کیفیت امر بیخبر بودند و همه از کیفیت ایشان غیر مستخبر و اهل اصفهان را نیز بیکار

معهود کرد با دشمن به تیغ تیز زد و با هر کس که با دعای سروری قدم پیش نهد بخت در آویزد علی ای حال به همین منوال روزی چند
با هجوم اموال و اسباب جلال و جدال اشتغال داشتند پیادگان سوار آمدند و سواران جهانی کارزار کشوری آراستند لشکری
بیشمار به سر مستقر دوری دو گنجها آراستند و بگنج لشکر با آری بزر میتوان لشکر آراستن امنای دولت را جسارت به عرض
این امور به روزگار نبود و درین وسیله روزی چند حقه سپهر این اعداد را که به نیرنگ گستاخی در پیشگاه حضور نیارست
گشود چون کار به رملا شد ذکر این قضیه اتفاقیه نقل بسته و از افواه اهل حکایت مستور علی التفصیل در بارگاه فلک شکوه به طبق
عرض نهاده آمد و از سپهر ناخن جسارت اولیای دولت قاهره در حضور اقدس گشاده و بهبهات شعله غضب شاهانه ازین جسارت
مشتعل زبانه بگرد و اثر کشید و نایره سیاست آتش جان بنیاد و پرورده فوجی از آتش ارباب به خروش خویی ورزم آزمایان جنگجوی
باهتمام امیرالامرا حسین خان قاجار قزوینی به دفع آن جمع پریشان مقرر گردید و خرابی کشوری در ضمیر انور پادشاهی مخمّر غازیان بر
مانند شیران خشمگین و ببران کینه وکین بصوب دشمن روان آمدند و در حوالی قریه گزا با سپاه خصم عنان آتش بالا گرفت
و نایره فتنه اعلا یافت و از خون دلیران آمده صفحه زمین خونین و از سرهای بی تن چون کوی غلطان شد و در لحظه از تنهای بی سر پشته ها
کوه توان عیان و مرغهای مشتی منقار بصید طایر جانها بال گشادند و شیرهای روئین به بر بودن ابطال چنگال بکر با چابکی
آمد و طاس نگون کرده و دون به از طمیع چالاک حسین خان قاجار اهتمامی به سپاه خصم نکرده و هم از میدان طلب محمد خان بصوب
اصفهان سبکخان گرده بعد از رو روی به دشت آباد محمدخان نگوست نهاده که مگر کمی تا شانه خود کشور را یاد داد تاب قطب
نیاورده روی به وادی فرار نهاد و سپاه منصور شیخ و فرار از عرصه جنگ روی با صفهان آورده به تعاقب محمدخان مسارعت
از برق اسفار نمود و گرفتاری محمدخان خذلان نشان را اقتضای تقدیر بوقتی دگر حواله کرده بود ولی نجفخان زند
که از جمله اعاظم آن طایفه و در حقیقت سپیس این لباس بود با بعضی دیگر در عدد طایفه بختیاری گرفتار آمد غازیان دشمن شکار
مظفر و کامکار روی به دار الخلافه نهادند نجفخان که طایر اندیشه اش در هوای برتری پروازی نموده و در آرزوی شاخسار جلال
بال افشانی گشوده بود حصول مقصودش به دام سیاست با آن فراخ دهان تنگدل و روئین تن تفنگ جاهل عدد آواز برق انداز
که در صورت یار و شخص دور و اصطلاح خم یاره هم آغوش گردیده جاری شکش به بر در آورده و به دوستی دشمن دیگر نیدنم فتیله در گوش
چو کلف که مشتعل گردیده و در نفسی بجانش رسانید که صدای ساکنین ملاء اعلی بر شنفت اجزای متلاشیش در هر گوشه نوشته کلاب
آمد و مفاصل پاره پیش در هر خرابه طعمه ذئاب سبحان الدّنیه بود چه خفه و برق فسادی در خاکستر کون نهفته با فنای خویش اثر گرگی

پیدا نمود

پیدا نمود و این راه رهنمی شیر ببار رفتار قال النّبی صلی الله علیه وآله الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها چو خواهد فلک سرنگونش کند بگیرد
به راه شقوت کند تو ابر غضب جهانسوز خسروانه پیش از این سیاست منطفی نگردیده بقتل اهل اصفهان فرمان داد و بعضی مقاطر را بانجام
رساند اعمال و رزایه وانمود و در و ردو درش بجهت اقدام نموده و آری ع پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند محمد علی خان
قاجار انجام این سیاست کبری را از مستقر خلافت روانه دار السلطنه اصفهان گردید و در اصفهان از نهیب این حادثه فزع
اکبر پدیدار آمده و شستگاه محشر آشکار شیخان سیاست در برزن و بازار چون به نزدی پیشتنها آمدند و بشکک و ماه و هر کسی در تاهند
فضلا و سادات شفاعت بن شفاعت را روی بدرگاه عالم پناه آورده و در حضرت گردون رتبت پادشاه جمجاه ولاه الله
مقبلاً با انتقاد زبان ضراعت از تملکا با فعل التضاد دست برکشادند و جبین تضرع بر خاک انابت نهادند و الکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس پیرایه آن سیاست گردیده پادشاه خطابخش عذر نیوش از سر جرایم اهالی آن سامان درگذشت رقم عفو از مصدر
جلال صادر آمده و انابت اهل اصفهان او در پیشگاه سلطنت اثری ظاهر آری العفو عن المجرم من مواجب الکرم و قبول المعذرة
من محاسن الشیم

ذکر مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات ظفر نشان بآن سامان و تادیب آن سرکشان بیاری حضرت منّان

آذربایجان کشوریست خاکش فتنه خیز و آتش فساد آمیز اهلش نفاق پیشه اند و طفلش نفاق اندیشه اما هیشان
باقی انجلا استعداد و در سر هوای سروری است و اکابرش را ناقلیل پا پر رکاب ادعای برتری کفران نعمت ولی نعمت را
نوعی از شکرگزاری دانند مخالفت حضرت سلطنت را قسمی از فرزانگی با این مراتب در میدان مجادلت پای فرار ندارند و در
عرصه مبارزت باراهای کارزار سر و برگ آلات حرب نکو آرایند ولی در روزگار جوی بکار نیایند خلفی خود آرا و جمعی مختلف
الآرا در عزایم بی تامل و در رشد اندیشه بی تحمل و این روایت صادق را الحکایت آینه شاهدی صادق و دلیلی ناطق آری
ع گواه عاشق صادق در آستین باشد قبل از این اشاره رفت که صادق خان را باخیانتی که از او صادر گردید خانات
کنی ستان نظر مراحم بی پایان مورد التفات بیکران فرموده و خاطر مضطربش تفویض منصب حکومت سراب و شرود
نواخت و جعفرقلیخان دنبلی نیز کرتربت پادشاهی دولت و در ان مدت بوده بایالت ولایت تبریز و خوی سرافراز آمد
آن دو ننگ بحرام بعد از آن که در ولایات مزبور دارای حاصل نمودند و انتعاشش احوال ایشان را انتظامی روی داد
بافراختن لوای مخالفت با هم همداستان و محمد قلیخان افشار را و بتبریز درین تمنی بغوای شالنم کلبهم ایشان را از جمله دو خانات
آمد جنین سست این گشت به تبریز رو به نیکشی نمایند و نوبنو داستان مخالفت میان ایشان با جان مخلفه مؤکد گردید

وبباط کفران تمهیدات مموهه ممهد و بانتهید اینکه محمد خان کیخان بر پادشاه جهان‌گشا خروج نموده و ابواب فساد در
ممالک گشوده‌ست اکنون سپاه نصرت پناه را بار بار و پای پیکار زحمت نخواهد بود و زنگ این مخالفت را دیگر بیخ لشکری
بصیقل حسام ایمن‌فام از صفحهٔ مملکت نتوان زدود لشکر را جمع آریم و همت بتفرقه حدود و ثغور برگماریم فرد یا برادر سر گردون
نهیم پا را / یا مردوار ره رحمت نهیم سر را بامضای عهد شکنان پادشاه جواب داده و نگاشتگان را خطابهای ناصواب
بسر انگشت غوایت پرده از روی کار نغنه برچیده آمده و مهرهای طغیان بر نطع فساد در چیده با اینکه بر یکی از این غلات عقاید را
جمعی از صلحاء رحام مرده دار السلطنهٔ طهران حرمت را مقیم بوده از قطع پیوند آن بی‌گناهان اندیشه‌مند نکرده بقطع رشتهٔ ارادت
دولت علیه متعرض غوایت نقصان افسانه نیز معهود نموده بدامن فی مضرت آتش فتنه شعله‌انگیز از نفقات بالمشافه استماع
رفت که محمد قلیخان با اظهار خودرائی و عدم منتهای زن و فرزند از او هرزه درائی بر زبان میراند دست او قلوم طبیعه دور
و ار و اذوم طبیعه یعنی بیرم و دیگر بسته و نمو قسیله از گرد رانیکونه زخرف قصد رشش این بود که در مرحلهٔ مخالفت معاندت
بجدی پای ثبات افشرده دارم که از سودای محبت زن و فرزند نیز در گذشته‌ام همین سخن دلیل منتهای حماقت و عدم خبرت
کرکسی که تا بچون نفوس جمعی چند نموده خاطر خود را باینگونه تمویهات خورسند سازد و از کلمات حکمت آیات سیرانصار ب علیه
الرحمة و الغفران که آلهی آنرا که عقل دادی چه دادی و آنرا که دادی چه ندادی علی ای حال این تمهیدات بی‌آل که با چه
بکیفیت احوال در حضرت گردون مثال که کعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال است معروض افتاد و حسینعلی خان افشار که برادرزادهٔ
محمد قلیخان نیز از اطوار عم خود غمگین گردیده روی بدرگاه عالم پناه آورده علی التفصیل معروض آن مخالفت جسارت ورزیده گک
نسیم این اخبار دامن زن نیرغرایم خسروانه گردیده استماع کتاب را فرمان قضا نفاذ از مصدر خلافت صادر و در اطراف
مملکت چون آب جاری گردیده در اندک زمانی شیران بیشهٔ دغا از کنام آسایش جوشان و خروشان در پایهٔ سریر گردون
نظیر سلطنت مهمای کارزار آمدند اول حسینعلی خان افشار با شیرزدهٔ از شیران کارزار رسیده و در اردوی جیب الانشا
علیه روان آمد و بعد از آن از امرای دلاور ولیخان قاجار با فوجی از غازیان شیرشکار بی‌شبیه محمد خان نذر روانهٔ حدود
سیلاخور و بروجرد گردید از امنای دولت علیه نظام الدوله سلیمانخان قاجار با فوجی آهنگانه طلبان عرصهٔ پیکار بعنوان
منقلای بعزم دیار آذربایجان نامزد آورده موکب همایون که جائی بود هرکان رزم آزمای انباشته و عالمی مد لیران
جنگجوی آراسته با عزمی ثابت و خاطری قوی در هجدهم شهر ذی حجهٔ الحرام چون سیل خروشان و آتش سوزان در حرکت آمد

کمی بکرانجال مبهم بر فراز اسبان دیو صفت بر آمده با قبضهای قتل از خانهٔ زین سر برزده و از نوک سنان فضای هوا
بود فولادی قصب از درع رخشان عرصهٔ زمین جهانی می‌نمود و آتش طلب بر بشتابه مراحل بقدم باد بپایان برده
آمده و قطع زمین بگام خنگبان آهو تک سبحه بهتر منزل سلطانیه مضرب خیام سلطانی گردیده و برونق آفتاب زرین بارگاه
خاقانی فیروزه بر بشتان آسمانی چون دارو و موکب جهانگشا انجمن سلطانیه کوشش نزد مخالف غوایت آئین آمد نیان بهود
و مواشی که با بیان مختلط بوده گردیده بود مانند و ثاقی که گود کان مبرزن اشتغال خاطر را در معابر عام ساخته و هم با زلطا کله
خراب نمایند و ویران آمده و خاطرهای مخالف نگاشته پریشان آری بود و ایلیان را اتباع شرع قرضت و مواشی بعد و خانها
سنگلاخی متعارف نه صادق خان که در صورت شطاطی بو سیرت دو روئی خناسی امیرش سیرت بود دستخط را در باطن
رسولی چرب زبان نیز دسلیمان خان فرستاد و کار اگر خیانت رفته را امید شفاعت باشد و خاطر مضطرب را مایهٔ اطمینانی حاصل
آید همگنان بدام آورده و در او در طی بلا شهر که داشته غبار بستان معدلت بنیان را از تو تیای دیده امید خواهم ساخت و الا
سر خود دربرداشته تنگای باهم که تا هم نباشند و با تنموری سر گذارم که نشان نام بند چون مصلحت وقت مقتضی قبول التماس او بود
در بسیه مسئول فرمانش پناه و فرستاد و انگشت اعتراض بر سخنان مصلحت آمیزش گذاشته نیامد جلب خاطرش را ایام داده شد
فرد یا کر غفو شنفته نجات آن دارد / که منهزم نشود از حشر هزار کشا / نبود مرام شاها مانده در منزل تنگ سپاه را از جهیه‌شانه
غبه گردون پناه فرق اعتبارش سوده بر قبهٔ مهر و ماه آمده قیقان دوش است که دیو جهالت بر اداد بدبختی همچون آمده بود و ظلموی
نفاق صادق خان که در حقیقت بعینه اتن آن مخالف بود خاطر اندیشناک و ضمیر چون گرد بد جمعیت به پریشانی مبدل آمد
و کلاه نخوت بمخالف مبدل جعفرقلیخان مصدق فحوای فرد هر که گریزد ز خراجات شاه / بارکش غول بیابان شود / با کراد
نیز ای ساکن دیار روم پناه جست و محمد قلیخان غافل از بازیچهٔ روزگار روی غربت بدیار خود آورده یعنی حصانت قلعه و متانت
بلاد سر فنا خواهد بود زمنجنیق فلک سنگ فتنه میبارد / وی ابلهانه گریزد در آبگینه حصار بعد از ورود بتجده و حسینعلی خان
برادرزاده‌اش که قبل از حرکت رایات ظفرآیات بیکر نصرت اثر بانجده و دیگر سپار گردیده بود و پیشکری اقبال بزوال خانقاه
روی بار و مبه آورده و قلعه را متصرف و محمد قلیخان عم‌اش را دستگیر ساخت روزگار تغییر بر سر شش امکوئی چنین میرود که ابلها با این
دولت مخالفت با پادشاه جهانگشا سنجیده بود و با این پایهٔ کفایت دعوی سروری مینمود صعادرا با آفتاب چه بارای دم زدن
و کلاترا با نا هیتاب کجا حق تیغ کشیدن است فرد اگر چو نعره‌ها بازاست چرخ این تگند / که شاه بازو در آرد ز بیضه عصفور را

صورت این ماجرا در آینهٔ ظهور جلوه‌نما آمد و این حسن اتفاق در ستارهٔ سینهٔ خسرو آفاق به طبق عرض نهاده شد از رکاب همایون حاجب
دیوان انشاء میرزا رضاقلی و اشرف خان دماوندی عجالة الوقت به ضبط اموال محمدقلیخان و حراست قلعهٔ ارومیه چون
باد روان آمدند و پس از آن رایات آسمان سایه از تابش مهر عالم آرا و نور نیکوی خورشید جهان آرا بود و در دانگه رود
نهضت کشا گردیده در هشتم شهر محرم الحرام ۱۲۱۳ خطهٔ ارومیه مضرب خیام ظفر فرجام گردید و مقر الویهٔ نصرت نمون آمد محمدقلیخان به سیاست
جسارت مخالفت در عداد نبود که چنان موکب ظفرنشان معدود آمد و اندوختهای چند ساله سر و ریش در چشم زدنی به تاراج
حوادث فنا آری مالی که از تعدی به بیوه‌زنان پریشان احوال حاصل آید و ثروتی که از ستم بر پدر مردگان اندوخته روزگار
واصل گردد و نتیجه آن جز نکال در دنیا و وبال در عقبا چه خواهد بود زهی بی‌هم که هشته محل مکافات و عداوت شب و آسمان
برافراشته [illegible] صدگونه نوائب و بلیات نکلی از راحت غربت و به یکبار از مخالفت پادشاه عدالت پناه که سایهٔ اختر الهی
و نور مشخص خدا [illegible] بلای جسم و جان [illegible] و فتنهٔ خانمان ما برگزیده آری معارضه نمودن خصمی با پروردگار است و خصمی پروردگار را
خاتمه و عاقبت [illegible] اذعان اطاعت سلاطین که لفظا و لی الامر در آیهٔ مبارکه جز آن نیست الی بندگی خدا و اطاعت رسول آمد
و با تحقیق این شرط متابعت آن دو قبول پس قدم از جادهٔ اتباع اولو الامر بیرون نهادن از بندگی خدا و رسول گذشتن
نمودن است و ابواب بلا با او محن بر چهرهٔ احوال خود گشودن شعر بی‌سعادت کسی که سلطان را سر خدمت بر آستان ننهد نقش
اخلاص او بدل نزند داغ فرمان او بجان ننهد از آنچه او را خلاف رای بود [illegible] بر زبان ننهد خوش نعمتی از
عمری را شکر [illegible] ننهد اگر خلاف از مخالفی بیند پیش او راست در میان ننهد پا به مدح او [illegible] مدیح ابر فراز آسمان
ننهد هر که سر برکشید ز خدمت شاه پای بر عرصهٔ جهان ننهد مرجا بر پا که خود [illegible] رو بد بر کاه این دو آن ننهد گفتار
در حرکت رایات ظفر آیات از قلعهٔ ارومیه به جانب خوی و وصول خبر مخالفت نواب حسینقلی خان و عزیمت موکب پادشاه اشرف به ولایت
عراق و وقایع عرض راه خاقان گیتی ستان [illegible] چون خاطر مبارک از شغب محمدقلیخان و انتظام سامان ارومیه آسوده گردید
و ابواب فتح و فیروزی بر چهرهٔ هواخواهان دولت علیه گشوده در هفدهم شهر محرم الحرام ۱۲۱۳ الویهٔ فلک شکوه به عزم ولایت
خوی از راه سلماس نهضت کشا گردیده و خارج ولایت مزبور مضرب بارگاه سپهر اشتباه و مقر موکب ظفر همراه آمد حسین خان
دنبلی برادر جعفرقلیخان که بعد از ظهور خیانت آن نمک بحرام با ایالت خوی سرافراز و بدین عارفه از امثال و اقران
ممتاز بود به خدمت ورود و مسعود موکب ظفر نمود [illegible] طوی دلکش در باغ مسمی به دلگشا مراسم جان فشانی بجای آورد و دلیران

رزم جوی از خون آشامی سر آمد و به یکبارگی از جام عقیقی که از لعل که اشرف رشک یاقوت رمانی بود برگرفتند و حدیث باده
بهائی را که دیری بود فراموش نموده بودند باز از سر خنجر خون انجام زبان به کام کشیده و تیغ شرربار سرود بیان گفتند بر چمن [illegible]
بر خم جدل آمده و کمان پرکین بر ابروی مقوس عوض گردیده ترکان خون آشام بادهٔ گلفام بر لب آورده و دلیران گلفام
بر رو کشیده و دلیران گیو ستان به جای ارغوانی هوش [illegible] و نغمهٔ نوای گوش خوبان شیر شکار [illegible] چون عقاب
آمدند و عقابان شیرین انداز گرفتار شد روان با عشوه و ناز فرد هیچ و دوستی که آهو شیر را سازد شکار را با شنید [illegible] شد رومی
بازرا گیر و بجنگ را که سوی بر چمن ساقیان گردند و ناز اگنده بر چمن گردید و شیر از افتاده گلگون رزم جو باز از نوک شرهٔ خوبان رخ افتاده
افتاده و شیر دا آنها با نیزه از [illegible] بر روی دلیران [illegible] بیت گرفت شعر ترکان که بر بزم خون شیران نوشیدند در عرصه
رزم با شیر ژیان کوشیدند در بزم تیغ غمزه در خون غلطیدند لب در بندند و دیده در زنان پوشیدند و فکری بزم شاه داده
[illegible] رامشگران چو شبان از چنگ با تمام کار عشرت در حلقهٔ مطربان غمزه شمار آورد ساغر بر مخالفین پادشاه کامکار خنده بیگرد
و جا داشت بنا بر انقضای آن نمک بحرام گریه در گلو داشت میرزا بوحسین خان اثبات دعوی خدمت را با ایثار انواع
نفیسه و نفایس از دیباج چینی و مرصع ختائی مبادرت ورزیده و آثار ارادت و بندگی را کما ینبغی بظهور رسانید چون
روزی دو بر آن بگذشت و صبح و شامی سه چهار به شادی سر آمد ساقی روزگار جام چو غفلت از خمخانه دیگر برساخت و رامشگر
سپهر [illegible] را در پردهٔ خلاف زخمه زن آمد این نوای مخالف در بزم همایون سلطنت اوج گرفت که حسینقلی خان قدم
از جادهٔ اطاعت کشیده به هوای سلطنت از مملکت فارس روی به کشور عراق نهاده و در دار السلطنهٔ اصفهان مقام
گزیده است تا از فساد حکام آذربایجان چو پرداخته گوش بر آواز دوخته است و دیده انتظار به مسیر اخبار [illegible]
ظلم بر این حکایت شگرف خاطر شده [illegible] حسینقلی خان [illegible] نظر به رعایت حقوق اخوت مملکت فارس مفوض آمده و حکمرانی
آن ولایت وسیع الارجاء مرجوع گردیده و [illegible] از مخالفت حکام آذربایجان در هر گوشه گوشش و مخالف و موالف
آمده و مرغان شبر پرواز از جو خود از هرکنار با طراف مملکت [illegible] حسینقلی خان [illegible] این اراجیف بالاد امن زن
نابرده هوس و سروری کرده و این اندیشهٔ باطل از [illegible] از قلت تجربه و صغر سن و رقت عقل بود با بعضی از نزدیکان
خود سر آن در میان نهاد و تقوای گرفته ان السلاطین بعضهم اولیاء بعض [illegible] این رای خطا را صواب شمرده اقدام کار
تعویق و تعطیل اختلاط شمردند و دریست که حکیمان دانش پژوه [illegible] گوش [illegible] این [illegible] ساخته اند که شوره [illegible]

غرض از انچه مذمت ست و انتشار ره با اصحاب فساد را فایده خسارت چه هر کس با دامی که عاقبت امور را بی غرض نفسانی
باندیشه صاحب ملاحظه نماید و نقاب مال زهر و شاید تا آل بگشاید و هر سوالی را بدایه نظر جوابی خاطر اداساز دبخش را او مخفی
نماند و مصلحتش را اعتمادی نشاید ولی تحقیق این قضیه وقتی خواهد بود که شنونده را گوش حقیقت نیوش باشد و در سر از تیا
خرد و دانش هوشی و گرنه موبهات حرفهاز مصلحت حکیمانه و اندر خرفات اشرار نصیحت مشفقانه علی ای حال این خیال
محال تصدیق نزدیکان در نظروی سهل الوصول و قریب الحصول آمد و باقتضای کار سرانجام اسباب مرام را منتشر کردید
و لاجرم که این مخالف را موافق نبود نه محبوس داشت و یکی از معتمدین را بانجا و حراست قلعه شیراز برگماشت پس از ان
بانزده روی بکشور عراق گذاشت بعد از ورود و بدار السلطنه اصفهان حاکم و عمال را اجبار ست بجارخه و قدرت بر جاده ننمود
لاجرم بمقتضی فحوای الفرار مما لا یطاق را الفرار بستند و برخی در زوایای گمنامی نشستند و جمعی تقدیم خدمت و طلب قربت را از بیم
پاس حقوق نعمت پادشاه جمجاه درگه شتند روزی سه چار راه خندد بهم و دنبار و تاراج اموال صغار و کبار و جمع آوری
ورزال و اشرار ورود دار السلطنه اصفهان بسر برده و بعد از تهیه اسباب مخالف روی بنواحی فراهان آورد و بعضی مجادلد را از
سامان مبادرت ورزیدن انسب ست و خاقان گیتی ستان را عایق غربت بمستقر خلافت کردید و ولی بجان اتد از وسا
نفسانی بیچه مرتبه طبیعت انسانی را از حد اعتدال مهجور سازد و آدمی را از طریقه رشاد دور کند و درک دیهیات غافل آید و از
جزئیات لا ینفعل چون پرده از روی کار مخالف بر داشته آمد و رایات معاندت افراشته و لیخان قاجار نیز که در عداد و دنباله
شیخ محمد خان زند را با فوجی از سپاه نصرت همراه مامور بود لیس علی الاعرج حرج را مایه معذرت کفران نعمت نموده
غول غوایت ضمیرا روی حسینقلی خان گردید و اسباب فتنه گرم شد و چهره آشوب جویان بی شرم سحاب بلا باریدن گرفت
فتنه روئیدن طوطی این اخبار موحشه زمانی در پس آئینه اظهار بگفتار در آمد که عقاب رایات جهانگشا شهنشاه صفوه شیر و انات
داغستان از خارج خوی بال غربت گشاده بود و روی بصوب مقصود نهاده باقتضای الاهم فالاهم رای ضیا ضیای خاقانی
دفع این اعدوه عجیب را لازم دید بمصلحت وقت سلیمانخان تبوقف در اتحه و دو انتظام مهام را بر قرار آمد و ظرف شاهد اعلام
حرکت بفرار از غبار موکب همایون که پیوسته اقبال بزوال خاقانیش بهمنون ست و همواره با نواع فتح و ظفر مشحون احاطه
مرکز غبرا را سپهری دیگر اتکار رسیده و در ان سپهر از شعشعه رماح ماه و مهری دیگر پدید ارغنیر مزاج اقدس برتبه بود که پروای
خواب و خور نداشته دو منزل را با یک منزل پیموده و در شبانه روزی بیشتر از لحظه آسوده نداشتی غرایم ملکانه را لازم

انبیست و هم شاها را انچه چنین فرد کسی را که در عهد وشند عالمی ان آسائی او در انشا بد دمی ۱۱ در توبه از رونق من اثال وار السلطنه تبریز
محمد خان زند را دست و گردن بپاهنگ سیاست بسته در پیشگاه عالمیان پناه حاضر آورده و در عهد و حکایت اشاره شد که محمد خان
بعد از فرار از دار السلطنه اصفهان روی بنواحی سیلاخور و بروجرد نهاده در زوایای آن سامان روزی شب و شبی بروزی آورد
بعد از حرکت موکب همایون بصوب آذربایجان و انتشار مخالفت مخالفین خلاف خیالان آن نیز با ظهار حیات مجدد زوایای در میدان
فتنه انگیزی نهاده دست بنهب و غارت و قطع طرق و شوارع بر گشاده از موکب ظفر کوکب ولیخان قاجار با جمعی از دلیران جلادت
شعار بمعارضه او را مامور آمد و بعد از تلاقی شکست درستی خورده و بعد از ان بودن در ان حدود و شش باقتضای اندیشه راست
نیاورده مکانی لها بتی از طریق دزفول و شوشتر روی بجانب بصره خواست آورده باشد از بد بختی و شوم اختری در چنگ
کاشتکان والی فیلی گرفتار آمد و روز روشنش تیره تر از بخت سیاه کار او نیز اجرای ارادت و بندگی را با جمعی از معتمدین
خود مقید آمد بار گینی هارش سپرده و بعد از ورود بیابست کاه شاهنشاهی بیاستی که شایسته بود از صدور سلطنت اشاره رفت
و معمول کردید زمانه بند کو ملامت و تعیر بش را این مضمون ادامی نمود که جالا کرا ما باره با زبان حال گفت که فرد بهر سری نماید
تاج بزرگی که بود ۱۱ اگر فنا زی با قضا سر در سر سودا کنی ۱۱ چون گوش پند بنوشت نبود اکنون تجرع جرعه سیاست نوشت باد و از آن
منزل سعادت اتو و موکب ظفر نمود با طالعی مسعود ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعی فرد امید تازه و دولت قوی و بخت جوان
فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار ۱۱ سپهر جنبش رکاب و زمانه زیر عنان ۱۱ چون سیل خروشان و طوفان جوشان بصوب مقصود
روان آمد بعد از نزول موکب جلال در چمن سلطانیه مخالفت سلیمانخان گوش زد مقربان بارگاه خلافت گردید سبب مخالفت
انکه بعد از حرکت رایات جلال از خارج خوی و توقیف سلیمانخان در اتحه و جمعی از فتنه جویان لا یعقل و هنگامه طلبان
غافل از مقوله علی همت خان کلبائی و خان بابا خان ماکی همراه اندیشه خلاف در بساط مخالفت چیده و نقش اقدام کفران
بر صفحه احوال کشیدند و حصول مقصود را در موافقت سلیمانخان پنداشته او را بتسویلات نفسانی و وساوس شیطانی از جاده
ارادت منحرف و بطریق خیانت منصرف ساختند آری ع چراغی را که دودی هست در سر زود در گیرد ۱۱ پیش نهاد خاطر شرارت
ذخایر ایشان انکه بقیه سلطنت را اگر در اب این آشوب ناخدای فکر بساحل امان نتوانند رسانید و از تلاطم این حادثه زورق
جلال را امید کناره و رستکاری نیست بجز انکه ناشر کشتی مراد را در بحر اندیشه بادبان کشیده چون آب بصوب ساحل سروی
روان آیم و این ندانستند که فرد جان را صاحبی باشد خدا نام ۱۱ اگر شوریده دریا گیرد آرام ۱۱ با انکه وقوع اینگونه حوادث

باعث اضطراب خاطر و سبب انقلاب احوال بندگان خاقان گیتی ستان از انقراض دولت نقش سلطنت و استیلای تکلّه توکل و غبار بادهٔ
طیش و غضب اعدا اندیشه تزلزل بخاطر مبارک راه نجسته حرکات ذمیمهٔ آن اشرار را نقش بر آب و نمونهٔ سراب می پنداشتند
ترکه دریاولین یرّاجی سیلاب ایلین بولانماز ۱ علی ای حال موکب همایون را بجهة انتظام بعضی مهام در چمن سلطانیه یکچند توقف
روی نمود و در آن منزل شوق لقای فرخ افزای شاهزادگان والا تبار که بیان کمتر ضمیر اقدس گردیده حکم محکم خاقانی بافتخار مرجع
الفضلاء مولانا ملاعلی‌اصغر ملاباشی دیوان اعلی شرف صدور پذیرفت که در رکاب مستطاب نواب عباس میرزا و محمدعلی میرزا
و حسنعلی میرزا ادام الله اقبالهم ایلغار صوب خمسه شرف گردیده در یکی از منازل به عتبه بوسی سدّه سنیّه خاقانه
سمت افتخار حاصل سازند و رایات جهانگشا از صوب قزوین و طالقان و محال آن حدود بسبیل معاودت شتافته گردیده بعد از ورود
موکب مسعود بیابان در خرّمین شاهزادگان آزاده با استسعاد تقبیل رکاب نصرت انتساب بهره ور گردیده و دیده سلطنت را
از نور جمال همایون آن نوبادگان بوستان خلافت ضیائی تازه روی داد و خاطر اقدس را سروری بی اندازه حاصل
گردید بعد از تسکین مواد شوق ضمیر آفتاب تخمیر شاهنشاهی از ملاقات بهجت علامات آن کواکب سعد فلک جلالت و ابّهت پایه
سمند عزیمت بصوب مقصود گران رکاب آمده در بارگی دریانورد شاهزادگان سعادت نشان بجانب مستقر خلافت سبک
عنان شده در قریهٔ ساروق من قرای فراهان موکب جهانگشا استجمام مراکب و انتظام کتائب را روزی دو اقامت گزین آمد
در آن منزل مهد علیا و ستر کبری خاتون خدیجه زینب بلقیس منزلت رابعه سیرت آسیه سریرت والدهٔ معظمهٔ خاقان
گیتی ستان آفتاب آسا ضیاافروز حریم حرمش احترام خاقانی گردید تفصیل اجمال آنکه چون آوازهٔ شهرآشوبی و نزاع فتنه جوی
حسنقلی خان از پردهٔ مخالفت برافتاد و شور آشوب در اطراف هر بوم و بر نواب عالیه نصیحت فرزند مخالفت پیوند را باطلاع
نصایح و ابلاغ مواعظ راهنمای طریق رشد و اصلاح گردید و از آن طرف خبر شیوه اشتکار را انکار نبایده بجرم خود نقض
مهرآسا در موج زرین قرار جسته القای اقدر نزد بصوب کمبوش و آن آمده در منزل چال سیاه بجانبش راه ملاقات فرمود
بصیقل سخنان حکمت آمیز و کلمات محبت انگیز زنگ زدای آینه ضمیرش گردید ولی کاشانه احوالش برده و زخلاف ازلی خیال
تیرگی پذیرفته بود که بپرتو آن شموع فروزان روشنائی اصلاح را در ان امید ظهور باشد فرد پیش شمع روشن گر دودی تیره شد
نمود هیچ را سودی نداشت ۱ چون قضاهای از تنبه اندرز انچه خواستگار حاصل نیامد رفع آشوب را روی بعسکر همایون آورده
بعد از حصول استیناس شقاقت رابین سپاه الطاف الرسالت آمده که چون ولایت فارس را اخراج عبداعلی فرزندی

حسنقلی خان کافی نیست و با این مخارج موضعی که شایستهٔ شأن اخوت شهریاری باشد نمی توانند زیست هرگاه بنگرانه و وسعت مملکت
و ملاحظهٔ حقوق اخوت ولایت کرمان نیز ضمیمهٔ فارس گردد انعام پادشاهی را این مدعا بهت موجب اتمام آمده فحوای الاکرام
بالاتمام را منظور می نمایم خاقان گیتی ستان از کمعورهگی بی نظر کرده و بعد نقضه مختصریست بقبول این تمنا مسرت افزای
خاطر نواب عالیه گردیده و بزبان حکمت ترجمان سلطنت جاری فرمودند که او را اینجا نگرد دعوای موجب کناره جوئی است
از التفات شاهانه محروم داشته نیست و الا نواب همایون ما را از تفویض مجموع ممالک محروسه مضایقه نیست چون مدار ما به
مهد علیا را توافقی با تقدیرات خامه تقدیر نبود و قاضی محکمهٔ قضا را در علی ما جرای طرفین حکم محکم فی التغییر جاری بود مسرات
این مدبر تیز فقده مخالفت بر زمینه اندیشهٔ آن نکنود بجان بشیوه مالوف مضراب شر را نغمه جوئی گردید و آهنگ تفویض ولایت
علاوه بر سامان کرمان از پردهٔ ضمیر بلند آواز نمود و بطلب مقتضی نیست که قضای مبرم چون تخت بشیشه را آهنگ گریبان ورزند
هیچ آن قادر نکرد و اصلاحش را اندر ضمیر فلاسود نشد و شد قبید بقتدع ع با قضا در نمی توان آویخت ۱ لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه نایره غضب
استنکاف و مرده مشتعل گردیده مزاج اشرف از تفویض ولایت کرمان نیز انحراف کلی ورزیده و از صعب غایت این تمنی
الفعانی و زندیکه فحوای الملک عقیم در بیست که بزبانها مذکور است و ما بین الانام مشهور سلطنت و فرمان رواییست تمنای باطل
و موقوف تا بارزوی بیحاصل نیست محو اگی با این عروس دامادی با متیریست که نقد جان بشیر بها آرد و کالای حیات کابین گزارد
ع چو فرو دارا بتیغ آفتاب ۱ در محکمه شجاعت بقطع و فصل تیغ بران و برهان قاطع خنجر حدت نشان تقسیم مملکت نمود که باید خوریم
شد فرود آتش اقبال که بالا گیرد ۱ نافذ شمشیر که بالاید خون ۱ علی الصباح که عقد موافقت رادران انجمن از قوس فلک مسعید
پراکنده و اوراق ادیمهٔ کافوری از خرمن شعلهٔ تخمین افسوس بیخون اکنده آمد خسرو ستارگان بقصد خسر پراکنده اختران تیغ برکشید
و ترک فلک ترکانه بغارت بنگاه ثوابت کمین برگشاد پادشاه جهانگشا با خشمی جهانسوز و خشمی کینه اندوز بنه و اغروق را در منزل
ساروق گذاشته مجاهدانه در میدان معرکه و رستم ضمیر در بارگی کوه توان برق عنان برنشست ترکان را چون غیرت شیر آمد
ونای ستیزه جوئی بر خروش فرقتین را در ساران گره علاقی روی داد و قانین را در انجمن دیده بدشمنی بر یکدیگر افتاد صفوف
مبارزت آراسته گردیده پردهٔ حیا و حجاب از میانه برخواسته تیغها از نیام سر برآورد و تیرها پرواز را بال و پر گشادند گرز البرز
شکوه گرشسبوره مسعود باد دشمنان دولت سرگرانی پیش آورد دوستان طعن بر ان بعادت مالوف با اعدای مملکت تیز زبانی پیشه ساخت
کمان چاچی با پشت خمیده و بپرانیدن مرغ اجل بمیدان جنگ چمیدن آغاز نهاد و در کشش بود که بر خم ناظر بیچ و تاب

در عهدش بر بازوی پردلان بی تابی می نمود و در پیچ و تاب آمد خنجر هندی نیز از زبان از کام برکشید یعنی از سر چشمه لجام تیغ در خور است
جوشش چشمی سیلاب دیده از هم برگشود یعنی سستی کمان سربازی را منتظر دام ضرب دست خاقان کوهستان آتش خدنگ رستم
توان اسفندیار جنگ چون زنگ فلک سر و رو بمغفر زرین جوشن سیمین بر بسته تقویت کتائب را در قلب سپاه کینه خواه جای
گرفت با آنکه میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمینگاه خصم که از اکراد و مبارزت معتاد بسبب رعب آمد کوشش را اشاره ما باقی بود
و مقاتله را جانه درکار ولی مرحمت جبلی خسروانه و مروت فطری شاهانه دلیران مستعد و خیر بران آماده را اجازت مقاتله نداد و اشاره
بجاودانه فغر نمودند بر عاقبت سپس اخوت زطرفین رکاب ظفر انتساب میرزا موسی منجم باشی را هم از میدان جنگ زکی خان روانه
ساحت طغیان خاطرش را اشاره فرمودند که بی سبب اقدام بر اتفاق خود نمودن شیوه نیز بجان و شیمه کرامان نیست اینک حسام آفتاب
مهیای خونریزی و بیاد شیر شکار مستعد فتنه انگیزی اند باشاره از کشته پشته ها ظاهر کردن و از خون سیلاب روان آید خاطر اشفاق مظاهر
سلطنت هنوز مایل ایتلافست و شعر آفتاب تخمیر شاهانه باز بر سر انصاف قطع رحم را مبادرت نمی رود و فصل پیوند را مسارعت
نمیشود فرد با آن همه دشمنی که کردی ما باز آی که دوستی جانست ما میرزا موسی کلمات آیات و کلمات رافت علامات شاهانه
بغفریزی دلپذیر القا نمود و آیت و ما علی الرسول الا البلاغ را خوانده در گرفت و گفت ع که نصیحت نشنوی سر در سر سودا کنی ما
نوشش داروی آن نصایح دلپذیر بر تلخ خوابت را داروئی بر بالتمام و بیهوشی جالت را شربتی سریع الاثر آمد دیده بصیرتش
از خواب پندار بیدار شد و سر پر شورش از مستی فساد سبکبار و معلومش آمد که انکار و استکبار در آتش کبر آن جان با خبر نیست
و سر بر سر سودای خیال محال نهادن قاید قضا بر تیره بختی کردیده و اقبال نیز و اقبال خسروش بصوب نشاط و فاکش آمد بی تأمل و تعقل
از قلب سپاه روی بشهنشاه و مرحمت آگاه آورده عذر خطا را چون سپهر خاک بوسی اختیار نمود و از آب از کناره ما ابر بهار
از دیده سیل سرشک برگشود و بزاری می سرود فرد اکرم ملطف خوانی و کرم بقهر رانی ما سر بندگی بخدمت نهم که پادشاهی ما
قلب رقیق و خاطر شفیق خاقانی نیز تاب برادر والا گهر را زیاده تاب نیاورده عنان تحمل از قبضه اختیار بیرون رفت و زمان تأمل
از سر پنجه اقتدار از فرار رکب دست رفتش کردن در آورده و فرق ابتوازش خسروانه باوج فرقدان برآورد و با دوستی که آسمان
زیر دست زیر دستش اختیار نموده کرد کلفش از چهره برافشاند و طغای ابر مجلس را آب از دیده مبارک بر گل عارضش فرو
بار بد عرصه رزم ساحت بزم آمد و میدان کوشش ایوان رامش دلیران از کارزار دست کشیدند و دست بزلف دلبران
مست دشمنی بدوستی بدل آمد و دوستی را ازمهر جانب جل پادشاه جاکسار شکرانه فیروزی را مرجعی که از راه کهران سالک

مسلک طغیان گردیده و در پی مخالفت موافقت جیحون قلی خان را اختیار نموده بودند اتفاقا فرمودند تیغ سیاست همچون گناه کاری
رنگین نمایند و خنجر غضب از سنگ خون تیره روزگاری خونین چهره را عفو خسروی شامل شد و همه را عنایت شاهانه کافل ولی
ولی خان را که کفران ولی نعمتی سبب ورزیده و قولای مخالف ولی را چون عدو اولی شمرده بود بمعرض سخط حاضر کردند
و از معامله خلاف بجنبانید کی غاصر چون پای معذرتش در سنگلاخ عذر خطائی که رفته بود لنگ آمد و همه تدارک مافات
بخلاف دایره آداش تنگ و جرم منسوب دب آمد و شق تدب از آنجا که خود را از سلسله خارج کرده بود بسلسله در آمد
در طوق بندگی لنگ شان قدری بر بدداشت با پای لنگ قدمی چند بیرون و تقدیم شناطر را با نوطیان مصطبه در نگاه حضور قید دست
و پای کوب شد و اجرای عقوبت را بعد دستی جاب ظروب بساط را منظر و بسلب ازان بر قع اراجیف باطله هر کشوری
لشکری و هر طرفی سفره ای از رکاب همایون روان آمد عام و ارالامان کرمان را جیحون قلی خان قاجار معین شده و میرزای
ولایت بلوچستان را انور و زنجان خرآن را نیلو و استظام مملکت فارس را یکی از امرای قاجار رورد رایات ظفر آیات در پانزدهم
شهر ربیع الاول بصوب دار السلطنه طهران شقه کشا گردید فرد خرم زبخت خویش نباشد ذو المنن ما که نیز فیض مقدمش
فارغ از غم تتمیم ذکر حکایت سلیمان خان قاجار بعد از استقرار رایت نصرت شعار در مستقر خلافت و قرار حضرت
سلطنت بر سریر جلالت سلیمان خان که روزی چند و نفشه گونه چشم فتنه زای ساقی روزگار مفتون گردیده ساغری
از جام آرزوی خلاف اندیشی پادشاه جهانگشا کشیده و جرعه نیز از آن صهبای خمار انگیز کرمی بزم مخالفت را طلاع جنت
کلبعلی خان با بابا خان نامی را در چشانید هنوز اطراف آن شراب درد آلود در دماغ حریفان بزم را سرگرم مطلب مقصود
نموده بود که باده فروش نیامد بر ضیافت پیمانه از خمی ز فتوحات سپاه منصور بر ایشان پیمود با آنکه این باده خوشگوارا طوط
خوار آن را موجب عشرت بود و مخالفین را باعث عجز آمد آری ع ساقی دوران از انبار کند ما سلیمان خان و ورطه بلا
بگاه کار را اقدام ... حرا اخری بر تخته اندیشه فرد افعل و لا تفعل میزد و مقلص خویش را از آن ورطه هلاک ساحل نجاتی
می اندیشید اخر الامر چاره جز قید وجس موافقت خود والتجای بدرگاه آسمان جاه ندیدند خاطرش را نیافت فرد دست بیچاره
چون بجان نرسد ما چاره جز پیرهن دریدن نیست ما علی همت را با خان بابا با لنگ کردن نهاده روی بدرگاه که سپهر انتباه
و زمانه را قبله گاه است آورده هم از راه پای باصطبل خاص سلطانی نهاده سر برکند ارادت گذاشت و این قاعده مضبوط است
که باصطبل سلاطین گناه کاران را مخلصی از سیاست است و مناصی از عقوبت بجا که حکمت در بن شده که تا قتل و کیار بکار

ثنا ایست و بدین سبب عفو تقصیر را جان چون رشتهٔ اشیا بش بجا ماند از جلیل سلطنت محکم بود و بنیان عضادش مستحکم رعایت
نسبت و احقاق حق اهلیت هرگز سلسله گذشت خدیوانه کردید و خاطر پریشانش به بشارت التفات شاهانه مطمئن آمد فرد طمع فیض
کرامت مبر که خلق کریم گنه ببخشد و بر بندگان ببخشاید علی محمد اکرمی که بر فساد انگیزی بسته و پسرش حسین تبر بمجوای الولد
سر ابیه رشتهٔ اطاعت و جان سپاری را بمقراض بیروی بر گسسته بود با عانت آن فراخ سینه تنگ دل خاک غارت آتش بار تیغ
شعله نهاد تیر کوش فساد بنیاد خانه برانداز دوست و دشمن آتش زن کاشانه مرد و زن از راهی بجاه رسیده و از تری شیر اخان بابا تیر
بجنگ پایست از دیده مُهد چون که خیره شعاری ورزیده و شاه سلطنت را در مراتب بندگی احوال آساده دیده بود و عاری آمد عبدالله خان
که در شورت مخالفت با آن دو مصداق ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم بود و بهم جشمی خان بابا خان ترک
جغتائی کرده چشم از مناظرهٔ نوعروس جوفاهی زمانه در پوشیده فاعتبروا یا اولی الابصار دریغ کرده به بار اغنا و نا خواب فرو گرفت و شاه
رشاد از مالی بصیر آن چهره نهفته و گر زدست بکاری زنیم که بکاری آید و روی بهبهی بینیم که باعث بیکاری کرده دیده بخبره بر شاه آمال
دو خون بالآمال چشم از شاهد زندگانی بر دوخته‌ست و بحرص و آز در جمع مال کوشیدن تنفر قد بال بابه پریشانی اند و خفتن زمانه را از
فتنه انگیزی ملالی حاصل کرده و روزگار را از جفا ام روزی کلالی فرد دل بدین کینه بسته کرده و منکر جود و لاب ا آسیا نی سب که از خون
عزیزان کرده ذکر نهضت محمود میرزای افغان و عزیمت او بصوب خراسان قبل ازین نگاشته آمد که محمود میرزا و فیروز میرزا استعانت را
روی بدرگاه آسمان جاه نهاده و دیده و بیاری پادشاه جهان گشا کشاده بودند و در عطاوی این مکاری که حوزهٔ مملکت از وجود مخالفین
پرداخته آمد و رایات استقلال برفراز افلاک افراخته خاقان گیتی ستان را مرحمت جبلی معین آن دو شاهزاده معاضد گردیده انجام مهام
و اتمام مرام ایشان را از التفات موکد بجوانین و سرکردگان خراسان از مصدر سلطنت شرف صدور یافت که چون نواب محمود میرزا
درگاه سلاطین سپند کار را از حوادث فلکی پناه خود دانسته و التجای این آستان رب بستان نواز را الحصول مآرب امیدگاه ولهذا
بر ذمت قضا نفت خسروانه که انتظام محروسه جانرا کفیل است و سرگشتگان بیدای پریشانی را کعبه نجات دلیل واجب و لازم فرموده‌ایم
که جناب او را بسریر بکران موروثی تمکین ساخته رایت جلالش ابراوج آسمان فراخته باشیم تا بمآل توسل باذیال مرام این سلطنت
دوران قدرش اثری که کام امیدش شیرین سازد آشکار رفتید و اثر التجای بکاه پادشاه جهانگشا بش کردیده تا امید بران گشاده
دیدار را جرم قاطبه کارگذاران دار الملک خراسان بعد از وصول جناب شاهزاده و حصول اطلاع از فحوای خطاب مستطاب خسروانه
که سپهر را با این دعوی رفعت یارای تخلف از مدلولش نیست باید عقد کتایب و نظم مواکب کماینبغی و اعانت انجاب منعقد و منتظم ساخته

روی

روی بدار السلطنه هرات آرند و از انجمله و ترتیب کاری لباسان قندهار نموده مقرر دین حکم محکم خاقانی را که بخلاف اندیشه ضمیر محمود میرزا
اجتماعی داده بودند همچون بنات نعش متفرق سازند و از مدلول فرمان عالم شمول انحراف نورزند پس از آن انجناب را با تهیهٔ سپاه
کار روانهٔ صوب دار السلطنه هرات و قندهار فرموده یکی از بابا قلیان را بمعدلت مدار تبلیغ بر لیغ بلیغ و اتمام فحوای
فرمان قضا تبلیغ در رکاب شاهزادهٔ والا تبار پی سپار آمد و تفهیم این حکایت در موضع خود اعلام خواهد رفت اکنون ع
عنان قلم بجانب دیگر کار داریم ذکر نهضت جعفرقلیخان بصوب ولایت خوی و سلماس و انجام کار آن فتنه جوی حق ناشناس
در داستان مخالفت کلام آورد ایجان حذف خامه بدین نوا رطب اللسان آمد که بعد از ورود رایات منصور بجانب سلطانیه جعفرقلیخان
سلامت خود را در جنگ با عانت اکراد نزیدی و شکاکی دیده روی با ئخه و دنبال و انجام مهام خوی و سلماس حسب الامر مقرر کرده
اسماعیل حسین خان دنبلی مفوض آمده بود و ان کوکب سعادت نشان بشتاب مهر اکبر را در دار الملک خوی برقرار بود و جون
خوابان مرضه رزم را خاطر مشغول بتفرج صید و شکار این بود از وقت را فرصت فرجی از بیرشدت خود دانسته با فوجی از اکراد
خوابت نهاد نزیدی و شکاکی بنوای خوی تاختن آورد و دو روز در مخالفت با برادر مهتر خود نجف حسین خان دنبلی صلاح کار در قلعه داری
دیده و مصلحت وقت در مساعدت از دو بار شهریاری بعد از اقتضای او وقوع این حادثه از سپهر جهاه باز انجام کارش را از منتقم
خلاف ابراهیم خان قاجار و دولو با فوجی از دم آن مایان عرب جیش من الترک ترک الحرب عندهم عار و رام صوب من الوجب
مامور آمده دلیران شیخ زن را همچون سهام پران بصوب مقصود عنان تاسیک و رکاب گران کردید و قلاقی عسکرین در حوالی خوی
روی نمود و بحکم مجادله صفوف متقارب شد و با قضای مقانه سیوف متضارب لشکر و سهام مسید قاهر جابجا والی گشاده
و افلاک را اج بلیغ جکر شیران کشیده و نیام قبیله سوزان که از فسیل افساد انگیزان عرصه کارزار بشتغال نایره فتنه
سرکوش تفنگ شرارت آهنگ نهاده و کمند بیچان که از سلسله اشقیای میدان بکار است استحکام عقد معاندت را
دست بدست آشوب طلبان داده و شکلی از کسوی بر خم برکشاده و از گرد و فروآکب خاک میدان بر آسمان پیوست و غبار معرکه
بر جهرهٔ آفتاب رخشان بر نشست روز روشن شبی دیجور آمده و دیدهٔ خورشید مانند چشم دشمنان دولت بی نور و دیلها
از خون روان کرد دیده و نفسی پشته‌ها از کشته عیان از آنجا که سپاه منصور را بخت بلند و طالع ارجمند پادشاه ظفرمند عدو بند
مایهٔ اقتضا و بود در لشکر خصم غالب آمده و عروس فتح در موکب عسکر ظفر اثر پرده از جهرهٔ دلارا برکشود و جون قتل بابادی رفت
اکراد نزیدی را راست قرار مانند بخت سپهسالار رجالت شعار خویش نگونسار کردیده بود و طفر اربی سپار آمدند طایفهٔ شکاکی

تیر بی‌شکیک خود را المؤ حسام آب‌فام دیده باستخلاص جان بی ایشان برگرفتند جعفرقلیخان هم از میدان رزم قبل از جلوه نمودن صبح با
خود را از بحر متلاطم غریق گرداب بلا کذاشته بخود در خزید و بتعبیر خویش از زبان زمانه فحوای این منظوم می‌شنید که فرد تو کی آزاد
شوی از غم دل چون هر دم مصرع بند دوی زلف تبی حلقه کند در گوشت عقلا را محقق است که بابرگزیدهٔ خدا و ندور داشته گرد کار
هرکس طریق خلاف پوید کل ادراک کلبش حصول نپوید کوهر مقصود بغواصی طلب از صدف مرام نجوید عاقبت سر در سر سود کذارد و دل بر
خویش در هوای آرزوی بجا ورا ها دید قدسی دارد است فقرهٔ که مضمون بلاغت مشحونش ترجمهٔ فارسی این تواند بود که حضرت
و دو دار در دو وقف اکر وقوع شکک را در اجتناب مجال تصور باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا صفت خنده کنندگان طارمی خواجه
کی وقتی که بار داشته خدائی جمعی کراه بافوای حسد بقدم معارضه پیش آیند و دیگر زمانی کرا فکنده او را کردهی بخرد خواهند که بدست
اهانت از خاک ذلت برد ارند جهات باصراحت کریمهٔ تعز من تشاء و تذل من تشاء این طمع خام در دیک سودا پختن خویش را
در آتش غیاسوختن است مصرع عزیز کردهٔ او را فلک نساز د خوار چنانچه در بدو وجود ابلیس لعین از سجود حضرت آدم که برگزیدهٔ آلهی بود
شیوهٔ استکبار خواست انکار سازد و بطعن ابدی و رجم سرمدی گرفتار آمد قال الله تعالی فی کتابه الکریم یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون مناسب این مقام بیت شعری که وقتی زبان الهام ترجمان خدیو
کیتی ستان جاری کردید و هو هذا فرد عیب است که بال و پر کشاید او در چرک شاهباز عصفور را چون نهال جدال از نصرت ثمر
آمد و کوکب بخت سپاه در اظهر از اعلام ماجری رامشرخان برق آثار در درگاه سلطنت دوان آمدند و بر میدان با در رفتار جارکاه
خلاف مسلک عنان خاطر خورشید مظاهر پادشاهی را از ورود خبر بهجت اثر انبساطی نماد و رخ نموده اجر خدمت را اطلاع وافر و
و انعامات وافر و بچه سران سپاه و شیران کینه‌خواه رعایت شد و ظفر کرد یدکه ابراهیم خان قاجار جنود ظفر نمود روانه
موکب سعادت کوکب خاقانی نماید و خود بانتظار حکم جدیدی در دار السلطنهٔ تبریز توقف گزین آمد فرد ببینیم تا چرخ ناپایدار را
زبرده چه بازی کند آشکارا چون زمانه را موسم دی بود و مناسب وقت زمزمهٔ نای و آواز نی پادشاه جهانگشا بمقتضی فحوای قطعه
حضرت نظامی علیه الرحمه شعر چو خرم کسی کو بهنگام دی بپیش آورد منقل و مرغ و می بتی نارپستان بدست آورد که بر ناز
بنان شکست آورد از آن نازنین ناقص بهار گهی نار خواهد گهی آب نار سر انگه برون آرد از کنج کاخ که آرد شکوفه بر شاخ
سر شاخ عمل نموده و انبساط خاطر مبارک را بزمهای نشاط آراسته آمده و مجلسهای انبساط برسم آستان آراسته و شیرین آب قرونی
و ساقی از آب با صفا آتش روان می آورد و بسیط زمین از برف کافوری فام سیمین آمده و عرصهٔ بزم از باده لعل رنگ نکین تحفهٔ کوش

پوست پوشیده اکر تراند نشاطه فراموش کرده در کوشه تنهائی خاموش نشسته بود و دهقانان بطباخچه جندین بخروشی درآورده ند و از مطلب
ایام نشاط جوش و انبساط برسر کرم کرده و ساقیان از اول باده کشان زم زد که خواب را ساقی بر آتش آب زن بوده و از کر
شراب را مرغ برباب زن رقاصان زهره جبین و ساقیان نازنین با نغمه قانون ملکل بجو ابر و مطلبهای مرصع طلائی که کلفی جوهر
زهره و مشتری پیکر شکسته و اندکه کوهر ماه و ثریا لیکی منسک ساخته و صف هر یک را در ابیات ابو فراس مناسب حال بود
حرب و ما فرو ما زنجیر یلیت و لکن طلب الحمد فیه کاس صدفیه تحبه تفنوی او امواج فیه بحر تعلب بحمد طوق رسبة
کشوار را بدست اندرون جام کوهرنگار بهمرنج چو دیبای چینی برنک نوازنده عود و فروزنده چنک از قص را پای کوبان ورت
افشان آمدند و اشراب را از انوزن و جام کردان از کردش دیده فشنه از ایشان آسمان بغنچه زانی نکر دیده و مفتون کردیده
از نو سنبل آشفته شان مشک ناب نافه کشائی نموده و از رشک باز خون آمده با قامتی که هزار قامتش در بر بود و چون بر خواسته بپای
آسمان بنیاد زی کلفی فرد چنین که بهزار رفته بر خواست بیا زی که دو صد کشته پیش دیکار قرار داشت چون نشستندی
روزگار فریاد برآوردی فرد برخیز که دل بغصه بنشست زنها روشنا قان پری پیکر که از عنبر سارا ابرها چوکان زده و از آب غبار
آتش بر دست های سنبل آتاباده آفتاب ضیا نهاده و در مهتاب سلطنت شعرا را رخسار سحاب بان کشاده بود
و چه بود شعر ابقای جمد ناب ز شراب خواه ما میر رنگ عز رسانی شتاب خواه خواهی اگر مفرح روح و غذای جان
از جام کوهرین می چون لعل ناب خواه از نم تو چون سپهر و سپهریست با شکون خورشید آن ز ساغر چون آفتاب خواه
ماهی سه چار شهر یار رحم سار رکاهی بنوای غم زدای موسیقار رو و فتی تفرح صید و نکار ... هر برده باده و هر مایه که اندر خم
بود ساقیان باده داده و چنک دل تنک هر یک را در دل داشت را مشکران برزبان آورد و سرها از باده کران آمده و سرها از
از حلقهٔ بزم خرم عرصهٔ میدان جامهای شراب از کف نهاده و تیغهای چون آب بکف آورده و ساقیان را کیسوی مشکین و چنک
ترکان رها شده و کمند را فتراک برخم دست دلیران در آمده از کمان بجون خوار بابل آمده و از زخم چنک جنک جدل
بمجادل را آماده شدند و بحر قتال را مهیا و ایستاده در خلال این احوال خاقان کیتی ستان از این نوای مخالف از زمانه وقف
بسمع اشرف رسید که جعفرقلیخان باز قانون مخالف سازکرده و طار ... سنجیر قلعه خوی ... و از اکنون در آن ساحت قرار
داده و عادت مألوف پیشه کرده کفران انکار نصیبش مطلب انکه حسینقلیخان برادر کهترش که بحکم برلیغ پادشاه جهانگشا در آنجا
حکم رانی می نمود و در بزم حیات ساغر زندکانی پیش خالی آمده و پیمانهٔ عمرش لبریز گردید جعفرقلیخان وقوع این حادثه را مغتنم شمرده

فقره و فی انا خیر آفاق خوانده گرفت و ادره کی مجالست بجانب خوبی رازن اهل خوبی را نیز طبیعت به بدخوئی معتاد بود و صحبت
ان بدخوی زشت بنیاد پیش نهاد دلا جرم بدخول در قلعه خوبی کامران آمده بحصول مطلوب شاد بجهت جهان ولی غلو و تمنای
بود و اجمالا آنوقت عرضه مبنی بر ضراعت و مشعر از کمال انقیاد و اطاعت بدربار گیتی مدار ارسال داشته که چندی باغوای اهرمن
جهالت بابلیسان بدکار رشته وفاق خلاف و کفران نعمت آشکار ساختم و خویشتن را بخیره در کام نهنگ بلا انداختم سعفه مرادم در جگر
دندان حوادث طوفانی آمد و کاخ امیدم نگونسار از صدمه سیلاب بلای غضب خاقانی اکنون مجرم حرم ادراک تم و منغم گمکرده
اطاعت حلقه بندگی بسیر آستان در گوش دارم و بقبول او امر علیه پادشاه گیتی پناه گوش ارادت میپوشم اگر رحمت شاهانه خاطر
شوریده دام خبو و الفات منتال فرماید و جان غمدیده ام بشارت عفوی فرخ فال چون رها در هر در داریم جان فشانی گردد
پای ثبات در افشارم و از مراسم فدویت دقیقه مهمل فرو نگذارم ع وگر خلاف کنم تیغ خسروی حکم است ؛ چون ضراعت شیوه خرد
در میثاق و سلطنت بجلی عرض نهاده آمد گرچه از فحوای فقرات کذب آیات یعلمون ما یقولون بالسنتهم لیس فی قلوبهم آشکار بود و از
دلالت کلمات سفر و غش فحوای کریمه ان المنافقین لکاذبون هویدا ولی اتمام حجت را این خطاب مستطاب که در حقیقت ترجمه
ملهمات غیبی بود و در معنی تفسیر و ارادت لاریبی منظر آمد که حق جل وعلا از روز که زمام کافه انام را در کف کفایت نواب
همایون نهاده و سر انگشت قدرت لم یزلی ابواب عنایات ازلی بر چهره مبارک آنشاه برتیره بختی که را و کعبه ارادت
گم کرده قدم در میدان مخالفت نهاده است خار مغیلان خار رنش در دیده امید نشکسته و راه طلبش از خس خس چه روزگار
آرزو او نیز که یکی از مخالفین دولت علیه بوده گرده عهد اولی پای مال حوادث آمده و مرغ عهد اخری دست فرسود نواب گردد
؛ پای ارادت انکه از زین آستان کشید ؛ صد گونه انتقام خود از آسمان کشید ؛ اکنون اگر از باده جهالت بهوش آمده از خواب
پندار بیدار گردیده باید چون سایر فدویان این آستان راه شان نو از طریق بندگی بقدم ارادت پوید و ره رضای اقدس تقدیم
خدمات جوید فعلش با قول توافقی باشد و رفتارش با گفتار تطابقی تا مورد ملتفات شاهانه گردد و مشمول عنایات خسروانه
و الا بازسپاه نصرت همراه در تیغ آتشبار بر آن است و خدنگ شهاب آثار بر آن بطور فی الحال خلافی بعطفه از غازیان ظفر
نشان خاک وجودش بباد فنا داده خواهد شد و ابواب بلا بر چهره احوالش گشاده و در صورت صدق دعوی ارادت
وبندگی علی العجاله سر خود را به تقبیل عتبه علیه روانه نماید تا بعد از حصول اطمینان خود نیز جیا علی الراس ماشیا علی القدم بدربار
سپهر اقتدار پادشاه رکرده شده مذکور تلمذ شاه انجمن الی رتبه سبیل الفضل نور تجلی است رای انور شاه مقرب او طلبی در صفای نیت کوشش

بهار آرائی عالم مشکین به قدوم خامه عنبرین شمیم ذکر وقایع سال فرخنده فال قوی بال نهجرت دلیل بر کامیابی مطابق یکهزار و
دویست و سیزده هجری سال او ام جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شهریار گردون احمد جوانی باد ذوال بدو کار را ساخت نو پیرانه سر پیرایه
هزار و پانصد و سی و شیار کان در روز پنجشنبه سیزدهم شهر شوال المکرم هشت ساعت گذشته جلوس همایون را با ایوان حمل و رود آمده و بهاری
بی اعتدالی دی با عتدال بهار بدل از اهتزاز نسیم سحری غنچه شکفته گردیده و صحن چمن از خس و خار رفته غار دل نشته غم افزای دل شده
و ساقیان شیرین شمایل تنجیح را اهدم طالب ریحان را نبواهای خوش خاطر فریب طرب آمد و بستان را از گلهای رنگین حدیث
روضه جنان بر لب دشت از لاله نعمان یکان بدخشان شده و از شقایق درخشان یاقوت ریان در خشان چون طاوسان رنگین
پر و بال چتر زمردی برافراشته شنید نگ جنان در سایه درختان جام عقیق پر شد شده سحاب قطره باری اصحاب کرم میگساری قرار گی
بار بد شعار رفتار دل بکسانا از گل شیرین شمایل چمن به و وزیر محفل نسیم شاه بو ربان خیابان از من نشان واردم خیابان آمد تقدیم نشمود
جانه شود و بسط بساط انبساط را فقیری در میانه صوفیان چون جابجو و ولی همی جانه بود دو لقمای مرقع در کرد باده ماند و دولمای باده
باده گرفتار ساقیان مه پاره ونواندران را افسانه سالوسی از یاد رفت و ناموس ورع بباد شبان دهی آلوده گوشها از فسانه زهد
آلوده شیخ مهم باده کشی را مضم گردید و واعظ افسرده دم نای کرم نفس را همدم ؛ یعنی بشنو از نی چون حکایت میکند ؛ سرو از نقش
شاهدی آزرمی شعار ساخته قامت متمایل برقص بر افراخت خیار نیز بموافقت او را وتنی میزد و پائی میکوبید سنبل جعد عنبر
بر تاب کرده و سبزه آبی بروی کار آورد و شحنه صبا را بجا که از بی شرمی دو شیرکان چمن خبری رسید که سحرگاهان مانند شاه
زدگان سر از پا نشناخته بیاخت سنبان و زیدن آغاز نمود و نرگس را مست دیده و سبزه را خفته یافت سنبل را با طره آشفته
بقرار نظر آورد و بنفشه را با سوگواری پریشان خاطر با قدام موافقت نسترن را بروی سبزه افکند و سبزه را غرق آب
ساخت گریبان غنچه بدرید و مقنعه سنبل از سر برکشید سرو را با لحرگت در آورد و شمشاد را آشفته گردانید استغفار را روی
بادوزن که بپری متهم بود آورد و گفت قطعه چو شد کاطفال باغ و نوجوانان چمن با هم ؛ سر لهو و لعب دارند این بالله
فاحش و رسوا ؛ نه بینی سرو با بر جابجا را کار او خوانندش ؛ که با اطفال مبر قصد میان باغ بر یکپا ؛ بپاسخ نار و ن گفتش
کز اطفال چمن بگذر ؛ که امروز از جهات از شوق در قصد با با ؛ همایون روز نوروز است امروز و بفیروزی ؛
برآورنگ شهی دارد شهنشاه جهان ماوا ؛ خسرو جهان آرا و پادشاه کشورگشا رابه ترتیب بزم نوروزی محفل نشاط
آراسته آمد و از هر سو نگاران و بزم آرایان عظم مجلس ارم مجالس بر خواسته سران و میران و سپهسالاران ایران

کلاه در مشکوی آسمان جا و بر پا نشاده، تهنیت را زبان گشاده بودند و شاهقان باده روی و ساقیان مشکین موی طبقهای سیم و زر نثار نموده
و کاسهای شربت احلی من رضاب العذارا می‌نمودند و سپهر پیر تا خدمتی را اقدام نموده باشد ساغر مه بر دست ساقیان داده بود و داعیان
حسن الکمال ابواب مسند کواکب مهر خورشید نهاده و بر جبین تهنیت بزم همایون را در موقف حضور چون بزم نشاط بنوعی که باید آراسته
گردید و سران سپاه و دلیران کینه‌خواه را حسب و دامان پر از خواسته کار رزم را آماده آمدند و اساس جلال استعداد گردیده
پادشاه جهانگشا را از بزم آرائی عزیمت کشورگشائی شد و از سر کشور رخداد میل میدان آرائی مصلحت دولت و اقتضای وقت شاهزاده
آزاده کامکار و ملک زاده فریدون فر فلک اقتدار نتایج صباح خلافت و تاجداری واسطة العقد نتاج سلطنت و شهریاری
عباس میرزا ابقاه الله تعالی الی انقضاء الزمان بسعادت و اقبال و بعهد دولت ابد مدت عدیم الزوال فرموده با اساس تاجداری
و اسباب شهریاری و موکبی مشحون بترکان رزمجوی و انبوه از شیران هژبرخوی بصوب مملکت آذربایجان مأمور فرموده و از امرای
نامدار قاجار سلیمان خان ملتزم رکاب ظفر انتسابش گردید و نصف الدوله ابراهیم خان که بافتخار بنی عمی پادشاه جهانگشا مفتخر و مباهی بود
با فوجی از دلیران جلادت نشان و برخی از سران سپاه کرد کان شغلهام صفحه عراق و فارس را از رکاب اقدس روانه چمن کنداخ
در خلال این احوال پسر جعفرقلی خان دنبلی که قبل از این احضارش را یرلیغ قضا تبلیغ از مصدر جلال شرف صدور پذیرفته بود بتقبیل
عتبه علیه سلطنت مفتخر و مباهی گردید موکب همایون با جهانی از شیران بیشه دلاوری و عالمی از هژبران عرصه کند آوری «بیت» فوارس
لا یملون المنایا ؛ اذا دارت رحی الحرب الزبون ؛ و لا تبلی بسالتهم و ان هم ؛ صلوا بالحرب حینا بعد حین ؛ در پانزدهم شهر ذیحجه الحرام
از دار الخلافه فوری بصوب دار الملک خراسان روان آمد عزیمت خراسان بسبب اینکه بعد از قضیه شهادت خاقان شهید انار الله
برهانه ولیخان قاجار با سپاهی که حفظ ثغور خراسان را مأمور بودند توهم انقلاب را روی بدار الخلافه طهران آورده موکب همایون
ضمیر موافق و تصمیم لایق آمده بودند نادر میرزای ولد شاهرخ که از بیم جان در بلوکات حدود هرات با غولهای افاغنه بی‌روزی آواره
وقت را مغتنم دانسته خود را بعرض اقدس رسانده مشهد مقدس رضوی علیه التحیه و الثنا رسانید طمع قرار و قضای استقرار را قبل از حرکت
موکب ظفر کوکب بنجاهان دکاه متکی گردیده و زبان ضراعت برگشاد که بنده زاد ارادت کیش و چاکری عقیدت اندیش چون خود
که بیگانه از سلطنت و وسعت مملکت پریشان روزگاری را در سلک خدام و الامقام درگاه آسمان جاه منسلک سازد و نظم
انتظام بید التفات شاهانه نوازد خطاب مشهد را ببدرد معاش چاکری فدوی واگذارد محوطه مختصری را علف خوار
بنده جان نثار از خوان مملکت موضوع سازد تا درازای این موهبت لوازم خدمت قیام رود و مراسم ارادت اقدام نموده لعم

سر اطاعت از خط بندگی برداشته نخواهد و جهت تقدیم اوامر علیه کمر گشته آید چون قبل از حصول رخص ورود و بالجمله و در ابیوردی
نفس جسارت ورزیده بود و بی اذن مقرب حضرت علیا رخت سیر بمنزل مقصود کشیده بختان درخش داکه قصد او اظهار اتحاد
دفع الوقت بود و در بستان ضمیر اقدس که محل انوار تجلیات فروغی روی مراد و سر نتیجه اراده خسروی باب قبول این تمنا را چهره
احوالش بگشاد خوابم شاهانه شبه آن خواب پنبه از گوش گردید و غیرت خدیوانه خوابی اتسامان انطام سپاه قیامت آشوب
چون سیلاب بلا و طوفان فنا بصوب خراسان جوشان و خروشان آمدند از صدمه سنابک تازیان باد رفتار مقاتل
زمین را از لرزه اوراق و طبقات سپهر را ولوله در منزل فیروزکوه روزی دو موکب والا را بعرض لشکر و سان عسکر توقف حاصل
گردید چون عارضان دیوان لشکر را دفتر عرض سپاه منقح آمد و طومار ثبت عساکر منقح جان محمد خان قاجار با جمعی دیگر از امرا
و فوجی از ابطال دیو نشان رویین تن بعنوان منقلای از طریق سبزوار بصوب ارض اقدس مانند آتش سوزان و همچون آب روان
روان آمدند اعلام ظفر فرجام بتیز از راه جاجرم و اسفراین شقه گشا گردیده و در همین ایام صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار
قزوینی با شیرزاده از بیزه گذران جان ستان بصوب خبوشان تکاپو گردیدند و از مصدر سلطنت چنین صادر آمد که بعد از
ورود بالجمله و اگر مصطفی خان کرد را قاید هدایت بکعبه نجات راهبر گردیده روی ارادت باستان بوسان نواز آورد
خاطر مضطربش را بامید الطاف شاهانه و اعطاف خدیوانه مطمئن ساخته بموکب همایون بپیوسته باشند والا حوادث آسمان اطراف
خبوشان را محصور دارند و ساکنین حصار را از مراسم قرار و آرام دور و به صدور حکم مجدد را منتظر آیند و اجرای حکم ثانی را منتظر
الویه فلک فر و موکب ظفر اثر از منزل بام کوچ بر کوچ وارد نیشابور و در انجمه و د اقامت اتساع قباب سراپرده خسروی
طره بخشای دیده ماه و مهر آمد جعفرخان بیات که نیشابور را حاکم و دران اوان بتقدیم خدمت رکاب همایون را ملازم بود
پسرش با اعیان بتقبیل آستان خسروی را مبادرت ورزیده بشمول عواطف شاهانه آمدند تفصیلا مأمور را از مصدر سلطنت
مقرر آمد که جمعی از جرار جان آتش بار را یکی از فدویان جان نثار در ارک نیشابور اقامت گزین آیند و در حراست قلعه مقطوط را
با دیده بانان حصار نیلی سپهر قرین این مثال واجب الامتثال که نتیجه آن رفع استیلای جعفرخان بود منافی رای خطا اندیشش
آمده سرانجام اعمام خود را که حارس و محافظ قلعه نیشابور بودند محرک گردید که گردن از کمند انقیاد کشیده و دانند و بعدم تسلیم
قلعه معاذیر بیجا به پیش آرند که بعد از استیلای غازیان قاجار در درون حصار کسی را در کف اختیاری نخواهد بود
و اصرار در اداء این آرام قراری «بیت» اذا کان الغراب دلیل قوم ؛ سیهدیهم الی دار الخراب ؛ انجالت پیشکار ان

تیز باغوای نادانی عوی سررشته رشاد از دست داده در بر روی مامورین گشادند و عذر انحراف از مسلک ارادت را حوالت
برسالت مهرهای تشین نمودند پادشاه جهانگشا را بقوای ناکسان متعذر بین حقی بحث رسولان آب زن آتش غضب گردیده اهتمام
مجتمعی از ایل افغان بچپار سپهر جاه را بارشاد گمراهان نیشابور مامور فرمودند که رفته بر این طاغیان شمردان حق ناشناس
از تیه ضلالت رهائی داده بصراط مستقیم اطاعت هادی آید مهیات غشاوه کفران نجحان دیده بصیرت ایشان را فرا گرفته بود که تمیز
حق از باطل و امتیاز نفع از ضرر نتوانستند داد و همان شیوه ضلالت شعار ساخته بودند و مراسم جهالت انکار مشهود نمودند بالاخره
یکی از بنی اعمام جعفر خان مسمی بحسینعلی اهل نیشابور را آفتی بجلا اسکانی داده خود روی امید بکعبه نجات آورده بعد از ورود او نیز
از اهالی شهر بر شیوه خلاف ظاهر بنا بر جعفر خان که در حسینی و تاکل آن است و دامن نیز یعنی بقدرت بود اصلاح را دعوی نمود
که اگر بوردو شهر مطلق العنان ایم خلق را هادی گردم و خدمت آستان را بادی صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الهادی الظلم کرم
شاهانه بدخول شهر رخصت فرمود و تیغ سیاست را لکن بمیان چون کار بر برادر دید اظهار رضا نموده اندیشهای فاسدی که
سودای ضمیر غوایت تخمیر کلک خیال بر قسم داشت ظاهر آورد و از وادی سحاب بلا ارگشت آمال خویش منظاهر غضب قا
شعله ور آمد و قهر سلطانی سیاست گستر پسر از جنس که هنوز کافور رسش نامجنده و از بهار زلف مشکینش دلی او نجنبیده بود تیغی که بدر
نا خلف بفعان فساد نیز نموده بود پاره پاره کرده و هر پاره آن پدر بی انصاف را به نظاره ولی دیده بصیرت کور بود
و شمع اندیشه بی نور جو هر تیره نمود مردار روزگار همه آن کشت کش نباید بکار از آن که فتنه جو نهب و غارت مطلق العنان
آمدند و بخرابی و تاراج برزده امان روزی دو بگذشت که نسوان و صبیان دست خوش ترکمان شدند زنان و مردان اسیر
ترکمانان باغات خرم و قنوات چون زمزم که در خضارت رشک گنبد خضرا و در قرارت غیرت زلال نبودند چون ساحت
آمال تیره نوردان وادی ضلال خراب آمد و مانند دیده خیره آن تیره بخت بی حیائی آب اهل نیشابور را از اشجار بار آور تهی
شعله ور بود و از خرمن محصولات حاصل مشتی خاکستر جعفر خان پس از آن که پسر تیغ قهر بلا گردید و غضب سلطانی آتش زن
ساحت افلاک سراز باده جهالت هوش آمد و شعله مغفرت خاموش تیغ گردن انداخته روی به آستان معدلت بنیان
نهاد و بعضی خطای رفته را که رحم سزا و ارشمشیر سب و تکرم مستحق سیاست پادشاه جهانگیر اگر بجانم انتقام و محض کرامت سبب
وی هر گاه از خون شریانم تیغ سیاست رنگین آید عین عدالت گناهم از آن گذشته که عذرش توان گفت کفرانم از آن
نجاوز نموده که طلب عفو را زبان توان گشود و لی از کرمت دور نیست که بپذیری عذر گناهی که عذر خواه ندارد

چون خود بخویشتن پاسبانی را که سزاوار بود معمول داشته و دقیقه نظر بقبه جو بنهای خویش از لوازم جهانبانیت بجو و رو
نگذاشته بود آری مرد بر گشته پریشان رای دست خویش بر زند بر پای عذرش قبول آمد و التفات خسروانه بشمول
خلعت امان در پوشید و بار دیگر از نساغرکرم شاهانه باز بنگاهی اتشاقی بر نوشید حصار شهر و ارک را بجز ایر جیان
آتش بار بشاره خسرو ظفر شعار باز گشادند و حراست برج و باره را شب و روز چون دیده با نان این حصار تیلی دیده
بنا در جعفر خان تدارک مافات را بتقدیم آستان فلک بنیان آمد و اقدام بخدمت را اگر اطاعت بر بیان و استماع
بتعبیر آن احمق نادان این ترانه بر زبان که ... لیطیا ابحابانه بلکه نادانا و مرحوما: انچه نباید کرد و چرا کردی و انچه باید چرا در آغاز
نکردی آری ع نادان بجو دانکند که دشمن بکند. بجاری احوال ظهر را حضرت ملک علام استبعاد الانام در قرآن مجید چنین
خبر داده که بگفر چون چونهم باید یهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار هوشمندان بصیر و خردمندان بار رای و تدبیر را از این نکته
مردی محقق آید که هر روی فتانه روزگار رفتار را اخوی کار رفتار جویا شد و کفران نعمت پادشاه جهان گشا را بامآل اثر چو قلت
خود بادی آن کند که دشمنان در بین عمرها نتوانند کرد و کفران نعمت انسان را بسر آن آورد که معاندین قرنها نتوانند فراهم
آورد و هرکه او را بازار هستی مایه خرد و در دست نباشد چو باشد و انرا که در صدف فطرت گوهر رخشان عقل باشد چو نباشد
ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و ذکر حرکت موکب ظفر نشان از نیشابور بمشهد مقدس و مجاری حالات آن
سامان در دید و حکایت روایت شد که صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی از منزل بام روانه چاره
و مامور باستمالت ممش خان کرد آمدند صادق خان نظر بجبات باطنی که بکرات محرر گردیده بعد از ورود و ممش خان را اغوا
بعزیمت مشهد مقدس نمود و بر انگشت جنابت مهر از خط مخالفت در گذرد و حکایت زبور را بعبارات صدق علامات
عبارت معرض و رزید که ممش خان در شب تاری مانند عیاران فتنه جو شب روی آغاز نموده از شواهد غیر معهود
روانه مشهد مقدس گردیده است اما قلعه چناران نحو که باید محصور است و عرضه انکه دو ز بر و ز بر از تسخیر شود دلیران غیور
مجدد اهتمام از مصدر سلطنت صادر گردید که بکوشیده خواهد شد و دیده ارادت از خلاف رای انور خسرو جهانگیر
پوشیده اگر چو جنایت آن نمک بحرام در پیشگاه ضمیر انور که محیط انوار غیبی است ظاهر و روشن بود ولی بمدلول الکل
مقال مقام مصلحت مقتضی سکوت بود و صلاح کار در اغماض از افعال آن نادان مبهوت بار در عین التفات خطاب
مستطاب خسروی شرف صادر گردید که هر گاه صید مقصود بسنگ انداز سعدی جا بل از دام تمهید بپرید و شبانه

در شاخسار امان گزیده و سبب بودن سپاه نصرت همراه و اوران بوم و بر قرمی مرتب نیست باید بحصول آگاهی از فرمان
قضانشان شاهنشاهی از عده و چاپاران سبکعنان آمده و ضمیمه معسکر بابان محمد خان پس از آن موکب قیامت آشوب بتعجیل
سبیل التعجیل روی عزیمت بصوب ارض اقدس آورده اطراف حصار مشهد مقدس محصور آمده آن محوطه معمور مکاملا لشکر فتنه
و شور از درون و بیرون فرا برجوال سمت اشتعال پذیرفت گرگسان خدنگ سر بر کنگره باره و شبان گزین آمده و کواکب
ذو ذنب مهرهای آتشین بود در جانب بروج خاکی حصار تحصین را یکبارگی فرو برجوال و جوش آن شهر معمور را زد جوش طیور
بیگانه از معمور و مردم قرای و مزارع را حطب و هیزم با آتش نهب سوخته گردید خامه محصولات جو و گندم کلهای افغام گرگان تیز
چنگال را از جمله غنائم آمده رمه های انعام جامه سپاه را ضمیمه سایر جهایم انعام رجاء به از مجاری شهر مجاری حال روی گردان
شده و سبزه اجناد و جواری و جواری از عدم جریان زلال جاری سیل اشک از مجرای دیده بر گشاده و قنبیر را اغلاما حاصل
آمده و از غارت محصول غلهای عام و اصل بگان شهر طلب لقمه نان از زبان گذشته مثنی و فرادی روی بار روی کیهان پوی
می نهادند و ماه رسان بروج از غلبه گرسنگی چون کبوتران بسمل از فراز به نشیب می فتادند و میرزا چون کار را چنان دید
و آتش بلا را شعله فشان جمعی از اعاظم سادات رضوی و خدام والامقام سپهر تا نه عرش و بعد را در درگاه فلک پایگاه
خسروی بشفاعت برانگیخته و توسل اندر امتهاد آویخت که از کردهای ناسزای خویش پشیمانم و از رفته های بیدار ساخته خود
در آتش اقدام بتفصیل بغیه علیه راجا رزم ثبت احرام حرم کعبه حضور را احرام نه بگنجد مبنی لایق خویش را سزاوار انتقام
شاهانه نیم یارای خروج از حصار هم نخواهد بود ما دامی که نسبتی موافق خود در استعدکرامت خسروانه لازم قدرت
دخول موکب همایون هم حاصل نخواهد اکنون مایه اطمینان خاطر را مجدره و از محذورات عذر رفعت را بیرمک از نونهالان
ریاض خلافت که دانند نامزد و فرمایند و باین عارفه کبری ابواب التفات بر چهره ما امیدم در گشایند تا بواسطه نسبت مصاحبت
استظهاری حاصل نموده با اطمینان خاطر در آن درگاه که خلایق را امیدگاه و سلاطین را ملجاء و پناه است خاکنشینی اعتاب
خاقان چون سلاطین سپهر تمکین از ترحم بر زیر دستان لازم است و تظلم ملهوفان را بسمع رضا شنیدن منتظم عذرش قبول آمد
و انابتش مقبول خلعت امانش جامه شد و عفو از ستایش کرامت سپاه و کینه خواه از ترکتازی کشیده گزیده خان
آمدند و ترکان فتنه جو از نهب و غارت کشاده میان موکب همایون در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول بصوب
مستقر خلافت در حرکت آمد بعد از ورود بقصبه خاران امیرگونه خان کرد زعفرانلوی حاکم خبوشان رخصت انصراف

بولایت خود حاصل نمود و خباب معتمد الدوله میرزا محمد شفیع تبریز آورده تا زه که از او محظوظ بشاهزاده و آزاده حسنعلی میرزا بود و بموجب
خبوشان روان آمد از آنجا بر خلیان باده با انتقام مراحل بادیه پیماساخته منزل جاجرم از رقیبان مضرب خیام ظفر نشان شد جعفر
خان بیات سبزوار ان منزل خلع کرده و از ان مراجعت بنیشابور سپس حاصل شد و الویه فلک فرسا مقرون فتح و ظفر بصوب
ارق قلعه که از مستحدثات الله یار خان قلیچی حاکم سبزوار بود منعطف گشت آمده در جار فرسخی ارق قلعه فرود شد جاهی ورید عباد
بن تیره و قتیه بارگاه الله یار خان از جمله عظاوت نیا بان و کبرا ان خوانین خراسان بود و پیوسته در اندیشه فسادی که با ساحت
اخلاص وی از ملازمت رکاب نصرت قباب باشد بودی و همواره بحصول این تمنا مفتاح فتنه جوئی قفل از صندوق
مخالفت میگشودی ولی قضای مطوعش بتحقیق فرادی خود را بدام تدوری که میگسترد گرفتاری آمدی مگر قبل
از آنکه فرخنده وقوع قضیه داورین منزل تبریز مجدداً سوی نهاده ایم و سرحلقه باز کرده بنیاد مکر با فلک حلقه باز کرده با تمام
اندیشه باطل صادق خان شقاقی که از خیانت پیشگان قدیم و دایم برجاده عصیان و طغیان مستقیم بود مقالی و اتحاد جلبا
الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون با خود یار نمود و مافی الضمیر خود را در نزد وی آشکار ساخت خلاصه تمهید اینکه هر که در خط
و تصدیق نوازستان فلک سپاسان بجای تقدیم خدمت مخلص گردید و در روی با ارق قلعه آورد و باشم نهاد فساد را انتقام
فند تیار سازم و فتنه خفته را نوبت بیدار سپاه از نفسی انتهای سبقة التی نقضها و تنظر بعضه بمونها ذوالی این بیه
خلاف را از موقدات علاج بنداشته آتش خباثت را فروزان آمده بر سر خلافای معهود و ردگر که حلقه بار زبیر مهرهای
سیمین اختران در حلقه فیروزی نشان آورده و شکله روش را زیر دامن خفته بود و منجم ما زکر پان خویش آشکار ساخت
الله یار خان در پیشگاه حضور رب غرافت برگشود که ما بندگان پیشه را به خوار خوان احسان این آستان فلک پایگاه
بوده ایم و همواره دیده امید بر شاهراه ارادت و خدمت گشوده و هیچگاه در اداء این همه یادی و گرمی خدمتی را
تقدیم نموده ایم و زنگ غلت زمرات احوال خویش بصیقل ارادت نزدوده اگر رای عالم آرای پادشاهی با فعال
این ناکسار رشرمسار تعلق پذیرد آید و رخصت انصراف بجانب ارق قلعه ارزانی شود که تدارک مافات پسندیده ارک خدمتی
نمایم بر آینه موجب بستی تازه خواهد بود و خانی ای اندازه صادق خان تبریز اقتضای مواضعه معهود در حضرت کردون مرتبت
سخنان او را تصدیق و از حسینی کافی نمود اگر شاه در آن دو شاه ملک زنجان هر حرف صدق و راستی برای پیشه بوده
که احتمال جنبانیدن او در آن را بی توانند بود و ولی صفاوی ضمیر انور پادشاهی که حوادث امروز را دی آشکار دیدی و وقایع

اسال با پادشاه نمودی چه جای حیله و مکر و کجا مجال عذر و بهانه بود و مکنونات خاطر آن دو تنک بکرام را بعضها بلفظ بیان
کزر جهان اسرار ضمیر ظاهر آورده فرمود که مقصود از این بستدهای زرخص تقدیم خدمت و اجرای اراده بل منظور
انخلاص خویش از کمند چاکریست و رهائی از شکنجه گرفتاری این پشت از روی و این روی از آبروئی نیست ولیکن انجام حجت را
استدعای رفته پذیرفته و غبار کذب بآب تحسین انماض رفته فان لم تکن کاذبا فعلیه کذبه کوتاهی قصه اللهیار خان بعهد انکه
متعهد آمد بجانب آق قلعه روانه شده و تعهد انکه کرده بود بجا افسون وفا منسجم که خسرو خاوری با آق قلعه مشرق نام پرتو اوراد
و بازنگی شب زد و منازعت باخش پادشاه جهانگشا بجانب آق قلعه پی سپار آمد و بعد از ورود وعده‌های خود مکذاری آن
رو سیاه غدار را منتظر آمد پس از زمانی توقف مشخص گردید که اللهیار خان مخالف را در قلعه متوقف سبب سخافت طبیعت رکیک
جهالت با غول غوایت مرادف شکر نعمت الکفران انکار ساخته و اقدام بخدمت را باب خلاف برافراخته آق قلعه را
برو سپاهی در بسته و با علیمان حصانت آن حصن حصین در پس دیوار مخالفت در نشسته قلعه مزبور نیز قلعه ایست حصین و حصاریست
زرین بروج جش با بروج ... دعوی همسرت و باره ... بالا ... روش فلک ادعای برابری چون وقت را
مجال استعمال ... آلات جنگ و تخریب حصار روانه دید آن محصور مخالف آثار موقوف بوقتی دیگر کرده بود را
غرب بصوب مقصود افراشته آمد و عرض او ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و سعادت قلیخان بغایری را از رکاب
اقدس رخصت انصراف بولایات خود ارزانی فرموده و در مجاری انتقالات معتمد الدوله میرزا محمد شفیع که بطلب مخدره
عذر عصمت امنی صبیه مرضیه امیر گونه خان مامور گردیده بود و جبهه سای عتبه علیه گردید و موکب همایون در منزل پل ابریشم
نزول اجلال نموده

گفتار در گم گشتن سررشته راه و فرو ماندن قفا بعضی از پیادگان جنود ظفر نمود و ظهور مراحم پادشاه گیتی پناه بجنود نصرت نمود را و دوران درطه جانکاه

چون از منزل مزبور تا بآبادی کلاته چهار ده فرسخ مسافت بود و بجهة فقدان
آب در عرض راه سپاه ظفر همراه در حرکت روز مظنه آفت حکم قضا امضا نفاذ پیوست که لشکر فیات از همچون سپاه
انجم و اختر در این منزل شب روی اختیار نمایند و سنات دلیلان براحت نکشایند و موکب همایون نیز در ان شب
راحت نگزیده و طی منزل پی سپار آمد ولی تاریکی شب دیجور رفتار و ره دیده قلاوزان را خیره گردیده سپاه کینه خواه را
سررشته راه از دست رفته و در آن منزل دور پی آب دلیران خونخوار را و رطه بلا بعد از ورود موکب علی بمنزل
کلاته معلوم آمد که پیادگان سپاه را عدم آب و تابش آفتاب جهان تاب ساخته دست از کار و پا از رفتار مانده است

تشنکامی

تشنکامی و اپس ماندگان بسبب اشتغال نایره حمیت خسروی گردیده بدون حصول استراحت و آرام در حین التهاب چشمه
شهرزای آفتاب بطلب آن از پا فتادگان بعد کو تعجیل بشتاب چون آب روان گردیده و امر خسروی صادر شد که جمعی
سران و سرکردگان بکل و اب آب بهمراه برداشته از رکاب نصرت انتساب پی سپار اینهد بعد از وصول سروقت آن
تشنکان آن خسرو عادل بنفس نفیس از مرکب بزیر آمده و هر یک را بدست مرحمت از خاک برداشته آبش بکام و بخشش و مرحمت
جانش بکام زمانه را از حیرت آن کونه بنده نوازی تاب حسرت در دامان بودی و روزگار را از استعجاب ان همه قدره پرور
انکشت تعجب بدندان آن کهفی سایه خدا چنین باید و این سروری که از پادشاه جهانگشا همین شاید آری حکیم علی الاطلاق
خلقت حکمت کز رشته عزت و ذلت برنیه تسخیر و قدرت دست زمام قافله عباد در رشته انتظام تمام بلاد در انکف
اختیار نفس نیار دو نفوس بندگان بخودرا که ودایع قدرت و صنایع مشیت اوپند بی‌تکلف ظاهر مقصور شخصی نکذارد صورة
در زیر ادو هر چه دالاسمی قرح را با اهل مشابهت ضرور است و ظل را از ذی ظل مناسبت لازم پادشاه سایه خدا باشد
سایه از نور کی جدا باشد آسایش سپاه را اکر دوز نیز روزی در منزل کلاته اقامت روی داده و از آنجا در چمن بسطام قباب
خیام افراشته بر فلک نیلی فام گردید نواب جستنقلی خان که در حین ذهاب موکب والا عروض عارضه را در ییلاق فیروزکوه
مامور باقامت بود اقامت شیوه ارادت را با استقبال رکاب نصرت انتساب شتافته بحضور رفته فیض الشرور
اقدس را امن و جهی دریافت و از انجا نیز الویه جهان نورد شفق کشا گردیده و در محروسه دامغان شادروان جلال بآسمان
کشیده آمد حوادث ... و آفر و فی یکی از معتمدین درگاه آسمان جاه معمول شد که کوچ بر کوچ عازم دار الخلافه طهران باشد
و خود با شیر ذره از شرمین رکاب بگردون سای تفرج صید و شکار را روی بخیمه علی کرد و عرف از آکسه مخبر جبل بلاق
آورده روزی دو در ان منزل فرح بخش لشکر خاص سلطانی را غالب بجاده سیاه از خون ند روان یاقوت رنگ
و نسرین چمن را از سم باره‌های شبر بر و از قفس مشبک سپهر شک آهو از اکردن بکمند شیران مانند شیران بدام آهوان
گرفتار گردید گیاه سبزه از خلب بازان بحون خاطر شاهبازان از نیر نگاه غزالان افکار آمد چون دامان کوهساران
مانند کوی بتان از صید سنبل مالامال شد و سینه مرغان چون دل عاشقان از خدنگ مژگان شب نصال پادشاه بحال
عدیم الزوال دشمن مال اقوی اقبال را با هزار گونه برگ و نواهای زرین بعزیمت نوا بلند آوا گردید و منوابان نوا را از حصول
این برگ و نوا نوائی تازه و هوائی بی‌اندازه در روی نمود و صاحب دیوان اشاه میرزا رضاقلی پر اشاه باده این موهبت عظمی

وکیفیت صهبای این عارفهٔ کبری سرمست جان نثاری ساحت عروض پیشکشهای لایق در پیشگاه سپهر مطاق تقرب جسته مشمول
الطاف خسروی بر همگنان فایق آمد پس از آن موکب ظفرنشان بعزم دارالخلافه طهران روان گردید روز چهارشنبه
یازدهم شهر ربیع الآخر نزول اجلال بمستقر خلافت بسعادت و اقبال فرمود و زنگ مجروحی از آئینه خاطر منتظران بتجلیهٔ میمنت نشان
بصیقل ورود موکب مسعود زدوده آمد **ذکر تسخیر نایب السلطنه العلیه و خلیفه الخلافه البهیه عباس میرزا تسخیر قلعه خوی و انهزام جعفرقلیخان**
دنبلی را دیگر از غازیان ظفرآثار در مطاوی مجاری نوشته گردید که در حین حرکت موکب ظفرنشان بصوب خراسان نواب نایب السلطنه
عباس میرزا طال بقاه بانتظام مملکت آذربایجان مأمور آمده این دوران فیروزی اثر که موکب فلک فر وارد دارالخلافه گردید
نهیب ورود مسعود خاقانی از زمانه بتجرده شکست جعفرقلیخان و رفع آشوب ولایت آذربایجان بجا ورد و رسید و مژدهٔ این
نوید بهجت افزای خاطر مبارک پادشاهی شد تفصیل حکایت آنکه چون دارالسلطنه تبریز بموکب شاهزاده اعظم را مضرب خیام آمد
و از آنجا بییلاقیشی محل اقامت چمن یام از تقریر منهیان و تردد مسرعان ظاهر گردید که جعفرقلیخان باز در سر هوای مخالفت دارد
و با کمال مرام سرآبادا اکراد و تنگاکی وحیدرانلو بنای مؤالفت تا صدق و کذب خبر مشخص آید رقم قضا شیم حسب الاشاره شاهزاده
اعظم بافارس صدور پذیرفت که بعد از ورود دعقلعه خوی او را در حضرت گردون زینت سلطنت لازال ملجأ للسلاطین
بعضی تعهدات رفته بود اکنون اگر در آنچه گفته صادق بست و فعل و قولش را مطابق بحرم حرم حضور گردد و بشمول التفات
گوناگون خرم و مسرور و گرنه من بعد شاهد سخن را بجلیهٔ حیله محلی نسازد و آئینه نفاق را بصیقل در محلی که بوده عذر اذکارش
برافتاده و چهرهٔ مکرش از حقهٔ حیله در تخشش از این پس در میزان اعتبار قدری نخواهد بود و خدمتش را در گلستان سپهر آ
ابری همتای ترکتازی ترکان غارتگر باشد و آماده خونریزی تیر پران اژدر در پهبهات جعفرقلیخان نه چنان سرمست باده
غوایت بود که جز بزلال چشمهٔ تیغ آتشبار رشن افاقه حاصل آید بی مقرعه گرز پیکر گوش هوشیاری روی نماید بجان بفراهم
آوردن اسباب ستیزه هر روزی شب آوردی و بتهیه کار جادو رشتی را بروز چون آثار ستیزکاری و علامات ستمکار
از وجنات رفتارش ظاهر و آشکار آمد تادیب و گوشمالش بایست لازم گردید و تهیش بقانون ملک گیری مختم رایات
ظفرآیات شاهزاده آزاده از چمن یام بصوب ولایت خوی شقه گشا شد و در عرصه زمین از شور شیران رزم آزمای غوغای
قیامت برپا جعفرقلیخان تیز را در خود دل ظلم بیک را در خوی ناب جناب ساحه استعجال جنود رکبت اشود دوی بمحل آراد
نرمدی و تنگاکی آورد و بعضی هواخواهان اکراد خود را با ذخایر و نفایسی که داشت بقلعه هود که از قلاع محکمه آنحدود بود و

گذرنشسته خان ابدال نامبرده از طایفه اکراد که اعتماد دشمن نیست بود و کامل بود در آن قلعه برسم حراست برگماشت و از فرار تقریر او با
راست کوه قلعه بود در حصانت سر زبانیست که باره اش همین گر آیت دعوی برتری ابا المناقبه آیت انّ اوهن البیوت لبیت
العنکبوت برخوانده و با جوشن مطبق فلکی بر آیت ثبات تحف ابا المرافقه دعوی رسانیده شش میان آورده ساکنین برج
حوت فلک را با ماه شهر بربان ساخته و حارسان باره اش از فرس رسیده در شور افق کرده دامان مجرای میانشان جوی کهکشان
و در ربع منزشان ساحت خرم آسمان سپاه ظفر همراه فتح کار را و لافتح بحصار مفتاح حسام از نیام بدر آوردند و دوا تمام
امر را تحت تسخیر آن قلعه دست همت از انجام بر آنی چون دعای مستجاب از حضیض زمین با وج آسمان بر شدند و در زمانی
نازده تقصب خسرو ناگهان از ساحت خاک بدره و فرقدان آن قلعه آن زمان ترکان رزم جو را مسخر آمد و قلعه گیاز ا
فواز زیر و زبر زمین را از ظهور ذخایر صیف و اخرجت الارض اثقالها حاصل کرده و سپاه را از جبر آن الماست و قال
الانسان مالها دختران ماه رو را به پرده بردند و زنان مشکین مو را بر در آوردند پرده گیان حصار را نوبت هتک عفاف
در رسید و پرده دران کار زار رزم بهنگام وقوع زلزله ماتم از بطن جادو شده توام آمد ضحاک و باکی را واق فتنه هم
نفوس نفیسی را از نفس نصیب گردید و ذخایر تنگامش شخصی را در شخصی نصیب شاید و چون دختر رحجاب شد و بقیه در مانند
طفل یتیم در دیده و نقاب جمعی خراب و برخی آباد آمدند طایفه تکمیر و فرقه دنابلی و دیگر که از اهالی قلعه بودند امان در خواست شد
و بنگاران را حسب و امان بر از عزم رزم را بهم کتائب بر گماشته آمد و بقیه قتال را اولیه عزیمت افراشته روز یکشنبه هفدهم
شهر ربیع الثانی بهنگام ظهر ما بین سلماس و خوی در منزل معروف به مقلقان تلاقی فاتحین و التقای عسکرین روی نموده
جعفرقلیخان لشکری انبوه فراهم آورده بود و سپاهی با شکوه مقابله با شاهزاده آزاده را جسور کرده و دید و قلوبی نشئی را
از مرحله ادب بمراحل دور در برابر رایت ظفر آیت شاهزاده کامکار لوای نکبت انتمای بی آزرمی برافراشت و قدم تهور
از حد خویش زیاده نهاده و فرا نگذاشته و نعم ما قال بی ادب محروم ماند از فضل رب
آنروز سوی بود آدای و قبل بعضهم علی بعض تا دو را امواج هم بسته ارند و نواو کمای بر آن یکجانب یکدیگر برکشیدند شور حرب شعله
و در آن عرصه رزم خونین صحرای محشر تیغ سپید بخون رنگین چالاک شده و خدنگ بیدرنگ بسینه مکانی چابک خود چون بکود تا
سر برآورده بود که زیبا کوب سرزنش را مقرعه مناسب آمد سنان از آنجا که طبعش بلان کشیده زبان گرد مدید
زنده جوانش را حریفی مواقف کینش از آتشیانه خویش خطاب خدنگ پیش از پیش پرواز داد کمان کبوتر چشم اشاره نقیل را

زیاده از نکان معمول داشت سرها از تن سروران مانند برگ رزان در فصل خزان بر خاک ریخت تنها از سر سپاهان چون شاخ از درختان
هنگام بهاران در حوزه میدان بجوی در غلطید در حین التهاب طوفان خون جهان آمد و از حوزه میدان با ظهور انقلاب
کاروانهای جان بر آسمان روان جنس جان بی بها از مایه حیز وران بود و نقد روان بیقدرتر از ریگ بیابان آدمی
جنس و متاعی که فراوان بود کم قیمت جان بود و ارزان بود جعفر قلی خان با اینکه از سر جان گذشته یکان یکان کوشیده و دیده
انکاوش بنان و ناوک بر آن نمی پوشید ولی چون دید کار رفته از دست و آب از سر گذشت از آنجا که بخت فیروز
پادشاه دشمن سوز روی بسپاه ظفر همراه آورده بود و پشت نموده روی فرار بجانب قلعه با کوه حصنی حصین بود آورده و نیران
رزم جو تعاقب را خیمه منزل سبک خان آمده و کشتگان را بتاختن و انداختن چون قضای مبرم از عقب شعر مدتی
وحش و طیر را پس از آن فلک از کشته میزبانی کرده * کوتاهی سخن از آن طوفان بلا کسی رخت بساحل امان نبرد مگر
معدودی خسته جان و احدی جان السلامت بنجات نداخته جانی ناتوان شاهزاده کامکار مظفر و منصور خرم و مسرور بدولت
و اقبال وارد خوی گردیده شادروان بهجت و فیروزی بعد از این فتح عظیم برکشید شعر خرم از بخت خود زد دولت شاه خیمه
برکشید و بماه چون مراکب را استجمامی حاصل آمد و امور الولایات پرتشار را انتظامی بیرقلعیان قاجار شام بپای مجازات
قلعه خوی سرافراز آمد و موکب ظفر قرین بورود دار السلطنه تبریز بازگشت تا فلک را ز پس پرده چو آید بیرون

ذکر ورود نواب محمود میرزای افغان مرتبه ثانی بدرگاه عالم پناه و صادرات ایام توقف دار السلطنه طهران صانها الله عن الحدثان

مشاطه کلک در عالم چهره شاهد حکایت را بزیور این روایت آراسته بود که بعد از التجای محمود میرزای خلف جلیل محمود
شاه افغان باستان سپهر پاسبان پادشاه جهانگشا حضرتش بمقتضی الزام روانه صوب مقصد فرموده اغاتش افواهین
قضا آئین از مصدر سلطنت صادر گردید حضرتش بعد از ورود دار العباده یزد برادر کهتر خود فیروز میرزا را در آنجا متوقف ساخته
و خود با پسر خویش شاهزاده کامران روی بیابان طبس و ولایت قاین آورده و میرحسن خان طبسی و امیر علیخان قاینی بموجب حکم
حکم خسروی مقدمش را معزز داشته تحفه ها که شایان اعزاز او بود مبادرت ورزیده پس از آن بانجام مهام لشکری فراهم
آورده بمعاضدت امیر علیخان روی تسخیر فراه آورد و شاهزاده قیصر ولد شاه زمان که در آن اوان از جانب پدر کارگذار
دار السلطنه هرات بود بچاره کار زمان خان درانی و منصور خان تیموری و اسحق خان قرائی را با فوجی بجلادت خود محمود میرزا
مامور ساخت تلاقی طرفین در حدود فراه روی داده از خون یکدیگر قطع زمین را چون چشم خروس نموده و از غبار گرد قطع

فلک

فلک را مانند تخته آبنوس چون تیمچه طالع فیروزی مطالع پادشاه جهان آرا بازوی بخت محمود میرزا را نمودی حامی و حرزی هم
بود نصرت ورا روی نموده و زمان خان از گرد دشمن نمانده از میانه میدان بعزم فرار کناره گرفت و محمود میرزا شاهد معموره
فراه را علی العجاله در کنار آورده و پسر خود کامران را در آنجا گذاشته روی تسخیر هرات آورد در روزی چند از درون و بیرون
آتش مجادله شعله ور بود و زمانه دامن آن نایره را مشتعل تر ساخته الامر اتفاقا از دوی محمود میرزا بطمع شاهزاده قیصر متفرق آمده و محمود
میرزا اسباب پریشانی مجتمع کرده دید تا خود را از سر حیله نقد ننگرد و در روی بجد و در مرو شاهجهان آورده و از آنجا بقصد بخارا
موکب عزیمت بر انگیخته با امید بخشش الکه بیگی جان والی بخارا نظر بائتحاد مذهب و صفای مشرب اعانتم راهنمی نگاشته بات
نوبت باین سروری ازو داشته خواهد آمد بعد از ورود محقق شد که ع خود غلط بود آنچه او پنداشته * بیگی جان مدبری سخت
جان بود و مزوری سست پیمان آداب ملوک را رعایت نمود و در انجام مهام مهمان ساعی آمد ع کریم که از جوی کند تن
بخل بار * گو نبه ببرد دشمن دکو مهرو ببرد دوست * محمود میرزا چون حریف سخت پیشانی او در کار سست دید و زمانه شکست
عهد او بی مهری سخت سرامید ناخن ندامت خاریدن و انگشت نامرادی بدندان ملامت خاییدن ناچار رخت بار ترحیب
بجانب ساخت وخود را از دام آن دیو چو دون متخلص یافت بجانب خوارزم روانه آمده و طایر عزیمتش را در انجا
آشیانه والی خوارزمش خوان بزم مرتب نموده مقدمش را اکرم و معزز داشت لیکن کامران بعد از حدوث آن
مخاصمه از فراه بعزم فرار روی بسبک خان آمده و بورود دار العباده یزد کامران صورت ماجرا عرضه داشت
بنده آستانه خاقانی نموده بود و بعد گزارش را معروض رای بیضا ضیای سلطانی شاهنشاه معدلت آگاه را غوایم
ملکانه محرک عرق حمیت گردیده بوالی خوارزم اشاره رفت که جانب جناب محمود میرزا را دقیقه فرو نگذارد
و طریق احترامش منوعی که شاید بسپارد پس از رفع رنج سفر از خط او زنگنجش روانه دار السلطنه طهران سازد
و بورود و انیده و دشت آسوده جان و خرم روان خان خوارزم حسب الامر پادشاه فلک عزم انجناب را در عین
احترام بحضرت گردون رفعت خسرو بهرام غلام روانه ساخت و خاطر عزیزش را بمراسم تکریم و اعزاز بنواخت
بعد از ورود و دیباچه بسر پرای اعلی آداب که حضرت ملوک را شایسته و در خور باشد نسبت بانجناب از جانب پادشاه مالک
رقاب بظهور آمده و خاطر فرسوده اش از شمول تفقدات شاهانه خرم و مسرور گنجهای بار نجش غایب شده و تقربها بر
افزونش گرداند زخمهای خاطر را از مراهم گوناگون شاهانه مرهم دیده و اسباب نشاط را از دلجوئیهای

چهای خسروانه فراهم چون مقتضی که جلبات آمد آرزوهای دل بود و امید از آنجا که روی بحریم امان آورد درهای شادی را
دو اسعادت بخش را همین اول دلایل بود که بعتبه علیه خاقانش راهبر آمد و انجام مرامش را همین حسن وسایل که شاهنشاه
سلاطین امید گاهش برحمت گستر پدر گرمی نموده انش باده سرور مرهم اسرار نبندی داد و مشهور که از شیر ولتان بکر زجون
وطن درکوی صاحب دولت اکبر اعزاز خاندان جلیل علامه جلالت نسب و تجلیل سلسله عزیز امارت نیالت آفتاب جناب
سلاطین کامکار بر آباد و خراب یکسان تابد و سحاب مکرمت خواقین کرم شعار بر رباع و سراب یک نسبت بارد و در کتب
مسطور است که چون زمانه بساط حاتم طی که طی السجل درهم پیچید و شاد روان عزت بنی طی بسر پنجه ذلت برد او بعد صدر نبوت
اشاره لازم البشاره لازم آمد که لشکر اسلام با ایشان در تاختند و بر اسم جدال و قتال پرداختند روزی که اسیران بیشگاه حضور نبوی
حاضر آمدند و اسلامیان بر آن طایفه کفران شعار ظفر از جمله اسیران دختر حاتم بود و چهره خوبیش اندوه دیده بود و نام حضرت رسالت
پناهش صلوات الله و سلامه علیه از کمال مرحمت به پناه خود کشید و عبای مبارک را فرشش نموده در پهلوی خود نشانید و فرمود
اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه یعنی بزرگ قوم را احترام ورود و اکرام نمایید و سلسله کرام را اگرچه در سلسله کفر باشد احترام
چنانچه در حدیث بلاغت انتمای اکرم الضیف ولو کان کافرا اثبات سخن را شاهدی وافی است و دلیلی کافی صورت اراده

خامه مشکین ختامه بذکر سور با سرور و فرحه بصره شهریاری و غره تهنیه جهانداری حسینعلی میرزا طال بقاه .

در مطاوی مجاری بر اعجاز دار الملک خراسان اشاره رفته بود که محمد زاده امیر گونه خان کرد زعفرانلوی حاکم خبوشان را
بجهة نوباوه بوستان شهریاری حسینعلی میرزا طال بقاه نامزد فرموده و بطلب آن محبوبه بحجاب عصمت معتمد الدوله العلیه
میرزا محمد شفیع مامور گردیده درین اوان فیروزی نشان که خاطر خطیر سلطنت را از انتظام اموری که علی التفصیل محرر گردید
فراغتی روی داد کارکنان دربار معدلت مدار را بترتیب آن جشن جانفزا و نظم آن بزم طرب افزا از صدر سلطنت اشاره علیه
صادر شد و هنگامی بود که گشاورز مهرگان در صحن باغ و ساحت راغ بذر رود ارغوان و کرد و کشت زعفران مشاطه خزان
قامت دلجوی اشجار را که بکسوت خضرا آراسته آمده بود و با قضای مسرت ملبس بلباس صفرا فاقع لونها تسر الناظرین
ساخت صورت نگار بوستان پیکر بدیع اوراق را که با سوده زر نگار ریخته بود و با تمام سرور آرایش از گلگونه شنجرف
داد شاخ نارنج و نهال ترنج از پیکر رخشان مانند نخل وادی ایمن همه تن آتش آمد نارنج علی الغصون بدت فی قبل
کانه مشاعل فی کونی زمانه غدار را اراده بود که در مصر بوستان فرعون صفت دعوی ربوبیت آشکار ساخته به مسری

کمان وری نوا و کان تخلی اسرائیل بهیچی را از آتش نشاط افسرده ساز و آب روی انبساط بر خاک ریزد که نونهالان چمن
نشاط مغفه خاطر از دل ربا رنگشیده و بار شادی مومی پیچید و سرور که ضمیر فیروزش از نهیب حوادث انگشت رهنمونش آمده بود
لب افشای سر با موسی انی انا الله بر گشادند لمعت نار هم و قد عس اللیل و مل الحادی و حار الدلیل اثبات اعجاز
مسرت را بر شاخی از درخت ثعبانی شد آتش فشان و هر برگی از شجر بیضائی آمد رخشان لاجرم سحره غم و اندوه ملقوا بسجده را
جبین نیاز بر خاک بنهاده و زبان بترانه آمنا برب هارون و موسی برگشادند و موسی بهجت را دعوی نبوت ظاهر گردید و اعجاز
ابتهاج با همه بسبب آن بعث در مصر بوستان غلغله شادی بلند شد و خیل نشاط و انبساط بر قبطیان غم و اندوه ادرچند
شاهد نار بیان انار عقدی چند از یاقوت رمانی فراهم آورده و مشعله سرور برافروخته و دوشیزه بهی از حسب نظاره
بهجت سرخ روئی حاصل نموده و عطر بزم را مشک تر بر مجمره دل میسوخت گونه نارنج چون آفتاب تابان فروزان شد
و خوشه انگور مانند عقد پروین درخشان صحن بوستان بسنگهای زر آگنده آمد و در فضای باغ گنج باد آورد پدید
پراگنده چنانکه خازن چمن را از سور با سرور شاهزاده آزاده خبری رسیده بود که تهنیت را با نثار مخزن اقرب
مبادرت نموده و تقدیم خدمت را به نثار خزائن جمشیدی مسابقت باری در فصلی چنین و هنگامی بدین آئین بساز طرب
ساز آمد و قانون جشن نغم پرواز معارف ممالک محروسه کلا و طرا تا از بن عارف کبری محروم نمانند حسب الاحضار
پادشاه کامکار از همه اقطار روی بمستقر خلافت آوردند اصناف رامشگران و انواع خنیاگران تا رگ عشرت
نبوی که باید بساز آید از اطراف و اکناف در پایه سریر اعلی جمع آمدند فرد در اطراف جهان از هر طرف بر خواست
آوای اگر بیا شد زشاه و کامران جشن دل آرای از پانزدهم شهر جمادی الاخر یکهزار و دویست و سیزده تا مدت هفت
شبانه روز از نغمات رباب و غلغله طنبور طاس نگون سپهر پر طنین بود و فلک خمیده قامت با هزاران دیده گرم نظاره
عرصه زمین از دوران بزم روشن چه خورشید و ماه بهمین لعبتان مرصع کلاه خوانان هی مجلس آرا شدند اسرت فزود دل
غم کاسته شد رامشگران شیرین سخن بصد زبان حدیث شادی و سرور حکایت نمودندی و خنیاگران شنگ شکل هزار
دستان داستان نشاط و انبساط روایت کردندی ترانه شادی و طرب بزیر و بم بربط نوازان از اوج ماه و حضیض ماهی
در گذشت نوای عشرت و بهجت به پستی و بلندی رود نوازان از پست و بلندی هر تار بر خواست رقاصان باریک
میان که از موی کوچکتر و در کوی صد خرمن نیف ریخته نمودند دستان دلهای گویان شعر خاکه صبا که خدمت

ازلولو رخشان زانرنج آمده وهمونج تزیج هر زهره زهری ماه مبارکباد السور بنجر بلملک شاه مبارکباد جشن شهزاده آزاده هم
آراسته شد جان بجوانشنشاه وزغم کاسته شد زهره رامشگر آن محفل آراسته شد هردم این ماه ز چنگ و دف و نی خواسته
شد مهر زاهری ماه مبارکباد السور بنجر بلملک شاه مبارکباد ساقیان زهره جبین با جامهای بلورین گرم بر هنگامه
عشرت و انجم لمعان از آن آتش که درمعنی سنگ زلال کوثر بود بهم درگرفته و باز آذری دلهای صف از سر تف سنگین گودن
شعبدان شعبده ساز در بساط خسروی چون شعبده سپهر کاری هزاران مهر و [illegible] حقه نهان نمودندی و دیگر کان یکان [illegible]
بر بساط ظهور پراکندندی آتش سوزان چون آب خوردندی و آب روان در نظرها مانند شعله سوزان نمودندی فسونسازی
دیگر خطی چون موی بهوا افراشته و عروج بر سپهر پای بران گذاشته همچون ناوک پران و باد وزان از زمین
بر آسمان روان آمدی گفتی آه سوزناک عاشقی شب هجور که از مرکز خاک در دمی باوج افلاک بر آمده یا مرغی شب نامه بر
که بشوق کوی معشوقی سیمین بر پرواز بال آرزو گشاده عرصه زمین مانند آتشکده برزین از آتشبازان خاکی نژاد آب
نماد شعله و بودی و جو هوا از تیرهای شهاب آسا مانند سینه عاشقان در سر و در هر گوشه سرو شعله به جلوه گر آمده و در گلی
آتش خود در سایه آن سرو آتشین بال و پر گسترده از هر کنار گلبنی آتشبار آشکار گردیده و بر امن لاله عذاری گل رخسار آلی
پرده نشینان پارسا را از جلوه پرده گیان بی پرده پرده از کار برافتاده و گوشه گزینان پرهیزکار را از گوشه چشم آهوی نیان
فتنه انگیز گوشه آن بزم مینو نظم منزل گردیده زهاد صد ساله تاراج یک نظاره شده و دلهای پاره پاره گرفتار کمانها پاره
شیخ مدرسه نوبهای در دسته به ساغری پر شکسته مفتی شهر سودای پیاله از سود آخرت درگذشت در ان جشن جان افزا
که بخت سعد پادشاه جهان گشا بعهد چون آن عیش درخشان باد و دیده بخت بیدار بوده و چشم حوادث در خواب گفتار در ذکر

میرزا محمد تقی خان حشمت بهادر جنگ از جانب مجد آل بهادر فرمانفرمای قزل انگلیس به درگاه عالم و سایر
وقایع آن

چون دولت انگلیس را بحسب تقدیر به صوبه از هفت صوبه مملکت هندوستان استیلا
حاصل گردیده و تسلطی کامل روی داد باقتضای حزم صلاح دولت خود را در این دیدند که با دولت علیه ایران ابواب
مراودت بگشایند و از زیرکی در آیند تا اگر کارفرمایان هندوستان با حکمرانان افغان را هوای مخالفتی یا بوس
مقاتلتی در سر باشد بملاحظه دوستی دولتین علیتین پست از آتش فتنه بر نیارند و پا بر بساط آرزو نگذارند بنا بر ذلک
از جانب دولت انگلیس نفر ما نفرمای هندوستان اشاره رفت که با فتتاح مراودت با دولت علیه ایران

گرانبهای بزرگ و سفیری با مدرک تحف و هدایای بسیار روانه دربار شوکت مدار شاهنشاه فلک اقتدار نماید و امتثال امر میرزا
محمد تقی خان ملقب بحشمت بهادر جنگ که از معتبرین آن دولت بود با هدایای وافره و تحف بسیار و نامه مشتمل بر پسندیده های
مواعدت و تمنای معاهدت که از جانب دولت انگلیس را سال نزد فرمانفرمای هندوستان گردیده بود روانه آستان
فلک بنیان خسرو زمین و زمان آمده در اواخر شهر ربیع الاخر یکهزار و دویست سیزده هجری سفیر مزبور بتقبیل عتبه علیه پادشاهی
مباهی گردیده و نامه مزبور را در انجمن حضور موفور السرور پادشاه کامکار با هدایا و تحف عرضه داده و مورد تحسینات شاهانه و تلطفات
خسروانه شده در عطاوی این کار سفرای تیپو سلطان نیز که یکی از سلاطین با تمکین مملکت [illegible] و فرمانفرمای هند بود آتش
در میان بود با زنجیر فیل و چند قفس طیور غریبه آن مملکت بی بدیل و افسری که سالها زینت فرق جلالش بودی بکاخ کیوان
شاهنشاهی چهره سا گردیدند و اشتر امتنا ما انگاه کفره انگلیس بر طبقه اسلام غالب آمده و بر ولایات مسلمین دست تطاول دراز
گشاده اند اگر حامیت بیضه اسلام را التفاتی به فرمانفرمای صدر سلطنت صادر آید که فرام ولایات این نیازمند گردد و مقتضای
اعانت ضعفا و تقویت شریعت غرا خواهد بود و بعد از ورود سفیران مزبور بفاصله روزی چند خبر استیلای فرمان فرما
بر ولایت تیپو سلطان و شهادت آن سلطان جلیل الشان در حوزه میدان نبرد و در بساط سلطنت محقق آمد سفرای مزبور را
مرام خسروانه زنگ زدای خاطر تمکین گردیده و در کمال عزاز رخصت انصراف ارزانی فرمودند میرزا محمد تقی خان را نیز
از انگاه روزی چند در دار الخلافه طهران لازال مصونا عن حوادث الزمان اقامت گزین آمده و از فیوضات مکالمات
و مخاطبات پادشاه جهانگیر کامیاب و کامران گردیده بحصول مرام رخصت انصراف یافت و در خلال این احوال اقبال خاقان
گیتی حکم گستر و از مضمون اینکه فرد ز خاک پای تو رفتم اگر زنا دانی ا کنون نیخ کشم که باز آیدم بمسکینی ا یکی از معتمدین خود را
با عریضه مشتمل بر کمال ندامت و ذلت روانه درگاه خلایق پناه نموده و استدعای خطابخشی از خاقان دریابخشش جم جاه نمود
بود و بعد از وصول آن نامه معروض مشتمل کلام الملهوف [illegible] تقبلات عزیز الجانان خاطرش را از صدر سلطنت کبری صادر
گردیده آغاز بهارستان سال فرخنده فال یکهزار و دویست و چهارده هجری مطابق سال [illegible] گشایی
رایات ظفر نشان شهریار شیراز و ولایت خراسان و سایر وقایع تیر حکم خسرو انجم حشم در این سال فرخنده فال هشت ساعت و [illegible]
دقیقه از شب جمعه بیست و چهارم شهر شوال گذشته از دار السرور حوت به دار الشرف حمل تحویل اجلال فرموده موسم بهجت
و سرور بر چهره عالمیان برگشوده و گره [illegible] جهان را [illegible] ز نور و فروغ مهری گرفت ا برآراست باغ از [illegible]

بجزم بزم کوس درگاه شاه چمن از فیض ابر آزاری چون شاه ظفر کلاه نرغان فزعاری خرم آمده و فضای گلشن از ترتیب نسیم نوبهاری چون
عارض مهوشان تازه از غیرت باغ ارم طیلسان را با قضای وقت داغ عشق گل تازه کرده و گل را بمقتضای فصل رخساره روزا
برافروخته سنبل بطرز معهود طره را تا بدار آورده و سوسن بطور مالوف زبان شکر با یکجا ر لاله را ز جام عشرت پر برافروخته
دیگر بار به بزم آرائی قامت برافراخته که گل شمشاد را زیاده و زان چون طره خوبان عنبرفشان سده و قامت سرو بر در چمن چو نبستان همچون
بالای دلبران خرامان **شعر** شد صحن باغ در نظر از هجوشیاران آئینه کرفت که دراو نظر عکس پار را پادشاه جهان کشا آفتاب وار بر تخت
فلک ضد قدم نهاده به بذل بخشکوهر گان کان و عطای پرورش همگان عمان سحاب کرم بر گشاده کنجهای مالامال تهی از سیم و زر آمده دیگر تمنای
آمال پرباز دره کوهر از بیرون سرای نوای کوس دل از درون بزم صفای کنوس فلک ز کلیل سامعه ساکنان سپهر و شور انوار آوای خاطر
ماه و مهر گردید شاهزادگان روشن رای گیتی آرای عهد و نبذ قلعه کشای سعادت مند هنرافزای چون اختران سعد بر این سریر خلافت
مصیر پادشاه گیتی پناه بترتیب ستاده جملگی از جمیع ولایتکان از جا چون گل شکفته و خجسته بود دیدگان از شرم بر زمین دوخته و نوجوانان
امیران و سران صفدران و سپه سالاران از ترک و تاجیک عرب و عجم برده و دوش کمر کلاه زرین بر جسته همان دیگر کنجهای
مرصع زیور یافته پس از انقضای بزم نوروزی سعادت فیروزی عزیمت قضا مضای پادشاه جهانگشا باستخلاص دار الملک خراسان
مصمم گردید و الانعمة خسروی تسخیر آن سامان پیشنهاد آمده در خلال این احوال طره باز خان افغان از جانب شاه زمان بدر آلی
رسالت رد تقبیل خاک آستان معدلت بنیان سلطنت که بسیرد اورا بین آرزو سالها است نادیده دخنود مفتخر و مباهی شد خلاصه
رسالت اینکه دار الملک خراسان پدران و نیاکان ما را ضمیمه ممالک بوده و مقرر و متوجهائش کتاب دیوان را در ذیل مفاخاب
از جامعین دار الملک اکنون چند بیست که سپاه ظفر پناه پادشاهی بدان سامان سیر کارزاری سبکعنان کرده و دانه و بچگان سلطانی
بر نق قیق امور الحمد و مطلق الیعنان و نافذ الفرمان اکر رای رضا ضیای پادشاه جهانگشا کامل تجلیات فتوحات حسبان بیت
بالکار و ولیتی تعلق پذیر آید ابواب فیض فتوح بکالکی بر چهره این خسرو دولت علیه بر کشایند صبح خراسان بکافی الاتفاق
باین سلسله دولتخواه عطا فرمایند هر آئینه همیشه نام و لکرم مبنی بالاکلام خواهد بود و هیات پسندها این طمع خام و تمنای ایخطب
مشتمع الاحکام سامعه سلطنت را بی رفعه نزاز طنین نیاب و ای اثر نزاز صریر باب آمده خطاب ناصواب را این جواب شایسته درگاه
نماده شد که نوعروس ملک را که از خسروان و کشورکشائی بر جهانشهر بیداران بوده و داوای مطالب جهانگیری ملوک کشورکشا را هول
تفریر دلبند برناوک بران **شعر** فلک مشام کسی کی خوش کند بوی مراد **|** که خاک معرکه باشد عبیر و عنبر او **|** عروس ملک کرای برت

ازدواج تنبرد بیرون زکوهر شمشیر شاه زیبور او تمکن بر سریر سلطنت از اده بختی را میراث که جهانشاهی شیخ مصری نژاد مصری
بوده و از سر خمیده و قامت کمان جاهی جبلادی مصری انبیای ملوک ارجام اسب نام میراث برند نیاز آبادی کرام از غلاف سلاطین
ارسیف قاطع ارث طلبند نه از ابدا و عطا صواب جانان ما را با انکه قطاع ممالک خراسان با ارث و استحقاق مشغول بود
بازخواهد شاه ما انیکیر طلب سر در نیاورده و مطالبه حق خود در اندوا ایل قطعه **عربیه** بعض تصانیف بالادی مطالبه و قد صاغ الاخلاق
والقا بفحکن من تحلى الالف و مصطفى حتى اذا خلقت ضربا تلین ما با ثبات دمانید و کین منصرف آمدیم **شعر** دامن دوست بعید
نوری ال افاده دست **اقفوانی** که کند غیر بنا شوان کرد **|** همت قضا نعمت خسروانه بایر منصرف است بر نکنکی نخواهد بود مطالب بعضی
ولایات دیگر که اکنون آن جناب را در قبضه تفرقت شهباد خاطر انور روشند که بر ضمیر منیر شناکت و مقتضای این عزیمت
شاهانه را که با احکام محکم قضا موافق است و تقدیرات نامه قدر را مطابق با لشکری که خون اعدا را چون شیر مادر حلال دانند
و در شغل جدال رزم و وصال جسنای جام همچون بالای دلارام بدرد رکند و شربت فنا را مانند ساغر صهبا **عربیه** جنوده ادا احبت
لدی الکف قطعا نقول القرص شمس مالک مالک تنا و وی علی الثنا الا اشعه عند هباهم ملک و مملوک و ملک و مالک
ولا یمنع الاعداء من خوف باسهم سوی السیف تتلو اکل ششی هالک تسخیر آن سامان و تدمیر مخالفین یکسان سبکعنان
و چون طوفان بلا و ان خواهیم آمد اگر آن جناب را در سر هوائی و بر لب تمنائی باشد قدمی چند پیش نهاده و صاف نبرد را آماده
آید تا در محکمه قتال تقطیع و فصل منازع ابطال بیکس اثبات دعوی را برهان قاطع و امارات بحصول مقصود کامران آید تفصیل
اقدامات او جسم با برید طره باز خان این خطاب و افی و جواب شافی را که ترجمه ارادات لاریب و تقریر علامات غیبی بود
در کتیبه خاطر محفوظ و سیرداشت و بر صفحه ضمیر نگاره حافظه منجلی علی البکارت بعد از حصول رخص عتبه اقبال را بوسه داده و مراجعت
روی به صوب مقصود نهاد **سیاست صادق خان شقاقی** عاقل مجرب را محقق است که کفران نعمت ولیعنها
در آجل چه اثری انکارات و نتایج خیانت پادشاه و قدر قدرت را در آخر چه ثمری پدیدار اگر روزی دو ساغر تنعم باده
جهالت نفاق از صهبای مقصود لبالب گردد و در آخر زهر مکافات کام ریخته شود و خاک ذلت از پرویزن سیاست
بر فرق آرزو بیخته می آید اجل که بعد از دمی چند نا بل کرده و دهشت پیشتر عذاب آجل کرده و زکاران اثر اثر آن را روال نباشد سامعان
تقدجات نیو نفس اماره و بیاد و بادش بر و خود را انگیختا ای بجای خاطر پرورده بلاک انداختن فریب دور روزه کلاه را
سامد خوردوره اکفران نعمات تعافای نشاد سپردو **فرد** مخور فریب که فردوس آن شه است گلگون **|** اکه در سال دمیده

چو پیشکش خوانین سلاطین با هر کار و در مقتضای عقوبت روزی دو و اغماض بروز دو بالمصلحتی اقدام سیاست را وقتی چند تأخیری روی نماید
تا وقت که نقش جنایت خاطئین از صفحهٔ ضمیر انور محو گردیده با صورت استحقاق منافقین به رنگ آمیزی تلبیس در نظر انور جلوه‌گر نشده آمده
حاشا که این توهم توهمی است باطل و اندیشه‌ایست لاطایل فرد چو در کار دیو شود آمیز آفات اگر واجب نشد تعجیل در مکافات حضرت
رب العزت را جل جلاله و تقدست اسمائه که در بارگاه جلالش فراموشی و نسیان را ابداً بار نیست با کمال قدرت در مقتضای حکم عقوبت تأخیر و تعویق
حاصل است که تا به زلال انابت نقش عصیان شسته آید و صیقل توبه زنگ کفران زدوده گردد فرد لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد
بگذرد رسوا کند همچنین سلاطین کامکار که سایه پروردگار [illegible] شیوه را رعایت نمایند ولی تأمل ابواب سیاست به چهره [illegible]
خاطئین گشایند ولی آنگاه که در طریقهٔ کفران و ارتکاب عصیان اصرار و تکرار از آنها آید به مصلحت دولت [illegible] به تعجیل آرند و اجرای
احکام سیاست را در اهمال نگذارند که گفته‌اند حیاة القلوب بالسیاسة [illegible] بالعداله فرد درخت که کج سر افکنده [illegible]
از آن بسته به است مقصود از نسب این داستان حکایت مخالفت و کفران صادق خان است و مآل کار آن نفاق پیشهٔ مخالفت نشان
قبل از این اشاره رفته بود که صادق خان که بعد از اظهار طغیان و اقدام عصیان چون با شتاب سپهر [illegible] که کعبهٔ حاجات و ملاذ [illegible]
[illegible] های خطاپوشی را از زبان ضراعت برگشاد پادشاه جهانگشا خطا و طغیان آن نادان جاهل و آن جاهل غافل را با اغماض
مقرون داشته نقش عصیانش را به زلال عفو از صفحهٔ خاطر مبارک محو نمود [illegible] اشتغال نائرهٔ فساد
دامنی میزد و با ضلال [illegible] ظل شاه دوران سلطنت [illegible] چنانچه در سفر خیریت اثر خراسان با غوای محمد خان [illegible] نمود و در حین
مراجعت با اغوای الله یار خان [illegible] انکار ساخت و [illegible] خیانت عظیم [illegible] تخم فساد [illegible]
و در اقدام معاندت [illegible] در کاری است تا در حین حرکت موکب ظفر نشان بصوب دار الملک خراسان در تهیهٔ کار اسباب
[illegible] مقرر رخود و تغافل ورزیده [illegible] انکار ساخت لاجرم حکم قضا توام [illegible] که از تیغ زمرد پیکر
الماس اثر از خون [illegible] یاقوت رنگ آمد و شهد حیاتش در کام زندگانی از آب حسام آتش فعل ناگوار از جرعهٔ زهر رنگ مقتضای
سیاست [illegible] از بار سر [illegible] آسوده آمد و در [illegible] تنگ لحد با همه تمناهای دور و دراز بصد ناکامی [illegible]
و هیچکس [illegible] شاه جهات را دیده [illegible] برادرش [illegible] خان در تقدیم خدمات [illegible] آمد و اندیشه‌های [illegible]
صوب [illegible] میرزا [illegible] حضور [illegible] فرد مصاحب قوم [illegible] قوم فوائد پس از انجام این مهام [illegible]
نایب السلطنة العلیة العالیة نواب [illegible] میرزا از رکاب نصرت انتساب روان آمد [illegible] الدوله [illegible] که نسبت [illegible]

و شرف مصاحبت خاقان گیتی ستان مفتخر و مباهی بعنوان منقلای موکب جهانگشای با ده هزار نفر سوار از آن گرد و [illegible]
شیر گیر غیور شده با [illegible] و تیغ و تیر تسخیر ارک قلعه و دفع میرزا الله یار خان [illegible] گردیده و از خوانین قاجار محمد تقی خان [illegible]
معتمد [illegible] حسین خان قاجار [illegible] ملازمت [illegible] را مامور آمده و رایات ظفر آیات در [illegible] شهر [illegible]
الحرام از مستقر خلافت بصوب خراسان با اجرای حکم [illegible] کشا شده در منزل [illegible] روز [illegible]
و [illegible] وقف روی داده پس از فراغ از [illegible] دلیران جلادت توامان [illegible]
نشان بصوب مقصود [illegible] آمدند [illegible] شهر محرم الحرام قصبهٔ مزینان که از اعمال ولایت سبزوار است مضرب
خیام ظفر احتشام آمد پادشاه جهانگشا نواب حسنعلی خان را با فوجی از غازیان شجاعت [illegible] بمحاصرهٔ قلعهٔ سبزوار [illegible]
ظفر انتساب روان فرموده و خود به تقدیم مراسم تعزیه داری ابا عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه در منزل مزینان
متوقف آمدند اهالی مزینان را غول غوایت [illegible] کرده [illegible] و اقدام جسارت [illegible]
ورزیده [illegible] قلعه [illegible] الله یار خان بود [illegible] حصار [illegible] قرار [illegible]
[illegible] قلعه را [illegible] پادشاه جهانگشا [illegible] قلعه [illegible]
حصار [illegible] قلعه کوب [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] استحکام [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] تصور [illegible] اندیشه [illegible] حصارش [illegible]
فرد [illegible] شد [illegible] رفت [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] غازیان جلادت شعار [illegible]
[illegible] آمد و ساحت قرار
ساکنین [illegible] نهب و غارت [illegible] سیاست و اجرای عقوبت [illegible] جلوه‌گر
[illegible] قلعه [illegible] از دلیران نصرت [illegible] آمد پس از آن نواب
حسنعلی خان محاصرهٔ قلعه [illegible] مامور شد و موکب ظفر کوکب [illegible] شهر سبزوار [illegible]

التیار خان با مبنای آستان خلافت نشان تمسک ورزیده استشفاع را زبان تذلل برگشود که خود شیشه امید خویش بکارای
خیانت بر هم شکسته ایم و اکنون بصد گونه ندامت در پس زانوی ناامیدی نشسته بعتبات آستان بوسی پادشاه جهان گناهان
و تقصیرات رفته را عذری نتوانیم گذارد مگر بخشیم از عوارف شاهانه بی نصیب ساخته و برگشته روزگاریم از کارهای ملالت انگیز
نموده شمار عزم پا در رجه جفا نهاده و خویش خلاف غارت کشش وجود مدت فعال اول بگناه حضور مردان آستان کیوان
جای سلاطین با تمکین ست اثری مترتب نیست و تحمل وجود دم را در تقدیم خدمت سرکاری چه شود که از حضور کرشمه بخشی کنند و چون
من بنده روز بر او سپاه کاری خود گذارند کمین بخیلی از بغداد کم گیرند و هر گناهکاری از جرم که عدل و داد کم دارد روزی
دو که رفته وجود در بقیه حیات بسته باشد کردن خدمت بقلاده اطاعت مقلد خواهد بود و سرار دست بر آستان خدمت خلد
تصدیق این دعاوی معروضه مصدر خود را که مجموعه عذر عصمت سبب این بنده های آنکه در زمره جواری سرادقات عفت آیات استقلال
معدود آید روانه حریم با حرمت سلطنت نمایم و با این واسطه زنگ عصیان از آینه احوال بزدایم چون در نفاق مجرب بود سخنش را
در ضمیر اقدس تأثیری پدیدار نیامد و مستدعایش را اجابتی ننگاره و در مطاوی این مجاری از طرف ازاد خان افغان تحف و هدایای
بیکران از جانب شاه زمان بتقبیل عتبه علیه خاقان گیتی ستان عباسی گردیده و دادای رسالت اجارت ورزیده گشاده زبان
بهنگام رفت که مملکت خراسان بضرب حسام تیغ فشان در حیطه تصرف پادشاه گیتی ستان و بالجمله تفرقه و آفاق درویش
از ظهور خسرو خاوران و از نهای آن مملکت جعفر خان و التیار خان باغوای اهرمن نفس کفران ورزیده و خود را بجا
از طوف حریم با حرمت شاه محجوب ساخته اند که مطاف پادشاهان ذیشان محروم داشته اند اکنون استشفاع را از این دولتخواه جمیعی
مستدعی آمده اند که عفو خطای این دو خاطی جانی را از درگاه سلطنت مسئلت نمایم و زبان شده بواطف گشاده علی ذلک
هرگاه اعلیحضرت ظل اللهی خطای رفته این دو نادان جاهل را صفحا از عفو مغفرت دوشته جنود ظفر نمود را از غرابت تسخیر سبزوار
و نیشابور ممنوع دارند و مستدعای این نیازمند مسموع قبول مسموع آید هر آینه بعد از معاودت موکب والا دخول اصفهان این
دشت نصیبان در دو امیر را با معتمدی از خود روانه درگاه آسمان جاه خواهد ساخت هرگاه در میان این معاهد قصوری
حاصل آید حجت بر ایشان تمامست و تیغ سیاست سلطانی همای شهای شعار چون در شفاعت شاهزمان بتقوای قوت کرسی
سلطنت مناسب نبود و عدم قبول مستدعای این پادشاه جلیل القدر در نظر انور مصلحت دولت را موافق نمود و قبول است جانکه
رفته بود خاطر شفاق مظاهر خسروانه تعلق پذیرفته تألیف ضمیرش را باین خطاب شاهانه که هر بار آمد که اگر به تسخیر نیشابور و سبزوار

ارزنگانی ارکان و چون آن گستر شعار در بن دوره و روزه سیرو کاشانه قرار جعفر خان و التیار خان عنقریب به خلال ختلبان سپاه
ظفر نشان نزدیک بود ولی رعایت جانب آن برادر کامکار در نظر اشرف اهم از این مطلب نمود و دست غصب غارت کشیده
دست تسخیر و رایات عزیمت بصوب دار الخلافه ری افراشته اگر بتعدی که رفته اقدام رود و فیها و الاجابه اند که خون طلان
چون لاله نعمان در دامان کوهساران بجوش آمد و نای ترکان مانند شیر غران در صحن بوستان گرم غیره و خروش بالنگری شعر
چو شیر بر دلی و دور زیر بارهای چو پیل ؛ چو مور بیحد و در دست تیرهای چو مار ؛ چو باد حمله بر و همچو کوه حمله پذیر چو رعد نعره زنان و
همچو برق تیغ گذار روی عزیمت بتصوب نهاد و فحوای کریمه ولاتذر علی الارض من الکافرین دیارا در ایالی و ساکنین تجدید و
دوباره تکرار خواهد کرد و در بلیغ قضا تبلیغ جعفار نواب جسنقلی خان شرف صدور پذیرفت که از عساکر افشار بوده دست تطاول
کشیده وارد صوب اردوی کیهان پوی معلی بقدم عجالت بسپارد و نواب شاهزاده محمود را که در آن سفر میمنت اثر در التزام
رکاب بهمین بود کافی آن انتقام قضا نظام و تاکید در انجام مهام آن شاهزاده و الانتقام بخصت اطراف سبلان قفقد آباد رفته
اردو را نی داشته در بیست و هفتم شهر صفر المظفر موکب همایون از خارج سبزوار روی عزیمت بصوب دار الخلافه طهران آورده
در منزل بغرا این جسنقلی خان شرف یاب حضور فیض گنجور پادشاهی گردیده در حوالی آق قلعه ابراهیم خان بتقبیل عتبه علیه شاهنشاهی
مباهی آمد ابراهیم خان عرب و عجم نبوقف در قلعه مزینان از رکاب خاقان گیتی ستان روان شده و موکب والا بعزم صید
و شکار چمن کالپوش سبک عنان انتقام کار رعایه کوکلان و ایلوت را مدت چهار روز در چمن کالپوش اقامت رفت بعد
فراغ از آن عام فارسان و لایت بسیر و داور ان کشور عراق باستیلام مراکب از رکاب شاهنشاه مالک رقاب حضرت ظل اللهی
حاصل نموده شده و افزوق شاهزاده و لایت بسطام روانه دار الخلافه فرموده خود با خواص غلامان و عمده امیران و سروران بجز
سوار با سرو شاهزاده و الاتبار محمد ولی میرزا بجانب سمنان بخت و دولت در رکاب و عنان روان آمد و پس از ورود موکب مسعود
با نجمه و فضای سور و سرود و رود و طنین انگیز سامعه ساکنین این خیمه گبود آمده گرمی داد و بزم را رونق بخش عیش امسکران شده چنگ
اهم گوش مطربان آن تقدیم ثنا در او خوش ساز دوا این خروش را از سینه برکشیده گوش بربط ادر پرده نوای مخالفی ظاهر شد از دوار دست
نوازندگان ماه سیمای بیا پی جام وفای بی آسایش حریفان از روی آسایش به بغداد دوم کرم حریفان ناکامی و ناکام نمود صراحی وسینا
هر لحظه که درد گنجینه دل و مخزن خاطر انداخته بود و زبیده رشحی پیاله و ساغر فرح و آباد کشان نمود زمعنی و زاید بر دل فرحه که پیاله بوسی بوده
بود در صحبت و موعظه چنگ و عود در حیز مکر و ضرر و شان نهاده زر مهر حیستان جلوه در رقص پایهای کوبان آمدند و زاهدان مصلحت

وقت را بود بنا و اخوت سپت افشان چون سر را از باده بلک گران شده و مهر و ماه را السعادت در برج قران پادشاه جهانگشا را در گاه
مبارک شوق ورود مستقر خلافت در هیجان آمده با قضای جذبات شوق موکب علی بدولت و اقبال خرم دل و فرخ فال
بصوب مقصود روان روز چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الآخر دار الخلافه طهران را از ورود موکب سعادت مأنوس تر جانی
تازه روان آمد و منتظران آن خطه میمونشان را در دل و جان سروری بی اندازه **بیان عزیمت موکب والا بصوب**
دار السلطنه قزوین و مصادفات آن اوقات چون مستقر خلافت را از ورود موکب ظفر کوکب مسعود نظامی حاصل آمد و امور آن
خطه را با قضای صواب اندیشی رای متین خسروانه انتظامی داد با بهجت آیات بصوب دار السلطنه قزوین شوق گشا گردید و عزیمت
اتحاد ورا بارکبهای تازی نژاد سبکعنان شد پس از ورود بدان حدود دو شعاع جام صفوی چلان و فغان آن سامان بزم طرب سور
با سرور و حبور شاهزاده کامکار محمد علی میرزا اشاره علیه خاقانیه صدور پیوست چنگ را از نوای دل آسا روح افزا کرد و بربط و رباب
نغمه روح افزا غمزدا را مشکران تسبیح سواد شاهد را در حلقه بزم نشستند خنیاگران نغمه بزم انبساط را در محفل شادی بر ابریشم تار جعد بستند
شعر بهر منزلی مجلسی ساختند **ا** بهشتی نو آئین بپرداختند **ا** همه شهر پوشیده همه سور شد هر کوشه جهت هر جا سرور معنی بزم
پرده عشرت سرای جم ملک گشته عشرت سرای بستگی کرده کار رهبر منتدان بود حواله بدو سبو کاکین بزن و بادا رندگشاکی
کود نقاول سر نخوه ستم شاید و سر رفت وطفه دان چاله دست ساقی آمیختگان بی انصاف اعمال معزول گردید مرد و رندان کوشه
صحبت پرهیز معمول زاهدان از توبه انکار نمودند و بازکشان از قول زاهدان استغفار در حرز ربقوای عود از پرده بر آمده آهنگ
می نابر رای فی از شبه چنگ خروش بر کشید که **فرد** اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد **ا** نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد دف دمان گشاد
که **فرد** بیا که مطرب و ساقی اگر نمونی می علاج کی کنمت آخر الدواء الکی خیل اندوه و غم غلبه شادی و طرب از ساحت ایام رخت
بربسته بر باری رونهاد ذرک امشان بنا شد حشر ملال و ماتم هجوم عیش و شاهد را از کشور جان پاشیده و کوشه سواری آمد که
کرشانشان بنا شد افسردگی بجدی نا یابسته کرد در طبع زاهدان نیز وجود نداشت پیشانی هر شبه بر طرف کرد دید که در طره خوبان چ
جا نبود و از آنجا که غم به دل دشمنان هم راهی نداشت بنا بدیده گریبان نشست چون آشفتگی در خاطر مخالفین تیز قرار نگرفت چنگ
با کیسوی آشفته بر خواست دلباختگان دلهای گم کرده در خم طره دلبران بدست آوردند و خونین جگران دلداران باده را
از خون رزان بوثاق خویش مخمور دست جانبازانو از صبح و شام به بادهای حوادث و عالی را شادی علی الدوام میرانه
فی سران کوه کانرا انگشت در انگوش کشیدند یعنی با راو فرزند مهربانست عاشقان معشوقان را نرم بر دور آور و زندگی ما را فرزنه

زر دل و جان شهیدان چابک سپاه مانند بر حقه باز نظاره کیان را عرصه ای نشاط طلبیدند در رز و در جبین ندی و نقبوی بر چشمه ندی سپکیها
سیم و زر بیکران بکان بعد شوره داندی و یک شعبه رک خشدی در حقه شان بظاهر لشکر بودی ولی عرفان را در کام خاک نیستان
در دیده پرآب شودی لیکن تشنگان را لب بتو سراب بار ی در این باب اگرچه خطاب صواب دل صواب عدم اطناب
مختصر کلام قضای قزوین را از نوازده و مرزبان شادی آئین بسته منظر گوهر باده و هر عشرت را در محفل نشاط نشستند چون حریفان را
کام دل حاصل شد و زهره مشتری وار در چه حادثت متصل بود شاه جهان گشا را که پیوسته جام سلطنت لبریز صهبای نشاط باد زهره و مشتری
مطرب و خطیب مجلس انبساط شوق عزیمت مستقر خلافت گریبان گیر آمد و نیت ورود بدان خطه بهجت آمود در ضمیر جهان گستر نقش پذیرفت با قضای
عزیمت بصوب مقصود روان گردید و بکلوس و سریر خلافت کامجو و کامران پیوسته در جهان کوس عشرت جاودان **گفتار در ورود**
ایلچی بادر نه جانب دولت انکلیس به آستان سپهر بنیان شاهنشاه سلاطین پناه چون مقصود از ورود میرزا ابوالحسن خان
سفیر که قبل از این اشاره رفته باستان فلک بنیان تبت جلوس میمنت مأنوس سلطنت و اول امر مدت بود و فتح باب صلح و ابواب مصالحه نقض
بعد از مراجعت سفیر الیه معهود از دولت بهیه انکلیس سفیری با فرهنگ معروف بلکم بهادر استحکام بنیان موافقت را با همه شهر تفرد دیگر از عقلا
دو انشوران خطه انکلیس با اساسی شایان تحف و هدایای بیکران و جواهر رخشان و وضعی شایان وارد آستان فلک بنیان
گردیدند و سفیر مزبور شخصی نیکو تقریری بود و امیری دانش پژوه سرآمد آداب ملوک با خبر بود و از فنون رسالت و سفارت بهره وافی
پادشاه جهانگشا تمیز بوده و شش المحرم رحمت فرق فرقش را بنوازشات گوناگون با وج فرقدان افراشته نامه دوستی ختامه پادشاه
گردون جاه را در انجمن حضور پادشاه جهانگیر وضع رسیده و بعد از حقیقه مضامین منظر و بر حکمت لفاره پیشگاه آسمان جاه سلطنت
رسید شد خلاصه مقال این بود که از طرفین مواثیق مؤکده و عهود موکده بر شته شده و آید که من بعد نظر باقضای مواعدت و وفاقت
مقرر و حریم مسافرین جانبین و مجاورین دو دولت علیه دو سلطنت بهیه بنظر اقبال در نوردیده و بر گشاده دارند و طریق یگانگی
بیگانه از مخالفین بیافزایند یکدیگر از روز ملک تحریر شده اند و مناقضین با اهمال از دو طرف منتهی شده اگر رفع دشمنی را
لشکری حاجت افتد از هر طرف که اشاره شود آماده و ابواب یگانگی بین الدولتین العلیتین باز باشد این شرایط چون به سمع نواب
و کشاده و چون مراتب مذکوره مبنی بر مصلحت دولت علیه و مقرون بدوام سلطنت بهیه بود و مقبول خاطر الهام مظاهر حضرت سلطنت
گردید بعد ما که سفرای مزبور از عوارف شاهانه و عواطف خسروانه بهره ور آمدند و با خلعتهای فاخر خسروانه مکلل بجواهر رخشان مباهی
و مفتخر حسب الاشاره خسرو فلک جاه گرانجم خسرو ثانی منشور بشارت انشای دولت مهر و مشتمل گردیده بسوی دیار خود رخصت

انصراف از زیارت شد و از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت ظل اللهی حاجی خلیل خان ملک التجار با سامی که در خور و لایق سفارت از جانب
پادشاه جهانگشا بود رسالت را مأمور آمده به اتفاق سفرای مزبور در اواخر شهر رمضان المبارک رو به مقصد کردند **گل کاری**
چمن سرای خامه در سرا بوستان و بستان سال فرخنده فال تخاقوی ئیل خجسته دلیل ترکی مطابق سنه هزار
و دویست و پانزده هجری که سال چهارم جلوس میمنت مانوس خاقان گیتی ستان است و شبه سرکشان ولایت [?]
و سایر وقایع و گذارشات آن قطعه دگر ره آفتاب عالم افروز ز برج [?] زمانه گشت فیروز زمانه کرد آهنگ طرب ساز و فرخ
بروی خلق شد باز از هم پیوسته شد عقد شب و روز به جنبش و فرش داد نوروز زمین گسترد عهد خسروانی بگیتی در صلای شادمانی
نسیم نوبهاری عطر سا گشت هوای گلستان عشرت فزا گشت خسرو انجم حشم دارای کواکب خدم در این سال فرخنده فال در ساعت
کسری از روز شنبه ششم شهر ذیقعدة الحرام [?] از خلوتسرای حوت به عشرتگاه حمل لوای عشرت گشود و از ورود مسعود رنگ فیروزه
ازدواج [?] گیتی زدوده و شیرازه چمن از دم نسیم بهاری بگونه گون ریاحین آراستن [?] از فیض ابر آزاری مرسله‌های لالی آب
و زیور گردن گلبن چون چمن [?] غنچه‌ها آورد و آمد [?] آساد به صفا انگاشت گلش مانند شد [?] زینب داد لیکن [illegible]
از عکس شقایق آتشی به دامن ساحت گلزار چو باد از جلوه آزاد سروان رنگ عرصه گلزار شد و دامان کوهساران از شعله لاله
غیرت تنگه [?] تر از [?] بر لب [?] نظر [?] و در آب لاله احمر صفای [?] ناب [?] دیده لعلی بود عذاب بلبل گوینده
عیدان تهنیت عید سعید را با نشاد این شعر شعری شعار رطب اللسان گردیده **شعر** رسیدن گل نسرین بخیر و خوبی باد بنفشه شاد و خوش
آمدی صفا آورد **ان** فاخته سراینده و حیرت هستی نبات نبات و [?] حیات اموات را [?] عادل هم بر آن قافیه دو
عندلیب بستان شد که **شعر** چه هستی است ندانم که رو بما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد **ان** چه راه میزد این مطرب مقام شناس
که در میان غزل قول آشنا آورد از طرفی لاله با طرفی چون دیده نرگس مخمور و با آن قطره ژاله لبریز شراب طهور رقیب باده
در اطراف بوستان و [?] بستان دهان سرا آمد **فرد** تو نیز باده بچنگ آور و راه صحرا گیر که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد **ان**
و از جانبی شاهد غنچه رعنا نرگس شهلا که بتضعیف کاسات عقار رهگذار ضعفش بمزاج طاری وارد دیده بجای اشکش قطرات
جاری بود میسرود **شعر** علاج ضعف دل ما کرشمه ساقیست برآر سر که طبیب آمد و دوا آورد درختان را چون باده پرستان
از باری دست برگردن حمایل و نونهالان را مانند بالا بلندان از اهتزاز نسیم بهاری [?] رعنا متمایل و ابر سحاب آذاری که از دم
سردی بستان از کام غفال [?] بستان گرفته بود با قضای فصل [?] بستان آمده نبات نبات را در مهد پرورش

در آورده مانام و زکار که از خراف حریف [?] بستان [?] از سر نو باده گان گلستان گشید [?] عصاهای قصب را آبی بدری
کاراورد و چسبانهای ریاحین را در حجر تربیت کرد شید لاله را از سبزه بستر تمکین نمود و سبزه را بگلاب شبنم دیده از خواب باز
کرد و غنچه خندان معلوم نشد که بنازکی چه نازی از سر گرفت که بلبل خاموش نغمه سرائی از سر گرفت سرو سهی قامت گرد دیدگان
جلوه ساز کرد و که فاخته هوش خانه خنجی ساز کرد آیا چه بود که از دیده ابر گریان آمد لب غنچه خندان شد یا رب چه حکایتست که آب گل
به شبنم آمد عندلیب شیدا فغان برآمد چه شاهنشاه که گلیرا این چین سرها زاد و دامن کهسار در دامن سبزه‌گان ریاحین نگار رنگ و نوا و گل
گلهای شوخ و شنگ تا شید این جانی از کجاست که این نوا و ساغر دیده نرگس فان مخمور ساخت و این بعور [?] از چه جهت که هرگ
رنگ از آنچه صورت لاله را پرده در انداخته تا که روزگار تهنیت عید سعید خاقان گیتی ستان از آرایش صحن چمن پرداخته و از
نای [?] و دوکب جلال شاه از سبزه و نقش نگاری بر ساحت گلشن گستر آرای سرخان باغ قافیه سنجی نموده که
تماشای نوروز و بزمهای پهلوی شاهنشاه کردون بارگاه سعادت و اقبال به سریر جلال فلک تمثال آفتاب وار برآمده و از زرقانی گل
تواریخ و لواحی واجب ورود امان ابنا شده از نسیم و زر شاهزادگان منوچهر چهر فریدون فر همچون کواکب سعد بر این
سمت فلک رفعت رعایت تعظیم را با پای ادب و قضای آن بزم را دیده بر زمین دوخته و گوش بفرمان گشاده و امرا و وزرای کام
و اشراف و اعیان وضیع و شریف ترک و تاجیک عرب و عجم را به درود و رشک غلام [?] و خسروی خلع آمده و فضای بارگاه
آسمان جاه از عکس شعاع دانج چینی و مملکت مصری طمع کو نه بی و صفای بزم نوروزی بدین آیین که شدار آراسته گردید
و نوای نای و نغمه چنگ از ساحت زمین بفرو [?] سپهر برنشسته پس از آن که کار عشرت بنهایت کشید و حدیث نای و چنگ
بملالت خاطر اقدس خاقانی بگنو رکشا [?] را غب کرد و به وضمیر مقدس پادشاه کامکار جهان آرائی را طالب زرکان جنگجوی بجای
جام شراب بقبضه حسام بران دست در زدند و دلیران رزم کوش عوض نغمه تو شانوش بگاه کاه عرصه جدال گوش بنهاده فراز
کوا عب بجبیل از اسب را آمده و از خاکی کسوی نوای بنیاد غلغله را کب ما بل مانند جلیله‌ها را از خوداین شیوه قدیم
و طریقه مستقیم که در عقد بزم چه آنکه باده و گلفام آوشند و در عرصه رزم چنانکه شاید از سرنگ و نام کوشند هنگام نوروز شیران
مردم شکار زند و در وقت گوشش دمی شیرنگا رو در دستی جام داده و به دستی دیگر حسام آتشفام روزی در برم دلبران گلندام
آمده و روزی دیگر بمیان ترکش سهام صف اینان زد و فقی این رباعی بخاطر رسیده و بود مناسب مقام ما ایراد رفت
دلی که زچنگ و ارغشتبار است شبی که کف تنک مردم خوار رهت **شعر** مرحوم وشبی بود که در معرکه جنگ در چنگ کف خالیه

قاجار است گفتار در عزیمت ابراهیم خان بنی عم خاقان گیتی ستان بصوب سبزوار حسب الامر
خسرو معدلت آثار در مراجعت موکب ظفرنشان از دار الملک خراسان اشاره شده بود که بسندهای جناب شاهزاده افغان
از شهر سبزوار و نیشابور سپاه نصرت همراه ممنوع گردیده و عزیمت خسروی تخریب آن بلاد و شهر آن دو خواست نهاده ا
انتها تا لمحه موقع دیگر محول فرموده و در ضمن سندجات شاه زمان این شرط مندرج گردیده بود که اگر بعد از مراجعت موکب همایون
جعفر خان و الله یار خان که کرامان طریق رشاد و سداد نه تقبیل عتبه علیا را از دل و جان مبادرت نورزند مستحق غضب شاهنشاهی
و مستوجب سخط پادشاهی بوده و تعذیب و تخریب ایشان را که حافظ داری از جلو او از محل نفوذ دو القیب از آنجا که نیات این
تعدیات از سیلاب سفرات آن دو مرد و دیگران آمد و خلاف شرطی که رفته بود بتکرار جرم غرابی خود را خود کرد را لجابه جانب
آمدند و ویرانی ولایت را بر فنا رجا بلانه طالب اجرای عقوبت و سیاست و امضای نهب و غارت را اقتضا الدوله ابراهیم خان
قاجار با فوجی از ترکان جلادت نشان بتخریب و تعذیب مأمور آمدند و نظام الدوله سلیمان خان قاجار با جمعی از دلیران شجاعت
نشان بنهب و غارت نیشابور معین گردیدند و هر یک از ایشان از مصدر سلطنت بسرعت انجام نهب و غارت تأکیدات اکید رفت مثلی
مشهور است که گرگ را دریدن بباید آموخت سپاه از آنکه خود عقابان شرچنگال و پلنگان عرصه جدال بموجب غارت را
آماده اند وی بسبب یغما از دست برکشاده معموره‌ها از صدمه سنابک مراکب ایشان ویرانست و کشورها از دستبرد تاراج
انتهابی نام و نشان شعر توم کان منون نخل مهم و ماحت یابات بلا نظر سپاه زما که ایشان به انجرابی تاکیدی رود و دوها
و ویرانی را تمدیدی باری بس از مصدر اوامر موکد آن لشکر قیامت اثر در روز یکشنبه بیست و کم شهر ذیقعده الحرام مستقر
خلاف کانتشار البحرا دفی الزروع و انصباب المواد فی العروق بصوب مقصود روی نهادند ذکر ظهور خیانت حاجی
ابراهیم خان معتمد الدوله و اجرای سیاست شاهانه در باره وی روشن ضمیران تجربه آموز و آگاه
دلان دانش اندوز را به بیان و عیان ظاهر و آشکار باشد که نهال کفران را ثمری جز زیان نیست و نال طغیان را اثری بغیر از خسران
آتش فتنه افروختن خویش را در نایره مرارت سوختن است و دیده به باد فساد بردوختن از بهر خود پایه هلاکت اندوختن از حد خویش
قدمی فراز نهادن کام بلا بسوی خود گشادن باشد و در طریق طغیان قدم گذاشتن اسباب بقا از بنا انباشتن را آینه خلاف عکس عافیت
هیچکه رنم کرده و در مرآت کج روی صورت رستگاری براو منطبع نشده روزگار را دست مکافات دراز است و سپهر دوار را دیده
انتقام باز از دخستگان دائره‌ها است و ناوک آموختگان را نشانه آماج مکر بار روزگار بازارست باز خواسته وار سر بوقلمی برد قول

بدخواسته نتیجه وی ستانی و هم بسیار ستانی با زمی بود و این بیغار اسوه بی خبر خرافت و معامله کالاهی شتم را هی جز ارائه نماید کفران
نعمت سلاطین که جاده اولی نعمت اند و طغیان بحضرت ملوک که در رتبت دولت کلام بکی از ملوک والا مقام است و کلام الملوک
ملوک الکلام را انتم الملوک خاص من غالبا با الکفران نتیجه سرف منقاضیه نسبت شرح مقصود صورت احوال حاجی ابراهیم خان
و تفصیل جاری اوضاع آن مخالف ستان و بدانکه ذکر ملعون حاجی ابراهیم خان یکی از معارف کدخدازادگان ولایت
شیراز بوده و در عهد جال باقتضای احوال با عامل و کدخدایان آن ولایت اتحاد با اقتضای بخت بمنزل عزت کشید و جود
مراد از ساغر دولت جمشید احوال او زمانی ... صاحب خشم و قهر بی زمانی چند دولت صاحب دولتان
ملک فارس از کن گین گردیده و در مقام ولایت امر وا بی بدان وا این چنین ... صاحب جوخ برین ... استحکام نوبت
لطفعلی خان زند بکشور عراق و اکهرام او از لشکر ظفر اثر خسرو آفاق با عار اتفاق با جمعی اتفاق نمود استحکام مراجعت بر شهر
بکشور را رو خوش از پیچ ... و لشکر را بر دو روز ... آمد و با ایالت ولایت فارس به التقدم پیوست ... ممالک عیان
ولایت علی اختلاف الطبایع طوعا و کرها افراد و سیلا خدمتش را بجان و جان بستند و قصد نقض و ابدا ایالت زبان برگشادند
با استحکام زبان جلالت جمعی را متفرق ساخت و متفرق و چند را جمع نمود و بر خیره از نور بصر مهجور کرد و بعضی را خاطر بندیل سیم و زر
مسرور نمود و نقش افزاری پاشید یاد شاه جان کشا رابه بند کی فرا آورد و بمصلحت وقت لکاب ارادت به دولت علیه را
زبان اشکار بعد از تسخیر دار الامان کرمان و دستگیر لطفعلی خان زند ولد جعفر خان با قضای نظام دولت حضرت سلطنت نا منضم گردید
آمد و کار گذار مملکت سپرش بجائی رسانید کار گردون را باو منقود افتخار چون نوبت سلطنت بخاقان گیتی ستان
افتاد و تقدم برازی ماه تر دولت کیف سلیمان روزگار تجارت شد با وجود اقتدار زیر اقتدای بهم بزرگوار را بنیاد خاطر مبارک
ساخته هم بمنصب وزیر و برشش بنواخت و فرق افتخارش با فخار تفویض اقتدار دیگری با وج فرقدان برافراخت ولی آن
گرا در انجمن گستکی نمود و بفکر کاری که نه حد او بود در افتاد و بامضای امانی بغیر با فوای دور ودراز زبان و سوسه
و فساد برگشاده و بمکالمات مفسدانه نیز اکتفا ننموده و بولات و لایات بعیده مکاتبات و مراسلات آغاز کرد و بیرکس را
از بیگانه و خویش با خویش همراز و دمساز چون آینه اوراق بکار و از رنگ نگار رتبه آمده و دید اعقید بکش بالجمله از فحوای پسگار
خبر داشتن را بیش از صورتجات لازم نمود و احکام سابقه قضا اثر را بی‌ضیائی او شاهی را در این عزیمت جازم و در عزم جزم
الکرام کذار دو دست و با نه وجهی که در افعالش به استحکام اداره حاق بوده و کوکب جلالش را سبب استنارة و شروع در مقام

مسعود و ... منزل جا بر دو و با فضای نشاط و نوای چنگ و نوای ... دو پرده در گوش ساکنین این خیمه کبود آمده روز دیگر که ترک فلک از سرا
پرده زنگاری افق عزم نخجیر زر نقره خنگ سپهر بر آمده و این صیدگاه دلخواه ... از روز عان آنکمین بال ... خسرو و بهرام غلام ...
بازکان ... انداز و النگر ... باز شکره و از عقاب و شاهین و چرغ و شاهباز تفرج چمن شار ... سکان کرده ...
... فرا کی سری آویخته آمده ... خون ... سبز ... خون ... چون ... رنگان کرده ...
خوشخرام ... چون خوش ... چشم ... اطراب روی ... پرده ... سلامش ... زمین ...
از قفاب ... فلک ... بود ... سلطنت ... آسمان ...
روی بزم ... آتش ... مهر ضمیر ... رنگ ...
کرم زبان ... جان ... چون ... در محافل ... دستوری ... شاه ...
... در مجالس ... مقام ... زود ... دوری ... غنچه ... لب ... ذکر ...
... رقص ... جام ... چنگ ...
... گرفت ... باب ... لبان ... آمده ...
از سر ... دل ... نفس ... زبان چون ... ازنشاط و شراب ... آمده ... گوش ...
... اطراب ... ومناظر ... شراب ... سرگرم هوای ...
... مستی ساغرهای شراب ... جانفزا ... قامت ... رقص ... دست ...
آمده و اطراب ... بزم ... ابن الوردی ... وصف ... قص ...
ربح ... تخفیف ... خارج ... باز ... باز ... طرز ... دست ...
کوی دل ربا چوگان میدان ... گویا ... گواهی ... مناظر ...
بزم ... بهزاران شوق ... آتش ...
ساز طرب ساز ... شادی ... صبح لب ... هزار ... بیگون ...
در بن ... خسرو عادل ... جلالش ... اجلالش ... ماه
و ... صید ... آفتاب ... ضیا ... آمده

تعاقب در پنجگاه سیاست حاضر آمده ... زبان ... نگاشته ... تقریر ... کرده
بوده ... احوال ... حال ... مخالفت ... علم ... سر ... کرفت ... کلمات ...
گفتن ولی ... از اثبات ... تقصیر ... خطاهای خویش ... جواب ...
کز رحمت ... بودند ... سترقیم ... مقتول آمده ...
بجرم گفتاری که گفته بود ... نظم ... آن ... نصب آن
و این کرده بود ... عرض و طول ... زمین ... پسران ...
کم ... دولتخواهی از مملکت پادشاه ... بود ... امر ... سیاست ... گران آمده ...
سیاست دست ... مصلحان ... کرده بود ... بعضی ...
زمین ... آرای خیانت ... اقبال ... انجام چنین شعر ... عرض ... دنبال
او کبر ... کار ... خواهی ... بودت کار ... کار و بار ... چون روزگار
کس بهر چند آدمی خواهی که پندگیری از روزگار گیر شاهنامه و وقایع نگار ذکر دستان صید و شکار شهر یار بی‌همه
اقتدار صید و ... افغانی ... چون ... مخالفت ... سیاست ...
و خاطر مبارک پادشاه ... عرصه ... روضه مملکت ... چندی ... گردیده ...
ضمیر ... بزم ... نظام ... مدار الملک خراسان ... ابراهیم خان و نظام
الدوله سلیمان خان قاجار ... چنگ ... صید ... خراسان که هوای
مخالفت ... افغان آمده ... روان آمدند ... بصوب ...
و سامان ... فتح ... شاهنشاه ... صید و شکار ...
و تفرج خاطر مبارک ... جبال ... شهر ... مظفر ... سلطنت روی
بجهة ... جبال ... روضه ... آثار
و در خاتمه کتاب ذکر ... وقایع نگار ... شاهباز بلند پرواز ...
بال ... شاهنشاه ... خاطری خرم ...

بوده‌اند از حصول این انبساط نشاطی در درون روی آورده و تقدیم مراسم تهنیت را بالطریق به توسعه با مراسم سعدی ادای ظفر قرین ساختند
داد و از شادی موجها برآورده و جوش ساز و خروش نمود و بحصول این شرافت زبان طعن بر دجله بغداد و زنده رود صفاهان برگشود
صورت حال را این بنده درگاه بسعادت ملازمت کامیاب گردون سای مستعد بود در بحر این رباعی پیشه نظم کشیده بسمع همایون
رسانید و مورد تحسین شاهانه گردید شعر ای رود که بخت یارت آمد امروز ا ای لب تشنه بخت یارت آمد امروز ا خوش باش که خود از
نادیست این سرو که درکنارت آمد امروز پس باشاره پادشاهی صحنه‌های پاری وشان ماه روی و ماه رویان سنگین دلی
که دوام زلف پریشان و حلقه کاکل عنبرافشان دلها آویخته بودند و جانها بر سر هم بخشیده اجای چون طره پر خم خود مشک ناب
گسترده و چهره کان همچون ماه بی نقاب آورده ماهیان را از انسان طره اشتار رویان مدام در آورده و از هر دامی صد هزاران ماهی مراد
و مولف را مناسب مقام رطب اللسان باین شعر فرد کرد شکار افکن من دام بعمر افکنده ا ماهیان زانسوان داشته بجوی آب حیوان
هر جای را ماهی عنبر خشای مدام در آمده و چهره مهر گیتی فروز نهان در طره ظلام روی بزم نشاط آورده و ... دایره انبساط
نهاده باز از پرنور رخسار آن شاهد بزم سیمای بزم آرای آفتاب ضیای خودنمای آل باتش کبود فروش نشسته بر پای شعله بر سر اینک
بزم چهره مصفا بزم دل گرم نقش هر جا نیت به تقش دور افتاده و از باران سینه پر سوز دیده گریان باشند و حال پر درد و از دوری
احباب روزها افسرده و دل مرده روشنی بخشای محفل پادشاهان ضیا افروز گشته و بیان باقی بالقای خویش مجوس ... و کشی
دست بخشش شرر نیم جمره آتش کلیم بیت فیها کانه باکیة خدا لها جلاسها بدت انوار ماه ان خیر بها راسها کانما عانقته بها انفاسها
محفل خسرو برا از شب و بها نور ضیا افروزند پری وشان بعادت الوف ... در آمدند و رامشگران بشیوه معهود زمزمه ساز
پرده ساقیان از حلق بلبله خون کبوتران جان آورده و باده کشان از آب خنک آتش زده روان حریفان بزم یکی از جلوه
دختر رز نچو دوست بوده و دیگر بر اسیر زلف پریشانی دوست ... تری که از پیر روشن پروان غم انداخته بود با جا در ...
ادا ساخت و جا لهر چه از جا در دل داشت بعدی حریفان بر ملا دلبران فاش ... در انداخت شده و دلدادگان را پای در گل
و دست بر سر کرده اشتند شعر بزم نوازان نغمه سرود ا گیر دوون برآورده آواز رود ا جان پای کوبان گشته زاد
معلق زن از رقص چون گردباد و از افغان طرب لرزان نرخ تنگ ارزان آمده و از رنگ نغمه خوش آوازان ...
چرخ را دل بر آتش حسرت سوزان از در از زلف ... مویان ... آرزو ... [illegible] ... زرانه ... خاطر
اشرف پادشاه جاگستر با اندیشه ملال ... طبع همایون سلطنت شادی اندوز ... اکنون دانا ...

گردد پس این چرخ کبود و شاهد عالم آرای مهر چهره دلال انجم و در زنگ ظلام به صیقل ضیا از آئینه روزگار زدوده با فضای وقت بزم نگی
منقضی آمده و ضمیر اقدس از نعمه بخشی ... حالی ... آهنگ باده گسار ... سرو را باکه رحیان لاح قطعه
ام بحکل و ... قلت ... ام اجدل ... الاطراف فی ... وتجارفه ان ... علی ... برای ... آراسته آمد
و ترکان صید افکن از پا بزنگ شیر ... شوق ... از بزم طرب بر خاسته ... بگند شیران گرگان
آهو و شیران را ... [illegible]
کباب کرده و کباب گوران ... شراب ... الفیاس ... [illegible]
خان نواوان بوده ... [illegible]
روزی را دران منزل دلگشا بار ... [illegible]
و امرای شب را چون ... [illegible]
بوده ... [illegible]
مطلق الفان آمده ... [illegible]
سخن آرای ... [illegible]
دم صبوی ... [illegible]
و بلبل ... [illegible]
از تحرک نسیم صبا ... [illegible]
این شعر ... [illegible]
که از خوبی ... [illegible]
و برادانی ... [illegible]
عشرت ... [illegible]
باسوز ... [illegible]
روان آورده ... [illegible]

ابالب آمد چون دشت کربلا عرصه اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا
وعذبهم عذابا الیما منت خدایرا که سریر سلطنت بفر وجود پادشاهی اسلام پناه وارسته آمد که بصیقل حسام از آینه اسلام کفر
پرداز است وبه پیروی ائمه انام شرع پرور و اسلام نواز امید که سالیان ابد پیوند خیابان دولتش پاینده باد و ماهچه لوای
سلطنتش چون مهر عالم آرا بر افلاک گیتی تابنده بالنبی وآله الامجاد **خامه وقایع نگار در عزیمت شاهنشاه سلیمان اقتدار**
بچمن لار مشکبار است چمن لار از ییلاقات ولایت مازندران است ودر خضارت ونضارت نمونه مرغزار جنان آلالش
سلسبیل غزارتست وتلالش ارم طراوت هوایش بپیشه از شحنه سحاب چون دماغ میکساران تر است وفضایش چون
از زمین آفتاب همچون کشت زار آسمان خضرا هامون سبزه ودشتش اکثر از ناهید وچشمه زلال مانند در روان چون خط گلها
رنگین است ودر طعم لعل طرفش لذت آب زندگی مجمر وچمن مرغان خادل سرو وشش بادر منقار از اعتدال مزاج هوایش
همچون هزاران بستان افزا نواهای خوش آیین ودر نواهای نغز ایشان بجنت نغمات نرمار بسیار نغمه وقمین از جوهر
هوای با صفایش در دل صیف بی قلب است خاطر ارباب صفا خوش است وچون تموز شد اول صیف تابش در آن بیابان
ولا ساحل باشتعال آتش از بس سنگی چشمه آبی روانست وهر چشمه را صد هزار ماهی بیگون در میان از دو فور گلهای رنگارنگ
اگر گوشه آید که رنگ نگارخانه ارژنگ مستجاب راجعتی نخواهد بود واز ترانه مرغان خوش آهنگ هر که وکف آید که چون
بهشت را دل درباغ جنان شکست است فرا راهی خانه مشکبار در وصف آن ساحت ارم آثار انچه او افزوده حقیقت
مطابق است دارای سکندر رای جهان گشای عالم آرا ییلاق مینوی ارم مرغزار ارم نشان سبکتان کرد پیش از ورود
بانجمو وبهجت نمود بتقدیم عشرت اقامت رافتاب سرادقات رفعت علامات سود وبرفقه آسمان آمد وانجیه خیام کردن
نظام مفید همچون رشته پروین گلگشتان روزی چند هر صباح که خسرو خاوری تفرج را بر اشهب خوش خرام سپهر بر آمده خجر کانان
از خاور بیا ختر منجز امید خسرو انجم حشم وسلیمان دوران قدم بر بارهٔ غزغاو دم فولاد سم باد سیر برق نظیر رعد آوای
گردون گرای بر رفرف هلال نعال مبارک ناصیه میمون بال براق جست رفرف نسب دلدل نژاد درخش نهاد پلنگ جنگ
نهنگ آهنگ دریا گذار کوه قرار سوار ودر دامان کوهساران وکنار جویباران بصید ونخجیر فرح افزای خیر جهت
نخجیر سیمو ودر نشانگاهان که شکاران این غرم جبستان از فادیل سپهر ستارگان درخشان شعله افروزی میخود
نو عروسان ثوابت وسیار رضا دهند ومغازلت را با کمند گرمفرش ساز وطرب اندوز پادشاه گردون بارگاه

وشاهنشاه مالیان پناه بتقدیم مراسم نشاط کرم ترانه چنگ وعود وبود ودوچنگ تراوای نای ودف **شتر** در دلها فمی از خود کرد ودل
زجام خاطری از غصه پرخون **۱** ارشادی فتح دلها نشخه **۱** افلاک کرد فم وز ایام مرفه آزادی **۱** چه باشد پادشاهی وجوانی **۱** خطا بقد
بلکی زندگانی **۱** در مجاری این اطوار حریف ظریف میوهای روزگار را عدو شه مخالف حسینقلی خان با ره دیگر از پرده نهفته چونی
آشکار ساخته واز دم سردی این ارجوفی جسم شام آینه ضمیر هواخواهان دولت علیه را غرین انکدار وجه جای استجاب وتحمل
انقراب کرخو وزوال انداد این عاد وثبت قدیم که فرح وشدت را باهم خواه نزاید واینک طرب دالا محالی شعبده ساز زمانه کو
نغمه خارج آغاز اید کلمن اورکار ارباب عیش پس آنکه کار نغاره علا ونقش معارات ثبت وصفوتش بی که ورت **نه چیان طغیان**
حسینقلی خان وعزیمت او از کاشان بدار السلطنه اصفهان و حرکت رایات جهانگشا
لهفرت شان از دار السلطنه طهران وشرح سرکشان وادی طغیان عقلا ونقلا ثابت که پادشاهی وقتل اسب
وابن سیس نوشته ان بسیشگاه که نشانها و قضه پذیرفت این مجاز بی آن حقیقت بر دو انده ودانش بچو وامان اولوا الالباب این
ظاهر را دو آن باطن سپرده ودور تحقق بین که ور عالم امکان نفسی را اراده وتعی قدرت کشیدن نفسی نیست واقعه دراید ولی
منشئ آن و کار بمحصول برای رسته شرع تا تحصیل در زیر سلطنت که لیست آن رشته صلاح جمله عباد است ومنوط بران علامت
ونظام عافیه بلاد **کریمه** قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء این موهبت عظمی جوادی پس کی را عامل
نکرده واین علقه کبری تنها واز آن واحد یا بر ما **مرح** بوده وزیر خبیث این کار هرسری را که خواهد را افسر وسر بریده
واو نده وجبر سر وزیر ادکه سرشوق ستم بر نهد تا نام سلطنت در قبضه اندیشه خود نهد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء اگر غیره ا
زاد غای وتیره بخش خود رای خواهد بند مراتب نظام ودولتی بر جهره خود کشیده وبا قضای ناموس بسر سرور سروری زمانی بر آید مرا کنه
خویش اکند ذلت گرفتار سازد وور بنکبت خوار ورد ورد بازیافت وزوال انم که داد آتی ونهاده وده نومید بر متقضیات
قضا وقدر رسته عزت ودولت پنجه بازوی تقدیر است ندبیر نحو تدبیر نه ام کام او ورام نهاده ودر قبضه حکم قضا است در کف اقتضای
هو المقصود واین تنبیه زینت کلمات مخالف حسینقلی خان است بعد از فرونشستن آن باره خلافی که مذکور آمد کامی پیشتر ازو ال
مراحم بیکران شاهنشاهی بخو نشکر او کرد دیده وقبول الطاف کرده کون پادشاهی امید وار چندی در سایه جمال مطلق افغان بود وپس از آن
باسند های خوبش در ولایت کاشان بیکران آمد وسالی دو که در انوار آفتاب الطاف شمسی در نهاد ظاهر با خبار ارادت و واقف نوراغت
در حضرت عباسی سلطنت بلا اشتی وور باطن خیال محالی که در خاطر ورکوز داشت بنتیجه اسبابی که کاراشیش بادر کار باشد

همت سلطانی پیشنهاد و فاتش مصروف آنچه بیش از وی شان پریشان بودی و بیهوده روش تحصیل کیمیا از دیان در مطالع دین ابریها
شخصی مجهول النسب بلا حسب که بازوهای خویش خود را لابلقه برانده و تمیز ننموده و عمرها نظر انقلابی در خرابات و خرابها آسوده
و فقوده بود تا کسی پی بکارش نبرده و بهره و اندوه بیش فزوده خود را الکابر انی خوانده بعضی اوقات اسم خویش محمد رزمان رازی
بکیمیای استغفار از فن کیمیا خود را معروف ساخته و بمعرفت بعضی تیز نکات دیگر نیز موصوف تا آنکه بتدریج شهر امیر دخل شده کمند
خواند لا ورد آن سامان مرجع اکابر آمده و علما و اعاظم کسی با داوری با دوای انکارش نبوده و هر چه بیگردی اهدی مخل بکارش چون
اقدام خدمت و عدم خیانت را قسمهای غلاظ و شداد یاد کرده در یمینی بهم کسر دید و قدر دولت منقرض باشد باز و کان حسینقلی خان تمام
هر یک را به آن از آن درگاه دور ساخت و بعضی از آن اتباع مجبور به مدد و افزون بجسبان اقتدارش محکم کرده و بنای اعتبارش
مستحکم کرد و شرح عصیان شمرده آمد و خافقش قبلی از قذلان این باره اکتفا ننموده به استبدای شاه و وزراق صیاد بنای کارها کرده
باوی تمهید کار این بکار ساخته در میان آورد که سیدی کشف و کرامات کرده و باثبات دعوی مرتکب انواع تزویرات و تلبیسات
انفرد و مکیاره حجو بده و خطابی را اگر جوابی لازم افتد با شاره که بدر حضرتش فرح می باشد الیس نیز بیش که نشد تفتنی چون ام
در اراده‌اش رایج و مرتکبه و عوام کالانعام بندش به ثبات قدم حسینقلی خان معتقدش را طالب خواهر کرده و علاقه‌اش را جالب
بعد از حصول ملاقات و اظهار کرامات از پرده شده و به این صورت نیز و رو نقوش جلوه گر ساز دیگر بکار شد حصول سلطنت به بمداد
محمدقاسم است و ترا در انجام این مطلب ظهیر اعانت وی لازم است به تزویر خود داین تلبیسات نالیس بوده دو رو طلبد و در مخزن تلبیس تکلیف کرد
با بلیسی که در مواقف آمد و با منافقی چون یعقوب موافق بالادیده تدارک اد ننا اللدنیا کرده رو در گوشه انزوا قرار گرفت و محمدقاسم بنوعی که باید زمام اختیار
بر کف سپرده مجالس عام از کرامات سید بکلا بستوده و در حضرت خان از ارادت خود نسبت سید و احسن این تلبیسات سخن
راز تمام شد و عوام بامور ارشاد و نایب امام مستقل خان نیز سلطنت برشته کرامات اوده و بد جفه بکار را کشوده و بنگر بشت اعانت
وی دانسته خواهش ملاقاتش نمود و مستندهای کراماتش با روزی در اداری تهی از دبار و خرابی خالی از اغیار در بروی غیر بسته و کشف
اسرار ساختی باهم نشستند بعد از اظهار ما فی الضمیر سید از خلاصهٔ تقریر این بود که در عالم تقدیر سلطنت تو مقدر است و لیکن حصول مطلب
با موافقت محمدقاسم میرزا باد و بدین تکلیف اسرار غیبی بیرون دادم و بیش از این علامات ضمیر خویش پیش کسی ظاهر نسازم بیهایت جناب خان
بی ارشاد و سید امر سلطنت را مقرر بود و زمان تیز ادام را منتظر فقد بی سید آتش فسرده را شعله بار ساخت و فتنهٔ خفته را بیدار
محمدقاسم را چون نیز مدبر تر شناخته آمده و فاخته کلونش کوچک و بزرگ را بایه افا تمهید کار حسینقلی خان را روانه نظر یافت

و خود در کاشان بعزم آوردن اسباب کار پرداخت بعد از پریشان حاشیه ثالی کاشان در شب سه شنبه ثانی دهم شهر ربیع الاول
بکلاز و دو بیت و بازده و چهری دو انتظار آمد و از آنجا روی بدار السلطنه اصفهان آورد و نام غایب مرتکب شد و هجوم عوام اکثری برنگرید
قبل از ورود و فرمانی مجهول که بنزد جات خویش نوشته داشت مصحوب شخصی تندرو نزد حاکم و عامل ارسال داشت یعنی
ایالت اصفهان حسب الحکم پادشاه جاکی حسینقلی خان مرجوع است و حاکم اصفهان زین پس از اجرای مقتضیات ممنوع و خود
عن التمیم وارد کرده بر نسق و فتق و کار دولت و نصب و عزل مشغول بار و هنوز حقیقت ماجرا آگاه و کیفیات بکسی ظاهر نکرده
حسینقلی خان با فوجی از سپاهیان وارد سعادت آباد آمده و در گرفتن و کشتن و بستن و زدن اشتداد نموده هرج بنیاد الغصه در دار السلطنه
اصفهان هنگامه عظیم بپا کرده و به شورش قیامت آشکار آمد و سیاست عاقانی امعروفی در بد اصفهان باقی نماند فضلا عن الحکام
والعامل هر کس سیه زر درآمد بخشید و معارف شهر را بنحانها از پی غارت بخشید و جمع و دنانیر به اسم خود بپا ساخت و از اول …
خواهی که پادشاه کیسی کنار را معین بود و باز خواست پس از آبادی خویش از فرایی …
حاجی جعفر نام شخصی را بحکومت اصفهان بر گماشت و از تقاعد و دنانیر چه …
خود بکاشت و خود بعزم ظفر و طلبکاری کاشان آمد و فتنه جویی در آن سامان بر زد و دامان صورت خوبی بگذاشت امنای دولت
در صبح پنجشنبه بیستم شهر ربیع الاول در پناه آستان جاه سلطنت بر رو عرض کشید و اتحاد از الوقت از انجمن گشت خلاف اطراف
ممالک را فتنهٔ فراگیر زده و جوز کلمه مملکت را اتفاق‌اش حاصل بکرد و در دوبان محمدخان قاجار و دولتخواهی قم و کاشان حسینقلی خان قاجار
با فوجی از دلیران ظفرنشان بتواتع و سامان اصفهان مامور آمدند و در پیش محمد تیز کارکنان و مستقلان علاوه و خود از مصدر خلاف
صادر کرده که در پناه آستان جاه با بود این نوای خلاف اوج گرفت که حسینقلی خان را محمد میرزا به ارشاد دانا گوشش آمده و …
بر او خلاف اندیشی کوشش نیز نموده مخالف نهاده باید تعجیل زد وصول حکم محکم سلطنت طریق و نوامیس مسالک و معابر به روی مسدود
دارند و او را از دو کار سلطنت معزول و مردود دانند و بدین سبب خویش با حضرت سلطنت از بر جا خواهد که روز
نگذارند و طریق احترامش از هیچ رهی سپارند کرد و ش با هنگ داد آنند و بندهٔ از روش بسنگ اگر با بو را آغاز دارد با وی قتال ورزند
و هرگاه ولامان طلبد اماکش دهند آتش فساد در ش با آب تیغ فرو نشانند و هوی کاشانی بخلک آنان تلک سپارش کشانند فردا از …
حکم محکم قضا نظام را موجب بخود پادشاهی دانند و اعمال ارتقال را سبب غضب ظل اللهی پس از آن موکب ظفر کوکب نیز در عصر
روز پنجشنبه دوم شهر ربیع الآخر با زکان … صولت نیز جهت که حالا به رزم را هم بزم و هزار برخیک … نزد حک…

قال را وقعه و صال حمیرا ان را ابروی منحوس و دلیران کند بر تاب داغ برج رستم و اسفندیار را گمنیز از هیچ نشناسند و دانند
عزم دار السلطنهٔ اصفهان از دار الخلافهٔ طهران بیکخان آمد با این طالع و اخر صفر و ارفع دوله و اجل حال کفی بکر زمین را
از مسام طوفان بلا جوش انست با عادت از اکام شیران بیخ خروشان فتنه و من زن آتش کینه آمد و زمانه باز بر سر فساد های
و بر بنه غبار آشوب سپهر برشد و از گرد مراکب چشمهٔ مهر گشت تار بنه و خشم تپید بارهای نعل بادپایان در آتش عجلت نعل در بود و در پیمودن ره
مراکب هم عنان در سرعت برق لامع را نابدید و خجلت سیر سپرده اند از دار الخلافهٔ طهران الی اصفهان که هشت روزه راه است
بچهار روز طی مسافت نمودند در روز چهارم چون آتش سوزان در کنار زنده رود دستیار مراکب ظفر ورز میدان توقف کردند
چون در بیرون اصفهان نزجمعی پریشان کسی از ایشان نبود و از جعفرقلی خان نیز نه نامی و نه نشان اقتضاد الله دوله داراصفهان ابا جعفرخان را
قاجار قزوینی و فوجی از سپاه کینه خواه باستظام جعفرخان و تسخیر قلعهٔ اصفهان مامور آمده و موکب همایون خلاف جعفرقلی خان را
بنواحی کلپایگان و جهه و دیگر ماتشان ها بشیر این خبر را از آسایش و آرام مهجور دید و کلپایگان معلوم آمد که جعفرقلی خان بعد از
فرار از اصفهان با نواحی محمد قاسم روی بجهه و دیر و جرد و سیلاخور نهاده و دیده بیانات بعضی از طوایف پراکنده و رند و جلاجل
که از حلوا فغان آتش مانند کشته و طایفهٔ باطلان از سطوت خاقان گیتی ستان اندیشمند گردیده و موافقت را اعدی از ایشان
با آن جمع پریشان نکرده و دست و از طایفه پراکنده و نزینگی آن بوالهوسان فریاد و رسی نشود و چون سلسلهٔ کار از هم گسیخته دید
وخاک ادبار بر فرق اقبال بخت لاجرم بنه و اسباب خود را بجه و بجه و دیگر ماتشان ها گریخت و باندیشهٔ آنکه روانهٔ بغداد
نگردد عازم آن بلاد و والی فیلی و حاکم کرمانشاهان حکم بلیغ صادر آمد که در کمال استقلال خلاف خصم گریخته را بیکخان آیند
و استیصال ایشان را مانند حوادث روزگار در صحاری و براری بقدم جد و اجتهاد پویان و موکب همایون تیز عزم انتقال
از کلپایگان بکوچ سیل خروشان روان آمد مشهور است که از پرتو آفتاب و ملکت پادشاه دامالک مآب کنار چنین مجال است
و اندیشهٔ این کار خیالی بی مآل صعود را از چنگ باز ربا نشست و کبک را باید و از عقاب مجال بال گشائی بعد از آنکه چمن
کرمه مغرا او به فلک ستکوه آمد مشخص گردید که جعفرقلی خان در قریهٔ ولاشگرد از غلبهٔ ترس بقیهٔ اسباب و اساس خود را که اشته
ورا مصوبه قم بر داشته و محمد قاسم نیز تعقیب خود را از آن شبگیر بار رمانی داده روی بولایت بغداد نهاده است آری سخن نامزد ای
نامزایان شنیدن و جرعه او از جای برزد در ایان چندین سر رشتهٔ کار گم کردنست و موج سراب سرابستاب پذیرفتن
آب سراب در سر هوس باد و گوشی خفت بیوش به کارها اندیشه مآل به کار است و در اندیشه امور خطر و صدق نیک کار دان پیشه سازد ان های روزگار

مانند روزگار در روزگار وفا نبوده و این عرض آلودگان پیشه از ناطر اندیشهٔ خوجاده دون معرفت از اخبار و آثار روزگار کسی را
از اطوار زمانه آگاهی حاصل نگردد و بی حصول آگاهی علمی از شیوهٔ عقیدت اندیشی و دولتخواهی آنکه هیچ راه مصلحت دولت جهد ام
کسی که نیک و بد شناسا ندیشه فتنه و فساد را کیهان دانشور فضل و ذکا نامبرده و از حیله و غدر را دانسته از حکمت بسبر دست
و دانشمند و کار دولت براستی راست آید و امور سلطنت بدون شیفتن و فساد بی کم و کاست سخن بزرگی از بزرگان حکایت از این
آن یک سخن بس بزرگ حکمت است که کارهای بزرگ بخوردان تفویض نمودن ابواب فتنه بر چهرهٔ دولت گشودنست از ابوذرجمهر
مروزی پرسیدند که مملکت ملوک ساسان را با وجود چون توحکیمی دانشمند چرا زود نوبت زوال در رسید گفت کارهای بزرگ بخوردان
تفویض نمودند و رخنهای زوال بچهرهٔ احوال گشودند قطعه بخوردان مفرمای کار بزرگ که نامد زروباه پیکار گرگ اگر چنگ و منقار
رو بین کند کبوتر که صید شاهین کند شاه چو خورشید جرم سما باشد چوگل بلک و بوی کیا باری بهر آنکه رشتهٔ حکایت
گسسته نگردد و سلسلهٔ سخن با هم بسته آید از سوء تدبیر محمد قاسم خیره جعفرقلی خان از دولت گذشته و چون سخنان جعفر او برگنده آمده صفحهٔ
ضمیرش بد دودهٔ ندامت و اندوه و پشیمانی آکنده بخشش خیره گردیده و کوکب اقبالش خیره با استخلاص از نار غضب خاقانی مصلحت
در این دیده که خود را بجوار روضهٔ احمدی کشانده بخیمه و جود خود را بشرط لاف بست ندان آستان عرش نشان از گرداب این طوفان
فتنه ساحل نجات رساند اسماعیل بیگ دامغانی که یکی از مقربان حضرت سلطانی بود مامور آمد که بسرعت روانه شده سامان قم
گردد اگر روایت معروض را با حقیقت مطابقه باشد امر پادشاهی را اجابت آید از دخول آستان سپهر پاسبان ممانعت
ننماید والا که جواب روی بدیگر سوی نهد فارسش گیرد و تحقیق بپذیرد و الویه نصرت شعار علی التعاقب روانه بلده قم گردیده
یوم الخمیس بیست و ششم شهر ربیع الآخر ساحت دار الامان قم صانها الله عن التلاطم والتصادم مضرب خیام سپهر احتشام آمد و شعشعهٔ
قباب زرین حرم و قباب رفعت علامات خاقانی تنویر اقوامی آمد از دین این خیمه زر قدوم زیارت آن روضه مقدسه را
مبادرت ورزیده و بنده تقبیل آن عتبه علیه را سعادت دین مقدس جعفرقلی خان خیره سر گردن انداخته عذر گناه را به وسیلهٔ تو
آن روحین ضراعت بر خاک مذلت سوده و دست اتابت بعطف دامان سلطنت که سلاطین فلک تمکین بحصول آن مترفقت
داده دامن کرم بگرفت و گفت روزم از دوده مخالفت سیاه است و زبانم در جایگاه خلاف از معذرت این گناه بزرگ کوتاه تفحیم
روح بخش مصون معصومه صحت بناه داشت و انتظام جهان بر رحمت جبلی حضرت و معدلت بنیاد اگر عفو شاه نا تمام بر این جان
بازماند نواهان بختیار بکمال خفت و هرکار سر رشته جانم بتعرض تیغ بران قطع نماید عین عدالت و اثبات ذنب

سرشک خونین از مجرای دو دیده بر چهره از بیم سیاست زرد گردیده جاری آورده و از رفتن کهن روان قلب بقیق پادشاه
خطاپوش را بر سر مرحمت و دلداری شهریار کامکار رساند به رحمت حضرت پروردگار رشتن کنار گرفته و از خاک آستانش پرداخت و بنا
سلطنت نوبه داد که تقصیرات سابق و لاحق را مغفور بعفو فرمودیم و برعایت نسبت اخوت جمله خطاهای او را بخشودیم الملک الیوم
لله تبارک لکن این پس از تقدیم مراسم زیارت مشهد مقدس احمدی و تکریم علما و سادات که وارثان جهانی و روحانی نور محمدی اند صلوات
وسلامه علیه و آله جنقلی خان با بنده‌های خویش در آن ارض فیض نشان متوقف آمده و موکب ظفر قرین روانه دار السلطنه طهران گردیدند
در غره شهر جمادی الاول و بمنظره قصر قاجار که در حقیقت بهشتی است مزین اینکار و جنتی است تجری من تحتها الانهار لوای نصرت شعار گردید
اقامت عشرت را روزی دو در آن حدیقه میمون نشان بوده و بمزید بهجت نوامان اقامت فیض پس از آنکه غبار عرصه رزم را بسر زلف مشکین
غالیه مویان ساحت بزم رفته آمده و عدت نشبت بعید و سرور و نواهای غزوای جنگ و نای حی النصیل کفه و شفقه بافغان بدل ان
کاسات عقار داد عیش و نشاط دادند امشگران بگرفتن پرده‌های او تا رعشه‌های کسالت از سینه خاطر گشادند نواهای شادی در هر
گوشه و مقامی از حضیض خاک باوج افلاک برآمد و آتش عشرت در کانون دماغ شعله ور از آب طربناک در نجم شهر مزبور با کمال
بهجت و سرور بمستقر خلافت نزول اجلال روی داد و وزرا به حصول این عطیه کبری ابواب سرور و حبور بر چهره منتظران
آن خطه و ملک و رعایت سیاست مداراتی که در حوزه مملکت خاین و جانی بوده اند و در مسلک اطاعت دم از مخالفت و نفاق
بعضی از نور بصر عاری آمدند و برخی در معمورهٔ خاک متواری پاره‌ای تیغ سیاست پاره پاره گردیدند و فرقه‌ای از قتل شدن عبرت
بندگان را دور و لایات متفرقه آواره بوده از وسوسهٔ وساوس مخالفین تا آنان را که در تن سری هست و در سر از فیض دانش سری
تنبهی حاصل آید در شارع عام منار ساخته آمده و میلها بسیر آواخته و ماهی چند آن سرها از زبان حال با سروران رازها بر زبان گویا بود
و حکایتها در میان نهفتی **فرد** ببین حال ما را بستی پیشه کن / تو نیز از چنین روزی اندیشه کن / اولی سود که گوشمال تهدید غفلت آیا شده‌اند
و سرها بهوای سروری بر آسمان افراشته بندگان را عبرتی حاصل آید و گوشزد گردد که از این شیوه خلاف نفرتی انفرار غبار دار مردانگی
دانند و تجربه بلا و افزایش حاجت در حضرت سلطان را نوعی از کفایت شناسند و شاخ پژمردهٔ بستان واقعی از کفالت **فرد** چه
رفیقند و ماهی شوخ چشم / هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار / پس از چندی دیگر جنقلی خان در حریم عرش حرمت حضرت معصومه
علیها التحیة و الثناء لوازم ضراعت و انابت کوشیده و اصلاح مزاج منحرف را بجاده بندگی را جلابهای نافع از کاسات
و فتوحات کوشیده استنقاع را منتهک نموده عالم عامل و فاضل کامل حاوی جمیع فروع و اصول جامع طرفی منقول و معقول

مولانا ابوالقاسم گیلانی بوده او را تقی مسکن گردیده وی در فقه آن علامه دوران فقیه عبد سلطانی ادرو ان آمد چون چنان
مقتدای اقت دانو و پیشوای خویش ساخته بقبول مراسم خسروانه بهره‌مند گردیده بود از ظهور مکارم شاهانه برخوردار گشتند
و در یکی از قرای محال شمیران من توابع دار الخلافه طهران اشاره علیه از مصدر سلطنت شرف صدور پذیرفت ع تا که فضا
چه باشد و حکم قدر

گزارش کنونی زمانه و وقایع نگار بذکر انتقال نیر اعظم بدار الشرف حمل و جلوس خاقان خورشید شکوه بر تخت خورشید کوه پیکر گوهر برابر دست

فرش القضاء را مجرد با مظفر وحدت تا تحویل الربیع الازهر نهاد آریاتن کاتبش لباس بحکم بن فناین ل
و تحفه بازجهره بر دادان آذاری را بر آتش صفوه ربایح و نفال که انجامه فرنگ صد هزاران رنگ از آب پرنگ برآورده و شاخ‌ها
نو بهاری زیب صفوه ریاض و جبال را از خلوتخانه زمین بی نوعروسان شوخ و شنگ ظاهر نموده جمشید خورشید بتجدید جلوس سعادت
مانوس با عظم ساعت روز یکشنبه شانزدهم روز ذیقعده الحرام یکهزار و دویست و شانزده هجری مطابق سال فرخنده فال ئیت
ئیل ترکی که پنجم سال سپهر ماه بون و سلطنت روز افزون خاقان گیتی ستان است از خلوتسرای حوت بدست تختگاه حمل
قدم بر نهاده وازین جنبش ساحت باغ از خضارت زبان طعن بر نضارت رضوان گشاده و م برگشاده خیمه گل بسر و سنبل گلبن قرار
گرفته و ساحت زمین آرایش نو از نور و دمعه و موکب بهار بر وه نشان فقادل خلفت مهر ابر فراز عیدان از نوای
نای زمزمه عود و آتشکار آورده دور امشگران طیور عشرت نورد و تذرو بر منار اغصان از زمزمه رنگار ترانه پیشه ساز …
و ستانرا با فضای نشاط دور زبان هزاران غرض و فاخته کانرا انتقدیم انبیا طرب سیه کرده قول سبیح سرو و در روحانیت شهری
رعنا آمده و سوسن برود دلبری و شاخ بلند بالا لاله غنچه را پیاله داری شوخ و پوشش گردیده و نرگس تماشا را مخموری باده نوشی
نونهالان خیابان چون رخ وشاهان منظار خاقان گیتی ستان بترتیب صف‌ها را کشیده خدمت را بپا نهاده و آمده بجا
عروسان شکوفه بچون روی فقاعان نازک میان بارگاه شهنشاه جمشید جاه بکلوه نقاب گشوده وا قامت عشرت زادست
برده و بنهاده گلکنون جهاز از اوراق شکوفه و گل در ساحت زمانه بهم و زیبا گندی عطارد بهوا از … نعفه و سنبل …
نگ … عنبر انگیزی سنبل را با طره طرار مشکبار … از نسیم بهاری نار و بار آمده نغمه را از زلف … اطار …
سحری … زینت بزم نوروزی را با پادشاه کام بخشی کامران کامکار مجلسی ارم آثار و محفلی سپهر نمود ار آراسته سعادت …
خورشید وار بر فراز تخت … کرسی سپهری گوی گشت و عرشی از آلای مرتب و بدیگر آن در خانه کتاب سخن … خواهد نمایند
برآمده در عرصه زمین سپهری و مهری دیگر جلوه گر شاهزادگان گردون جلال و ملک زادگان ملک خصال حصول سعادت

وشرافت را چون کوکب سعد بر آن سپهر سعادت بستاده آمدند و خسرو مالک رقاب آفتاب نصاب با شوکت بغبرمان گشاده و
با فضای آرزم خورشید وار افروخته و همه راه دیدگان پاک رعایت ادب را بر زمین دوخته تاج و باجشان به سر مهری در سپهر جلالت
جلوه گر جام آب فام شان بر گرفتگی در بحر شجاعت بستاده و در فضای بارگاه آسمان جاه انبوه از سران لشکر و سپهبدان لشکر
میران عرب و دلیران عجم یلان نهنگ و گردان دلیر بوده و جمله ابرو و دوش آراسته بخلاع زرتار و قباهای معلم در یکسو پیلان کوه توان
توان و در سمتی دیگر شیران و ببران با قلاده های زرین غران و خروشان از بیرون سرای نوای نای و نفیر و کوس فلغله افکن سپهر
آبنوس بوده و نغمه نوبت جای شد غریو کوس از زلزله افکن کوره زر و سیم عرصه زمین از کف زرافشان دارای زمین و زمان آکنده گنجهای قارونی
آمد و آز آبادی کاشانه آمال آگاهی و ادای گنج زر معدن و کان ازو بریان و خزائی مقصوره وصافی زرین پای بسی صفت که گفته آمد بل فوق نتیجه
و احمد را به بیان آید و خامه و زبان را بزبان آراسته کرده دید و عالمی را عجب بود امان از عطاهای بیکران خاقان گیتی ستان
بار خوسته چون خاطر هواخواهان از نوای بهجت و سرور را بیشسته و لوای شرف و جهود وقار این فیروز بعدی قوی شنه تجلیس سم
منقضی گردید و خوابگاه ماه انه هوای کشور گشائی انتقضی در عطاوی این تجاری القیاد رفان هیچ حاکم [illegible] وارگر ازدار و تجرد چند وقت
رقد رقبت از کند بندگی گسسته و دولت و بافضای خواب خاک بر فرق شاه ماه اقبال بیشیده با عیان و بیمان ساخته و خافت
شاهزاده و آزاده و پس میرزا اعلان قصاوی قلعه را که حصن حصین وحیه و افی خود بنده بسته بود و بحمایت آن حصار بنظمی کشته قدم در طریق
کفران و تیه طغیان گذاشته تسلیم گماشتگان حضرت خلافت ظل الله سلطانه نمود و خود در عین ندامت عذر خیانت را روی نیاز باستان
بستان نواز که ملجاء و در ماندگان و ملاذ سلاطین گردون توانست آورده و زبان تضرعات بگشاد که شاها عقل القافقول غوابت ارزام
برده و بخت کراهم زمام خیشار برکف هوای نفس اماره سپرده لاجرم در روزی چند از تقصیر عتبه علیه که مایه افتخار سپهر دوار است دوری
گزیدم و از این خسارت بپا انگشت که بدندان ندامت گزیدم اکنون سر بر کف ارادت نهاده روی به درگاه عمیم خسروانه گشاده ام اگر بمقتضای
قوامی الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس [illegible] جانم که مستحق انواع عقوبت بخشایند محض عنایت و هرگاه بسزای جباری گردن زنید رام دوشم
از بار سری که تهی از مایه خرد است آسوده سازند چون سکالت شجاعت شاهزاده کامکارش با مایه امید بود با آن امید از صدر سلطنت قهرمان
صدگونه نوید رحمت عام خاقانیش شامل آمد و فابیانه کلام شاه قیاسش کامل از ناره بغضب سلطانی آزاد گرد بدیو [illegible]
دل دولت خدا با نوای این مایه خویشش با کرم گستر و رحمت اندیش با کمعن و خداشی به بیدار [illegible] در فرش با افلاک تابنده دار بود تا جهان
در جهان شاه باد و زنده بزرکش خیمه باد **ورود بیان حرکت موکب ظفر نشان بتسخیر دار الملک خراسان نوبت سیم**

و سایر وقایع اتفاقیه در آن اوان مستحجان اخبار و آثار را مخفی نیست که مملکت خراسان طولا و عرضا
گشادگی و فسیح ترین ممالک ایران است و بهترین معموره جهان خاکش با فضای تربت خسرو خاوران مایه شجاعت و خاک قیتبانش را
از ناشرات [illegible] اهل [illegible] لشکری جرار داده و سپاهی کرار و آب رزم بار برنده و فنون مبارزت قادر و این حکایت
مروی راوی [illegible] بوده و دستان شاهی صادق ست و رزم سازیهای سام نریمان گواهی موافق علاوه بر این در هر شهری حصنی
حصین در رفعت زبان طعن بر آسمان گشاده داشت و به هر کشوری حصاری رزین پا بر فرق فرقدان نهاده و سلاطین فلک مکین را
در تسخیر آن سرزمین گنجها از کف رفته و پادشاهان گردون توان از در استخلاص آن [illegible] لشکرها تلف پادشاه جهان گشا را
در سالی دو مجموع آن مملکت وسیع الارجا بضرب حسام آب فام بحیطه تسخیر درآمد سروران شرارت اثر آن مملکت گرفتاری
اسیر گر حصار مشهد رضا علیه التحیه و الثنا که نادر میرزای ولد شاهرخ در نوبت اول و ثانی با فغار زخرافت و غرور خدعت ساده قرار گیر
شاره و رفته زبان گشادی و تن [illegible] را بن و سایل از شبکه گرفتاری نجات دادی در این سال فتح فال که نوبت سیوم خسرو
پیمال بود اسحق خان سردار قرائی حاکم تربت حیدری و قلیچ خان تیموری و محمد خان سیه دار او و باقی نیز از ما افغان او آن
باتفاق عریضه نگار رقبه علیه سلطانی آمدند که اگر پادشاه جهانگشا را در این بسته عزیمت ارض اقدس تصمیم یابد و رایات ظفر آیات
تسخیر انبار مان [illegible] آید ما بندگان فدوی [illegible] جان نثاری اقدام نموده و انجام این خدمت را آماده ایم و وفای بعهد را
در مقام خدمت ساده و لاجرم فرا نیم خسروانه را الحسنه [illegible] بجانه آمده زمانه ابا ازو خار گذشته و درمیانه تسخیر اقلیم
لشکرها آراسته گردیده و فسته ها از هر گوشه بر خاسته او لا اقتضا والدوله ابد اسمیحان با لشکری قیامت نشان در بیست و ششم
ذیحجه الحرام فتح قلعه ترشیز از مستقر خلافت کبری روانه آمد پس از آن موکب ظفر کوکب ایز آسته شیران دشمن شکار و ترکان
خونخوار با مساوی پنجاه هزار نفر از لشکر قیامت اثر و سپاه [illegible] کتائب لاحد و السیف قد حیم [illegible] تقصیر جباد هر
القوم کتائب [illegible] گرز آهنین [illegible] و نیزه وحضره گذار [illegible] بنرمونی شکاف و تیغ شیر [illegible] در دوشنبه هفدهم شهر
محرم الحرام تسخیر خراسان چون خور آسمان سبک عنان آمد انجام موکب را روزی چند چمن آدکان مضرب خیام
ظفر نشان کرده [illegible] اسحق خان قرائی با جعفر خان بیات حاکم نیشابور تقدیم ارادت و جان نثاری را بتقبیل آستان دولت [illegible]
نوازی یاهی و مفخر آمدند [illegible] خان حاکم [illegible] و ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و امیرگونه خان حاکم خبوشان
با سایر خوانین مملکت خراسان کمال اسم فدویت را با هزار رعایت خویش از سنتعقلان ظل قلیل رایات از دامیکر ظفر ارتیاع

خدمت را از مقام بندگی ایستاده و تقدیم بندگی را گوش بفرمان نهاده و جمله جان نثار بر انتظار اشارتی بودند و همه سربازی را منتظر بعد
نیابت نظام الدوله سلیمان خان چپنی قاجار قزوینی بتسخیر قلعه جاباران مامور گردیده و شاهزاده کامکار محمد علی میرزا با سحق خان
سردار و فوجی از دلیران عرصه کارزار منتقلای موکب جهان گشا را بصوب ارض اقدس از رکاب مقدس مهجور و موکب معلی نیز
با جمعی از شیران رزم آرا و عالی از ترکان هزبر آسا عزیمت … بودند و کلمن الحراب حزبها شمس سرع لکن المصاف طوالع اشاجوا و تهجوا
بانوا و ما نبوا و کانت لهم تحت الفنا یا بنائع بلا درنگ از غبار سنابک تازیان برق آهنگ ظلمت اندای سپهر آیینه رنگ گردیده
دوشنبه نهم شهر ربیع الاول خارج شهر مشهد مقدس مرکز و اردوی فلک اساس … ترکان قلعه جوب … راه چالاک آمده بتجدید
کینه ور عزای … رایات حصار مشهد مقدس برکار اردوی کیهان پوی بامر کدام … آمده و از طول زمان محاصره از روزن کاخها نشان
نایره قحط و غلا و اعلا داده گندم را … غلاجان مردم بودی و حبه جو را … بیشتر از خروارهای گندم ایام شهر را
آب چشمهها حتی آب از چشمها نایاب شده ساکنین حصار را باغات و محلات تا قبور و مقابر اموات خراب در حمله آسمان درختی
که طایری رختی بران کشیده باشد نبوده و در … بوم و بر جای که بومی را دمی در آن آرامی باشد پیدا نه اطفال مهد را عوض قماط
خواب در صبح و شام گرسنه مادران پیش آمدی و صبایای رضیع را بجای پستان پر شیر از مکیدن ابهام ما تسکین ناله و خروش
هر مکانی از شهر را صف دری با لشکری کمین بود و هر کمینی از قلعه را سروری با … در کمین اهل شهر را عرصه مجال تنگ تر از چشم بخیلان
آمد و فرجه بلاد وسیع تر از فضای جهت گریبان … فقرا اجناب علامة العلمائی مولانا میرزا محمد مهدی مجتهدی که فاضل
و عالمی عامل بود در روی … معدلت … و طلب … تمام در محفل فلک … زبان بر گشاد که فقرای
حصار را خطائی که موجب غضب پادشاهی باشد صادر نگردیده و از آن بیچارگان خیانتی که سزاوار قهر شاهنشاهی گردد نه
ظاهر نباده و ایشان را قدرت بر تسلیم حصار نیست و اقتدار با اخراج نادر میرزای کفران شعار نه در وب شهر سد و دست و …
زمام اختیار در کف آن ملعون مطرود چه شود که خسرو گیتی گشا ماهی چند تسخیر قلعه را مهمل گذارند و نادر میرزا را موقوف بجلی
تا اهل شهر بحیله که توانند … از … بیگانه در آرند و شهر را بتمهیدی که دانند بتصرف گماشتگان شاهنشاه و بگانه امرای
خراسان نیز کلا تقدیم این عهد را در عهده گرفته و متفق اللفظ صدق … زبان ارادت بگفتند که اگر موکب همایون را بسمت
ملکی از عهد و عهد افزونت و خرج … و آن از حوصله محاسب و هم بیرون به دولت و اقبال بسوی مستقر خلافت روان آید عجلی
انجاز تسخیر قلعه را فرصه مهلتی در میان پس از چندی هر گاه بنیروی اقبال بیزوال شاهنشاه بسهل قلعه ارض اقدس بتصرف اولیای دولت

علیه در نیابد مانند کان را بی سیاست خسروی بحکمی قاطع باشد و حاکمی دافع چون ضمیر انور خاقانی را تجربه ظاهر بود که اگر حصار
ارض اقدس بغلبه پامخلوب آید و زبان قلعه بنشینه قهر مغلوب رجال و نسوان آن سرزمین که پایه و خیره روضه مقدسه حضرت رضا
علیه التحیة و الثنا اند دستخوش ترکان بی باک خواهند شد و طعمه شمشیر شیران سفاک و این مقدمه و اقعه جد سید حسین بن علی
علیه السلام را ثانی و مظهر چنین قضیه از حکمت سیاست مدن که اصل عدالت و مایه داد گستریست خالی لاجرم شفاعت آن فاضل
کامل را از روی کمال مرحمت قبول نموده تسخیر قلعه را تعهدی که رفت در عهده خوانین خراسان مقرر فرموده حسین خان
قزوینی نیز علاوه بر حکومت نیشابور با فوجی از شیران جور سیرداری ولایت خراسان گماشته آمد و رایات ظفر آیات
بصوب دار الخلافه افراشته ذکر قضیه کربلای معلی و سبب حدوث آن حادثه کبری وهابی نام شخصی از اعراب بادیه بیابان گردی
نواحی ولایات عراق عجم گذاری افتاد و در آن حدود آتش شرش ارباب کمال را چندی قراری نداد که علوم را میان در بست و جایی
چند در مدرس علما اقامت رسم … از خطوط صفحات جامی سوادی که حاصل آن سواد الوجه فی الدارین بود تحصیل نمود
و مایه نفاق که فطرتش را از فاتحه وجود مخمر آمد تکمیل پس از آن رشاد را روی بدیار نجد نهاد و در آن سامان با فرقه الاعراب
الاشد کفرا و نفاقا فاتحه نفاق را سر بر گشاد و غلاف … داشت این بود که احکام و حدود و در از ظاهر فرقان مجید … باید نمود
و اجرای شرایع دین را طلب بجهه ثبتی جز آیات کتاب کریم نباید گشود حضرت خاتم الانبیا را در حال حیات با سایر اموات
فرقی پدیدار نیست و تابعین انتخاب را پس انقضای زمان حیات با سایر کفار نفاق و … آشکار شده رجال خیر طوف کعبه معظمه
حرام است و عزم زیارت مشاهد ائمه مهاجرت از اوطان فعلی مستوجب الملام قباب زرین بر مقابر ائمه بر افراشتن بنای
شرک که هشتن است و از ایشان امید شفاعت داشتن پایه کفر افراشتن جز نام خدا هرچه بر زبان آید شریعت را … و هر گرا
این شاهد وجود را … نباید شد … و نفی را مشرک دانید و این دو فرقه چون سایر فرق کفار حربی اگر باشند جز بربان تیغ بر آن
مرانیدا و خلاف ائمه انام بر ما فرقه اسلام حلال است و … مال بر … این جمهور رود بقاع مقدسه ائمه انباشتن و بال … برین
ترهات خلقی را بجمود دام نموده و جمعی را … آن دام رواج عقاید فاسده خویش را کتابی چند تالیف کرده رسالة …
تصنیف پس از سالی چند که نقد مذهبش در اکثر بلاد عرب رایج آمد و ابلیس لعین را از رواج این تلبیس خاطر … ذخایر
قرین ابتهاج تقلید … در این مذهب علما هم رسیده و پیروش … این عقاید فضلا چون زمان حیاتش بسر آمد و شاه پدر مرکش
هم آن قرشی را بر یکی از مریدانش … آثار آن فتاوی مخالف خلیفه آمده و اجرای احکام خلاف تا آنی … نمودند.

نیابت عبدالعزیز نام شخصی از اعراب نجد رسید و او نیز این مذهب را رواج داده جمعی بعقیده و برگزیده وی درآمدند این طایفه بوهابی معروف
آمدند و این طایفه مشهور و موصوف عبدالعزیز طلب غرّت را از ولایت نجد قدم فراتر نهاده داخل ولایات روم و العرب
تیغ بر آن بعنوان جهاد کشاد و حرمین شریفین را تسخیر ساخت و مذهب خلفای ثلاثه را زیر و زبر ساخته بصیقل تیغ شرر رنگ فتاوی
حنفی از صفحه مذهب عمری علیه اللعنه زدوده و علی الرّغم کفر مزدور و باقتضای نقد بردار خوی جسارت نگذارده و دست و شاهزاده هجری
صبح روز عید هم شهر ذیحجه الحرام سعود نحوس که آن ملعون را پسر نیک سیر بودی با گروهی از آن کفار خون آشام از جهت
بادیه بغفلة داخل مشهد حسین بن علی علیه السلام آمده و قتل مجاورین آن حرم محترم نموده امر اشنعای شقاوت کشیده و از تمام مردان آن
اوان اهالی آن ارض فیض نشان اغلبی بزیارت عید غدیر را در حرم نجف اشرف بوده و بعضی دیگر از مجاورین عاجز حضرت
حسین را بعنوان زیارت در کنف مقدس بین آن روضه مقدسه را آلات سلاح اسباب صلاح بود تیغ صفوح مفتاح فلاح
بیهات فوجی از همه چیز مهجور را با جوقی کلاب عقور کجا یارای برابری باشد و مشتی جام شکسته را با ابابیلی از کرکسان مردار
خوار چگونه قدرت همسری در آن سیلها از خون روان آمده و پشتها از کشتگان آسمان خضاب و از تجدید مصیبت عطای
دشت کربلا جسارت ورزیده و زمانه فتنه اندیشه دیگر باره تجدید داهیه کبرای ارضها ریسها در صحن مقدس و رواق اقدس
از جسارت آن قوم بی ایمان ویران آمده و از ظهور این شناعت پیکر زمین و زمان لرزان و در کم از [illegible] تمام صباوتی شش
نفس از سادات والا مقام و خدام سعادت فرجام و مجاورین آن روضه محترم احترام از دست ساقی تقدیر شربت شهادت
چشیده و رخت حیات از زوار به بهشت جاودانی کشیدند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذالک
و در ضمن این قضیه حکیم علی الاطلاق را چه حکمتی بوده و ما بند کارزار چه منفی بعد [illegible] رسم نهانست و تو شهادت از تبنیها جانان ع بر دل من
خسرو کند شیرین بود ولله قال المولوی المثنوی شعر کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر آن یکی شیریست
کادم میخورد و آن دگر شیریست کادم میخورد علی ای حال وی بسته کلام از دست نداده و زبان خامه بذکر حکایتی که در بیان آن
شد دین موکب والا عزم ورود دار الخلافه روان آمده حسین خان سردار با سایر خوانین خراسان حسب التعهد تسخیر قلعه مشهد
برده و دامان منزل چشمه علی که جلبت دلکشا و مکانیست طرب فزا بمکان آن علی التفصیل در خانه کتاب خانه مشکین ختامه نامه نگار
خواهد شد مضراب فلک شکوه آمده روزی سه چار در آن مرغزار ارم آثار تفرج نمود و از توقفی روی داده پس از آن روی بلده
سمنان نهاد و شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا طال بقاه وارد و موکب مسعود را طرحهای دلکش و رجید و پیشکشهای مناسب کشیدند

درمطاوی این کاری قیصر میرزای ولد شاه زمان افغان با پیشکشی نجابان و یکصد زنجیر فیل کوه توان وارد آستان فلک بنیان
گردید **تتمه ذکر محمود میرزای افغان** در ذیل داستان سفر غربت ثانی خراسان نوشته آمد که در حین مراجعت موکب
همایون از صفحه خراسان پادشاه گیتی گشا محمود میرزای برادر شاه زمان را که طلب یاری روی بآستان شهریاری نهاده بود از مقام
قضا انتظام با اسبابی که مایه حصول مرام باشد روانه صوب قندهار فرموده و آن جناب بعد از مهجوری از حضرت گردون رتبت
خلافت روی بولایت قاین آورده و بعد از انقضاء چندی قلیل باقتضاء نیروی اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان عازم قندهار و وارد
روز ورود باشتهار این خبر که با شاهزاده ذو الاقبال فوجی از دلیران قاجاریه سپاه آمده و بحکم خسرو قاجار رجال امین و انصار
سرداری که از جانب شاه زمان در قندهار استقرار داشت یارای قرار در خود ندیده روی بوادی فرار نهاده و روز ما نشده
شاهزاده محمود را بکف انعام خسرو دار القرار قندهار پس از روزی سه چار پسر خود کامران را در آن دیار گذاشته خود بجانب
کابل [illegible] آمده و از مویدات بخت بر شاهزمان کامران برادر خود را که روزی دو سه و بر شاه بجا سلطنت دوش او آنرا به
فیاد از دوش او نور بصر عاری ساخت و خود لوای سلطنت بر رو و آسمان برافراخت چنین است گیهان ناپایدار بزدوش
دانه بر دو دکار [illegible] با ناز و بیازه و باز و برنج جابازی بکن چه بازی بچیخ که بهر نوا مینداز بر مکوی بهر جوی و رازها
مجوی که کبر باز جوی [illegible] در پیش کرد شاهزاده قیصر میرزا پسر شاه زمان که از قبل پدر والا گهر در دار السلطنه
هرات حکمران بود با بذل و [illegible] عم خویش فیروز میرزا برادر شاهزاده محمود خوف جان از [illegible] بجبل المتین اطاعت خسروی گرد
پای سپاه در دار معدلت مدار تمکین [illegible] را کلماتی آمد پادشاه گیتی گشا نیز از عاطفت جانبش افروخته و بکمند بسته بآغاز التفات
شاهانه فرق افتخارش باوج فرقدان افراشته شد و پس از حصول تفرج صید و شکار رایات ظفر پیکر کاروانی از قرقوه
بالنصر و الظفر از بلده سمنان بصوب دار الخلافه طهران بال کشا گردیده روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی مستقر خلافت را
از ورود موکب مسعود زیبی باندازه افزوده آمد حاصل شده زند دولت انواع کامرانی آماده و وقایع اسباب شادمانی
ذکر سور سرور در بستر مستعد لطیفه نجیبه عباس میرزا طال بقاه ذات النجاه چون شاه والا شان فتح فال را در بزم شادکامی بیاد
و نو عروس بخت خسرو جمال دلفریب کرده و در محفل کامرانی جلوه گر روشنی سلطنت بکلهای حصول مرام آراسته گردیده و جوزه
فلک از خس و خاشاک تزلزل و آشوب پیراسته از نسب سور با سرور و طوی لازم المحبور شاهزاده ذو الاقبال از عهد سلطنت
شاه [illegible] رفته احضار و انجاز هواخواهان دولت را از مستقر خلافت جهانگشای بملک بشارت و در آن هنگام خسرو بیا کامکار

باعتدال نرخ دوران منزل در ایوان میزان بود و چهره آرای نوعروسان چمن از مشاطگی ورزه مهرگان کنجور خزان
اطراف چمن را بخزانهٔ باد آورد پرویزی آگنده بود و غازهٔ مهرگان در حواشی جویبار سیبهای سیم و زر آگنده در رخسار شاهدان
بوستان تقدیم مسرت را بر و بالا بیجاهای صفرا و حمرا آرایش دیگر داده بود با عروسان گلستان رعایت مراسم عشرت را
پیکر و قامت نهالهای سرخ و زرد چهر از بار و چهر از بر درخت انار لمعات نار از کانون سینه آشکار آورد و عقیق چهره نمود و دانه ها پنهان
نهال نارنج سیبهای درخشان از جیب افغان پدیدار ساخت یعنی آنکه بسیبهای موسوی نمو جیب با گونه سرخ و چهره پر غازه
خورده عنبر در مجمر سوخت که معشوق سنگین دل بوی گل روی سیمین تنم با صورت مصفر و رخسار مزعفر چهره زردی داشت که عاشق
روی زرد چهره و جگر درد دل پر از درد خوبان چمن ساحت چمن از اوراق رنگین چون چتر طاوسان آمد و فضای گلشن از جلوه رنگ چمن
مانند بال تذروان جداول آب را از تحرک صبا به چین و موج گرداند و طیور باغ را با فضای هوا در هر گوشه و مقامی اوجها
از ساحت زمانه گرد حوادث رفته گردید و از مکان خسرو گلانه دیده فتنه خفته آسمان سخن جز وفا شعاری نگفته و روزگار
حدیثی بغیر از ترک جفا کاری نشنفته سعادت را دست گشاده و نحوست را بند بر پا نهاده و نیرین شهادت سعدین مجتمعی روشن
آورده که اگر از نحسین فلکی در این دور بامر رخصت او در این دولت ابد مدت عمر تا نحوستی ظاهر آمد مارا چه کمان نوشتا
بمثل کسوف و زوّه خسوف مکدر باد و هر گاه نیر دهر با قضای تلون مزاج نحسی گامی سپارد دو بار در دفتر شاه مجرد حدیث
انتباه حرفی خواهد نگارد و باحتراق ابدی سپند آسا سوخته فکر پس این عشرت الابدیه طرب آراسته آمد و لوای شادی از گوشه بجات
شاهزادگان کامیاب کامران از خراسان و عراق و فارس و مازندران بصوب دارالخلافه طهران روان آمدند اشراف
و اعیان وضیع و شریف ترک و تاجیک عرب و عجم رومی و روسی تقدیم خدمت را بر زده دامان بسته میان بر زبن و بنیاد
در و دیوار مسجد و میخانه محله و کاشانه بدیباج چینی و نفایس مصری و کاسات فغفوری و زجاجات اسکندری آراسته و نقش کرده ایوان و فروش
قصور و دور کمین و مکان زمین و زمان بجواهر رخشان و لالی تابان و زاده کان و شیحه خاک زمین مرقش منقاکران بکجا آهنگ در ترانه
باربد چنگ و نغمه‌سرایان سحر طراز و بازیگران فنون ساز از اطراف ممالک و اقطار مداین در آن جشن جانفزا حاضر آمده و اطراب
حاضرین را نغمات طرب انگیز و حرکات عشرت آمیز با یکدیگر مقابیر   نازک بدنان سرو قامت در شوخی و دلبری قیامت
هر یک صنمی پری نگاری سروی چمنی گلی بهاری از چشمهٔ فتنه آب خورده با لبلبان شراب خورده سقات ملاح کاسات صبوح
بمودن کرفشده را زنهای سرمهٔ صراحی و ساغر اگشودن فلک را در کاخ خلیج فلکی شد و کمر نغمه نوشانوش جانفزا در عرصه

قوانینی صدای اینی الاقوای نای و نالهٔ چنگ بر خروش بسیط زمین از شعاع می گشته و بر زمین آمده بر زبان از زمانه فی خنیاگران
اعتقادات را زمین خواری از وی را ابا اشتغالی از باده بود و جای تقوی را از طی شراب بسی از قیمت زیاده که کوی خماربگیان
خم اغاثت از دستار شده و بازار جمع فروشان کالای ریح رشته رتاره و اعفاف بحاره در خرقه های نو در گرو باده کهنه
و مفتیان ریا کار را دستارهای کهنه گرو شده و در تصرف شحنه پیران کهن سال تازه جوانان پیشه بهر کاران نجسته را
اعمال نیکو بد درستی شکسته کوش حادثه را بنیه سر فنا ابنا شده کوری دیده دستار در اختیار از سر حرم بوسیده در آن بزم
ارم نظم کسی که نبود غم بود و چیزی که کمتر بود نقد زر بزم طاوسان را لب پر از خنده باشد و دیده بر خنیاگران خواسته شده
ناکرک باده آماده آمد کجا زار رباب زن ربابی ساقیان از آینهٔ اسکندری آتش زده نهله و رودی و جنگ از آتش
نمرودی گلستان بود از نظر باده نوشان بادهٔ درام در جام بود و مشهد از انشاد اشعار صفی الدین حلی مناسب مقام
و مجلس لذته لهی وجاه یقضی کانه صبح تبر یجمع فیه شموم و راح وفیه ان و وله ان و حور نقدوت الموس بجیر
بجلس یستقیم جا السرور و کان انفصم فصم المجلس ونه وقم الذوق کاسات تدور و للسمع الاغانی والغوانی لا قیسا
واللهم البحور *تتمه حکایت قیصر میرزای افغان*   چون قیصر میرزا از قوار دیگر پیوسته آمد حرم با حرمت حضرت
خلافت را از حوادث زمانه تکیه گاه نجات دیده دستان سپهر پیمان سلطنت را بحصول آرب قبلهٔ حاجات پادشاه
جهانگشای تیز رعایت جانب سستی الجوانبش را بتفقدات خسروانه و ملتفات شاهانه منظور پیوسته هر روز بمکرمتی تازه خرسند
بودی و هر دم بعنایتی بی اندازه بهره مند گردیدی چون آوازهٔ التفات خسرو جهانگیر بیش عالم گیر آمد و در هر گوشه و کنار
کوشش زد صغیر و کبیر هواخواهان دولتش را که مانند سلک ملکش اسباب تفرقه جمع بود عقد اجتماع منعقد گردید و در حلقه
اجتماع آرای ارادت اشما بر مخالفت محمود میرزا بستند پس با قضای هوای حقوق باستحقاق شاهزاده محمود معظم خوانین
افغان استرفاد را روی بدرگاه گیتی پناه آوردند بعد از حصول بار بدربار معدلت مدار رو از دخول بیارگاه سپهر
مدار روی فرع وحشت از سطوت حضرت سلطنت و سکون وحشت از هیبت شکوه و پیشگاه سپهر مرتبت تقدیم سجود را جبین
ضراعت بر خاک سوده و رشتهٔ های مطلب را چنین بزبان گشود که ذره وار از پرتو آفتاب عالمتاب التفات شاهان برکات
مال محمود میرزا نافذ و از فیض عنایت سلطانی شاهد امال و ولایت را باز بکامکاران هم آغوش آرزوی خویش یافت
شکر نعمت امکافات بکفران آورده و پیس عاقبت را انتقام افغان اکنون قیصر میرزا را سالیست که التجا را مقیم آستان

قیصر پناه است و چون خواهانش را دیده به دربار شاه راه رحمت شاهانه نگهبان بهره‌گاه او از نیروی اقبال خسرو پیش‌بال برخشم چهره برآید
و عیش اکر خان نگهبان ازوی در دل دارد کوکب اقبال خیره بر خلاف محمود دیده و خون جستای ارادت به دولت ابدی نخواهد گشود
و در ازای مواهب بنده سلطانی کاری جز عقیدت شعاری نخواهد نمود و از ضمیر منیر آفتاب تخمیر سلطنت که ملهم بالهامات غیبی است
و مجلی تجلیات لاریبی در این صورت چه صورتی مرتسم گردد و باین خصوص چه حکمی منطبع آید   در دایرهٔ قسمت با نقطهٔ تسلیم
حکم آنچه تو فرمائی رای آنچه تو اندیشی از آنجا که در صفحهٔ خاطر مبارک شاهنشاه و فحوای سطور رقعهٔ جناب قیصر میرزا الکلک الهام محرر بود
و صورت عقیدت اندیشی پادشاه و جهان کشا را ممثل به نظر ملتمسات خوانین افاغنه مقبول خاطر اشرف آمده و جلد را ابلاغ و قبول
مندرجات برده و دوش تشریفات خامهٔ سلطانی مشرف جناب قیصر میرزا را بعد از عطای تشریف و خنجر و جواهر و اوانی و ظروف و زرینه
و خرگاه و شامیانه سپ و اسباب ملوکانه رخصت انصراف بصوب کابل و قندهار ارزانی شد خوانین و سپهبدان آن سامان
یکان یکان خطاب مستطاب خسروی از مصدر خلافت شرف صدور پذیرفت که جناب قیصر میرزا را باشندهای خوانین
افغان روانه گردیده و فرموده‌ایم و ابواب عنایت بسر تخت ارامت به جهه واحوالش گشوده‌ایم لدی الوصول و عند الایصال
امتثال مثال خاقانی را واجب شمرده با اجتماع کتائب مواکب آینده و اعانت را باعمو میرزای عمش مناصب دار القرار
قندهار را از نهال مراکب بیقرار ساخته و دار السلطنهٔ کابل را از ورود مواکب نارمار   تا که گردکار و کار روزکار
ذکر تاریخ سنهٔ یکهزار و دویست و هفده هجری مطابق سال فرخنده فال تنگوزئیل ترکی که ششم جلوس میمنت مانوس است قلعه کشای روی نهد و ز سپهر دوار
و فرمان فرمای جلوه‌های اسپاره در این سال فرخنده فال یکساعت از شب سه‌شنبه بیست و هفتم شهر ذیقعده الحرام گذشته
جلوس چابوی بدارالشرف حمل قرار گرفت و زمانه تقدیم خوبی با گونه دلبران فرخار صورتگران کشور ابداع از آب ساده
هزاران نقش بدیع پدیدار آوردند و چهره پردازان کارخانهٔ اختراع از جوهری بسیط با صورت غریب اشکال رخ جسمی
به رنگ جانی اجسام و نگار رنگ ظاهر آمدند و از جوهری سیال عالمی اشکال گوناگون با هر باد و آتش گل مشتعل آورده و آب
جوهر جان بقالب گل مستور و گلزار چمن بشئون مختلف از پرده برآمدند و نوباوگان بوستان با اطوار متفاوت
بی پرده جلوه گر غنچه به رنگ دو باده و خجلت نرگس فتنه وجاده و سرو و بید را بای علم شد و صنوبر نمود آرائی مسلم بنفشه را نصب
سوگواری آمد و سنبل را قسمت بیقراری لاله را در ساغر لعل صهبای ژاله ریخته گردید و سبزه را با جوهر جان آب روان
برآمیخته سوسن آزادی جست شمشاد و شادی فضای باغ تربیتی نکو آراسته گردید و مرغان از هوای خاطر از دل نوای

جنت برخانه سازی بر چمن را ساری آمد هزار دستان حدیث عشق گل افزاری فاختگان را طوق محبت گردن کبر و بلبلان را
شوق بابت ضمیر آنان با فضای سنبل هم‌دم سرو سهی آمدند و انیان نشاط جان پرده ساز آهنگ جلوه داری فرخنده روی
فرخ رای جمشید خورشید شید جهان کشای بهمنت سال جدیدی را با تختی سرحد امید تبریزی چون روضهٔ جنان و نخلی چو مهر چون
نیکر آسمان بر آمد چون پایه تخت آسمان سا بود و چهر منوچهر روزکار خورشید آسا شاهزادگان سعادت نشان پیرامن سریر
خلافت مصیر مانند ستارگان درخشان بسعادت از مطلع هلال طالع بودند و در جوانب آن سپهر خلافت به ولیعهد اقبال
ساطع افاضه را دست دریا نوال شاهنشاه و کان افضال گوهر بار بود و بخشش را کف راد خسرو کرم نهاد و در نثار امرا و خوانین
اعظم سران و سرکردگان معظم را بر دوش خلع نخلاع زرین آمد کمر و خنجر مرصع بلآلی ثمین بر کمر در محلی که شاید سیاه
و نکه می که باید آماده و همه را گوش بر فرمان و چهره را دیده بخدمت نگران و شاهان مشتری روی را بر کف کاسات
سهیل آسا و رامشگران مشکین موی را در پرده نغمات و دلارا نوبت غم کاه سلطنت فلفلهٔ افکن سپهر آبنوسی تکو و بنگاه خلافت
دهشت افزای رومی و روسی نوبها نوبت نوبت تقدیم جابت رانشد و خروش کوس اساعت سلسلهٔ صنای بشارت
گرم بام سرو شش شیران عرین با قلاده‌های زرین در پیش صف نعره زنان پیلان جنگی بابند و ان زحل آیین در حضور اشرف
فرو گران جدول آب را فواره‌های بلورین بر دامن سپهر در بار آب دریا چه را موجهای سیمین از عکس خلاع زرین شعله
آثار خطبای مشتری بیان بثنای داد رعدالت نشان رطب اللسان بودند و بعرض جلیه مولف تهنیت نوروزی زبان
آسمان جاه عذب لسان و انخطبه به مولف شعر ای ز آب آفریده جمله جهان ای عطا کرده ز آب بر همه جان عالم
آدم آفریده تست آدم از جمله برگزیده تست مظهر قدرت تو پیکر او سرّ وحدت نهفته در سر او هم تو ذات تو
دل و جان در وفای تو باخته به همه باشند و با خیال تو ایم سرخوش از بادهٔ وصال تو ایم باقی آنکس که در تو فانی شد
جاودانی شد بار خدائی خداوندی را رواست که از آب بسیط ترکیب عالم جابار است و از بسیط خاک پیکر آدم
بجای سپهر مطبق عالم بکجر قدرتش را موجب اوج شده و حقت دائره فیروزی خاک را که محیط تکمیلش را حجب
بتحقیق قرار یافته شعر نخستین کی آب پیدا کرد او زان آتشگون چرخ بنیاد کرد از مین جرم آن آب و چرخش حباب
جان زنده و زمین روشن گیسر آب پس از آن تکوین عالم بادیات را بفعل و انفعال آبای علوی و امهات سفلی منوط
و مربوط گردانید و مامات را با فضای استعداد خلعت وجود پوشانید و کائنات استعداد و قابلیت به دایرهٔ هستی

کشایند تا هر یک بقدر قوه را و بینند کمیش بوینید و باندازه عارف باسم خداوندیش چو بینید و بچونش را واجب دانند و بوجودش را لازم
و بجاودانیش الموجب درجات شمارند و بتحصیلش را باعث درکات برحمت عام و کرم تام لاکلام هدایت مانندگان بکرا و در پنج
محول نموده که عالم بطفیل ذات از عدم بوجود آمد و آدم بشرافت نسبت جمله ملایک را مسجود رسولی که برهان قاطع رسالتش
باشارتی از یک پیکر ماه دو پیکر آشکارا آورد و باثبات دعوی نبوت جمادی چند را بگفتار بینی کرد حجت واضح نبوتش با بجائی شناخته
مهر را از باختر بسوی خاور بشتابان ساخت و به بقیه معجزات روشن بیکمرین این را منفر با بیان شریعت غرایش ملل و مذاهب را
ناسخ ست و بنیان ملت بیضایش تا صباح قیامت راسخ ختم رسل و هادی سبل موید مجتبی محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و آله
فخر بشر و حبیب باری هر شش و دل چو روح ساری چون تنش بزیبایی هر شش بار بسر هر شش بود و هوشش آن جان جهان جهان
جان ست خود جان بتن جهان از آنست کیتی بطفیل اوست موجود کردون اگر او نبودی کی بود پس آمد و پیشوای جمله بعد او
رهنمای جمله بیا این عم و کاشف غم صاحب لوائه و خلیفه بنص مقاله زوج البتول و سیف الله المسلول آنکه در مهد برد
اژدر کند روز و فادا از ضمیر خود و بدوش نبی نهاده قدم تا بتان افکند ز طاق حرم مظهر سر کردگار آمد مظهر دین بذوالفقار آمد
جانشین نبی امر خدای کرا با نزا بعلم راه نمای نو عروس جهان مطلقه اش شد و این مسند معلقه اش خبر نبی زانیا به
بهتر انبیا کمتر نه و او مهتر نایب حق بود علی الاطلاق کاشف الکرب و قاسم الارزاق چنانکه شاه حسامش تیغ
از خون کفار بود و در خاره دلائل ابنش کلکون از دیده خونبار ابیری که کاینات خوان نعم از کرمش بکمیح و او را ابتغای بدن
غذای غالب لقمه جوین بود و ابر سپهرش پیر تیغ اعدا رحون حلقه در انگشت و طبقات زمین در قبضه اقتدار چون قبضه خاکی در مشت
خلیل را در آتش سوزان نگهبان و نوح را در غرقاب طوفان کشتی بان و گر نه بیرانش چون گلستان شدی و طوفانش
کی ساحل امان آمدی و فرزندان هدایت نشانش که هر یک سپهر امامت را مهری تابان و بدری فروزانند مایی بصیر تا زرا
فنا و ظلمت از شب دیده برکشند و در اطراف عالم رایت اسلام بر افراشتند خاتم ایشان از خوابگاه [illegible]
در پرده خفا پنهانست و در مقام غیب چون آفتاب درخشان اتمام حجت را منتظر فرمانست که بصیقل تیغ زنگ کفر
از آینه اسلام بزداید و بمفتاح فلاح ابواب مسدود معرفت باری بر چهره جهالت منشان بکشاید منت خدای را که در عقاب
آن قایم آل محمدی و مروج دین احمدی دیده ما مهجوران انوار امامت را بنور وجود شهریاری عدالت گستر منور گردانید که ظلم
از عدلش آواره و فتنه را از امنش گریبان شکیبائی پاره است شهر عالم السیاست پرورد و سلطنت را بعدالت در عهد خویش

کو نقطه

کو نقطه و لعل مرکز دایره و شان وه وصفه خاطر با مرات صور انبساطات حرف نم بزبانی نسبت و نقل اند و در فضل مذکور دفعه
درکوشه چشم بتان خالی نمود و پریشانی در خم طره خوبان خستی آسوده تا آتش جوهر صفحه فولادیش بموضع جمر من غیر معادن
از باد حمله او وحشه کمر دید مجمع البحرین آب و آتش شد به زرقت و تا قامت رایت هوا گیتیش نکون ساختن قامت مخالفین
در صف هیجا افراخته شد مطلع السعدین فتح و ظفر آشکار نکردید بر بهرکس آسمان کرداد حکمش بود انست و در همه جا آفتاب
وار جود بخشش فایض است و لی آسمانش نخوانم که مرکش پست آنست و آفتابش ندانم که سایه بزد وانست در زمان عزتش عزیزی
ذلیل نیست مکر زاد دکان و در ایام دولتش نازپروردی خوار نه مکر پرورده دکان مهرتابان انست که آن از خفای [illegible]
خونین جگر بیست پیوا و این از شم کرمش آتش بجا نیست باد [illegible] باد و بود سلطان الاعظم والخاقان الاکرم معز الدنیا والدین
فرمان المآء والطین السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو النصر والفتح والظفر
خسرو کردون خدم [illegible] شاه آنکه چرخ خویش را بر در کهش کمتر ز دربان یافته آنگه [illegible] برنهد چرخ را
تا رسا از بهر شادروان یافته با جلال وسعت دامان جاهش بر هیچ آسمان چاک کریبان تا بدامان یافته از رزم
کون جام خون فانوس آسمان سرخ دامان شفق را چو مرجان یافته در حقیقت زور رخشان تیغ خرگاه ماوست [illegible]
در بزم خرم بستان یافته هم زتاب آفتاب جبر گردون ماهی [illegible] لعل خشانی اگر کوه بدخشان یافته خاک ره [illegible]
عقل با جان برنج نیست انصاف کفت این [illegible] که از عقل ارزان یافته ابر با جودکفش [illegible] وزان جیب برقها
بر جوشن [illegible] خندان یافته از پریشانی نشانی نیست در عالم مکر زلف خوبان را صبا کاهی پریشان [illegible] روز هیجا کز سر فرمان
تیغ خونبار یلان لرزه و از سیلاب خون ایوان کیوان یافته دهر را آشوب را از موج خون آمد بیاد آن زمان جا [illegible] هوا
طوفان یافته شرزه ای کر خوان کامی از خنجر خواسته مرهمی کر یافته زخمی نمکدان یافته هر دم از فریاد و افغان دلیران روزگار
ما [illegible] کردون بر هنر [illegible] افغان یافته بر کف آزی ازدها پیکر جام خون افشان کباب از خون خورده هر دم [illegible] از جان
یافته بر دری صفحه جان از بهم که از خاطر برید داستانهای که چرخ از نو بر بستان یافته انکجون تیغ [illegible] زنا دو طعا بیکرکند
آوران بر خاک یکسان یافته کاو در رزم آرایت بدام خون آشام را آسمان سیاه بحرث بدندان یافته در وغا از تیرگی از زبان
نو [illegible] و آنچه فرعون از عصای پور عمران یافته خسروا ای کاسمان را اشخص حکمت از ازل در خم چوکان خود چون کوی
میدان یافته ساحت آفاق را [illegible] دشمنان جاه تو نک محنت زا چون [illegible] زندان یافته تا توان گفتن که شاه اختران [illegible] بلند

قیروان تا قیروان در زیر فرمان باشد تابع حکم تو باد از قیروان تا قیروان ای نظام از حکم تو هم این و هم آن باشد امید که شاد روان
تو که تو پیش نما و ظهور حضرت قائم صلوات الله و سلامه علیه باطنه خلود بر فراز آسمان کوفته باد و خسروان جهان در ظل ظلیل سپه پایش
سر برآورده به محمد و آله **ذکر عرض پیشکش نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه** بعد از انقضای بزم نوروزی روزی دیگر نایب السلطنه
العلیه عباس میرزا تقرب بحضرت خلافت را از نسب طوبی داده و عرض پیشکش بجای آورد از جمله اعراضات که از نظر کیمیا اثر پادشاه
آفتاب نصاب گذشت و عرض داده شد هزار قطعه سنگ آفتاب نمک از نگار گوشه کان گان در پرورش یافتگان هونه باشد
که بعضی از آنها در حضرت چون خط سبز نوخطان بودی و برخی در حمرت مانند لعل آب سینه لبان گلگشی مرجان ز بیرون زبرجد
از این جنس زبرجدی در کف جوهریان جای جسته باکوهر فیروزه نیست از زمین ساده بیرون صفات زمین گوهر دیده و دو و تقوز اسب قاقو
فولاد سم باریک میان صرصرشتاب پولاد نعال مبارک بال کوه سر پیکر آفتاب زمین براق جهت رفوف نسب دلدل البسیر برق
درخش اهسر بعد آورد از جلال نعل و فلک گردش و ستاره سیر زمین نورد و دریا گذار و کوه پیکر که در تک از وهم و باد و کوه بکلم
کاشتاب باز و تیز گشت مرغ پر وشان من عالیها طراد الاسود و لعب الغزال ضمیمه عرض آن قیقو و الاک که در دو خنگ
همچون سرخ رنگ انجم زنگ کوه کوهان آسمان نشان ابر بیابان نیز نام چیت باد رفتار عفریت آهنگ رهوای پیاده قاف نیز دار
گشتی در زمین روان نهنگی در جبال پویان بروی آنکه چون بوقلمون ... امل جوی پیر و اندک خور و بسیار دو که آنها
برده که در دو و در تاختن در قطار آن اعراضات عرض داده شد و صد قطار از آن مرکوب مرغوب که وصف قطار قطار
من خیلا نجیل و اربعت عن آل انجار را موصوف و تعریف البغل اسرع لعاب الرکوب را معروف هم آن نخست مقدم را
تا آمده و نابه نثارهای متوالی و هزار رسته و الوان معقوده عاشق رنگ دیبا طلبان از آن ابریشم و چکمه بنیادی پوشنده نسبت
مرغوب مسلوک مطلوب دیدارشید روز و در روز در شادی آوردیم برده و تریکت ... دلیلان نشاد جنید و طلیلان آن گل گشای لب بکار آن
معرکه آرای جلجاران اصل نشاط و مایه انبساط عزیز تر از زبان و درایج تر از نقد روان ماثور و جعفر و شهره شهر و دعت سرالفی
اشرنه و قار تستح الساعی خطرة وحیث الی الامام عزة نیزه باری سابق را الافق آمده صقیلات مصری و طلعات شامی و اکرهنای
خانی و مرندهای هندی و سایر ذخایر واقیه بقدری عرض داده شد که حساب و هم از ضبط آن در حوصله حساب نگنجد و قوس
زدن اندازه و قیاس از میزان وزن شخص آسمان را دیدن کان از عرض آن اعراضات بحیرت نگران بود و آفتاب را بر چهره تابان
انتقاش آن جواهر درخشان خوی خجلت روان روح پرور تر از هفت گنج باد آورده و خوشی به خاک شرمساری چون پیکر قارون پنهان آمد

دروان جمشید از خزانهای معمور خود در آتش خجلت مانند عکس حسرت فضیان بر بیان شاهزاده و آزاده در عاطفت شاهانه نیک بو است
والتفات خسروانه فرق فخارش بر فرقدان بر افراخت مثنی از نسب آفتاب و غایت سلطنت عزیز و برخوردار قدری
از نظر ان جهان فانی را که خرابا روشنا را تا بدور بگذار شایسته و فرید و آثار انیار ساخت و خود را ابتغای نام و تحمیل
کونا کون عدد بهرام غلام کامیاب و کامکار اللهم ارزقه عیشهم و انصر جیشهم و ابد سلطنتهم و خلد ملکهم ما دامت الشمس
طالعة و البدر ساطعة بنبیک و آله و وصیک و اصحابه **ذکر رایات ظفر آیات به فتح کلاته سالک کلان** طالعه ستوده کوکلان
سالهاست که در کنار آب گرگان ساکن شده و در آنسامان با متابعت و انقیاد و حکام استرآباد و صاحب امکن و مساکن
به دولت علیه قاجاریه خراج گذارند و نجد جمعی که از سدد سلطنت تا ره رود جهان و عقیدت شعار در این او ان از کار
گذاره ولایت استرآباد در بنیاد خسروی معدلت بنیاد شکایتی از سوء رفتار طایفه تقاوت نیا و رومی داده و استدعای تنبیه آن گرکان
فتنه جو را از شیران جلادت نشان نمودند بدین شرافت برگشته و موکب ظفر نمودار از عزم تفرج ولایت مازندران و شاد و تنبیه آن
فتنه جویان روز جمعه شهر صفر المظفر یکهزار و دویست و پنجاه و هجری از دار الخلافه طهران به دولت و اقبال روان آمده از هم
باد و پایان صرصر سیر و لایت ساری شادی و سرور منصرف خیام سپهر احتشام گردیدند روزی چند اجتماع سپاه ظفر شعار
و تعمیر حصار آن ولایت خلد آثار موکب ظفر کوکب را اقامت روی نمود و پس از آن تطهیر لشکر و خاص الدوله سپهر شکوه
بجانب قوانب شقه کشاکره دید بعد از حصول تفرج صید و نخجیر و تفریح ضمیر آفتاب تنویر خسرو جهان گیر چند اشراز و در و گوه
مسعود مشرف آمدند و اهالی آن حد و در آغوش ارادت پیش باز امر جدید و احکام جدید شاه دشتقف از ان منزل حاوی
فرجام نیز کموی اعلام را نسیم غربت به صوب استرآباد و مشک بیز آورده و شوق محاوره خاطر دلیران جنگجو را کسینه انگیز هم
و از آن خطه ارم آثار استجمام مراکب را روزی سه چار اقامت گزین آمدند و بنیه کارزار رزم جیمای نیزار کوه شفه و گلین
پس از آن عزم منزل قراسیخ که نزدیک کلاته را محل اقامت بود و بنای زرین تفسیر بحاولت کشیده و موکب ظفر قرین نیز رحتها تنگی
بعد از ورود با تحمد و افراشتن خرگاه خسروی و برقعه این خیمه کبود شیران بیشه کارزار به صید گرگان سکه ربوبیان کوه
توان و دیوان عفریت نشان سوار آمدند و بر اطراف آن دشت پیکران نهیب نار ز آزار رامش سپار روزی از میان
نرفت که حاصل خرمن از محصولات شان مشتی خاکستر گردید و از روزنه الاخیمان آتش نیما شعله ور و دختران لیرانرا
اسیر شدند و زنان مردان را دستگیر تنگ چشمان قجاقی را اشکهای لشکر بتاراج رکان حالا که رفت و آهو وشان ذوقی

عقده‌های گوهرنمای شیران بی باک گرگان گرگان را کلاهای اغنام غنایم شیران علف آمده و شیران علف را رمه‌های انعام
آن گرگان گله ضمیمه رمه در بیابان دشت نخجیران از تیر و از خدنگ پران مرغ جان در هوا پرافشانی نمود و از خوکان تیغ
بران بجز از کوی سرور عرصه خاک غلطانی بقیة السیف از بیم جان طالب امان آمدند و بحصول امان خراج گذار نواب پادشاه
جهان تا نقض عهد را انگیخته بهانه نباشند و ادای خراج را بهانه در میانه از هر طایفه جمعی معارف با گروگان در دار الخلافه طهران
خاک نشین آستان سپهر پاسبان آمده و باقی تقدیم خدمات دیوانی را جان فشان و عقیدت نشان موکب ظفر قرین فتح توام
بر لباس روحین بجانب جمع کالپوش روی عزیمت نهاده و سرانگشت حرکت با آن مان اعلام نصرت فرجام را عقده‌گشا اقامت
از طره ظفر طراز برگشاد و پس از روزی چند که ساحت آن چمن اسپهبد بجهت پرداخته شد و کار دولت بنحوی که باید ساخته کوس
عزیمت نواخته گردید و لوای سلطنت بصوب علی بلاغ افراخته نواب نایب الخلافه عباس میرزا بر استعداد تقبیل رکاب ظفر
انتساب حضرت خلافت را از دار الخلافه طهران روی بموکب همایون آورده و در منزل علی بلاق بهره ور از حضور موفور السرور
شاهنشاه گیتی پناه شد تقدیم بهجت و سرور را مدت بیست روز آن منزل دلگشا مضرب خیام فلک سا آمده و محل اقامت موکب
پادشاه جهانگشا پس از آن که خاطر خطیر سلطنت را از عشرتهای مهنا لذتهای مستوفی حاصل گردید و بهجت ضمیر اقدس
من جمیع الجهات کامل بعزیمت دار الخلافه کوههای اسکندری بلند آوازه نمود و شقه رایات ظفر آیات را قرین اهتزاز
روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاول مستقر سلطنت را از نور و دو موکب مسعود سعادتی تازه و رونق دیگر داد و والای آن خطه مینو نشانه
بهجتی بی اندازه **ذکر وفات مهد علیا مستر کبری والده معظمه پادشاه جهانگشا طاب ثراه و جعل الجنة مثواه** عاقل و جاهل و دانا
و نادان از دار و دنیا این مسئله را از مقوله بدیهیات دانسته‌اند و این قضیه از جمله ضروریات که حیات را ممات لازم است و زندگانی
فوات منضم هر وجودی منتهی بعدم است و هر حادثی را بازگشت بقدم این کهنه رباط دو در محل اقامت نیست و این معموره
منزل استقامت **فرد** بس کرده دیده و بگرد دو روزگار دل بنیاد در بند و هوشیار را مقصود از این تشبیب وقوع حادثه جانکاه
نواب علیه عالیه والده معظمه پادشاه گیتی پناه است که از سرای عالم فانی درهای مصیبت بر چهره عالمیان گشود آن خدیجه
روزگار و آسیه پرهیزکار مریم طهارت انتساب بلقیس عفت مآب را از عروض عارضه مزاج شریف از حد اعتدال منحرف آمده
و طبیعت لطیف از دریچه استقامت منصرف قوای طبیعی را ضعف عارضی غالب گردیده و مدبر طبیعت از تدبیر اصلاح مواد
فاسده‌های رب الاطبای حاذق را معالجات موافق سودمند نیفتاد و استعمال ادویه و اشربه و جوارشات و جلابات جلیه صحت

و سلب مرض را سودمند نیامد اجرای خیرات و صدقات نیز اجل حتمی را دافع نگردید و قضای مبرم را رادع لاجرم روح حیوانی
با فسردن حرارت غریزی از جریان در مجاری عروق باز ماند و نفس علوی بشوق موطن اصلی از آمیزش بدن بی نیاز در عشر
آخر شعبان المعظم بگذار رو دو دویست و هفده شبی هنگام سحر که قدسیان عرش از غرفه سبحانی قدوس بلند آوازه بود و درهای رحمت
الهی بر چهره ساکنین عرصه خاک فراز ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را لبیک اجابت در داد و طلاق
حوریان عرصه جنان را از آن شوق روی بمحفل قدسیان نهاد و صیحه قد اکبر در عرصه عالم محشر برخاسته و نفیر مهر و ماه
صغیر و کبیر از گوشه ایوان کیوان در گذشت زهره گیسوی مشکین بمقراض غم ابریده صبح گریبان شکیبائی بسر پنجه ماتم بادبان
بر درید **فرد** زان مصیبت نیل اندوده ملا برجبین انس و جان بست آسمان تودهای گرد و غم دران عزا برکلاه فرقدان بست
آسمان شاهزادگان آفتاب رخسار مشتری شعار گل عذار ریحان خط چون بنفشه زلفان مشکین چتر سوگوار آمدند و همچون سنبل
کاکل عنبرین خود بیقرار خواتین نیز چهره جبین که سایه نشان آفتاب بجز در پرده ندیده و در روی شان همگی مگر آینه و آب گیسوهای
مشکبار بر پریشان آوردند و نرگسهای بیمار خون بگان بر گلهای گل از صدمه طپانچه نیلوفر آمده و پنجه‌های بنفشه در کف بستان افروز
دیده لاله احمر ماه رویان را ابرهای غمام از بلالهای گلگشت پاشیده شد و برخ آفتاب از تخیر بر آب عقدهای پروین چون
تاره پاشیده اظهار تحسر العلمای آبدار بلالی شاهوار افشرده آمده و آثار حسرت را ژاله‌های روان بر لاله‌های نعمان افسرده
روزگار را دوران معزا بنده بزاری مضمون این شعر بر زبان بود **شعر** ای طاق ابروان مه آید جفت جفت از طاق نیلگون
عل آمد برآورید ولی روز دیگران چو مه چهارده شبه ناخن چو ماه یکشبه دوده برآورید سرهای ناخن از رخ و رخ از
سر ناشکرم چون نقش آرزو چو زر از که برآورید سوگواران مجلس عزا اکبر بیقراری با هم تکرار این نظم مناسب در میان
که چو سوفار دهان وقت فغان بگشائیم که ز دود دل تیر چرخ گمر بربندیم این سیه جامه مرو ماندار بر دو چشم حالی از آن نیک
طلبهای که بربندیم ستارگان در آسمان روزان از دیده مردمان نهان آیند و در آن روز ستارگان از مردم
دیدگان بر خاک روان بود هزاران در جان از غم گل زاری و فغان برآمدند و در آن اوان گهبار از ابر هم قراری
گلها چون هزاران نوان و خروشان آمده سوخته دلان از آتشین دل حضیض خاک بر اوج افلاک روان گردیدند و ابود و دود
دار از اسرشک خونین ماهی و ماه در او حیث در او داشت مردمان چون آب دیدگان خاک نشین آمدند و جای آن بود
وجود سپاه و اعیان درگاه و سران لشکر و سران لشکر همه چون دم تیغ در عرصه رزم از دیده خونبار آمدند و جمله چون نقطه علم

در روز کار بیکار انقضه و منفرار از آب دیده و خاکی که توان بر سر افشاند نمود و از بسیاری گریه آبی که بر چهره روان آمد در دیده
وجود نداشت لاجرم بحسرت سینها بر سر زدندی و چشم نگار بر سینه کوفتندی که غم شدی   خاکش بسر که خاک بسر کند زین
در دل که دیدگان نرگسند پس از تقدیم مراسم تجهیز و تکفین شاهزادگان فلک تمکین نعش جنازه را باقدام پیاده آمدند ارکان
سلطنت و مقربان حضرت برای دولت و حکام مملکت حمل و نقل جاری مخوف چیز دانی کار گذار و خدمتکار در جامع دار الخلافه
که از بناهای معظم پادشاه گیتی پناه بود و وصف آن در خاتمه تاریخ علی التفصیل نوشته خواهد آمد بر آن نعش شریف نماز گذارده
و رنج در جانش افزایی از در کار و باری در خواستند و آنگاه با آیینی که شاید و آوای که باید نعش شریف حسب الوصیه بمشهد
علی ساکنها الف من التحیه منتقل گردید و در آن خاک پاک بجوار رحمت ایزدی در تحمل آری سرانجام زندگانی دنیا همین است
و موطن اصلی خاک نشین و تخت گزین تنگنای زمین   جهان گر گشاده کند راز خویش   نماید بتو شیب و افراز خویش
کنار سرش پر ز تاجداران بود   بر جیبش پر ز خون سواران بود   پر از مردو انا بود دامنش   پر از گلرخان چاک پیراهنش
اللهم ثقل بالرحمة میزان حسناتنا و بدل بالغفران عنوان سیئاتنا و احشرنا مع الائمة الاطهار و اغفر لنا بفضلک یا غفار

ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و [illegible] نادر میرزای افشار

[illegible] خوانین خراسان مضامین مهود سابق [illegible] خان سردار
در تسخیر قلعه مشهد لاحق آمدند و جلادت تقدیم خدمت بکمر [illegible] که امر کلی انحصار را محصور آورده و اهل حصار را
از تنگی محاصره از بزرگ فرار [illegible] مدت چهار ماه اقامت مراسم قلعه گیری را در اطراف آن حصار [illegible] بوده و در [illegible] اهل
شهر از بلای قحط و غلا و عذابی الیم چون غره رمضان در دامن افق پیدا شد [illegible] همت خسرو جهانگیر آشکار آمد و جلال اقبال
نادر میرزای افشار در جنگ [illegible] ادبار گرفتار شد سر در آن میدان کارزار از اطراف رایات ظفر پرتو افشان شد و حرکت
بروج شهر باستخلاص خویش جانب هرات فرو گذاشتند بار و بیکبار مسخر آمد و در اول شب در عرصه شهر غوغای روز محشر ظاهر
نادر میرزای پلید نجات از آن طوفان بلا را [illegible] شده [illegible] روی بحرم حضرت رضا علیه التحیه و الثناء نهاده
مخلص خویش را از کمان تدبیر این شیر خلاص گشاده و در آن حالت [illegible] خویش باب بسته قطع
نحریر کامل و فاضل عامل از ذریه حضرت رسول و ثمره شجره اولاد سیده بتول علامة العلمائی مولانا میرزا محمد مهدی را در [illegible]
شهادت فائز نمود و بعض غوغای عام را اشاره [illegible] اسباب کار بود [illegible] و امر تحریک وی آنگاه چون صورت گرفتاری
در آیینه تقدیر منطبع بود و در [illegible] امیدش از ننگ اهل بیت نبوی بالمرة منقطع در ظلام آن شام تار فرار را روی [illegible]

[illegible]

قتلاغ‌بیگی را بسعادت و اقبال عازم کشور بهشت نشان مازندران آمده و تفریح خاطر اقدس را بتوابع آن گلستان خلاف بنیان بصوب
اتساع میدان خاطرهای با فضای بهجت و سرور و چون بخت جوانان خسرو جهان تازه و خرم بوده و چمنها از ترشح سحاب و اهتزاز
نسیم همچون رونق دولت ابدمدت پادشاه و روی زمین غیرت باغ ارم رخساره و آفتاب از رشک چتر گردون سای حضرت
خلافت پیوسته در نقاب بودی و سایه آن سحاب تشبیه شاه دوران ایوان سلطنت را هموار گشته و ابر بخ آفتاب صنوبر زمین
انباشته از بنفشه و سنبل بوده و بنفشه مو باز او در بنیچه چون آفتاب ساغرهای سهیل آسای مل گل از رشحه غمام چه کل آمده و از راهکه کل
بمشام جان عطر قرنفل و سرگشتی شادی گشتی نموده و بجه دیستی بتشنی یکبار به از ایام تا شام در کوهساران ساری بوده و گلها
از شام تا بام در مرغزاران با نوای ساری از پرتو روی گلرخان در هوا که دو نور طور پیدا بوده و از شعاع کف ساقیان در ظلام
شب بیضای موسوی هویدا ارواح علوی را در بزم شاه فرشته را باب بندی کرده و حریفان ظرایف را اوقات شریف
در اشرف زمان صرف نوای فی التفقه تکمیل جیده الیک اربعین در آن سرزمین بهین آمن عشرت گزین آمده و ساقیان ملح
از جرعهای راح روح فزا بنده و یکر زمین پس از اتمام شادی مواکب سلطانی را امر اکب بوزم و دار الملک طهران ملکعنان
گردیده و بیمن فانی دولت و اقبال بصوب مستقر خلافت کامیاب و کامران روان در اواخر شهر ذی قعده الحرام از
از ورود موکب مسعود رونق تازه حاصل آمده و نقاب بی اندازه و اجرای سیاست و سزای مخالف را نادرستی قدر آن
نشان با سلسله او اعوان در سلسله و اغلال سیاست کاوشا ختنها و سیاهل در آمده و نهال عمال انشانه بهیش و با یار یاری
بیخ سیاست مستحکم فرز باشش که با امر ضبط اموال سرکار رضا علیه التحیه و لیشتاختی سرایده و بوده تا از اظهار تشفع ممنوع گردد الا
مقطوع گردیده و دیده و دشن که با وجود آن جسارت و فجور چنان شرارت با زنجیر و مرد شریف را انظار و نمود و ثانیا نقلو
دستش که بقتل قرار برسول شد ابای از آن از دم بیرون نهاده و شهادت مستبدی فاضل و بخری کامل را استر نحو جسارت گشاد
بود و الوا اصلت کز لک از در افقسه مرفق سحو رگر دیده و جثه خبیثه اش بعد از افتراق روح از وی با ختناق طعمه کلاب
عقور و لباس اولاد دستش که ثمره آن شجره خبیثه بوده و فروع آن اصیل خبیثه هم از آن چاه سیاست بهم و گشته و وجود
جمله را از مزرعه حیات به داس افنا درو وده دامن مملکت از لوث وجود آن سلسله ناپاک پاک آمده و خاطر عالمی از اجرای آن
ماجرای طربناک شد قلعه و قلعه نشین از مدد ایزد پاک آن مستقر شد بهرجهت و این گشت ملاک ذکر اشغال نیر اعظم بدار الشرف
حمل و ترتیب بزم خسرو گردون محل   خسرو سیارگان در این سال بهجت نشان در شب چهارشنبه بیستم

شهر ذی حجه الحرام یکهزار و دویست و سی و هجری مطابق سال سعادت مآل سیچقان ئیل خیریت و دلیل ترکی که هفتم سال کامکاری
بهجت پیوست شعله افروز شبستان حمل گردیده و ساحت افسرده چمن از فروزان لالههای نعمانی چون خرم محفل خاقانی مشتعل
و دوشیزگان اشجار اهتزاز از ریح لواقح آبستن آمده و نوعروسان یاسمین از علو شرای شاک سعد رشک ریز بنگاه چمن گلشن چون
نور آور در آتش گشته و آتشش همه گل گشته چمن همچون تخت بیرون ماه برج گشت و روحش با نقوح بلبل پر شحه سحاب نشا ففا
رنگ برگهای تر سبز زده و از برگهای نرگسهای احمر و اصفر با قطار امطار از زنبهای زر از رشک لالههای رنگارنگ بر آمده و لالههای
رنگارنگ را تفوق رشک و عنبر از مجمر ساحت راغ از سبزه و غبار رنگ شده و عرصه باغ از خوی مینو و آمد نرگس باز زد امین گنجه
شد و شقایق را غالیه در ماه ون بجه فضای جانفزا در خضارت و نظارت باره و ضجبان دعوی همسری در میان بوده و عقل
تکدار از نفات مستجاب اشعار صفی الدین علی و از زبان عرفه من نفحة الصور ام من نفخة الصور اعجب بها ریح عنا فیر
مقبور ام من شذا انسمة الفردوس حین سرت علی بلبل من الازهار ممطور ام روض مسک اهدی عطر نفحة علی النسیم
بشر فیه منشور والریح قد اطلقت فضل العنان له والغصن ما بین تقدیم و تأخیر فی روضة نصبت اغصانها و غدا ذیل
الصبا بین مرفوع و مجرور والماء ما بین مصروف و ممتنع والظل ما بین ممدود و مقصور والریح تجری رخاء فوق بحرتها
وماءها مطلق فی زی ماسور قد جمعت جمع تصحیح جوانبها والماء جمع فیها جمع تکسیر والریح ترقم فی امواجها شبکا والغیم یرقم
انواع التصاویر والزهر بین الغصن لم تنقضض نواظره قد بات من منفض و منزور کانه ذهب من فوق اعمدة من الزبرد
فی اوراق کافور والاقحوان تراهی بین البهار بها مثل الدراهم ما بین الدنانیر خسرو گیتی ستان بسعادت و میمنت
پای گردون سای بر فراز تخت آسمان پایه نهاده و دست گوهر بار به نثار سیم و زر گشاده و پیشگاه سلطنت از صفوف
ملوک و حکام مجره مثال آمده و فضای بارگاه از جواهر رخشان کمر و خنجر کرام و عظام غرق دریا و لآلی شاهزادگان
سعادت نشان همچون حمله عرش بر این کرسی خلافت حلقه زن بوده و جمله را تارک و فرق به ابهت با فسر و کزنهای
مهر ضیا شان ایوان کیوان مکان سلطنت منور بودی و از طره مشکبار شان مشام جان و خیابان معطر به سبا و تنق
رخسار و جلوه منوچهری عدالت آثار خنجر گل را در سینه اعدا مستقر بودی و شمشیر دیگر را بیکر فالفیض باحضر امراء و نوینان
خلاع آفتاب طلعت در بر بود و سران و سرکردگان و زاد و پیشگاه آسمان جاه و علی قدر مراتب هم مکان و مقربان گوه نوان
در سمتی نوان آمده و شاعران غزان و در طرفی نغمه زنان نوبتیان از بیرون سرای نوبت به نوبت از نقره گاو دم فلک

هراسان گشتند و از آوای کوس رویین ارکان سپهر بلرزان آمده و شرار توپهای شیرپیکر سپهر و اختر دیگر انگار بود و از نوا
و صدای بلبان [?] در زمین و آسمان درافتاده و زلزله در ارکان و بنیان پدیدار حاجب دربار سر فغفور و قیصر شکسته سپهر
دوار از بیم سیاست در بیرون سرای باقوت جان سلطنت هراسان نشسته مطربان بزم تهنیت نوروزی را با چنگ چلوی
ترانه ساز بوده و خطیبان حضور مبارک و جشن شاهانه را با اشعار آبدار بلند آوازه **گفتار در عزیمت موکب حضرت مانوس مجادله**
طایفه روس و شمه از اوضاع روسیه طایفه روس در عبارت حدیث نبوی صحبتی الاصفر نده [?] ساکن در حدود شمال
و منتهای دشت خزر و خزر در لغت عرب بمعنی تنگی چشم است و تنگ کردن چشم است از برای نظر کردن بچیزی گفته اند چون طایفه
از ترکمانان در ان دشت توقف و درنگ دارند و بحسب خلقت چشمهای تنگ دو رنگ که آن دشت از منقول نسبه محل با اسم
حال بدشت خزر مسمی گردیده است در لغت روس خزر را اسم ولایتی است در کنار دریای گیلان و آن دریا را نیز دریای خزر گویند
و این دشت خزر از کنار رود جیحون تا کنار زم و از کنار زم تا بجد و در شمال امتداد دارد و آنچه در نواحی خوارزم و حوالی ترکستان
بدشت قبچاق معروف و آنچه نزدیک بدریای خزر است بدشت خزر مشهور علی ای حال طایفه روس از قراری که در تواریخ سلف
مذکور است منسوب به روس پسر چهارم یافث ابن نوح اند و منسوب بارقسبل [?] ترک و این طایفه را بچه ساز [?] که با اسکندر فیلقوس رومی
داده و بالاخره از ان پادشاه عالم گیر مغلوب آمده هیچگاه با سلاطین ایران جدالی نبوده است و وقتی بارکی [?] زمین ایشان
بسجارت [?] پای بر خاک مرز ایران ننموده و در عهد دولت پادشاه جهان گشا چنگیز خان حکومت آن ولایات و دشت قبچاق
و خزر و روس و کرکس و حاجی ترخان و مسکو در عهده اهتمام جوجی خان پسر مهین چنگیز خان پسر مهین چنگیز خان مقرر بوده و زمین
روس نیز ان شاهزاده کامکار را مطیع و فرمان بر دو در زمان سلطنت پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان که با طانتوقتمش خان
والی دشت قبچاق با ارس خان منازعه آغاز نهد معموره آن ولایات از صدمه سنابک مواکب آن خسرو بکجا [?] ویران
آمد و اعیان و صبیان آن سامان بعنوان اسیر و نهب متفرق در ولایات ایران و توران و دفعه دیگر به شنو [?] توقتمش خان که طرف
کفران سپرده بود با تجدد و سامان ترکتاز آورده تمامی ولایات روس و کرکس و آلان و اولنگ [?] و آزاق و الوس جوجی
و قبچاق و دشت خزر را در سلسله اسر با هم انباز [?] ولایت مسکو و حاجی ترخان و سرای که معظم ولایات روس بود غارت نمود و نقش
نهب ورزیده و از روز ان آن معموره ها شعله بلا سر سپهر خضر دیگر از سلاطین ذی شوکت با تجدد و منازعه را روی نهاده است و از تا
روس نیز کسی دست تطاول بسرحدات کشور ایران نگشاده و در عهد سلاطین صفویه انار الله برهانهم تجارت و عابرین ایشان بولایات

ایران بعنوان تجارت و مسافرت و رود و عبور می نموده و از روز بان [?] با فخار اتحاد و دولتین میگشوده و بعد از انقراض آن دولت و انتشار
صفویه ایران جمعی از ایشان که در زی تجارت در انزلی گیلان ساکن بودند و مختلط و مربوط با اهالی آن اماکن با شاره پادشاه روس
باهوای نفوس [?] در زی چند در ولایت گیلان ساکن آمده و در انجمن و در بابی ساکن و اماکن چون زمام سلطنت بکف تقدیر
در قبضه اقتدار نادر شاه افشار نهاده شده و ابواب فیروزی بر چهره احوال آن پادشاه و نیکوکت [?] گشاده طایفه روسی بی مناقشه
صلاح در توقف ندیده روی بولایات خود نهادند و باب نزاع بسته لب بمصالحه گشادند و در آن اوان سلطنت کشور روس با
زنی ملقب بکترین [?] شهید کلاه داشت و دیگر انی آن مرز و بوم مهای بر دست سلطنت میگذاشت و این خورشید کلاه از اولاد دختر
و دختر شخصی بود از نیک زادهای ولایت مسکو که از ان ولایت بجنبی روی بولایت فرانسه نهاده و در آن سامان از قواعد و رسم
رزم آرایی و مراسم کشورگشایی اطلاعی کامل حاصل نمود و پس از تکمیل در آن مراحل روی بوطن اصلی آورده و در قواعد جهانداری
و قوانین کار گذاری و مراسم سلطنت و لوازم مملکت کتابی ساخته و رساله پرداخته بنده ریع بر طایفه روس پیش کرده دیگر
سلطنت جلیس [?] در انجمن و دستور سلطنت را قلعه عظیم بنا کرد و شهری مسیح آباد دو سمتی بنیزبرگ نمود که ترجمه آن بفارسی
پیتر آباد است بعد از چندی که قلعه را گذاشت و گذشت با قضای قوانین مجدد وی سلطنت روس بپاولیچ نام که از اولاد وی
بود منتقل آمد و بی پاولیچ بجهت عدم صرفه سپردار سلطنت غیر مستقل با درستش که مسمی بکترین شهید کلاه بود و از مراسم مملکت داری
آگاه و بهره از بهر سلطنت زیب آورده و خویش را بر طایفه روس حکمران و امیر و دارا و انیکه پادشاه جنت مکان محمد شاه قاجار
انار الله برهانه و ولایت تفلیس را از قراریکه نوشته آمد مسخر نمود و آن کشور معمور را از صدمه قتال و اکب مرصرف ایشان زیر و زبر
اریکلی خان والی تفلیس روی بسامان ولایت قزاق که از ولایات ممالک روس است نهاده و بدر بار اعانت کترین شهید کلاه
برگشاده و او نیز بمقتضای مستدعای اریکلی خان فوجی از سپاه روسی را با اهتمام قرال ایاغ که از جلاد عظام کارگذاران دولت
روسیه بود به تقویت مدد و دلاور با پجان [?] به بلاکت دستیز [?] آن مدد و دوسامان را بعهده وی واگذاشت و سپاه مزبور در تاج
تفلیس روی نمودی آذربایجان گذاشته خیام اقامت در قشلاق شغان [?] زدند و آسمان برابر و شدند در خلال این احوال کترین شهید کلاه
از تاثیر گردش این بلند خرگاه دفتر سلطنت هم بر خاک آمده و خاطر هواخواهان دولتش از صبهای اشتغال محزون و غمناک
چنین است این گنبد تیزگرد تحملی نماید نو بنو چو شاکر دست نگر خضرابان بخشید چیزی که گرفت باز زمانه را چیزی
ناماند و نهال زندگی را ثمری جز ازین باری بعد از وی پسرش که مسمی پاولیچ و مرتضی شهید کلاه بود و صاحب تاج و کلاه آمد و

خزانه و سپاه و غیرت ابو انرا اهمال ایشک نداشت و در آن حال جدال با ایرانیان از اسباب احوال قزل ایاغ را حکم رجوع نمود را نقد
منازعه ممنوع بعد از انقضای وقتی چند اراکلی خان نیز از عقب چو شپید کلاه روی برا و نهاد و زمانه روباه بازیها ولایت تفلیس را
بر عهده گرگین خان خلف مهترش برگشاد گرگین خان از بیم شیران بیا و ایران با الکسند راه و لیچ او و آمده و امثال او امر و نهی
معاهده مع اختلاف سابر سلسله را با طایفه روسی سلسله جنبان موافقت گردیده و حلقه کوب بتابعت هم در آن اختلاف
و ائتلاف باشاید اجل موافق آمده بار و روان دیار نیستی را فی ربوسه بحیله و تلبیس شهر تفلیس را والی آمده و استقلال کار فرما
بوده و آن حدود و از سامان حاجی زمان متوالی ناامر و ولایت نبوی که باید استیلای کامل حاصل نماید با سلسله اراکلی خان که
سلسله نفاق گردیده بود با وی مبادی شقاق بعضی از ایقله نیز برگ سپرده بود در جگ کام گرگ الکسند رخان پسر اراکلی خان و محمود
میرزای خلف گرگین خان خوف جان از سیاست روی بدرگاه آسمان جاه پادشاه گیتی پناه آورده بود و خاک آستان کعبه
نشان از روی نیاز زیب عذار و زیور جباه و در مجاری این اطوار روسیه ساکن تفلیس بنا زوضعی نمود و با غوای ارامنه
ولایت برج قلعه گنجه را نیز مسخر نموده بود جوادخان حاکم گنجه را بتیغ بی دریغ از اوج شهادت بهره ور و در وقوع این قضایا
پادشاه جهانگشا را به شیوه روسیه داعی شد و عزایم محکم شاهانه اعانت شرع انور و مجاهده با آن طایفه کینه گستر را با
اولیا بجناب اعتمادالدوله میرزا محمد شفیع اشاره رفت که نامه مشتمل بر مراتب توحید و تنبیه و مبنی بر مراسم وعد و وعید و منجر
بر عهد و دستور دو دولت ابد مدت و منذر از سوء عاقبت مخالف بهشتند کز ترجمه آن بغارسی سپهسالار ارسال نماید تا گشته
باشند و گوش مخالف بنیوشش الکلمات حکمت آیات این مطالب ابناشه که در پیشگاه آسمان جاه خلافت که سپهر برادران حج
پاسبانی را شمت چنین معروض افتاد که انجاب ولایت تفلیس را ایشپسر والی گردیده و بهوای مخالف در آن سامان
حاکم گردیده و موالی و علاوه در این جسارت دست تعدی بسایر جوالی آن حدود که نه حد او دست گشاده دست بجبر و معاقم
فتنه و فساد نهاد و این مرحله دور و دراز که بامشخص است که ولایت تفلیس از عهود سابقه الی الان ضمیمه ممالک
محروسه ایران بوده و هیچکس از ملوک اطراف دست تصرف بسوی آن کشور معمور نگشوده و بنا و علی ذلک پادشاه گیتی پناه و دامت
سلطنة العلیه از انتزاع ولایت تفلیس از قبضه کفار روس ناچار است و بامضای این عزیمت حسام آب فام سپاه نصرت
شعار شرر بار او را که سرخود برداشته راه و دیار خویش گیرد و هنوز که آتش جدال و شرار مخاصمه بالکلیه مشتعل نشده از این مصلحت بگذرد
در نه برد و الا باشاره خسروی نواب نایب السلطنه العلیه شاهزاده کامران عباس میرزا عنقریب با دریائی از ترکمان کینه شعار و جها

از شیران مردم خوار قوم هم الغاث فوق سروجهم و علو دیهم تغنی عن اللامات قوم اذا اشتد الحروب دفاقم و شاهقم نزیل
علی الوثبات چون آتش سوزان و شیر افشان از آب ارس عبور نموده بر طایفه روس جان برشون بانیزه مانند تخته ابنوس
خواهند ساخت نامه بفرموده از جانب اعتمادالدوله بسوی ایشپخدر ارسال شد و عرصه جان تنبیه قال بر سیان از شیران بیشه جدال
مالامال پس از آن شاهزاده والا تبار نصرت شعار در روز دوشنبه هفتم شهر ذیحجة الحرام با سپاه بهرام انتقام عزیمت تفلیس را
از کرد و مواکب غبار اندای سپهر آینه فام آمده بر حام و اندیشه مرام گلاه و جزو از حد رخلاف بحضرت اعتمادالدوله میرزا محمد
مفوض گردیده و انتظام لشکر ظفر اثر به نظام الدوله سلیمان خان اشاره رفت و از سران نامدار قاجار محمد قلی خان و نعمة قلی خان
و پیر قلیخان و علیخان و نجف خان و اللهوردی خان که علیه را در عرصه میدان تیغ آقام آتش فشان بود و از مشعلان ظل
رایت نصرت آیت شاهزاده آزاده آمدند از خوانین ولایت آذربایجان الکسند رمیرزای والی تفلیس و احمد خان
مقدم بیگلربیگی دارالسلطنه تبریز و مرانضه و افورلو خان پسر جوادخان بیگلربیگی گنجه و ابوالفتح خان جوان شیر و حاتم خان
حاکم قراجه داغ آزرده روی کیهان پوی گردیده از میران هزاره و صدمه علی قلیخان شاهسون و محمد علی خان قاقی
و شاهرخ خان کرمانی از ظفر جین رکاب شدند و فتنه های خفته از خواب سربرآوردند و شرارهای خشمسر بیهوده خنجر در جهان آشوب
مخمر پدید آشد و در عرصه گیتی قوچ اکبر تبخار زمین نماسته رخ شبه فولادی قصب بود و هوا از گرد سپاه سپهی ترچه زنگ بود
ترکان آتش خو چون باد از آب ارس عبور نمودند خاره ره و هوا را از برانگیختن اغرای خاک تاریک تر از شام یکوره چون
محال نخجوان مضرب خیام ظفر انجام آمد مشخص گردید که محمد خان بیگلربیگی ایروان با غوای جعفر قلیخان و کلبعلی خان حاکم نخجوان
اظهار کفران نموده و باروسیه تفلیس ابواب مراوده گشوده و تمام حجت با محمدخان ایروانی فی قضا ایشم شرف صدور یافت
که بعد از ورود موکب والا بولایت نخجوان در پیشگاه حضور نواب والا این معنی ظهور و وضوح یافت که آن ارادت آگاه
بوساوس اهرمن جهالت از شارع ارادت روی گردانیده و در مرتبه طغیان بر کلاه آسا سر گردان در ظلمات این سودای
خطا بهم دوراندیش مشتعل پس بر زوایای ضمیر خشیت و خوف جان از در موافقت با طایفه روسیه با حضه هنوز که هنوز
درنشسته حیرت نماند و قضای آسمانی بوقوع خواهد پیوست کمانی بر بنیاد آرزوی آن سالک مسالک نادانی زنده
گشتن مخالف از کف رنجه از نقش و با یک تنه جا به حریف خریف خاک ندامت بر فرق شاه بیخته از روی کمال اطمینان
چون سار رفته دامان خدمت را گرفته و آمده و در مقام بندگی از صمیم قلب ایستاده و شفاعت خطاهای رفته در پیشگاه آسمان جاه

سلامت نواب والا متکفل نیست و توسط فالغرض اراده متکا و خلافت قدر مقدور موافقت منحو و گرنه ندای جاوید دادند که از ترکان
ترکان تغافلی بر آن و این سامان چه خواهد رفت پس بعزم ایروان روان آمدند و تنخراتی آن سامان سبک خان روز
پنجشنبه بیست و هشتم شهر صفر سمت غربی حصار ایروان مطلع رایات عقاب پیکر شاهزاده کامران گردید و اطراف
شهر کلا مضرب خیام سپهر احتشام لشکر نصرت نشان محمد خان با جمعیان سخافت حصار و استمداد از روس ضلالت شعار
شیوه مخالفت آشکار ساخت و رایت معاندت از درون حصار بر افراخت   چو خواهد فلک سرنگون کند گرد او به
رهنمون کند روزی تهار زرق که ساکنین آن سرزمین از آتش نهب و غارت خاک آرام باد رفت و نام آبادی
از یاد رفت ولی محمد خان شهر را از صورت حال و ورود موکب مسعود شاهزاده فرخ فال اعلام داشته بود و اینکه بعد از ورود
با تمه و ورود حضرت موکب ظفر نمود قلعه ایروان کارگذاران روسیه سپرده خواهد شد در مطاوی مطالب و مکاتب نوشته بود
هر دو جسور بوده و سرداری از طریقه حزم دور بجز او این پیام بدون تامل و آرام و تصور آغاز و انجام بسوی ایروان
آمد و بقصد مبارزه ایرانیان سپهکشان معین الدوله صمد قلیخان دولو با فوجی از روس و چندین هزار سپاه بعنوان منقلای
همچون سیل بلا متحد گردیدند و امیدوار بودند که سپاه انتصار و ضبط الاشار شاهزاده معظم منقرر گردید به نکته تامل بر خصم جسور
تاختند و بدون اعلام از کیفیت اعلام معارضه چند نفر از تلافی فتنه برحوالی چنگ من اعمال ایروان روی داد
و روزگار دیگر می خوره کارزار ابواب مجادله بر چهره طرفین برگشاد و ولی سر انگشت مقدمه آزرنشه کار نگشوده و بقیه
بقانون خویش با عرادهای توپ از پس پیش روان بودند و همچون طوفان حادثه زا غروشان و جوشان روز چهار شنبه
بیست و هفتم شهر ربیع الاول باوچ کلیسا که واقع در سه فرسخی قلعه ایروانست نازل گردیدند و اردوی شاهزاده آزاده در آنجا
مقابل صبح پنجشنبه نوزدهم شهر مزبور شاهزاده کامکار با شیران مردم خوار و مردان هژبر آثار   هم عصبه من قبیل الترک
ما ترکوا للبرق لمعا و لا للرعد صوتا قوم اذا قوبلوا کانوا ملائکة حسنا و ان قوتلوا کانوا عفاریتا جاده را بیان
دلاوری محکم بست و برباره برق رگ آهو تک عفریت نژاد صرصر بنیاد برنشست با دلی ثابت و خاطری قوی از معسکر
همایون بصوب روسیه روان آمد ظفر و نصرت تبیر در موکب همایون از یمین و یسار روان از آن طرف سپهدار روسی نیز
با پانزده هزار نفر از کارکنان روس و دو بیست توپ و غیرتانجاتی ثعبان نشان و اتفاقه جدو کردن تفاله را چلبی خواسته و منقلع
رایت بر افراخت نمائی آن دو لجه تشنیع در حوالی اوچ کلیسا روی داده و دریاها فرشته و کین بر چهره جنگجویان برگشاد

مبارزت دلیران صفهای جنگ آراسته آمده و منازعت را غوغای دلیران بر پا شده و روبارزار در جنگ قاعده این است که از عرادهای
توپ بر امن خویش حصاری آتشین درکشند و بارها روبی در بیاره و یمین در عرصه میدان چون کوه آهنین استوار ایستند
و اگر مجادله امر کشید در زمان قد با عرادهای توپ پی سپار مانند شرار در دل آتش جا گیرند و همچون برق در میان دود
و ناتاتقی از ایشان باقیست و آن نفس انفسی در جان جنگ را آماده دادند و جان سپار برابر در میدان ایستاده و جا
گرفته و در الف ایشان معنی فرار است و هزیمت بجای غریمت در آئین آتش افشانی توپ گروه خاک را چو هزار سازند و طعم
هوا را به مرکز خاک کشند بار می مسافت باقدام نمایند و از لوم جبانت و صفات و جعقد او اوام باری نمی دانند و بعضی جنگ
با این عدت در برابر ایرانیان صف تیب ترتیب دادند و از هر سو تش جهت در هر دقیقه توپ از چهار طرف دست تیغ
افشانی برگشادند شاهزاده آموزگار کامکار مقابل ان صفوف ترتیب داده را میمنه و میسره و قلب و جناحین و ساقه و کمین گاه آراسته
ترکان فولاد بازو و شیران هژبر بازوانامیشه را ب عقاب بنهاب ظفرآیت بگون ساختن اعلام روسیان برافراخت
نظام الدوله سلیمان خان قوانلو و معین الدوله صمد قلیخان دولو در میمنه و میسره دمساز و خصم برداز آمدند جناحین افشان جان نثاران
صید کار شجاعت و دلاوری پیر قلیخان شام بیاتی و علی خان قوانلو مخلب شکار افکنی تیز آمد و چنگال دشمن شکری خونریز ساختند
و کمینگاه شیران رزم آگاه و دلیران کینه خواه طیفعلی خان شاهسون و نجفقلی خان کرد و سی با نیزاد رایات خویش
مقابل گردیدند شاهزاده کامکار ظفر شعار   بلال بن بدر وابل بن غمامه غرار بن صمصام و فجر بن صبحه و فیض بن بحر
شعاع بن شارق و شبل بن ضرغام و طلع بن بارق همچون آل برمکی کار را بحلاوتی در دست در سپار قلب سپاه
کینه خواه جای گرفت و سایر امرای نامدار چون صمدی قلیخان قوانلو و رضا قلیخان دولو و شریف پاشای وزیر اتحاد
والکشند میرزای والی گرجستان و احمد خان مقدم و ابو الفتح خان جوان شیر و غلامان جلادت نشان و نرکای
شجاعت بنیان در پای طوق و تبرک که از اعلام ظفر فرجام حضرت خلافت بود و در آن لشکر کشی شاهزاده آزاده رایت
سایه گستر فرق سعادت استقرار جسته کوسهای روئین سبز گردی پهلوانان آهنگ پهلوی خروش برآوردند و نایهای زرین
بجوش آوردند و مغز دلیران نواهای شهر آشوب فغان برکشیدند مهر بر جنگ بر آسمان بر شد و شیران فولاد چنگ انو
کروز و لوزاتکین سهر خضرنا گاه از جانب میسره سپاه نزار رسلیمان خان یکبار چون سیل تند در روی عطوس
لشکر روس آوردند و عرصه گیتی را از غبار میدان معرکه همچون تخته آبنوس سیاه گرده بمدافعه و مجادلت خویش ایستاد

آمده و مقاتلت را از خوف جان برق آسا جلادت آثار و لی آن حصارهای آهنین و بارهای آتشین شیران عرین را سد راه
نگردیده مانند سمندر در آن دریای آتش غوطه ور آمدند و تقدیم مجاهده را دشمن شکر انجمند امداد مطربین را خود روی برزم آورده
و از شرار توپ و تفنگ جبال شامخه را چو موم نرم از جناح موکب ظفر نشان نیز بهر قلیچ خان و علی خان امداد و مسرور را با شاه
شاهزاده آزاده سبکعنان شدند و از نیام حسام برق آسا روسی آتش فشان چپ نهنگان شمشیر جوشن گذار را کمر کین
کشی کرده گردن دراز را کشاده و بکنار از تن کوه در زمین افتاده و برانداخت مرز زخونبار آورده خیل روس نگار در شده
زیر شیران شموس نه پوئیده را بر زمین پی بود نه پرنده را بر هوای جای بود در ای هلکاب و فریاد زنگ ز سر تقریر
از روی زنگ جهان کوس و صیحه آواز چرم نه دل بلکه فولاد در گذر زمین از شور شریا قاربخ گفته آسمان غلغل
خورشید میغ   والسمر تکیدماو البیض ضاحکة والجو داج و لون اللیل قان در آن کر و فر تیغ انجم بر بدمثتی برده و گذر
شکست لشکر زنگ آنچه از روس روسیان در حومه میدان تیغ بران از تن جدا کرده و نظر آفتاب اثر شاهزاده آزاده
گذشته آمد پنجصد و پنجاه و نیز سر بود که آوردگان با بغامات وافره بهره ور آمدند و جنگجویان نیکو انجم مشکار صاحب
بدرهای سیم و زر سوای آنچه روسیان مطربین خود بردند و دلیران تیز بهنگام کر و فر پیشانیک از میان سپردند
بجای خیمه و خرگاه و طبل و علم آنقدر در رزمگاه فرصت ثبت و برو ای ضبط نبود مختصر کلام آن روز از بنگاه گرگ فلک بجای
هندوی شب را از کمینگاه افق سبکعنان آمد تا زمانیکه آسایش و در خلوتگاه مغرب کشاده میان دلیران ایرانی را
با سپاه روسی حکایت مقاتله تقطیع و فصل تیغ مصری نژاد در میان بود و حدیث مجادله زبان درازی رماح خزرانی
میلاد در زبان آخر الامر سپاه روسی از میدان کارزار خود در دامن کوهساری کشیدند و نرگان جوانمرد شیر شکار انجام
مراکب را در معسکر خویش آرمیدند تا روز دیگر فلک شعبده باز چه حوادث چه بیرون آرد و خامه قضا بر صفحه تقدیر عنوان
فتح و نصرت بنام که نگارد ذکر محاربه جنود ظفر نمود با سپاه روس نوبت ثانی   دگر روز کین ترک
سلطان شکوه ز دریای چین کوه برزد کوه گرانند شد هر دو لشکر چون علم برکشیدند چون سوسن در آمد ز دریا
نفیر برابر ز هر سو بسر بر دون ز دو پر نفیر دلیران بر آمد باوج بهر گوشه شد رفت خون موج موج روز دیگر که ترک تیغ زن
آفتاب از بن دریای آب زنگار بر آکشاده فغان آمد و رزم ساز برکشید یلان جنگجویان دو لشکر قامت از خون
ریزی و فتنه انگیزی را از روی جگر آوردند و دست بقبض تیغ و خنجر باقی روزگار سرشتی چرخان کارزار را بالبال در جهد

و خوانی کرشید که شرارش چون شیران بود و کیابش جگر شیران ساغر ازکاسه سر جیبا آورده و ما خضر از مغز دلیران پنهان شخور
خوانش خنجر خون ریز بود و آب روانش تیغ شعله انگیز بر کرده خوانش بخور روی و دیگران سبزه جانش بخور روی و دیگر آب
روانش پیشیدی دیگر آب روانش بجوشید در حاشیه آن بیابان آب روان بود و جیش فراوان کالای جان با جان یکسان
و این چون نار و انداز ان ارزان سپاه روسی را چون در معسکر آب نبود و از فقدان آب تشنگی تنوان و تاب تحصیل آب را تا
شعله آتش التهاب آمدند و همچون باد در طلب آب با سمند شتاب از بنو عافیت را بعنایت پیشتر گشادند و تیغ انگون آتشبار
برهم نهادند از دم توپ و دهان تفنگ مهرهای آتشین بار بدین گرفت لوک ناوک و تیر خنستان رگ جان خاره دیدن جو شهیر
همچون کوه بر خود در خود مغفر ها جاجت و طایر یکان مانند مرغ جان در شب یان سینه ها و اجرهای بجا ده رنگ از شعلهای زمرد فام
یاقوت سان شده و زمینهای غبرگون از خون لعل بان کان بدخشان و در خاک میدان از خون یلان جگرهای بیچان ریزشده
گروان از نیکان پران لالهای نعمان چوگان تیغ را سرها گوی آسا غلطان آمدند و گرکسان تیر را دلها از هر نشیمن آشیان
روسیان بطلب آب آتش فشان بودند و نرگان از سم بادپایان خاک افغان لا جرم آتش از خاک تا خوش آمده و بسته ستیز با سپاهیان
از عطش از چوبهای بی طول جاری با گنجید از زمانی که آتش بدخشان مهر از چشمه سار افق شعله کشیدند تا هنگامیکه نهان در چاهسار
باختر آمد کانون حرب در عین التهاب بود و روسیان از آب روان از یاد و تیغ بر خاک روان بطلب آب بالاخره
از عطش بستوه آمدند و هزیمت کنان از تنگنای میدان بدامان کوه نرگان شیر شکار از کینه نهنگان بحر جلادت اند و نهنگان
عرصه شجاعت در حضرت گردون رتبت شاهزاده اعظم آبروی دلاوری دو و خیزان آمده و حلیه را از جمیت سرشاران
محیط کرم جیب و دامان از سیم و زر چون جیب معدن و دامان کان   چو شب در سر آورده گل پرند سرمه در آمد بنگین
گنبد دو روبه سپه پاس بر داشتند که گرد خرگاه تنگ داشتند روسیان تشنه را بجای آب زلال آتش سیال
نوشیدند و بعل مذاب از کوهر آب چشم نوشیدند ناچار به عطش اگرچه جان خناک تشنه شدند ولی در تیغ قمری در کاسها
آب طرفناک نشیدند را در گرداب آن محیط بلا زورق خیال شکسته آمد و کشتی اندیشه در گل نشسته تا خدای فکر و فهم را
در معبر آن بحر عمیق هر اسان دیده و لجه بلا پایان تا بدکرانه خلاص فرخ بخش در این دانست که سوی ابروان روان آمده و بحول
قلعه کام جو و کامران علی الصباح که زورق زرین مهر در محیط سپهر روان آمد و ناخدای فلک را فلک صباح بیاخت
عرصه کشی کشید باد بان آتشمند آتش فشان و جنگ کنان بجانب ایروان سبکعنان شدند و ترکان رزمجو را تیز شتاب

افغانان شهامت افغان و قندهار بخان ستان لشکر روس را از قلعه اوچ کلیسا منزل به کنار ارس ودزکی آمد و محمد خان از قلعه
بر سر باقی بقیه در مقام دوزکی یعنی اکنون که سپاه ظفر همراه را با لشکر روس جدیت جهاد در میانست و بقطع و فصل
تیغ بران دعوی مقاتله بر زبان جنگ آنگاه از پیکر داد بلاکاری کم بوده و در ساحل شده و بر قراری به سیم بناچار گرفته قضا
نوازد که اخوار ساز دگر را چون از بین دو یکی باقی ماند و از سپاه اندکی به قضای کار چاره ساز هم و باید شد درست جبلی
درباره هم باشد که کار به وفق مراد آید و جان ... از شکر گرفتاری آزاد این معنی ضمیر الهام پذیر شاهزاده آزاده را معلوم بود
و این شد و بر سوی امرای نامدار را فرمود که کاش کار در ... فکرت ... اندیشه رانده و آمده و سمندهای خیال جانب مطلب
دولت را آرای امرای نامدار بر این متفق کرد که محمد خان اگر چه از خلاف اندیشی نبود و بصلاح ارادت در بر هر آن کشید و جماعت
روس اگر مخالفت محکم در بندیم و غلبه سپاه بر سر قلعه ایروان نپسندیم و الا روی شیر تفلیس آریم و محمد خان را در دام
بلائی که بر هم خویش در ریکه را ساختند واگذاریم دلالت سپاه محمد خان و اهالی ایروان از رسولی کاردان جری
اللسان درکار بوده و فرقه کار بنام این بنده و جهت گذاردن نثار انفال امر ... بصوب قلعه روان آمده پس از ورود
به نه فوایت بگذاشت ایروان از نصیحت گنان و اندرزگویان چون پیکهای ... روس را در رفت و دلائل ... به روان آمد انکار را
مجال نبود و اطاعت را را ... اهمال ... روس ... بپسندید ... دولت علیه را بخدمت پیش آمد استقبال موکب والا
اعیان و اشراف بقدم اطاعت تقدیم نمودند و ورود مسعود را با اظهار انقیاد دست های تکریم و تعظیم کوسهای بشارت نواخته
شد و ورود سپاه را از دل دریای حیرت کناره ... محل فرح بلاق که نزول موکب شاهزاده اعظم را شایسته بود مضرب خیام آمد و مقر لوای
ظفر فرجام روزی چند در آن محل دلگشا مستقیم مراکب را اقامت گزین آمد و تقدیم ... غافل از بازیهای اختر ... و کین
انجم را چون دید محمد خان با انقیاد سپاه ... نشان قرین اطمینانست و مخالفت ورا با موافقت دولت علیه بر زده را ...
بفحوای الاهم فالاهم مبادرت با شاهزاده کامکار را مصلحت خویش اقرب دیده ورزیک مخامره قلعه را علی العجاله انسب دید روز پنجشنبه
شهر ربیع الثانی مسند بیکار که دیده با همه سپاه خویش روی بعرصه کارزار آورد و از آتش افشانی توپ عرصه گیتی پر شرار
ساخت و جنگ محل عرادهای توپ را روان بر قلعه کرد ... عالم دریای آتش بود و سپهر را از دود ... روسیان خاطر پریشان
بجای تن عبرهای آتشین حجره ... خشمندی و چون عمارت ... برق تیغ و شرار خنجر ... خسندی ترکان کینه شعار را از بیان
با در قفار تفلیس را قطع العذار بوده و خود نیز با قضای تقدیر غافل از اندیشه کارزار شاهزاده اسفندیار شعار بنا چار ارتکاب را

باشتر زده که از کوب را آباد و صحرا بوده و دریا بر آنکه و نور در سواد را آمد و با آن شتابانی از شتابه جنبه و غارت بر نکبت مشغول گرد
جناب وزارت انتساب معتمد الدوله و میرزا محمد شفیع حراست بنه و اغروق را در معسکر سپاه موقوف بوده و بعین و دم بر انجناب
فوج فوج از سرباز رسالت متفرق مجمع و امداد جنود ظفر نمود و متوالی و مترادف ولی اخترگر گرفتار خبر شعاری ورزیده سپهر خیره
گرفتاری نیم نصرت را لکش نکرد پای در زنجیر است و کوکب فتح را نامعلوم خواهی و دلگیری مدافعه را در وقع روی از دیده آید
و دنبال مقاتله را از قتل آن طایفه فزی شعله نمود و روسیان آتش نهاد را آب تیغ بران ... پایه اشتعال کرده و بد و شوخ چشمی پاره
بخت ترکان سفید رو را زیاد موجب توجه اقبال گروهی مختلف تر از طوائف قزلباش ... الدنبلو کرا از عمال ... تفلیس متفرق گردید
انجار را بر روی محل ملاصق بوده چون محکمه ... را منزلزل دیدند و سران سپاه را از میدان مجادله متزلزل دست جایگاه
پا و گشاد و آورده و در بنه و اغروق بنای نهب و غارت نهاده و آنها ... لشکر قضا شمار ... از جا بر دوام آمده و برای
بیکار خویش ... جام ... ساحل کارزار دیگر گون کرده ... و ضبط عنان جنود ... از قبضه اقتدار بیرون شاهزاده والا
تبار رنانهای که ترک فلک از میدان پیکار بجانب باختر پس سپاه را آمده و چیش جیش را با بست ... ازاطراف آفاق ظاهر گردید
در عرصه گیرودار رایت مجادله افراشته داشت و جهت والاحضرت بمجاهده بگماشته چون زمانه نکبوت عابان برآمده و شام
فتح در چشم روسیان جلوه گر فان خزیت بجانب قریه صدرک واقع در دره ... ایروان معطوف داشته بجمع سپاه
متفرق مصروف حضرت معتمدالدوله نیز بنه و اغروق و خیمه و خرگاه را بقدری که مقدور بود حمل نموده و روی براه جهاد نهاده نیز بکرانه
محل صدرک مصلحت وقت و صلاح کار را در این دیده شد که خود در آن حدود اقامت نمایند و ظفر قرین حضرت خلافت اعلام
از موضع محاکات ناصواب بر حذر باشد و صواب به گفتار **در انجاد ظفر قرین حضرت جهاد از کیفیت ماجری**
پادشاه جهانگشا پس از تعیین شاهزاده فرخ لقا بجانب ... جلاجل ... در چمن سلطانیه اقامت گزین آمده و در آن منزل
فرحناک بتقدیم صید و تخجیر ... عشرت گزین چون در آن اوان از جانب پادشاه انگلیس مجدداً سفیری بروشن ضمیر
علیه را تقبیل بوده و فاکستان معدلت بنیاد از مقبل موکب ظفر کوکب روزی چند از غرابت بصوب ایروان درنگ آورده و تا
چمن قمر ... غنچه ... نگاری و گلکاری و ... سراپرده های دوازده دسری ... طنبا بر کارگاه ... تنگ و تخمیر
مزبور را سبب ورود این بود که حاجی خلیل خان ملک التجار ... رفته ... به سفارت انگلیس آمده و هنوز
مقصد نرسیده و از سفارت ... بجای ... و در مقام ... از آنجا که سپهر آتش نهاد آب زندگانی ... در ... ناکام

باد فتاده او دیو دو دمه و دان دیار را سفر در منزل اقوت گشوده در عاقبت سوگواری مخصیتی کرده که سمندی از ان درگاه و بیگاه
آسمان جاه در روانه آمده و در پیشگاه حضور اقدس شفاها عذر خواه این امر و شرمانه علی الحال سفر مزبور را بکوت سپاه که تقدیم مزمی الیه
اتی آنکار باشند بی تابانه تقاضی تفصیل حال بستان خلاف بنیان پادشاه جهانگشا آورد مقربان درگاه و خاصان بارگاه وره مشتمل
مکرم داشته و جانش را معظم نامه و کشف نظر اقدس اشرف عرض داده آمده و التفات خسرو جهانگیر درباره رسول ارشمول وی باد
پس از ان که از مواهب سلطانی بهره ور گردیده و جواب نامه دوستی ختامه اش بیانی که باید بمجلس بهرام عطارد نشان رسیده
کافوری یلنگ ترجمه رخصت انصراف بصوب مقصود حاصل شده و محمد نبی خان ملک التجار با اسامی ثابته و اسبابی در خور
بجانب انگلیس انعقد را مامور سفارت چون بخاطر الهام مظاهر خاقانی از نظم این مهام فراغی حاصل آمد و طبع اشرف سلطانی
بحصول مرام انبا علی کامل با نفای سرکوش فتنی و امداد و اراده انگاری مبرون داعی و ساعی عزیمت بصوب ایروان جازم آمده و مقارن
عزیمت را جازم الویه ظفر شعار و رایات نصرت آثار از چمن سلطانیه افراشته آمده و روی همت بجانب ایروان نگاشته و در اسلامیه
تبریز بهم نصل یک جانب کار از معتمدین بستان جلالت نشان شاهزاده آزاده بود اعلام حدوث حادثه را در تبه علیه تاکیدی آمده
و بعرض ماجری قصه کذا رقضیه طایفه روس پادشاه جهانگشا را بدانه غیرت شعله ور گردیده و شعله غضب آتش زن آب پیکران
سپهر خنجر ثبوره خاقان ازین و بستان بس انگه شرر برفشاند زدمان که اکنون بی رزم ره آورم چه سرها ز خنجر بجا آورم
برآرم ملکان از شور انگلی که بر شیر بازیست گور انگنی زنی بکاس بانم زروس که گای سر پرخود را بسپرم زیر پای اگر روس سر از
تبلس کنم سراسیمه در پای جلش کنم کر از گردش چرخ باشد امان نجوابیم کین خود از بدگمان دریای لشکر بجوش آمده و نای
زرین چو شیدن خون ترکان رداد و خروش نخست بهم نصل یک دمقانی که شیر شده دلاوری ابر بزر و جوش گنبد آوری بودند با فوجی از دلاوران
خراسانی که هر یک در روز نبرد دستبری نمود بودند و پلنگی جوش منقلای سپاه کینه خواه را روانه گردیدند و چون عقابی تیز پنجه صید
جو را ز کوه بر زده و آتش آشیانه و خلال شعور با قرایش شاهزاده و امرا از صدر سلطنت صادر شد که از وقوع حادثه مقدرات نیامد هم
سزاوار بود و بسر پنجه اضطراب ابواب صد گونه کارهای ناصواب بر چهره اندیشه نباید گشود که کار جهان گشائی را از فتح و شکست
ناگزیر است و از چگونه بازیچه ها بسیار روزگار گهی پیچیده بر مراد کسی نیست و کسی را همواره در دست نیست … و جوی
دریای ذخار را خیز و مد لازم است و آفتاب گیتی بسیار را طلوع و غروب … باید کار در رزم را آماده باشند و محاصره اطراف
خصم باده … منفعل است و … مقرب موکب جهانگشا با جانی از دلیران رزم آزما و خالی از ترکان معرکه آرا از …

کرک بخت خالقی گرد دلکر میدان سر … ره و کمین خواه بشده روز دیگر که خسرو سیاره کان طغرل صفی جنش را بابت ترکتازی از خاوران
انگار ساخت و بحال حجره استواری در باد به بوار شتافته و عده و نگار خنجر گذار را با موکبی آراسته ترکان تو خانه از صوب ایروان روان
کردید چون ساحل رود ارس مضرب خیام سپهر احتشام آمد و قباب زرین سراد قات عظمت آب رود در سپهر نیلی فام عبور آن
دریای لشکر بسیاری نقابی از ان رود خانه موجب تعطیل کار بود و باعث تعویق کارزار و شتافته و کین خواه را نیز غیرت خسروانه
منافی اجمال آمد و مخالف اهمال و لاجرم نفس نفیس با رعد برق آثار در بادگذار باد رفتار خاک قرار را همچون شهاب ثاقب بر ان رود خانه
نشان و در جلادت پایان رود آن آورده و زیر رکاب را انگشت حیرت بر دندان که بحری محیط در رود … مکوبه رود انسج آتش
جوال گرای سپاه لجان شعله فشان سپاه کینه خواه نیز مرکب برق آثار را بر آب جهانده و خویشتن را بسیاری برقهای جهان
از ان رود در طغیان ره ماندند … اثقال تیز رو بدون آسیب و ضرر از رمین بخت عدو بجبر و بر از آب بر آمده و ابعد عبور از ان
رود بر شور لشکر بارز اصیل و مختصر در محال نخجوان جوانزی … روس نخجوان و … نظر انور رسیده و کیفیت این بود
که بهم نصل یک بعد از ورود موکب شاهزاده والاتبار کامکار رو القای … و اهل شهر را کرد دون قدر را … الیه و اله …
دولو بجانب قره باغ سکنان آمده و با طایفه روس شرمه جلادت با ستیز جام آب فام … بر دوی اقبال خسروانه
سهال … سپاه را ده … ظفر نصرت شعار و کوی فتح از میدان کارزار ربوده … از ده آب آن … گذشته
در … نادری خلیع العذار بوده جنود ظفر نمود … کرده و ترکان جلادت شعار انصباب داده … و موبد کامکار وقوع این
واقعه را اقبال نیک گرفته با عزمی ثابت و نیتی راسخ و توکلی قوی مراحل مصوب مقصود آمده … و در جمعه … شهر ربیع الثانی
محل کرده جای سه فرسخی ایروان مضرب خیام سپهر نشان گردیده … و حکم خسروی نافذ آمد که سپاه ظفر همراه
شبخون معسکر روس را بشنیدن … و ترکتازی آن طایفه فساد در اکناف رود … قلعه را … اطراف سنگرها
زرین بشته بوده و در هر سنگری اشعار فرصت را و در کمین نشسته عزم و دو … خسروانه نیز و نجات … را فوج فوج
… و هر فوج … را از هر سنگری … نمودند … که بهنگام سحر قبل از ان که ترک فلک خیل انجم را
حمله … لشکر قیامت اثر … که … آمده … لشکر روس … را … که از موکب جهانگیر
آوای کوس … شد … زمین و زمان … جهان … لشکر روس … باخته لشکر را از … برداخته
باشد … آن … کار … انگلیسی … خسرو … دلاوری … مقرر … موعود بود

حاضر آمدند و از رفعت افواج منصور و اقتدار پادشاه جهانگشا با خواص امرای نامدار و سرداران جلادت شعار و فوجی از زرگان شیرشکار در محلی
مرتفع که مشرف بر لشکرهای طایفه روسیه بود قرار گرفته مستقر آمدند هنگامیکه شب آهنگ سپهر طلیعه رایت خسرو خاور را طالع گردید
و ستاره سحری از کجا [illegible] افق اعلام ظهور را اعلام ظفر فرجام شهسوار فلک پر لامع بسر کوشی فتیله های سوزان شیر شکران و بین توپهای
ثعبان دهان اژدر خروش بدان آورده و طاس نگون گردون پر طنین آمده و از فوج اکبر انگار در عرصه زمین گردان سپهر گرد و اگر گردید
و یکبار بر لشکر روسیه همچون سحاب بلا شعله ریز از برق تیغهای نمایان در آن شب دیجور زمین تیره آسمانی پر نور بود و آسمان پر از [illegible]
معرکه دلیران شبی دیجور از سحاب دخان نیلگون کشتی بدین گرفت و از نیلگون آتشین لالهای خونین وشیدن از شعاع تیغ و خنجر [illegible]
در ظلام شب پهلوی پهلوانان جستجو جستی و از تابش خنجر شمشیر بران در ظلمای کارزار از مغز سروران پی اندیشه و فکر رستی [illegible]
که هم سری سروری از گریبان بر آمد با تیغ بران دست و گریبان آمد و هر تنی که تنی را بتوانائی از میان در آمد بخنجر خونریز دو نیم از میان
از گردنکشان ساحت آسمان چون تخته آبنوس گردید و از خون سپاهیان عرصه زمین همچون دیده شطرنج بی رقم حروف خود در آن فضا
[illegible] دانسته و مناظره [illegible] از کثرت خونخواری دلیران جور دشت ابر و از خون کشتگان گلگون جنان [illegible] و آن گردنکشان [illegible]
از موج خون ارغوان با خود گفتمی که زمانه راد و دلیر آمد بار و زنکار در انظار [illegible] فلک گیر [illegible] خورشید [illegible]
شفق انگار آورد و گردان خونخوار [illegible] سر از [illegible] سپاهیان [illegible] آسمان جا به سلطنت بر طبق عرض نهادند و ما خسرو و سپاه کارکنان
لشکر یمین [illegible] حمله پرداخت دلیران ظفرشعار بر صف لشکر [illegible] آتشبار کشادند روسیه اگرچه از عرصه کارزار عار بود
و ننگ فرار سوزنده [illegible] در آن گیرودار از ضرب شمشیر آتشبار دلیران قهار چنان گریختند که غولان از اسم [illegible] دیوان
از خاتم سلیمان [illegible] خوف جان را بخفیه السیف بجامع ایروان که واقع در خارج قلعه بود متحصن آمده و بر اطراف خویش خندق ساخته و جدال
دشمن بال و دلاوران عرصه مجاهده با هر جان فشانی گنجهای سیم و زر ارزانی داشته و جملگی مظفر با غنائم [illegible]
جنگجویان مظفر و منصور روی بمعسکر ظفر اثر آوردند و تقدیم شکر [illegible] جنگ و ولوله در سپهر افکند **گشادن روسیه شبخون آوردن روسیه**
بر سپاه ظفر همراه و انهزام آن طایفه گمراه چون شنبه را روز سیوم از [illegible] چون شب تاری آمد و از [illegible] روزگاری
روزی چند را در جامع ایروان متواری [illegible] مجمعی جمع آورده جان خود [illegible] سوزنده [illegible]
کار را از روسای [illegible] طلب داشت و خروج از آن در ظلام [illegible]
[illegible]

[illegible] شب و روزگار رفتار پرستندگان پور مریم که با شیر و جود و قد آهن و کرند و سپاه [illegible] و روزگار چون طالع [illegible]
آمد و شیران ایران از رزم روسی خوش شدند ایام عروسی در خاکدان نام همه بر سران جمع خام بباد رفت و ایام فتنه از جمله [illegible]
این ناکامی از باد و اکنون در ظلمت کده این دابنه چراغ اندیشه ام تار است و از تندباد این حادثه های ناتمام [illegible] این کار را
چاره ندانم چیست و این بحر طوفان زا را کناره و پایان کجاست اگر شمار از [illegible] منصور است قدم پیش گذارید و این حمله
پر آشوب را گامی چند پای سپارند و اگر نه آبروی فلک کبری بر خاک ریخته خواهد بود و خاک ادبار بر فرق اقبال بیخته چون
فصلی از این باب بر خواند و عنوانی از این دبستان بر زبان راند با دلی پر آتش از دیده سرشک چون باران روان آمد و حیله
بیچاره [illegible] این حدیث بر زبان که ما [illegible] با توپهای شرار انگیز روی بلشکر آریم و کینی از ایرانیان در پای [illegible]
از تیغهای خون ریز اگر کار بر مراد شد فبها المراد و گرنه در نزد همگنان پراکندگی را بهانه باشد و شرمندگی را برلب فسانه
با این تمهید که در حقیقت تمویهی نفسانی بود و تسویلی شیطانی در شب دوشنبه هفتم شهر ربیع الثانی هنگامیکه ساقی
روزگار حریفان کارزار و مردان کارزار را باده بیهوشی پیموده بود و هرکس [illegible] را در گوشه فراغت غنوده و نعره توپهای
روسی زلزله افکن سپهر آبنوسی گردید و چو هوا از شرار توپ و تفنگ دم طاوسی خسرو بیدار بخت گردون رخت
مشعلداری خرم دور اندیش و راهنمائی طالع مصلحت کیش اطراف موکب ظفر کوکب را بدلیران آتش فشان و توپهای
ثعبان نشان انباشته داشتند و اندرون لشکر بدون تزلزل و اضطراب هیچ بر جاده [illegible] روسیان مغرب
سامان هر چند از اطراف لشکر که آیات [illegible] الکواکب صف داشت چون دیوان شموس و شیاطین
گستاخ بهجوم آوردند و بدخول در [illegible] آتشفشان و نار [illegible] قوای و [illegible] جانب [illegible]
عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب را مصداقی موافق بودند و منطوقی مطابق صبحگاهان
که [illegible] و دخت [illegible] چون عروس مانند مهر در آتشین توپهای طایفه روسیه [illegible]
شعله فشان آمد و سلیمان فلکرا خاتم دولت بر زبان شیران عرصه کارزار باشاره خدیو آموزگار دیوساران روسی
مرکز دایره [illegible] و جمله [illegible] راست [illegible] نجات از اطراف جهات بر آن طایفه گمراه
بسته آمد و کسی از ایشان [illegible] اضطراب و اضطرار [illegible] وجود خود [illegible]
[illegible] روی بجامع ایروان که لشکر [illegible] حصن حصین ایشان بود [illegible]

جسارت نگذاشته دست بکارزار نگشاد و کلاه فتح کج نهاده آگوش کرد و کمر خویشتن را فراموش کرد و باری اشجد رزم آوران
خویش با سپاه خود در جامع ایروان جمع آمده سپاه ظفر پناه و بعد محاصره آن طایفه نکبت اثر با طراف و اکناف متفرق کرده و آنرا
از شهر تفلیس با ایروان در آورده آذوقه و سیورسات ستمعبر معین بود یکی از سمت گنجه و دیگر از جانب چمن کوکچه و یکی دیگر از فرق
اوچ کلیسا علیخان قاجار با فوجی از دلیران جلادت شعار معبر کوکچه را در منزل قوخ بلاغ متوقف آمده پیر قلیخان شام بیاتی
و علی قلیخان شاهسون با هزار جات خویش مامور به بودن در حوالی گنجه شده رضا قلیخان قاجار با جمعی از جماعت نامدار در شهر
اوچ کلیسا با قامت گشاده شده بیکباره کار اندیشه شده کرده و به هشیاری کارگذاران خویش مصلحت در این دیده که جمعی
از قواوزادگان کرج را از معابر جبال قوخ بلاغ روانه تفلیس نمایند و تحصیل آذوقه و علوفه فرحی بر جهت احوال کشا از انجا
در حوالی قوخ بلاغ در شب تار با جرئه آن جمع و دو چار گردیده و مساوی دولت و نخجوان فراز و سپاه بزرگ کرج که از طرف
کارگذاران ولایت تفلیس بود شکست اسیر گرفتار گردیده و جمعی کثیر تیر طعمه شمشیر آمد را سر اسیر مقید و مغلول از نظر انور خسرو دشمن
شکر گذشته آمد و روس منحوسه در میدان کارزار گوی چوگان توام مراکب غازیان دلیر شد و از وقوع این حادثه ترلزل کامل
در اردوی روسیه روی داد و بلای غلا نیز مزید علت بود تا چار جمعی از سالدات اکبر که در آن طایفه بجلادت مشهور ند بسر
کردگی یکی از معتبران سپاه خود که باصطلاح فرنگی منحبر میرصد و دست و شش هزار ده نوبت آوردن سیورسات
روانه محال گنجه نمود و تبار زبانه تهدید و تاکید آن طایفه را در طی مراحل باد بها و صرصر تک ایشان نیز در حوالی گنجه با غازیان
جلادت نشان برخان آمدند و بتقدیم جادو نعره کنان و نوبت زنان بر پیر قلیخان قاجار با دلیران خونخوار از نوار
گوهر ایشان تاختن آورده و علی قلیخان شاهسون با هزار خویش از عقب کوه بهار صف جبار زنت ساختن در حمله اول معبود نوکو
بضرب گلوله زنبورک از لباس حیات عور گردیده و از صحبت شاهد زندگانی مهجور ما بقی چون دست از جنگ کشیده و پیش شدند
با سرها اسیر آمدند و در آن بحر خونخوار طعمه نهنگ شمشیر شیران شیر گیر پادشاه و جانگشا جمعی از گرفتاران روسیه را تا قوت
اسلام برکاله آنام روش و ظاهر آید خدمت علماء و سادات و ملازمت امراء و اعیان دار العراق و خراسان و فارس و مازندران
و سایر ممالک ایران روانه فرموده و رؤس منحوس ایشان به دار السلطنه تبریز فرستاده شدند که در شوارع عام از آن سرها منارها
ساخته آید و منارها با سرها اوج فرقدان افراخته تا آیندگان و پستندگان پند و دانند که چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار
چنین باید زشمشیر خسروان آثار اکنشود رو از دست ... این دو حادثه کبری خاطر هراسان آمد و انتظام عام پریشان تو گویی

که با نجات باشد و نخوتی که بارای قرار و ثبات تاب جزم در شب یکشنبه دهم شهر جمادی الاخری اول روز بارشش بوده وقوع کارزارش شد و
خویش اگذاشته فرار آراد و تفلیس بود اشت علی الصباح که پرده شکلین شب از روی کار شب بروان شد بواب سپاه نیرو به شاهزاده
ورایت ظفر آیت خسرو خاوری از کوه خاوران افراشته کارگذاران بنگاه و آسمان جاه و خلاف را ایمن کرده دیدند که خصم تیره
روزگار از بیم گرفتاری روی بوادی فرار نهاده و استاده و این خجسته امیر اعلیحضرت ظفر بیاد داد و بار داده و از میران جلیل القدر جا
رکی آمده و مهر حسین خان قوانلو با دلیران به خانجو تعاقب سپاه گرفتار کرده و دو روزی بسیار از حسام آب فام بر خرمن جان
آتش فشان تا حوالی تفلیس غازیان قاجار از آن طایفه نکبت آثار کشته و خسته شده و بقیه السیف با هزار گونه شقت و تلف
بولایت تفلیس رسانیده و از جنگ آن بلاهای آسمانی رسید آری کشتن بر خورشید که من جنیه نورم و اندند بزرگان که سزاوار
سیاست محمد خان ایروانی و کلبعلی خان نخجوانی که تا آن اوان محاربه قلعه ایروان را با شاهزاده خسرو گیتی ستان از نحوه ما
تفصیل قلعه طلبه خاقانه بوده با سایر اقربا و اعیان بجهت سالی آستان بوسان شد و از مفخر و مباهی آمده التفات خسرو انه بر او
با عطای خلاع فاخره و انعامات وافر و بهره مند ساخت محمد خان از اکاکان بایالت ولایت ایروان و کلبعلی خان از الحکومت
محال نخجوان سرافراز و از ما عدا ممتاز فرمود و ابو الفتح خان جوان شیر با انتظام و ولایت قراباغ مامور آمده و انگشت مهر و ای
والی تفلیس متوقف در ولایت قراباغ دماغ سرور موکب نصرت نشان مقرون با الفتح و النصره روی به دار الخلافه طهران نهاده
روز دوشنبه بیستم شهر رجب المرجب در امین ساعات و احسن اوقات پایه سریر خلافت مصیر از ورود مسعود خسرو جوان
بخت جهانگیر بهره وش سپهر برآمد آن وعده که نقد بر سیدی داد و وفا کرد آن کام که ایام همی خواست برآمد **ذکر ورود**
فرستادگان ناصر الدین توره شاهزاده ترکستان به دار الخلافه طهران و تمسک بذیل دولت ابد پیمان ناصر الدین توره و برادر کهتر مهر عید
پسر بیکی جان پسر دانیال اتالیق پسر حکیم اتالیق است که در حضرت خاقان چنگیزی رتبه اتابکی داشته و در دولت با اتالیق ملقب گشته اند
و توره در لغت ترکی بمعنی قاعده و طرز و روش است و با نامه چنگیز یرا تنزکوی نیز گویند و لیکن در سنه اهل ما وراء النهر از
استعمال توره و شاهزاده مقصود است و چون ابن ناصر الدین پسر عید را نجانب ما در نسبت به ابو الفیض خان میرسد که وی از احفاد چنگیز
لهذا بتوره شهره گشته و باین وصف موصوف و اصل ایشان از طایفه اوزبک است و طایفه اوزبک منسوب با وزبک خان
پسر جوجی خان پسر چنگیز قاآن اند و در زمانیکه محمد خان شیبانی مشهور بشیبک خان از دشت قپچاق بولایت ماوراء النهر
روان آمده و در آن سامان نافذ الامر و مطلق العنان طوایف اوزبکیه نیز متابعت را از دشت قپچاق روی بولایت نهاد

آورد و دوران ماکان منقول آمد زچندی ساقی روزگار بجام سلطنت ولایت ماوراء النهر و بعضی از حدود و ثغور خراسان را بکام محمدخان
شیبانی در بزم مراد دیگر وش در آورد و در محفل زمانه چون دور حیاتش بآخر رسید بساغر سروری و غنای برزنش در سنگ زد و
سپهر غنائی در هم شکسته در حوالی مرو شاهجهان بعد از شکست از شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه بحکم آن پادشاه دین پناه بکش
طعمه شیران بیشه شجاعت گردید و سرش بعد از ذهب و ترصیع جام جهان نمای صهبای بزم سلطنت   قدح زهر [illegible]
زانکه ترکیبش زکاسه سر جمشید و بهمن است و قباد و در ظرف مدت سلاطین صفویه با قضای الحمد و النفس تیموریان [illegible]
سلسله محمدخان شیبانی و سلاطین صفویه را بر مقابله [illegible] و جنگ [illegible] در میدان مخالفت کرد و اکثر چون زمانه دولت
صفویه در نورد و [illegible] زمان استیلای آن سلاطین کامکار [illegible] دوم [illegible] منقضی گردید نادرشاه افشار در بسیط
زمانه حکمران آمد و از جانب آن پادشاه [illegible] ابوالفیض خان که هم از سلسله چنگیزخانی بود بحکم وراثت در ولایت ماوراءالنهر
کارگذار و سلطنت مدار زمانی گردید [illegible] از جریان [illegible] و سر [illegible] فلکی [illegible]
باد فنا داد و رحیم خان اتالیق پسر حکیم اتالیق از مرتبه اتالیقی با فراز رفعت و چشمه زندگانی ابوالفیض خان را بگل کفران انباشت
و خود در آن مملکت رایت سروری برافراشت پس از چندی [illegible] وجود او نیز از شرار [illegible] آتش [illegible] سپهر بجای دودم
سوخته خاکستر [illegible] روزگار در زمان [illegible] اتالیق [illegible] بود و در سودای ضمیرش سودای سروری
مدغم [illegible] کامرانی گردیده از زلال جویبار امارت ولایت ماوراءالنهر خضارت [illegible] زندگانی [illegible]
بود و [illegible] دل [illegible] امیری بعدل و انصاف [illegible] آتش [illegible] آب اصلاح خاموش گردید [illegible]
پس از روزی [illegible] گردش چرخ [illegible] ایام [illegible] دوران [illegible] امیر معصوم [illegible]
به بیگی جان [illegible] معروف بود [illegible] مشهور شاه مراد بود بجای پدر نشست [illegible] فضای [illegible] انصاف [illegible]
از آنجا که پدر و گرامان اصحاب ابوحنیفه بود [illegible] مذهب تشیع خلیفه گردید [illegible] خلیفه ثانی خویش [illegible]
خلافت [illegible] بخلاف اسلاف [illegible] عقیده [illegible] دشمن جان بود [illegible]
[illegible] مرو شاهجهان چون تسلسل سلسله کلام به انتظام مرام لازم است که شمه از اوضاع مرو شاهجهان
[illegible] گردید لهذا [illegible] صورت [illegible] و [illegible] ایراد [illegible] اقلیم چهارم و از
ولایات [illegible] الملک خراسان است [illegible] فضای [illegible] اعتدال هوای

[illegible] دلگشایش باغ جنان را [illegible] و بخجلت منزل [illegible] جون گل [illegible] گلشن [illegible]
[illegible] سرو روان [illegible] آبش طربناک [illegible] و خاکش [illegible] که ساکنین آن خطه [illegible] فضلا
[illegible] جامع فضایل نفسانی بوده اند [illegible] خصایل [illegible] حکمای حکمت [illegible] و فضلای فضیلت گستر
و شعرای فصاحت پرور [illegible] از آن خاک پاک [illegible] و عرصه [illegible] آن
دلیر و رزم آزمایان شیر گیر [illegible] فرسخی [illegible] چون [illegible]
[illegible] دل [illegible] خون [illegible] آثار [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] در آنجا [illegible] رفیع بنا نهاده [illegible] از کثرت [illegible]
معروف مرو [illegible] ایام دولت سلاجقه سلطان ملکشاه سلجوقی [illegible] در آن عرصه
[illegible] شهری دیگر بنا نهاده [illegible] مرو شاهجهان [illegible] چنگیزی آن شهر
[illegible] خراب شد [illegible] رسید [illegible] در زمان دولت
تیموری شاهرخ میرزا [illegible] خلف امیر تیمور [illegible] حصار [illegible]
[illegible] آثار [illegible] آبادی در آورده [illegible] دولت شاه [illegible] صفوی [illegible]
اغلب اوقات در تصرف سلاطین ماوراءالنهر می بود و بعد از کشش و کوشش [illegible] که آن سلطان
[illegible] و ولایت مزبور را از تصرف [illegible] محمد خان اوزبک در آورده ضمیمه ممالک محروسه خود
ساخت از سایر ولایات خراسان و ایلات آذربایجان مردان [illegible] و فرهنگ و دلیران
[illegible] و ننگ [illegible] اعزه طوایف قاجار عزالدین لو [illegible]
[illegible] ولایت گنجه حرکت داده [illegible] متوطن نمود و ایالت آن ولایت در عهد سلاطین
صفوی اغلب اوقات و از زمان دولت نادری تا انقضای زمان دولت وی همه وقت
مفوض بطایفه عزالدین لو بود و بعد از سپری شدن دولت نادری با جماع اعیان طایفه قاجار
ایالت آن ولایت به [illegible] خان قاجار عزالدین لو منتقل گردید [illegible] ری [illegible]
زمانی آن کشور [illegible] احسن الامصار [illegible] ملک خراسان شد [illegible]

جور ایلبصلان اندیشی افکار رضا به تشتت متاع فتنه و فساد در بازار آشوب طلبی کاسد ماند و نفاق
انگیزان آتش خو را از آب حسام شعله انگیز بیش نایرهٔ نفاق در کانون خیال فاسد لب و لباب ترکمانیه
چارجو و لباب را بعدل و احسان با خود ایل نمود و قاطبهٔ ایلات و اوزبکیهٔ آن سامان را بضرب
تیغ و طعن سنان از لیل آخرت را بعبادت معمور داشت و اهل بلد را بعدالت مسرور و ولایت را انتظامی
و کارها را انتظامی تا اینکه بیکی جان ضلالت نشان را بعد از استیلای بر مملکت ما وراءالنهر
داعیهٔ تسخیر مرو شاهجهان بسر افتاده بهوای این هوس ابواب نزاع بسر پنجهٔ خلاف بخلاف اسلاف
برچهرهٔ آن ولایت گشاد و چندی تخم زمی و درشتی و اصلاح و افساد در نشیب و فراز این خیال محال
سمند اندیشه را اسبک خان آورد و تکاپوی بجد و جهد می نمود تا بمدعا در مرآت اگر شهابی
بهود و طلوع کرد و کرتی متنبه در اوانی که بیرام علی خان تسخیر ارض اقدس همت گماشته رایت
عزیمت افراشته بود از آب جیحون عبور نمود و در آن نواحی و سامان دست نهب و غارت
گشود چون نهال عزیمتش را از نیروی بازوی بیدلان جز ندامت بری و بغیر از خسارت
ثمری نبود تدارک مافات را روی تسخیر قصبه مند و چیچه که از توابع آن کشور آراسته بود آورد
و مردان آن سامان در آن اوان مشغول مجادله با اهالی خراسان بودند و زنان غافل از
بازیچهای زال روزگار در خانهای خود گرم تخمیر آتش و نان وقتی خبر شدند که مرکز دایرهٔ
بلا بودند و غیر تیغ فاز نایب آن قلعه مردانگی نمود و بلباس مردان ملبس آمده و بدفع
دشمن اساس جنگ از روی مو بهم رزمهای مردانه نمودند و حملهای دلیرانه بیکی جان منحوس
چه مردی بود که زنی کم بود را فراموش کرد و حلقهٔ بیعاری را چون نامردان در گوش روی
بفرار آورد و دست از رزم کشیده پای بر مرکب باد رفتار و اغلبی از آن سپاه نکبت
همراه در عرض راه از برودت هوا ایلغوق نام به درکات سقر واصل گردیدند و با باقی شین
خویش متواصل چون سالی چند برآمد باز تلافی آن شکست بدرستی کار خود پرداخته مرة بعد اخری
چون آتش از آب جیحون درگذشت و پای جلادت بخاک آن مرز و بوم گذاشت و در آن اوان عساکر

مرو بمحاربه و با تاخته که در محال مهنه و ابیورد و کلات داشتند تاختن آورده بودند و رایت عزیمت افراخته
چون از عزیمت آن مدبر با خبر آمدند و بجانب مرو پیش از توقف نیاورده بسوی لباب شتاب
آورده و پس از روزی سه چهار با مسافتی دوهزار سوار با ایلغار تمام بر اختتام اندیار تاختن
آورده و قبل جنگ را نبرد اختن بمحض انتشار این خبر با قضای تقدیرات خامهٔ قضا و قدر رقم کشیده اند
اذا جاء القدر عمی البصر بیرام علی خان بارعایت مراسم حزم در کار و اندیشه در امور بلا تامل
و تدبیر با فوجی از دلیران قاجار و غلامان جلادت شعار خویش روی بمعرکه قتال نهاد و بعد از تلاقی
فریقین بحملهٔ اول فوجی از اوزبکیه بخارا دستگیر آمدند و برخی طعمهٔ شمشیر شیران دلیری در رنگ
بجانب بیکی جان شتابان شد و بی تامل بسوی خصم جور سبک عنان بیکی جان در قلعه از قلاع
محزونه متحصن آمد و تمی دعوا را از دور بسپرهای آتشین دور انداز محول نمود و در آن معرکه کردار
که شیران شیر شکار بقای نام و ننگ را مشغول کارزار بودند آن امیر شجاعت آثار را تیری بر مقتل
آمد و عنوان شهادتش بشهادت قضا و قدر رو نگهٔ ولاوری متجلی وقوع این حادثهٔ عجیب سبب
پریشانی جمعیت سپاه گردیده جمعی را گردن بکمند گرفتاری بسته آمد و برخی را رشتهٔ عمر بمقراض
تیغ بران از هم گسسته قلیلی که از آن گرداب بلا سفینهٔ وجود خود را بساحل امان کشانیده خود را
بقلعهٔ مرو رسانیدند بیشتر باعث تزلزل و بیقراری اهالی شهر شدند و زیاده علت نوحه و زاری
محرر حروف خود در آن اوان واقعه فیضا در مرو بود و شور محشر در آن شکنجه محنت فزا مشاهده نمود
زنان حور نشان را گیسوی مشکین بمقراض حسرت بریده آمد و مردان رستم توان را گریبان
شکیبائی بسر پنجهٔ ماتم دریده یکی را در غم پدر خاک ماتم بر سر بود و دیگری را در عزای برادر نایره
اندوه در کانون جگر شعله ور جفیر را خون پدر و برادر در آن عرصه پر شور و شر گرفتار آمده
در ماتم ایشان و یاران وطن خونبار باری یک چندی را چون بتریت عاقبت حصول موصول
گردید تسخیر شهر همچون کلب عقور جسور بعد از ورود دیگر اهالی قلعه از آنجا که جوانی خبر بغیر ثواب
و خطای بغیر از تیر تفنگ نشود بهمان نجرای خارج شهر اکتفا نموده روی بصوب بخارا آورد

واین حادثهٔ عظمی در تاریخ یکهزار و دویست از پس پردهٔ تقدیر جلوه گر عرصهٔ ظهور گردید اعیان قبایل
و امرای نامدار تدبیر کار و صلاح در این دانستند که یکی از پسران بیرامعلی خان مرحوم را که
بر خود حاکم ساخته و دیگری را بنجف با هدایا طلب اعانت را روانه نزد تیمور شاه افغان
نمایند باقتضای مصلحت فوجی از اعیان بطلب حاجی محمد حسین خان که ارشد اولاد او بود روانهٔ
مشهد مقدس آمدند و جمعی دیگر بهمراهی محمد نیاز خان پسر دیگر بیرامعلی خان روانهٔ دار السلطنهٔ کابل
گردیدند حاجی محمد حسین خان از مشهد مقدس بجانب مرو شتابان شده و لشکری خان افغان بهمراهی
با چهار هزار نفر سوار جرار جهت استخلاص مرو از اتباع تیمور شاه بصوب آن سامان شتافته تا مدت
سه سال ابواب نزاع از جانبین بر چهرهٔ طرفین باز بود و بازار جنگ در عرصهٔ مبارزت
بلند آوازه تا آخر الامر سد بند رود مرو را بدستیاری اغوای مستحفظان آن بند بباد داده
باغات و بساتین و مزارع را بجای آب نمایش سراب چون سالی دو بر این گذشته و بسر آمده
و قحطان آن سامان را بجای آب شربت خونابه از خوان بلای غلا مهیا گردید و قضیهٔ قحط
آنگاه تا صورت امکان داشت حفظ نفوس و حراست ناموس را تقدی هجوم دواب
و ما یدب علی الارض نمودند و در قلعه بر چهرهٔ آن ناکار رنگ شوند چون کار بجان رسید کارد
باستخوان مصالحه را پیش آمدند و باین وسیله باعث بقای خویش اولا حاجی محمد حسین خان را
بهانهٔ ملاقات در غایت عجز از دعوت بصوب بخارا نمود و بعد از ورود دیگر بسیل کمال
دوستی رنگ اندوه از مرآت خاطرش زدود و پس از چندی جمعی را در جزو برگماشت
که معارف و ارباب حرف را از ذکور و اناثاً به بخارا راندند و احدی بر آهنگ عذری در مرو نگذاشتند
پس از آن فوجی کثیر از اوزبکیهٔ بخارا را با پسر کوچک خود ناصر الدین توره روانهٔ مرو ساخت
و ناصر الدین بحکم پدر در ولایت مرو رایت حکومت برافراخت در تاریخ یکهزار و دویست و
که خاقان جنت مکان محمد پادشاه قاجار انار الله برهانه مملکت خراسان را بجمله تسخیر درآورد
و ساحات الوالات را از بر و زیر از نعال مراکب غازیان دلیر حاجی محمد حسین خان اشاره

مقربان درگاه سپهر پاسبان پادشاهی از بخارا فرار بر قرار اختیار نموده بدیه با عانت
پادشاه اسلام پناه رکود و بود و پادشاه جهان گشا نیز بمقتضای حمایت اسلام و بقای نام
یرلیغی بلیغ بهیبت بیگی جان و سایر اعیان ماوراء النهر از مصدر جلال صادر فرمودند
که هرگاه از کردهٔ خود پشیمان گشته و سد بند رود مرو را که ایکان بسته و اهالی آن سامان را
در غایت احترام با الکای مرو روانه سازد از سخط پادشاهی رسته خواهد بود و الا خدای جاوید
داند که بانتقام این جسارت از خون افشانی حسام آبگون جیحونی دیگر در لب رود جیحون روان
خواهد شد و معمورهٔ ولایت ماوراء النهر همچون بنای دین اهالی آن سامان خراب و ویران
بعد از وصول یرلیغ بلیغ و فرمان قضا تبلیغ امتثال مثال سلطانی را میان در بست و خوف
خرابی ولایت خویش را رشتهٔ مخالفت با اهالی مرو گسست ولی سپهر بی مهر را هنوز نکایت
فساد باقی بود و شاهد حوادث فلکی در محفل تقدیر ساقی آن پادشاه اسلام پناه بمعز شهادت
فایز گردیده و شاهد این مرام در آستین انجام جلوه گر نیامد بیگی جان از این مرحله محرک عرق عصبیت
گردیده بیش از پیش در صدد آزار و اضرار آن گرفتاران گشته آتش بر آمده جمعی را الطوایف
قزاق و قلماق همچون اسرای اهل کفر و شقاق فروخته و برخی از اعاظم را الحبس مؤبد امر نمود
و گروهی را که در شهر بخارا بودند در محلات شهر و قرای حومه سپرده داشت بعد از وقوع این قضیهٔ
غم افزا که ساقی تقدیر اهالی ایران را از صهبای سلطنت این خدیو عالمگیر و شاهنشاه گردون
سریر طربناک نمود حاجی محمد حسین خان پس از رنج بسیار از سعادت بخت بشرف آستانبوسی
خاقان گیتی ستان مستسعد گردیده مورد التفات بیکران خاقانی شد چون قامت قابلیتش بکسوت
فضایل نفسانی و خصایل روحانی آراسته بود و سرا بوستان وجودش از خس و خار صفات
ذمیمه پیراسته جامع جنسی جلال و کمال بودی و حاوی طرفی قال و حال بشرف مصاحبت و عز
منادمت شاهنشاه گیتی پناه تشرف جسته باین شرافت محسود قاطبهٔ امرای ایران آمد بل تنگ
افزای خاطر ملوک خراسان و سلاطین توران در خلال این احوال بیگی جان شقاوت نشان

بشوق درکات نیران بدرود عالم فانی نموده وارد سقر گردید و بعد از آبا و اجداد مسرور گردید
و میر حیدر پسر مهترش بجای پدر فرمان فرما شد و نوبت امارتش در اطراف ممالک ماوراء
النهر بلند آوازه شد باقتضای فطرت تنگ دماغ مایل بود و در افنای نفوس مایل جبلی باعث نفرت
طبایع گردیده اعیان بخارا را از اطوار ناستوده اساسش متزلزل آمده و قاطبه رعایا را دل باختلال
امورش مایل بانتظام امر خود و ناصر الدین را که دارالملک مرو به بخارا احضار کرده و در مقام تحریک
از راه حیله و تذویر فنون مواعظ و نصایح اظهار که عقلا پیوسته ارباب دول را باتفاق تحریص
فرموده اند و از شیوه نفاق ممنوع داشته اند اگر ان برادر کامکار ترک مراسم بیگانگی
نموده روزی چند روی بخارا آورد که تمهید اهل نفاق بر داخته کار دولت ساخته آید
از امارت اقبال خواهد بود و از آثار استقلال بر سریر جلال چون سخنهای بی مغز ان مغرور
درگوش ناصر الدین بی وقع تر از طنین ذباب بود و بی اثر تر از صریر باب گوش باستماعش ننهاد
و فرستاده اش را با خطابی سرشته بشرنگ مخالفت پس فرستاد که میر حیدر برادر مهر کار در راه
سایر مخالفین بحیله که دانه دام شده و در گستر اند و ایشان را بدانه نفاق بشبکه گرفتاری
کشانده اولی و انسب است و الا طایر اخوت مانوس ما از کمند شده و نفاق پرواز نموده است
که باین لطایف الحیل آشیان گزین شاخسار مودت نخواهد بود ع برو این دام بر مرغ دگر نه
چون فرستاده میر حیدر را باین سیاق روانه ساخت و خاطر یکبارگی از کشاکش نفاق
و وفاق مهری بپرداخت بکاره خویش جز التجای بدرگاه سلاطین پناه کار مفری ندید و حامی
اهتمامش جز فناء حریم سلطنت که و من دخله کان آمنا صفت دارد از ملاذی نگزید بنا علیه جمعی
از اعیان دولت و رؤسای اوزبکیه را با چند سر اسب و عریضه ضراعت اثر محتوی بر سندهای
این تمنا که خاکبوسی آستان سپهر بنیان را از اطاعت و انقیاد برادر مهتر بهتر دیده دامن
و غبار آستان سلطنت نشان را مانند کحل الجواهر با میل ارادت بر دیده امیدواری کشیده
اگر قابل خدمتم دانند و قبول نمایند منطقه اطاعت سپهر آسا بر میان جان بسته ارادت و

دست رد در سینه مسؤلم گذارند امر از شهریار گردون اقتدار چون از شکستگی خاطر شاهد
فقراتش آیات درست کرداری و امارات راست گفتاری آشکار بود و سخنان صداقت نشانش
در حضرت گردون مرتبت خاقانی موقع قبول یافته باطمینان خاطر پریشانش بر زبان سلطنت
گو نقد برات مکتوبه خامه قضا از جان بخش جاری گردید که ناصر الدین توره از انجا که طلب
نصرت و یاری از این دولت منصور نموده است و دیده و بنا براه التفات شاهانه گشوده
نواب همایون ما ان بمنزله فرزند است و عنقریب بیاری باری از وصال دوشیزه کامرانی
بهره مند تا خاکساری در بنگاه استماعش بر اعلی العجاله اثری مترتب باشد فرق اعتبارش
بجانب افسری گلل از خاک بر داشته آمد و رایت اجلالش بدین وسیله بر اوج آسمان
افراشته و یرلیغ بلیغ از مصدر جلال باقتضای رفیعه بازوی سعادت و کامکاری محمد ولی
میرزا فرمانفرمای ممالک خراسان شرف صدور یافت که چون امیر ناصر الدین شاهزاده
ترکستان از برادر خود میر حیدر توره رو گردان گردیده است و دست نیاز حلقه کوب کعبه
آستان ما است ان نور از افق رضا جند ساد تمسند را مقرر انکه در هر حالی رعایت جانب
آن شاهزاده و الا تبار را منظور داشته و پیوسته بانتظام مهام و حصول مرام آن جناب جلالت
مآب همت گماشته هرگاه باستخلاص مرو شاهجان جمعی از جان گذشته از رود جیحون عبور نمایند
و خواهند ابواب فتنه و آشوب بر چهره احوال امیر ناصر الدین گشایند فوجی از عساکر آتش
نهاد را همچون باد با صد شتاب باضمحلال آن گروه مباهات مامور سازد که خاک هستی جمله را بیکجا
باد نیستی داده نگذارند که غبار تزلزلی از این رهگذر بر آئینه ضمیر ناصر الدین نشیند و فرستادگان
آنجناب را با عطایای فراوان و انعامات بی پایان و خلاع فاخره بهره ور نموده رخصت
انصراف آن دورگاه فلک مطاف ارزانی داشتند

در بیان طغیان محمد خان افغان و عاقبت امر آن ضلالت نشان

محمد خان پسر اعظم خان افغان قلیچ اعظم است و پیوسته این سلسله
باقتضای کفران در بدر و هر جایی بوده اند پدرش اعظم خان را در اواخر دولت احمد شاه

افغان درانی بجهة اختلافی که فیما بین طایفه قلیچائی و ابدالی بود دشمنی روی داده و از ده دار القرار
قندهار بعنوان فرار با فوجی از طایفه خویش با برگزین بستان کریم خان زند کرده و بجهة سکنای
اتباع خویش سامان بیستا زا که قریب بولایت قندهار است خواهشمند آمد با نقلاب و انتقال
دولت سلاطین ایران این طایفه را در آن نواحی استقلالی روی داده و از راه استقلال در بنیان
خدمتگذاری اختلالی بتدریج قلاع محکمه بنا نهادند و باستظهار آن قلاع ابواب مخالفت برگشادند در این
دولت علیه که ایالت و ولایت دار الامان کرمان و اقطاع آن سامان بجناب اعتضاد الدوله
ابراهیم خان بنی عم خاقان گیتی ستان مفوض و مرجوع آمد محمد خان اگر نهال نفاق و خباثت را
ثمر بوده و هوای کفرانش با قضای فطرت بر سر و لیکن تفصیل غلبه علیه سلطانی چاره ندیده کمر بد و عجالة
الوقت فخار ه در بار معدلت مدار خاقانی را از پی عذار ثابه مرام ساخت و از جمله طوف کنندگان
آن کعبه امان آمد عاطفت پادشاه جهان گشا نیز بحکومت ولایت بیستان کما کان سرافراز
فرموده و مشمول این عارفه کبری از همگنانش ممتاز بعد از ورود با تمرد و با قضای طینت زشت
ولوازم شرارت سرشت اغوا انحرافش نموده بی سبب ابواب فتنه و آشوب بر چهره احوال
ساکنین آن نواحی برگشود فرد گوهر پاک بباید که شود قابل فیض ور نه هر خشت و گلی لؤلؤ لالا نشود
افاغنه ساکن ولایت بیستان را با خود در این داستان همداستان آورده روی
تباهی فرا سوی دار الامان کرمان چون در آن اوان دایه ابر بر نبات نبات نامهربان
بود و آسمان را همچون ابنای روزگار شیوه لئامت و امساک عنان نواحی کرمان وادی
غیر ذی زرع آمده و اشجار باتین اصولی فی فسح دار و ضیاع رعایا از قحط غلا انقلابی حاصل شد
و بدین وسیله در عموم مردم تجدد اضطرابی در آن سرزمین گیاهی که دواب را کاهی باشد
تقاضای روان باشد نبودی تا بجائی که معاش انسانی را مناسب افتد چه رسد لاجرم تعیین سپاه
در جزا متناع بود و باین وسیله محمد خان قلعه بم را انتزاع در صدد افتراع جناب اعتضاد الدوله
ابراهیم خان اولا حراست قلعه را اهتمام داشته اسمعیل خان عرب عامری حاکم جندق را که از صوفی

نمادان

نمادان این دولت ابد بنیان است باشتر زمره روانه قلعه بم نمود و تا نیاید که در مخالفت محمد خان
افغان در حضرت گردون رتبت خلافت بسیاری عرایض بر این اظهار برگشود و شمه آن خواب
شبه را از مستقر خلافت کبری نوروز خان قاجار عزالدینلو که درگاه آسمانجاه سلطنت را حاجب
بزرگ و میر بارست و آستان معدلت بنیان خلافت را امیر جلیل و شیر بیشه شجاعت آثار
با فوجی از دلیران عرصه پیکار در عشر اول شهر شوال المکرم یکهزار و دویست و هجده هجری
روان آمد و بصوب آن سامان تدبیر سرکشان را همچون قضای آسمانی سبکان تمیم نکات
در موضع خود مقرر آمده و باقی داستان در موضع مناسب مقرر ع کنون زمان قصه دیگر زبان
قلم است ذکر وقایع سال فرخنده فال یکهزار و دویست و نوزده هجری مطابق و ذیل حادث تنگوز ئیل ترکی
که سال ششم جلوس میمنت مانوس خسرو جهانگیر و سلطان گردون سریر است لشکرکش عرصه سپهر مینی
منوچهر مهر در این سال فرخنده فال صفر ساعت از روز پنجشنبه نوزدهم شهر ذیحجه گذشته
فسخر دار الشرف حمل خیمه گشای رایات عزیمت گردیده و نضارت سحابی فضای افسرده عالم
عنصری آمد از فیض باد بهاری و تربیت سحاب آذاری فرد شد چون کف موسی چمن شد
چون دم عیسی چمن شد خاک چون مشک ختن شد دشت چون باغ ارم اطفال باغ و نو عروسان
چمن را ابر بهاری به پرورش دایه گردیده و نسیم نوروزی بآرایش مشاطه گل را چهره برافروخته
آمد و نرگس را دیده غمزه بی اندازه و لاله را رخساره از عقار امطار گلناری شد و غنچه را
سر انگشت از نضارت شبانه چون انگشتان نیان فرخاری گیسوی شمشاد و از جنبش باد
سحری پریشان گردیده و طره سنبل از تحرک نسیم بهاری غالیه افشان بود و مشکین دم و نمام
مظهر معجزات پور مریم زمین از لاله نعمانی رشک کارگاه آسمانی و بوستان از سحاب نیسانی
غیرت نگارخانه مانی گوئی نگر شاپور زنقرپ دلباختگان در عرصه ارمن نقش شیرین کشیده است
یا نقش بند بهار در ساحت گلزار به شور یاسمین پرده نقاش چین دریده گلبن اگر نه مریم است
از چه دوشیزه آبستن آمد نسیم اگر نه عیسوی دم است خاک مرده را جان از روی روان

درین نوبت باغ و زیور راغ سحاب لعل بار آمد و باد زمرد نثار این است که اثر ابر و دوش
حله گلنار بست و این را در بدیهه نگاری شعر لعل است فرو ریخته بر دامن کهسار؛ دُر بهشت
در آویخته در گردن بستان؛ از سبزه و از لاله چه بر دشت و چه بر کوه؛ مینا و عقیقی است پراکنده
فراوان تهنیت جلوس نوروزی و تجدید بهجت و فیروزی را پادشاه جهان‌گشا و شهنشاه
ممالک‌آرا لا زالت رایات اجلاله محفوفة بالنصر و الاقبال قدم بر سریر سلطنت نهاده
دست به نثار درهم و دینار برگشاد و از عطای کفش گنجور کان فقیری محتاج سؤال آمد و از
نثار دستش خازن بحر ماهی منحوی عطا و نوال آری در مخزن کان اگر سیم و زری نهفته
آمد منظور عطای کفش بود و در دل بحر هر گاه دُر و گوهری پرورده گردید مقصود در پرورش
دستش و گرنه در خاک از رنجش از چیست و دریا را بدر انباشتن از بهر کیست ولی از احتیاج
کان چه اندیشه و از استحقاق بحر چه باک که نظر آفتاب اثرش خاک را کیمیا سازد و خاره را
لولو لالا گوهر خدایان ایران و سفیران با عشرت شان هند و روم و توران میران صف
و سران دشمن شکر را بدو دوش بخلاع زرین مفتخر آمد جیب و دامان انباشته از زر و گوهر
چون روزی سه چار با قضای ایام بهار خسرو و بهمن کان لبالب رود و اورزم تمکین جمشید اقتدار
صباح و رواح بترتیب طویهای روح افزا و آراستن بزمهای فرح افزا برآمد بار دیگر
بار و سر از نتیجه اسباب جدال و تمهید آلات قتال با طایفه روسیه پرداخته بر لیبهای
قضا تبلیغ کارگذاران ممالک محروسه شرف صدور پذیرفت که توپهای تفتین پیکر مشابه و مماثل
توپهای طایفه روسی ساخته و ریخته اید که در حمل و نقل انها اهالی بلدان را زحمتی نباشد
و موکب همایون را اطلاعی و نیز مقرر آمد که مجموع سپاه نصرت همراه اسبان چو زهره دم فولاد سم را
ساخت و ستام از زر ساده و سیم خام باشد و آلات و ادوات حرب را نیز زیب و زیور
بطلای احمر افزایند که علاوه بر زینت و شکوه هر کس را موهبت سالیانه همراه باشد و عند الحاجه
محتاج برفتن و همراه نگردد و این تدبیر صائب الحق از مقوله و ارادات غیبی و الهامات

لاریبی است زیرا که پیوسته بی رنج حمل و نقل گنجی سالکان و خزانه نیکوان در موکب همایون موجود
و مهیا خواهد بود و این دعوی را هر گاه منکران بی انصاف برهانی خواهند جواب اینست که پادشاه
اسلام پناه در انجام رتق و فتق امور اسلام و محافظت ناموس قاطبه انام همواره موازی پنجاه هزار
نفر سواره و پیاده جرار از علاوه بر لشکری که در ممالک محروسه در رکاب شاهزادگان والاتبار
برقرار هستند در موکب همایون پی سپار و جان نثار دارند و هر یک از ایشان نزد اهل ذوی الالباب
و ما یصدق به الالباب در انجام و ترتیب این اسباب مبلغ بیست تومان تبریزی در کار
و ضروریات و کمتر از ین مبلغ از تصدیق عقول دور و مهجور و از ین قرار ترتیب این اسباب
مبلغ دو کرور زر نقد صورت انجام پذیرفته خواهد بود که سلاطین سلف را از یاد و در این
در حوصله خزانه این نگنجیده و پیش از ین هیچ ماهی را در میزان وهم نسنجیده است باری چون
مقصود از ترتیب این باب اطناب در این باب نبود و این روایت بدرایت همه را ملحوظ
و مشهود است صرف قلمان او هم خامه با اصل مطلب نمود در روزی چند صد عراده توپ قلعه
کوب که عراده هر یک در سیر با سرعت دایره سپهر دعوی همسری نمود در دار السلطنه
اصفهان و تبریز و دار العلم شیراز صورت انجام یافته ضمیمه سایر آلات و ادوات حرب
موکب معلی گردید در مطاوی این مجاری خبر بهجت اثر فتح سپاه مامور به دفع افاغنه سیستان
بعرض مقربان حضرت گردون رتبت رسید تفصیل مطلب انکه نوروز خان قاجار سردار
بعد از ترخص از آستان آسمان بنیان و ورود به یزد و دار الامان کرمان بلا تأمل روانه
سامان سیستان آمده و در دفع سرکشان ضلالت نشان سکنان در روز پنجشنبه پنجم شهر صفر
المظفر گیتی افروز و بیست و هشت در حوالی قلعه هر دو طرفین را او جوه متقارب آمد و صفوف
متضارب بسیاهای قتال از خون دلیران نگرد و ش افتاد و عقاب خدنگ آشیان گزیدن
در سینه شیران و بر سر لب تیغ خندان بود و دیده زره گریان کمانها از کشاکش دلیران
گوشها بهم آمد و کمند را به چیدن گردن گردنان حلقها در هم درو حمله از نسیم وی اقبال نیز زوال

شهر بار بیمال افاغنه بستانی را افغان امان بآسمان رسیده مساوی پانصد نفر از ایشان
در میدان جنگ از ضرب شمشیر غازیان شیر جنگ هم آغوش خاک گردیدند و بقیه السیف در عین
ذلت بنه بنفر اک محمد خان باد و زخم منکر را فرار گرفت و ترک دار و دیار و لایت هم و زمانی
که سالها در تصرف افاغنه بود و رعایا را افغان از بیداد آن فراغنه بزحمت رکوب و ارتکاب
حروب مسخر آمد و ضمیمه ولایات پادشاه دشمن شکر ع کشور مسخر آمد و دشمن هلاک شد ظهور
این فتح نمایان و قلع شجره خبیثه طایفه افغان را در دار الاوان پادشاه گیتی ستان
فعال میمون و مبارک گرفته عزیمت اقدس بجهاد کفار روس تصمیم پذیرفت اولا در روز
یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر نمیمه بازوی خلافت و تاجداری و غرة الناصیه سلطنت و کامگاری
عدو افکن دشمن شکار و خصم انداز خنجر گذار شاهزاده اعظم نایب السلطنه الکبری عباس میرزا
ایده الله تعالی بالنصرة و الظفر که تیرانداز جنگ را از مرغ جنگ دانند و پیکان خونین خدنگش را
سرانگشت مخضوب دلبر شنگ خانه زین بهنرش از نگارخانه چین است و کمند پرچین نیکو ترش
از طره مشکین از منتظر خلافت کبری با بیست هزار نفر از شیران بیشه دلاوری دفع روسیه را
روان آمده و از نعال مراکب زلزله افکن عرصه زمین و زمان پس از آن موکب ظفر کوکب
در جمعه بیست و چهارم شهر مزبور شیخون شیران دشمن شکر و ترکان قیامت اثر که خون
اعدا را چون شیر مادر حلال دانند و غبار عرصه پیکار را غالیه عذار شاهد آمال
خرج مایه حیات را دخل نام و ننگ پندارند و سود و سودای کالای زندگانی را در گرمی
بازار جنگ عزم مجاهده را از غبار نعال مراکب غالیه بخشای سپهر برین شد بعد از ورود
بچمن سلطانیه اسمعیل بیک دامغانی را که از فدویان آستان خاقانی است و راسخ دم
در طریق جان فشانی با فوجی از ترکمانیه موت و کوکلان تا پنبان قشر از مخالفین دولت
یکباره و یران آمده و ضایع جمله بالمره پریشان ضمیمه اردوی شاهزاده کامکار فرموده
و آن شیران جلادت نشان در روز دوشنبه سیزدهم شهر ربیع الاول از چمن سلطانیه

بصوب

بصوب مقصود روان آمد و رایات عقاب پیکر سلطانی هزبور پنجشنبه یازدهم شهر مزبور از ابهر
نسیم عزیمت شقه گشا گردید و چمن اوجان مضرب خیام سپهر احتشام موکب ظفر کوکب آمد در آن
منزل مقربان بارگاه خلافت را مشخص گردید که ابراهیم خلیل والی شوشی را وساوس
شیطانی و اندیشهای نفسانی خان فکرت و بصیرت از قبضه اقتدار بیرون برده زمام
امور اختیار در ید اهوای نفس کف کفایت رو به سپرده است اسلام هفتاد ساله خویش را
بکفر بدل ساخته است و سبحه مسلمانی را بزنار بی ایمانی مبدل ابروی شریعت تنجاک ریخته
و چون قسیسان بدین اظهار ضلالت را از بر صلیب آویخته پادشاه اسلام پناه را
نایره غیرت از نسیم این حرکت خلاف شعله ور آمد و شعله غضب شاهانه را سر به سپهر اخضر
فرامین مؤکده به شاهزاده کامکار از مصدر خلافت صادر گردید که بلا تامل عزیمت
شوشی را مصمم اید و موکب ظفر قرین را در بن مجاهده بعنوان منقلای مقدم پس از
وصول ارقام قضا نظام شاهزاده اعظم علیقلی اسمعیل بیک را با جمعی از دلیران
چالاک و کردان بیباک به تنبیه انکرده مامور روانه فرموده و خود در منزل ابهر
انتظار خبر را روزی دو اقامت گزین گردید ابراهیم خلیل خان نادان سیلهای
روان از اسد می اندیشید و قضای آسمانی را ارتدی محمد حسین آقای ارشد اولاد خویش را
با سیصد نفر از سالدات روسیه و جمعی از ارامنه انجمه و در روانه رود ارس
نمود که در سر پل خدا آفرین پاه نصرت قرین را از عبور مانع آیند و بلاهای
ناگهانی را در بن نهیمه از خود دافع و این ندانست که تدبیر وقایه تقدیر نگردد
و نقد برالهی ممنوع تدبیر سپاه منصوره چون آتشهای سوزان قتال روس را
از رود ارس عبور نمودند و از گرد نعال مراکب دیده مهر و ماه کور بهمان روز
در منزل مشهور بحبر نیل تلافی فئتین روی داده نایره جنگ را ثانی
صور اسرافیل آمد و نهنگ تیغ قبض ارواح را نایب حضرت عزرائیل از کرد

انگیزی نازیان صرصر نشان چشمهٔ روشن آفتاب بگرد انباشته شد و از سر انگشت پیکان
دلدوز اختتام عمر دلاوران بر تختهٔ خاک بخون نگاشته شد صف جوشن وران بر روی
صحرا ٭ چو کوه اندر میان موج دریا ٭ بموج اندر دلیران چون نهنگان ٭ بکوه اندر سواران
چون پلنگان ٭ ارود و سوبوغتن خرمن عمر هم نبای آتش فشانی نهادند و عقدهای خاطر توپ
و تفنگ را کلنگ کاوی فتیلهای سوزان گشادند گفتی کمر بسیط خاک بیکبار متبدل گردیده
با عنصر هوا شعلهٔ سوزان تبدیل جسته دلیران خونخوار چون باد وزان و آب روان
بسوی آتش شتابان آمده و سمندر آسا در دل نیران قطره زنان بکله حمله طعمهٔ نهنگ
شمشیر آبدار ساختند و بعطفهٔ اسنه عقاب خدنگ برق آثار بقیة السیف از بیم جان مانند
ثعالب در شبانگ بیشها متواری شدند و همچون ابن آوی از آوای شیران بیشهٔ پیکار
و برای گریزان و فراری غازیان منصور پیکار راستا اطراف آن طایفهٔ ضلالت
اشمار را فرا گرفته راه فرار بر ایشان مسدود گردید و طریق نجات مفقود و صورت
ماجری در حضرت شاهزادهٔ فرخ لقا عرض داده آمد و بر بدان سرعت نشان را
لب باندهای عزیمت گشاده بعزم رکوب مراکب راندها از پا برداشته شد و رایات
عزیمت بصوب روسیه افراشته شاهزادهٔ اسفندیار آثار بر باره هلال نعل پروین
نام که آفتاب از خجلت ستایش لب شعاع خاک سمش بوسه دادی و بدر تمام از رنگ
دایره سم فولادینش روی بذبول نهادی بجلد از زنجیر فلک درگذشتی و با آسیبی سخت
دایرهٔ زمین درنوشتی ٭ چون فلک عالم نورد و چون قمر منزل گذار ٭ چون ثوابت رهنما و
چون عطارد کاردان ٭ برآمده مانند برق لامع و نور ساطع مجاهده را یک
عنان گردید لحظه در مکانی نغنودند و سه روزه راه را با صعوبت مسالک در یک شبانه
روز بقدم باد پایان پیمودند ولی روسیه قبل از وصول موکب شاهزاده برادهٔ تمامی
کرامان ارامنه اتباع خود را در شبانگ بیشها بقلعه شوشی رسانیده بودند و زورق

زندگانی از آن لجهٔ حیرانی بهزار گونه مشقت گذرانیده سپاه کینه خواه تا منزل عسکران
پنج فرسخی قلعه شوشی تعاقب را یکعنان آمدند و خصم گریخته را تعاقب کنان چون
صید مقصود را از شبکه گرفتاری جسته دیدند و وحشی مرام از دام بلا رسته لاجرم
در منزل مزبور اقامت را بارتفاع خیام سپهر احتشام پرداختند و رایت مجادله با قلعه
گیان بذروهٔ سپهر برین برافراختند تفصیل حکایت در هنگامی که همین اوجان مضرب
رایات نصرت آیات خورشید سای پادشاه جهان گشای بود و در پیشگاه خلافت عرضه
افتاد و اعلام عالم آرای سلطان اعظم خداوندگار عالم فرد جهان گیر و جهان
بخش و جوان بخت ٭ قضا حکم و قدر امر و فلک تخت ٭ خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی الله
امره و شانه که در کوه برتیغ و جو بر خنجرش آثار جهانگیری و رایات گیتی ستانی
واضح و لایح است در روز بیست و هشتم شهر ربیع الاول از قراچه داغ که طایر
وهم را در نشیب و فراز جبال شامخه اش یارای پرواز نبودی و سمند اندیشه را در
معبر بیشهای منزل اکش قدرت تک و تاز با اساس سلطنت و کوکبهٔ خلافت نهضت گشا گردیده
در محل تخت طاوس و منزل قلعه شوشی نهضت قباب زرین سرادقات سلطنت طیره
نخجای قبهٔ مهر و ماه آمده و در همان روز فیروز یرلیغات بلیغه بولات شیروان
و نخجوان و شکی و ایلات قراق و شمس الدینلو و بزرگان طوایف لگزی از مصدر
سلطنت صادر گردید که رایات نصرت آیات باستخلاص قلعه شوشی و دفع طایفهٔ روسیه
در منزل تخت طاوس پهلو وشن سپهر آنبوسی است هر گاه بمحض ابلاغ یرلیغ قضا تبلیغ که
خلاف کرده روی نیاز باستان آسمان نواز که کعبه حرمت و اعزاز است آورند
از سخط پادشاهی و غضب شاهنشاهی که بمجرد اراده معمورهٔ گیتی را روی در تباهیست
مصون و محروس مانند و الا فوجی از شیران بیابان را ٭ همه نخل کش و رزم آزمای
تیر انداز همه مبارز و آتش گذار و جوشن در ٭ همه فکنده تن اندر مغاکهای هلاک همه نخجای

دل او در نشانها … ند گرگان گرسنه نهب و غارت آن بوم و بر مامور فرمائیم که غلب
و … گان چون نسوان و رجال رنگین ساخته در ان دیار دیاری نگذارند و از شرار آن قطاع
آذری و شاهزاده کامکار نیز تاکیدات کبیده رفت که در تدمیر اهل ضلال و احالهٔ نکال
وحا … کنین آن محال چنان کار را تنگ گیرد که نفسی را مجال نفس کشیدن و امید را
خیال شدم از دایرهٔ بلا بیرون نهادن نباشد و بدین وسایل در روزی دو ولایت
بروج که معمورترین معمورهٔ زمین بود و در طراوت نمونهٔ فردوس برین از ترکتازی ترکان
تغائی چون ارکان قرار مخالفین ویران آمد و بسیون کاشانهٔ آرام معاندین منهدم الارکان
هر خرمن آرامی برق اضطرابی شعله ور گردید و هر مزرع قراری سیل انقلابی منجذب شد
ابراهیم خان چون دید ولایت آبادش خراب و چشمهٔ آمالش نمونهٔ سراب مجاری
امور خلاع را باشجد رانامه نگار آمد و بنگاشتن این کلمات دامن … امید وفاداران طایفه
معاندت آثار که اینک شیران سپاه خسرو دین پرور نهب و غارت فلان این بوم
و بر برزده و امان اند و تا سر و قتل ساکنین این سرزمین مطلق العنان اگر از مایهٔ غیرت
بهره داری نجات ما چه داری که اکنون بازار تاراج و یغما گرم است و پنجهٔ فولادی
در کف ترکان از تاریهٔ قتال چون موم نرم است اشجد را چون از کماهی حال آگاهی حاصل آمد
بیچارهٔ کار رؤسای قوم را احضار نموده و با ایشان بند کار این فقرات بگذار آمد که خود
بلا را بسوی خود کشیده ایم و در آغاز کار انجام را نیندیشیده فتنهٔ خفته را بیهوده بیدار
نموده‌ام و آتش افسرده را بخیرهٔ شعله بار در … شیران بهوس کام نهادم و ابواب
فتن و محن بر چهرهٔ خود گشادم اکنون نه چارهٔ کار دانم و نه راه فرار چون فصلی از این باب
راند و سطری دو بر این نمط برخواند بلکلینک گنجه که تعبیر از آن در عرف فارسی بحاکم ولایت
می‌کنند همی جش نهاده و انکلات اشجد را زبان بدلجوئی برگشاد که محافظت قلعهٔ شوشی را
من متعهدم و مجادله با شاهزاده آزاده در راعهدهٔ خود … زیاده جزع منمای و زبان شماتت

ایرانیان بر خود مگشای حامل مقدمه الکند رنبوی مرا حرز جان است و نیروی طالع امپراطور معظم
مایهٔ اطمینان آری زخم نخورده بر گریه جراحت رسیده خنده و آوره دور و دیرزه درد بنیان کین رنج
کشیده و زبان طعن گشاید باری بعد اللتیا و التی با امتحان کار بلکلینک را با مساوی بگذرار
نفر از سالدات و بیست عراده توپ روانهٔ قلعهٔ شوشی نموده و خود در قلعهٔ گنجه متحصن آمد شاهزادهٔ
کامکار از تمهید کار اشجد رو عزیمت بلکلینک با انهای سرمان با خبر گردیده و از جسارت آن
کج نهادان متحیر شده و اتفاق را با جمعی از عساکر نصرت مآثر در منزل عسکران امر بتوقف
نموده و خود بلا توقف با گروهی از نیزه گذاران خونخوار و پیادگان قشبار کرایات
جبال از نوک سنانشان فروهٔ وار پراکنده گشتی و چهرهٔ خورشید از دود و شرار
تفنگهای آذربیگرشان بد خمان و نیران انگند در روی جبهت تاقطیفه بنهاد و نهاد تلاقی
فتنین در رود و دهانه نیزگراهن گنجه و شوشی واقع است صورت وقوع یافته گرمی بازار
کارزار از طرفین دست آتش فشانی گشاد و ندهه های آتشین توپ و تفنگ مانند تگرگ
بلا باریدن گرفت و آفتاب نایرهٔ حسام مصری مبلاد از مطلع روس روس درخشیدن نعرهٔ مبارزان
گوش فلک کر نمود و کر و مواکب دیدهٔ مهر و ماه کور ساخت طنطنهٔ کوس اسکندری و ولوله
نفیر تخیری زلزله از ارکان درنم رومین سپهر افگنده و دم نای زرین و خروش نفیر رویین
گوش زمان و زمین پر کردن نموده از دود توپ و غبار آن عرصه بر آشوب آسمان جامهٔ کبودی
پوشید و زمانه ردای رهبانان … نیز در گرد آن گرد دون شد و بلون زمین از نعل اسبان
هامون شد و بشکل قمر ، غبار تیره جوابر و خدنگ چون باران ، سنان نیزه چو برق و
نیزه چون شد ، لب تیغ و زبان سنان با سر سروران ، از کفش لب مردان و سر سروران
از ضرب حسام و طعن سنان زنجیار خواستی جای تیر خرابر شاخسار دل اشیان نمیگرفت
و اژدهای حسام جز مغز سر سروران غذائی کام نمی‌گشاد و پیکر زمین از خون کشتگان
دیبای سطح در برپوشید و شاهد حیات از ساقی اجل ساغر فنا دمادم نوشید سینها از ناوک

پران چاک چاک شده و مغزها از صدمهٔ سنابک اسبان اکنده و شجاک کمند پرتاب چون زلف
بچان دلبران بگردن شیران پیچیده آمده و کمان چاچی مانند ابروی بتان بقصد مرغان
جان گوشش تا گوش کشیده مغفرهای روئین از صدمهٔ گرز گران همچون کاسهٔ خوان لئیمان شکسته
و سرنگون گردیده سپرهای جوشنی از ضرب صارم بران مانند کشتی شکسته و اژگون و مالامال از خون
شعر از فیض خون کشته ملمع شده زمین ٭ وز گرد سم باره مقنع شده هوا ٭ ارواح سرکشان همه
چون باد منتظر ٭ و اجسام روسیان همه چون خاک بی بها ٭ در دستها نهاده فلک مایهٔ اجل ٭ پر تیغها
دریده جان جامهٔ بقا ٭ سرهای سرکشان همه در دشت معرکه ٭ چون گنبد نادررووده تیغ چو گندنا
شاهزادهٔ تهمتن تن سیاوش منش چون برق لامع در دل آتش جای گرفته و مانند کوه
راسخ در میدان معرکه پای ثبات افشرده لالهٔ رخسارش را که هنوز از فضای سن آلودهٔ
برنگ ناب نساخته بود از غبار معرکه آرایش پذیرفت و بدن نازکش را که بغیر از حریر چینی
حریری ملاصق نیامده بدرع فولادی و زره داودی پیرایش کف یم بیارش از خون بیگانگان
مخضب بود و ماحضر خوانش از لخت جگر دشمنان مرتب جام جمشیدی از کاسهٔ سر دشمنان
طلبید و صهبای ارغوانی از خون سرخ روسیان هر که سر از دشمن میگرفتی بل بالا ارزش
عطا نمودی و آنکه جان با عدا دادی باز ماندگانش ابواب کرم گشادی آتش
جدال بدین منوال از فاتحهٔ صباح تا خاتمهٔ رواح در اشتعال بود و دشت معرکه از خون
کشتگان همچون بحر زخار مالامال بنگامی که شعلهٔ تابناک مهر در زیر دامان فلک نهان آمد و جهان
زمانه تار رنگ چون کلبهٔ درویشان طرفین دست از قتال کشیده در روی معسکر خویش آوردند چون جیش
جیش حله بر سپاه روم آورده لشکر خواب در اسبه بر حواس ظاهری هجوم بلکنگ بحفظ
جان جمعی از گمراهان ار امنه آشنا مان را دلیل راه خود نموده روباه سان از شیر بانک
بیشه که مرغ اندیشه را راه عبور بسته نبودی روی بقلعهٔ شوشی آوردند و صبحدم که ید بیضای
خسرو خاوری پردهٔ ظلمت از روی شاهد روزگار برداشت و بجلوه از یی از جملهٔ ثوابت

و پا بر نگذاشت دلاوران شیر نشان را آشکار گردید که بلکنگ یارای ثبات در خود
ندیده دست بدامن فرار در زده و از بیراهه روی بقلعهٔ شوشی نهاده هست تازیان صرصر نشان از
نبتاف آن گروه بی عاقبت گران رکاب و سبکعنان ساخته در حوالی عسکران همچون
بلای ناگهان اطراف آنها را فرا گرفتند چون آن طایفهٔ خذلان نشان راه نجات
بر خویش بسته دیدند و رشتهٔ امید رهائی از دام بلا گسسته از هول جان مغاره و خطا را آمنا
که در حوالی عسکران بود حصن عاقبت خود پنداشته هر فوجی در حظیره و هر گروهی در حصار
مقبره متحصن آمدند فکر انجام را در آغاز نمودند و در منزلی که شایستهٔ ایشان بود
بار اقامت گشودند با اعلام کارپردازان سرعت آثار بحضرت خلافت روان گردیده
و بذکر ماجری در پیشگاه سلطنت جری اللسان استیصال آن طایفه را باسعد عالی شاهزادهٔ
کامکار اسمعیل خان قاجار شام بیاتی و ذوالفقار خان دامغانی با مساوی دو هزار
نفر سوار و دو شمشیر نگار و دو عراده توپ شتابان باردوی شاهزاده روان آمدند
روسیه در ظاهر حصین محصور شدند و از آشامیدن آب محجور روزی سه چار
نائرهٔ عطش را با آتش چون آب و تشنگی آب را بلعل مذاب فرو نشاندند چون دیدند
که آتش جانشان از فقدان آب افسرده خواهد شد و کاخ وجودشان از تشنگی
پژمرده لاعلاج تن بمرگ نهاده خود را فدائی وار بطلب آب بر آتش تیغ میزدند
و پروانه سان بشعلهٔ سنان در می آویختند و بهای شعله فشان ساحت زمین و فضای
جهان را چون آتش خانهٔ برزین نمودند و از بارش مهرهای آتشین عرصهٔ گیتی را پر از
زنبورهای آتشین گلولهٔ توپ را چهرهٔ مراد دوانیدند و شعلهٔ تیغ را آب حیات شمرده
در کشتن چالاک بودند و از کشته شدن بیباک فرد بدین صفت سپهی دو بند و قلعه
گشای ٭ مبارز افکن و دشمن ربای و دو بوسر ٭ افواج کفر و اسلام چون نور و ظلمت
برهم آمیختند و شب و روز مانند روز و شب یکدیگر در آویختند شعر از گرد و خیل دو

خورشید پرغبار و زنای کوس تارک کیوان پر از فغان لرزان چو دست مردم مخمور پر شور
مردان کاردیده و گردان کاردان تارک فیده گشته سر سروران ز تیغ زبان تارنگ
ریزه میدان چو نار دان بلکنیک نا کار دران عرصهٔ کارزار دو زخم منکر برداشته
اغلبی از معبوران با جاروننگ شان در ان معرکه جانبازی به درکات نیران شتافتند
و جمعی از نیز از دلاوران ایرانی اجر شهادت دریافته بهشت جاودانی روی نهادند
تا لاخره از نیروی باطن اسلام و قوت طالع پادشاه بهرام غلام و کوشش شاهزادهٔ
[illegible] نسیم فتح و فیروزی بر شقه پرچم لشکر پادشاه اسلام پناه وزیدن آغاز
نهاده اغلبی از روسیه دستگیر و جمعی غفیر طعمهٔ شمشیر غازیان دلیر گردیده مجموع آلات حرب
و اسباب قتال ایشان با مساوی دوازده عراده توپ و کمپه و بیست عراده مشحون
با سباب و اقمشه و سایر ما یحتاج فی الحرب و لا بد فی القتال کسب و نصیب سپاه پادشاه
عدیم المثال آمد و بلکنیک که طناب عنادتاب داده و فتنه خفته بیدار ساخته بود و به
نیروی باطن رهبانان ناقوس نواز رایت مجادله افراخته خاک مجازی بر فرق میرالوا
اعظم و سینه معظم بیخته به شبهای ضنبق المعبر صعب المسالک که جو از سواره منعبر بل منعذر
بود دگر بیخته نیمجانی بصد مشقت از ان غرقاب هلاکت بساحل نجات رسانید و مژدهٔ این
فتح نمایان در منزل تخت طاوس در یوم پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی مسرت بخشای
خاطر بهجت ذخایر مقربان دولت علیا گردید و در خلال این احوال مژدهٔ فتح اهالی گیلان
نیز در پیشگاه استماع پادشاه جهانگشا بر طبق عرض نهاده شد تفصیل مطلب آنکه
انجمد راز استماع حرکت همایون از مستقر خلافت بصوب مملکت آذربایجان توهمی
که شاید کار دولت را انقلابی حاصل آید با کارکنان درگاه آسمان جاه را انظر ای
یکنفر از معبوران کاردان خویش را با مساوی دو هزار نفر از سالدات پرخاشجو
و آلات و ادوات حرب از روی آب چون آتش بصوب گیلان روان ساخت

وازین

و ازین قضیه اثنای حضرت خلافت را استحکام ذهاب در چمن او جان آگاهی حاصل گردید
متوفی الثانی میرزا یوسف مازندرانی از رکاب اقدس مأمور گیلان گردیده و چون یک
منصور ولایت خمسه و قلمرو علیشکر نیز نظر بقرب جوار با ولایت گیلان حسب الاشارهٔ
خسروی او را جهان بخان سپاه روسی نقطه وارد جزیرهٔ انزلی گردیده و بران جزیره که
متصل معبورهٔ شهر رشت متولی اهالی و معتبرین گیلان باستصواب معتمد بارگاه سلطانی میرزا
موسی منجم باشی گیلانی مصلحت در نزاع ندیده روزی چند [illegible] مقاتله پرداختند
و علی رؤس الاشهاد رایت مجادله بنفراختند طایفه روسی عدم اقدام [illegible] را
حمل بر ضعف و قلت ایشان نموده از جزیره انزلی به منجم شهر رشت شتابان آمدند و به بانگ
شبهای منکر اکم با شجار آتش فشان در محل پیرهبازار که یکی از محلات ولایت شهر رشت
مردان ولایت رشت راه بر ایشان بر بستند و بعزم مجاهده متوکلا علی الله چون کوه
استوار بر نشستند و در پای هر درختی تنگ بختی بمجاهده رخت کشیده و خود را از نظر
روسیان پنهان مانده پناه درختی روسیه چون راه عبور مسدود دیدند و فرجه نجات
مفقود دست تنگ مراجعت نمودند و عزیمت معاودت ولی شیران مردافکن گیلانی از پس
و پیش و یمین و یسار رنبای آتش نثار دست مقاتله برگشادند و روسیه را مهره های آتشین
توپ بر بدر و تیر جا گرفتی و سپاه اسلام را گلوله های تفنگ قضا آهنگ بر سینه و جگر
در آنی جهانی از روسیه هلاک آمدند و حمله نمودند و در بستر خاک صحبان و تنوان معبوره
گیلان را صیدای عربه اللهم انصر جیوش المسلمین و لا تنصر علیهم و لولا فکن ملاء اهلی
بود و بقیة السیف روسیه را نفر امان و ند به انشیان بر شد بگنبد خضراء اشجار رشت بارود
بر روس روسی بود و تکبیر اسلامیان زلزله افکن این طاق آبنوسی معبور مغرور روسی
نیز دران گیرودار هلاک آمد و یکه نفسش چون بخت امیر الطور اعظم هم آغوش خاک
مختصر سخن احدی از ان ورطه بلا جان سلامت نبرد و راه نجات بقدم هزیمت نسپرد

گرمعدودی انهم زخم دار و قلیلی آن نیز خسته و افتاده و زنگار شغالان بیشه را با لها از روبا
روسی طعمه خوشگوار مهیا شد و حوش و طیور را فرغا در ان عرصه کارزار جشنها برپا فدمرنا
علیهم و ما کان لهم من ناصرین و هم در ان اوان مسرعان بشارت رسان بمژده فتح لشکر
منصور شاهزاده والا تبار محمد ولی میرزا فرمان فرمای مملکت خراسان در پیشگاه خلافت
جبهه سا و با ایصال آن خبر بهجت اثر مسرت بخشای خاطر خورشید مظاهر سلطنت گردیدند صورت
ماجری اینکه طایفه ترکمانیه تکه بجهة اغتشاش اطراف مملکت خراسان سالها بود که در کنار
رود تجن و حوالی سرخس ناپای توطن گذاشته بودند و بدوراست نهب و غارت اوقات
بعضی از کارگذاران ولایات خراسان نیز آن طایفه را دستیار و بجلب نفع و دفع
ضرایشان را از جمله معین و انصار بودند و رعایای مسکین از بیداد آن گروه بیدین بجان
آمده و اوضاع متوطنین آن سامان از ترکتازی آن بیدینان پریشان چون طره
خراسان ضمیمه ممالک خسرو گیتی ستان گردید و از یمن بعدالت حضرت خلافت کعبه
آمان در اوانی که موکب نصرت نشان عزیمت صوب آذربایجان را شقه گشا کرده
وشعشعه ماهچه رایات ظفر آیات ضیا افزای آفتاب عالم آرا شاهزاده سعادت نهاد
محمد ولی میرزا الحکم برتیغ قضا تبلیغ مامور بقلع و قمع الطایفه کج نهاد ضلالت نهاد آمد
حسب الحکم محکم خسروی امیرالامرا حسین خان قاجار قزوینی سردار صفحه خراسان را
با جمعی از خوانین آن سامان و فوجی از شیران جلادت نشان ع عقارب ترمی بالشهاب
لدی الوغا / و قد را العقرب بالشهب فی الفلک / بترکتازی آن گرگان دمان مطلق العنان
ساخت آن شیران خروشان را در حوالی رود تجن در روز یکشنبه هیجدهم شهر ربیع الاول
یکهزار و دویست و بیست با گرگان ترکمانان تلاقی روی داد ترکان با ترکمانان برآمیختند
و هژبران ترک با گرازان تکه درآویختند عقابان بچکان از شاخسار ترکمان آغاز پرواز
نمودند و نهنگان حسام از لجه نیام بشوق آشام دمان از باز کرده سان آسمان گرای شد

وشربان شیران طوفان زای عرصه سپهر از غبار سمندان قیرگون گردید و ساخت زمین
از خون مردان گلگون ارواح از ابدان چون یاران نامهربان مهاجرت ورزیدند و در تیغ
با صد و ریحون دوستان موافق بمواصلت پیکر ابطال در قدم از زبان سپرده آمده و شعلهای
حیات از دم تیغهای آتشگون افسرده و نسیم فیروزی بر پرچم ترکان وزیدن گرفت و ترکمانان
بخت برگشته پشت دست گزیدن آنچه از کام نهنگ تیغ جستند بسته بفتراک آمدند زنان و دختران
شان برده ترکان چالاک شد اسرای مسلمانان را که از دیرباز بسته کمند اسیری داشتند رها
گردیدند و جمله از یمن اقبال بیزوال پادشاه جهان گشا آزاد از دام بلا از خوشی گذران
در حضرت سلطنت عرض داده شد پانصد نیزه سر بود و عدد اسرای گرفتار که بهزار نفر انجام
و انعام زیاده از دویست هزار رود و در این باب آنچه خامه وقایع نگار نویسد نخواهد بود دیگر
از هزار و اندکی از بسیار باری از ورود این بشارات متواله خسرو جهان گشا را خاطر
اقدس قرین بهجت و سرور آمده و مزاج مقدس حضرت سلطنت مقرون بنشاط و حبور قرار آئین
قضا آئین با فتخار شاهزاده کامکار و امرای عقیدت شعار از مصدر خلافت صدور پذیرفت
که تعاقب یلنگتوش را که سبک عنان آمده و خصم گریخته را تا بدست آرند از عقب روان
بیرقلیجان شام جاری با فوجی از دلیران نام آور بحکم شاهزاده سعادت سیر تعاقب روی بیان
منهزم را همچون باد مسارعت ورزیدند یلنگتوش را چون عرصه کار تنگ آمد و زوال زمانه
زادن حوادث را بی درنگ بقلعه ترتوت که واقع در سر منزلی شهر گنجه بود پناه آورد
و روزگار خویش را از دوده نخوت تاسف سیاه اعلام ماجری را سرعلی روانه گنجه ساخت
و خاطر آشفته را بدین کلمات غم فزا رنجه که بخت روسی واژگون گردید و کار دولت
امیرا هو زد بگرگون بدربانی اندر بیم که ناسید اگر آن سپ و درگرد آب غوطه وریم
که پای جان در میدان گرگان روسی طعمه شیران ترک آمدند و هژبران ترطوسی زبون پلنگان
ترک دلاوران سپاهم هم آغوش خاک شدند و سروران لشکرم گرفتار ترکان

چالاک از گزین پور دارای ایران بروسی سپاه آن رسید که از آتش سوزان بشتی گیاه واز
شیری شرزه بجوقی روباه ۞ صبا ندانم چگویم چو راز آورم ۞ چو رازی ازین زرگ تاز آورم ۞
سرایم گر این داستان سر بسر ۞ نبوشند ور از مهره بر دو بسر ۞ بدینگونه آهنگ وزنبان برد ۞
که با بار آراست آن تازه مرد ۞ نه جنگ آوران کس ندیده اند ۞ نه از هیچ گوینده بشنیده اند ۞ پی سوز
ایران فتاده بر گنج ۞ ز سودش نه بهره جز درد و رنج ۞ نهفته خنک در پژوهش سپهر ۞ ز خرمانش خز
خار نموده چهر ۞ سپاهش همه پیر و برنا دلیر ۞ که برش کمانست و برناش تیر ۞ بهر دشت آن صد هزار
اژدها ۞ بر کوه برنده و گزنده جا ۞ زدم آتش افشان بکینی همی ۞ جهانی نسوزند مردمی ۞ ز کس
سایه در خاک ایران نخفت ۞ که او را نکردند با سایه جفت ازین آرزو خواب در دیده و ززین
پر از خوناب در دیده ۞ که رستن ازین دام پرپیچ و تاب ازین پس نگردد بچشمند بخواب
چون اشنجد رنا ر شد این قضیه سهمناک آتش بر جان غمناک زد و نسیم این خبر دامنی بر آتش سوزناک
پشت دست ندامت خائیدن گرفت و زبان خویش از حدیث مجادله بدندان حسرت جاید
مانند دیوان حرون گریبان تکسانی بر دریدند و امداد ملکنیک را از گنجه حشری بیرون کشیده
مقابله و مدافعه او را از موکب ظفر کوکب اسمعیل بیک دامغانی و ابو الفتح خان جوانشیر
روان آمدند و بقصد آن دیوان شموس تهی مسافت را سبک عنان شاهزادهٔ کامکار
بحکم برلیغ عزیمت گنجه را میان دلاوری در بست و امضای حکم محکم پادشاه اسلام پناه را
برابر نصرت نشان بر نشست و از صدر خلافت چنین مقرر آمد که اگر اشنجد رمقابله را مستقیم
جوید شاهزاده خبر مدافعه را مبادرت ورزد و الا عزیمت گنجه و کوچانیدن قطان آن سامان
مبادرت ورزد و موکب همایون از رود ارس عبور نموده در منزل اصلان دوزی اقامت
گزین آمد که شاید اشنجد راز حد و حد خود قدمی فیشتر گذارد و بدین وسیله خویشتن را در کام نهنگ
بلا سپارد سپاه مامور را در لب رود تنزبا اشنجد رمقابله دست داده مقاتله را پای افشرده
فوجی از روسیه در حملهٔ اول دستگیر غازیان دلیر آمدند و ما بقی در طریق فرار برق مثال

وصه پیر ظفر اشنجد خویش را به امان کوهساری کشید و چاره کار را جز در زرنگ مجادله ندید پس از
روزی سه چار که از آن طایفه دیو طبار کسی غبار دلاوری را پای در عرصه کارزار ننهاد
و مقابله با سپاه ظفر پناه را راه ندید در میدان مقاتله نشتافت لشکر منصور روی بموکب
ظفر نشان آوردند و از غنایم و تاراج آن نواحی برده و غنیمت بی پایان شاهزاده همه جا
غارت کنان وارد گنجه گردید و اهالی آنجا را ... و سامان از اکلا با کوچ و بنه حرکت داده
بجانب ایروان روان ساخت و خود در کنار از اطراف تفلیس را بارگی دلاوری سبک
عنان در عرصه ... با فوجی از روسیه که امداد اشنجد را از تفلیس عازم گنجه بودند تلاقی
روی داد و مجادله را دست بمقاتله بر گشادند از برق تیغ خرمن اعمار سوخته آمد و از دم
نای آتش حرب افروخته هی کار کردان از دست به ... چاک چاک شد و سرهای دلیران
اثبات دلاوری ... بفتراک روسیه جمعی کشته شمشیر گردیدند و برخی بسته کمند دلاوران
شیر گیر قومی را از زخمهای کاری خسته و بعضی بکر بخون در بیشهای مغز اکم از جنگ نهنگ
تیغ رستند چون در آن بوم و بر از آن طایفه دستبر اثری نماند و از ایل و احشام
مخالفین حشری معمور دار ماوی بر ایشان آمده و در هر رهگذری سیلها از خون روان شاهزادهٔ
کامکار کامجو و کامران وارد قلعه ایروان شد و اعلام کارزار او قایع نگار رسیده
سده خلافت نشان را بآیات نصرت آیات خاقانی از منزل اصلان دوزی بصوب
چمن اوجان نقشه کشا گردید و انتظام آنجا و سامان را روزی چند آن منزل را
مضرب قباب آفتاب نصاب ذکر ورود احمد چلبی فرستادهٔ علی پاشای وزیر دار السلام
بغداد با داستان عدالت بنیان شهنشاه با عدل و داد چون چمن اوجان مضرب خیام رفعت
بنیان آمد و ساحت آن عرصه جان فزا از یمن ورود موکب مسعود طعنه بر روضه خرم آسمان
احمد چلبی از جانب علی پاشای وزیر دار السلام بغداد و نگارنده عبد الرحمن پاشای والی
شهر زور را روی بآستان آسمان نشان نمود از قبلهٔ عالمیان تفصیل این اجمال آنکه شهرزور

ولایتی است که خاکش از طرف شرقی متصل بر کردستانست و از سمت غربی پیوسته بخاک کرکوک
و از جهت شمالی بجبال اورومیه و از جانب جنوبی بجبال کرمانشاهان هموار و ولات آنولایت
از زمان آل عثمان بوده اند و آنولایت نیز از جمله توابع آنسامان عزل و نصب پاشایان
شهرزور منوط بامر و نهی وزرای بغداد است و رونق بازار استیلای ایشان بقهر و لطف
وزرا در نقصان و ازدیاد و تقریبا صد سال بیشتر یا کمتر باشد که حل و عقد مهام آنحدود
در کف اختیار طایفهٔ بابانست و این طایفه از جانب پاشایان بغداد در آنولایت حاکم
و حکمران طایفهٔ بابان از طوایف اکراد ند و اکراد در حقیقت جمع شده از متفرقهٔ هر بلاد
علمای شرع ایشانرا از اولاد جن میدانند و بر طبق ادعا از اخبار و احادیث دلایل
چند بر زبان میرانند اصحاب سیر و ارباب تواریخ را در باب ایشان سخن اینست
که ضحاک را چون بمداوای ماران حسب العلاج بمغز سر آدمی احتیاج افتاد لا علاج روزی
سه تن را سر از بدن جدا کردندی و مغز آن سرها را تسکین آن درد دوا نهادندی
که ترتیب دوا را مامور بوده و باقدام آن مجبور جسته هر دو نفر از آن سه بیگناه را رها
نمودی و بترکیب مغز سر گوسفندان بیکنفر اکتفا کردی رها یافتگان از دام بلا خوف جان از کنار آبادی
و معموره نموده در جبال دور از بلاد مقیم آمدند و با نتظام امر معاش یکدیگر را همدم و ندیم
تا بتدریج از اجتماع این متفرقه جمعی مختلف الکلام بهم پیوستند و هر جمعی از ایشان در جبلی
از جبال اکتساب معاش را با هم نشستند جا دتی که نموده بودند و اتفاق توکا الطبقة
الثانیة بعد از انقراض دولت ضحاکی بتر روی بآبادی نهادند و با اهالی بلدان راه آمیزش
ورزیدند و بعضی از فرار ایشان در لغت تازی مشهور است جد ایشان کردین عمرو است و وجه
تسمیه این طایفه بکرد و جانا که درین مناسبت باشد علی ای حال اکنون هر فرقه از ایشان
در اطراف عالم بلقبی معروف اند و بصفتی موصوف و در هر شهری جمعیتی دارند و هر کشوری
کثرتی طایفه بابان از آن فرقه اند مسکن قصبه قلعه چولان بوده است و محل سکنا در آن سامان و آن قلعه ایست

واقع در کوهی از جبال سامان شهرزور چون درخت بادام کوهی را در عرف اکراد چولان
گویند و در آن محل وفور زیادی داشته از بابت تسمیه حال باسم محل قلعهٔ مزبور بقلعهٔ چولان
معروف آمد و باین صفت موصوف ابراهیم پاشای بابان برادر عبد الرحمن پاشای
مذکور در عهد وزارت سلیمان پاشای وزیر بغداد در سه فرسخی قلعه چولان شهری بنا نهاد
و رعایت ادب را اسمی بسلیمانیه اش نمود و اکنون بنای سکنای ایشان در آن معموره است
امر ولایت بعد از ابراهیم پاشا بعبد الرحمن پاشا منتقل آمد و وی در امر حکمرانی مستولی و مستقل
هوای نفس با علی پاشای وزیر بغداد در راه مخالفت پیموده و بمعاندت برکشود و بعضی
از نواحی بغداد را در تاخت و علی رؤس الاشهاد رایت مخالفت برافراخت علی پاشای
وزیر بمدافعه او را لشکری برآراست و در حوالی سلیمانیه نایرهٔ جنگ را طرفین نفیر
مجادله برخواست بالاخره عبد الرحمن لشکر رومیه را مغلوب آمد و بجبارتی که ورزیده بود
شکسته و منکوب فرار آبا اتباع خویش بسامان اردلان رسید و در آن حدود تا فرمان
پادشاه جهان گشا چه باشد اقامت گزین گردید علی پاشای وزیر اندیشه اهانت سلطانی را
بتحریر ماجری عریضه نگار گردید و برائت ذمه خویش را در حضرت گردون رتبت خلافت
از موضوع مسئله حکایت گذارش داشت و ازو بعد از تحذیر ملوکانه از سوء عاقبت مخالفت
و بدی انجام معاندت رخصت معاودت مسرور فرمودند و این بنده درگاه در انتزه رسالت
دار السلام بغداد مامور خلاصه تبلیغ این بود که چون عبد الرحمن حصول مرام از تمسک
باین دولت جاوید عدت جسته بر کاه وزیر بغداد ایالت شهرزور را که کان بوی مفوض
ندارد و بر سطور مخالف ماضیه او بکلک مماشات خط مضی ما مضی نگارد و نواب همایون
مارا باقتضای ناموس سلطنت کبری از استرداد شهرزور بدو رضا گزیر است و انجاح
مقصود عبد الرحمن پاشا لا محاله مرکوز ضمیر حمایت تخمیر   فقلنا و بعد القول فی عقد صادرم
پس از انجام این مهام شاهزاده کامکار را انتظام مملکت آذربایجان مامور و توقف دار السلطنه

نیز زکر دید و معین الدوله محمد قلیخان دولو با ایالت ولایت اروان سرافراز آمد
و موکب خصم پرواز با فتح و نصرت انباز در اواخر شهر جمادی الثانی روی بمستقر خلافت

نهاد نشاط خانهٔ شاهد بخت را بذکر سور با سرور شاهزادهٔ کامکار حسنعلی میرزا زینت افزاید

چون نوعروس نصرت را با موکب ظفر قرین عقد مواصلت بسته آمد و شاهد بخت فیروز
کامجو و نشاط اندوز در بزم طرب نشسته سرکشان عالم ارادت را سر بر آستان خلافت
سودند و فتنه جویان روزگار انقیاد را ابواب موافقت گشودند مهام دولت بر وفق
مرام شد و کار مملکت قرین انتظام و اوراق رزان برنگ آمیزی فصل خزان چون کارنامهٔ
رنگ رزان رنگارنگ آمد و ساحت بوستان از زیب و زیور درختان رشک نگارخانهٔ
ارژنگ تا ملیح زمانه را نشاطی بی اندازه باشد برگ نخالان از صباغ مهرگان زعفرانی
شد و تا خاطر یاران را انبساطی تازه حاصل گردد گونهٔ نار و سیب از تاثیر سهیل یمانی
یاقوت رمانی برقع رنج چهرهٔ نارنج رخشنده چون قرص زر گردید و طارم تاک از خوشهای
عنب آکنده بعقدهای گهر گنجور صبا خاک را انفراشته زر بر بخت پرویزن سپهر بر فرق
زمین خوردهای بجاده و یاقوت فرو ریخت باغ عرض گنج بادآورد پرویزی داد
زاغ زبان طعن بر مایه عمان و کان بدخشان برگشاد درختان آب خورده رود آتش
بار آمد و خاک افسرده را از آستین بیضای موسوی آشکار ربایش از نونهالان افروخته
وادی ایمن شد و عرصه زمین از رعنا درختان فراخته کوی برهمن در فصلی چنین
زینت سور رنای سپهر سلطنت و ضیای فلک خلافت شاهزادهٔ آزاده حسنعلی میرزا
طال بقاه در یازدهم شهر شعبان المعظم ارصد رخلافت اشار ورقی و با خبار و احضار
هواخواهان همه کشور پیک بشارت معارف ممالک از ترک و دیلم مشاهیر مملکت از عرب
و عجم در پایهٔ سریر خلافت مصیر کرملاء سلاطین فلک تمکین بت جبهه سا آمدند و جمله محفل عشرت
منعقد بر روین آسا ناهی را از دل نوای غمزدا بر آسمان سپهر و چنگ را نزاند روح افزا

بگوش یاران دف روی بر چهرهٔ ماه چهرگان نهادنی و لب بر لب شکر لبان بابلی نژاد
سرو قامتان دست افشان و پای کوبان آمدند و دلدادگان جامه دران و صیحه زنان
از افتادن زلف کلاه عنبر خاک آکنده و عنبر و بان گردید و از برافکندن کیوان مجد
گیتی انباشته دلهای نالان کبوتران دل در چاه زنخدان تابان بوی آویخته آمد
و مرغان جان در نم طرهٔ دلبران بر سر هم ریخته دیدها حیران بود و سینها خروشان
زیبا پیران غارت گر متاع دلباختگان شدند و رعنا و شاقان تاراج بر نگاه عاشقان بازآ
و بر زن نیمها و برده لکش سپهر برین بود و کوی و انجمن تمایل شیرین جرعه چین در و دیوار
آراسته بآینه شد گوهر و بازار ارمغوزر با بحسینه خوبرویان نجود مفتون آمدند و نقشه خویش
از پرده بیرون عاشقان شیفتهٔ معشوقان عاشق خویشتن در آستینه جفاکاران را دل بخته
دلان نرم گردید و صحبت پیران با جوانان گرم ساقیان را از آب رزان چهره چون آتش
سوزان بود و زاهدان از گوشهٔ صومعه جای در بزم عشرت اندوزان پرهیزکاران از توبها
مانند طرهٔ دلبران شکسته و دینداران راه لها همچون مژگان خوبان از راه رها
برگشته خرقهای صوفیان می آلود گردید و علمای زاهدان صرف نغمهٔ چنگ و عود
شعبدان سحرساز چون سپهر حقه باز ابنای روزگار را بازی مشغول داشتند و علی
کسیدی بی مهر را با اهل زمانه در میان ست معمول داده خود پی گرفشهدی و حیلهای
ظاهر در حقهٔ ندو نیز نفشدی آسمان آتشا از آب آتش سوزان آشکار داشتندی و مانند
افق آتش سوزان اژدهان پدیدار شا هنگام که عروس خاوری چهره تا با کدر نقاب
احتجاب پنهان نمودی و آسمان شعبده از حقهٔ زبرجدی مهرهای سیمین کواکب عیان از برج رفیع
سروی چون نخل وادی ایمن فروزان بودی و از هر جانب آتشی مانند بیضای
موسوی درخشان عرصه زمین آتشخانه برزین شد و بسیط هوا پر از تبهٔ زرین در سایهٔ
سروی هزاران شدر و آتشین پر بود و در بر هر آتشی دو صد سرو سیمین پیکر ملوک اطراف

دران سور با سرور تقرب حضرت خلافت را بتقدیم خدمتی آماده بودند و سروران
اکناف دران بزم ارم نظم اثبات ارادت را بانجام کاری برپا ستاده پادشاه جهان
گشا هر یک را بکرامتی شاهانه بهره مند فرمودی و بعنایتی خسروانه خورسند چون کار عیش
نوشی که باید ساخته گردید و خاطر هواخواهان بتقدیم عشرت از اندوه و ملال پرداخته بعادت
و اقبال سعدین را در درجه شرافت قران شد و شمس پادر اوج سعادت اقتران بلیلها الا
بلقیس آئین آمد و سیاوخشی را فرنگیس جلیس اللهم ابد عیشهم و خلد بنیان دولتهم الی انقضا
الزمان بالنبی و آله الامجاد تتمیم داستان طایفه روسیه و انجام کار ایشان از
گردش سپهر آبنوسی بعد از مراجعت موکب همایون و ورود رایات نصرت مشحون بدار الخلافه
طهران شنیده عرصه فرصت فسیح دیده و فوات وقت را درنگش کارگذاری قبیح
از زوایای اندیشه و تشویش‌های درعرصه فتنه و شورش نهاده عنان عزیمت بقلعه
شوشی برکشاد ابراهیم خلیل خان چون روس را محترم شمرده اقبالش را بانجدوده که چون
او بار بود مغتنم روزی دو با انتظام امنا ماند متوقف آمد و پس از تصرف آن حصن حصین
و تفویض مهام آن ولایت بیکی از معبوران خویش بر جناح تعجیل بصوب ولایت گنجه منصرف شده
بعد از وقتی چند که جراحت افغان سپاهش از زخمهای کاری ملتئم گردید و کار
پریشانش فی الجمله منتظم جمعی از صالدات را از روی آب بتسخیر بادکوبه مامور ساخت و خود
بهوای حدود شیروانات رایت عزیمت برافراخت صالدات مأموره بادکوبه
بعد از ورود بانجدود چون جمعی از سپاه نصرت همراه بسرکردگی عسکر خان افشار
محافظت را در قلعه بادکوبه آماده بودند طایر عزیمتشان بکنگره نصرت پرواز نیارست
نمود مجادله را دست جلادت بگشودند جمعی قتیل شدند و برخی در دل کمند گرفتار و قلیل
بقیة السیف چون سامان قرار ندانستند راه فرار برداشتند و بنجدود را چون حدود
شیروان مضرب خیام آمد و دران سامانش بعنوان نهب و غارت مقام مصطفی خان

والی شیروان قطان و سکان آن مرز و بوم را تا از دست برد طایفه روسی امان یابند
بجبال شامخه کوه پناهند و در کوهساران شامخه قشلاق نمایند و خود با فئه موافقت و قوس منافرت
بقلعه مشهوره پلاس کرین پناه جست انتظار روزی چند دران سامان سرگردان بود و از
عزیمت بی ثمر خویش قرین ندامت و خسران علی ای حال شاهد مرامش در آئینه انجام جلوه گر
نیامد و نهال مهامش دران سرزمین با آبیاری جد و جهد بسیار ثمر نکرده به ۶ ربیع رضیت
من الغنیمة بالایاب گویان بتلافی مافات راه بادکوبه برداشت و همت بتسخیر آن ولایت
برگماشت هنگامی بود که خسرو سیارگان را از برودت هوا در آتش خانه قوس مقام بود
و بسیط زمین از برف کافوری فام انباشته نقره خام آبهای روان در مجاری
جویباران بسیمون خون در عروق مخالفین پادشاه بهرام غلام افسرده بود و جمره نفس
گرم از برودت سرما فرو مرده طیور را در جویبارهای پرواز نبود و خیول را در زمین قدرت
تک و تاز اهل اسلام را از شدت برودت روی در قبله مجوس آمد و شرار آتش زرتشتی
برفع سرما چرا به از کرکینه روباه روسی نفس گرم دل سوختگان در فضای دهان منجمد شدی
و آه آتشین دل باختگان در تنگنای سینه منعقد روسیان سورت سرما را با آتش استیصال
شکسته شدی و با جوجیان برودت را در پیش رو از آب منجمد سد بی بستندی از
آنطرف مدافعه را شاهزاده آزاده از دار السلطنه تبریز با سپاهی خون ریز روی بصوب
اردبیل آورده و فضای گیتی را از گرد تیره نیلگون چون این دریای نیل و شقاقیان
و سنقلیان از قبه و بادکوبه جمعیتی فراهم آورده و در حوالی بادکوبه باشهباز فرصت را
مترصد بودند میر قلیخان قاجار شام بیاتی از قراپه داغ و احمد خان مقدم بیگلربیگی از
دار السلطنه تبریز حسب الاشاره شاهزاده کامکار بعنوان منقلای روانه بادکوبه آمدند
و امداد شاهزاده عجاله مستقر خلافت فوجی از سپاه ظفر همراه و روانه گردیده دلیران
توشخوار از اطراف هجوم آوردند و هریک در مقامی که مقابله را سزا بود منتظر نشستند

اشپخدر بعد از ورود بحوالی بادکوبه مردان کارزار را فراهم دید و قلعه را رزین و محکم تا جای
روزی سه چار با توجهای آتشبار در اطراف قلعه اظهار جلادتی نمودی و بجلدوند ویرانه
مراودتی می کشودی حسینقلی خان را با بعضی از محارم آثار این متفق آمد که اشپخدر را بالحیلتی
بحوالی قلعه کشانند و پس از آن به دستیاری مهره آتشین شربت هلاکش چشانند چون بزرگان
که دشمن از هر حیلتی چو فرو ماند سلسله دوستی بجنباند وانگاه در دوستی آن کند که هیچ دشمن نتواند
باقتضای تدبیر اشپخدر را پیغام گذار آمد که اگر بعضی عهود و مواثیق از طرفین بسته آید و شیشه
معاندت بخار ای معاضدت و موافقت شکسته فتح باب بکانکیر اکلید حصار را داده شود حصار
بادکوبه را در بر چهره سپاه روسی کشاده ولی ندا کرد که این مراتب را خلوتی باید خالی از اغیار
و گوشه شاید تهی از مردان کارزار اشپخدر مردی متهور بود و جسوری متکبر از غلبه حیلا اندیشه
مخالفت کسی نداشتی و همه را اندیشه مند از خویشتن پنداشتی کارهای بزرگ را بی تامل مبادرت
نمودی و در مهالک بترک بی مشاورت مسارعت بخشا این بار جمعیتی که داشت با آلات
حرب فرو گذاشت و خود با معدودی راه قلعه بادکوبه برداشت در حوالی قلعه مکانی با جرای
عهود نظر آوردند و بعد از استقرار در مکان تکانی در میان از انجام خبر و شر چون سخن
اختتام پذیرفت رشته حیات اشپخدر را زمان انصرام بحکم تقدیر و اقتضای تدبیر یکی
از ایستادگان مجلس سینه اش بهرهای آتشین نشانه ساخت و اشپخدر را سرگرم خواب عدم
ازین خانه شعر دمی چند بشمرد و ناچیز شد / اشپخدر جهان گفت کو نیز شد / احمدیه قلعه بلا تامل
از فراز باره بزیر آمدند و در قتل سپاه روسی جسور و دلیر روسیه را چون سردار سپر بود
و جدال بی ثمر را اجرام جمعی دستگیر و اسیر شدند و برخی به دستیاری شفا از آن کرده
بلا گونه گیر سرش را که باد هاک سر و از آنگر پایان برآورده بود و دستش را که تمنای
دست اندازی از آستین برآورده بود به شمشیر سیاست از تن و بدن جدا آمد و حسب الامر
شاهزاده کامکار ارسال درگاه آسمان جاه پادشاه جهانگشا در شهر ذیحجه الحرام مژده

این الجیفه غیبی کوشش زد مقربان حضرت خلافت گردید و سر سردار روسیه عبرت
دشمنان را آمد و بچه اژدر سیاست ذکر ورود فرستاده دکان پادشاه فرانسه
بدرگاه جهان پناه قبل ازین اشاره رفت که فرال دولت انگلیس بجهه که قیام بنیان
و فرال فرانسه برقرار است بعد از تسخیر مملکت هند و ستان بنای مراودت با کارکنان
دولت ابد مدت پادشاه جهانگشا نهاده و بپای مردی رسل و رسایل و اهدای تحف
و هدایای از دو جانب ابواب موافقت بر چهره امنای دولتین علیتین گشاده آمد
در این اوان که به تجدید حوادث زمانه فرال فرانسه مجدد گردید و شبستان دولت آن طایفه
بجلوس حکمرانی جدید مشید بزرگی مسمی بناپلیون و ملقب به بناپورته پای بر دست سلطنت
گذاشت و همت خسروانه بر انتظام مهام آن مملکت برگماشت از انجا که پادشاه فرنگ
بر اسم شجاعت در همه آن ممالک وحید بود و در صفت کیاست از سایر کارگذاران
فرید مدتی تفوق بر سایر سلاطین افرنج آمد و بضرب حسام آب فام صاحب تخت
و افسر و گنج خواست که در همه ممالک فرنگ امپراطور اعظمش خوانند و باین لقب
مکرم خطابش لازم دانند چون قاعده در آن مملکت مضبوط است که تا از جانب امنای
دولت ایران و روم تصدیق باین خطاب مستطاب حاصل نگردد پادشاه فرنگ را
این لقب نامی مسلم نخواهد بود لهذا جناب مستطاب ناپلیون بعد از جلوس بر سریر جلالت
بتمنای این تصدیق یکی از معتمدین خود را با بعضی از هدایای گران بها و نامه مشتمل بر اظهار
این تمنا روانه درگاه جهان پناه ساخت و در مطاوی عبارات دوستی دلالات
در پرده موافقت زمزمه زن تار این تمنا نیز گردیده بود که هرگاه کارکنان دولت
علیه نبوی که با فرال انگلیس بنای مراودت نهاده و ابواب موافقت گشاده اند
با این نیازمند محرک سلسله مواحدت آیند باقتضای یکانگی از جانب پادشاه جهانگشا
با طایفه روسی که بنفوس آرزوی مرز ایران دارند بنای ستیزه گذارم و با ایشان

طریق مخاصمه در سپارم و با هرکس نزرگ با پادشاه جهانگشا طرح خوان صفحه مخالفت باشد
بموافقت همین معامله در میان آرم فرستاده مزبور بعد از ورود دیار بسر برا علی و اوامی
ودایع پادشاه شوکت انتما بحکم برلیغ اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لا یستقدمون
سفارت کشور بقا اختیار نموده و دیده بر رسالت جهان دیگر برگشود با قضای مراسم سلطنت
و رعایت شیوه مراودت تبلیغ خطاب مستطاب پادشاهی را بعضی از هدایا سفیر با تقریر
روشن ضمیر دانشمند شرافت پیوند میرزا محمد رضای قزوینی که از اجله و اشراف تولات
بود و از جمله معتمدین دولت علیه گردون کفایت مامور و سرافراز گردیده و در خلال این احوال
نیز محمد دار رسولی کاروان و سفیری دانش نشان مسمی بموسی ژوبر از جانب پادشاه فرانسه
با تحف و هدایای بسیار و نامه مشتمل بر فتوحاتی که آن پادشاه و کامکار را با کارگزاران
ولایت روس روی داده بود عتبه آستان سپهر بنیان را جبهه سا آمد بعد از تقدیم
عنایت و کرامت خسروانه نسبت بوی و زیب بر و دوش بخلاع فاخره و وارث و رنگ
جم و کی از آستان خلافت بصوب مقصود روانه آمد خاتمه جلوس دوم و گلابجت و نسیم
در وصف بهار عالم آرا معنی نگارت صورت پرداز ساحت بستان و چمن آرای کون
و مکان اعنی خسرو سیارگان در این سال فرخنده فال چهار ساعت از روز جمعه سلخ
ذالحجة الحرام یکهزار و دویست و بیست و یک گذشته مطابق سال سعادت مآل پارس ئیل
فرخنده تحویل از خلوت سرای حوت تبرنگاه حمل بشرافت و سعادت قدم نهاده ابواب
خضارت و نضارت بر چهره روزگار گشاد شعر دمید باد ز اطراف عنبر بارا کشید ابر
بر آفاق دیبه شوشترا چو ناف آهو آمد همه هوا زنجور چو پر طوطی آمد همه زمین ز خضر خنده
غنچه را دیده سحاب گریان شد و ترصیع لاله را دست سحاب در افشان تا بلبل شیدا
پرده از کار رعنا گل بی پرده بر آمد و تا فاخته دلباخته را فیض بار ز بر آید سرو رعنا
جلوه گر گردید شکوفه با دام دام دلها شد و دیده عبهر فریب جانها سنبل را طره بر بیچ

قراری آغاز نهاده و بنفشه را گیسوی پرخم مشکباری دلباختگان را اگر دلی باقی بود بحلقه زلف
سنبل سپرده آمد شوریدگان را هرگاه دل بحلقه قراری حاصل شد از طره پرچین بنفشه
بیاد رفت بهوای ساغر لاله پیاله ها بر کف نهادند و بگرفتن پیاله زدها از دست دادند
گل چهرگان بار خسار گلگون خجلت گلها را بصحن باغ جلوه گر آمدند و سرو قامتان موزون
شرمساری سرو را بطرف گلشن پی سپر گل از غیرت منفعل و شعله ور آمد و سرو از
خجلت پای در گل و دست بر سر عاشقان بیچاره دل کوبان هم نوای بلبلان شدند
و دلدادگان آواز فریاد کنان همدم فاختگان جوانان را داغ عشق تازه گردید
و پیران را ساز دلباختن بلند آوازه هر بار سوز بر آمد و نوای مرغان موجب سرور
معشوقان عاشقان عهدهای تازه بستند و مهجوران با یاران در بزم وصال نشستند
صراحی از صهبای ناب مالامال شد و باده بهره خرامیدن سبزه خطان را پایمال دلهای
دیوانه چون سر بر سوائی بر آوردند دلبران شان بحلقه زلف کشاندند جانهای آشفته چون
بنای بیقراری نهادند و بانشان در دام کاکل نشاندند لاجرم سهی قدان از پی دلبران
روانه شدند و جان بازان در قفای شاهبازان دوان هر مه پاره را جهانی دل پاره
همراه بهر گلرخساره را عالمی جان شیدا در سر راه نه کسی را از دل خبر بود و نه
ناله دل را دلبران اثری بوسه بجانی دل ارزان داشتند و نگاهی جانی
جان رایگان کوئی جانم کاکل پریشان سازند بر پی دلم بآشفتگی زلف پرداختند عالم
محو نظاره رگیتی خرم از خار تا خاره هوا روح پرور نسیم غالیه گستر باغ بهشت سرشت
بهتر از بهشت لب جوی و کنارکشت خسرو آفاق را بخت جوان خرم بود و دولت
ابد مدت بفتح و فیروزی توام افضای نشاط را بزم نوروزی مرتب گردید و حاشیه
بارگاه آسمان جاه بخلاع زرتار مقربان دولت مذهب شاهزادگان با وشن
ایوان خسروی را زیب و جا افزودند آن سپهر سلطنت را از نور رخسار سنا و ضیا

هر یک مانند کوکب سعد در درجهٔ شرف مستقیم بودند و بر اوج شرافت مقیم تاجهای وهاجشان
سوده بر آسمان آمد و کمرهای مرصع استوار بر میان ملوک اطراف و کارگذاران
اکناف سفیران روم و افرنج و امیران دیلم و ارکنج سران عساکر و اسپهسالاران
نصرت مآثر هر یک علی قدر رتبه در محلی که باید و طریقی که شاید ارادت را پایناده
و گوش بر فرمان گشاده بودند و شاقان زرین کمر و غلامان پیکر آموده بر در کوه پیکر طبقهای
سیم و زر بر کف نهاده با نثار خسروی ایستاده کان پنجاه خلاف را دامن پر سیم و زر
نمودندی و کنارها لامال در و گوهر از آوای پیلان شد رخروش آسمان را دوگوش
کر بود و از نعرهٔ شیران غران زمانه را ساحت قرار زیر و زبر امید تا گردون
گردان است و مهر رخشان بر ساحت جهان تابان آفتاب جهان افروز دبخش زافق
جهانداری طالع و اختر مسعود دولتش از مشرق شهریاری لامع باد بالنبی و آله الامجاد

ذکر عزیمت پادشاه جهان گشا صوب چمن سلطانیه و تعیین سپاه نصرت همراه
بدفع روسی و رومی

چون پادشاه گیتی گشا را از انتظام بزم نوروزی بسعادت
و فیروزی فراغتی حاصل گردید و خاطر خورشید مظاهر سلطنت باستیصال مخالفین
دولت علیه عاجل ارقام قضا نظام باطراف ممالک چون احکام قضا روان آمد
و با حضار دلیران شیر شکار مستقر خلاف حکم خسروی باد صبا را اعنان دررو‌ی
نه جاه مستقر سلطنت ابناشته هژبران روئین جنگ شد و پیلان فولاد بافرور اباز
معهود بشیوه مجادله مقاتله بهنگ شعها خونریزی از فغان آشوب طلبی بشر آمد و نیزه
گذاران تیغ زن را با اقتضای غیرت هنگام کینه و ستیز کوس عزیمت کوبیده شد
و آسمان را از هراس موکب ظفر کوکب دل در بر طپیده روز جمعه بیست و پنجم شهر ربیع
الاول رایات ظفر آیات بصوب مقصود افراشته گردید و همت گردون نهمت
خسروی بدفع سرکشان دولت ابد مدة گماشته چمن سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام

احتشام سلطانی شد و ساحت انسامان محل نزول اجلال نه فانی در مطاوی این
مجاری صورت احوال ابراهیم خلیل خان والی شوشی و قتل آن نادان مخالفت
نشان از بیداد سپاه روسی در پنجاه اتمام انجام خلاف کلک اخبار منهیان بر ورق
عرض کشیده آمد تفصیل ماجری آنکه بعد از استیلای طایفهٔ روسی از سوء تدبیر
ابراهیم خلیل خان بر قلعه شوشی و ظهور بی اعتدالی آن فرقهٔ ضاله با ساکنین آن
سرزمین ابراهیم خلیل را بمقرعهٔ ندامت سر از خواب پندار بیدار گردید و بچارهٔ
کار و استخلاص از آن قوم نابکار چاره جوی از اعوان و انصار باقتضای تمهید رخت
از قلعه شوشی بیرون کشیده و در پرده ورق موافقت با روسی را مانند صفحهٔ اوضاع
خویش بر هم درید اعلام نفاق را از راه وفاق ستر آیه پایهای مخلصانه بحضرت
گردون رتبت شاهزاده آزاده فرستاد و معارضه با صالدات ساکن شوشی را دیده
اعانت بر کارکنان دولت علیه برگشاد و بهیهات در بیت که گفته اند تیر از کمان جسته
باز نیاید و عقده که جاهلی در کار اندازد سر انگشت هزار عاقل بگشاید باری صدق
و کذب نفاق و وفاق منوی در ضمیر انوار شاهزاده والا تبار صورت تحقق
نپذیرفته که معبور عسکر روسی را از وخامت احوال آگاهی از نگاهی حاصل گردید
غفلة بر ابراهیم خلیل تاختن آوردند و بلا تأمل تیز دستی مقاتله یاختن در داد اول بحرکت مهرهٔ
آتشین ابراهیم خلیل را مهرهٔ حیات در ششدر ممات بند ابدی در افتاد و در تمنای
گشاد آرزوی خاطر جان شیرین بداد تا اهالی قلعه را مادهٔ فساد تسکین پذیرد
و طایفهٔ روسی را دو رایت فتنه اطمینان خاطر از آشوب آن و این لحاظ الوقت
آقای خلف ابراهیم خلیل را بشارت معبور تعقیب ایالت و لایت داده شده و قبض
و ربط مهام در کف کفایت وی نهاده و پدر را بصر طرف فساد مادهٔ حیات باد رفت
و پسر جوان را العفو شاید ایالت حرف انتقام از یاد مصایب قوم عند قوم فوائد

احشام الحدود را سمت اغتشاش حاصل گردیده و در وود فتنه و آشوب در آن سرزمین متواصل
اعیان را باختلاف کلمه آثار خلاف پدیدار آمد و بزرگان قوم را بهوای نفس آیات
معاندت آشکار جمعی روی بجانب ابو الفتح خان خلف مهین ابراهیم خان که در آن اوان
بحکم شاهزادهٔ والاتبار در بلوک برکشلو و بیستان متوقف بود آوردند و برخی روی بنواحی
شیروانات و شکی نهادند از انتشار این اخبار شاهزادهٔ کامکار از دار السلطنهٔ تبریز عزیمت
ولایت شوشی را مصمم گردیده و رایات عزیمت بان نواحی افراشته آمد از موکب همایون
نیز امیر الامراء العظام حسین خان قاجار قزوینی و فدوی دولت ابد مبانی اسمعیل بیک دامغانی
و امان الله خان افشار با فوجی از غازیان شیر شکار بعزیمت موکب ظفر کوکب شاهزاده
مامور آمدند که بعد از ورود بخدمت اقدام ورزند چون مصطفی خان حاکم شیروان از انحراف
از جادهٔ اطاعت بر امنای دولت منکشف بود و بدین وسیله رای بیضا ضیای خلافت
از عفو وی منحرف اسمعیل بیک و امان الله خان نهب و غارت احشام آن سامان سبک عنان
آمدند و نهب و تاراج الحدود و ارزده و امان معمورها از صدمهٔ سنابک خیلتان ویران
گردید و سیل خون از مسیل جبال و تلال روان و پردگیهای ماه رو و پرده نشینه گنبد اسار شدند
و ماه رویان مشکین مو با سیری دست پیش ترکان قاجار محصولات و غلات و قود
آتش بیداد آمد طاس فلک و گوش ملک پر از ولولهٔ افغان و فریاد ملخص کلام در آن دیار
دیاری نماند و از آبادی آثاری مصطفی خان ضلالت نشان خود در جبال شامخه متواری
بود و تیغ بر آن ترکان غفایی بمعاندت وی در آن دیار گرم خونخواری بعد ما که الحدود
عرضاً و طولاً از همه چیز پرداخته گردید و غازیان را دامان آمال پر از خواسته آن سیلهای
بلا را معبر بسوی شوشی افتاده با قضای حوادث زمانه در آن میانه دست نهب و غارت
برگشادند ایلات و احشام را تمامه کوچانیده بجد و دقرابه داغ و قشلاق مغان سکنا دادند
و بر طایفهٔ روسیه تیغ انتقام نهادند روسیان روباه سان در مضایق بیشه ها گریزان بودند

و شیران ایرانی تعاقب آن سگ سیرتان را در اطراف و اکناف پویان و تازان
بیشها از شیران انباشته آمد و از روباهان روسیه پرداخته و ولایات از مخالفین
تهی گردید و رایات عزیمت بصوب دار السلطنهٔ تبریز افراخته شاهزادهٔ کامکار و غازیان
ظفر آثار را جز جان فشانی را مورد التفات شاهانه گردیده و سر افراز عنایات بیکران
خسروانه **ذکر تفویض مهام و لایات عربستان و لرستان و فیلی و سامان کرمانشاهان**
بشاهزادهٔ والاتبار محمد علی میرزا ابد الله اقباله چون اعراب سامان حویزه و شوشتر و دزفول
باختلافی که از ایام سالفه با هم داشتند بودند رایت مجادله با یکدیگر برافراشته رعایای
آن سرزمین را آسوده بال نمیگذاشتند و گاهی که شیوه ایشان را از موکب ظفر نشان سپاهی
مامور میگردید خود را باطراف بصره و نواحی بغداد و سایر اعراب ساکن الحدود
رسانیده بدین وسیله از غرقاب بلا بساحل امان آرام گزین می آمدند در این اوان
پادشاه جهان گشای آرای گیتی آرای انتظام آن صفحات تعلق پذیرفته شاهزادهٔ انجمن
شعار بهمن آثار آرش کمان کیومرث نشان محمد علی میرزا طال بقاه و نال مناه که جامع جمیع عدالت
و سیاست و حاوی طرفین شجاعت و سخاوت بود بتفویض این عارفهٔ کبری از سایر
نوباوگان بوستان شهریاری ممتاز آمد و مهام آن ولایات را از سامان کرمانشاهان
الی دار السلام بغداد و از حدود بصره الی قصبهٔ خرم آباد عرضاً و طولاً در عهدهٔ
اهتمام آن دُر صدف خلافت قرار یافت سرا پردهٔ اوج سروری و نوبت سنجری و طوق
خسروی که از لوازم کشور گیری بود از سرکار خلافت حضرتش را عنایت گردید و بدین
اساس که سپهر پیر را از مناظرهٔ آن دل پر از اندیشه و هراس بود در دهم شهر جمادی
الاول از موکب همایون طبل عزیمت بصوب مقصود بلند آواز آورد و رایات ظفر
نسیم حرکت در اهتزاز **ع** نظر در خان نصرت نشان در رکاب **تخمیم ذکر علی پاشای وزیر**
دار السلام بغداد قبل از این اشاره رفت که عبد الرحمن پاشای بابان از علی پاشای وزیر بغداد

بصدور حرکت خلافی متوحش گردیده باستشفاع را ملتجی بدرگاه آسمان جاه خدیو انجم سپاه گردید
پادشاه جهان‌گشا نیز التیام طرفین را اختیار فرمودند که علی پاشا حکما فی الثانی
ایالت و ولایت شهرزور را بعبد الرحمن پاشا واگذاشته چون پناه جسته کعبه آستان
خلافت بنیان است باوی راه خلاف نسپرد و الا سر در سر این کار نبرد از آنجا که وزیر
مزبور از شیوه قاعده دانی دور بود و بمدد سپاه رومی مغرور و عدول از حکم محکم
پادشاهی را سهل شمرده زمام اختیار شهرزور را بپاشای مزبور نسپرد و مجدداً یکی از
معتمدین خود را با تحف و هدایای بسیار روانه درگاه جهان پناه نموده و زبان بمعاذیر
چند که در کمیت اراده نا موجه بود برگشود چون این معذرت در حقیقت آیت استکبار
بود و علامت استکبار بر خاطر اشرف سلطنت ناگوار آمد و زیاده حمایت بدین حرکت
پرشرار عجالة الوقت فرستاده وی را با تحذیر از وخامت مخالفت رخصت انصراف
ارزانی فرمودند و عبد الرحمن پاشا را که با اتباع خویش بحکم خسروی در محال سنقر متوقف
بود احضار بحضور خاقانی و قبل از حرکت رایات ظفر آیات بصوب سلطانیه پاشای
مزبور را باعطای شمشیر برق اثر و کمر خنجر مجوهر و خلعت منسوج از مغزول زر از ما عدا
ممتاز فرموده رخصت انصراف بصوب مقصود وی شتاب کرده بود و مقرر آمد که تا ورود
موکب سلطانی بچمن سلطانیه در حدود شهرزور بجلب خاطر طایفه بابان و جمعیت آنسامان
اهتمام نماید تا بعد از حرکت رایات ظفر آیات بدانچه مصلحت دولت باشد مجدداً اشاره
رود و امان الله خان والی اردلان نیز که از مقربان آستان خلافت بنیان است
و از قدویان دولت ابد نشان مقرر گردید که مهما امکن طرف معاضدت مهمل نگذارد و با
پاشای مزبور طریق موافقت سپارد طایفه بابان از التفات شاهانه نسبت بعبد الرحمن پاشا
محرک جمعیت آمده و انتشار این اخبار ساز موجب جمعیت خالد پاشای بابان را که از جانب
وزیر بغداد در آن اوان والی شهرزور بود بدین وسایل شرار از او دور از استقلال

گسیخته گردیده و نظم استیلای بر طوایف اتحاد و ازهم ریخته لاجرم چاره کار را در روی ببغداد نهاد
و انتصار وزیر را از زبان با اظهار ما جرای برگشت حضرت وزیر را خود غوایت فطرت
در جسارت امور خطیر کفایت بود و در ارتکاب کاری که نه حد اوست متغنی از سعایت
استماع این قضیه نیز بیشتر مهیج مواد سودا گردیده خبط دماغش زیاده از آنچه بود در بروز نمود
بلا تامل بمدافعه رامیان بست و دفع عبد الرحمن پاشا را بر بارگی عزیمت برنشست همت
برگفت را استمداد از باطن حضرت خلیفه نموده و دیده امید بر نصرت اصحاب سقیفه
گشود فرد هر کرا پرسش چنین کرده بود ؛ کی مریدش ابجنت ره بود ؛ سپاهی از رومی و عرب
و اکراد بابان فراهم آورده با تشخانه شرربار بصوب مقصود پی سپار آمد چون خاک
زهابش منزل گردید خبط دماغش از باد غرور بعضی اراجیف کامل پنبه کار زار از شیران
تهی پنداشت و بدین توهم قدمی چند از حد خود فراتر گذاشت تا جفت ندامت آمد در پای
طاق که فصل مشترک مرز روم و ایرانست اقامت گزیده در روزی سه چار که وحشی آثار دو نیب
و فراز کوهسار بسر آورده و بازی روزگارش از نتیجه سوء تدبیر خبر سلیمان بیک کهیا را
با ساوی پانزده هزار نفر از اعراب بادیه و غلامان گرجی و رومی روانه شهرزور
نموده خالد پاشای بابان و سلیمان پاشای والی کوی و حریر و مسلم کرکوک را نیز ضمیمه
اردوی کهیا ساخته بزعم خود خاطر از دغدغه عبد الرحمن پاشا پرداخت و خود مقابله
شیران ایرانی را در پای طاق رایت اقامت برافراخت فرد گفتن بر خورشید
که من چشمه نورم ؛ دانند بزرگان که سزاوار سها نیست ؛ علی ای حال صورت احوال
بکلک جسارت امنای دولت در حضرت گردون مثال بر ورق عرض کشیده آمد
که علی پاشای وزیر بغداد را مقتضیات ع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود گریبان
گیر گردیده قدمی چند فراتر نهاده سپاه پادشاه جهانگشا را از جسارت آن مجهول نابرده
سیاست شعله ور گردید و اولا شاهزاده کامکار محمد علی میرزا بحکم بر لیغ مقرر آمد که عزیمت

جانب حویزه و تستر را اکنون مهمل گذاشته لطف خان بجانب دار السلام بغداد
نماید و بخرابی آن بوم و بر دست نهب و یغما برگشاید پس از آن از امرای نامدار قاجار
نوروز خان عز الدینلو که درگاه آسمان جاه را میر و بار و خدم آستان سلطنت را امیر
صاحب اختیار بود با فوجی از شیران بیشه دلاوری و هژبران عرصه کند آوری بایلغار
مامور بخرابی نواحی بغداد گردیده اشاره علیه چنین بصدور پیوست که طی مسافت را چون
چون جوهر صرصر مسارعت آغاز و تقدیم خرابی و خسارت را در معموره آن ولایت آتش
فتنه و بلا شعله ور سازد و ابقا بر نفوس را حرام دانند و اهمال در سنگ و مار را موجب ملام
و از خوانین عقیدت آیین فرج الله خان افشار که سرباسای پادشاه سپهر اقتدار و از جمله
فدویان آستان گیتی مدار است با محمد ولی خان افشار و صفی یار خان کردبچه که از سپهداران
جلادت شعار سپاه نصرت آثار بودند بصوب شهرزور مامور آمدند که بموافقت امان الله
خان والی کردستان عبد الرحمن پاشای بابان را از شهرزور ریشه کن سازند و از آنجا
بقتل و تاراج حدود موصل و کرکوک درتازند میران صفدر و شیران دشمن شکر مانند شعله‌های
سوزان و سیلهای خروشان بصوب مقصود سبک عنان آمدند و بشوق تمام یغما
و تاراج را کش ده دست و بر زده دامان شاهزاده والاتبار دشمن شکار که زبان جلادتش
در عرصه کارزار تکرار این شعر آبدار رطب اللسان بودی و می شایست شعر الدهر
من حد صمصامی علی خدر ؛ و الموت یرعد خوفا من ملاقاتی ؛ بدافعه سپاه رومی را از حد
همدان لطف خان بجانب کرمانشاهان نموده در عقبه کرند تا شیران روئین چنگ جنگ را
از عقب در رسند رایات اقامت برافراشت علی پاشای وزیر چون دید بحر آشوب
متلاطم آمد و فضای گیتی از هژبران پولاد بازو متراکم ایاب را از ذهاب مراجعت
نمود و در لب آب سیروان که مابین دار السلام بغداد و ولایت شهرزور واقع است
اقامت در مجاری این اطوار ترکان قاجار شعر وجوه کالکلاب والمجن رقة ؛ ولکنها عند الهیاج

محمد

صقور مانند سیل بلا از اطراف روان آمده و همچون شیران گرسنه طلب صید از خروج
نوروز خان قاجار و محمد علیخان شام بیاتی با ده هزار سواره نیزه گذار با شاهزاده
کامکار یغما و تاراج اطراف دار السلام بغداد را مطلق العنان گردیدند و آتش فتنه را دامن
زن از قریه ذهاب الی یعقوبه طولا و از یعقوبه الی مندلیج عرضا صامت و ناطق کمند اسیری
گرفتار گردید معموره و آباد با آتش بیداد شعله بار زنان و پسران ماه رخسار ترکان چالاک را
بر در آمدند دختران مشکین موی و شاقان گلروی دلیران بی باک را خفته در بستر رومیان
اندام چون گل نرم بود و ترکان را با قضای شوق دل بوصال اشتیاق گرم آزرم از میانه بر کران
آمد و شرم از طرفین گریزان شیران گرسنه را طعمه لذیذ موافق بود و شاهبازان
تیز پرواز را چنین تذروان سیمین بر لایق ذکوران سیری گردند شیران عقاب
چون تشنه باز تذروان برده‌ای برده در موکب همایون شاهزاده قطره زن بودند
و سپاه کینه خواه هر نفری مالک ده نفر برده از مرد و زن از آنسو نیز کهیای برگشته کیهان
چون بنواحی شهرزور رسید و از جنود ظفر نمود کسی را ندید با غوای خالد پاشای بابان
قدم از مرز خویش فراز نهاد و از خواب غفلت نهاد دامان حزم یکبارگی از دست داد
و در کنار بحیره مریوان که شهای خاک ولایت اردلان است شیران ایرانی را با هژبران
رومی تلاقی روی داد و آسمان ابواب مقاتله بر چهره طرفین برگشاد شیران افشار بر
یسار بودند و دلیران اردلان در میمنه فرج الله خان و امان الله خان استقرار
شیران را در قلب لشکر بقرار آمدند محمد ولیخان افشار و صفیار خان کردبچه گرمی
هنگامه رزم را در جناحین آتش بار از آنطرف نیز کهیا پاشا با غلامان گرجی و سپاه
رومی جلادت نشان افشار را استقبال ستاندند و خالد پاشای بابان با سلیمان پاشای
کوی و تسلیم کرکوک بر دلان اردلانی را در برابر دست بجا ده گشادند ساقی اجل گرمی
حریفان جان باز را جام فنا در انداخت و باده فروش قضا بیهوشی باده کشان

بزم رزم را ساغر حیات از شرنگ ممات پر ساخت بزمی عجیب بود و محفلی غریب که باده
از خون شریان بودی و ساغر از کاسهٔ سر دلیران شمشیر بران زخمه زن اوتار شریان انجمن
و سر انگشت پیکان پرده نواز او وداج دلیران تیغ باکرزنان کمال مواصلت داشت
و خدنگ با جگر پردلان شبهای مواصلت کمان خمیده قامت را ابتهاجهای اجل بر سالت
نیزه جا بر پر دلنشین دلیران بود و سنان تیز زبان را طعنهای پهلو شکاف صد رگزین کند
او ران تیغ را میل سربازی بود و شاهد اجل را با جان سرانبازی دهان سوفار گشاده
به پیغام مرگ آمد و دم حسام بهدم تارک و ترک بر لوح حیات به بنان پیکان حرف ممات نوشته
گردید و چه بسا خاک بخون شیران چالاک غشته حل مسئلهٔ قتال مجهول بصارم هندی نژاد شد
و حدیث جدال جو اله بنان خنجر انی میلاد اثبات دلاوری را از طرفین براهین قاطعه
راند و حجج ساطعه فرو خواند مسئلهٔ مقاتله بتقریر شمشیر کماهو حقه شکافته آمد و خنجر دل شکاف
در نغمهٔ مدعیان راه یافته ساحت افلاک انباشته بجا بجای پاک شد و عرصهٔ زمین از قراشه
بشبهای چاک چاک شعر زبانگ زخم گردان چشم کودک ماهی احول شد اند زناف مادر زهیم
جان بسی تن گردنچان چو دراج از پس خیمه غضنفر : زمین دریای موج افکن شد از
خون دران کشتی سوار و کشته لشکر عربیه فجدوا او کدوا فی القتال فحاسوا : حسا بالد
قتل الرجال فدا الکا : کار کارزار بجائی رسید که فلک کینه در مرگ جوانان رانکمر بیچگان
نشست و زمین مردم خوار از گریه برکشتگان ناکردن غرق آب آمد چون فصلی مشبع دراین
باب سخنهای درشت بتیز زبانی خنجر در خوند میدان از دو جانب باد ارسید
و موج خون از حضیض ثری باوج ثریا شیران افشار رامواد کینه بهیجان آمد و خون
غیرت دلاوران کوتاهی حدیث را از عبر بمیمنه رومی حمله ور آمدند و چون برق خاطف
بو غنچه من عمر اعادی را شعله ور میمنهٔ رومی یکسره از حملهٔ شیران پای ثبات نتوانستند
افشرده و باهم سان منهزم گردیدند و بالمره از دایرهٔ وجود منعدم کهیا چون میمنهٔ خویش را

منزل دیده

منزل دیده و وجوه لشکر را غرقه آن گرداب هایل ابتغای نام و ننگ را لحظه در آن دایره
بلا مرکز وار در رنگ آورده پس از آنکه حلقهٔ بلا تنگ دید و شیشهٔ ناموس آمد و بر سنگ کری
نمود و عنان جلادت بمیمنه سپاه ظفر همراه برگشود پروانه وار خویش را بر آن آتش
سوزان در زد و سمندر آسا از دل آن دایرهٔ بلا سر برزد ولی چون بخت نبود کوشش سود نداشت
دلیران شیرگیر بکمندش در آوردند و در فتراک گرفتاری بندش رو میان مانند رمه بی شبان
پراکنده و گرد دیدند و جمله دل از مایهٔ حیات بر کنده تعاقب را جنود ظفر نمود ناوه فرسنگ
راه شتابان شدند و همچون قضای مبرم از قفای گریختگان روان کوه و دشت انباشته
بکشتگان گشت و کشتی جانی از ان بحر خونخوار بسلامت نگذشت شیر از لطمه جان سکر شیران بود
و کرکس از اما حضر حاضر جگر بزرگان مغزهای آگنده هوا و غرور مسکن مار و مور آمد و بدغای
خفه در خنثر و سمور متلاشی بسان ناک گور و ستور شعر از اکنون تا ابی روزی زکینه
بر آنجاک از دو تا بد کبوتر : زبس آغاز خون کرد انجمند طرخون رو بدشش در حلق
مختصر کلام که پاشا اسیر آمد و جمله خواص و اتباعش دستگیر یا حوالی کرکوک و موصل قری
و قصبات از صدمهٔ ستم خیلیان ره جوی زیر و زبر گردید و وزیر بغداد ورلب آب
بیروان از شنیدن این اخبار را آتش بلا شعله ور استخلاص خویش را شفیع علمای عتبات عرش
درجات جنه علامه العلمائی و افضل الفضلائی عالم عامل و فاضل کامل مروج شریعت
نبوی و مظهر یقهٔ مرتضوی حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول یادر روزگار
و سلمان پرهیزگار شیخ الاسلام و المسلمین ملاذ الانام فی العالمین مولانا شیخ محمد جعفر نجفی
افضای مصلحت و اصلاح مملکت را بموکب همایون شاهزادهٔ کامکار روی نهاده بشفاعت
علی پاشای وزیر بر زبان و ساحت برکشاده شاهزادهٔ آزاده نیز مقدمش محترم شمرده
موروثش مغتنم شمرده قبول داشت و با آنچه اشار رود معمول اسرای رومی و عرب را
از بند گرفتاری آزاد نمودند و انفاصل تحریر را با انجاح مطالب دل شاد ولی ترخص

گهبارا بی اشارهٔ خسروی جسارت نرفت و برهائی وی از کمند اسار مبادرت نشد
مژده‌رسان بشیر بشارت فتوحات را با گهبارا و اتباع روی بآستان پادشاه جهان‌گشا نهادند
و بوقوع این لطایف غیبی زبان بتهنیت و مبارکباد برگشادند گهبارا با بند و قید در مقام
آسمان‌جاه بسجده درآمد و از شناعت جسارتی که رفته بود بزبان شرمساری عذر آور پادشاه
عدالت‌گستر ذره‌پرور شکر این فتوحات و غلبه بر خصم را بمقتضای فتوت بر جنایتش بخشش آورد
و سپاس خسرو دهشت‌پذیرش را بالتفات ملوکانه نوازش بند از گردنش برداشته شد و قرین
باغماض خسروانه بر فلک افراشته حضرت معتمدالدوله العلیه میرزا شفیع کفیلش گردید و در ادارات
طریق ارادتش دلیل چون کار بار وفق مرام شد و امور ولایات قرین انتظام شاهزادهٔ
کامکار باز بکاه بود المعهود بحکم خسروی قاصد حدود حویزه و شوشتر گردید و موکب همایون
با فتح و نصرت مقرون در بیست و دوم شهر جمادی الثانی مستقر خلافت را از ورود
معمور رشک ساحت رضوان نمود و در خلال این احوال مجدد آنجناب فضایل‌مآب مولانا
شیخ محمد جعفر با مسندهای وزیر باستخلاص خطا و اطلاق رقبه گهبارا روی بآستان
فلک پاسبان آورده از حضرت خلافت مستدعی آزادی آن گرفتار کمند
جسارت گردید خسرو شرع‌پرور مرحمت‌گستر شفاعت آنجناب را اختراما لشانه
و اعزازا لقدره مقرون بانجاح داشته جناب گهبارا پس از آن که
بموهبت شمشیر و خنجر مجوهر و اعطای خیمه و سراپردهٔ لایق و در خور و اسبان
صرصرتکان با ساخت و ستام زرین و استران تازی میلاد با اسباب
و درای روئین و برلیغ بلیغ معنون بخطاب پاشائی در ولایت عرب و عجم
مفتخر و سرافراز فرمودند و رخصت انصرافش بصوب دارالسلام بغداد
ارزانی رفت و مؤلف حروف نیز تجدید دستور و قانون سد بنیان عهود
و مواثیق کهن و جدید در مرافقت آنجناب مأمور بسفارت گردید

آغاز بهارآرائی یازدهم سال جلوس میمنت مأنوس موافق یکهزار و دویست و دو هجری
مطابق سال فرخ‌فال توشقان ئیل خیریت‌دلیل بهجتانه پور مریم روح و مانند نه پیکر عالم زیب فزایندهٔ
جهان زیور رخشندهٔ زمین و آسمان بهشت‌سازندهٔ دشت و کشت نوردهندهٔ محجوب و زشت
کف رخشان موسوی دم روان عیسوی نور ظلمت‌سوز مهر عالم‌فروز دو ساعت و چهل دقیقه
از روز دوشنبه هژدهم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و دو گذشته مطابق
سال سعادت‌فال توشقان ئیل ترکی از ظلمت حوت به نزهتگاه حمل قدم نهاده ابواب
خضارت و نضارت بر چهرهٔ روزگار برگشاد **فارسیه** سلطان گل بمسند گلبن قرار
یافت گیتی طراز باز چهرهٔ روی یار یافت سوری زرزربا و صورت فزاینده رنجیت نسترن
نسیم‌تاب بساعد سوار یافت رخسار لاله گونهٔ رنگ نیز گرفت زلف بنفشه نفحهٔ مشک‌تتار
یافت **عربیه** الزهر من مفتوح ومنتف والروض من مدبج ومفوف والغصن قنا وهام
فتنهٔ طرب و حبائه الغمام تقرقف باز مطارهای جواهرکش سحاب از لب دریابار گهر
انبار گردیده قطار در قطار هامون و کوهسار نیسان بار آمدند باز مرضعات منورهٔ نبات
از مشیمهٔ خاک بخشش آمده نوع نوع در باغ و راغ آشکار شدند گنجور نیسانی آغاز در
افشانی نمود و خامهٔ آزاری نسیم باد چهره‌پرداز عروسان بستانی شاخهای افسرده
فروزنده گردیدند و شمعهای دل مرده زنده خاک غبرا از رواج نسیم بهاری دره که
بخشی لعنه زن مشک تاتاریت و دامن صحرا از فوایح باد اردی‌بهشتی در عطرفزای
بشست کرعود قماری آهوان را از سپردن برگ آذریون گمشته گون با قوت
رعنائی مرغان را از چیدن شاخ بوستان‌افروز منقار چرخ نمون لعلیت بدخشانی
عنادل شیدا اشتداد انضمام خاطر دلباختگان را نوای اوج و حضیض زخمه
زن پردهٔ یار و پرداز قماری در و اضطرام نایرهٔ شوق بیدلان را نغمه زیر و بم
نوا پرداز نالهای زار گلرخان باریاران چون گل ناکامها خوار آرند **مصرع** نی پرده بطرف

باغ بویان، باز لفان همچون بنفشه تا دلها بفرار آرند ع در بر دو بر مرد دلربائی کوبان تاج
بستان از سبزه و گل انجنان که کوئی عرصه دلگشای جنانست و دامن صحرا از لاله و سنبل
چنان که تو هم نمائی باغ جانفزای رضوان نه جنانست می کسار از بزم ارم نظم یابد
پیداست و اعصار اقطار امطار خوشتر از عصاره خمید پیاله شراب شان ساغر لاله است
و شراب نابشان ژاله گیسوی عنبر بیزشان زلف عروسانست و زلف دلاویزشان تاج
خسروسان عرصه خاک از خضارت و نظارت غیرت روضه رضوانست و دامن زمین
از ریاحین رنگین رشک ساحت آسمان در فصلی چنین و زمانی بدین آیین خسرو جم تمکین جمشید
آسمان تمکین دارای داد شعار و داور دارا مقدار زینت نوروز فیروز سلطانی را خورشید
وار بر صدر عرش آسمان فرش با چهری مهر فزا و رخساری فرخنده و دستی در افشان و کفی
یم نشان و تاجی آفتاب تاب و کمری آراسته بدر دانه سحاب و زاده آفتاب طالع
و لامع گردید شاهزادگان پیشک بوش بصورت نوشین منوچهر چهر سیاوش وش نادره
کردار با نهایت ضراعت در مراکز شرافت و درجات استقامت بر وفق مراتب و درجات
خویش مستقیم و منقیم و برقرار آمدند مرزبانان مرز و بوم سفرای روس و روم و والیان
عرب امیران عجم سران ترک و سروران دیلم در ان پیشگاه آسمان جاه از بمین و لبا
رعایت ادب و پاس بندگی را مانند نقشهای دیوار بر پرده و رنگ و بر دیوار برپا ایست
در محلی که باید و مکانی که شاید ایستاده و دیده و گوش بر خطاب مستطاب گشاده و شاهد
و شاعران و زرافشانی و خطیبان در ثناخوانی خورشید در مجمره گردانی مشتری در خطبه دانی
کیوان گرم پاسبانی آسمان مشغول جان فشانی بیاره و رام زمانه بکام صهبای آرزو
در جام همید تمنا در دوام عادت بنده و ارادت شعار اقبال غلامی جان نثار کوس
روز مبین فیروزی بر کشید که دشمنان را سر در کمند سنانهای زرین دم بر آورد که دولت را با
پیوندست چهر دوار صدق گمان که آری چنین است ثابت و سیار دوزنان کرانه

بهمن ماه پس از انقضای عشرت و سرور و امضای بهجت و حبور و استیفای بخشش و کرم
و استقصای آلا و نعم ساز جهانگیری ساز شد و نوبت لشکرکشی بلند آوازه سران سپاه را
مغز دلاوری بجوش آمد و سرداران لشکر را نای رزم سازی در خروش عزم
مجادلت را اعقال تازیان باد پا بر داشتند قصد مقاتلت را روی بسوی گنجه و ریگ آشنید
ترکان خونخوار چون گرگان دمان بخبره جوئی راویان آمدند شیران جلادت شعار
مانند شیران غران مردافکنی را کر ازان موکب ظفر کوکب در روز شنبه هفتم شهر ربیع
الاول با خاطری خرم و بخشی بسعادت توام عزم رکوب را از مستقر خلافت نهضت
براکرده بدبیلاق قفر الانک سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام سلطانی شد تتمهٔ ذکر روسی
سپاه و انجام کار آن فرقه ضلالت همراه پس از قتل اشپختر چون اشپختر
کینه خواه را با قضای قواعب نهاد و نتیجه ملکه استبداد و امداد اختر بلند پادشاه جهانگشا
و امضای حکم قضا از قرار یکه گاشته آمد روز اقبال تیره شد و کوکب بخت خیره بیکرش
طعمهٔ مور و مار گردید و سر پرشورش عبرت عالمین و دولت را آویزه دار روسیان
آشفته روزگار برخی طعمه شمشیر دلیران خونخوار آمدند و جمعی آسیمه سر از معبر دریای خزر
بجانب گنجه و تفلیس بی پا رس از ور رود بالنحمه و دو آگاهی معبوران گنجه و تفلیس از قضیه
که اشبار زار خمود بیچاره گار و اندیشه از استیلای لشکر نصرت شعار و استخلاص قلاع
و حصار صورت ماجرای کماجری بدستیاری خامه و پامردی نامه بحضرت امپراطور
مسطور و مذکور آوردند کارگذاران دولت روس دفع معاندت این گنبد آبنوس را
ببرداری جدید و لشکری فیروز مدد به مبارزت ورزیده که او یچ نام شخصی را که گرگی
پالان دیده و بهری حلاوت و مرارت دنیا چشیده بود نامزد و مرزبان نمودند و اورا
ترهیب و ترغیب از اقدامات بیجا و جبارتهای بیموقع بر حذر داشتند و اورا نمودند
که خاک ایران آگند و مردان شیرنژاد است و ایشان نیز بران پلنگ نهاد

زنهار که طریق جوانجوئی و راه هوس نپوئی که کشت چون پیکر همت فتاده بر خاک
و آتش مانند آب روان بهمین سر گشت رفته بر باد **فرد** صد باد صبا اینجا با سلسله میرقصند
اینست حریف ای دل تا باد نپیمائی ؛ که او هیچ خود کرکی سر و روباهی پر حیله و شد و بر بود
بروایت و درایت معلوم داشت که در مرز ایران از تخم معاندت بری نخواهد برداشت
و از خوشه چینی آن کشت زار خرمن منفعتی نتوان انباشت پس از زور و دهر زتفلیس با قضای
کار و استحضار از اطوار و کفتار و اطلاع از بسط و قدرت شهریار نامدار کیتی مدار سفیری
نرم زبان و رسولی کرم بیان با خطابی آمیخته بحدیث مودت و کتابی بر انگیخته از دعوی محبت
و پیامی محتوی بر رسوم ارادت و کلامی مبنی بر رویه صداقت بحضرت نایب الخلافه جانسپر را
کسیل کرد و ابواب اوراد از آن باب در این باب باقبال و ادبار خویش دلیل نمود چون
فرستاده مزبور را استسعاد تلثیم عتبه علیه حضرت نایب الخلافه حاصل آمد و بحصول این
افتخارش بر مباهات خود امتیازی کامل تا کارکنان دولت را از ما حصل رسالت و خلاصه
سفارت آگاهی روی نماید روزی سه چار در دربار شوکتمدار مورد استفسار و استخبار بود
پس از آنکه مکنونات مرسل و مرسل معلوم و مفصل کردید هم بآئینی که سزاوار او باشد
بار سلامش دادند و اذن کلامش نامدیش در انجمن حضور خوانده آمد و جوابش بلا قصور
وفتور بر زبان چنین رانده که اگر که او هیچ را نظر بدعوی صداقت و ارادت در خارج
نیز قولش را با فعل موافقتی و مطابقتی باشد از طرف قرین الشرف دولت علیه ایران نیز
بدولت روسیه خلاف موافقت و مسالمت آشکار نخواهد آمد و الا که مسطورات نامه اش را
با مرکوزات خاطر مغایرتی پدیدار آید از این دولت علیه با قتضای مصلحت دولت آنچه صلاح
باشد معمول خواهد افتاد **عربیه** و قلنا وعد القول فی قد صارم؛ فرستاده را با کتابی
کافی و خطابی وافی رخصت انصراف داده صورت احوال را در حضرت خلافت بر طبق
عرض نهادند و کوش بر اوامر قاطعه شاهنشاه جهان برکشادند چون صورت واقعه بکاو قم

بلغای خاصان آستان سپهر بنیان در آئینه ضمیر آفتاب تنویر دارای جهانگیر نقش پذیر آمد
و خبایای خاطر آن سرکرک روبهی از فحاوی ظاهر کفتارش در قلب الهام پذیر حضرت
خلافت جای کبیر مستدعیات موافقت و مطاوعتش که مشوب بشوائب مکیدت و خدیعت
بود مقبول نفتاد و حضرت نایب الخلافه را اعلام رفت که معاکمین از شر حیل و خدع
کارکنان روس که شیطانی پر فسوسند ایمن نباید بود و با ایشان ابواب مراودت
و مراسلت که مفضی بکشف مکنونات ضمیر و انکشاف مستورات باطن است نباید کشود و در
هر حال طریقه حزم و دور اندیشی باید رعایت کرده آید و راه مماشات و مواسات
بپاقی و طریقی که منافی حزم و احتیاط نباشد سپرده شود و نیز باید که نظم لشکر و نظام عسکر آن مرز
ارجمند مطابق بانتظام روس و موافق با ضوابط و قواعد آنطایفه پر فسوس بوده آلات
و ادوات حرب و پیکار از توپ و تفنگ آتشبار محافظه کرده بر طبق نظام ایشان
منتظم آید تا از این سبیل در مدافعت و مجاهدت معارضه بمثل نمایند و هنجار و اطوار ایشان
در میدان جهاد دست مقاتلت بر کشایند **گفتار در نظم نظام جدید و ترتیب نظم سدید**
ممالک فرنگ را علی العموم بنای مجادلت بنظام است و اساس مقاتلت بانتظام امر و نهی
ایشان در حومه میدان بصدای طبل و نوای بلبانست و در صف جنگ سپاه
ایشان را همان آهنگ طبل و صفیر بلبان بمنزله فرمان پیاده را صالدات خوانند
و هر شش صد نفر از صالدات را یک تابلیان نامند و در هر تابلیان چندین مهندس
و معلم و معبور و عضبر و طبال و بلبان نواز معین و مقرر دارند و در روز پیکار و هنگام
کارزار از خر بصدای طبل و نفیر بلبان مسابقت و مبادرت بر رزم نجویند و پیش از برآمدن
آواز و نعره معلم راه مجادلت نپویند و روز جنگ در همه لشکر و سپاه ایشان صدا
از کسی بر نیاید و احدی لب بسخنی بر نگشاید جمله کرم قتال و جدال اند و همه کوش نهاده
بر آواز معلم و طبال توپ و تفنگ ایشان علی التوالی آتشبار است و علی الاتصال

زلزله افکن هامون وکوهسار مهرهای آتشین تفنگ چون تگرگ بلا پیاپی باریدن آغاز دو شعلهای
جانسوز توپ شیرشکن مانند صاعقه مرگ دمادم باحتراق زمین وآسمان پرداز کره
خاک مرکز آتش گردید واز تب آن شعلهای سوزان زمین وزمان مشوش از تراکم دود
ودخان نفس گرم روزگار را ره بهان بردن متعسر است وازتصادم برق وشرار جبال قوی
بنیاد ازثبات وقرار متعذر بیان این داستان درخور خامه وزبان نیست وانچه گفته
آمد کمی از بسیار ویکی از هزار است این وقایع وآثار در کارست واین شنیدن را
دیدن لازم باری برطبق اشاره قاطع دارای جهانگشا که حوادث اینه روزگارش
در صفحه ضمیر آفتاب تخمیر چون وقایع ماضیه مرتسم وآشکار است ووقایع آینده سپهر دوارش
در صفحه خاطر مهر مآثر مانند حوادث حال منطبع وپدیدار حضرت نایب الخلافه بتهیه
کار وانجام آلات وادوات بکارزمینی کامل واهتمامی تمام برگماشته در اندک زمانی
موازی بیست وچهار فتبالیان که عبارت از بیست هزار جانباز برق انداز باشد بنظام
روسیه منتظم آورده ولوازم آن نظام را از توپ وتفنگ وطبل وعلمان ومهندس
ومعلم کما ینبغی ویلزم فی هذا الباب محصل وفراهم کرد اوهیچ کیج از تهیه وانجام این
نظام وتوقف ودرنگ شاهنشاه اسلام پناه وبهرام غلام در ییلاق سلطانیه قرین
اضطراب وانقلاب گردید باحسین خان سردار بیگلربیگی ایروان حلقه کوب باب
مسالمت آمد وطالب معاضدت ومستدعی معاونت در مجادلت با یوسف پاشای سرعسکر
روم شد وسردار مزبور نیز باقتضای وقت مهد امداد خاطر خدیعت نهادش را
قرین اطمینان ساخته ونوید موافقت باعزاز وافزای وی پرداخت ذکر ورود یوسف
پاشای سرعسکر روم بارزنة الروم ومجادلت با روسیه افزون بوم سلاطین روم را باقتضای
حمایت اسلام پیوسته با کفار فرنک رایت مجاهدت ومدافعت برافراخته بسبب وصدای
تکبیر مجاهدت ولوله در کاخ صماخ کفار نابکار درانداخته هرچند با زمصلحت دولت باکی

از قوال

از قوال فرنک بنای مسالمت گذارند وبا قرال دیگر روی بمجادلت آرند درین اوان که در
ولایت فرانسه نجیب مدینا پورته نام شخصی بدعوی امپراطوری سربرداشته بود وپای ادعا
بر دست سرداری گذاشته با امپراطور روس بخصوصه وباسایر قرالات فرنک علی العموم
دست محاربت برگشاد وبنای مجادلت درنهاد روسیان را نیز اصلاح کار ومصلحت روزگار
موافقت با وی اقتضا نمود واین موافقت انهدام بنیان استیلای روس را سبب بنیان
اندیشه وروبت در رابطه موافقت ومسالمت با قرال فرانسه باشند ویوسف پاشای صدر
اعظم را امر عسکر ثغور وسرحدات ارزنة الروم ساختند تا در آن سرحدات با طایفه روسیه
بمجاهدت مبادرت ورزد ودر محاربت مسابقت آرد وسرعسکر مزبور سرداری مهذب بود
وتجارب بسیار از روزگار غدار مجرب پس ازورود بانجا وباحسین خان سردار که در آن
اوان در ولایت ایروان کارگذار بودی ودر آن ثغور وحدود ومهمای پیکار روسیه کارزار
راه سازش مفتوح داشته بنای آمیزش بگذاشت وخود نیز از دیار ارزنة الروم بحکم
موافقت راه ابجد وولایت ایروان آمد وازین سو نیز حسین خان سردار قدمی چند فراز
نهاده در سرحد ولایت ایروان وسامان بایزید ملاقات یکدیگر حدیث مواحدت
معاهدت وموافقت موکد ومؤید آوردند ورسم موافقت ومعاضدت بیمین وسوگند
مشید ومسدد در مجاهده تا روسیه بهداستان آمدند ودر آن داستان یکدل
ویکزبان گردید هیچ تیز بیش از اطلاع ازین ماجری از مصحف وفا چنین فقرات را قرائت
نمود وچنین آیات را تلاوت کرد حسین خان سردار از نظر نقد سپهر دوار وکید ستاره
بار وتجارب روزگار رفته ای فرد ببینیم تا مهر وکین قضا : نو از دگر آغاز سازد کرا :
باهر یک ازان دو ظاهر آرا ووفاق بود ولب بحدیث اتفاق برگشود طرفین معاضدت
انطرف مسرور گردیده باهم در معرض فتنه وشور بر آمدند ودر حدود باش آچق بحکم تقدیر
وسوء قضا روسیان را بر رومیان غلبه روی داد ویوسف پاشا بدرستی شکست خورد

ورودی نهضت بنجاد حسین خان سردار که بدعوی معاضدت یکی از آن دوازده ولایت
ایروان تا با اول حشر کلک روان آمده بود و هم باز بایروان روان شد و آسوده
از معاضدت این و آن ذکر عزیمت محمد خان قاجار نایب دار الملک خراسان بولایت هرات
وقتل افاغنه ضلالت اشتمال غوریان که از نواحی معمورهٔ ولایت هراتست در سنوات قبل از قراری
که در جلد اول تاریخ جهان آرای شاهنشاهی اشارت رفت باهتمام حسین خان سردار ضمیمهٔ ولایات
متصرفی خراسان آمد و ضبط آن سرحدات مفوض باسحق خان قرائی حاکم تربت شد و اسحق
خان یوسف علیخان برادرزادهٔ خویش را گذاشت و خاطر خود از کشاکش بکیدت افاغنه آسوده
داشت سالی دو سه که برین بگذشت افاغنه را از غلبهٔ تعصب سر فتنه جوئی پرشور و شر آمد و اختر
شوم مقتضی ایقاظ فتنه و آشوب گردید حدیث قال النبی صلی الله علیه و آله الفتنة نائمة لعن الله
من ایقظها حاجی فیروز را لوعام اکرما عشیرای بمخالفت نمودند و بر چهرهٔ وی ابواب
شناعت و ملامت بر گشودند تبدیر مهم مفسدت او لا تبدیل نسیج خدعه و حیله پیرامن احوال
یوسفعلیخان قرائی عنکبوت آسا در نشیب و فراز انجمها عایو یا آمدند و از داستان
مخالفت فصلی گویا ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت پس از آن که آن گشته بخت تیره
روز مواعید کاذبه با حاجی فیروز یار گردید و در امضای مخالفت او رایکی از اعوان
و انصار رایت مخالفت علی رؤس الاشهاد برافراختند و آیت عصیان بهمه جهة آشکار
ساختند و حاجی فیروز را اجل مظاهرت بمعاضدت صوفی اسلام بودی و بزعم خود باید داد
باطن وی کارش بکام و باده مرامش در جام این صوفی اسلام شخصی بود از متصوفهٔ جربه
ماوراءالنهر و از ملکهٔ دین اسلام بی بهره از آنجا که متجاهر بقبایح و متظاهر بفضایح بود بیکی جان
والی ماوراءالنهر طرد و رجمش از بخارا لازم دیده و حکم باخراجش نمود و زنگ خباثت و لوث
ضلالت آن گمراه ضلالت نهاد را از صفحهٔ ولایت بخارا بزدود و بلی لمن کفره نیز و دو انقرده
آسیمه و در روان در رها و دره ها و شهرها و قریه ها راهی رفتی و بهر حاضر و بادی و قاصی و دانی

ودانا

ودانا و نادان از ترهات صوفیان بیدین و مزخرفات الطوایف ضلالت آئین بدینی
گفتی و باستیتین تزویر و تدلیس و تلبیس غبار کلفتی از خاطرها رفتی تا در ولایت کرخ من جوهٔ
هرات صوفی نهاد دام و سر حلقه باز کرد سالی سه چار که درین کار بکار بود و درین
مسلک بی سپار بحب اشتهار و دعوت مردان ناهنجار را از ترک و تاجیک و موالی
و ممالیک و لصوص و صعالیک و صالح و طالح و کرد و کرد و حجرد و مرد تلقطوا من کل
اوب و تجمعوا من کل شوب حتی عصر و جمعی کثیر دست ارادت بوی داده گوش اطاعت
بویش نهادند با قضای ارادت بل بمقتضای حماقت خاک قدمش بدیده بر داشتندی
و پایش بر دیده گذاشتندی ملخص کلام صوفی مزبور در اتحد و دصاحب ضیاع و عقار آمد
و مالک اسب و استر و اشتر بقطار اندر قطار و ولایت کرخ را بملکیت متصرف گردید و برکه
در اتحد و دو سامان بود بارادت وی متصوف جبال و اطفال بنین و بنات
خود را بر مردم و بر خود و از مردم را بر خود و مردم حلال دانستی و عامل
این اعمال را از رفتگان بهشت بی سؤال و در ارتکاب این شنایع کسی را از وی
وا و را از کسی شرمی نبایستی و در دخول مردم بخانه او و مداخله بامدخوله وی
اذنی نشایستی ع کمین خرابات مغانست و در آن مستانند این صوفی بدعوی رواج
اسلام با حاجی فیروز درین مخالفت موافق بود و درین معاندت مرافق با حصول
ابرام و انجام این مهام اقدام بکار را بهانه نماند و تقدیم مجادلت را فتنهٔ
از افغان و هزاره و اوزبک و جمشیدی و فیروزکوهی حشری برآراستند و بعزم
مجادلت بپای مردی صوفی اسلام نزد خواستند قریهٔ شکیبان من اعمال غوریان
محل نزول حاجی فیروز آمد و روز فیروز تیره از شویلات آن صوفی ضلالت اندوز
ازین سو خبر بحکم شاهزادهٔ آزاده محمد ولی میرزا والی خراسان محمد خان قاجار
دولوی نایب الملکی و امرا و خوانین ترک و کرد خراسان بصوب غوریان بیک

عنان آمده و برزده دامان در اواسط جمادی الاول کرار و دو بست و بیست و دو ملاقی
عسکرین در قریه سنگیان روی داد و ترک سپهر با همه خونشامی دیده بخون ریزی رنجو
برنخاد شاهزاده فیروز با اساسی شاهانه از طبل و علم و توپ و کوس و مساوی بیست هزار
نفر مرد جنگی از افغان و هزاره و ایماقات منحوس شعر یکی گروه بُد و اندران هزار
گروه: که هر گروه ازان بود لشکری جرار همه سپر بن و شمشیر دست و نیزه انگشت همه
سپه شکن و دو بند و شیر شکار: روی بمیدان نبرد آورد و جای در قلب لشکر گرفت
صوفی اسلام نیز در هودجی رجراج نشسته و از مریدان جان فشان پیرامن خویشتن
حصاری بسته بود و پایهای هودج مریدان را بر دوش بودی و از صیحه صوفیان [illegible]
سپهر پر از ولوله و خروش ترکان رزم ساز بقاعده معتاد و شیوه معهود خویش پس از ترتیب
میمنه و میسره و قلب و جناح و در افکندن ولوله و صیاح با شمشیرهائی چون تیغ قضا
قاطع و نیزه‌هائی همچون خطوط شعاعی ساطع و تیرهائی مانند ناوک مژگان بتان و سنانها
برق رکضت و نازنانی صرصر سرعت چنانکه حوادث آسمانی و نوائب ناگهانی و صواعق
سوزان و ذوائب رخشان و شهب ثواقب و بروق خواطف و ریاح عواصف از فراز
گنبد خضرا فرا مرکز غبرا دو اسبه دوان و روان آید بران طغاة حمله ور آمدند
هیهات مشتی خس و خاری اعتبار را با سیل منحدر چه یارای قرار است و جوقی کنجشکان
بی پر و بال را با عقابان تیز چنگ کجا قدرت استقرار فرد گرچه شاطر بود خروس بجنگ:
نزند پیش باز روئین چنگ: همان در عطفه اول و حمله نخستین آنچه از ابطال رجال افاغنه
بود بضرب شمشیر ترکان دلیر و از صرصر حملات آن شیران شیرگیر چون اوراق
رزان در فصل خزان از فراز زین بزمین ریختند و بقیة السیف با شاهزاده فیروز خاک
ادبار بر فرق ننگ و عار ریخته از عرصه میدان مانند نامردان گریختند صوفی اسلام
کافر را در همان هودج رجراج و ریدوا و داج برید آمد و سینه بخنجر ترکان دریده

وجبه خیمه آتش وقود نار سوزان گردید و طعمه آتش فروزان آمد سیصد و شصت و شش نفر از
مریدان خاص وی که بعدد ایام سال شمسی بهشتی که خود دانند حمله هودج آن گمراه بودند
و کمان خود حمله عرش آله کمان یکان جان خود در میاختند و پایه هودج رها نمی ساختند
آنچه حقیقت وقایع کار خود در سفارت هرات تحقیق نمود مساوی سه هزار از افاغنه و بگ
طوائف در آن معرکه خشنا طعمه نهنگ بلا یعنی تیغ هندی میلاد و دلیران جلادت
اثنا کرده بود علی ای حال لشکر منصور از میدان پیکار تعاقب گریختگان الی درب
هری که هفت فرسنگ مسافت است سبک عنان آمده و تا توانستند کشتند و بستند و خستند
و کسی از آن گرداب فنا و ورطه بلا بسلامت نجست مگر شاهزاده فیروز و حاجی آقاخان
و یک نفر دیگر از افاغنه و آنهم با زخمی منکر و حالی ابتر و پاسی از شب گذشته داخل
هری شد و یک حرکت خلاف از همه چیز عاری و بری روز دیگر خراج دو ساله بیرون
فرستاد و منال هر ساله بگردن گرفت یوسف علیخان قیرائی را که در قفا حمایت
وی جاجنه بود دست بسته تسلیم نمود و با هر یک از رؤس جنود و زنها لشکر ظفر نمود
بارسال ثموفات و ادای تکلفات مبادرت ورزید و اسرای زنده افاغنه را بقیمتهای
بس گران زر نقد شمرد و زیان فراوان برد تا باز پس گرفت و اغلبی از آن سکها را
در عوض تازی و قرابی برای کان ببردند و از آن معاوضه سودها بردند ولی مشتریان
غبنهای فاحش بل افحش حاصل بود و سودی نداشت روزی چند چاره در آن دیار بنظم کار
و استحکام تازیان راهوار قرار داشتند پس از انجام مهام و اتمام مرام و تبدیل
وحشت بموانست و محاربت بمسالمت راه ارض اقدس بر داشتند ابلاغ این فتح
نمایان را بشیران بشارت رسان بصوب اردوی سپهر نشان روان آمد و خسرو دارا
شکوه را خاطر مهر مظاهر از شمول لطایف غیبی خرم و شادمان تفقد امرا و عظما و سران
و سرکردگان سپاه را در ازای تقدیم خدمت و ظهور ارادت خلاع فاخره و انعامات

وافر و غایت رفت **ذکر مراجعت موکب ظفر نشان بصوب دار الخلافه طهران** چون که وایچ سردار
روسی در ایروان توقف رایات ظفر آیات در چمن سلطانیه گردش سپهر آبنوسی را نه بر وفق
مراد و مرام خود دید پای جسارت در دامان انتظار کشیده و منتظر صدد فرصتی بودی و مهیای
ظهور فعلی ولی دارای باهوش و فرهنگ و خسرو سپهر آهنگ را از فراست فطری معلوم بود
که آن پیر روباه روسی که بروباه بازی و حیله سازی ترک مجادلت گوشیده است
و دیده از اقدام بمجارت در پوشیده انتظار کاری دارد و انتهاز کار را زی جرأت
قلعهٔ ایروان را که در حقیقه در بند آذربایجان بل ثغر معمورهٔ ایرانست اهم مطالب شمرده
حسن خان برادر حسین خان سردار را با اشرف خان دماوندی و فوجی از جانبازان
رکاب مستطاب مأمور بتوقف ایروان فرموده و فرمودند که این کمین گرگ روسی
پس از مراجعت موکب همایون بدار الخلافهٔ ری تسخیر قلعهٔ ایروان را ابرزده دامان
خواهد کرد دید با آشوب طلبی در آن سامان سبک عنان خواهد آمد باید بامداد الطاف
الهی و یمن بخت فیروز اعلیحضرت ظل اللهی قوی دل و ثابت قدم بوده در پاس قلعهٔ
ایروان بجان در کوشید و با دشمنان دین و دولت تا توانید بمدافعت و مجاهدت
برخروشید و تا قلعهٔ بدین در تصرف دولت است قلعهٔ ایروان از دست نگذارید
و بتقصیر در کوشش بدست دشمن نسپارید و گرنه حصار زندگانی خود ویران آرید و
خویشتن را خوار و خفیف در نزد دلاوران ایران و نیز بهمین نمط و سیاق فصلی مشبع
و داستانی مقنع بحضرت نایب الخلافه نگاشته آمد و پس از انتظام این مهام رایات
ظفر آیات بصوب دار الخلافهٔ ری برافراشته در دوشنبه هفتم شهر رجب المرجب خاک
پاک ری را برتن جانی روان آمد و روانی جاودان دیدها از غبار موکب ظفر کوکب
روشن شد و خاطرها از شکفتن گلهای مراد غیرت گلشن پای تخت با افتخار پا بر فرق
سود و طاق ایوان آرزوی نشاط سر بر آسمان کشید کوس نعرهٔ بشارت بلند آورد

و نای دم از شادی برزد و خوابان ری شاهد شکوه سلطنت را در طرق و شوارع گشاده رو
آمدند و شادمان طهران شادی دلهای رسیدگان را ملک سیما و فرشته خو بازار و برزن
از آذین و آیین رشک نگارخانهٔ چین بود و ساحت دار الخلافه از انبساط و نشاط غیرت
بهشت برین شاهنشاه اسلام پناه و جمشید جم دستگاه تفرج خاطر مهر مآثر و تفریح ضمیر
آفتاب تخمیر را الصید و نخجیر مایل آمد و نقوش غم و اندوه از صفحهٔ خاطر مبارک بکلی زایل
ع تا باز فلک چه نقش آرد بیرون **ذکر ورود فرستادگان قرال فرانسه بدربار معدلت مدار**
مملکت فرانسه مملکتی است وسیع الارجاء و کشوریست فسیح الانحاء اطرافش معمور است
و اکنافش از خرابی دور خطه ایست با صفا و هوا و واقع در جانب غربی مملکت روما
عرضاً از چهل و دو درجه و نیم تا پنجاه و یک درجه امتداد دارد و طولاً از دوازده
درجه تا بیست و پنج درجه منتهی میگردد و مسافت آن از جانب شمال بسمت جنوب تقریباً
پانصد و نود میل است و از سمت شرق بجانب غرب پانصد و بیست و هشت میل حدود آن
شمالاً بمملکت فلندر لاند و نهر رنبو متصل است و شرقاً بمملکت طوجیا و اتیالیا منتهی است و غرباً
بحر محیط مخالطت و جنوباً بمملکت اسپانیا و بحر سفید محدود است جبال شامخهٔ عظیمه دارد
و رود خانهای جاریهٔ عمیقه هوایش بلطافت و سلامت معروفست و خاکش با نباتات کروم
و فواکه و حبوبات موصوف از معادن فلزات معدن نقره و مس و سرب و آهن اکنون
در آنجا دایر است و اشیاء مصنوعه آن ولایت در اطراف عالم سایر سکان و قطانش
صاحب فطانت و فراستند و ساعی در اکتساب هنر و دانش و صنعت اگرچه هر فنی از فنون
علوم و صنایع را آموزگارند ولی با قضای طبیعت مردمی خفیف نهاد و سبکسارند
و جمعیتش از قرار تحقیق مهندسین دویست و پنجاه مرتبه بصد هزار نفس مشهور است و در حقیقه
بتحمل که قدری ازین بیشتر یا کمتر است رونق معاملات و مبایعات آن از بنادر بیست
که در جانب دریای محیط و بحر سفید است و تحف و ظرف آن مملکت بیشمار و غیر معدود مفر

سلطنت آنمملکت شهر پاریس است که بغایت معمور و آباد است و تجارات آراسته
و بزرگ و بنیان عمارات عالیه از مقوله کلیسا و کارخانه و تعلیمخانه و کتابخانه و غرائب
خانه بسیار دارد و سبزگاه و نزهتگاه و اماکن غمزدای شادی افزای بیشمار از وسط
آن شهر نهر معروف بسنا جاری و روانست و بر روی نهر مزبور بجهة عبور مردم چندین جا
جسرهای کهکشان نشان عیان طول آن شهر بیست درجه است و عرض چهل و هشت درجه و پنجاه
دقیقه گویند کثرت آن شهر هشتصد هزار نفر است و متنفس آن از ذکور و اناث و صغیر
و کبیر باین عدد در برابر حاکم و فرمان فرمای آنمملکت را لوئی گویند و باین نام از وی نشان
جویند در تاریخ یکهزار و هفتصد و هشتاد و نه از میلاد عیسی علی نبینا و علیه السلام از
سوء رفتار و زشتی کردار لوئی شانزدهم اهل مملکت را مردم شورشی نموده با عیال و اطفال
و اقارب و عشایر بقتل رسانیدند پس از آن بنای فرانسه و سلطنت آنولایت
بجمهوریت و مصلحت و مشورت شد چندی که بر این و تیره گذشت باختلاف فساد آرا
و تباین اهوا این قاعده هم برقرار نگردیده بناپورته نام شخصی مشهور بناپلیون که در
عداد صاحب الدولات و آحاد افراد آنمملکت بود باقتضای تقدیر و حسن تدبیر و زلافت
تقریر بپایه قونسولی که باصطلاح ایشان مدبر اول باشد پا نهاد و در معرض تدبیر
مهام و تمشیت مرام اهل آنولایت نشاد و بتدریج پا از آن مرحله فراتر نهاده دست تصرف بر بلاد
ممالک فرنگ برگشاده دعوی امپراطوری با امپراطور روس و نمسه ماجرای مخاصمت گذشته
امپراطور نمسه را بغلبه از میان برداشت و امپراطور روس را نیز باستقلالی که
داشت نگذاشت مکررات آغاز مقاتلت و مجادلت با امپراطور روس نمود و در جمیع
معارک بر وی غالب آمد و لشکر روس از پای او شکسته و بار بکرتی نیز لشکر کشید
و بر شهر مسقو که از معظم شهرهای مملکت روس است مستولی گردید و در آن مملکت باستقلال
حاکم و والی در نشیب و فراز این عزمات و اقدامات چون معلوم داشت که روسیه را

سبب معاندتی که با دولت علیه ایران حاصل است دولت علیه ایران را نیز با روسیه مخاصمت
کامل شاملست و گفته اند که دشمن دشمن از جمله دوستانست لاجرم بطلب موافقت و مرافقت
با دولت ابد مدت کرارا و مرارا بدستیاری نامه و رسول و پامردی کتاب و سفیر
فاتح ابواب موافقت و طالب انجام مراودت آمد چون اصرار و الحاح از اندازه
بیرون شد و اظهار و تکرار از حد اعتدال افزون گردید و از طرف قرین الشرف
دولت علیه نیز دواعی متعدده در قبول موافقت و مسالمت موجود بود از قراری که در جلد
اول تاریخ نگارشنده خامه وقایع نگار گردید و اشاره رفت که جناب اصالت مآب
کمالات انتساب فضایل نصاب مقرب بارگاه پادشاه جهانگشا و منشی سرکار خلافت
مدار شاهنشاه گیتی آرا میرزا محمد رضای قزوینی با تحف و طرف شایان و لآلی و جواهر
رخشان در ربیع الاول یکهزار و دویست و بیست و یک سرافراز بسفارت مملکت
فرانسه گردید پس از ورود با تحف و ادای مطالب معهود و ملاقات ناپلیون و مقالات
بحکمت مشحون و تبلیغات کافیه و تقریرات وافیه و حصول مرام و انجام مهام با تحف
و هدایای فراوان و مرافقت سفیری بپایه بلند پایه معروف بجنرال غاردان
و هشتاد نفر دیگر از اصحاب حرف و ارباب صنایع رخصت انصراف حاصل نموده
دیده امید بتقبیل و تلثیم عتبه علیه حضرت خلافت خلد الله ملکه و سلطانه برگشودند و در جمادی
الآخر یکهزار و دویست و بیست و دو سر ارادت بر آستان سپهر نشان بسودند و مورد
تفقدات گوناگون شاهنشاه گیتی ستان آمدند خلاصه رسالت و ملخص سفارت این بود
که اگر امنای دولت علیه ایران تارک مراودت و موافقت دولت انگلیس آیند
و بر چهره اولیای دولت فرانسه ابواب مراسلت و معاهدت گشایند ما نیز بمواخات
و مرافقت دولت علیه ایران با دولت روسیه بمخاصمت و مجادلت مسابقت و مسارعت
خواهیم ورزید و کاوش بر سازش خواهیم گزید تا از مرز ایران قدم باز پس

آرند و بنای مسالمت و موافقت گذارند و علاوه برین معاهدت بعهدی دیگر نیز معاهد آیم
که در هر وقت و هر زمان کارگذاران دولت علیهٔ ایران را در تدمیر مخالفین ضلالت بنیان
و تسخیر قلاع و بلدان با قضای مصلحت دولت حاجتی بمعاضدت افتد هر قدر لشکر که از
جنگجویان فرانسه ضرور و در کار باشد با یکی از جنرالان بزرگ روانه خواهیم داشت
و همت بر مدافعت دشمنان دو دولت بر خواهیم گماشت و هر کس از نام آوران گیتی
که خواهد سر از ربقهٔ موافقت درکشد نامش از صفحهٔ روزگار بگزلک مجادلت بستریم و بانهدام
بنیان دولتش را معاندت بسپریم چون فحاوی سخن بدلایل صداقت مدلل و به براهین
موافقت مبرهن بود در صفحهٔ ضمیر منیر مهر تنویر مبارک نقش قبول یافت و رای بیضا ضیای
حضرت خلافت از قبول آن ملفقات صدق آیات روی برنتافت فرستادهٔ مزبور
نیز تخلیه سرحدات گنجه و تفلیس را از طایفهٔ روس تعهد گرفت و اخراج روسیان را
از آن حدود و سامان بر ذمه نهاد و تعهدنامه حاوی بر مراتب مذکوره و شرایط مسطوره
نگارش پذیرفت و زبان روزگار تهنیت این شوکت بهیه را خندان میگفت
عربیه أرى كل ذي ملك اليك مصيره :: كأنك بحر والملوك جداول **فارسیه** شاهان
سرافراز نهادند بتو روی :: رایان قوی رای سپردند بتو مال **ذکر کشته شدن علی پاشا
وزیر بغداد و تعیین سلیمان پاشای کهیا از جانب دولت علیه** علی پاشای وزیر بغداد مردی
جسور بود و پاشائی از حلیهٔ حزم و حلم مهجور با زیردستان خویش بد رفتار داشت
و با نزدیکان خود درشتی گفتار در بدو وزارت تمکنی کامل حاصل آرد جمعی از عظمای بغداد را
مقتول آورد و برخی از ارباب مناصب را معزول ساخت بنیاد بی نجابت داشت
و استکباری بغایت نوبتی هم نوبت عصیان فرو کوفته بقصد قبیلهٔ اکراد بابان
تا الحاق کرد که فصل مشترک خاک روم و ایرانست پا گذاشت و بتالیف خاطر احشام و ایلات
حدود و ولایات کرمانشاهان نیز نوشتجات بر نگاشت تا بکفر این جسارت از قراریکه

اشاره رفت خیار نهاده و مرارت نجات شد لشکرش را بطعمهٔ شمشیر ترکان دلیر آمدند
و کهیای بغداد با جمعی دیگر از عظمای عثمانلو دستگیر و اسیر شد پس از تقلید بغداد و اطاعت
و قبول خراج از روی خدمت و ارادت کهیا را بعد از حصول شرف تشریفات خاص
از دربار گیتی مدار رخصت انصراف به بغداد ارزانی رفت و از ین عارفهٔ کبری بر جبههٔ
علی پاشای وزیر ابواب افتخار و اعتبار گشوده آمد سالی سه چار در دایرهٔ ارادت
این دولت ابد مدار مرکز وار برقرار بود و همه ساله از قراری که قرار یافته بود باج گذار
و ارادت شعار تا در اوایل جمادی الآخر یکهزار و دویست و بیست و دو در هنگام ادای
فریضه بامداد در مسجدی که در جنب دار الاماره بغداد است بخنجر نقاص غلامان گرجی از پا
در آمد و زمان وزارتش مانند نفس دوم صبح اول بسر آمد کهیا که برافراخته دست همت
دولت دوران عدالت بود صورت ماجری را بر وفق عرض کشید و در حضرت
خلافت کبری مکشوف آورد و باین وسیله خود را بمنصب جلیل وزارت بغداد و شغوف
بکرش بخلعت آفتاب طلعت وزارت مشرف گردید و گوش ارادت بنیوشش
بدر احکام علیه مثقف آری **فرد** بزرگ چاکر ایوان اوست خاقان :: به بند بندهٔ
سنجوق اوست رایت رای ؛ در رعایت جانب مسافر و مجاور و صادر و وارد
تأکیدات اکید رفت و درین باب اهتمامات شدید معمول افتاد و اشاره شد که
زائرین حریم حرم حرمت عتبات مقدسات عرش درجات را از منقطه و لصوص
اعراب محافظت و محارست شد نماید و جانب مجاورین آن بقاع متبرکه را هیچ
وقت و هیچگاه فرو نگذارد و در حفظ ثغور مشترکه بین الدولتین شرایط حزم و احتیاط
بجای آرد و بر مرور ایام قواعد وزرای سلف را در اصلاح ذات البین ممهد و مشید
بدارد چون خاطر مهر مظاهر از کلیات مهام مملکت آسوده آمد و پایهٔ بنیان قوی
ارکان دولت علیه بنا بر عنایه و افکار ثاقبه بر فراز ایوان کیوان سوده مراکب بادی

کبنی جای بقصد زیارت حریم واجب التعظیم معصومهٔ قم علیها التحیة والثنا و عزم تفرج
خطهٔ دلگشای کاشان گران رکاب و سبک عنان آمدند قطان و سکان آن دو بوم و بر
از فیض ورود مسعود موکب سعادت توامان خرم دل و آسوده حال مشکلات عموم و خصوص
مردم من جمیع الوجوه صورت سهولت یافت و معضلات کوچک و بزرگ رعایا من اوّل قرار
کار سمت انحلال و انکشاف پذیرفت پس از تقدیم انواع تفقدات ملکانه و تقدیم فنون
مکارم خسروانه توجه بصوب شرافت اوب دار الخلافه طهرانی وجه همت گردون نهمت آمد
و با ورود موکب شرافت نمود بهجت آمود دار الخلافه و نام خضارت و نضارت بر باغ ارم
تهمت عربیه لَقَدْ غَلَبَ الآفاقَ انوارُ ذِکْرِهِ : وَسارَ مَسیرَ الشَّمْسِ فِی الشَّرْقِ وَالغَرْبِ فارسیه
گذشت رایت اقبال او ز مهر گردون : رسید آیت انصاف او بهر کشور خامهٔ مشکبار
در وصف بهار عالم آرا سخن آرائی می نماید آهوی آسمان پوی آفتاب غزالهٔ زرین کلاله
خورشید در ششم ساعت شب دوشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و
بیست و سه هجری مطابق سال فرخ فال لوی ئیل خیریت دلیل ترکی از آبشخور دلگشای
حوت در مرغزار بهشت آثار حمل آغاز نافه گشائی نمود و عرصهٔ کون و مکان را چون
ساحت کشور چین بنفحهٔ مشکین برآمود عربیه جاءَ الرَّبیعُ وَجاءَ اللَّهْوُ وَالطَّرَبُ : فَاشْرَبْ عُقاراً
کَلَوْنِ النّارِ تَلْتَهِبُ : اَما تَرَی النَّورَ یَدْعُو لِلوُرُودِ اِلی : غُدْرانٍ صافِیَةٍ فی لَوْنِها حَبَبٌ تَرَی
مَداهِنَ یاقُوتٍ عَلی قُضُبٍ مِنَ الزَّبَرْجَدِ فی اَوْساطِها ذَهَبٌ کَاَنَّهُ حینَ یَبْدُو وَمِنْ مَطالِعِهِ
حَبّاً تَقَبَّلَ حَبّاً وَهُوَ یَنْتَعِبُ فارسیه بهار لاله ز سر تازه کرد لاله ستان برنگ لاله
می از بهار لاله روی ستان گل از نسیم صبا کرد پر ز گل دامن گل از سرشک هوا کرد
پر گلاب دهان مکلل است و منقش چمن بدر و عقیق معطر است و مجمر هوا بمشک و بان
باز نسیم صبا را دست موسوی از آستین آشکار شد باز نسیم هوا را دم عیسوی از گریبان
پدیدار آمد از دل گلبن شعله تا ناک سینهٔ سینا روشن گردید و صحن باغ از آتش گل تنور بر

فزای وادی ایمن خاک مرده زندگی از سر گرفت و شاخ غریب دوشیزهٔ غنچه در رگ شید شور سودائی
گل او تار اوداج نغمه پرداز هزار دستان ساز آورد و شوق بالای سرو نای نوا
سرای ساری بر آورد از چشم سحاب در قطره باری ناب دیدهٔ عاشقانست و دیدهٔ نرگس در
نظاره چشم نرگس معشوقان عجب است که بر گریهٔ ابر غنچه خندانست و از خندهٔ غنچه بلبل شیدا گریان
غریب است که از پریشانی شمشاد سرو آزاد است و بآزادی سرو قمری بیدل نالان و من
خاک افکنده سبزه و بیرون آمده و گریبان شاخ انباشته شعری و سنبل کرده سنبل
طرهٔ طرار عنبر آورد که نه وقت فشار است نرگس دیدهٔ بیمار پر خمار آورد که موسم
بادهٔ گلنار است لاله پیاله بر داشت یعنی ساغر می از کف مگذار سوسن از غم آزاد زبانست
یعنی دل بدست غم مسپار خسرو و مهر افسر دارای داد گر شاهنشاه عدالت گستر تهنیت عید
سعید را جشن جمشیدی بیاراست و گنج افراسیابی بپراکند و نشاط پیروزی مهیا آورد و دل
نوشیروانی ظاهر ساخت و بساط چنگیزی رعایت نمود و همت قاآنی پدیدار آورد و
بار یافتگان دربار سپهر مدار را رنگ نواخت و مقربان حضرت فلک رتبت را پیکر بحلل
فاخره بیاراست نشید رامشگران زهرهٔ مطربه را در رسم منظر بهمن آسمان دست افشان
آورد و انشاد مطربان بهرام علویه را در غرفات مطبق سپهر کوبان روح جمشید و فریدون
بشوق مشاهدهٔ بزم سلطنت روان آمده در گوشه نشیب بدیوار داده و دیده بتماشا گشاده
روان دارا و اسکندر بهوس نظارهٔ دستگاه خلافت هوا گرفته در کناری قرار جسته
دل بتفرج نهادند نوباوگان بوستان سلطنت یکی با شکوه جمشیدی دیگری با فر فریدونی
آن با خنجری خونریز و این با شمشیری برق انگیز بضراعت جبهه‌های آفتاب تابشان زمین
سود و بجلالت تاجهای و آجشان فلک سا مانند روشنان سپهر هر یک در درخشندگی از درج
شرافت و هر کدام در مرکزی از مراکز استقامت طالع و لامع بودند شاهزادگان
ترک و هند فرستادگان روم و روس کارکنان دولت علیه بار یافتگان حضرت سنیه

جابجا مکان برپا ساده و دیده بر آن آفرینش فرشته خوی ملک خصال آفتاب
چهر فلک جلال گشاده بودند مشتری از روی سعادت در دعای دولت فلک از روی
ارادت بسند عای اجابت **فرد** یارب این دولت فرخنده مؤبد بادا بر شهنشاه
جهان ملک مخلد بادا **ذکر ورود فرستادهٔ گدا اوچ سردار روس به دربار معدلت مدار**
بطلب موافقت و ملت گدا اوچ سردار روس پس از آنکه چندی در نشیب و فراز جیل و خدع
عنکبوت سان تار انتظار و اشهار بر تنید و بهیچگونه ثمری در تکاپوهای بیجای خویشتن ندید
دفع الوقت را باز باعث رسولی چرب زبان باستان سپهر پاسبان مبادرت ورزید
و نقش این صورت بجانهٔ تلبیس بر صفحهٔ اظهار بست که من بنده را از حضرت امپراطور
اشاره رفته است که با کارگذاران دولت علیه ایران علی ای وجه کان راه مراودت باز
شود و ساز ارادت سازد لاجرم هیچگاه با دای مخالفت جار نم نباشد و بجانب معاندت
مبادرتم نیفتد بدانچه از آن دولت علیه اشاره رود سر نهاده ام و دیده بر جایع خدمتگ
چون من بنده را سزا آید دیده گشاده و اگر شاهنشاه عالم پناه را مصلحت دولت
مقتضی آید که یکی از چاکران درگاه آسمان جاه را بافتتاح راه مسالمت و انفتاح
طریق مصالحت بجانب حضرت امپراطور مأمور سازند و حدیثی از در استمالت موافقت
و مسالمت درمیان اندازند هر آینه نقش معاندت از ورق مصافات سترده خواهد آمد
و بساط توافق و ترافق گسترده سکونت و طمانینت و وقار و مناعت سلطنت اجازت نداد
که با مسابقت امپراطور روس معاندت و مخالفت اظهار موافقت را از جانب سنی
الجوانب حضرت خلافت مبادرت رود فرستاده را با جوابی جامع و خطابی قاطع
رخصت عودت ارزانی داشته بگدا اوچ اعلام رفت که از طرف قرین الشرف
این دولت علیه در مخالفت بار وسته مبادرتی و مسابقتی نرفته است که اکنون در اظهار
موافقت بادی باشیم و ترک منازعت و معاندت قادم آییم امپراطور روس را

اگر خاطر بموافقت دولتین مایل است و از طریقهٔ مجادلت آیل چنانکه در معاندت بادیت
ورزیده در موافقت نیز مبادرت خواهد نمود وگرنه از این طرف دواعی سبقت بدوستی
مفقود است و راه مراودت بکلی از همه جهة مسدود و زبان شمشیرهای هندی میلاد و مصری
نژاد با مضای حدیث مجادلت حدید است و رخنه‌ای چو جان فشه را این آب زنگ
آتش فعل سندی مهند بخنجر خونریز را نایرهٔ عطش بخون دشمنان در زبانه است و نیزه و خنجر اژدها
زبان شان در نوشیدن آب روان روسیان متنظر جانه و بجز این هر چه گفته آید
در کیش جلادت افسانه است و تیری خطا از نشانه **عربیه** والسیف ابلغ فی الآفاق
موعظةً کم من حلیف حماه حده الضعفاء وان بدا الکلف فی وجه مکرمة جلا بلا کلف
عن وجهه الکلفا **فارسیه** دیدیم چند بار بنا بر همی شکون فرجام آنکه ضد با این خاندان
کند از بار سرکشند یک بار گردنش هر سر سبک که پای در این آستان کشد
پس از آن استعداد لشکر و تهیهٔ عسکر قیامت اثر را آنچنانی شایگان برایگان داده شد
و رایت جدال و قتال سر بر قمهٔ افلاک بر افراخت ترکان خونخوار را دل از نغمهٔ
خانیات سیر آمده و خاطر بصهیل جادیات مایل گردید موکب همایون انباشته بیشتر از
هزار جنگ شد و معسکر میمون بیشهٔ هزبران شیر آهنگ گشت روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی
نعرهٔ شیران دشمن شکر گوش فلک بر درید و گرد موکب ظفر اثر روی مهر بقیر اندود
ییلاق سلطانیه از شعاع قباب سراپرده‌های زرنگاری زبان شست بر مهر جهان افروز
برگشود **ع** تا بر ستاره بر مراد که بود **ذکر نهضت سلیمان پاشای وزیر بغداد و مجادلت**
با اکراد بابان و انجام کار ایشان قبل ازین اشاره شده بود که عبدالرحمن
پاشای بابان از علی پاشای وزیر بغداد منحرف گردیده به بقاء حمایت دولت علیه
ملتجی و منصرف آمد و رعایت جانبش را بظهور حمایت از دولت علیه لشکرها بر الحجه و کنجها
ریخته شد نادر و لایت شهر زور برزور و زور منکوب و برقرار گردید و بنیان استقلالش

محکم و استوار آمد پس از آنکه علی پاشای وزیر بغداد روی شاه جهات نمود و دیده بدیدار رفقه کان
نشین برگشود و سلیمان پاشای کهیا بر دست وزارت پا نهاد و به نیروی معاضدت دولت
قوی بنیاد داعیه مقصود دلش نشست در افتاد با پاشای بابان راه معاندت برداشت
و همت بر اتفاق و اعدام وی برگماشت عبدالرحمن پاشا خود بفطرت جبارانی فر بودی و حدتی
باکینه و منه مظاهرت و معاضدت دولت علیه نیز مزید مقتضیات نهادش گردیده مخاصمت و مخالفت دولت
رومیان انگیخت آمد و منازعت وزیر بغداد را چالاک گردید از آنرو داعی استبداد و استقلال
وزارت محرک حرکت و متمم عزیمت گردیده و در اوایل ماه ربیع الآخر یکهزار و دویست و
بیست و سه در حدود شهرزور رسیده و وزیر بغداد را حدیث مصالحت و موافقت روی داد بنه و بستان
دیگر و بیگان را الکات مصاحبت و مواصلت در میان آمد تا رک خود کوفته بمقرعه دبوس
گردید و دیده ترزده کاوید و بسر انگشت ناوک شد عبدالرحمن پاشا پس از کشاکش کشتی دوست مانند
کمان برسپاه رومی پشت نمود و لشکر رومی همچون تیغ برخیل اکراد بابان روی نهاده
آن فرارکنان و زنهارجویان لکه ناشان را وارد گردید و این تعاقب کنان و حزم روان
داخل شهرزور آمد شاهزاده کاوس کوس محمد علی میرزا عبدالرحمن را با جمهور کفران
در کنف حمایت زنهار داد و بنوید حمایت خاطرش خرم آورد و صورت ماجری در پیشگاه
آستان جاه و خلافت بر ورق عرض کشیده شد و بانهای شهیان در معسکر همایون سمت اشتهار
یافت تخلیه شهرزور از رومیان و تمکین پاشای بابان در شهرزور رو انتظام انجمد و دو منشور
و قبه خود را بابان مغرور میرپاسا فرج الله خان افشار با فوجی از ترکان خونخوار از موکب
ظفر شعار پی سپار با تجدد و دوبار آمده و نواب شاهزاده را بکشف احوال و استفسار
از ماجرای جدال و قتال شاره بحضور سعادت گنجور رفت ذکر ورود شاهزاده آزاده محمد طاهر
میرزای باروی کیهان پوی و عرض پیشکش بخاکپای توتیا آسای شاهنشاه گیتی مدار
شاهزاده آزاده کامکار اسفند یار شعار پس از آنکه عبدالرحمن پاشا بابان را باستین مراحم

بیکران غبار کلفت هزیمت از صفحه خاطر برفشاند و او را چنانکه رسم نام آوران حمایت پیشه است
نرد و لشکر بنواخت روی عزیمت بصوب معسکر نصرت اثر نهاد و در سه شنبه هفتم شهر جمادی
الثانی بپایه دربار گیتی مدار فوز بن اعتبار و افتخار را آمد حضرت خلافت ورود دلش عزیز
شمرده مورد دلش محترم آورد و بتفقدات بیانی پاشا بر عزت و بهجت و مسرت هم آغوش
گشت و عنایات دمادم عالم عالم نشاط و سرور و حبور و انبساط بفید و لحت شکر عنایت و سپاس
کرامت را ایثار تحف غریبه و طرف طریفه و زادگان کان و پروردگان عمان در حضرت
خلافت مبادرت بورزید او لادو صره مملو از آن مسکوک مرغوب مطلوب مدور منور
غمزدای فرح فزای مشکل گشای هنگامه آرای بهجت افزای محترم مکرم عزیزتر از جان
شیرین تر از روان پرورده شده کان زینت یافته مهر رخشان ماه نشاط پیر و جوان
بدام آورنده خوبان سست کننده سخت کمانان عزیز سازنده ذلیلان نام دهنده
گمنامان اصل کمال مایه جلال کلید آمال مفتاح وصال دوای هر درد و قوت بازوی
مرد روضه رضوان بهشت جاودان نثار دربار گیتی مدار آورد پس از آن طبقی
مشحون از آن قیمت غلطان چون اشک یتیمان و دری رخشان مانند دراری آسمان
زاده نیسان پرورده عمان مشتری نمایان زهره رخشان شعرای فروزان سهیل
یمان رشته روشن پروین خوبان را همشیره عرق جبین لالی آن معقدم آمد از آن
پس نفر از آن حیوان صرصر نشان دیو نژاد تازی میلاد و هم رکفت اندیشه سرعت
خیال پوینه فکرت نورد هوش فراست عقل درایت برق خبر آتش انگیز شعله جولان
سیل سیلان چل پوش شد رخروش پرنیان موی پریروی صرصر مثل سرعت مجسم و هم
مصور شعر تندرو همچون سپهر و بارکش همچون زمین : راه دان همچون قضا و دوربین
همچون کمان : چون به بحر چون بیاروست بنداری که هست : استخوان اندر تن او
حلقهای خیزران : نهمیه آن تحفه گردیده قطار از آن مرکوب مرکب الثومین

مخالف الالوین نطاء طاعت عن خیلاء الخیل و ارتفعت عن ذل الحمار ان سوابق را از جمله
لواحق شد و از در رفتار از آن فرد ابل چون شتر رو اندک خور و بسیار رو:
کز اسپان برده گرو در پویه و در تاختن: همان معروضات سابقه را در رفتار آمد چون
عرض این عروضات در پیشگاه آسمان جاه حضرت خلافت خلد الله ملکه سمت اتمام و انجام
پذیرفت شاهنشاه گیتی پناه هر یک یک را بنواخت و خوشنودی عنایت فرقش برفراز
فرقدان برافراخت بزبان مبارک که سپهر همه گوش و عقل جمله هوش است که لفظی از آن
فراگیرد یا حرفی بخاطر بسپارد و تحسینات بپای تقدیم رسید و آفرینهای داده بعلاوه
و علی هذا القیاس هر یک از نوباوگان بوستان خلافت با هدایای هدایا و ارسال
تحف اقدام رفت و امنای دولت قوی بنیان و چاکران آستان سپهر نشان را
کلا و طرا انعامات و صلات و جوایز و عطایای مبذول افتاد اری مرد دانا آنست
که بذل مالی سریع الزوال قریب الانتقال نامی نیک باقی گذارد و عزتی جاوید برقرار
آرد فرد تجربه کردم ز هر اندیشه نیست نکوتر ز سخا پیشه: در مطاوی این مجاری میرزا بزرگ
قایم مقام از حضرت نایب الخلافه وارد اردوی کیهان پوی و طایف حرم آستان
مروت بنیان شاهنشاه عدالت جوی گردیده فوجی از سربازان نظام جدید را که بنابر
اشاره علیه ترتیب آن رفته بود بنظر مبارک عرض داده و زیاده مقبول خاطر مهر مآثر خسروی
افتاد حکم نافذ شاهنشاه اسلام پناه شرف صدور پذیرفت که در تمامت ممالک محروسه
همین نظام جدید منتظم آید و این قاعده سدید مقرر گردد و امتثال مثال همایون را از
نوباوگان بوستان خلافت اولا شاهزاده آزاده امام وردی که بلقب ایلخانی ایل
جلیل قاجار ملقب گردیده و بمنصب پاسداری آستان خلافت بنیان سرافراز
بود ملبس بلباس نظام آمد و با فوجی از امرازادگان قاجار از نظر مهر اثر مبارک
گذشت و نهضت این عزیمت ملوکانه و همت خسروانه نیز ترتیب طوی دلکش مبادرت ورزید

و مدت سه شبانه روز صباحا و مساء لیلاً و نهاراً روزها از نغمه و نوای رامشگران مطرب
فلک را چنگ از چنگ رها بود و از رشک چنگیان باربد پرده رامتین چنگ نکیسا آهنگ
با بخت خویش در آهنگ جنگ که چرا از ایشان نیم یا از چه چون ایشان نیم شبها از پرتو
مصابیح فروزان و قنادیل درخشان و شهب ثواقب و کواکب ذوذناب که از مرکز
زمین فرا آسمان شعله فشان بودی کواکب رخشان و ماه تابان را چهره بناخن تشویر خراشیده
آمدی که ما در عقب این آفتابهای تابان بی بهاییم و خالی از سنا مانند سهاییم پس از
انقضای زمان این جشن همایون بادپای تکاپوی رایضان صبا سرعت و تازیان قضا
رکضت که عادت مألوف و شیوه معهود طایفه اتراکست قصب الرهان نهاده تخلیان
برق پویه را از دو میل راه مطلق العنان ساخته شد و از باد پیمایی آن برقهای پویان
آتش رشک بر جان بادوزان و برق جهان در انداخته شد و هم در خلال این احوال
برای جهانگشای عالم آرا معروض افتاد که ملکم صاحب سفیر سابق دولت انگلیس
که قبل از این ادای سفارت را بدربار گیتی مدار جبهه سا آمده بود وارد حدود
هند را بوشهر گردیده معلوم و مکشوف نیست که قصد وی از ورود چیست و در اتحاد و بانجام
چه کاری زینت بقوی حزم و دور اندیش امیر با فقید اسمعیل خان سردار بوره و
دار العلم شیراز مأمور آمده و اشاره رفت که پس از ورود باتحاد و از ورود ملکم
استفساری بجد و استخباری بتحقیق نماید که اقدام وی باین بوقی بر چه مراد و مرامست
اگر بزیارت آستان حرم حرمت و دربار سپهر رفعت دارد طریق یکی سزاوار است جانبش
معزز داشته باحترام و اعزاز و اکرام روانه دربار گیتی مدارش سازند و هرگاه
قصدی دیگر در خاطر منوی نموده از آن مرز و بوم حسب الامر سلطان طوعا او کرها بلا امهال
و اهمال بعذر رفتنش خواسته اخراجش نمایند یا قدمی پیش نهاده به بستن دستانش از پشت
دست برکشا نند پس از آن که مهام مملکت آذربایجان بتدابیر صایبه و افکار ثاقبه

حضرت خلافت خلد الله خلافته نظمی درست و انتظامی کامل حاصل نمود شاهزاده آزاده محمد علی
میرزا از رخصت انصراف بصوب دار الدوله کرمانشاهان ارزانی داشته در خصوص
عبد الرحمن پاشا بابان و تمکن وی در شهرزور و آشامان و تنبیه وزیر بغداد بنوعی که مُسری
بمجادلت و مفضی بمخالفت مِن الله و لئن علیه نشین نباشد تاکیدات بلیغه فرمودند و قایم
مقام با احترام را نیز رخصت عودت بجانب تبریز عنایت رفت و در انتظام نظام
جدید و حراست قلعه ایروان و تحفظ از مکر و حیله کداویچ سردار روس و سایر مواد
بقدری که لازم و سزا بود گفته آمد و رایات عقاب شکوه دشمن شکر محفوفاً بالنصرة
والظفر هوای ورود دار الخلافه طهران جناح عزیمت برگشود و در اواخر ماه مبارک
رمضان از ورود مسعود بر قالب دار الخلافه روحی جانی روان آمد و روانی جاودان
قطع مراحل فلوات بوصل باقیات غایات بدل شد و زحمت رکوب بر جاده بیات براحت
سکون با ناعمات متبدل گردید **فرد** بزم بکامانی نیز بهتر از وکامران : رزم نتانی نداد
خوشتر از او کامگار **ذکر عزیمت کداویچ بتسخیر قلعه ایروان و عاقبت کار
انفعالات نثار** کداویچ سردار روس چون در حضرت امپراطور متعهد خدمات جلیل و مهام
نبیل گردیده و متصدی آمده بود که اتمام مهمات مهام اشنجد را تمام نماید و تلافی قتل اشنجد را
مهم تسخیر قلعه ایروان بانجام رساند چندی را که منظور و دجمعی جدید بود تا از زنگ
زنگان ایمن باشد و از تیغهای سپاه ظفر اثر مطمئن گاه و بیگاه سلسله جنبان حرکت
وادی و رشته مسالمت از کف ننهادی در بدایت هذه السنه نیز که اول بهار بود و تیران
فتنه و غارا هنگام نبرد و پیکار از قراری که در بدو داستان اشاره رفت
فرستاده و حیله انگیزی با عریضه و ذوریر آمیز روانه آستان سپهر پاسبان داشت و بامضای
وقت همتی بمیلان خاطر امنای دولت بر گماشت نیز شد و ریش بر نشانه نیامد و تا و که
مراد دلش بهدف اجابت نه نشست جواب آن بود که داده شد و خطاب کافیش

برپا نهاده و وبا و امی که موکب ظفر کوکب را استقراری در ییلاق سلطانیه بود و لشکر
قیامت اثر را در مجادلت و مقاتلت عایق و مانعی نبود در و باء سان در سوراخ مکر و خدعه
سری فرو برده و چنان مفقود الخبر و معدوم الاثر گردید که گفتی هرگز نبوده و هیچ وقت با
مرزبان ایران نه نبوده و پس از آن که هنگام عودت موکب ظفر آیت بدار الخلافه ری در رسید
و پادشاه جهانگشا از میدان پیکار بحقیقه بار آرام گزید شعله آفتاب در خاکستر سحاب نهان
آمد و آب شمر از برودت دی جامد کوه و صحرا از سحاب سنجاب گون قاقم پوش گردید
دریا و شمر از سورت برودت آینه فروش بزعم اینکه اکنون هنگام نبرد با نبرد آزمایان
ایران نیست و زمان تسخیر حصار ایروان شاهنشاه ایران در کشوری آسوده و بر سریر گیتی
و زمانه را از جیش مراد ماه موسم دی حرسه ایروان را دست طلب از دامن امداد
کوتاه است و بدون امداد از شاهنشاه ایران روز مهد قلعه گیان سپاه باده هزار
سالدات آتش فشان و ده عراده توپ شتی نشان از مرز تفلیس بسوی ایروان روان
آمد و غلغله دایره وار محیط مرکز آن حصار شد مهند را و یچ را که یکی از معبوران مغرور
و از سرداران مشهور روسی بود با پنج هزار سالدات روانه محال شوره گل نمود تا اگر
از دار السلطنه تبریز حضرت نایب الخلافه بامداد ایروان روان آید انحدار از سیل
طوفان انگیز و طوفان بلاخیز را سدی سدید و عایقی شدید باشد حسین خان سردار
پس از آگاهی از آن حادثه روزگار و بازیچه زمانه غدار آلات و ادوات حراست
حصار را چنانچه باید و شاید مهیا آورده دلیران عرصه کارزار و شیران بیشه پیکار حسن خان
و اشرف خان ازا الجرات قلعه بر گماشت و خود با فوجی از یلان ان دو در بعزم قتال معهود
مزبور تا شعار مجادلت برافروده و راه شره و ریر داشت از آن سو نیز حضرت نایب
الخلافه با سربازان آتش فشان و انشخانه قیامت نشان از دار السلطنه تبریز چون برق
درخشان و شهاب سوزان و فضای آسمان ریمند را و یچ ناخن آورد و با آن نابکار

دیوسار آتش مجادلت برافروختن که اوج باطمینان اینکه لشکر قیامت اثر بار روسیان
بدسیر در مجال شرور در کار ریکار رند و به هرزه جوئی سمند راوج کرفتار و آشفته روزکار
همان بهتر که مانند در چنین وقتی فرصت از دست نداده دست تسخیر قلعه کشاده از بیم و همت رفیع
این حصار استوار ربکار بر تخریب و تحریق و صعود و عروج بآن حصار سپهر آثار را سلم و منجنیق
و کنکجر و قوار ربر نفت و غیر ذلک آماده داشته در شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر شوال
المکرم یکهزار و دویست و بیست و سه صالدات خود را چهار قسمت کرده از چهار طرف
روی بسوی قلعه نهاده اشته و همت بر تسخیر آن حصار برکماشت قلعه کیان نیز قدم دلاوری پیش
آمده دست جلادت برکشادند آن شب تاری از نوایر و شعل و شرار توپ و تفنک
مانند روز روشن آمده و هر برجی از بروج آن باره ممتنع العروج افروخته مانند درخت
وادی ایمن شیاطین روسی از روی غوایت و جهالت و جسارت و اراوت بامپراطور
و تحریص و تحریض که اوج کج از خندق مجور فوج فوج بدستیاری نردبان و منجنیق
عروج و صعود بان قلعه نمودن ان رزانت سپهر متانت را مقدم کردیده باظهار ارادت
بر یکدیکر سابق جسته دی و بر جم شهب ثواقب مهره‌های آتشین و جسم شمشیر و تیر و زوبین
از فراز قلعه به نشیب خندق رنجشندی بروج قلعه ایروان را از پرتو اقداح و کاوس
آفتاب و ماه تاب فحوای انا زیّنا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظاً من کل شیطان
مارد صادق بودی و شیاطین روس را مصداق و یقذفون من کل جانب دحوراً
ولهم عذاب واصب مطابق صدای تکبیر مجاهدین دین غلغله در مرکز زمین و حصار سپهر آسمان
در افکنده بود و مغز ستارکان از دود و شرار توپ و تفنک روسیان و قلعه کیان
بدود و اشتناک اکنده باره و روئین آسمان از نهیب آوای روئین افاعی آتش افشان
چنان متزلزل کردید که بند ترکش جوزا بیروی ثور رسیده آمد و سلسله مجره بکردن شیر
محکم در افتاد کفه میزان پای بند حمل شده و زه کمان کلوکیر جدی کردید طناب دلو کسست

و رشته پروین بحیث زحل از بام هفتمین ایوان در منظر بهمن باره فرار جست و ماه کم کرده
راه با بوان کیوان جا کرفت و دستار مشتری مقنعه زهره آمد و کلک عطارد در بنان
مریخ فرار جست ثوابت سیار بودند و سیاره بیقرار باره ایروان مانند برج
حمل منقلب و آتشین کردید و خانه قلعه کیان از شعله‌های سوزان اشتعال برزمین خندق
که منتهی قعر چون دیده حریصان با انباشتن پر کشتی از کشته روسیان انباشته شد و در
اطراف حصار پشته کشته بر سپهر دوار افراشته صبحکاهان که شیروان ستارکان از بیشه شب
بکرات آسمان چون لشکر سلم و تور رکم آمدند و جمله اتسیه و نکون در بن وار و نه خم
مساوی پنجهزار نفر از صالدات روسی هلاک و ناچیز آمده که اوج را از بیم کرفتاری
بهترین مهرب و مامنی جانب فرار و راه کریز آلات و ادوات خود را ریخته با قلیلی
خسته و شکسته و مجروح بصوب تفلیس مانند کراز از کریزان شده و خاک ادبار بیجا
بیجا بر فرق دولت روسیه بیزان مجاهدین اسلام و دلیران خون آشام ناحوالی آبار آن
آن آوارکان را از قفا پوییده و جوینده بودند و هر یک بدیکری در مقام تحریص
و لا تذر علی الارض من الکافرین دیّارا کوینده حضرت نایب الخلافه تیغ تیز
بر روسیان شرور ربرنهاد شیران دلاور چون کرکان کرسنه بر آن کله نابه
در افتادند و هژبران کینه‌جو مانند پلنکان خشمکین بران کوزکادل جنک برکشادند بس
الله تعالی خشتا سمند راوج باد و زخم منکر و معدودی مجروح و شکسته بیکر از آن
کرداب پر شر رنجات یافته ملحق بکد اوج آمد و قرین صد هزار شکنج و هیچ زبان
تعبیر بر که اوج کشوده آورد که ناموس امپراطوری بباد دادی و داغهای ننک عار
بر چهره دولت روس بر نهادی قلت اندیشه و رنف خرد ت نکذاشت تا از مآل
حال اشنعد در تجربت حاصل سازی و بهوای نفس و غرور بیجا خویشتن بسلک بلا در فکنده‌ای
ندانستی که ماه و کام در کام نهنک نباید نهاد و پنجه با خشمکین پلنک دست مجادلت

شاه کشادجهان‌بند اشتی که شاخ خدعه و حیله را ثمری پدید خواهد آمد و ثمرات بحاصل
آزی آشکار خواهد بود اکنون همگنان را چه گوئی و راه نجات ازین آفات چگونه
جوئی فصلی ازین نمط بروی برخواند و داستانی ازین کتاب بگریه و زاری برخواند
پس از آن خاک‌بسرکنان بسوی تفلیس روان آمدند و در طی مراحل مانند باد وزان و برق
جهان قلعه‌گیان کشتگان روس را از قعر خندق و اطراف باره بفضای صحرا
ریخته شد و وحوش و سبع را سال‌ها طعمه‌های گوارا مهیا آوردند مژده این فتح
عظیم را بشیران بشارت رو مسرعان برق اثر زمانی بحضرت علیای خلافت در دادند
که خسرو مجره کمند فیروزمند در حدود ساوه و زرند بتفریح خاطر مبارک گور درکمند
آوردی و آهو بفتراک و بند بستی **لمؤلفه** شاه عالمگیر باز از ری سوی نخجیر شد ؛ شاه و در نخجیر
نخجیر شاه عالمگیر شد ؛ تهنیت و شادی نصرت و ظفر را رامشگران باربد چنگ
عربیه غانیات سالبات قلبی ؛ ناعمات فی تضاعیف الوتر ؛ مبرزات الکاس من مطلعها
الراح فی حضرت من فاق البشر ؛ بربط و چنگ خوش غناگران بزم نو برده آب
باربد و نباذره باد رامتین مضراب شادی بر تار نشاط آشنا آوردند و عالمی را بآن
نغمهای غمزدای روح‌فزا از آشنائی خرد بیگانه ساختند زهره رامشگر راز شور پر
و خجلت دست بر سر و ناخن بر جگر بود و عاقلان خسرو را از شور آن سرور پای در گل
و آتش در جگر آهوان از شوق نغمه آن غزالان گرفتاری بر رستگاری اختیار نمود
و در حلقه دام و بند فتراک قرار جستند **ع** که رستگاری عشاق در گرفتاریست
مخلب بازان با تیزچنگی آن شاهبازان از صید ذروان آسوده آمد و شیران را
بشوق خاطر سر در کمند آن آهوان سوده ذروان شکار بازماندند ولی در آن نخجیرگاه
بازان صید ذروان آمدند و عقابان شکار کبکان و بفحوای این منظوم **فرد**
کردلم سرگشته شد در تاب زلف او روا است ؛ گوی را سرگشتگی از ضربت چوگان بود ؛

روزی سه چار در آن دشت و کوهسار بنغمه اوتار و تفرج صید و شکار خسرو کامکار سعادت
یار را با غمان روزگار زمزمه بربر و دیرزبان بود و حدیث وداع در میان پس از آن
که کار طرب ساخته آمد و فضای دشت از آهوان و ذروان پرداخته پایه تخت از قدم
مبارک سرافقی را ر بسپهر بود و خطه ری از ورود مسعود زبان طعن بر روضه رضوان برگشود
سربازان را باجره جان‌نثاری و تقدیم خدمتگذاری خلاع و صلات انعام وجوایز داده
شد و بهر یک جداگانه کمرخنجرهای مرصع و ساخت و ستامهای ملمع فرستاده آمد

تتمیم ذکر اسمعیل خان سردار و انجام مهام مملکت فارس پس از ورود اسمعیل خان
سردار بمملکت فارس و اطلاع ملکم از ورود معزی الیه بانجمن ود... بلاتأمل و درنگ
راه ممالک هند برداشت و عریضه ضراعت آمیز معذرت انگیز بکارکنان شاهزاده
حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس نگاشت که چون درین اوقات از راه
استیلای ناپورته قرال فرانسه جهازات و سفاین اهل فرانسه راجو از و عبوری
بدریای عمان و سرحدات هندوستان روی داده و بدین سبب انقلاب و اضطراب
در نظم جهازات و غرابات دولت انگلیس حادث گردیده بود از جانب فرمانفرمای
هندوستان اشارت رفت که این ارادتمند نشان باقتضای اتحاد دو دولت بهیتین
تا حدود بندر ابوشهر کشتی عزیمت را بادبان کشیده روزی چند در آن حدود لنگر
اقامت درانداخته باشد پس از آن که ساحت دریا از تموج و اضطراب مرور و عبور
ملاحان فرانسه آسوده آمد و امر تملک و حرسه جهازات منتظم و مضبوط گردد معاودت
نماید اکنون چون مهام مذکوره قرین بانجام آمد و صفحه دریا از آشوب مجازین فرانسه
بری و تهی شد زورق مراجعت بصوب هند روان گردید و باطلاع ازین مجاری
این عریضه ارادت فریضه مرسل باستان جلالت بنیان و تجدید مراتب عهود و مواثیق
و استحکام بنیان موافقت و معاضدت مسترجنس صاحب که بمنصب عظمی سفارت

دولت علیه ایران سرفراز است عنقریب جبهه سای آستان آسمان نشان شاهنشاه
ایران خلد الله ملکه و سلطانه خواهد شد پس از آگاهی از این مکاتب اسمعیل خان سردار روزی
چند از برای رفع اختلالات انتظام و دو سامان در حضرت اشرف والا توقف نموده و از ان
پس که مهام مملکت فارس را از قرار دستور العمل امنای دولت علیه نظمی جدید داد و انتظامی
سدید داد بعزم تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی روانه دربار معدلت مدار گردید ذکر ورود سر هرفرد
مستر جنس سفیر انگلیس باستان سپهر بنیان شاهنشاه گیتی ستان ارادوان مملکت انگلنزه عبارت
از سه جزیره است بل در معنی سه خطه یکی انگلتره دیگر اسقوجیا و آن دیگر ایرلاند و مقر سلطنت
این مملکت شهر لندن واقع در مملکت انگلتره است نفس مملکت انگلتره طولاً از دوازده
درجه است و عرضاً از پنجاه درجه تا پنجاه و پنج درجه مسافت طول آن مملکت سیصد و هشتاد
میل است و مسافت عرض آن سیصد میل و این مملکت از جانب شمال محدود است
بمملکت اسقوجیا و فصل مشترک بین المملکتین نهر سولدای و تواد و آنق و کوهستانات
شوی اوت است و سایر اطراف آن محاط به بحر محیط گردیده و بسبب اتصال اطراف
آن مملکت ببحر محیط هوای آن متعفن و غلیظ و کثیف است و بادهای آن شدید و مختلف و
از فواکه زیتون و انگور در آن مملکت معدوم است و سایر فواکهش نیز غیر معلوم و صید
و نخچیرش بسیار و موجود است حشرات الارض و حیوانات گزنده اش کم و مفقود و معادن
متنوعه دارد و تحف و ظرف مختلفه سکان و قطانش باقتضای طبیعت بغایت غیور و جسور
و صاحب صنعت و هنرند و بسبب خلقت خوش صورت و نیکو سیما و متناسب الاعضا
و صاحب انس و کرمند سلطنت آنجا بقرالیت و جمهوریت است پادشاه آن مملکت نه بالمره
بی اختیار است و نه بهوای خویش صاحب اختیار فرد چون ماهی ضعیف که افتد در آب
شد او در میان خشک و تر اختیار نیست اهالی این مملکت را پیوسته نزاعی و جدالی
با مملکت فرانسه در میانست و همیشه حدیث مجادلت ما بین این دو قرال بر زبان در این اوقات

که ناپلیون ملقب به بناپورته را در مملکت فرانسه شوکتی زیاده از انچه رسم مملکت فرنگ است
روی داد و با سایر ممالک افرنج دست غلبه و استیلا برگشاد و علاوه بر انهم اهل دولتین
علیتین روم و ایران نیز بنای موافقت و معاندت نهاد و روسیه را بتواتر و توالی
شکستهای درست بداد و بداعیه نزاع با قرال انگلنزه در افتاد کارکنان دولت انگلنزه
مصلحت خویشتن در این دیدند که بنای موافقت با دولت علیه ایران را محکم آرند و در مخالفت
روسیه باقتضای موافقت با دولت علیه ایران ثابت قدم گردند و شاهنشاه جهان پناه را
بآلات حرب از تفنگ و توپ و مهندس و معلم امداد نمایند و با طایفه روسیه دست
مجادلت برگشایند تا روسیه را لجبار از میانه بردارند یا ایشان را نیز چون خود با دولت
علیه ایران موافق آرند و بحصول انتظام و انجام این مهام مستر هرفرد منزجنس را که سفیری کار
آگاه و نیکخواه و عاقل کامل هوشیار کارگذار بود از جانب دولت خویش در استحکام
بنیان مؤالفت و موافقت وکیل و مختار نموده با تحف و ظرف و هدایای بیشمار و مشوقات
و تکلفات بسیار روانه ساختند و خواطر از اندیشه استیلای بناپورته بپرداختند
سفیر مزبور پس از ورود به بندر ابوشهر با امنای دولت علیه اعلام نمود که با بودن سفرای
دولت فرانسه در درگاه آسمان جاه شاهنشاه گیتی پناه ورود این بنده در درگاه و آستان
فلک پاسبان راهی نخواهد داشت و کاری از پیش نخواهد گذشت باید ایشان را بی نیل
مرام بولایت خود روانه آیند تا ما بسر افرازی آئیم چون پیوسته امر مسالمت و بنای
موافقت با ناپلیون صورت اتمام نپذیرفته و سمت انجام نیافته بود و مواعید آن جنبی
برنخی بود و تعهدات این موجود در انجمن ولایات و سواحل دولت انگلنزه و سواحل
و بلاد در مملکت فارس اتصالی تمام داشت و مملکت ناپلیون از مملکت ایران بچندین
مملکت عظیمه انفصالی داشت لا کلام حزم دوربین اجازت نداد که سخنی بعید الحصول
بعهدی قریب الوصول راجح باشد و روایتی محتمل الصدق و الکذب بر رایتی یقین

ناپلیون

بقین الوقوع ترجیح داده شود لاجرم سفرای فرانسه پس از شمول عنایات بلانهایات خسروانه
روانهٔ مملکت خویش آمدند و سفیر مملکت انگلیس عازم بانجام مهام خود محمد خان حاجی لر غلام
پیشخدمت از دار الخلافهٔ ری الی دار العلم شیراز به ترتیب مراسم نزول و رکوب سفیر مزبور
مامور آمد و از دار العلم شیراز الی بندر ابوشهر ترتیب لوازم اعزاز و اکرام بعهدهٔ محمد بیگ
خان نوری غلام پیشخدمت شاهزادهٔ آزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس مقرر
گردید علی ای حال از بندر ابوشهر الی خارج دار الخلافهٔ ری سفیر مزبور با احترام تمام
طی مراحل نمود و از خارج دار الخلافه حاجب بزرگ و امیر بار نوروز خان قاجار باستقبال آن
با تمکینی که بایستی مبادرت ورزیده با عزتی بلا کلام در بیست و هشتم شهر ذیحجة الحرام یکهزار و
دویست و بیست و سه داخل دار الخلافه گردیده و در منزل نظام الدوله حاجی محمد حسین خان
اصفهانی بیگلربیگی مملکت عراق نزول نمود و رحل اقامت برگشود پس از آن که روزی
سه چهار از رنج راه برآسود در بیستم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و بیست و چهار
از تکلیم عتبهٔ علیه افتخاری فیما بین و اعتباری بی اندازه حاصل نمود تحف و هدایای
مصحوبی خویش را با نامه و دوستی نامهٔ امیر الامرای اعظم از نظر مهر اثر حضرت خلافت بگذرانید
همه در معرض قبول دریافت و بعضی از آن تحف مرسله که زیاده ظریف بود یک قطعه الماس
پر آب تاب نایاب بود که بوزن نود قیراط بود دی و پنج رشته سبحه مروارید غلطان خوشاب
پرورده شمیمهٔ عمان و دویست هزار تومان زر نقد کامل عیار بود و سی هزار قبضه تفنگ انگلیس
صاعقه بار و بیست عراده توپ شیر پیکر رعد آثار مزور بنام مبارک شاهنشاه تاجدار
ضمیمهٔ آن تحف مرسله آمد و خود نیز پیشکشی در خور و سزا نثار دربار گیتی مدار ساخت
و با هر یک از رجال دولت علیه در مراسم تکلف و لوازم تعارف قصوری ورزیده
نشد قرار معاهدت و شرایط موافقت در عهدنامجات مفصل جداگانه مسطور و مزبور است
و در خزانهٔ مبارکه مخزون و مضبوط خامهٔ وقایع نگار از ایراد آن حدیث داغیر قادم است

و نگارش

و نگارش نکاتی که نه لازم باشد چه لازم خامهٔ مشکبار در ورود بهار نافه گشائی می نماید
بهشت سازندهٔ زمین و زمان نقش نگارندهٔ باغ و بوستان خسرو سیارگان در صبح پنجشنبه
پنجم شهر صفر المظفر یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری مطابق بیلان ئیل خیریت دلیل ترکی
از شبستان حوت با ایوان حمل قدم برنهاد و ابواب بهجت بر چهرهٔ روزگار برگشاد عربیه
نسج الربیع لربعها دیباجة من جوهر الانوار بانواره لکنک لسمائها زهرت نجومها فغدت
تبسم من نجوم سمائها فارسیه هوا از بوی پر عطر و جهان از رنگ پر دیبا سپهر از ابر پر نقش و زمین
از لاله پر گوهر از گلبن باغ چون گردون و تابنده همی انجم ز سبزه راغ چون دریا و زاینده همی گوهر
عنبر ندانم خیابان بجهان آورده اند یا بجهان دری از خیابان گشاده اند یا رب بهشت برین زمین
قرار گرفته یا زمین در بهشت برین جا جسته نسیم اگر نه بوی مریم است چگونه زنده کنندهٔ خاک
مرده بدمنت گلشن اگر نه وادی ایمن است پس قبس موسوی چیست شعله ور از درخت
باغ روضهٔ رضوانست که منزلگه حور و غلمان است راغ صحن آسمانست که قرارگاه ستارگان
گلبن از آستین بیضا انگار آورده بدعوی این که پور عمرانم قمری از گریبان شعرای
طالع ساخته این ادعا که برج سرطانم میگساری سبزه ور در سایهٔ سرو رخت کشیده
که نهال سدره نخوریم باده خواری شادی در پای شمشاد سری نهاده که نام طوبی
نگوییم سنبل طرهٔ مشکین شانه زده که از زلف خوبان افسانها میگذرانم بنفشه تبازکی سر آورده
که از خط خوبرویان نشانها می آورم گلرخی بالالهٔ حمرا حدیث در انداخته که چهرهٔ این مانند
گل رخسارم برافروخته است شوخ چشمی با نرگس شهلا گرم در ساخته که دیدهٔ این همچون
جادوی چشمانم دلبری آموخته دیده ابر گریانست که من عاشقی اشکبارم سینهٔ رعد خروشانست
که من آتش بجانی بیقرارم باد صبا نافهٔ مشک از فرو ریخته میگوید که از خم زلف خوبان
خطا جسته ام نسیم سحری دامن دامن عنبر ریخته می سراید که از شکن کاکل دلبران ختن
رسته ام بلبل صبح و شام از صفحات صحیفهٔ گل در کار ند کار داستان بار نهاده است

ع: چکنم حرف دیگر یاد نداد استادش قمری از سطور طومار سرو گرم تکرار قصه مثنویه است
بیت: فیا لها قصة فی شرحها طول چنار همچون زاهدان حادث آثار دست باسمان فراداشته
که فیروزی شاهنشاه اسلام پناه از خدا همی خواهیم نارون مانند خطیبان فصیح لسان
مرتفع نشسته که فتحنامه خسرو جمجاه روان بر میخوانیم اسکندر جهان گیر دارای آفتاب ضمیر صاحب
اورنگ کیان جمشید کمر بی‌نشان تهنیت عید سعید سلطانی را بر فراز سریر خلافت مصیر قرار یافته
تاج و تخت خورشیدسان بر زمین و آسمان تافته کیوان دوان دوان آمد که از دربار زمین بارگاه
با بانگ رجیس و پایان پویان در رسید که قدر یاری دولت ابد آیت را ثنا خوانم بهرام شد شد
قدم در نهاد که عمریست تا خون آشام و همنامم آفتاب گرم گرم روش گردید که سالهاست
نادرین در مجمره گردانم تا بهید زود زود نواگر شد که روزگاریست تا نوای خوش مطربانه
ابوانم تیز بسرعت ظاهر گردید که قرنهاست تا براتی شرف دیوانم ماه تعجیل از راه در رسید
که از مد و طلوع تیر این دولت بارادت بر بدی سرعت نشانم آسمان سراسیمه بگردش در آمد
که من کهن بنده اخلاص توامانم چون جمله در دعوی خود صادق بودند در خدمات خویش
برقرار آمدند نوباوکان بوستان خلافت تن با تاجی و تاج و این با افسری رجراج دیگری
با خنجری جهانگشا نیکواختری با آرائی جهان آرا وار منشی با عزمی ثاقب سکندر قدری با عزمی
صاحب شغند باری باکین بهمن بهمنی با بازوی تهمتن زینت بزم خسرو زمین و زمان از آفتاب
وارد درجات اشرف مستقیم و در او نا دهستانات مقیم آمدند امرا و وزرا و سرداران
و نو نهالان هر یک در مکانی که سزای خود بنا ده گوش شنجاب نهاده پیلان کوه توان
شیران شدند فغان در تنگاه آسمان نشان غریوان و نوان و کف بهم بهن کان بسیار
شاهنشاه تاجدار چون ابر نیسانی در بار بود و هر گدائی را گنج جمشیدی و خزانه فراسیاب
در بار چون گنجها از سیم و زر پرداخته گردید و غنی و فقیر و امیر و حقیر بکرم شاهانه و عنایت
خسروانه نواخته بساط بزم برچیده آمد و اساس رزم در چیده شد شیران رزم از کنام آشیان

پا بیرون

پا بیرون نهادند و شیران کینه ور از منام راحت سر بر آوردند شبهای هندی میلاد را
وقت آن در رسید که فساد زاد و داج دشمنان یابند خنجرهای مصری نژاد از زمان آن آمد
که قرار در پهلوی کینه وران گیرند تیرهای خطی لرزان آمدند که هنگام ضراب و طعان است
کمندهای پر خم تاب افتادند که زمان پیچیدن بگردن گردنان است تازیان برق سیر وقت
بر زمین زدندی که خاک میدان باید بر آسمان رسانیم پیلان کوه توان خرطوم بریح آوردند
که پیکر اعدا باید بر زمین بمالیم ماهیچه رایات سر بر آسمان سود که با نصرت دمسازم شیر علم دهان
بر گشود که با ظفر انبازم کمان خویشتن چله نموده فانق ثمارات بر داشت تیر بهمه تن پر گردید
روی بمعادات گذاشت نوبتهای سنجری نوبت نوبت نواخته گردید و رایات عزیمت
بصوب ییلاق سلطانیه بر افراخته روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الآخر گذار رود و بیست و چهار
چمن کمال آباد مضرب خیام سپهر احتشام شد ذکر ورود امیر قلیچ خان تیموری بدربار
گیتی مدار و آوردن مصطفی قلیخان عرب حاکم ترشیز را اسیر بپای تخت شاهنشاه گیتی کشای
مصطفی قلیخان از سران طایفه عرب میش مست و با عمید امیر و بزرگ آن طایفه از بلند و پست
این سلسله ولایت ترشیز را کار گذار بودند و در آن حدود مستولی و صاحب انتخاب
پس از وقوع شهادت خاقان شهید سعید انار الله برهانه امرا و خوانین خراسان کلاً و طراً
باغوای نادر میرزای افشار و اغوای طبیعت مفسدت شعار شورشی نموده و رقبه بندگی از ربقه
اطاعت بیرون کشیدند تا مجموع ولایات و قلاع خراسان مرة بعد اخری بضرب حسام
آتش فام و مفتاح شمشیر آتشبار صاعقه کردار مسخر آمد و مخالفین دولت علیه را انبیان
مخالفت زیر و زبر و علی التفصیل ذکر هر یک از آنها در جلد اول تاریخ اثارت رفت ولی
مصطفی قلیخان باغوای وهم خائن و اغوای نفس بائن ووهم از سیاست سلطانی و تحریک
مفسدین خراسانی بحصانت قلعه و رزانت حصار و تهیه کار و استعداد آلات و ادوات
پیکار فریفته گردیده و در قلعه ترشیز که از مستحدثات آن فتنه انگیز بود متحصن آمد و نبولات

افغانی بر عدم استخلاص قلعه متفق حالی سه چار از سوانح مزبور باعث خرابی آن دیار شده و سبب پریشانی
صغار و کبار بالاخره آن حصار استوار سپهر کردار که شرفات باره‌اش بر تیز علو نهاد و گریبان
بودی و بعد خندقش عمیق‌تر از غور بحر لیمان کنگرهٔ برجش با نسرین فلک هم آشیان بود
و دیدهٔ بان باره‌اش با بهمن دوی سپهر هم خانه و مان بحکم محکم شاهنشاه روزگار روشنی اهتمام
شاهزادهٔ اسفندیار شعار و اقدام و کوشش غازیان جان نثار بغلبه مفتوح آمد و نایرهٔ نهب
و قتل در آن بوم و بر شعله ور آمد و حشمهای موروثی و تمکین چندین ساله خویش را باستبداد
رای خطا بباد داد و نام نیک آبا و اجداد خود بمخالفت شاهنشاه جمجاه از یاد برد از آنجا که گردن
از کمند اطاعت کشیده بود مغلول و مقید گردید چون در طریق بندگی کند رفت کنده‌اش بر پا نهاده
آمد از آنرو که در مخالفت دست پیش برگشاده دستانش از پس بستند و دست با دشمن برگشاده
ناشنیدگان پند و دانند و بایند که بخلاف پادشاه رای زدن تیشه بر پای خود زدنست و از
دولت شاهنشاه روی برتافتن بلا را از زور بسوی خود کشیدن او را با اتباع وی بدستمول
از دار الملک خراسان بهرات امیر قلیچ خان تیموری بآستان معدلت بنیان شاهنشاه
گیتی ستان رسانیدند از آنجا که شاهنشاه جمجاه را شیمت عفو در قدرت و اغماض در استیلا
ملکهٔ راسخه و طبیعت ثانیه است او را بهمان تخجلت و شرمساری خویش بداشت و شکر نعمت غلبه و فیروزی
بند از گردنش برداشت و شاهزاده رفت که در مستقر خلافت کبری مطلق العنان باشد و بچهره
آسوده و ایمن از سیاست و خذلان پس از آن لوای همایون بجانب سلطانیه در اهتزاز
آمد و عقاب رایات میمون بهوای عزیمت بدان صوب در پرواز و از عرض راه مثال
قضا مثال باحضار شاهزادهٔ آزادهٔ افراسیاب عزم اسفندیار رزم محمد علی میرزای صاحب
اختیار ولایات لرستان و خوزستان و کرمانشاهان شرف صدور پذیرفت که با لشکرهای
جرار و آلات و اسباب پیکار بتقبیل رکاب نصرت انتساب شاهنشاه کامکار کامیاب
مبادرت ورزد و میرزا بزرگ قائم مقام را نیز اشاره رفت که در تقبیل عتبهٔ علیه مسارعت

بجه جوید و مبادرتی باهتمام نماید پس از آن که ساحات مستقر الملک سلطانیه مضرب الویهٔ آسمان شکوه آمد شاه
زادهٔ آزاده محمد علی میرزا با جیش گردون طیش و لشکری دشمن شکن و سپاهی نصرت همراه بوسه بر سم سمند دارای
ظفرمند زد و میرزا بزرگ قائم مقام نیز جبهه سای آستان آسمان نواز گردید پس از تأکیدات در انجام مهمات
و تدارکات موکب ظفرنشان بساحات چمن اوجان خاطرش مجمل هم باز مأمور بصوب تبریز آمد و دو روز قبل از حرکت
رایات نصرت آیات شاهزادهٔ آزاده را بعنوان منقلای موکب همایون رخصت عزیمت داده شد از آن پس با
عزمی ثابت و قصدی راسخ و موکبی جهانسوز و لشکری کینه اندوز و جهانی سپاه و عالمی دستگاه و دیگر شهزا
دگان و دیگر کامرانان چون قضای محکم و قدر مبرم و بحری جوشان و سیلی خروشان روی بصوب اوجان نهاده
شد و زبان روزگار غایت استعجاب را بمضمون این منظوم گشاده آمد   حوالیه بحر للتجافیف مائج یسیر به طود
من الخیل ایهم   تساوت به الاقطار حتی کانه یجمع اشتات الجبال و ینظم   عزم گران رکاب تو گشت آفتاب
عزم گران رکاب تو گشت آسمان   کاین صد هزار تیغ کشد از یکی سپهر   و آن صد هزار تیر زند از یکی کمان   در حوالی
اوجان حضرت نایب الخلافه بتقدیم استقبال موکب همایون را با بیست هزار نفر از سربازان نظام جدید که هر نفری از
ایشان بجسامت یأجوج فتنه را سد سدیدی بودند و دشمنان دولت را خصمی عنید   قوم تری ارماحهم مشغوفة
یوم الوغا بمواطن الکتمان   فتبرعون اسنة و صفاحها   والموت بین صحیفة و سنان   گرز آهن سای و تیز حربهٔ جنگی
تیرموی شکاف و تیغ شیراوژن   و نیز عراده و توپ و تفنگ باسلوب جهان آشوب قلعه کوب مبادرت ورزیده سبیل
راه را از دو جانب سربازان بنظام صف کشیده ایستاده بودند گفتی که یکدیگر تنیده اند با پهلوی هم خلیده شاهنشاه فلک فر
با رایت عقاب پیکر قهرمانی از آن جاده مجرد و صف عبور نموده دلجوئی آن سربازان جان نثار را قدم بقدم بزبان مبارک
تحسین و آفرین میفرمودی و زنگ زحمات حروب بصیقل التفاتهای شاهانه از خاطر یکان یکان میزدودی بدین صفت
و آیین روز دوشنبه غرهٔ شهر جمادی الاول در عمارت همایون که هم خاصه نزول میمون سعادت مشحون را در تلی بلند آسمان مانند
پرداخته آمده بود منزل گزین آمد   چو ز عکس پرچم اعلام ماه فرسایش   سپهر آینه گون فام زنگ برگرفت
شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا در میمنهٔ موکب همایون بفاصلهٔ فرسنگی مسافت استقرار یافت و نواب نایب الخلافه در یسار
اردوی کیهان پوی هم بفرسنگی دو سرا پرده جلال بر فراز این خیمهٔ نیلگون برافراشت

ذکر عزیمت شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا بجانب

پادشاه جهانگشا بجانب حدود تفلیس و حاجی‌دار است و وقایع عرض آن چمن و چمان روزی چند موکب ظفرنشان
استقرار اقدام جهالت روسیه را کشیده در انتظار فرصتی بودند که بدولت بخت وارون پای جسارت از حصون خود بیرون
گذاشته رایت مجادلت افراشته آرند آن طایفه جسور مغرور را مانند صعوه بپای خویش بدام آمده درمیان گیرند و از پای
بیفکنند ولی آن روباهان حیله ورز چنان از بیم شیران بیشه جنگ در غار پر عار خزیده بودند که بنفخهٔ صور دوم اسرافیل توانند
از جا برخیزند با یکی بستیزند بناچار شاهزادهٔ آزاده بعضی از شعار محمد علی میرزا با سرداران نامدار عمر علیخان قاجار و حسین خان
سردار بیگلربیگی چخور سعد ایروان و اسمعیل خان سردار دامغانی و محمد علی خان قاجار شام بیاتی و میرزا محمد خان سرکرده زاده
لاریجانی و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان جان بازان سمنانی و دامغانی و هشت هزار سوار نیزه گذار و ...
عراده توپ آتش‌بار روز شنبه غرهٔ شهر جمادی الثانی از راه ایروان بجانب تفلیس رفت مثنوی ... السیل ؛
منحدر من علی متون الجبل کقطع من اللیل ؛ جوشان و خروشان ؛ جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی ؛ امید تازه و دولت
قوی و بخت جوان ؛ فتح سوی یمین و سعود سوی یسار ؛ سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان ؛ روز آخر روز
جمعه بیست و یکم شهر جمادی الاخر در محل ... که سه منزل دور از ایروان است و از همه محال متفرقه روسیان لشکر قیامت
اثر را با روسیان ... مقاتلی ... جدالی ... روی داد و مبارزان دلیر چون شیران عرین و گرگان پرکین
در آن گروه بی دین در افتادند و از سیوف شاهرگ و جگر دلیران بود و ... از خناجر قاطعه بر جا جراحت دلان آسته
رماح بعادت معهود پهلو شکافی آغازیدند و پیکان سهام بشیوهٔ معهوده مألوف بجرح صدور ... زنبورکان از هر گوشه
آوازه زه بر گوشش ترکان بلند آورد و کند از هر کنار سر روسیان ببند در کشید و در لحظه‌ای بکره زمین از خون روسیان
چون چشم ... آمد و خاک میدان از ورید جوشان مانند خون سیاوشان ؛ شعر ؛ ... که داشت که طرفه آن ؛
صد یک از بود و غوطه داد جهان را ؛ روباهان روسی از نبرد شیران ایرانی بجان آمده زبان بامان بر گشادند و بجان
طالب امان آمدند شاهزادهٔ مظفر بخشایش آن بیچارگان بخشود و جان ایشان را بلشکر ... این فتح نمایان چند روس
منحوس روس با اسرای منحوس با روی ... بوی فرستاده شد و عنان ... بصوب ولایت تفلیس گشاده
ذکر عزیمت حضرت نایب السلطنه بصوب گنجه و ... این طرف مصروف سرداری است
که بعد از شکست گنداوف از دولت روسیه مأمور بحراست تفلیس گردیده در این اوان حجت نشان که موکب همایون ولیعهد جهان

رایت اقامت با برج آسمان برافراشته بود طور مصروف بدان عزم آنکه شهر تفلیس در هر صورت از دستبرد لشکر ظفراثر مصون
و محروس است و ساحت این ولایت از ترکتاز ترکان محفوظ بحراست ولاة روان روس حالی را که باید اهتمام تام
حراست آن نمود حصار گنجه و متعلقات آن حدود است این تسویل و تمویه را استعدادی زیاده از حصار تفلیس رونق نگاه
گنجه نهاده و در قلعهٔ گنجه متحصن گردیده و دیده بر گردش سپهر دولابی برگشاد چون حضرت خلافت را از این تمهید غیر سدید آن تیره
بخت علیه آگاهی حاصل آمد نایب السلطنه عباس میرزا را ؛ بیت ؛ ... لباسه ؛ ... علی ... الاحمر ؛
بتجهیز نهضت گنجه مأمور داشته از سرداران موکب همایون عبدالله خان فیروزکوهی و عیسی خان الارستاقی و محمد
صالح خان عرب و علیمردان خان خمسه و محمد لطف خان ... با هزارجات ... رکاب شاهزاده ... حسام
حسام آزرش بکمان آمد این بحرهای جوشان و سیلهای خروشان در شنبه پانزدهم شهر جمادی الاخر از راه ییلاق گرگ
بصوب گنجه منحدر و منهمر گردیدند ؛ شعر ؛ زگرد موکب او تیره روی روز سفید ؛ ز گام مرکب او خیره چشم چرخ اثیر ؛ ... صوب
ز ناگاه از خواب پندار بیدار آمد که حصار گنجه را محاط لشکر قیامت اثر دید و خاک ... را از سنابک تازیان صرصر عنان بر
شده بر سپهر اخضر شاهزاده ... اسباب عزم ... رزم ایلات و احشام و ... و سکان آن حدود و سامان را
کلا حرکت داده روانه سامان ولایت ایروان داشت و خود با ترکان نیزه گذار و ... آتش بار اطراف حصار گنجه را
محصور آورده و دیده بر وصول اخبار از جانب شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا برگماشت ختم ذکر شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا
شاهزاده محمد علی میرزا پس از وقوع فتح نمایان منزل ... و جبال صعب المسالک متراکم ... چون برق خاطف
و صرصر عاصف و شهاب ثاقب و شرار لاهب تجاوز ورزیده و در حوالی قلعه تفلیس دست بغارت و قتل باز نهاد آنچه ایلات
احشام ... و کرج ... در آن قلال و جبال و حول و حوش بود ... صامتا و ناطقا منهوب و مقتول
و ماسور آمد دختران باکره و زنان حورمنظر و پسران چون مهر انور دست خوش ترکان یغماگر و اسیر سرپنجه لشکر قیامت
اثر گردیدند از غارت و یغمای ترکان در آن حدود و سامان فزع اکبر و هنگامه محشر آشکار شد شاهزادهٔ آزاده در آن گیر و
دار خود بنفسه متصدی پیکار گردیده و گاهی از نیزهٔ افعی صفت ... از اعداء بی ایمان ... و دمی از شمشیر چوگان صورت
سرهای پرشور روسیان بی دین چون گوی بر خاک می افکند ؛ شعر ؛ از صف لشکر فکنده جنبش اندر دشت و کوه ؛
در صف خنجر فکنده جوش اندر بحر و بر ؛ از هنگام تیغ کشیدن خسرو خاوری تا زمانی که زرکش ترکش تیرانداز مشرق از

از سهام خطوط شعاعی پرداخته آمد دلیران رزم جوی و شیران پلنگ خوی در قتل و نهب و اسر پای دلاوری افشرده و در مراسم
ترکتازی و لوازم رزم سازی آنی شیوه تهاون و تکاسل انگار ننمودند چون از دود و ظلام روی زمین از دود بعضی از
ترک رزم جوی خاوری روی بآرامگاه باختر نهاد سپاه نصرت همراه با مسورات و منهوبات موفور از انجام آورده آن
شب را بنهایت تحرس و تیقظ بروز آوردند علی الصباح که تیغ رخشان آفتاب از قراب ظلام برکشید و در فضای
سلطان خاوری از فراز این نیلگون حصار درخشید رایات نصرت آیات شاهزاده آزاده بصوب چمن اوجان افراخته
آمد و کوس عزیمت بسوی اردوی کیهان پوی نواخته پس از وصول این خبر بهجت اثر بحضرت نایب الخلافه و انتشار این
اخبار ساره در آن حدود و سامان طرح مصروف سپستان ندامت بر سر زد و خاک حسرت بر فرق جلادت بیخت
گریبان شکیبائی چاک زد و آه سوزناک بافلاک رسانید و ناچار دست تشفع بدامان حضرت نایب الخلافه در زده بسیار عجز و
ملتمس آمد که شهر تفلیس بکارگزاران دولت روسیه واگذاشته آید حصار گنجه و توابع آن بشیخه کالان حضرت نایب الخلافه سپرده که
ولی برعایت این شرط که اکنون او را بحال خود واگذارند و دست از محاصره گنجه بردارند تا با حصول آرام اموال و اسباب خود را
نقل بتفلیس نموده حصار گنجه را تسلیم نمایند اگرچه این سخن همه معلوم بود که از روی کمال اضطراب و اضطرار است و از ره تمامت
القلاب وعدم اختیار ولی از آن جا که توقف در آن سامان زیاده بر آنچه روی داده بود امکان نداشت و اقامت در
آن ولایت بیش از آن که شده بود مصلحت نبود زیرا که ساکنین و متوطنین آن سرزمین و ایلات و احشامات آن سرحدات
بالمره بحدود ایروان رانده آمده بودند و در همه اطراف گنجه و حول و حوش آن بوم و بر بامی که در آن حمامی فرشته ناوادی
که بر آن مرغی آشیان گزیند نبود و حصار گنجه نیز از قلاع زینه آن ولایت است و از حصون حصینه آن مملکت بمضمون آیت
عادت العقرب عدنا لها و کانت النعل لها حاضره اسندهای اورا پذیرفته بتقیه ساکنین آن مساکن را نیز کوچانیده روی
براه مقصود بر نهادند در چمن کوکچه شاهزادگان آزاده حال بملاقات بهجت آیات یکدیگر بهره ور آمدند بیت بهم وفا
جو دو مهر گستر اتفاق مهر و مه حالی گرفته تاج و تخت اتفاق مهر و روشن کرد چشم ملک و دین ملک و دولت را
بهر دو باد تهنیت دین و دنیا را بهر دو گفت باید آفرین و از آن منزل بهشت مثال مقرون فتح و ظفر و مسرور ابجت خسر
حضرت نایب الخلافه راه ایروان برداشت و نواب نایب الخلافه محمد علی میرزا با غنایم بسیار و کسب بشمار فانقلبوا بنعمة من الله کیان
رو بسوی اردوی کیهان پوی گذاشت در اواسط شهر شعبان المعظم وارد حضور آفتاب ظهور حضرت خلافت خلدالله ملکه گردید

و مورد هزار گونه تحسین و آفرین آمد بزم ارم نظم شاهنشاه گیتی پناه و ذکر جلادت و نشر شجاعت و اظهار مساعی جمیله گرد
اقدامات جلیله آن شاهزاده رستم توان اسفندیار نشان زیب و بهائی تازه گرفت و پایه و مایه و رتبه و درجه آن ش
در نظر شاهنشاه اسلام پناه موقعی جدید و رفعتی بی اندازه یافت و وقوع آن فتوحات جدیده وقع رزم هفتخوان و عظم
قصه مازندران را از نظرها بر دارد فما العز الا ما تطرقه الفتی بظهر حصان او بحد رقاقه بروز بزم کسی راست عز و زینت و تاج
که روز حرب کشد بار انجمن مغفر ذکر وصول مژده فتح شاهزاده آزاده محمد ولی میرزای والی خراسان و قتل طایفه ترکمان آن جماعه
که طایفه از ترکمانان دشت قبچاق اند و در میان طوایف تراکمه بجلادت و شجاعت طاق قشلاق و ییلاق ایشان قدیماً در
حدود خوارزم و کنار رود جیحون است و اکنون چندی است که با نقلاب اوضاع مملکت خراسان در سامان جهنه
و درون و لب رود تجن و دشت نسا و ابیورد مسکن و قرار گرفته اند و در این اوقات دست تعدی از زیده از حد خود تجاوز
نموده قسم قرار نهاده بودند و دوان آز و طمع باموال تجار و مجتازین و عابرین برکشوده شاهزاده آزاده محمد ولی میرزای
والی خراسان را غیرت فطری و حمیت ذاتی اجازت نداد که در این باب تغافل ورزیده تعدیات این طایفه را نسبت
بفرقه اسلام متحمل آید در اوایل جمادی الاخر یکهزار و دویست و بیست و چهار با ترکان خونخوار بجانب آن طایفه یکبار
ایلغار آورد و پس از آنکه تیغهای زهردار کون از خون آن شیاطین صحاری و غولان براری و دیوان دشتی و بخارت بیابانی
یاقوت رنگ آمد و فضای وسیع بیابان از تراکم کشتگان ترکمان پوی اوباش مرمر تنگ گردید دست یغما بر ایشان گشوده
شد و تیغ کیفر بر ناو پیر بنهاده تا خواستند کشتند و چون از کشتن سیر آمدند بگرفتند اسیر بستند از قرار تقریر رواة ثقات موازی
یکصد هزار راس از اسب و اشتر و گاو و گوسفند از دشت بشهر رانده آمد و آیت فلک پیوستم خادمه بر ساکن آن فتح
برخوانده بار مژده این فتح نمایان نیز ضمیمه آن فتوحات جدیده گردیده خاطر دریا مقاطر شاهنشاه کشورگشا با بهجت و مسرت
توامان آمد سپاس و شکر دهنده پی منت را رطب اللسان و عذب البیان مصراع سعد الزمان وساعد الاقبال و دنا
و تمنی و اجابت الآمال والنجم من برج السعادة طالع والمجد فی حلل العلی یختال بیت همه زمان و زمین روشن است و آباد از آن
پادشاه زمین و شهریار زمان ذکر مخالفت مصطفی خان طالش و لشکر کشیدن فرج الله خان و شکست او و حصار دادن آن حدود
ولایت طالش متصل است بولایت گیلان و شقی از آن اتصال دارد بولایت آذربایجان قصبات و قرای مشهور
آن در کنار دریای خزر است و با نوع جنگل آسوده از تطرق خوف و خطر و خدر ساحات آن ولایت اکثر با شجار است

و متلاصق بکوهسار و متصل بدریا بار و در شبایک بیشه های متراکمش جواز نسیم متعسر و عبور طیور متعذر است تا بانسان
و حیوان چه رسد اهل آن ولایت از ره مجاورت با اهل آذربایجان و مخالطت با مردم گیلان ترکی و فارسی و گیلکی
نیک دانند ولی رویه انصاف و مردمی بد شناسند این مصطفی خان از اعیان آن ولایت بود و از سادات آن سرزمین محسوب
میگردید خاقان سعید شهید انار الله برهانه او را بر اهل آن ولایت حاکم ساخت و بر رعایای آن سامان امیر نمود پس از انتقال
دولت علیه بحضرت خلافت مصطفی خان باغوای دیو جهالت در طریق خدمت و مسلک اطاعت شیوه اقدام زیاد و او فخر اجری
مرعی داشتی و قرعه افعل و لا تفعل بر نیز دی از انجائی که زیاده اعتنائی بطاعت و عصیانش نبود از نوایر غضب جهانسوز
خسروی ایمن میبود و از موجه طوفان سیاست شاهنشاهی در ساحل امان آسوده میزیست در این اوان که طایفه روسیه را
در سرحدات ممالک آذربایجان راهی بدست افتاد و از دریای خزر که معبر ولایت حاجی ترخان است بجد و جهد تمام عبوری
روی میداد مصطفی خان بهوای حکومت گیلان با روسیه آغاز مراودت نمود و ابواب موافقت برگشود با سالدات
و بالیوز و دریابیگی آن طایفه آمیزشی در پیوست و با هر یک از آنها رشته اختلاط محکم بدست گرفت و در طی طرق و شوارع
و بیشه های گیلان و معابر آذربایجان و مسالک طالش رهنمون آن طایفه گمراه را هادی و سایق و قاید گشت و تحریک و تهییج مواد
فسادانی و باعث گردید در این اوان با نظرعلیخان حاکم اردبیل بنیان موصلت و مصاهرت برنهاد و بمظاهرت این مصاهرت
یکباره قدم از جاده بندگی در کشید و چون خبر کفر و شرکش آمد و نفس در کیش همت و دولت لازم گردید و قلعش و جیب نمود
سپه را با فرج الله خان افشار با فوجی از دلیران افشار جرار و ترکان خونخوار در غره شهر رجب المرجب بنهب و غارت آن ولایت
و ریغ و دفع مصطفی خان از رکاب نصرت انتساب همایون روانه آن دیار شد و مامور بانجام این خدمت گردید پس از ورود
بولایت اردبیل اولا نظرعلیخان حاکم اردبیل را با اتباع و اشیاع مسلسلا و مغلولا بآستان سپهر پاسبان فرستاد
و بنای مصاهرت که مبنی بر مظاهرت طایفه روسیه و مبنا در مخالفت دولت علیه بود همچون بنیان قرار مصطفی خان خراب
آورد و بجانب ولایت طالش و تعذیب رئیس بدسگال شتاب ورزید مصطفی خان با جانب روسیه مستظهر بود رکاب
آن طایفه مستظهر بآن اندیشه و چنان محکم منزل دریغ لشکر منصور را بمبادرت استقبال نمود و معاندت مبادرت ورزید از
این طرف نیز جنود ظفر نمود صف محاربت بر آراستند و معاودت بر خواستند در لحظه از حدت مزاج تیغ ترکان شعله بالا
گرفت و نایره حرب اشتعال پذیرفت ولی شیران افشار را کشیدن تیغ از نیام نقل آن روبهان بیشه دریغ آمد و ترکان عنان

فرار را آهیختن خنجر بمیمنت شغالان صحرا ننگ نموده لاجرم تیغها در نیام بر آسودند و خنجرها از غلاف زبانه کشیدند چنان طلعت
و سیلی آن گروه کاویار و فرقه جانمیش شیار را از صف میدان برافکندند و از فراز اسبان بر خاک سیه افکندند آری
گرزی بس قوی بنیاد باید که با دیو تیز سیلی آزماید مصطفی خان چون چنان دید از منزل دریغ با هزار افسوس و دریغ
با دو دهان فرار بر کشید و بلنگر اقامت در حصار لنگران در انداخت لشکر منصور تعاقب کنان در آن حصار محصورش آوردند و از
آرام جمعیتش ساقط شدند و در آن جا نیز پای ثبات و قرار نداشت خویشتن را از آن دریای آتش عبور داده آب با ساحل
کرانی برآب بود و ساحل بر آب رسانید و رخت حیات از آن حصن حصین در کشانید ترکان غازی پس از آنکه هر چه بود بیغما
بردند قلعه لنکران را آتش در زدند و آئینه خانه و عمارات عالیه مصطفی خان را بجان آتش فتنه که خود برافروخته بود بسوختند و
هم از آنجا دود سان بجانمیش و آن در ساختند و اطراف آن قلعه را مرکز وار فرو گرفته راه دخل و مخرج را مسدود ساختند
و کارکنان دولت علیه را از صورت ماجرا اعلام نمودند و بذکر این وقایع زبان برگشودند در آن اوان موکب ظفر کوکب
دفع برودت ییلاق اوجان را در قشلاق سراب قرار داشت و دولت اقامت در آن سامان قباب زرین خیام
سپهر احتشام را برافراخت و پیشین بر افراشت میرزا محمد خان سرکرده مهرزاده لاریجان مامور آمد که بمعاونت فرج الله خان در
اتمام کار مصطفی خان اهتمام تمام نموده طوعا کرها او را بآستان سپهر پاسبان مویکشان آرند و مویه کنانش
گذارند در غره ماه مبارک رمضان بانجام مهام آن سامان راه مقصود برداشت و روی همت بصوب جانمیش و ان بگماشت
ذکر ورود الغاص بیک بیش آچقی از نزد والی اش آچق بدربار معدلت مدار آخته و باش آچق از ولایات معظم از ولایات
گرجستان است و بچند منزل فراز از ولایت تفلیس و آن سامان والیان آن ده ولایت نظر بجهت نسبت خویشی و دنی با سلسله
میرزای پسر ارکلی خان والی گرجستان را و متابعت روسیه مجبور بودند از آنجا که الکسندر در نفاذ حضرت خلافت بودی
دیده بر استمداد از این دولت علیه برگشوده در این اوان که موکب ظفر نشان بعزم دار الخلافه طهران از چمن اوجان حرکت کرد
قشلاق سراب مقر الویه ظفر انتساب آمد الغاص بیک کرجی که از عمده اعیان آن سامان با فوجی از نوادر ارکان آخته
و باش آچق روی نیاز بآستان آسمان نشان نواز نهادند و تمنای حمایت و اعانت را از دولت علیه زبان عرض بگشادند
اعانت و حمایت جانب ایشان را بحضرت نایب السلطنه فرو شاهزاده رفت و الغاص بیک و همراهان وی را خاطر ارادت وخایر
تشریفات فاخره و انعامات وافره قرین ابتهاج و افتخار گردید و متعهد و متصدی مخالفت و معاندت با روسیه تفلیس از

درگاه جهان پناه رخصت انصراف حاصل نموده روی بدیار خویش نهادند موکب همایون در دهم شهر رمضان از چمن سراب
بصوب دار الخلافه ری شقه عزیمت برگشود در عشر آخر شهر مزبور بورود مسعود رشک اقطار ارضی خاطر هواخواهان دولت
علیه بر زدود رایت شهریار دین پرور سایه گستر بر جهان بگستر سر جان فلک سایند خبر فتح او بهر کشور رونقی تازه
ف ایزد توانا باف شرح عصیان ذکر ساختن صادقخان قاجار دولو بحکم شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس عاصیان را و پوشیده بنفحات فتح و ظفر
لشکر ظفر اثر جهان گیر و محالی که از توابع مملکت فارس و از اعمال ولایت لار است آن جا را اسبیی از اسباب خوشی ارکان
شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس خبر رسید و از روی وحشت عصابه عصیان چنین طاعت بسته و در پس حصار
نشسته زبان بکلمه عصیان بازگشادند و دل باظهار طغیان برنهادند شاهزاده آزاده صادقخان قاجار دولو را با فوجی از سپاه
نصرت همراه رکاب ظفر انتساب که بعضی از جوانان آن سامان متوقف در دار العلم شیراز بودند تعیین و تادیب آن غواة را بدان حدود
نامزد فرمود و ایشان نیز از خوف جان متمسک بطیفه وادی ساکن ولایت بحرین گردیده استمداد از آن گمراهان نمودند پس از ورود
جنود ظفر نمود بان سامان و حدود مبادرت آن کفار ضلالت شعار مقاتلت را صف مقابلت برآراستند و مجادلت را دو بار
لشکر منصور قدم مبارزت پیش گذاشتند هجوم گروه از هم بدان آسمان گرای کرده دیگر کس خدنگی از آن تیشان کمان بر
نکشیده بود که ترکان جلادت نشان بحری اهوب خدعه یکبار چون کمان پشت بدادند و همچون تیر از میدان پیکار روی فرار
نهادند اعراب بادیه گرد صحرا نورد نادان در مراسم کارزار دلیر جز از حیله های ترکان خونخوار ببطمع صناد و قند و نبات
و شوق جلاب لوزینه و حلویات دست از پیکار بازداشته و در انجام انباشته مهنگونه اسباب بگذاشتند و بر تقسیم هم و فانی
و بقصد یکدیگر دست باستعمال تیغ و خنجر برکشیدند در حالتیکه متوجه غنیمت و مشغول قسمت بودند ناگهان ترکان
خونخوار از طرفی چون بلای ناگهانی و قضای آسمانی بر ایشان در تاختند و جلادت خلطه نهنگ وار تاختند
لمحه از قطع و فصل تیغ بران سیلهای خون روان آمد و پشته کشته تا فراز آسمان گروهی طعمه شمشیر شدند و قومی بکمند
اسیری و قصبات بعمال و شحنه کان نواب فرمانفرما سپرده آمد و ساحت آن حدود از فتنه آن فرقه فساد آمود
آسوده گردید شاهزاده آزاده ابلاغ این فتح نمایان را مسرعان سرعت سیر بدربار شاهنشاه جمشید سریر خورشید نظیر روانه
نمود و صورت ماجری در حضرت خلافت علیا بتوسط کارگذاران دربار گیتی مدار بر ورق عرض کشیده آمد و بر طبق
اظهار نهاده شد ذکر احضار قائم مقام مدار سپهر احتشام بجهت تعمیر قلاع رزینه در مملکت آذربایجان خلد بنیان چون در مملکت

اذربایجان و ثغور و حدود آن سامان حصنی که بمزانت معروف باشد نبود و حصاری که بحصانت موصوف آید وجود نداشت
سیما در ثغور و سرحدات آن ولایات و اخیرا که با معاندت روسیه خلاف رویه مملکتداری مینمود و شهریار با جدا و هوشیاره
کامکار با اندیشه مال کار و با نتیجه های روزگار رای عالم آرا بر این متعلق آمد که در هر یک از ثغور و سرحدات آن مملکت حصاری آسمان سای
و حصنی آسمان کردار و قلعه قاف شعار و باره سپهر مدار درست بنگره این خوبی همین برآید و پای برفراز این حصار رو بدین گردد
و بانجام این مهام و حصول این مرام میرزا بزرگ قائم مقام از دار السلطنه تبریز با احضار اولیای دولت در عتبه علیه حاضر آمده
سرو سینه حبیب کرده بامور بسکه در ولایت نخجوان و حدود قراباغ و خطه اردبیل و محروسه خوی خصوصا در هر ثغری از ثغور
آن مملکت عموما حصنهای حصین و قلاع رزین و حصارهای استوار و کوه قرار با رای بیدار از قرار تصویر و تصدیق و تعلیم
مهندسین و معلمین فرانسه و انگلیس بخوبی ساخته و پرداخته آید که عقاب و هم و عنقای اندیشه را دست هوس از آن آسمان سای
پرواز بر شرفات سپهر آسایش کوتاه باشد و پیک خیال در پی بردن بنشیب و فراز و اوج و حضیض آن در وادی گمراه
و برگرد هر یک از آن حصنهای سپهر آسا خندقی مجره صفت و کنده افعی هیئت عمیق الغور تر از فکرت و دلبا خشک ان
در عجب قلب ابلهان و عمیق تر از اندیشه دغلان در سده مخارج این و آن کنده آید و با احتیاج قلعه داری از هر گونه و هر چیز آگنده
گردد و اخراجات این فرمایشات را علی الحساب مبلغ دویست هزار تومان زر مسکوک از خزانه عامره عنایت شد قائم
مقام با اتمام این مرام رخصت انصراف حاصل ساخته روانه تبریز گردید و موکب اشرف اعلی العزم زیارت معصومه قم
علیها التحیه و الثناء و تماشای باغ فین و تفرج کاشان در حرکت آمد وقایع نگار در ورود بهار فیض آثار سخن کند ازین پس مجره زرین
سپهر اخضر قرص خورشید با مهر روز شنبه پانزدهم شهر صفر المظفر که از دویست و پنج مطابق یونت ئیل خیریت دلیل
بتعطیر مشام روزگار از محفل ادم ماهی حوت در وثاق گردون رواق حمل عطر فروز گردید و از نفخه عنبرین و ایجه مشکین فضای جهان
معنبر و معطر آورد شعر آنک الربیع الطلق یختال ضاحکا ❊ و رق علی الجسم برد النسیم ❊ و فخت علی المرء الثیاب ❊ اذ الراح فی حاجة او کره ❊ و نقشت الارض
من جوهر فصل منه و منتشره ❊ دشت از حریر سبز بپوشیده قرطه ❊ پر عنبر آستین و پر مشک با دامنی ❊ مینا بصیرت مانده جواهر
لعل بدخشیت مانده ارغوان ❊ از لاله کوه گشته پر از شمع عنبری ❊ وز خوید دشت گشته پر از سبز پرنیان ❊ از بس بنفشه
چون کف نیلت جویبار ❊ وز بس شکوفه چون تل سیمست بوستان ❊ از نسیم صبا نحلی ساقی برخاست و خاک عنبر امتیاز گشت
عبهر عنبر از آستین فرو ریخت سنبل و نقش از دامن ریا و بخت شکوفه فروردینی کافور بار آورد و بنفشه خرمنهای مشک بیاد داد

چمن زبان برگشوده کشاده عود و عنبر لاله دهان برگشاده و که نافه آهوی تاتار بم باغ دم بدم بوی خوش بکار برده که رشک کلبه عطار هم
باغ لحظه لحظه رنگی تازه عیان آورده که غیرت ده کارنامه آن ارژنگ هزار دستان بر فراز گلبن مترنم است شعر عشق بیکوم میگویم
زاغ بلبل نادانم وادی بستی است در فاختگی لباخته دو پرسه دو بر زبان است می رود الفت تنگ
بر هیچ کس برهم هم بدین صفت متمایل و دایه ابر مانند مشاطگان نوعروسان چمن را حلی و زیور پوشش و گردن بربست عطار صبا
غالیه بر آن خاک گلستان با عنبر و بان مخلوط آورده و صنوبر تا سپیدار را بنوی دلی دست آید همه بارش ولی آمده گلبن
سوخته دلان را دامنی بر آتش زند همه تن مشتعل گشت صحن چمن کارگاه آذر نیست بساط خاک دیبای شوشتری است
صحن بستان سبزه هم بهشت روی صحرا لاله چو نگار در فاخر و در چکیده از چنج گل تازه برون دمیده رخسار
خسرو زمان دارای زمان و جهان او سیاب دوران بر فراز تختی چون آسمان نشست و زمین چون بهشت جادوانه پرورش
امرا و نوئینان درگاه بخلعتهای آفتاب طلعت زیب و زیور یافت جیب و دامان باریافتگان حضور بسیم و زر خورشید مثال
انباشته آمد نوای رامشگران زنگ غم از صفحه خواطر پیر و جوان بزدود و نغمه مطربان سطر نشاط بر حاشیه ضمیر کوچک
و بزرگ نگاشت دست دهنده خسروی مایه یم و کان پیشانی نذر بخشنده و جامهای خزینه جم و کی پراکند زمان جشن منقضی آمد
و خاطر عاطر خورشید مظاهر مبارک شهنشاهی رزم را مقتضی گردید اجتماع کتائب و اجماع مواکب را نشانه افشان چون باد باطراف
ممالک وزان شد و همچون آب در خطه کشور روان آمد شیران خونخوار از بیشه آسایش جوشان و خروشان بر آمدند و هژبران کینه جو
از کنام راحت نوان و غریوان برخواستند تا زبان اوباریان استحکام سیر آمد خلقیان برق سیر را هنگام جهان پیمائی در
رسید و نوبتهای عرفت نوا صدا رایت مجادلت برافراختند روز دوشنبه هشتم شهر ربیع الآخر کنگره دولت و چتر موج
موکب ظفر کوکب از مستقر خلافت روی بصوب سلطانیه بر نهاد و جمعه هشتم جمادی الاول چمن سلطانیه مضرب الویه آسمان شکوه گردید
و مضرب خیام سپهر احتشام آمد ذکر ورود ملکم بهادر از جانب فرمانفرمای هندوستان بدربار معدلت بنیان این ملکم امیری از امرای
دولت بهیه انگلیس است و شخصی عالی از تذویر و تلبیس در آن حدود بشجاعت معروف است و بجلادت موصوف از کمال
بهره ور است و خود در حدود امارت امیری دانشور آگاه از مراسم جلادت و جلالت است و دانا بلوازم نبالت منیع و
با وقار است زیرک و هوشیار گریه در مطالب دولت علیه افتتاح موافقت و مراودت را با آستان آسمان بنیان فرمانفرمای هندوستان نواب
جهة ارادت سوده بود و مورد التفاتهای گوناگون حضرت خلافت گردیده در این اوان نیز که فرمان فرمائی جدید از دولت انگلیس

ممالک هندوستان نامزد آمد بتجدید عهود وثیقه و مواثیق ملکم صاحب را با نفری چند از معارف دیار انگلیس و تنسوقات بسیار و
هدایای بی شمار روانه دربار معدلت مدار خاقانی نمود از درگاه آسمان جاه محراب خان افشار مهماندار سفیر مزبور نامور
گردید جنابش را با اکرام و اعزاز تمام در روز دوشنبه پانزدهم شهر جمادی الاول وارد اردوی کیهان پوی نمودند پس از
آسایش از رنج راه و آسودگی روزی چند در درگاه آسمان جاه با عظمای قوم بشرف احضار و سعادت حضور مهر دستور حضرت
خلافت خلد الله ملکه و سلطانه مستسعد گردیده حضرت خلافت را چون با رادت و صداقت و بندگیش وثوقی حاصل بود
بیش از بیش و بیش از پیش ترسم و تفقدات گوناگون و ملطفات از حد افزون شاهانه آمد بر و کمر کشش بتشریفات ملمع
و کمر و خنجر و شمشیر مرصع زیب و زیور یافت و فرق افتخارش بحصول این افتخار بر فراز آسمان سوده شد تحف و
هدایای مرسله را آدابی که در خور و سزا بود از نظر آفتاب اثر حضرت شاهنشاه اعظم گذرانید موقع قبول
یافت و مستحسن خاطر مبارک افتاد و با هریک از امنای دولت علیه جداگانه رسم تعارف و شیوه تکلف مرعی داشت
پس از انجام این مهام و حصول این مرام و تجدید قواعد موافقت و استحکام بنیان مراودت رخصت انصراف حاصل کرده
از راه مراغه روانه دار السلام بغداد گردید موکب ظفر کوکب بنظم مهام ممالک آذربایجان و تنبیه طایفه روسیه از چمن سلطانیه
بصوب آذربایجان نهضت برگزیده و ساحات آن سامان از پرچم رایات نصرت آیات سرخ و زرد و بنفش و
کبود آمد و بحصول این افتخار طعنه زن این خیمه زنگاری و دارای جهان آرا و شهنشاه گیتی کشا بشهر چهره و تبریز جهان فلک
و اباران که منزل فراز از قلعه ایروان است شاهزاده آزاده علی شاه را نامزد فرموده از فدویان جان نثار اسمعیل خان
و ذوالفقار خان و مطلب خان با جانباران سمنان و دامغان و سواران جلادت نشان مافی و خواجه وند و عبد الملکی
نیز ملتزم رکاب شاهزاده آزاده تا حدود ابهر و قارآمد پس از ورود بآن حدود کرة بعد اولی و مرة بعد اخری با دریه
بدشت حدیث مجادلت بالمشافهه او دروف و حکایت مقاتلت بالمواجهه گفته آمد از استقبال تیغهای ماضی در حال
اشتقاق مصادر نفس روس بچندین وجه موجه باد او رسید و از ترتیب قضیه حملیه منفصله تبر و کمان دره و کمان منحنی
جمع صدور در خرق قلوب مخالفین بلا خلاف باشکال مختلفه بوضوح پیوست صغری و کبری آلات و ادوات رزم
موضوعات اعضا و جوارح را محمولات آمد و فواعل مرفوعات اسنه سنان قضا نشان در کمان مفاعیل
منفوعات صدور و روسیه را منصوبات گردید الفات رماح در کلمات کلیم صدور صفت ادغام پذیرفت و ضمایر

برزات سیوف در عاج مستورات روکش جنت اسنا بافت لطیف مقرون ساخت گردان از بیم تقطیع و قطع
بر آن بنا که لوثات تغلبه روس مو کنند و بدو او دواج کردن گردنان از رشته مدکنند های ممتد حمد دلد به خناجر قاطعه و خناجر
جر بریده علی سبیل الاتصال بنای تقطیع در نهادند حسام شاهره در اجزای متصله علی روس الاشهاد دست تقسیم برکشادند خطبای
بوارق حدید الهسان بر فراز منابر مناکب کفار روس ندای فاقتلوا المشرکین کافة در دادند نقبای شرزبان آسنه در میان
محراب صدور آذان فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بلند نمودند شعر فالارض من نهر النحور مفرج * والماء من ماء الترائب مشکل
والنقع ثوب بالنسور مطرز * والارض فرش بالجیاد مخمل * تهفوا العقاب علی العقاب ویلتقی * من الفوارس اجدل باجدل
ز آسیب شعاع تیغها همچون فلک شد رزمگاه * وز غبار مرکبان همچون زمین شد آسمان * شخص گیتی را ز خون سروران سرخ پوش
فرق گردون را ز گرد ره فروزان حیلسان * تیغها در مغزها کرده مقر همچون خرد * نیزه ها در سینها گشته روان همچون روان
چون فصلی مشبع و زمانی متسع آیات قتال و جدال و جهاد و دفاع با ارغام و خمار و انتصار و اخبار و اتمام و اتباع
از مصحف دلاوری بترتیل و ترتیب مرتل آمد و صیغ جلادت بانحای مختلفه ماضی و حال و مستقبل و امر و نهی و نفی
و جحد و استفهام صرف گردید و از تراکم خون روسیان تابان برق سیر الجهت راه مجاز نماند رزم جویان عجم دست
از جهاد کشیده و نشیده و کند آور ان مرافع با از جوهر میدان فرا تر نهادند شاهزاده آزاده بختیار دشمن شکار جان نثاران
جلادت شعار را بدستیاری لج چل ولاکهنا عطا نمود و با جان نثاری بدره بدره زر و سیم نثار آورد اخبار و اعلام فتوحات را
بر بیان صبا سیر و سرعان زرین سیر بحضرت علیای خلافت روان نمود و ذکر محامد ات شاهزاده آزاده کامکار را از جان کشاده
زبان شاهنشاه اسلام پناه را از قفل گفت و در بسته خاطر مبارک شاد و خرم آمد و ضمیر انور با ابتهاج و سرور قوام شاهزاده آزاده مظفر
و منصور جبهه سای آستان سعادت بنیان کردند فرق اعتبارش از ظلمه بر کفار سوده بر اوج آسمان آمد ذکر شهد او سلیمان پاشای وزیر
دار السلام بغداد و رخامه کار او ابن سلیمان پاشای وزیر حسن بنت خواهرزاده علی پاشای وزیر سابق و کهیای دار السلام بغداد
و خطبه مردی جو و ر بچاه و در سالی که علی پاشای وزیر از سبب عبد الرحمن بابان را از بغداد و نهضتی بجد و دکردستان فرود کهیا را
الکری فره بجد و دشهر زور عزم ساد و زقرار که نگاشته آمد کهیای مزبور بکمند رکان عنبر را منور کرده و با دستان بسته وارد
حضور موفور السرور شاهنشاه معدلت دستور پس از چندی سر سرمفی که نمایه اختصاص یافت و منصب کهیائی بغداد از جانب دولت
علیه ایران سرافراز شد زمانی که علی پاشای وزیر مقتول آمد و بجواب و سوال گفتن مشغول هم باز بحکم حکم خسروی بوزارت

بغداد و مباهی کرده و در آن وزارت نسبت بدولت علیه ایران مشهور و موصوف به دولتخواهی امنای دولت قیصری را چون این
مرحله منافی مصلحت دولت نمود و میان ایشان و رویه نظم ملک بود رئیس افندی دولت خود را که در شیطنت تالی ابلیس بودی و با قضای
طبیعت ابلیسی مفطور شده بود و ابلیس روانه بغداد نمودند و با معه ارونش را با سرار محفیه بیاموزند آن ابلیس پر تلبیس با شمشیر بهادر
که رسم رومیان است و تشریفات خاص وزیران وارد بغداد گردید و مدعی دوستی و وداد آمد در ظاهر با وزیر همراه و بود در باطن با
اعادی بقربی و آقاوات بغداد معاهد پس از آن که عموم و خصوص مردم را امن ای وجه کان در مخالفت وزیر با خود منفق آورده را
کوچک و بزرگ را بهوای خویش متحد ساخت برکسر اجمعت ساز نمود و ساز معاودت بلند آوازه وزیر سلیمن دلجوئی آن دشمن بینا
و آن کرگ میش بغداد را از رفتن و فقود بغداد بعدری که زبانش لسنه آمد وا رکید وی رسته کرد و مذل داد با مود و بزعم خود او را
محجور ساخت رئیس مزبور کار خود را است آورده و با خود درست بیت از بغداد بیرون آمد و با تمام کار در او شهر زور ورود داشت بعد از
وصول آن حدود با عبد الرحمن بابان در پرده زخمه ای از نغمه خونین شد و مضراب کش قانون تلبیس کرده او خود مری منافق بود و شیطان بار
خامه که بار بیس تلبیس یار آمد و با شیطانی چون خود صدیق و دمساز گردید کل یجد و منه مثر او مستند شد رئیس مو شجاعی کرد کلام
هم خویش از اولیای دولت قیصری داشت هر کرا معروف بنام یکی از یوشایان و مسلمان شهر زور و موصل و کرکوک نمود و آن
ترجمات مهید و را عبد اجابه هر یک از ایشان نمود جلد با استیصال وزیر و استخلاص بغداد و تحریک و تحریض کرده با خود یار آورده و بهت را
در اقدام این مرام با عبد الرحمن از جمله اعوان و انصار پس از اتمام کار و اجتماع لشکر و تهیه اسباب رزم و پیکار در اوایل شهر
رجب المرجب عبد الرحمن بابان مزاحمت پاشایان آن حدود و سالمان راحتی بر افروخت و خرمن خویش آتش بر بار کرد و با اسیل
و در تنگ دروب امام اعظم نزول کرده و منتظر غوغای اعیان بغداد بود پاشای بغداد زمانی سر از فتنه غفلت بر آورده
که عالی را بر خود شوریده یافت و جهانی را با خویش خصم دیرینه و از آن جا که دیده امیدش در شاهراه حمایت این
دولت علیه باز بود و دست رجا بجبل المتین رعایت این آستان در از داشت سرعان جبالی با اعلام این احداث باکتا
در بار معدلت مدار خاقانی فرستاد و صورت ماجری کما جری باز نمود بنده وقایع نگار با فرایض قضا امین در اسلحه دیوان
بورود بغداد مأمور آمد و با اتفاق کهیای بغداد بیان در مواهب یاری روانه آن حدود شد ولی وزیر تیر حیات آمل نمود که از
امنای دولت قاهره وی را خبری رسد یا مدد او را جانش از مرکب هامون لشکری روان کرده با علم بمخالفت بغداد یان بمجادله
که داشت علم مجادلت بر افراشت و قدم از حصار بغداد بیرون گذاشت پیش از توزیع صنوف و استعمال سیوف بغداد یان

یکبار پشت داده و روی ببغداد نهادند و وزیر با معدودی حرکت المذبوحی کرده چون از هیچ طرف دیگاه خویش گشادی نه
ناچار از میدان پیکار روی بسوی فرار آورده بخیلی از قبیله اعراب دخیل گردید و شیخ آن قبیله بحکم تقدیر زرکی جیب و فوت
کرده و شیخ دنیای دو دسته اضافی نفرتی کارش تمام کرد و خود آن قبیله را بار دیگر تمام بود و بدنام آورد و عبدالرحمن پاشا
کامجو و کامران وزیر بغداد شد و در زمره خصیصان آل عثمان درآمد و بنده وقایع نگار زمانی وارد خطه کرمانشاهان گردید که قضای
آسمانی حسم وزیر را بنوعی که در صفحه تقدیر ثبت افتاده بود باختتام رسانید و زمان عمرش بانتها رسیده بود و ذکر حرکت موکب مسعود
بدار الخلافه ری چون حسام ملک آذربایجان را از نکاهی لیسزا و انتظامی در خور داده شد و در سینه بنیاد در اقلیم شیخ و دهی یخ
درکنار نهاده آمد و داعی اقامت مفقود بود و مقتضیات حرکت موجود در غره شوال المکرم رایات نصرت توام بصوب دار الخلافه
افراشته شد و راه دارالملک ری بدولت و اقبال برداشته در عشر آخر شهر مزبور از ورود همایون عرصه طهران رشک جنان
آمد و صفحه بار خوشتر از فصل بهار و چهره نگار در آن اوان خسرو سیارگان را قرار در ایوان میزان بود و چهسان خزان چهره
آرای اوراق رزان و چمن بستان نارنمودی فروزان بودی و از سینه درختان قبس بیضا درخشان شاهنشاه جهانگیر کشان
بتفرج ولایت کاشان و اصفهان عنان گرای گردید و بورود آن حدود مرحله پیمای تا ضمیر آفتاب تخمیر مبارک را از حقیقه اوضاع
و احوال دهقان و دیگان و رفتار حکام و عمال نسبت بضعیفان و زیردستان اطلاعی کامل حاصل آید در قطع طرق و طی شوارع اغلب
اوقات مانند خسرو سیارگان جریده بسیار بودی و در اکثر از منازل همچون سپهر دوار دوره از طرفین رکاب اشرف گردش
می فرمودی و هر کس از صادر و وارد و قاصی و دانی که بنظر مبارک رسیدی از روی طریق مواسات سوای رعیتی و سباق
رفق استفسار روی دادی و در فضای کاشان و اصفهان نیز بعضی از روزها بعنوان تفرج مساجد و مدارس تشرف قدوم مبارک
مشرف آمدی و بسعادت ورود اقدس مستعد گشتی علمای اعلام و فضلای کرام و طلاب فخیم و زهاد و گوشه گیر بمصاحبت خسروی
که سلاطین روزگار را عمده آرزو بل سپهر دوار را منتهای آمال بود مفتخر و بهره ور گشتندی و در بزم همایون و محفل بسعادت مشحون
با عزت و احترام نشستندی و در حل مسائل مشکله و احادیث معضله سخن در پیوستندی بذل صلات و جوایز و عطایا بطبقه اشراف
و اعیان و بقایای خاندان نجابت و نجابت و دودمان اصالت و شرافت بقدری که سزا و روا بود مرحمت و عنایت رفت و مبلغ
یکصد هزار تومان زر نقد از خراج دیوانی کاشان و اصفهان تحصیل بهای خیر و بقای نام نیک را تخفیف تصدیق شد و تعمیر و تجدید
ابنیه و عمارات قدیمه سلاطین سلف اثار صد بر انجام تا کیدات اکیده بکارکنان آن دو ولایت عمل آمد و در حسن رفتار و جهانداری

دیگر بار اهتمامات و عنایات بتقدیم رسید پس از اجرای این خیرات و امضای این صدقات که در ضمن هر یک جهان جهان مصلحت و نظام
عالم منفعت مندرج و مندمج بود عود بدار الخلافه طهران را مراکب جهان پیما کران رکاب و سبک عنان آمده در روز یکشنبه بیست و دوم شهر
صفر المظفر دیده منتظران دار الخلافه از غبار سعادت شعار موکب همایون روشن گردید و ساحت دار الخلافه از نور وجود مسعود شاهنشاه فیروز
آمد ذکر ورود عسکر خان افشار رومی از سفارت دولت فرانسه بدار گیتی مدار شاهنشاه گردون وقار خلد الله ملکه قبل از این اشاره رفته بود
که جنرال غاردان از جانب ناپلیون قرال فرانسه در دار الخلافه جناب اجلال نایب میرزا محمد رضای منشی دیوان قضا نشان قزوینی
مواصفه و مراودت بین الدولتین گرمتین وارد آستان سپهر بنیان حضرت خلافت گردید چون سفیر مزبور از جانب دولت فرانسه
مأمور باین بود که ملتزم رکاب سعادت انتساب شاهنشاهی بوده همچون عرض از جمیع وجوه صورت حصول دهد لاجرم از وجود اقدس درگاه
آسمان جاه انفکاک نجوید و چون که حدیث معاودت بگوید و راه مراجعت بپوید لاجرم انبعاث سفیری جدید ناچار از اصول سفری
مزبور و انجام بعضی شرایط لازمه و اتمام برخی مهام مهمه لازم آمد بنا برین مقدمات عسکر خان افشار که از عمده خوانین و امرای ارومی
بود بتحف و هدایای ظرف از درگاه آسمان جاه روانه پاریس که مستقر دولت فرانسه بود گردید هنوز سفیر مزبور رخصت انصراف
از ناپلیون حاصل ساخته و بانجام مطالبی که داشت نپرداخته بود که جنرال غاردان سفیر فرانسه بعد از ورود دو سه هر فرد
سر جونس صاحب ایلچی بزرگ دولت انگلیس بدار الخلافه طهران از دربار گیتی مدار و امر نزد ناپلیون گردید چون سفیر مزبور از دولت
علیه ایل برام عودت نموده و بدون استقامت مهام رجعت ورزیده بود عسکر خان نیز رخصت انصراف حاصل ساخته در
روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر یکهزار و دویست و بیست و شش وارد آستان سپهر بنیان گردید و هدایای مرسله با تحف
دوستی جناب ناپلیون از نظر مبارک گذرانیدند و از جمله هدایا دو دانه گلدان طلای مینای عمل ظریف دوران ولایت فرانسه بود
که صورت مبارک شاهنشاه اسلام را با حسن وجهی و صفحات آن گلدان بکلک مانوی اثر نقش بسته و نقاشی استادی
در شبیه سازی آن صورت سراسر معنی را نگار کرده بوده و در معنی از مجازی بحقیقت برده و بر لزلات الشمس المنزه و حشمته ؛ و ابیات
الشمس المنزه تحف ؛ صورتگر نقاش چین رو صورت خوشش ببین ؛ یا صورتی برکش چنین یا ترک کن صورتگری ؛ امید که تا بیان
ابد شان این صورت بهجت فزا در حیات صورتگر کلک صنع از زوال بوده و در هر صورت باقی و بر کان کامجوی و کامیاب
و کامران باد خامه وقایع نگار در تجدید بهار مسرت آثار سیکلات ؛ صباوتی این سرشت هم از ضمیمه کاه الهی بسعادت و جوانب
دخری و نضارت یازده ساعت روز بجد حقیقه از روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر یکهزار و دویست و بیست و شش بجمعیت گذشته

سطانی سال قوی نیل حضرت تحویل شکی خیمه زرین خضاب در مرغزار حمل برافراشت و به سقف علیون الغیث او مع قطره فالارض
یضحک من بیاسم زهره و سری النجم یفوح جابا دو خالات عطفیه راه شکره شعر ابر آذاری علم افراشت باز از کوهسار ؛
باد نوروزی پیام از جویبار ؛ این پیچکان بشارت بر شاخسار بر هوا ؛ وان چو پیلان جواهر کش خرامان در قطار ؛ باز
کاروان صبا از خطه تاتار رسید و در بسته چمن باز بگشود و باز قافله شمال از کشور چین در آمد و در ساحت بوستان رحل اقامت
گسترد از درختان خشک بتازگی دم طاوسان بهشت بردمید از غنچهای زرد اهنگ سبزی پر طوطیان جان بر آمد سنبل از پرنیان
رست و بنفشه رست و دم از نوخط زلف بر تاب دلبران مشکین موی خوش بوی با هر دو بر آورد و بنفشه از سو گواری بر آمد و بتازگی بباغ
در آمد و نفس از زر ابجه طره پرپیچ طراران عنبرین گیسوی عبیر بوی عرق چمن بر زد و ریحان خطی سبز بر آورد و گل من زنگی از خط تازه سبز خطان
دادم غنچه دهان بخنده بر گشاد و گل من از تنگی دهان گل دهان حدیث می کند از سبزه در آغوش آب غنود که در هوای زر آب بخوم
ضرورت لاله صهبای شال ار کشید که در فصل بهار باده بنام درکار است بید سایه گستر شد که خانه من منزل باده خواران است از آن
چتر برافراخت که کلبه من خانه می گساران است سرو در رعنائی سر کشید که جوانی نوخواسته ام صنوبر برزیبائی قامت برافراخت
که بالابلندی تازه بر جسته ام سحاب آذری سر جا فرو بارید که دایه نبات نام آب جاری جابجا جوی روان شد که بایه جمله جانها
تا بلبل نوا بر کشید که پیشه عاشقان غزلخوانی است سینه قمری خون شد که پرده کشیده و بیدلان بی قراریست گل پرده برکشید که خون
در پرده نشیدم شکوفه چادر بر انداخت که طفل را جاودانه نرگس چشم زرد بر سر نهاده در باغ در تیغ قطره زن آمد که در عهد شاه
جنت که زنگ چشم بتان آنجم باد در صد کرشمه و ناز نسرین طبق نقره بکف گرفته در کوه و دشت بی سپار بود که در دولت شاه
نیکوکاری شاه شکوه جزعره طراز دلبران آن نیز با هزاران پیچ و تاب بوستان سراسر خرمی از شکوفه که زمان دولت این جلیل قاهدات
زمین چون آسمان همه سبز پوشیده که نوبت سلطنت شهریار تاجدار است جمشید کسری در کرای جمشید فریدون منوچهر چهره چهر
بر فراز تخت [illegible] که زود در بارست زادگان برانکند که زمان زرافشانی است بر زمین چون آسمان بهار است که محفل شاه
روی زمین چنین باید محفلا مانند بهشت مرتب آورد که زمان اردی بهشت را رنگ می بین آئین شیاده بنام ایزد جل و انشاهزاده مشرقی
ریای آفتاب رای عجم و مکرا محفل افسر بر کف دریادل دشمن شکر جهانگشا نمازیان و جانشانان از دور ستاره دیده بجناب شاه
بودند آسمان بزینت و زمین آسمان همی کشی که شاهنشاه از او نور الزاده بدین شکوه روزاست امراء و خوبان و سران و سروران
سفرای روم و روس و رسولان هند و ترک چیران بار و حاجبان دربار خدم ستاره عدد و حشم انجم صفت فوج فوج در گرد

جابجا و مکان بمکان از زر دهشت و در دهشت همچون پیکر جان و چشم خالی از روان در قیام در رکوع و سجود بودند زمانه بروزگار و روزگار
بزمانه بسرودی که سایه خدا را بندگان چنین شاید بر زرست شاهنشاه اسلام پناه همچون آفتاب درخشان و سحاب نیسان بر آباد و خراب
و چمن و سراب یک نسبت تابید و بیک قرار بارید هر کس بقدر پایه خویش و باندازه مایه خود فیضی دید و بهره برد و بفسحتی با شوق
قسمتی نخست چون ازهیم و زر کنجها پرداخته شد و خاطرها بصلات و جوایز نواخته گردید و سرها بشمول مراحم و مکارم بر فلک افراخته
آمد بزم را نوبت رزم در رسید و در رزم را زبان عزم در آمد ناشیر رضا افشان و اشکه واجب الاذعان از مصدر خلافت
با خضار شیران زره مساز و احبار لشکر الظفر دثار بار تشرف صدور یافت مصرع ؛ تا چه نقشی آسمان از پرده باز آرد برون ؛
ذکر ورود ایلچی زاده عبدالوهاب افندی از دولت علیه قیصری بدربار معدلت مدار شاهنشاهی چون عبدالرحمن پاشا بابان بسو رفتار وزرای
بغداد از دولت علیه قیصری روی برتابید و بفنای حرم این دولت علیه پناه بگزید حمایتش در کیش سلطنت لازم افتاد و رعایتش بحکم غیرت
خلافت واجب نمود چنانکه اشارت رفت و سابقاً نگاشته گردید سالی چند بتوالی و تواتر تجدید وزرای بغداد حدیث مجادلت
تجدید بودی و حکایت منازعت ممتد و هر ساله اقتضای کار را اجا چار لشکرهای جرار در حدود شهر زور و ذهاب رودبار
شاهزاده آزاده محمد علی میرزا بلوازم مرزبانی و استحکام بنیان حکمرانی در آن حدود و سامان برتق و فتق کار مکار و کامیاب
این نهضت نشان برفع این ماجری باستین زاده عبدالوهاب که از جمله اشراف و اعیان آن ولایت بود با کمالات بیان شاکر
افندی وحضرت افندی و تحف و هدایای شایسته را که مودت خامه جناب قیصری وارد آستان مروت نشان خاقانی آمده در زمانی
نیکو و محلی چون فیروز سیاقی مرغوب و آئینی مطلوب که متضمن پیش از مرس دو دولت کبری و در خلافت عظمی بود سفرای مزبور نامه مشکین ختام
را با تحف و هدایای ایلچیه در سلک نظر همایون اثر مبارک حضرت خلافت خلد الله ملکه رسانیده مورد انواع تفقدات ملکانه و لطفات
شاهانه آمدند و در شرایط التفات و مراسم ارتباط آنچه شایسته و بایسته بود بعمل آمد و بظهور پیوست پس از آنکه داستانهای محبت انگیز
و حکایتهای مودت آمیز از صحف مواخات و صحیفه مراودت و رساله مواحدت خوانده آمد و آنچه مقتضی استحکام بنیان
دوستی و دولتین علیتین بود بر زبان الهام ترجمان حضرت خلافت رانده شد سفیر مزبور از ظهور مراحم و مکارم خسروانه
جبیح و سر و رکعه زمین ادب بوسیده از بزم همایون و محفل میمون رخصت انصراف حاصل ساخته عود بحضرت صدارت اعظم نمود
و در آن منزل بهشت آسود آرام جست و قرار گرفت و اشاره علیه بصدور پیوست که رجال دولت ابد مدت باسفیر معزی
الیه مراسم اکرام را لوازم احترام بر شیوه مصاحبت و رویه مرافقت را مرعی داشته در آئین وداد و رفع عهده اتحاد اهتمام تام بجای

و بقیه از دقایق آداب سخن و روابط مراعات فرو نگذارند ذکر انهزام طایفه وهابیه از لشکر منصور در حدود دریه و صورت
آن ماجرا و وقوع آن واقعه چون طایفه وهابی که قبل از این در ذکر احوال و افعال و مذهب و مشرب ایشان علی التفصیل قلم
نگارگردیده بعضی اتباع ولایت بحرین اغلب اوقات را بشرارت و غارت با اهالی مسقط مشغول داشته در حدود سامان ولایت وی نیز
و ارتفاع دستی می‌گشادند و قدم جلادت در آن مرز و بوم می‌نهادند و اهالی مسقط پیوسته بترویج مجادلت از درجه اعتبار قطع
بودی و از مرحلهٔ [illegible] معزی الیه را در خود را با بستهٔ های اعانت و دفع غلبه و استیلای آن طایفه پر غوایت بحضرت
شاهزادهٔ آزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس روانه ساخته از تعدی آن گروه ضلالت شعار شکایت کرده از حضرت
فرمان فرما صادق خان قاجار دولو را با فوجی از نوکران شیر دولت نصرت علامت بامداد آن حدود فرمود تا آب حسام آتش
فعل آب فام شعلهٔ شرارت آن فرقهٔ شریر را منطفی سازد و انجام مهام و حصول مرام اهالی مسقط را بکفایت جلادت تکفل کرده
سرداران نامور با لشکری منصور وارد مسقط و از آن جا رو بصوب مقصود آورده در حدود دریه محمد ابن سیف و سیف ابن [illegible]
که از اجله سرداران سپاه و سرداران لشکر سعود [illegible] بودند در مقابل سپاه نصرت همراه صف مجادله برآراسته بعزم معارضت
بر خواستند با آنکه لشکر فیروز اثر در جنب آن اعراب بی حد و مر فئهٔ قلیله بودند [illegible] ولی بمقتضای کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله و امداد بخت بلند دارای ظفر مند [illegible] در حملهٔ نخستین و حملهٔ اول آن اعراب هوش خوار روی
بسوی راه ادبار آوردند و بسیار [illegible] بوار آمدند محمد و سیف با دو زخم منکر از چنگ آن شیران بر خاک شوربختی [illegible]
دار الدمار هلاک [illegible] شدند بقیه اعراب طعمهٔ شمشیر آمدند و اسیر فتراک غازیان دلیر آمدند و دست نهب و غارت در اماکن و مساکن آن
گروه [illegible] غلامان رفتند آنچه از صامت و ناطق بود بدست یغما رفته گردید و آیه فدمرنا علیهم [illegible] و ما کان لهم من ناصرین
بر آن فرقهٔ یاغی [illegible] آمد و صورت احوال در روز شنبه [illegible] شهر ربیع الاول [illegible] و [illegible] در حضرت خلافت
عرضه داده آمد و خاطر خورشید مظاهر حضرت خلافت از اخبار نایره [illegible] آن طایفه شرک شعار [illegible] بمسرت و بهجت گردید

ذکر عزیمت موکب ظفر کوکب بصوب ییلاق سلطانیه و سور با سرور شاهزادگان آزاده شیخعلی میرزا و عبدالله میرزا خلد بقاءهما
و [illegible] جلالهما چون خاطر مبارک از ورود صدور سفرای سایره و اخبار سارهٔ [illegible] مجتمع آمد لشکرهای جرار و جنود ظفر نمود
از کمال آسایش [illegible] هوشیاری هرگز [illegible] خلافت بکار آسایش [illegible] عقاب سان صید مخالفین دولت
مخلب [illegible] بر گشادند یعنی وقت صید [illegible] رسیده [illegible] کشیده [illegible]

زمان و بای گریبان شده یعنی زمان استحکام را [illegible] روی داده خاقان از اسباب عزم جمشید بزم نفیر سور تا رایات ظفر آیات
را شقهٔ عزیمت برگشایند و ترنهای برق آیت را بدوال رکفت فرو کوبند نای رزین نوان آمد که نوبت جدال است نوبت بزم [illegible]
غزوان آمد که هنگام قتال است روز شنبه نهم شهر جمادی الاول بفال همایون و طالع میمون پای کوکب بر رکاب سعادت تاب
بر نهاد و عنان ادهم شب عزیمت برگشاد و [illegible] اجل [illegible] گوهر ظفر [illegible]
نگشته غره شهر جمادی الآخر چمن سلطانیه مقر موکب سلطانی و مضرب سراپرده و پوشش خاقانی آمد [illegible] و سعادت [illegible]
همایون را در اول ورود عمله و کارکنان دربار خلافت را بر ترتیب انجام سور با سرور شاهزادگان آزاده شیخعلی میرزا و
عبدالله میرزا اشاره رفت حالی در آن مرغزار بهشت آثار خیام آسمان احتشام برافراشته گردید و تختهای سپهر بسطت
از قطعات اخشاب بر سطح زمین مرتب شد خنیاگران نکیسا آهنگ و رامشگران باربد چنگ و رقاصان [illegible] و شعبده بازان
صاحب فن رزین بازان سحر ساز و بربط نوازان خوش آواز عرب و عجم و ترک و دیلم و روم در آن جشن همایون با تمام
کار عیش از اطراف مملکت حاضر آمدند و باظهار هنر و اقدام آنچه در ایشان بود متجاهر [illegible] سپهر از منظر شرف
گشاده [illegible] روی جهان آرا به بزم آراسته [illegible] رامشگران عشرت
چو [illegible] در حلقهٔ عشرت [illegible] پرده [illegible] ساز آورده [illegible]
بلند آوازی [illegible] که [illegible] چنگ [illegible] دلهای [illegible] خروش
بر [illegible] لب بر لب ای [illegible] شیرین [illegible] لبان [illegible] تا چون
بلبل [illegible] دلهای [illegible] مضراب [illegible] سراپای [illegible] که در دو گاه صبح و شام
نوای مخالف [illegible] زخمه [illegible] زخمه [illegible] که او جا [illegible]
و مخالف در مقام [illegible] عود [illegible] که در عیش پادشاه [illegible]
بود چنگ [illegible] شاهزادگان در آغوش [illegible] در آن خانه [illegible]
[illegible] حلقه بگوش [illegible] خوش [illegible] ملوک [illegible] این است
آن [illegible] دهان فراخ [illegible] این [illegible] بزم سلاطین [illegible]
[illegible] کوهی [illegible] سیماب سان بی قرار بودی و [illegible]

مشکبار در هوا معلق زدی که کبوتر هم بر زمین فرود هشتی و چتر برافراشتی که خاور نسترن عشوه و دلها بردی که دلبر هم بغمزه خونخوار بحکم
ستمگر هم خدنگ کمان زنبورک آمدی که با عاشقان مهرگستر هم عشوه زنان دور شدی که از بوالهوسان در خطر هم چون بید لرزان آمدی که شاخ
خیزران هم چون آسمان چرخ زدی که بدور خود گردانم کیوان گردن و افکندی که کند رحمن را رویه چنین است ابروان عنبرین چین
نمودی که لعبت ماچین را شبیه همین است که رخشی که براستی سرطاهر زر ارت آمدی که مدور کجی رقاصه سلطان لعبتی
لعب بر بوئی سوار بودی و در هوا پی سپار در ره آسمان مجهودی که آه عاشقان بفلک بر شدی که تیر ترکان لشکری فرود آمدی که گشتی
که گشتی روان بر هوا هم رشته با لبه که بر بند رشته پایم دمی ز آسمان بر زمین آمدی که یک اهتمام زمانی از زمین آسمان بر شدی
که دعای زاهدان هم سر فلک سودی که بر داشته پادشاهم با سپهر زدی که منظر شاهنشاهم استجاب را گمان شهاب ثاقب
که گاه از کواکب ثابت بی خبری چنان دانستی که برق یمان وسعت ناوردی کمان بری که باد وزان است برخ فلک رو داشت از
آسمان بر زمین آمد ارسن بارشاهم خاک نشینی این بستان اوج آسمان نمر اهم بعده بازی مهره از حقه پراکندی و حقه بار
بهره افکندی آتش از آب بر آوردی و آب در آتش روان ساختی چند پاره در آتش سوختی و آن آتش در دامان اندوختی پس
ارزانی از آن آتش اندوخته رشته تلون بیرون کشیدی و از آن رشته تار و پودی رقیقی نشیا هنگام که صحن فلک شبستان
سپهر مصابیح روشن کواکب زینت یافتی و در منظر سیمین آسمان ترتیب تلوک ستارگان فروتافتی از هر کناری شب ثواقب رجم شیاطین را
شعله فشان بودی و در هر طرف انوار کواکب استنارت آسمان و زمین را فروزان و درخشان از اضافت مشاعل و منارات
مصابیح آسمانی دیگر بر زمین آشکار بود و آسمان با آن همه کواکب فروزان و انجم تابان در نظر ساکنین مرکز زمین تیره و تار همزاد آن
آتش بر دو نخل شعله بار سر سپهر دوار بر کشیدی و شعله تابناک از مرکز خاک بکره افلاک در رسیدی در زوان سیمین بر در سایه سروهای آتش بار
از اعتبار کناری گرفته و بتقدیم عشرت دست کاری و باده گساری معشوقان در جوشن عاشقان بهانه نماند دلبران با در آتش
با دلدادگان فسانه مدت هفت شبانروز لیلا و نهار قافله عیش در میان بود و در راه عشرت بر زبان پس از آن که کار عشرت
بنهایت رسید و نقل عیش بملامت انجامید جشن یاران را برگ و نوائی بسزا حاصل آمد و افسردگان را بهجت و سروری کامل
صلات و عطایا بنصایی روانی نصیب بر دو جوان گردید جوائز و انعام نوجی کافی نصیب اقاصی و ادانی شد شاهزادگان
آزاده مشتری طلعت را بالطیفن زنبتان زهره جبین بسعادت و اقبال نظر اتصال روی داد و قرانی سپهر در بهجت اتفاق افتاد
شاهنشاه جمجاه را عزم ظفر انتظام متعطف عزم جهادی آمده و در آن جا کشش مقتضی انعقاد اهم ماده فتنه و فساد غیاث عجم و غرم درست در وقت جواب ذکر

ذکر حرکت شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا والی دارالملک خراسان بصوب هرات و مراودت آن سفر فرخنده اثر قبل از این نگارش یافته که
لشکر ظفر شعار بسرداری محمد خان قاجار دولو نایب خراسان پس از تعدی و تجاوز و دهاطی شاهزاده فیروز بولایت غوریان روی بتصرف آن
آورده قلع شیخ ازدغا ختند بشاد روی داده و ولایت غوریان که کما کان بتصرف کارکنان دولت علیه در آمد و قرار کار بر این شد که حاجی
فیروز بر سال علی سبیل الاستمرار خراج که از باشه و همچون فدیان و دلخواه صداقت آثار و ارادت شعار چون چندی بر این منوال بسیاق برگذر
مجدد انتهزات اعقاب و تحریکات مفسدین خراسانی حاجی فیروز را بسر این آورد که از ادای خراج ابا نموده و از اقدام بخدمت دولت
علیه تمرد ورزید و از ادای وجوه قرعه اهمال و تغافل برزدی و در هم صداقت ثبت و جهل روز بسر آوردی لاجرم این حرکت موجب مواد
معاندت آمده و محرک سلسله مخاصمت شاهزاده آزاده با لشکری انبوه و حشمی دریا شکوه روز شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاخر
یکهزار و دویست و بیست و شش هجری مطابق قوی ئیل جزیت دلیل از مشهد مقدس رضوی علیه التحیة و الثنا بخیالی میمون و طالعی
همایون در حرکت آمد خوانین خراسان از کرد و ترک و عرب و تاجیک با الزام رکاب حضرت اعلی شاهزاده آزاده معقور و همباهی گردید
چون مراحل و منازل بتقدم خیلیان رحوی نوردیده شد و حمل بل فقره سند وستی تبدیه هرات مقر کوکبه ظفر قرین شاهزاده آزاده گردید
سپاه کینه خواه دست تاراج و تیر و دست بغما و تاراج برگشادند و در راه قتل و اسر و نهب و غارت ستادند حاجی فیروز برگشته روز
بعادت معهود باز از کرده خویش قرین ندامت آمد و برفع غائله از در ضراعت و سابقه و وسایل برانگیخت و بقبول شفاعت
و شفاعت بد اهان خوانین خراسان دو دست یحث از آن جا که خوانین خراسان را مصلحت بینی خود تسخیر هرات بهیچ روی
مصلحت نبودی لا محاله بمیدان مساعات ایشان بودی متفق الحلقة داده کلمه مصلحت در مصالحت دیده و مخالفت در سالف ذمی ما حیث
بیمان کرفتن خراج سالیانه هرات بگفتی کردند و بقبول خراج و غارت جویه بلده هرات متفق هرگیک از ایشان خود اقطاع و ادبی
مستمر و برقرار و مشخص طرفه ام که تا شاهزاده آزاده داور این مصلحت با خود به استان آورده با ملک چنین پسر حاجی فیروز تا
استحکام پیمان موافقت را ملتزم رکاب بشند در ایات معاودت بر افراشته و با علای اجری سرجان سپاه عنبر بدرگاه
آسمان جاه حضرت خلافت روان کردید و در اوایل شهر شعبان المعظم مجاری احوال در پایه سریر خلافت مصیر بتوسط امنای دولت علیه
عرضه افتاد و موجب سرور خاطر مبارک حضرت خلافت گردید ذکر تفصیل انگیخت از تدبیر عبدالرحمن پاشای بابان
قبل از این بدستیاری خامه وقایع نگار نگارش یافت که عبدالرحمن کرد با وزیر بغداد ادم از طغیان و استبداد بر آورده و بجانب
دولت علیه کارش برداد شد و دولتش قوی بنیاد و هم پذیرا بخوای بغض افندی رئیس با وزیر سلیمان پاشای وزیر که نصب یافته بغداد

علیه بود عصیان ورزیده وفتنه آخر فتنه عظیمه گردید پس ازانکه بر بغداد و بغداد پاشا مسلط و مستولی آمد و در آن ولایت مستقل و والی
و دعوی گزاف را مالک شده بغداد و دولت طریق طغیان را سالک اتفاقاً ایشان پیشتر از راه آشتی با عبدالله پاشای وزیر جدید
تجدید عهدی موثق نموده و میثاقی محکم دربست که هماره از نصرت یکدیگر بکوشند و حمایت هم دیده از هر جا رهبر کس در پوشند
خالد پاشای بی نام خود را نیز جهت این مقدمات از دارالسلام بغداد برآورده در ولایت ذهاب نشاند و خود با بغداد در استقلال
درمسند پاشائی شهرزور و در آن سامان نشست و ولایت کوی و حریر را از ولایات مضافات بابان نموده محمود بیگ برادر خود را در آن کوی
متمکن آورد و با استقلال خود منفعق گردید چون دید که کارش تمام است و باده مرامش در جام بنای کارش با والی کردستان
منهاد در رشته سازش با دولت علیه را یکباره بگسیخت که در آن منتظر بود از دست بداد و شاهزاده آزاده را تحمل کفران آن کافر
غوی زیاده بر حوصله حلم و بردباری بود افزون که عفو و اغماض آمد لاجرم از مرکب ظفر کوکب مسند علی لشکری جرار گردید به
دفع سپاهی نصرت آثار شد تا سزای آن طاغی ناهنجار برکنارش گذاشته آید و عار عصیان و طغیان آن فتنه منشور و از ذمه
این دولت علیه برداشته شود شاهنشاه اسلام پناه نیز بر طبق تمنای شاهزاده آزاده از امرای نامدار قاجار ظهیرالدوله قاسم خان
و امیرالامراء ابراهیم خان و محمد حسن خان دولو و حاجب بزرگ و امیر بار نوروز خان قاجار عزالدینلو و میرپاسا فرج الله خان
افشار و سرداران شاه یوسف خان سپهدار و عمدة الخوانین نصرالله خان قراگوزلو و احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بداق
خان حاکم ساوجبلاغ مکری بتدبیر و تسخیر عبدالرحمن و شهرزور و ذهاب و کوی حریر مامور آمدند ولی از صدر سلطنت اشارت شد
که احمد خان مقدم و بداق خان مکری از راه ساوجبلاغ مکری بجبال شامخه رانیه سامان طایفه بلباس رو حرکت آیند تا
اگر عبدالرحمن را هوای تحصن در آن حدود باشد و خواهد که با طایفه بلباس مراوقی آغازد و بابس الجاء و اضطرار خود را در آن کهوف و
شعاب در اندازد این تمنای محال بحصول نپیوندد و این خیال محال صورت نبندد نوروز خان قاجار با فوجی از ترکان خونخوار
از راه سردشت که راس حد ولایت بابان است و ثغری از ثغور آن بابان حصاری رزین دارد و قلعه متین و در این اوان
برادر عبدالرحمن در آن قلعه قوی بنیان حراست را برقرار بود منظر باز بچه روزگار مامور گردید ظهیرالدوله قاسم خان و ابراهیم خان
قاجار و فرج الله خان افشار و یوسف خان سپهدار و امان الله خان والی کردستان بالتزام رکاب نصرت مآب
شاهزاده کامکار قرین اعتبار و افتخار آمدند تا از راه ذهاب قاصد ذهاب و شهرزور گردند و مقدم سپه بیرآن جسور عقور از خود
حصور آیند این لشکرها ارواسته بل شیران کمین برخواسته بل دریاهای جوشان بل سیلهای خروشان بل آتشهای سوزان

به بانگهای آتش بار وهمه با نیزهای آهن دار وهمه را با سلاح جنگی شغل وهمه را با سیوف هندی کار در روز یکشنبه دوازدهم شهر
رجب المرجب هر یک از راهی و جانبی و طرفی و جهتی که اشارت علیه رفته بود روان و کشاده عنان آمدند پس از اجتماع این کوکب
نصرت ذوات شاهزاده جم تمکین اسفندیار این بطالی بیمن و بخت بلند و دلی قوی و عزمی ثابت و خاطری خرم و ضمیری بهجت
توام از دارالدوله کرمانشاهان حرکت کرده در غره شعبان المعظم ساحت ذهاب مقر الویه سپاه نصرت دستگاه آمد خالد پاشای بابان
که یکی از پسران عبدالرحمن و در آن سامان با فوجی از سواران اکراد با جلال حراست آن حدود را مستقر بودند چون آن فوج اکراد لشکر
برخاشخوز و سپاه کینه خواه و جیش نصرت همراه را بنظر آورده و هم نیز بتجربت معلوم داشت که شاهزاده آزاده را دولت قوی و
بخت بلند و طالع فیروز و عزم راسخ است بالکل از قلعه بر آمده چون بندگان فدوی رکاب بوسه داد و چنین نیاز برخاک عتبت
بنهاد و پسر عبدالرحمن را با مقتضای عداوت دیرینه به بند آورده و بحضور موفور السرور شاهزاده آزاده در آورده و خود با سواران
بابان بعنوان قلاوزی لشکر نصرت اثر بجانب شهرزور روان گردید شاهزاده روزی چند را در لب آب سیروان بنظم آن حدود
و سامان و استحکام مراکب مرصد شان توقف فرموده پس از آن بجانب شهرزور عنانگرای گردید از آن جانب نیز نوروز خان
قاجار آتش آسمان وقتل کنان بجانب سردشت روی بر نهاد در همان روز در قلعه سردشت بدست آمد و احمد برادر عبدالرحمن
دست از حراست برداشته پای فرار از آن حصار استوار بیرون گذاشت و از معابر غیر معبوده بعبدالرحمن پیوست آن
متمرد طاغی چون دید که آتش بلا از اطراف بالا گرفته و نایره حادثه از همه جهت استعلا پذیرفته و هما قریب در آن آتش فتنه
که خود دامن زن آن بود سوخته و افروخته خواهد شد ناچار ترک شهرزور و قصبه و دلو گفته با حسرت تمام روی به بابه گوی و حریر نهاد
پس از آن که موکب والا وارد شهرزور گردید از عبدالرحمن و طایفه بابان نشانی نبود و در همه آن بوم و بر جز حیوان صامت اکراد
انسانی وجود نداشت روزی چند در آن جا برآسودند و از آن پس همچون شیران خشمگین در پیشان پلنگینه و کین تعاقب آن در وادی کفران
یعنی عبدالرحمن بابان راه با دان و پویان آمدند ولی عبدالرحمن خویشتن در حصار استوار کوی متحصن آورد و برزانت آن بارهٔ استوار
کوی خاطر بقرار مطمئن لشکر نصرت اثر بحکم شاهزاده سعادت سیر اطراف آن قلعه را برکار سان محیط آمدند و ساعات
آن حدود دیره جیوظ ظفر نمود و احاطه کرده توپهای قلعه کوب بر فراز جبال استوار شد و بر محصورین حصار علی سبیل الاستمرار شعله بارانی
بسر باید که عبدالرحمن را کاشانه قرار ویران کرده و حصن استوار بی قرار آمد ناچار شمشیر کردن انداخته از حصار بر آمده در دستگاه
شاهزاده ظفر شعار بتقصیرات رفته اعتراف نموده گریان زمین طلب ضراعت بوسه داد و گردیدم از دو ده کفران سیاه ابتیاع نمود

کمان چنین بخاک ذلت برنهادی که زبانم از صعوبت طغیان در زبده ام گو نابست ولی با سینهٔ شفیع گناهم گذشت خداوند شاه زاده
گردون وقارات و واسطهٔ تقصیرم کرم فطری ملک زاده مرحمت شعار چون نفت شعلهٔ خشم و عصبیت اعلیحضرت بر نشیمن را سیاه
واجب و لشکری لازم بود شکر انرخ و حضرت دارجشانه جالش اتفاق رفت در قطع و دیه داود و جیش اغماض محل آمد پسران و زنان
خود را در رکاب نصرت انتساب شاهزاده آزاده روانه دارالدوله کرمانشاهان ساخت و خود پس از آنکه باداء عرض عرایضات
و تقدیم ریاء و نثار تشریفات از آنچه داشت و از خود می پنداشت مبادرت نمود هم بار بمکان بکلم و تفویض شاهزاده ظفر شعار
بر ولایت کوی و حریر و شهرزور حاکم آمد و سر جان نثاری و خدمتگذاری را برای راستی و دوستی قادم گردید لشکر منصور سفر تا با النصرة و الظفر
روی با رودی کیهان بوسیله نهاد و بیک نقد اقدام بخدمت و انجام در شیوه ارادت چهره بر افروخت ... و از انشاء
خسروانه شد پس موکب ظفر کوکب با ... عالم ... فتح و فیروزی و جهان جهان نصرت و ظفر بعزم دارالخلافه طهران نهضت مراکز کرد
در روز جمعه هفتم شهر شوال المکرم در دارالخلافه در آمد و در مسعود خسرو جهانگشا منصور این شعر ... تاریخ آمد ... بخت ...
و جهان بکام ذکر ورود سر گوراوزلی دولت بهیه انگلیس با میرزا ابوالحسن خان سفیر دولت علیه ایران بآستان سپهر بنیان
و ... قبل از این نگارش پذیرفت که سر هرفرد جنس صاحب از دولت بهیه انگلیس مامور بدولت علیه ایران آمد تا بنیان
مواصلت و موافقت جمهور و شروطی که نوشته شد محکم سازد و بنای مراودت و معاضدت بهرچه داند فراز استحکام آرد پس از
روز با هی چند علم سپاه ... و ... شهر کرده و اعلام نمود که سفارت دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس بر منقرض داشته اند
و انتظام مهام مراودت و معاضدت و موافقت بین الدولتین ... را این سر گوراوزلی موقوف نموده اند سر هرفرد جنس
از این منصب بزرگ معزول است در هر قطع و فصلی که در مهام دو دولت بهیه معمول دارد در دولت انگلیس غیر مقبول ... سر هرفرد جنس
را دعا این بود که سخن ... سپاه از درجه اعتبار ساقط است ... از جای او ... از درجه ... است از آن جا که ...
مذکور بکلی برا موجب تعطیل مهام آمد و باعث تعویق امور گردید لاجرم بر رفع شبهه نفی و اثبات سفیر سابق القرار ... حیات
حضرت میرزا ابوالحسن خان که از اجله اعاظم ولایت شیراز بود و نسبت خواهرزادگی حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ممالک ایران از ... و بار
امثال و اقران ممتاز از جانب ... دولت علیه ایران مامور بسفارت دولت انگلیس آمد و مفوض با انجام مهام بین الدولتین
جیش گردید ... در ... دولت اولا باتمام و انجام مهام و مرام و استحکام مراودت بین الدولتین کما ینبغی بجد و اهتمام ...
سازد و ثانیا رسالت و سفارت و کفایت یکی از بندگان سفیر ثانی و ثبت را مشخص و معین آرد پس از ورود سفیر الیه بدارالملک لندن

ومعزز گردیدن بملاقات جناب امپراطور انگلستان مفطور در انجام مهام و حصول مرام و قرار مراسم مراودت و استقرار لوازم مواخات
و استحکام تعهدات سر هرفرد جنس از هر باب و هر جهت سر گور اوزلی صاحب نام سفیری جدید بمنصب سفارت منصوب گردیده و در مرافقت میرزا
ابوالحسن خان بصوب ایران سپهر باسبان شاهنشاه روان گردید سفیر سابق از سفارت معزول و مهجور شدند و بعد از آن که از دارالملک
لندن مامور آمدند و سفیر بزرگ باعزت و احترام باستقبال امیرالامراء العظام محمد علی خان قاجار قوانلو نایب ایشیک آقاسی باشی آستان
معدلت بنیان خلافت و میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر باتدبیر شاهزاده آزاده علیشاه ظل السلطان و در روز پنجشنبه هشتم شهر شوال المکرم
یکی از روزهای ... و ... دارالخلافه گردید و این سر گور اوزلی سفیری سازد شعر نیکو تحریر و روشن رای مجلس آرای
خوش بیان عارف بلغات ترکی و عربی و فارسی و هندی و روسی و فرانسه بود و متتبع از اشعار و اخبار و آثار شعرای سلف
و خلف و سلاطین عرب و عجم و ترک و هند و روم و روسی و فرانسه و انگلیسی بکاتب و مراسلات فارسی و ترکی خطاطی
نیکو نوشتی و اشعار مناسب از فارسی و ترکی در خاطر داشتی با غلب صنایع و بدایع قادر بودی و بهر فنی از فنون معروف ماهر
در مراتب مصلحت جوئی بین الدولتین اهتمامی تمام داشت و در التیام میان طائفتین جدی بالاکلام حضرت خلافت دارالخلافه
و سلطانه مستفرن نظر عنایت گردید و از حصول این درجه علیا و رتبه قصوی بر امثال و اقران خود بر همه سفرای روم و فرنگ مباهی
و مفتخر آمد ملخص کلام سفیر بزرگ پس از ورود نصب ... در دارالخلافه در روز جمعه بیست و هشتم شهر شوال المکرم در عمارت گلستان
محفل جنت شاکل خسرو جهانگشا را حاضر آمد و از درک شرف حضور موفور السرور حضرت خلافت حاوی مناقب و مفاخر گردید
خاتم الماس بوزن چهل و هشت قیراط از جانب امپراطور اعظم بحضرت گردون بسطت شاهنشاه گیتی پناه تحفه و ارمغان
عرضه داد و با کمال رعایت ادب زبان معذرت بگشاد و گفت جهه برگ سبزی که حاصل بحر و کان را ... حضرت شاهنشاه
اعظم قدر و مقداری نخواهد بود تا بجائی که فضل و بزرگی از زند است و بلکه تحفه درویش ... چه چند ولی چون حضرت امپراطور اعظم این
خاتم را به ارمغان را بضمیر نقد جان عزیز و انجام ایام عمر گرانمایه بحضرت علیا حمیدی داشته است امید آن است که نگین
این خاتم در انگشت سلیمانی حقی بزرگ بر جان حمیدی گذارنده و بنده به آورنده را در همه ممالک ایران و فرنگ بدست این عنایات
کلاه از فلک برداند و با آسمان برابر آید حضرت خلافت خلد الله ملکه که بفطرت قدسی جبلت مثل و آرزوی معتبر در حقیقت مجسم و ذکی
مشخص و مقدار را اقل قلیل و مایه اخص است از سیاق معذرت سفیر با فراتقرر چون گل شکفته و خندان آمد و بر زبان الهام
ترجمان این کلمات حکمت آیات که در قالب فصاحت بمنزله روان است و در پیکر بلاغت در پایه جان روان آورد که ... جان

دوستان و تحفهٔ محبان را گیتی برگیرند و مقصد از در نیازمندی این چه کرامت نامه که اکسیری است روحانی و این تحفهٔ طیبه با کیمیای جهان
از برادریست جانی و از یاریست جاودانی ... سلیمان که از نامه اسکندر جمشید ثانی تحفه آورده اند از این رو پیوسته ما را بدین
در زبان خواهد بود و با ایشان همواره حدیث یگانگی در میان و زندگی از دوستان بر زبان شیرین‌تر بود از ذوق مکارم و ظهور مراسم سلطان
زمان جم جاه آسمان‌بنیاد ادب بوده و از دوران بیانه به دوام دولت ابدی برگشت و ذکر یورش حضرت نایب السلطنه شمشیر و تدبیر و رسیدن به محل
سلطان‌آباد و قتل و اسیران طایفهٔ ضلالت‌نشان در دست عساکر فیروزی آثار جعفرقلی خان پسر محمدحسن خان قاجار پسر ابراهیم
خلیل خان حاکم شوشی به هوای خدمت این دولت ابد آیت بار دیگر سر شورش با پای مخالفت نهاده به عزم معاودت در قلمرو
بر ناله قراباغ را از قصد وی آگاهی روی داده از نیروی مردم بی استحضاری حاصل گردید تا ابواب فتنه و فساد مسدود
از بند بجهت و بندی وی اقدام ورزیده و قید او را در محبس تنگ بگذرد از پای او در فضای وسیع جهد شده الیه پس از چندی
که به سلسله گرفتاری در از او بود و در شبگیر از آن طایفه روسیه با فوجی چند از اعوان و انصار توطیه نموده خود را
از دام رهائی داده و در قلعه چهار و محل شاهرگ مرز کم اقبال سواری آمد و نجات خویشتن از گرداب اضطراب و استیلای
خود از غرقاب انقلاب به حضرت نایب السلطنه استعانت نمود و از جهت والا شاهزاده فلک عزت اعانت جست
و به نیزه رسیده حدود سلطان‌آباد که به جراحات ایلات و در چشم ولایت قراباغ در آن محل لشکری در زمین بسته و در آن سنگر آسوده
از بیم بجای در روز کار نشسته بودند گاهی از غلبه خود تجاوز نموده دست جارقی با یکجهت حدایشان بر روی کشادند به عزیمت عزم
ملازمان حضرت نایب السلطنه محرک عرق جلادت آمده تدبیر و تسخیر آن گروه ضلالت تجهیز و جهد گردیده و این عزیمت همایون
زمانی بود که از نهب وی کافر و مسلمان را در قلهٔ محبس روسی بوری و پیر و جوان را پشت پوشیده با گلیم و پیاده روس
کافر بچه از سنگ زره ایجادات آتش سیل اندوخته در آب منجمد نموده دریغ سردی تا با شیر فرو بچه از سیماب روان را اکر می
یاقوت گداخته بر انجمه با نرمی منعقد گردیدی و در این حال با فوجی از سربازان هر جدال و عدودی چند از آن پیش یکراهی بی مثال
از دار السلطنه تبریز همچون صرصر عاصف و برق خاطف رو به آن طایفه خاکی آوردند چون سنگر سلطان محاط سربازان
آتش‌فشان گردید معبور رسیده از جسارت طبیعت و زبانت لشکر دامی برای شد که بقدم جلادت پیش آمده و در دست هجا دلت یکبار
از دو طرف آتش قتال شعله‌ور آمد و نایرهٔ جدال اشتعال گرفته معبور چون و تحتین بار بضرب مهرهٔ آتشین تفنگ صاعقه بار به درون
فرار جست معبور که او را تاب بود و اشتعال نایرهٔ قتال را دامن زن آمده و در ترغیب و تحریض روسیه بکوشش و پیروزمانی

و هر یکی به بین در تنور آتشین دیگر جان داده رو به آن تخت روانی پیر شد چون زمانی مستمع حدیث پیکار و حکایت کارزار شده بود
عهدهای آتشین او در رسید حضرت نایب السلطنه را غیرت فطری و جلادت ذاتی اجازت نداد که آن این آوان شب ظلمت را تا
بزمی معاطف نماینده با خار و ابرار تکمزات ضمیر توپ و تفنگ‌های دو دستان شجاعت آیند سربازان جان نثار را فوج فوج بعد
فوج و دسته بعد موج امر به یورش فرموده با اقدام استاده نمود آتش بلا بالا گرفت و نایرهٔ حرب اعلا پذیرفت فضای آسمان از اضطرا
دود تفنگ برق بوارق بیالید چون سینه هیئت آتش‌فشان آمده و صحن زمین از دم آتشین توپ‌های آتشین پیکر مانند دل کانون شعله زار گردید
تیر پران همچون پیک خاب در دیده‌ها راه جست و تیغ بران به شانه کوه هر خرده در مغزها قرار گرفت خنجرها در سینه که مکان اصلی یافت
بیاسودند نیزه‌ها در پهلوها که قرارگاه قدیم آنها بود آرام در ربودند گرزها چون دیدند که زبان نیزه طعن دراز است پای
مرکوبی نهادند کمان‌ها از آن جا که حلقه‌های کمند گشاده دیدند خود را جمع آورده بر آن کس تیر برگشادند عجب است که کمان حاجی پیلا
در قبضهٔ ترکان مدعای رب اشرح لی صدری گویان بود و دل سنگان فولادی در انشراح صدر روسیان کاوشی می‌نمود
و خوب است که توپ آتشین پیکر در مرکب غضب کوکب شهید بار نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة دهان گشاده داشت اما هر
آتشین در سنگر نحوس روس آتش بجا می‌افروخت و آخر الامر با هزار خوف و هراس و ظلمت و رعب و هلاک به کفر و بیرون از شیطان رجیم
بر جوانان غالب آمده سربازان جان نثار مانند بلای آسمانی و آجال ناگهانی داخل متاریس روسیان گردیده و جمله ادوات
و کرمان بسته در پیشگاه حضرت نایب السلطنه حاضر آوردند آلات و ادوات حرب و پیکار آن طایفه از توپ و تفنگ و طبل و علم کیسه
نصیب مجاهدین دین آمده و صدای تحسین و آفرین بر سپهر برین بر مجاهده مجاهدین از آسمان بزمین رسید ایلات و چشم آن حدود
و سامان را کاک بجلد و قراجه داغ گرجان به دولت و اقبال و سعادت و اجلال خرم از بخت سعید و خوشدل از ستاره مسعود
روی به دار السلطنه تبریز نهادند و اجرای خدمت را موازی بر شمرند و پنجاه نفر اسیر روسی و دو نفر علم و چند عراده توپ
بحضرت علیای خلافت فرستاده آمد خاطر آفتاب مآثر شاهنشاه فلک جاه از وقوع این فتح بزرگ عظیم مبتهج و مسرور شد
و به نیابت خرم و خوشنود گردید تقدیم سپاس را زبان نیاز بشکر شکر شیرین ساختند و اقتضای مسرت را امر به قیام عشرت
بروا ختند صفت بزم شاهنشاه گیتی‌گشا خلد الله ملکه و جلاله چون شاه ظفر پرچم گردید و بخت جوان خسرو معظم را هم آغوش
آمد در دیهیم حضرت خویش را آراسته طالع همایون دارای جهان آرا در کنار قرار گرفت و زمانی بود که زمانه با قضای
زمان زمان از دور برق افشان آب حیوان روان آوردی و از ظل روان مردی و خلقان بر در این زمین فرو باریدی کسی که

جلان برق سیر سحاب از دیار هند خود ابرهای کافور بار را داشته اند یا هندو نژادان غمام اطراف کوه و دشت را انبوه های قلاع
بر بنا ساخته اند که از سورت سرما سر در خرقه قاقم کشیده بود و آسمان از نم برودت در آگینه سنجاب خزیده فصل دی را متاب
مجلس آتش فروزی بود و فرح روس را موافق مزاج داروی جمشیدی لاجرم داروی جهان گشا را تفریح خاطر داعی به ترتیب بزمی
چون بهار آمد و تفریح ضمیر طالب نظم مجلسی بهشت آثار را مشگران چنگ سان بار به آساختن گوش رباب تنگ بالید
آواز باربد مستی نوای همایون برکشید و چند سطر به راستی بجا رشیدند که تا با کوچک و بزرگ موافق و مخالف در مقام آمدند
برآید و غنا طیا بنجا بر بنا گوش تشنا آوردند تا چون بچگان از دوایر نشاط پای برون نگذارد و چنگ را تنگ در آغوش
برکشیدند تا با آهنگ های عشق دوا حباب را شادی فزاید و ساقیان مشتری روی زهره جبین آتش سیال را لعل خوشاب یاقوت
گداخته از حباب منعقد و آب منجمد بکاسات فغفوری و طاسات ذهبی و زجاجات حلبی روان آورده این شعر آبدار چون آب
روان فرو میخواندند **شعر** لعل مذاب نوش کن از آب منجمد ؛ چون آن حباب آب ز تاثیر جنت سطح زمین چو گشت [illegible]
بر پیش از آنکه بلور طون است [illegible] خون لعل بجیره روان بود و ساغر را لب لعل از گریه آن چون گل خندان ریختن خون بلبل
نغ هجوم حامل را بغفوری ساقیات ملاح دم بدم میباح آمد و خون سیاوشان دفع سورت بهمن را با قراح غایات ملاح
صباح و رواج رواج فزود مرغ صراحی بانگ برآورد که صحن زمین را ناشسته بخورد و الماس است فضای مجلس یاقوت
گداخته کان بدخشان ساز بلبل المطبل فواره کشید که ادیم خاک آگنده حقه خاتم ساخت بزم را اطلای محلول رنگ
یاقوت مذاب آید باده چو ناگه غم انکس چون خورشید او ؛ هیچ شو از نخجیر چون قصب با مهتاب از طرفی چنگ خروش
برکشید که چون سر شیر الیران شیخ و شنگ سنگ در کنار آید از جانبی عود سر در بر آورد که بجادت معهود قطیر شام را عود بر آتش [illegible]
بزم شاد از نکهت می چون کلبه عنبرین مشک فروشان بود و محفل طرب از دود بخور شراب مشکین مانند بازار عطاران آمد
چون ساقی آفتاب چهره ماه صفت کف دوره بهر عشرت را بجا ره پیمانی بپیمود و باطراب باده زنگ زنگ غم از صیقل خاطرها
بزدود و باده نوشان صرف شرب از ذوق روی مشتری طلعتان زهره جبین بوجد در آمدند و صنوبر قامتان لیلی وش [illegible]
صبای آفتاب صفت سهیل شعار مجنون وار رقص کنان در هوای مجنونی چو بازگو از مجنون ز زیاد ان مجنون : تا [illegible]
عربیه تنق کبدی اذا ما شدی و رقص طلی اذا ما رقص ؛ سرو قدی بناز خاسته به از واحش که سرو قدان را چون خوش آمد
و رقص و دست بعنانده که مستان را دولت افشانی تکوت کمپوار بر هم فزود از آنجهت که آزادی دلهای پریشان خواهم زنخدان [illegible]

آب بیاورد که پی فزری جان عاشقان جوی باسر انگشتان عناب گون فندق سان انگشت میزدی کرسته میگم ابابان [illegible]
رنگ عنبر زده شد غزل میسرود که نبات می بزنم وقتی بغمزه روی چون ماه بر زلف شب آسا پوشیده کوهی از مردم نهانت می
دلبری گیسوی همچون شب از چهره بر داشتی که آفتاب در روز نمایانست چشمان جادو بغمزه بر هم زنان که در عهد شاه دیده فتنه در خواب است
طرهای پرخم را گره از هم بگشادی که در عدل شاهنشاه خانه طراران خراب است بعضی نی خمیدی و چمیدی که قامت سرو بسی خجالت
بعشوه سازی و طنازی انگشتی در بر خواستی که رسم دلبری این است و چون در فسون سحرسازی [illegible] بابلی را در چاه خجلت
بر او نگران [illegible] و محبت [illegible] چرخ را از دعوی [illegible] زبان کوتاه آورده و دلهای مجلسیان [illegible] زلف پرخم در کشیده در دامان
بر روحان [illegible] سوزد [illegible] ساخت اندیشه حالت خاطر آفتاب مظاهر خسروی را از طول زمان عشرت طره شکین [illegible]
حبابش [illegible] رخسار پریشان ساخت یعنی وقت شام در رسید و گیسوی عنبرین [illegible] بپراکند یعنی آفتاب در پرده ظلام
پنهان آمد و دامن ناز [illegible] برچید یعنی وقت خواب [illegible] رو از مجلس برچید یعنی حریفان را خوابانید خسرو جهان کشا بسعادت و اقبال
از بزم طرب برخواست و به جاه و جلال برنظم مملکت نشست **شعر** دولت قوی و چرخ رهی و ستاره یار ؛ دشمن ضعیف و بخت جوان
و جهان بکام خاور شکبار ؛ **در ورود بهار عالم آرا لطف ربانی** [illegible] لاله حمرای این حدیقه خضرا [illegible] ماهی سیم [illegible]
زمان اردی بهشت در شب شنبه [illegible] شهر ربیع الاول [illegible] هجری پنج ساعت و سی و چهار دقیقه از شب برآمد [illegible]
گذشته مطابق [illegible] بنقارت و نضارت در سرابوستان [illegible] آغاز شکفتن نمود **شعر** چو کرد این [illegible]
شد آذرگون ز آذرگون لب رنگ ؛ ز نیلوفر چمن آهوان را ؛ زمرد فام شد [illegible] شبه رنگ ؛ [illegible]
بر آذریون [illegible] ؛ [illegible] الارض [illegible]
شقایقه [illegible] لاله فروزان آورده و هر غنچه [illegible]
افروز [illegible] چمن آذریون [illegible] نمود از مژده ورود بهار [illegible] باغ رخسار گل [illegible] دشت غبار خیز کوه و کوه خرم [illegible]
خاک مرده [illegible] جان [illegible] گلشن [illegible] گل [illegible] چمن [illegible]
کف [illegible] بینی پاکه آتش موسی نور گل [illegible] سحاب [illegible]
کهبار خسرو [illegible] بر خار و خاره فرو بارید ابر آذاری [illegible] جان [illegible]
لاله ساقیان باده های [illegible] بشاه [illegible] جام [illegible]

که جمشید دوران کار سوی بهار بشادی سوی چمن می‌سپارد است بنفشه گیسوی پر خم غالیه سا فرو کرده در زمانه از نکهت گل بهر سو جانب باغ عرفات
غنچه بخنده شیرین لب بگشاد که از رفتار این مژده دائم همی می‌آید گل با چهره فروزان است دست صبر رفت که از ارتباط این خبر ایام بزمین
بیرون شد سرو و صنوبر و چنار و شمشاد مانند قورچیان در دو طرف خیابان براستی صف کشیده بپا ایستادند که در پیشگاه پادشاه شیوه
ادب بجا آورده است گلبن نسترن و یاسمن همچون گل چترکان در اطراف باغ طبقهای گل بر سر نهاده قدم از قدم برداشته
که در حضرت شاهنشاه بهم جا از جای خود حرکت کردن است بلبلان خوش الحان در گوشه و کنار غنچه اوج حسینی و نوای از
و بم در در کار صبح و شام غلغلهٔ شادی در افکنده اند که در این عهد خجسته غم را بدل راه نیست قمریان قافیه سنج در فراز و نشیب
ترانهٔ پست و بلند و آهنگ عراق و حجاز در چارگاه صباح و رواح و عشا و غدات الحان خسروانی بلند آورده اند که در این دولت
ابد مدت اندوه را در خاطرها راه نباشد خرم و خرم بخت فیروز روز دولت بسیار سعادت آثار گیتی پناه گردون مدار کرم شعار مرحمت
دثار جشن نوروزی را از همی چون جهان بیاراست و محفل چون نگار مرتب نموده تخت عرش صفت در ایوانی آسمان رفعت بنهاد
و آفتاب وار از مطلع اشراف بدرخشید و مشتری سان در درجه شرف معظم آمد ابر کردار بر دریا دید و مهر صفت نور پاشیدن بچهره
زمین را رشک بهار شد و دست زرافشان غیرت سحاب گردید پر کلاه بر آسمان سود و سر و جبین بر فراز اکلیل رسانید کرم
عام عام مل کرد و بحث حدیث معن بن زایده و زایده بشمر و شاهزادگان خورشید لقا از پس و در روز از چون [illegible]
فوج فوج سرو ربان بسوی بحر محیط یعنی آستان آسمان نشان دارای جهانگشا قطره زن گردیده تقدیم ارادت را در بزم همایون
حاضر آمدند و انجم صفت در برابر آفتاب رحمت خورشید سپهر خلافت ثابت و برقرار ایستادند و در دوش از فراز دری
جبهٔ قرین خضارت و نضارت پیر و جوان از رحمت شاهنشاه بهشتی روی و سرشته خوی بهم بهجت و مسرت سپهر سپاسی
منقور و ستاره به چاکری بهره مند در رکاب چاکری ارادت شعار زمانه بنده جان نثار ملک بعدل معمور رعیت در رفعت مغرور
روز دولت بهم نوروز بخت سلطنت جلوه فیروز کوشش اکنده و بنوای نو سر بر شور از شاهی مستقر خلافت کشوری حاجب درگاه
دارا در کی عید اضافات چون دجلهٔ مالکا ؛ و سرخ بال ابیل بعد میثما ؛ بقای دولت ابد مدت را فرشته دعا ملک
در این مقام [illegible] استیلای بر دشمن را خدا یار و حضرت قرین چپ باد ؛ بادت همه سال رسال دولت ؛ بادت همه روزه
روز نوروز ؛ هر سال نکوترت ز امسال ؛ هر روز نکوترت ز امروز ؛ گفت موکب همایون بعد سلطانیه سخن گذاشت
چون لشکر بهار باخبار و انصار مرغان نسیم آزاری از نهان خانه خاک و از آنگاه زمین در اطراف کوه و دشت فوج فوج

بر جوشیده و نوع نوع روی بصحرا بنهادند کوه که سردار نوزاتش [illegible] چون پیکار دی بهشت است سرو در بدخشان لعلی و درع زمردی
پارات و تیغ فولادی برکشید باغ که سپهسالار لشکرآرای با لباس پر استعداد و خنجر و جهار است آلات حرب و ادوات پیکار
برتن خود راست آورد و جشن کاری کردی از نوابای باغ و راغ و از نشیب و فراز تلال و جبال روی به بار فرا روی آشفته بهار بنهادند و روان
جمشید جم جمشید فر اسباب رزم با موکبی مشحون بدلیران خون خوار و انباشته مردان شیر شکار [illegible] سیف [illegible] خزینه
لله [illegible] الاطراف و الاکناف [illegible] فی [illegible] جات الیه صروف الدهر [illegible] تیر فلک [illegible]
چون عزم کامکار نوروزه کمان کند ؛ روز شنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی یکهزار و [illegible] سلطانیه
در حرکت آمد تحقیق روز منزل کرج مقرر رایت فلک شکوه گردیده و رود کرج را از حصول این افتخار بر تن روانی روان شد و در سر شوری
پدید آمد غره زنان سر روی که بجبهتم روان چون موکب لشکر از اسباب در دوام خروشان موج برآوردی که مجره پیکر ام چون مغز
مرکب ظفر کوکب جمشید سپهر احتشام [illegible] رسید [illegible] خرم آب [illegible] آمد سر است دریای خزر با هر گاه [illegible] بر آسمان
رسید مجال است و [illegible] گفت که چون [illegible] بجلادت روان [illegible] جاری گردد و زنده رود صفاهان چشمه حیات
من بعد [illegible] جاری کردم [illegible] بجلادت روانی آمد [illegible] حوض کوثرم [illegible] چشمه خضر [illegible] چون مکانی بهشت نشان [illegible]
سرشت [illegible] خاک [illegible] همچون گنبد خضرا [illegible] آبادان مانند
[illegible] سازد [illegible] سراپرده همایون [illegible]
از [illegible] ایام صیف [illegible]
اندیشه طرح [illegible]
[illegible]
آید [illegible] کلام در تعریف و توصیف این بنای [illegible]
[illegible] قصیده [illegible]
[illegible] القصیده هذا [illegible]
[illegible]
[illegible]

حلقهٔ آن را ز ماه تمام ایکت تنگ ؛ شمع این را از مهر خبر ایکت عار ؛ بر او عجب چرخی گر زری طبیعت باشد ؛ اختران زهره بال سیاره
آسمان کرسی پر سجده اوزدی نیاز ؛ کرده دریای کواکب یکبار تو نثار ؛ کاین چنین ز اخترت ربا شسته آید ؛ کاین چنین ز بخت
ار آراسته کرده کار ؛ دلکشا روضهٔ تو دلکش و دلجو چو بهشت ؛ جانفزا عرصهٔ تو خرم و خندان چو بهار ؛ از چه ز آب تر از
دیده و جان آب حیات ؛ از چه ز خاک تو ز نافه سنان نثار ؛ گلستان پر شده در دولت بی جدول آب ؛ آسمان پر شده
از دولت بی شت غبار ؛ بجای تو ز تکلف خرد دستغنا ؛ با رواق تو ز رفعت فلک استغفار ؛ روح بی روح تو در جسم ندارد قرار
جسم از روح تو با روح ندارد سر و کار ؛ در هم از سنبل طرهٔ تو شد طرهٔ حور ؛ تا ز ریحان تو کرده پریشان خط یار ؛ خجل زهره
و صفات ز لاله و گل ؛ غیرت سدره و طوبی است ترا سرو چنار ؛ رخت انفاس مسیحت ز ابا د ربیع ؛ رخت بیضای
کلیم است ز اشاخ ازار ؛ چرخ را با خطر تو زمین است نیاز ؛ خاک را با شرف تو سپهر است فخار ؛ این خطر در تو ز جشن سلیمان
بیرست این شرف در تو ز اورنگ سکندر آثار ؛ او کز صفحهٔ شاه که دولت او ؛ فخر دوران ملک ابل جلیل قاجار ؛ آن جهاندار
جهانگیر که در مملکتش ؛ جز که در چشم نکویان نکند فتنه گذار ؛ شحنهٔ مرحمتش دست قضا بسته ببست ؛ پنجهٔ معدلتش پای ستم داده
فشار ؛ جور در اقلیم ضمیر از ستم او زری ؛ ظلم او در زبان از غضب او زنهار ؛ برق قهرش باشد دل اعدا ما دی ؛
ابر پاسش را باشد جگر چرخ شکار ؛ عدو را بگرا دشم خدنگش ارزان ؛ ماه رخسار از نوک سنانش فگار ؛ پاک شسته از تیغش
اختر سرگشته ز سر ؛ باز ماند از غضبش چرخ جفاپیشه نگار ؛ باد را عزم وی از رهرو سبک خسته قدم ؛ خاک را تیغ وی از خون عدو رنگ نگار
چون شد وی بکار چه بسیار چه کم ؛ چون برد حمله با اعدا چه یکی و چه هزار ؛ بسته آرد و بکشد هر که بود او بورش ؛ خسته ماند
ز سنانش بود ار سام سوار ؛ چون یمین سوی یسار آرد هنگام وغا ؛ چرخ حاشا که کند فرق یمین را ز یسار ؛ ای پی خوش سلطانیه
من کام سپهر آسمان نیز در آن ره جوری ره سپار ؛ گفتمش کرم عنان تا کجا این برویم ؛ دین چنین ره سپر با بجه شهر وبار
گفت تا طوف حریمی که بپاس درش ؛ همه شب تا سحر دیده اختر بیدار ؛ جان فزا قصر سلطانیه کاکنون بجهان ؛ غیرت باغ جنان
آمده از نقش و نگار ؛ ماه را حلقهٔ او در شکند چهره بهم ؛ مهر را شمسهٔ او برفکند پرده ز کار ؛ آن نکو قصر کش از دولت شه کامکار
از پی بور فریدون فر جمشید شعار ؛ زیور ملک ملک زاده سلیمان که بود ؛ آسمان خرمش از بخت و جهان از دیدار ؛ خور سر وش
از پی اصغا همه گوش آمد و هوش ؛ تا بلبل سخن آمد لب او شکربار ؛ مهر از تابش رویش بعرق شسته جبین ؛ ماه نه
رنگ رخش خسته با خون رخسار ؛ بسته از شهپر جبریل بپرش تعویذ ؛ کرده از سنبل حورش عذار هر بار ؛ ندیمان نجیم دم و جان

اختران را ز غبار ره او زیب عذار ؛ روشن از نور رخش روی زمین گوش ازین ؛ هیچ که دم نزند صبح دوم از کو هسار ؛
تا که دون صفت او ز نکش بنده ز زیب ؛ تا بجز رشید مثال افسرش آرنده نگار ؛ قطره چون گهر آید در بطن صدف ؛
رشحهٔ خلد برین کرده در قعر بحار ؛ در شمار خدمتش لابه کنان کفت سپهر ؛ کاش نام من سرگشته در آید بشمار ؛ نغضب گفت
قضا کاین طمع خام مپز ؛ هوس هم سر لابه مکن ریش مخار ؛ پایه بار کهش بر تر از آن شد که رسد ؛ اندر آن پی سر و پای
جور از دولت بار ؛ وی که ز پایه چو جان پور شهنشاه جهان ؛ وی شهنشاه جهان از تو چو جان برخوردار ؛ ای بمند تو
همی نیم کار و ده قضا ؛ پادشاهان جهان را بر هت خسته وخار ؛ سرفکنده بکمندت چه کهین و چه مهین ؛ رو نهاده بجنابت
چه صغار و چه کبار ؛ بخت را با تو خطاب این که بعز چو قضا ؛ بین ستیز جهان گیر ز همت بکنار ؛ عرصهٔ ملکت از بلک بر آن
بکشا شاهد سلطنت از خنجر بران بر آر ؛ از برا فرشته بال زبرافراشته برز ؛ تا که شود زمین حصن حصاری گذار ؛
تا بود بخت جوان شاه جوان را یار ؛ تا بود حکم روان خسرو دوران را یار ؛ باد با بخت جوان عمر فزونت ز حساب ؛
باد با حکم روان سال فزونت ز شمار ؛ موکب فلک کوکب پس از بنای دلکشای قصر سلطانیه بصوب مسرت اوب سلطانیه ؛
نهضت بپرا کرده در روز دوشنبه و دوازدهم شهر جمادی الاخر ساحات چمن سلطانیه را از ورود مسعود غیرت سپهر کبود آورده

تا چند روز بسیر لعب باز ؛ ذکر قضیهٔ کینه خواه نقیض عبد الله پاشای وزیر دار السلام بغداد و قبل ازین

در سیاری خامه وقایع نگار نگارش پذیرفت که شاهزاده اسفندیار شعار محمد علی میرزا با شاره لازم البشاره شاهنشاه گیتی مدار تأدیب
عبد الرحمن پاپان را از کرمانشاهان عزم نموده پس از حصول غنیمت و تأدیب و تسخیر دژی هم باز با قضای قوی چپ در رزم و بزم آورد
و در بزم بخشد ؛ گل بیراری و جباق بیوالی ؛ و لایات مسخره را بشرط بندگی و ارادت عبد الرحمن مفوض داشته جنابش
آن حدود مستقل و مستولی آمد و دنبای دولت عثمانی را از ابتدای این حکایت که افتتاح تسخیر بغداد را مفتاحی فاتح بود
آیت مغایرت مشاهده و انعقاد تار رشتهٔ این قضیه هستم چرا با قباله بغداد و حدیث بصره منجر نشود غبار این فتنه رفته رفته
بر جانشینی احوال کرکوک و موصل این شام و حلب نیفشاند لهذا دلیل با را علی العجاله بتمهیدی اندیشیده عبد الله پاشای وزیر
بغداد را بعزم استرداد سر عبد الرحمن پاپان و استرداد آن نواحی و سامان نموده و زمره نیرنگ قیصری با لشکری آراسته در اواخر شهر جمادی
الاخر بعزم شهر زور سبک عنان آمد و بقصد تدمیر عبد الرحمن پاپان برنده و امان کرده از شنو و نیز عبد الرحمن پاپان تحریک ملکه جسارت
و اقتضای تهور طبعت و غرائب استیلای که او را السلیمان پاشای وزیر سابق روی داده بود بی اعلام از ضرورت ماجری بحضرت ظل الهی جانش

بدون اتحاد او از شاهزاده آزاده اسفندیار جلادت بهمان جمعیتی که از طایفه بابان او را همسر بود مقابله با وزیر را مبادرت
ورزید و مجادله با رومیان را آسان انگاشت و در محل موسوم بدلو عباس سنجق شهرزور عسکرین را تلاقی روی داد و طرفین
را مقابلت حاصل گردید و این خود عادتیست معهود که پاشایان بابان را هیچگاه با وزرای بغداد از عرصه مقاتلت و یارای
مجادلت نبوده و اگر هم وقتی از ایشان بتعدی از حد خود با وزرای بغداد اقدام بزم را قدمی پیش نهاده است بر استعمال آلات
جدال و اشتعال نوایر قتال از بکاه سزا پاس نشسته با کمند گرفتاری بسته گشته است علی ای حال عبدالرحمن بحکم استبداد و تهور
نهاد حملات مردانه بر بغدادیان برد و از هر طرف روی مجادلت آورد و بغدادیان نیز دست بتیغهای مصری یازیده و تازیان
برق سیر بجانب اکراد بابان کرمخان آورده مقاتلت آغاز نهادند هنوز تیغ بران را در معرکه قتال قطع و فصلی روی نداده
و خنجر تشنه کام جهان قدم بسر چشمه دلها ننهاده بود که اکراد بابان بهمان عادت معهود کمان آسا پشت بدادند و تیر صفت پرکشادند
عشایر و اقارب عبدالرحمن بعضی مقتول و برخی مغلول آمده بقیة السیف بهواخواهی خالد پاشا ملحق بدرگاه وزیر گردیده و آسوده و ایمن
و آسوده از طعن و ضرب نیزه و تیر عبدالرحمن دیوانه با دلو عباس با معدودی راه فرار برداشت و روی بحدود دار الدوله
کرمانشاهان گذاشت پس از روزی چند مانوساً و منکوباً وارد حضور شاهزاده آمد و از بند غم و اندوه آزاد و شاهزاده از مقتضی
بمقتضای عزت فطری و حمایت جبلی پس از اعزاز و اکرام جانبش خاطرش بمزید انعام از وزیر خورسند آورده و ضمیرش
بعطایای گوناگون و انعامات از حد و حصار برون از کشاکش اضطراب و انقلاب آسوده ساخت و اعلام و افهام احوالش
حضور سپهر پرتو کوکب ظفر کوکب حضرت خلافت مدار مفروع تا چه سازد خسرو دوران شهنشاه جهان **ذکر تعیین سپاه نصرت همراه**
بتدمیر مصطفی خان طالش و نظم آن حدود و سامان قبل از این نگاشته گردید که مصطفی خان طالش نظر بخبث
باطن و شناعت بخت دست از تعظیم شعار اسلام برداشت و توسل باعانت کفره روس جست و از منهاج اسلام پناه گرگشته
بدرکش عداوان نصاری آمد در اوانی که میرزا اسدالله خان مأمور بتدمیر آن غوایت تخمیر گردیده از فراری که مسطور شد از منزل و بیخ
بادوس بسیار فرار خود را مجل جا بیش و آن که حصن حصین آن غوایت نشان بود رسانید لشکر قیامت حصار ارکوان را
را متصرف گردیده و حفظ و حراست آن را در محل برقرار آوردند و بحکم شهریار تاجدار گیتی مدار معاودت باردوی کیهان پوی نمودند
در این اوان بعرض رسانیدند که ساحات سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام بود باز در حضرت علیای خلافت مصدر عرض افتاد
که مصطفی خان به حمایت روسیه مغرور گردیده و با غوای آن غوایت نشان از راه رفته است باز نگاه کار راه سپار طریق خلاف

و اندک مراسم اسلام و انصاف در او آخر شهر رجب المرجب اسمعیل خان شام بیاتی و عبدالله خان ارجمندی با هزار نفر و گروهی
و فوجی از لشکر قیامت اثر براه رشت گیلان آمدند که در آن سامان هنگام کارزار و هیجای بیکار بوده اگر مصطفی خان را رای خطا اندیش
و دلالت بخت برگشت خلاف نامه رهبرش راه بتیغ تیزان مصری تیز ازو مجمول سازند و مغفش را بزبان و ردای تیزی خطی مبتلا و حواله نمایند حضرت
نایب الخلافه را نیز اشاره شد که در حوالی لشکران سنگر متین استوار آرند و بجراءت لشکران و ارکوان فوجی از سرباز که در آن
برکاب حضرت نایب الخلافه با امثال حکم محکم خسرو جهانگشا در جنب لشکران سنگری متین و محکم زمین از زمین بآسمان برده و بر سر یک
از قلعه ارکوان بسنگر لشکران فوجی از سربازان آتش فشان بر گماشت صادق خان قاجار عزالدینلو و محمد خان سرهنگ ایروانی
با فوجی از سربازان لاریجانی و سه عراده توپ بحراست سنگر لشکران مأمور فرمودند و پیر قلیخان قاجار شام بیاتی و جهانگیر خان اروعی
و قلیخان نوری را بمحافظت حصار ارکوان معین نمودند و تاکیدات اکیده در تیقظ و تفحص و هوشیاری از کار رجال ستاری و زیر هم
بکار بهر یک از ایشان عمل آمد و هر چه در این باب ضرور و در کار بود معمول افتاد **ذکر ورود اسمعیل آقای حاکم اردبیل**
از جانب وزیر بغداد در باب تفویض ولایت شهرزور و کوی و حریر بخالد پاشای بابان آنگاه آن پنهان بعد از آنکه عبدالرحمن
پاشای وزیر بغداد بر عبدالرحمن پاشای بابان غالب آمد و پاشای بابان از خوف او بنگاه فرار گردید وزیر بغداد ولایت شهرزور و
سامان کوی و حریر را به خالد پاشای بابان واگذاشت و خود روی بدار السلام بغداد گذاشت ولی از توسل عبدالرحمن بذیل
حمایت دولت ابد بنیان زیاده متزلزل و پریشان بود و از اندیشه تهدید او ولایت شهرزور بنیه تیزان عیوره بر اندازه خویش
و هراسان تفحصی از این خطرات داشت لهذا از تقاضای در نشیب و فراز کار و اندیشه در آغاز و انجام امر و دین دید که رسولی چرب زبان
بدرب اسپان بپستان مردت نشان دارای جهان روانه سازد و با سندهای مرحمت و تمنای کرمت خویشتن را آسوده
از این فتنه آرد لاجرم بحصول این مرام در انجام انجام اسمعیل آقای حاکم اردبیل را با عریضه ضراعت آمیز صداقت آمیز
بطرف حرم محترم خلافت توام مأمور نمود و شارالیه بنگامی بتقبیل آستان کیوان نشان سپاهی مستعد گردید که ساحات چمن سلطانیه
مضرب خیام سپهر احتشام بود و مشارالیه بحضرت فرجام پس از آنکه بشرافت احضار بحضور باهر النور فرق تفاخر بر قبه سپهر کبود سود خلاصه
تمنا و مستدعای این بود که شاهنشاه جهانپناه از کمال مقتضای مرحمت شاهانه ولایت شهرزور و سامان کوی و حریر را بخالد پاشای بابان
واگذارند و بحمایت و اعانت عبدالرحمن تجدید لشکری برای تجدد و سامان برگمارند هر اینه رسم مواخات دولت روم
اوفق و انسب است و از طرف نیز لوازم ارادت و چاکری مقرر و مرتب چون این تمنا منافی عزت جهانگیر شاهنشاهی

گیستی گشا بود در جه حصول موصول نامه و جواب ایشان بزبان الهام ترجمان این خطاب مستطاب آمد که اگرچه عبدالرحمن برویت
کفران نشان و شنیعی است مغضوب چنان ولی از آن جا که از تاب افتاب حوادث در ظل حمایت و سایه اعانت این دولت علیه
برآسوده است و سرارادت بر خاک آستان مروت نشان بضراعت سوده نواب همایون ما اغماض از صواب منفی غیرت
و عزت و شهامت و عدول از انصاف و مروت و رعایت او منافی غیرت و مبانی مصلحت دولت است پس در این صورت
انسب آن است که بملاحظه اصلاح بین الدولتین عبدالله پاشا از سر این ماجری درگذرد و آن حدود و سامان را بدان
نزد و عبدالرحمن واگذارد و طریق استدعای تفویض بخالد پاشا در سپارد تا تیغ خلاف در غلاف موافقت آسوده آید
و ساحات آن بوم و بر بقدم بادپایان رکنان آتش نهاد و سنابک تازیان شیران جلادت بنیاد فرسوده نگردد و فرستاده
مزبور با خطاب شافی و جواب کافی رخصت انصراف حاصل نموده روی بغداد بر نهاد **ذکر ورود میرزا بزرگ قائم مقام**
از دار السلطنه تبریز بحضرت علیای خلافت باستیذان مصالحه با روس و ارائه استدعای سرکار ادنا سفیر
دولت انگلیس چون ناپلیون قرال فرانسه را با امپراطور روس حدیث مجادلت بطول انجامید در نفقه مقاتلت
با اطناب پیوست شهر مسقو و متعلقات آن بتصرف ناپلیون درآمد و از اینسو نیز حضرت نایب الخلافه لشکر سلطان بدرا غلبه مسخر
آورده و دو قلعه اندروسیه منوعی که نگارش پذیرفته تیغ کشید و بسته کمند آمدند بدین وسایل رویش جوف سردار روسیه بود
سرگور اوزلی ایلچی بزرگ دولت انگلیس طالب مصالحه شد و راغب بدان گردید انجام آن مطلب جناب قائم مقام از دار السلطنه
تبریز وارد اردوی کیهان پوی شد و جبهه سای آستان معدلت بنیان آمد پس از ترتیب بعضی مقدمات که منتج مصلحت دولت بود
و متضمن آرام و قرار مملکت معزی الیه در مصاحبت سرگور اوزلی ایلچی و میرزا ابوالحسن خان سفیر دولت علیه در اواسط شهر
رجب المرجب روانه دار السلطنه تبریز گردید که در حضرت نایب الخلافه در این باب ابلاغ کافیه بعمل آورده و پس از آنکه اطراف
کار و صواب و خطای مطلب بدقت تمام ملاحظه کردند بکار مصالحه پردازند و بعضی از مسالمت در میان اندازند ولی از
جانب سنی الجوانب حضرت خلافت تاکیدات اکیده رفت که مهما امکن از خدعه و تزویر و تلبیس و تدلیس طایفه روسیه غافل
و ذاهل نباشند که این طایفه را باضطراری که روی داده است اکنون سخنهای مصلحانه مبنی بر نفاق و اقدام بر مصالحه
مبنی بر شقاق **تتمه ذکر عبدالرحمن بابان و بعضی از وقایع آن حدود و سامان** چون وزیر بغداد و در نفاذ
ولایت شهرزور عبدالرحمن بابان استبداد ورزید و از حکم محکم دارای جاگشا که سپهر بلند را سر اطاعت و امتثال اطلاعی نیست

نمود لشکری را جرم تأدیب و تنبیش را عزم جزم جازمانه مصمم آمد و خرابی آن بوم و بر را لشکری جرار معین کرده با مضای عزیمت خسروانه ظهیر الدوله
قاسم خان قاجار دمیرپاشا فرج الله خان افشار و امیر خان شاه بوسف خان سپهدار ایلک خان از ترکان شیر نشان و شیران
جلادت بنیان روز پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم از موکب همایون بصوب مقصود روان آمدند و پس از ورود ببلاد الدوله
کرمانشاهان شاهزاده بخوابار شعار بهمن آثار روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم با حقی مبارک و طالعی میمون و عزمی
ثاقب همرهی صاحب بالگری و دشمن شکر و سپاهی نصرت اثر که بهره وقیه تن را در وصف هر یک از ایشان بتازی و دری
مضمون این ابیات بزبان است و بذکر قافیه این منظوم رطب اللسان **بیت** وعصائب بیتا فوتن اذا ارتمی یوم الوغا **؛**
فی غمرة الهیجا **؛** مثل الیراع بدستها ما رقه **؛** نفت خلف لاولاستیلاء **؛** یمشون فی زحف کان متونها **؛** فی کل معرکة متون
میاه **؛** ابنا حرب یطرحون نفوسهم تحت الظبا کالم یوم لقاء **؛** **نظم** سپاهی به بیسته چو امواج دریا **؛** گروهی بکثرت
چو اعداد اختر **؛** بنیزه همه حافظ عهد رستم **؛** بخنجر همه حافظ عهد حیدر **؛** از دار الدوله کرمانشاهان نهضت فرمود
بصوب مقصود مسلک عنان آمد در تمام محبت و الزام خصم را بقضای مصلحت روزی چند قبل از حرکت و پیش از نهضت
محمد خان کلهر از جانب سعید جانب شاهزاده آزاده با ابلاغ پاره فرمایشات که مبنی بر مصلحت مرافقت بین الدولتین
بهیتن بود روانه بغداد گردیده و بود با انتظار وصول خبری از وی روزی سه چهار در حدود ذهاب توقف روی داد چون از
طول توقف مسایله در بغداد معلوم آمد که جنایتکار وزیر جاهلت و اقدام وی بر مسالمت لشکر قیامت اثر را قرین کرد
قومی را چون بلای ناگهان از همت ذاته امور نهب و غارت فرموده و گروهی را مانند آتش سوزان از جانب قزل رباط بقتل و
اسیر و غارت روانه و خود با جمعی گرد بیش موج زنان در لب رود خانقین اقامت گزین آمد آن آتش سوزان و بلای
ناگهان در روزی سه چهار خشک و تر در آن حدود نماندند و ناطق و صامتی در آن دیار باقی نگذاشتند و هر چه دیدند جستند کشتند
و بستند و خستند و در آن بوم و بر بر استی فزع اکبر آشکار آمد و براستی شور محشر هویدا شد و در بر جانات تجمع وقتی سر از بستر خواب
برداشتند از خواب بیدار شدند بیدار گردیدند که اطراف بغداد را چون قطعات سحاب در روی آب قرین انقلاب و اضطراب دیدند
و آتش بلا در اطراف ولایت خود چون شعله سوزان در اضطرام و التهاب اطفای آن نوایر جان سوز را دست توسل بذیل شفاعت
را بازده دوران و علمای زمان امام هادی امام فاضل کامل عالم عامل رئیس الافاضل مولانا شیخ محمد جعفر نجفی دراز ده بضراعت تمام
متمسک گردیدند کرتابه ده بیان این آتش سوزنده و بابه قتل بفروز زند جناب شیخ رحمه الله در جانه رفع مغفرت را بر موکب فیروزی کوکب شاهزاده

ازاده روی بر نهاد و شفاعت وزیر بغداد را از زبان بیگناه شاهزاده خورد که جانی در تصرف داشتی باشاره آن جناب قاتل بوزیر
بخشیدند و از سران دیگر کشتی مکلف که خلاصه تمامی گذشت از ترکتاز نواحی بغداد باشد و ترک حب و غارت در آن بلاد برطبق التماس
آن جناب لشکر قیامت اثر از ترکتازی کشیده عنان آمده از قتل و غارت آسوده و روان عبدالرحمن پاشا با همراهی عبدالله پاشای
وزیر و تشریف شاهزاده آفتاب ضمیر بر بالش پاشائی شهرزور و کوی حریر تکیه زن گردید و وزیر پیر دست آویز مبلغ پنجاه هزار تومان
نقد آسوده از شور و انقلاب و فتنه و محن آمد رایت منصور معطوف بفتح و فیروزی بصوب دار الدوله کرمانشاهان شده کشاند
ذکر موکب مسعود همراه از آسمان جاه شاهزاده بلند اختر روشن و زند استیلای بر خصم در روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک در منزل
سنجاس رود زنجان بتوسط امنای دولت ابد نشان در حضرت خلافت عرضه افتاد و خاطر مبارک از وقوع این فتح نمایان
خرم و مسرور و منبسط و شادمان آمد پس از انجام این مهام و انقضای ایام مهام موکب فیروزی کوکب نهضت برای بصوب دار الخلافه
طهران کرده بعد از توقف روزی چند در عمارت بهشت آیات قصر دلگشای سلطانیه روز پنجشنبه نهم شوال المکرم مستقر خلافت
از ورود مسعود افتخاری کامل بر سپهر دوار حاصل آمد **ذکر مسارعت [illegible] پسکیویچ ینارال در منزل [illegible] با حضرت**
نایب السلطنه و تفصیل آن پس از نهضت موکب همایون بصوب دار الخلافه نیز در انقضای زمان لشکرکشی با انقضای طول موسم
دی رویش جوف سردار روسیه را ابلاغ و تدارک شکست فاحش سلطان بدان تفلیس و تفلیس به خاطر رسید که بنای مصالحه و بهانه
سازد که از تفلیس حرکت کرده بحدود قراباغ روان آمد و کارکنان نایب الخلافه با اظهار دوستان صلح دوستان حمد اسنان گردید و با منهای
این داستان و اندیشه مانند تیک خیال و برید شمال از حد و تفلیس پای بولایت شوشی شد و از اظهار قصه معاذرت و بعث
مصاحبت خود را بجواب خرگوش زند و در بینه است که گفته اند **بیت** بخرگوش خفته مرو زینهار **؛** که چندانکه خسپد دروغست کار **؛**
در محضر نایب الخلافه اعلام داد که از ولایت تفلیس تا باین مرز و بوم برای تزلزل کردم این راه دور اگر حضرت نایب
الخلافه نیز گامی چند پیش نهاده بنوس سنگار در رود ارس عنان عزیمت برکشایند تا حدیث مواجهه و مصالحه در میان آید و قصه
سازد که با اثنا خود بر زبان روان شود همانند رشته مخالفت یکباره کوتاه شود و حکایت مجادلت با الفت و زبان خواهد رفت
و این اخبار و اعلام و تمنا و استدعا در اوانی بود که حضرت نایب الخلافه بنظم ولایت طالش و سامان ولایت مشکین اشتغال
گزین و در آن حدود از برافراشتن سراپرده جلال طیره بخشای سپهر برین بر حسب تمنای سردار روس اولکی از [illegible]
درگاه را بملاقات وی مامور فرمود عزیمت تا نزد [illegible] معین بود که با کنار رود ارس مبادرت ورزیده از وضع مصالحه و کیفیت

سازد که سیاق عزیمت و روش نهضت او استفساری حاصل ساخته استمزاجی بوقت نماید و از حقیقت این مبادرت [illegible]
پس از آگاهی خود حضرت نایب الخلافه در آن روز استفسار سازد تا پس از استفسار از کار و اطلاع از مصالحه و پیکار هرچه منظور آن
بصلاح و صواب مقرون شود بکار رود ولی رویش جوف را این معنی تمهیدی که داشت بهانه خواهش بود و منافی کوشش
این بهانه که قصد از ورود تا این حدود استسعاد شرف حضور موفور السرور حضرت نایب الخلافه بوده و استسعاد بملاقات جناب
علاقات ولیعهد سلطنت اکنون که از آن طرف قرین الشرف مبادرتی نرفت مرا نیز مراجعت نیکوتر خواهد بود و معاودت
بهتر چنان مرجح که آمده رجعت نمود و از راهی که مبادرت ورزیده بود بقهقرا برگشت حضرت نایب الخلافه را از مبادرت و
مراجعت آن روباه حیلت شعار حیرتی روی داده استکشاف این کار را از منزل سلطان حصار رکیفت فرموده شکارگیان
رسیده آن [illegible] رود ارس نزول اجلال نمود با قضای قضا و امضای قدر ذات اجل از آنانچه روزگار غدار بود بی [illegible]
لشکر را در تفصانه روزی سه چهار در آن رود بار مشغول بصید و شکار آمده و سرگرم سیر کوهسار و مرغزار صباح پنجشنبه پنجم شهر ذی
حجه الحرام حضرت نایب الخلافه را عزم شکار بود روز بگاه پاینداره قصد کارزار تا کمان منهیان دوان در رسیده
که اینک [illegible] ینارال قراباغ با چهار هزار [illegible] بقصد مجادلت کشیده عنان است و در طی مسافت جهنده تر
از برق جهان و صرصر و ران [illegible] گوینده را حکایت بر زبان بود و سخن در میان که توپ آتش فشان در میان آمد و از آتش
حرب سر کشیده بر آسمان لشکر رسیده از اندیشه پیکار اسپان درکنار رود [illegible] فوجی خفته و جمعی بیدار [illegible]
سبزه شعار و سپه را با [illegible] غدار الملک لله الواحد القهار **ع** رفت کار از دست و آب از سر گذشت **؛**
شاهزاده دلیر شعار خود [illegible] کارزار و معرکه گیرودار [illegible] پیکار [illegible] قدمی استوار آورده و زنی چند چون
سینه خویش آتش بار سرانان جان نثار [illegible] و فدای سرو [illegible] آلات حرب و پیکار برآراسته فوج فوج صف مجادلت
بستند و از سر جان در گذشتند از صبح هنگام تا زمانی که قرص شهره [illegible] نصف النهار نوربار آمد آتش حرب مشتعل بود
و کره [illegible] از نعره توپهای آتش فشان متزلزل گردید چند شاهزاده چون شیر خشمگین [illegible] بر آن گرگان [illegible] حمله آورده ولی
با همه اهتمام و کوشش [illegible] آن سیل [illegible] طوفان [illegible] شد و دفع [illegible] ناچار قدمی چند فرا
پس نهادند و در کناری از آن گرداب بلا جای [illegible] و استعداد کار [illegible] روسیه نیز در کنار رود فرود آمدند و از اقبال بخت
خرم دلخوش شوند چون آفتاب جهانتاب در چاه سار مغرب گون آمد و صفحه زمین از ظلمت ظلام قیرگون شاهزاده باستعدا

رای زنان و صواب دید کارکنان و قضای آسمان بسنگر اصلان دوز که قلی بلند بود و پشته کوه مانند روی نهادند و در آن مکان کمین
عدم اقدام روسیه با اطمینان حصانت سنگر مستعد نشستند یعنی اگر روسیه را اقدامی رو دهد بدین پشته داده جمله را از پیش
برداریم و گرنه امشب را در همگان بسر آورده علی الصباح بیاری حضرت باری به حمله جلادت آثار ... جعفرقلی خان مقدم را با فوجی
از سربازان بر فراز پشته که محصور بحصاری بود در کار گماشتند و اطراف آن پشته را به سربازان آتش فشان مهیا شدند روسیان را
چون آتش جلادت تیز بود و شعله تهور بسیار بجز بجوکانان که شیران انجم را دیده گرم نفس آمد و دیده پاسبانان ...
خلوت ... گردیده چون چشم کار خراس روسیان تب زنان و آتش فشان بصوب سنگر شتابان آمده و در عروج
بفراز پشته مانند شعله سرکش و شرار آتش و برق جانسوز و تیر پران باری روسیان و سربازان همچون سایه و خورشید آمیخته
فرقه با خلاص حصار و قومی بخلاصی خویش ز آتش پیکار روی بفرار نهادند جعفرقلی خان و جمعی سنگر نشین از بیم جان دست
بآتش فشانی بر آورده فضای جهان پر از شعله سوزان آوردند و فراز پشته را ... فرو زنان دوست و دشمن از دود دوست و دشمن در دود
گشته آمد و در کنار پشته از کشته روسی و سرباز هزار کشته پشته الله اکبر در آن ... دود ... تا ازدحام و اقدام
و ازدحام نفوس فضا منقطع گردید و ریشه جانها از بن منقطع نفیر و دبدبه غالب و ماریب گوشها بلولا بالکند شرار دود توپ
و دهره تفنگ جهانی پراگند شاهزاده را در آن فزع اکبر از ستیزه دختر باره رو جوی از فراز باره بکری عمیق گون گرده
و عنان اختیار از قبضه اقتدار بیرون شد با مدد فضل حضرت آفریدگار و مدد بخت خسرو تاجدار از آن ورطه هلاک بر جهید
و بأمن نجات رسید بحسب اتفاق گرما الدوله الافغانات بحمد و در آن ما بکی شب یکی از دلیفان سرکار که چنین
حاضر داشت دوچار شده و بپای مردی آن رایض صبا رفتار از آن غرقاب انقلاب و گرداب اضطراب کناری یافت
چون آسمان نفس سرد از جگر زد و شعله مهر از کانون افق سر زد دهنه اصلان دوز از خون مسلم و کافر دریای خون بود و سیل خون
از هر جا روان مانند رود جیحون دیوان روسی راه خود بر داشتند و رایت عزیمت بر افراشتند شاهزاده با بقیه سپاه رو بقصبه
مشکین بگذاشت و مشرف احوال خستگان و جراحت افگان گماشت و در این گیر و دار گردش سپهر آبنوسی بکام روسی
بود و روسی کامیاب از دور سپهر آبنوسی چنین است گیهان نا پایدار گهی مهر و گه کین کند آشکار **ذکر عزیمت اسمعیل**
خان سردار بصوب اردبیل چون در داری جهان کشا را قضیه اصلان دوز و گینه شعاری سپهر فتنه انگیز بر رای گیتی آرا منکشف
آمد دو فرع آن واقعه شگفت در پیشگاه خاطر مبارک آشکار گردید تا روسیه را با قضای وقت و حصول قلعه عزیمت استیلای بر

ولایت اردبیل دامن خان باره مبادرت و شرار جسارت گرداد و فوجی از دلاوران جلادت نشان در عهده و اهتمام امیر نامدار اسمعیل
خان سردار بصوب اردبیل علی التعجیل مأمور فرمود و بسارعت و معاجلت اشاره فرمود زمانی بود که زمانه زمان زمان از رشک
بر زمین فرکون کافور خشک همی بیختی و بر روی زمین سپهر دم دم بر خاک صندلی رنگ تباشیر سوده همی بیختی سپهر را باد باز و رکیسه
سحاب سیم نسان آمدی و کوه بلکینه پوش سر بجیب قاقم فرو کشیدی و رنگار صنعت اکسیر یان مینه خود ساخته از قرع زمین و انبیق
آسمان دیم مذاب روان ساختی و طلق روان بر کشیدی و سیماب بجرعه منعقد از روی رود این کوه و دشت بسیکهای نقره خام بیاکندی
دقیقی با غبار ... بر روی زمین قطره طلق بستی رومی از طلق روان خورده الماس فرو باریدی بر روی زمین که زنگبار خراب بود
غیرت بر جو اصل آمد بکوه جبال که سرها چون سادات علوی ملبس بلباس خضرا بودی چون صرفان کبریت بیضا پوشیده کوه
بها کولک کردی و با سلطان بهار سر منازعت بود که فرق جبل بمغفر فولادی بیاراست و پیکر زمین بدرع سیمان در پوشانید و کمر
کوه بشمشیر الماس گون محکم ببست و از درد و دیو خنجرهای فسان کشیده فزود احجت و آب روان را که از هوا خواهان دولت بهجی است
بندی محکم بر پا بنهاد و خفض را به راکه لشکرکش موکب اردیبهشتی است بسطوه بر زمین منصور آورده و به زه تیر بر کوچک و بزرگ
را چین وزیدت و خلوهیمن بر فلال جبال بآسمان بر دو دیگر درختان که سر فرازان لشکر بهارند از سلاح پیکار بکار آورد و خنجر خلاف
انگیخت چه لباس و سپر خضر از فرق از دون بر وشت و نیزه لرزان از قبضه نی بدر آورده و پیکان غنچه از خنده نمکین سپر دل گشید
دست جفار بتقارب و دل سنبره از غرفای لشکر فرو ریخت جهان لعل گل بر دو دیده ولی سرو و شمشاد را که در حرم نشسته بگنج
بلند خسرو جهان کشا نموده بودند کاری نتوانست کرد و مزاحم نیارست شد مخمضه و صافی در هنگامی چنین ملک پوشان شیر
صولت مانند آتش سوزان و برق جهان رشتاب زبخشان روان آمده و بانگ رو بدی درساحت ولایت اردبیل جوشان
و خروشان آمده بیاید دیگر نامه کنند رو نگار **ذکر ورود روسیه بقلعه لنکران و تفصیل آن داستان**
چون روسیه غدار در آن گیر و دار بقضای گردش سپهر دوار کامکار آمدند و از بخت منحوس خویش بهره ور و برخوردار
پس از روزی چند که خستگان ایشان را آسایشی روی داد و رنج با فگان را راحتی حاصل شد بتحریک مصطفی خان طالش بصوب
ارکوان و لنکران با شورت زمستان و شدت برف و باران روان آمدند و تسخیر آن حدود و سامان چون صرصر پا شتابان
حرس قلعه ارکوان از قلعه و اجمه قضیه اصلان دوز که ثبات و رزیده و دوستی بجدال بازیده باشند راه فرار بر داشته
و قلعه ارکوان را بروسیان مسلم داشتند روسیان قلعه را متصرف گردیده راه لنکران پیمودند و دست تسخیر آن بر گشودند

مدت سه روز همه روزه آتش قتال در اشتعال بود و فضای هوا از شرار توپ و تفنگ مالامال ولی روسیه را در این مجادله
کوکب ظفر در وبال بودی و آفتاب نصرت در حضیض زوال تا در شب چهارشنبه هشتم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و پنجاه و هشت
که فضای آسمان از ظلمت شب چون روز تیره بختان تیره بود و دیده اختران از تیرگی هوا خیره فوجی از روسیان سمتی از قلعه را که
به جهات چریک مازندران محروس بود خالی یافتند و حالی بهر برج رصعود بیاره و بر برج شتافتند سربازان پی خبر این
داستان در درب قلعه مشغول جدال و قتال بودند و در کار پیکار راه نظام و رسم کارزار نگاهبان از درون حصار آتش
به شرار قتال دیدند و حال الدات … را در باره و بر برج چون شان … حال از درون و بیرون مجاهد
و معاند چون نور و ظلمت درهم ریخته و چاره خنجر … هم … از … تا زمانی که دامن
افق از حمره شفق چون دریای خون آمد و دیو شب را رایت ظلمت نگون از دو طرف بازار قتال شعله ور بود و قطع و فصل …
طرفین محول به برق و رخش شمشیر و خنجر … که سر بریده خورشید در طشت زرین افق نهاده آمد و در بجای نور بر چهره خاکیان
گشاده شد … از آن ورطه بلا متنفسی از آن گرداب فنا از مجاهد و معاند جان بیرون نبرده بود که معدودی از آن خسته و جان …
و سرهنگان و معبوران طرفین که از خون طپان بودند و در خاک غلطان … با چهار زخم منکر و … چند از تفنگ رفتار و از
کار زدی به جا بنش … مصطفی خان زبان … ضرب … که … در آتش سوزان … جانم … بلا
انگیزی و … باری اصحاب چه لازم و اطناب چه ضرور دور سپهر دوار و سیر ستاره سیار را گاهی دور … و …
دو رقم … فراز و نشیب در پیش است و … ساحت دولت … دولت …
و بهار عزت را از … خزان ذلت … مدار … بر این است و آثار قدرت در همین لشکر … رسول …
گاهی غالب آمدی و مجاهدین … اضلال شعار … مهزوم … تا همه دانند و بدانند که زمام فتح
و نصرت در قبضه اختیار قادر مختار است و رشته عزت و ذلت در کف اقتدار پروردگار قهار وما النصر الا من عند الله …
بندگی تفویض امر و تحکیم علی الاطلاق … بر آستان … اطاعت … کارها باید … و
امید فتح و نصرت از دست … تقدیر الامور … شاهزاده … محمد ولی میرزای والی … خراسان
با ناصر الدین توره والی بخارا … خراسان جبهه سای آستان معدلت بنیان گردیدند خامه وقایع نگار را
سر … نادر کیست … روز یکشنبه … شهر ربیع الاول یکهزار و دویست و … هجری مطابق …

دلیل … شاه خسروان … از خلوت خانه حوت به عشرت سرای حمل قدم نهاد و ابواب بهجت و سرور بر چهره
جانبان گشاده … ذا الربیع انی با احسن منظر بحال من ربیع و معصفر … الی … و ظلی … امثال … ام …
… دم … بهاری شد … روح القدس در گلشن … و دان شد … گل … لباس باغ …
جبال از سبزه … گون … لاله … نسیم بوستان دلبر شمیم باغ جان پرور صبا را عود و مجمر هوا را مشک …
همانا که سحاب … حامل آب حیوان است که محیی اموات نبات است یا نسیم بهاری نفحه روح سرافیل است
که با نشر و حشر اموات … جان … فضای چمن … دل …
ازدی آورده … که … باغ را از نقش و نگار … رشک کارنامه ارژنگ
… ساحت بستان … گلستان … نفحه
… زمین … آسمان … سهیل … مشتری … زهره … چمن … هشت … بود …
… بلبل … باد … آب … شعله … گل … ورق …
… بلبل … نغمه … باد … انگیز … ساخت …
… شراب … حکایت … صفحه … اوراق … صفوت … جبهه …
گل … نغمه … بلبل … صدا … مرغان چمن … نرگس دیده …
… بهار … زبان … خطیب … بلبل … بهار … گلستان …
… سجود … خواند … کتاب … جمال …
کمال … زمین و زمان … نورانی … سعادت و اقبال …
… رحمت … دریای رحمت … جهان … شاهزادگان
… سعادت … آسمان … ستارگان
… سران قاجار و سران … سروران افشار … خون …
… سلطنت … جهان … ایوان … دولت …
جهان کامیاب و کامران … آسمان خدمت آستان … پروردگار … ملازم آستان …

مخلب کینه جوئی چون چنگال قضا درنده هژبران لشکر با برش پرخاش جوئی مانند عقاب اجل گیرنده نای رزمی از نبرد دلیران
همایون نوازان آمد که ای دلیران خون خوار بزم‌های هنگام رزم است کوس رزمی بر در دولت غریوان کرده که ای ترکان شیر
شکار جنبش؛ چند زمان خموش است دارای جهان را عزم رزم جزم گردیده و میدان رزم خوشتر از محفل بزم آمد با خنجر شیران
زا شارت راند با خاره هژبران کینه در فرمان داد در روزی سه چار دیهای آتش جوشان آمد در زمانی اندک سیلهای
منجمد گردیده زمین از نیزه لرزان بیشه خیزرانی منقلب شد هوا از سنان رخشان فضائی فولاد علب گردید عزم رکوب را
روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری مطابق سیچقان ئیل از دار الخلافه طهران حرکت فرموده
دو کوچ یکی محل نزول چاپون آمد **ذکر عتبش اسمعیل خان شام بیاتی و ذوالفقار خان حاکم سمنان و سرکرده**
هزاره سمنان بقیه خواجه کاشغری این خواجه باسم یوسف خواجه پسر محمد امین خواجه پسر آی خواجه است که از اولاد مخدوم اعظمند
و این سلسله را در ولایت ترکستان سادات مخدوم اعظمی گویند و از ایشان اهل ترکستان طلب حاجات کنند و فضائل
منسوبات جویند یکی از پسرهای مخدوم اعظم را اتفاق بولایت کاشغر عبور افتاده و در آن ولایت بنای ارشاد نهاد اهل کاشغر را
که جمله کافر بودند بدایره اسلام درآورد و بدین وسیله در آن ولایت نام برآورد ولایت کاشغر مملکتی است مشتمل بر هفت شهر معظم
و هر یک از آن شهرها محتوی بر قری و قصبات معظم و اسامی شهرهای آن مملکت بدین ترتیب است کاشغر یارکند اقسو الیه ختن قابل
طرفان و این مملکت از جانبی بمملکت خطا متصل است و از طرفی بولایت بدخشان اتصال دارد و طایفه قلماق که نژاد او با خاقان چینی
چنگیز خان است قریب بدویست سیصد هزار خانه مابین کاشغر و خطا سکنا داشتند و اغلب اوقات متعرض ولایت کاشغر
بودند در آن اوان که خواجه مخدوم اعظمی در ولایت کاشغر لوای ارشاد برافراشت آن طایفه نیز باقتضای اراده خواجه
دست تعرض از دامن آن ولایت کوتاه داشتند و کاشغریان را آسوده حال واگذاشتند خواجه را پس از چندی شعله زندگی
خاموش آمد و آب روان در جویبار بدن راکد گردید از وی دو پسر مخلف ماند یکی مسمی بآی خواجه و دیگری معروف بکوران خواجه کوران
خواجه چون پدر بر مسند ارشاد نشست و آی خواجه با بروت سلطنت ظاهری بر نهاد و بکرات و مرات با خطائیان مجادلات
در پیوست و بر ایشان غالب آمد و از آنجا که طایفه قلماق در این مجادلات خواجه را از جمله انصار بودند و کرم کشیدند سپاه
بیگانه خطا با مقامات متواتره لشکرهای خطا جمعی طایفه قلماق را مستغرق ساخت و ریشه ترهمی ایشان را از آن سرزمین
برانداخت پس از استیصال طایفه قلماق آی خواجه و کوران خواجه را یارای قرار در ولایت کاشغر نمانده با جمعی از لحقه خویش

نظر باتفاق برادر خود سلطان شاه والی بدخشان بولایت بدخشان روی نهاده و در آن حدود و سامان ساکن آمدند پادشاه خانان
بمعلت دولت را اندیشه ظهور بعضی از تصرف بدخشان در آن سامان درست و صواب ننموده لاجرم تعجیل سلطان شاه کوشیده و سلطان شاه
خطرسرای خواجه و کوران خواجه را بیم سلم از سلطان شاه بعجزه و التماس پیش از وصول رأس المال بفرستاد و سلطان شاه آن
دو خواجه را بدرستی بخانه خود بخواند و پس از ورود تیغ عداوت بر ایشان براند سرها را بخطا فرستاد و دست غارت
بر عیال و اموال ایشان برگشاد کاشغریان محمد امین خواجه پسر آی خواجه را برداشته روی بکابل گذاشتند و بداد خواهی
درپیش شاه افغان رفتند احمد شاه بحمایت ایشان لشکرها بتسخیر بدخشان روانه و میر سلطان شاه برگماشت و
بهمان طور که مصرف داشت تا بدخشان مسخر آمد و سلطان شاه گرفتار گشته کیفر کرده محمد امین خواجه سلطان شاه را
بحکم احمد شاه در میدان کابل بدست خود خونش بریخت و سرش از دار فرود آویخت پس از آن روی بدیار کاشغر آورده
بر مسند ارشاد متمکن گردید تا بحکم اجل رخت بربست و در آن سرا اقامت بار شاد کدام طایفه برفت این یوسف خواجه از وی
مخلف ماند و به وظایف پدر خویش مشغول آمد تا بجهت تغییر از آن حدود بدیار مصر رخت کشید و در آن ولایت سر حلقه ارشاد
برگشاد از جانب دولت قیصریه نیز تولیت تکایای بکتاشی بخواجه مزبور محول شد و سروری صوفیان و قلندران و درویشان
بوی مفوض گردید سالها در ولایت مصر در سلک اشراف منسلک بودی و باقتضای تصوف پرده شریعت از روی منتهک
تا هوای عراق عرب روی بجانب بغداد برنهاد و حسب اتفاق بشهر زور رسید عبوری روی داد با عبدالرحمن پاشا مرادش
حاصل شد و ارادت عبدالرحمن بخواجه کامل آمد چون ابن سلیمان پاشای وزیر بغداد و عبدالرحمن در آن اوان حدیث
مخالفت در میان بود و حکایت معاندت در میان خواجه عبدالرحمن را که با طنبوره دست افشان ریاضت گوبان بود تحریص
بمجادلت با وزیر کرد و نوید غلبه بر وزیر بغداد بوی داد از قضا از کجا نیز شکسته آمد وزیر معزول گردید و عبدالرحمن بر ولایت بغداد
مستولی آمد عبدالله پاشا وزیر بغداد شد و عبدالرحمن مراجعت بشهرزور نمود شاید و زاد خواجه در بغداد اقامت با اسعد سلیمان
پاشای سابق از وزارت تغیر و چند بار مقاطعی و سه جمع آوردند عبدالله پاشای وزیر از بیم غوغای بغدادیان خواجه را بحکم
بالتزام انگلیس سپرد که از دریای عمان بولایت انگلیس برده و در آن مملکت فسیح الارجا و مطلق العنان سازند تا بجهت که تواند
باتمام کار پیش پردازد العهده تیز و آخر خواجه در صدد و در خفای گریبان خود را از چنگ فرنگیان رهانید و در کشتی نشسته بصره
براند از بصره بدار السلام شیراز نبی نهاد و از آنجا بدار الخلافه طهران بارگاه و در دار الخلافه دست به سکای کیمیا و گیمیا

و هرین وسیله مرجع و ملاذ ارباب [illegible] و اصحاب سیما و بعضی از اعیان و وزرا آمد و در خلال این احوال قربان قلیچ یموت که شیطان
مرید بود و مفسدی پلید شکایت [illegible] از خواجه طایفه یموت را جبهه سای آستان عدل نشان و دارای زبان بردی و در بیرون و
بازار دار الخلافه راه سپار و قطره زنان با قضای اتحاد مذهب و مشرب با خواجه کاشغری مراد و آمد و پای در تأسیس
اساس مفسدت معاند علی ای حال قربان قلیچ خواجه را برداشته روی بدشت گرگان گذاشت و علم مفسدت برافراشت
در اندک زمانی از خودسران یموت و گرگان حشری فراهم آمد و خواجه را لشکری آماده گردیده ترکی چند تاختن آورده از پایه نهب و غارت
پای همبر سانید و بهوای آن پایه بر پایه لشکری بمجموعه [illegible] ریگ کشیدند اطراف قلعه پیرک محصور آورد و در تسخیر قلعه آلات را دوات
قلعه گیری از زنبورک و در و میرزا علی نقی خان حاکم آن سامان که در اردوی طایفه گرگان بود با غزای قربان قلیچ و عداوت لطفعلی
کتول و دار [illegible] یموت از قلعه بیرون آمد و بملاقات خواجه بهره ور گردیده با قدام نفری چند از طایفه گرگان خرقه تجزن کرده
خواجه وقوع این حادثه [illegible] خیال و احتمال در قسم نداشتی از تمهیدات طالع شمرده بلا تأمل روی بقلعه پیرک آورد
و بلا مانع و عایقی داخل حصار گردیده قلعه آراسته و خانه پر از خواسته گنجهای شایگان را با رخت مالک آمد بجهل
آن بود اسباب سلک حکمرانی را سالک سبحان الله مالک الملک آری و پس این جزیره گبود لعبتهای غریب خفته است لعبای
عجب نغز هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست الدهر قد غیر احواله [illegible]
و امرا ملخص کلام در حین نهضت مرکب ظفر کوکب صورت این احدوثه که اعجوبه حوادث بود بنگارش [illegible] امنای دولت
بر ورق عرضه کشیده شد اطفای نایره آن فساد را حکم محکم خسروی بعهده اهتمام ذوالفقار خان حاکم سمنان و سرکرده جانباز
سمنانی و اسمعیل خان شام بیاتی محول فرمود و شاهزاده محمد ولی میرزای والی خراسان را نیز اشارت رفت که با لشکرهای
خراسان از حدود جاجرم نهضت بنواحی گرگان فرموده طوایف یموت و گرگان را قتل [illegible] نماید و دست نهب و یغما برکشاید و شاه
زاده محمد علی میرزای صاحب اختیار ولایات مازندران را نیز بدفع و رفع آن خودکامان فتنه جو تأکید رفت اگرچه بعد و بیرون
موکب فیروزی کوکب از روضه دلگشای [illegible] نهضت پیرا گردیده روز دوازدهم شهر جمادی الثانی ساحات سلطانیه مقر رایات
ظفر آیات سلطانی شد و در همان روز ورود موکب مسعود شاهزاده آزاده محمد تقی میرزا صاحب اختیار ولایت [illegible] بختیاری
با لشکری آراسته جبهه سای آستان سپهر نشان آمد **ذکر ورود رجب آغای بغدادی از جانب اسعد پاشای وزیر بدرگاه جهان پناه**
این اسعد پاشای وزیر پسر سلیمان پاشای وزیر سابق بغداد است و داوری که عبدالله پاشای وزیر بغداد ارفته از که نگارش یافت

با عبدالرحمن پاشای کاوش نهاد و بدان وسیله برگشتن ترکان جلادت نشان خاک [illegible] و سامان بیاد نهب و غارت داد
دیگر امر وزارت وی در دار السلام بغداد استقراری نیافت و در دیوان وزارت قراری موافقت گرفت اعراب حول و حوش
بغداد بفتنه جوئی اسعد پاشا و جمعی از اعیان بغداد بر وی شوریدند و آشوب حلبی با اسعد کردند اسعد نیز باطمینان [illegible]
کاشغری از بغداد پای فتنه انگیزی بیرون نهاد و با اعراب منتفق ساکن شط العرب پناه برد و عبدالله پاشای وزیر هم از بغداد قضای
جسارت روی بدان صوب آورد و آتش مجادلت دامن زنی فتنه جویان شعله ور گردید و نایره مقاتلت شرار افکن سپهر
اخضر یاری در آن نبرد گزند عبدالله پاشا مقتول آمد و اسعد بورود بغداد و حصول سر عبدالله پاشا عادت معهود دولت عثمانیه
باسلامبول فرستادند و خلعت وزارت بر قامت اسعد دوخته آمد چون سلیمان پاشای پدر اسعد را پیوسته رابطه خدمت
بدولت علیه محکم بود و رشته ارادت مستحکم اسعد نیز بحکم الحب والبغض یتوارثان سالک مسلک پدر گردیده دست توسل بذیل حمایت
دولت علیه محکم [illegible] سرعت بر کند ارادت بنیاد اثبات صداقت و بندگی را پس از استحکام بنیان وزارت رجب
آقای معتمد خود را با هدایا و تحف لایقه بدرگاه آسمان جاه بفرستاد و زبان نیاز باستدعای مراحم خسروانه بگشاد حضرت خلافت
را نظر بسوابق خدمات پدر نیکو سیرش رای جهان گشا مقتضی اظهار مرحمت گردید نصرالله خان غلام پیشخدمت خاصه را
با خلعتی و قاب طلعت و [illegible] کمل بجواهر شرقی اعانت بحصول افتخار و اعتباری و همراهی رجب آغا
مأمور بسفارت بغداد فرمودند **ذکر ورود جلال الدین افندی از جانب دولت علیه عثمانیه بدربار گیتی مدار**
قبل از این اشارت رفت که جناب یاسین زاده عبدالوهاب افندی بایلچی گری قیصری باستحکام بنیان مرا[illegible]
و انتظام مهام مراسلت و بنای معاضدت و [illegible] منحلال و استیصال طایفه روس جبهه سای آستان مرحمت
نشان آمد و مشار الیه پس از اتمام مهام و انجام مرام رخصت انصراف ارزانی شد و عالیجناب ملا ابراهیم شیخ
الاسلام ولایت خوی در مرافقت آن جناب نامزد سفارت دولت علیه عثمانی گردید و در این اوان که ارتسور رفتار عبدالله
پاشای وزیر بعضی انقلابات در حدود بغداد روی داد و شاهزاده اسفندیار شعار محمد علی میرزا بحمایت عبدالرحمن پاشا این
نهضت برای آن سامان گردیده و ولایت شهرزور و کوی حریر را متصرف آمد و هم باز بعبدالرحمن متوقف داشت از آنجا
که وقوع این وقایع ظاهرا خلاف رویه موالات و مواسات دو حشمت بود جلال الدین افندی از دولت عثمانیه
سرافراز بسفارت آستان سپهر پاسبان حضرت خلافت شد که مجدد عهود و شروط سابقه آید و مجتهد مراودت و مراعات

لاحظه کرده و در مطاوی حکایات حدیث استرداد ولایت مزبوره را نیز در میان آورد و تفویض آن حدود و سامان را
بکارکنان وزیر بغداد بر زبان راند سفیر مزبور در روز پنجشنبه هجدهم شهر جمادی الثانی جبهه سای آستان مرحمت بنیان گردید
مورد بخشش و قضای سوء احدث متلقی باعزاز و احترام آمد جناب قائم مقام نیز حسب الاحضار خسرو گیتی مدار از دار السلطنه
تبریز بتقبیل تراب عتبه علیه مفتخر و مباهی گردید تا رفع غوائل اتفاقیه را با جلال الدین افندی حکایت گذار کرده در مرجعات
نمود و منافیات موافقت او وقایع نگار آمد **ذکر معاودت شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا و فرستادن**
اسرای ترکمان بدرگاه آسمان جاه شاهنشاه اسلام پناه چون شاهزاده آزاده جهن گین اسفندیار آیین بحکم خسرو زمان و زمین از
دار الملک خراسان با لشکرهای بیکران و توپهای آتش فشان همچون خور آسمان بجانب گرگان در نهب و غارت گرگان یموت را
و گوکلان سبک عنان و آتش فشان آمد و در حدود دستند و چند اسمعیل خان قاجار و ذو الفقار خان حاکم سمنان نیز با بودی
شاهزاده ملحق آمد خواجه کاشغری را اگرچه یارای مقابله و منازعه با لشکر قیامت اثر نبود ولی با فوجی فره که بدین انبوه در آن
حول و حوش جهای کار و مستعد پیکار ستاده بود شیران خراسانی و شیر بزان عراقی برایل و حشم آن گرگان غارتگر دست
نهب و غارت برگشادند هفت روز علی التوالی آتش نهب و قتل شعله زن گردید و ایشان آمد و با زمینها شرار الکن جان برنا در
عرض و طول آن جنگ بیکران بقدم یادپایان گان و خراسانیان فرسوده گردید و با چه رایت شاهزاده آزاده برقبه سپهر سوده در
آن دشت کشتی نرخه بنظر نیامد و در جمله آن بیابان گرگی از ترکمان یموت و گوکلان کشته کشته شاهد و رفت چنین کشته
هم وحش آسمان شد و از سیل خون آن گرگان رودهای خون همی در گرگان روان خواجه کاشغری از هول آن فزع اکبر بطای
صفت و دیو آسا راه دشت ناپیدا کران بر داشت و روی با شیوزی که دیگر نام و نشانش نباشد بگذاشت شاهزاده آزاده
مظفر و منصور با غنایم موفور و اسیر بسیار و دواب بیشمار جبل مراجعت بدار الملک خراسان فرمود و همان بزبان حال
در وصف آن پسر خسرو بی همال همی گفت **شعر** چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ؛ چنین نماید شمشیر خسروان آثار ؛
اثبات خدمت و جان نثاری را موازی یکهزار و پانصد نفر اسیر و سیصد و پنجاه نیزه سر مصحوب محمد خان کرد زعفرانلو
ارسال اردوی کیهان پوی داشت اسرای مزبور بار دوس مینوس در روز پنجشنبه نهم شهر رجب المرجب از نظر دارای جهانگشا
بگذشت و شاهزاده آزاده بتحبیات وافره و خلاع فاخره و اعطای یک قبضه شمشیر مکلل بجواهر آبدار قرین اعتبار و افتخار
گردید و بتلعتی آفتاب طلعت نیز با کمر خنجرهای مرصع بسر افرازی خوانین خراسان مصحوب علی مراد بیک افغان غلام پیشخدمت

عنایت و مرسل شد **ذکر حرکت موکب بصوب چمن اوجان و تفصیل آن احوال** چون خاطر آفتاب
مظاهر حضرت ظل اللهی از وقوع این اخبار ساده ابتهاجی فزون حاصل آمد و از آشوب ترکمانان گرگان فراغتی کامل روی نمود
بعزم تنبیه روسیه بنیاد عزم حدود قراباغ را وجهه همت کرده دون عنقریب حرکت فرمود و اولا میرزا بزرگ قائم مقام و میرزا گورا ایلچی
ایلچی بزرگ دولت انگلیس را که از جانب روسیه مستدعی متارکه و مصالحه و تخلیه ولایات بود با تمام جهت رخصت انصراف
بصوب دار السلطنه تبریز عنایت رفت پس از آن شاهزاده آزاده محمد تقی میرزا مامور بخدمت گردید از سران لشکر یوسف خان سپهدار
عراق و طایفه با جلالان و بیادرگان برق نشان طایفه بختیاری ملتزم رکاب شرافت ماب شاهزاده گردیده روز شنبه چهارم شهر
رجب المرجب از راه ... و نیکسلی بصوب مقصود بی سپاه آمد و شاهزاده محمود العاقبه محمود میرزا نیز در روز دوشنبه ششم
شهر مزبور با فوجی از ترکان غیور و شیران جسور بسرداری میرزا بابا فوج الله خان افشار و امان الله خان افشار و سواران ملازمت
نشان خواجه وند و عبد الملکی عثمان عزیمت گشاده آورد و شاهزاده آزاده تاجدار علی شاه با گروهی از شیر دلان کینه جو و سرداری
محمد علی خان قاجار قوانلو و رضا قلی خان قاجار دولو و محمد حسن خان قاجار دولو از عقب آن دو شاهزاده کامکار در روز پنجشنبه
نهم شهر مزبور رایت عزیمت بر افراشتند و موکب همایون با جاقی از ترکان شیر صولت و عالمی از شیران آدمی صورت و دشتی
از شیران پلنگ کین و جهوانی از ترکان شیر ازین **عرب** ؛ علا یع طرف المؤمنین خاسن ؛ حسیه قطب الارض منهن مرعوب ؛
چو شیر بدل و در زیر بارهای چو پیل ؛ چو موج بحر دورون شیرهای چو مار ؛ در روز شنبه یازدهم شهر رجب المرجب اوجان
و قصد روح و خاطر آبت ؛ بعزم ... ؛ من يخطب الحسناء لم يغله المهر ؛ از راه ارمغانی بصوب اوجان
نهضت فرمود حضرت نایب السلطنه با تمام تمام و تنگویی مالا کلام و توپهای با نظام و جهت بتالیان سرباز برق انداز رزم ساز چمن
گذار و دو فرسنگ مسافت موکب فیروزی کوکب را استقبال نموده بحصول افتخار سر ضراعت بر هم سند صرصر مانند کوه بکر برق آثار
دارای گیتی آرای جهان گشا و مورد انواع تفقدات و مشمول تمام ملتفات شاهنشاه اسلام پناه آمد موکب همایون بچمن
کرانمان گشتی کاشش مفرح کیش بودی با سرسبز مرکبش سودی و از در قصر ارم نشان هر بان چنان خورش صورت سپهر حیات
اوجان گردید و خیام آسمان احتشام شاهزادگان بهرام تقلام و امرای عظام و سران و سرکردگان و الا مقام بسیاق نظام رفیع
سپهر بنای قائم افراشته آمد **ذکر ورود مستر گور وزیر ایلچی انگلیس و تدارک دیدن حرف سرداران روس ... مصالحه و قرار نیکو**
برده و معاودت آن از حضرت داور گیتی مدار شاهنشاه اسلام پناه چون مستر گور وزیر ایلچی دولت انگلیس در چمن سلطانیه

باستدعا و تمنای ردیش جوف سردار روس از حضرت خلافت رخصت انصراف بدار السلطنه تبریز حاصل نموده باجناب قائم مقام و میرزا
ابوالحسن خان سفیر دولت علیه وارد تبریز گردید و از نهضت موکب همایون بییلاق اوجان و عزیمت مجادله با روسیان و اجماع شاهزادگان گردن
توان بر استعفای این دهستان و سردار روس را اعلام داد که اکنون نه جای قرار و مقام آرام است اینک لشکر اسلام بقطع ماده فساد
مشمر الذیل الطویل کالسیل سید حسن علی متون خجل کقطع من اللیل برزده دامان درکشیده و سنان تند آتش باشعله در رست و نایره جدال
شرار افکن سپهر اخضر هنوز که این سیل فنا و طوفان بلا بدان حدود و سامان سمت انحدار و انحدار نپذیرفته بود در کار خود اندیشه
درست باید نمود در راه این طوفان بلا بر چهره خود بحیره نباید گشود که خاک ادبار بر فرق اعتبار دولت روسیه افشانده خواهد شد
و سیل فنا بصوب تفلیس روان خواهد آمد و سردار روس پس از آگاهی از ماجری رسولی کاردان چرب زبان هوشیار درست
گفتار با عریضه ضراعت آمیز بدرگاه آسمان جاه روانه ساخته مستدعی آمد که باشاره امپراطور اعظم من بنده ماموریم که ولایات
گرجستان و سایر نواحی متعلقه آن را بپایمرد موکب فیروزی کوکب دارای جهان از بکارکنان حضرت نایب الخلافه واگذاریم
و خود مادام الحیوة همچون سایر غلامان جان نثار در دستان سپرده از رسم جان نثاری بجای آریم در این صورت چه ضرورتی
چه ضرورتی زحمت رکوب است و کدام کار داعی بارتکاب حروب اینک معتمدی از خود را بخاکپای مبارک که دیده
سپهر را توتیائی بیزاست و چشم انجم را از زوری نور افزا فرستادم تا هر چه رای جهان گشای حضرت خلافت تعلق پذیرد همان
مجری و ممضی آید بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست انجز رضای شمات غایت مقصود ماست فرستاده مزبور در ماه
سرگور اوزلی در اوایل شهر رمضان المبارک جبهه سای آستان آسمان نشان آمد پس از عرض مطالب خود مستدعی گردید که
معتمدی از جانب دولت علیه بحدود قراباغ آمده پس از ملاقات ردیش جوف و القای فرمایشات شهریار تاجدار امر مصالحه
صورت انجام داده مراجعت بخاکپای توتیا آسای سپهر کند چون سرگور اوزلی از جانب دولت انگلیس در روس انجام این
مهم را در عهده گرفته متعهد اتمام کار مصالحه گردیده بود و نیز قرار براین بود که میرزا ابوالحسن خان بامضای مصالحه نظر بانجه
سفارت دولت انگلیس بسفارت دولت روس نیز مامور آید بدین وسایل و دلایل باستصواب و استرضای سرگور اوزلی
میرزا ابوالحسن خان را فرستاده و ردیش جوف در روز چمن گلستان من حدود قراباغ گردید تا سردار روسی را ملاقات نموده فرمایشات
حضرت خلافت را ابلاغ نماید و نصفان بر سر اساس ایه القا نماید میرزا ابوالحسن خان پس از ورود آن حدود و ملاقات ردیش جوف
و ابلاغ شرایط مقرره شاهنشاه اسلام پناه داستان مصالحه را بر وفق اوامر علیه بر وی برخواند و چکایا آید که لازم این مهم بود و بر

زبان براند تا امر مصالحه در روز سه شنبه بیست و ششم شهر رمضان صورت انجام و اتمام یافت و صلحنامچه مفصل مذیل بشرایط لازمه از
طرفین داده آمد و گرفته شد و رسیده بحصول این مناشات و حاکم و فائه ها بجای آورده و در جمله ولایات متعلقه بحدود برجهای عشرت
ورچیده و بساطهای منازعت برچیده تفصیل شرایط مصالحه در همان صلحنامچه علیحده مسطور و مزبور است و خامه وقایع نگار بحکایات
عدیده از نگارش معذور و العذر عند کرام الناس مقبول **ذکر سفارت میرزا محمد رضای قزوینی منشی سرکار ولیعهد**
و مکان بدیار قیصری سابقا نوشته آمد که جلال الدین افندی بتجدید عهود و مواثیق از دربار قیصری جبهه سای آستان سپهر پاسبان گردیده
و از آنجا که کارکنان دولت علیه انجام مهام عظیمه در نظر اهتمام گرفته بودند و مطالب بزرگ درمیان آورده وقت مقتضی رخصت
انصراف او نبود و زمان تقاضای انجام مهام وی نمی کرد و در این اوان فیروزی نشان که امنای دولت علیه را بعلی از انجام مهام
مملکت آذربایجان فراغتی روی داد و مسئوولات جلال الدین افندی را بعز انجاح مقرون داشته و لوازم استحکام بنیان موافقت
دولتین علیتین اهتمامی بجا آمد در ابلاغ محکمات آیات مواثیق و القای ملحقات ابواب مواصلت بتبلیغ و تقریر سفیر روشن ضمیر
باری و تدبیر ادیب میرزا محمد رضای قزوینی منشی سرکار گردون مدار حضرت خلافت محول و موکول گردید و در اواخر
شهر رمضان در مرافقت جلال الدین افندی با اجلال تمام و برگ و ساز مالاکلام از آستان خلافت نشان رخصت انصراف یافته روانه صوب مقصود
شد **ذکر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا و ابن هستان** خوانین خراسان بالفطره فتنه جو و مفسده
انگیز شدند با الطبع مخالف شعار و منافق پیمان خواره باصول جاده و ظهور فتانه در این اوان که باز نقاض گرگان و انتاش نهب و
غارت بود ترکمان از خراسان سبک عنان آمدند و بسیار آن دشت و بیابان تکران بیابان سر رفتار و فتانه
امانت کار شاهزاده آزاده در آن دستان مخالفت مرافق آمدند و در موافقت شاهزاده آزاده منافق گردیدند ولی مایه طغیان
خانها اظهور فتنه خواهند کاشغری بود و در فرع فتنه اعلان دوند و بقا مرجبات احکام قضا و تاثیرات سپهر ستاره فتنه انذوه خلاصه
متعهد باستصواب اسحق خان قرائی که جزو اخیر علت تامه این مفسدت بود این آمد که در مراجعت مرکب والا بدار الملک خراسان
در یکی از منازل گرفتار اند و در عهده برآیند شاهزاده را دستگیر سازند یا باعدام و افنای آن نوباده بوستان خلافت دست یازند
پس از آن مملکت خراسان را قسمت نموده هر یک در ولایتی رایت استبداد برافرازند و بکار طغیان و عصیان بپردازند بر عاقبت
این شرایط ملزم آمدند و باتفاق عهد هم قسم شاهزاده را پس از فضل خدا و نیروی اقبال بی زوال شاهنشاه گیتی گشا از عصیان و طغیان
ایشان آنچنان فراغت و آسودگی حاصل بود که هیچگاه اندیشه خلافی از ایشان در صفحه ضمیر خیر نقش پذیر آید بجمان احتیاط که بود روی

بصوب خراسان نهاده آمد و قرار کار بر این داده که مجموع خدم و حشم و بنه و آغروق را گذاشته با نفری چند از غلامان و امرای
نامدار خراسان بطریق ایلغار عنان عزیمت گشایند و در مدت شش روز از گرگان بخراسان آیند پس از ورود بقلعه بزور
تخلقی خان را با تمام تهیه معهود و بنفس مبارک به اقدام جانب آمد ولی تقدیر ازلی و خط لم یزلی عایق گردیده آن اندیشه
خلاف آرزو بفعل نیامد و همچنین در قضیه خبوشان نیز حفظ الهی جهة دافعه وجود مسعود شاهزاده آزاده گردیده مخالفین را
قدرت به اظهار عصیان حاصل نشد ولی هر یک از آنها بعذر عذیره تمسک شدندی و از رکاب حضرت نایب تخلف ورزیدی
و خود را اطلاع و حصون خویش کشیدندی در منزل شریف آباد شش فرسخی مشهد مقدس اسحق خان قرائی نیز با فیما که داشتی
خود را مخلص ساخته روی بتربت نهاد پس از دخول بمشهد مقدس و ورود بآن ارض اقدس و انقضای روزی چند خوانین
اکراد و اتراک بطور عصیان و رمه اشتر را بیابان شاهزاده دست غارت برگشادند و غارت کنان روی بمشهد نهادند و در حوم
شهر نیز بسبب غارت محصول و باغات علمای مسکین مطلق العنان آمدند و آتش کار سازنده کار عصیان شاهزاده زمانی از گیدان
علیخان آگاه گردید که شعله فتنه صفحه خراسان را یکباره فرو گرفته بود و آتش فساد در جمله آن سامان استعلا پذیرفته گردون چه رنگ
که قضا را از آشوب طلبان خراسان شدند و در اطراف شهرهای آشوب کنانشند و هیبت و رعب و دغدغه کار شدند شاهزاده بیگان اگر آن
رگ زنبور را از این رو با ماجرای خیری ... و از رنگ صفق این شعله آن کار شکستن گذارد آگاهی نه با آگاهی وی
تیزی از خاک مشهد مقدس شدند و لیوی تربت روان آمدند و بران فتنه جوی آشوب طلب وحشتان سرای از آن دشتان
تا بذر پرده نفاق دریده نیاید و حجاب خدیعت از چهره شاهد احوال برداشته نشود لب گزان و حاسه دران و گریه کنان بر سر
و زانو فرو کوفته زمانی سر تفکر بجیب تحسر فرو برده پس از آن با تمام فساد عزیمت مشهد مقدس را با جمعیتی که لوازم مخالفت
فراهم آورده روی بر راه نهاد یعنی قصد این جمعیت مجادلت با اکراد است و دفع مواد فساد و رفع شر و اندر باطها با قدرت
گرید و در آن جا منزل گزید و سنگ بدست و آرام بنشست و پیغام بداد که مرا اکنون اطمینانی که بدخول شهر جسارت نمایم
از جانب شاهزاده حاصل نیست هرگاه خاطر معظم بتفویض اختیار و روب شهر مطمئن آرند و حصار مشهد را بمن واگذارند
در دایره خدمت مرکز آسا پا برجا ایستاده ام و گوش ارادت بهوش بر خطاب نهاده پس از ابلاغ این قبیات مزخرفات جل
زبانان مزخرفات بحضرت شاهزاده معلوم آمد که اسحق از روی طمع خام بر وده است و مگری تمام بل امدادی از بهر آن
مفسدین مفسدت فرجام و نعم ما قال اقرب فی حدیث ... و نطع من شیطان مارد ولی چون رشته کار از قبضه اختیار بیرون افتاده

زمام امور گسسته و از سر فتنه و فسون الحاح بقبول مستدعیات او در اضی گردید اطمینان خاطرش را سوگند بقرآن مجید
یاد آورده و خوالش را بنیز کلید دروب پیش بر نهادند پس از حصول مرام و انجام این مهام او ادروب شهر و بروج قلعه را تصرف
آمد و عمارت چهار باغ منزل کرده و بدین تدبیر زند به مقصود خاطر حاصل آورد پس از روزی سه چار که کارش با ساز و برگ آمد
طالب تصرف قلعه ارگ گردید و جالب خیال دولت با تنگ و نمود که اگر شما را از جانب من اطمینان حاصل است در تسلیم ارگ
بهجای این مساوی چه تامل است قلعه ارگ را بخود تسلیم نمایند و باین فتح باب ابواب مراد بر چهره خود برگشایند جهات که
الان دیده و خری پنج با آلان گشته پس از آنکه کار بر مراد خود دیده و نقش بکام خویش برگشته گی داد با آلان سپارد و دیگر با آلان
برنت گذارد باری جان اضطراری که در تفویض حصار شهر بود در تسلیم قلعه ارگ نیز موجود آمد و سور اغر مذاهون منفوذ الحجم
قلعه ارگ داده شد و ابواب آن را در برج آتش گشاده آمد بروج و دروب مستحفظین قرائی بسپرد و خود در عین استقلال
پای بر دست حکمرانی فشرد و شاهزاده در حجره مسلوب الاختیار گردید و خباثت باطن آن بیجاپر آشکار خوانین اکراد را
نیز بدخول شهر اجازت داد و خود بفراغ بال و کمال استقلال بنای فتنه جوی نهاد وقوع این احدوثه انجوبه در شب فرخنده
شهر رمضان المبارک در حضرت خلافت بر ورق عرض کشیده آمد و تفصیل احوال برطبق اظهار نهاده شد ذکر خیانت
وعصیان خوانین خراسان با شاهزاده محمد ولی میرزا و اظهار خسرو تعداد آن اطوار با امرا و بردلان و ... چون حرکات
خیانت خراسانیان بر رای جهانگشای داورای گیتی آرا معلوم و مکشوف گردید بجگی چند که خسروان دانند مصلحت وقت رای
آن امر که دیده و شده و خیانت حادثه را به پسندیده اما روز دیگر در بار عام بطریقی که متضمن مصالح کلی باشد با امرا و نوئینان و
سران و سرکردگان حکایت فرمودند و آن احادیث مرمی را روایت آوردند که خوانین خراسان را شامت بخت و نحوست
کوکب و غوایت فطری و جهالت جبلی داعی بر مخالفت و عصیان گردیده حریف دولت نرد مخالفت باخته اند و شیوه
تمرد بر ساحت ابد لشکر قباحت آورده قسمای زمره فام بخون شریان آن شریران مخالف نشان لعل گون کرده و دشت
ها و دمان از خون آن جماعت ... چون ... گردون ... ناچیلی سه چار دادگر سا لها سر در کمند بندگی سوده و رداء اطاعت بقدم
ضراعت پیموده اند چه خدمت و فوتی خواهد بود که ربقه بندگی از رقبه اطاعت در آرند با قدم ارادت از طریق صداقت
بیرون گذارند عقوبت باری باری و نجت همایون شهریاری بجام خون آشام برکان خون خوار دمار از روزگار آن فتنه
جویان ناهنجار برآریم و دیگر باره الکی سناپک سستوران دو پا چشمه مصفای آسایش این خود کامان بغبار محنت و کدورت بیاکنیم

کذابم سران و سرکردکان یکباره زمین ارادت بوسه داده زبان صداقت برگشادند که جان ما بندگان نثار خاکپای شاهنشاه
گیتی پناه باد امروز بحمدالله تمام لب عمان تا کنار جیحون و از دریای خزر تا شط بغداد عرصه جولان جنود با دشمان مالک رکاب سمند
زبان بادپای مرکب ظفر کوکب است و سلاطین روم و هند و فرنگ را حدیث مراهنت و حکایت معاضدت بل قصه مصافقت
و افسانه ارادت بر لب این شب بی وجود و جود و حق عنوز جنود را چه مایه پایه است که ما سران بر زبان الهام ترجمان
بگذرد یا سخنی از ایشان در پیشگاه داورای زمان در میان آید اونی چاکری از چاکران آستان فلک پاسبان جنیبه اقبال
بی زوال خسرو گردون جلال جلا خراسان را کفایت است و در افنا و اعدام این گروه خیانت فرجام چه جای شرکت
رایات ظفرآیت است **شعر** اگر عالم همه گیری خداوند او جمیت خود ؛ نه ارادای ترس رایت زنجیت ترس لشکر ؛
چون غره شوال المکرم مانند ساغر سیمین ساقیان جمشید جهان آرا در محفل افق لبریز صهبای گلناری آمد شاهنشاه آسمان
جاه تهنیت عید سعید فطر را خورشیدوار بر صدر ایوان نور بار گردید و گیتی از فروغ رخسار همایونش خورشید ازین ابتهاج عید فضل
بهار حضرت نائب الخلافه به تابان سرباز برق انداز ملک آذربایجان را با انجام جواد و قرب الانعام از فطر
عهد اشرف پادشاه ایران فرمودن فرو گذاشتند و زبان ضراعت باستدعای این تتار کشاده که چه شود پادشاه اسلام پناه هم
بانجام خدمت مملکه خراسان و اتمام کار این خلاف اندیشان غوایت بنیان سرافراز فرمایند و این بنده جان نثار و
غلام ارادت شعار را برجوع این خدمت از سایر غلامان آستان سپهر نشان ممتاز فرمایند امید واثق دارم که بخت همایون
پادشاهی در اندک زمانی دمار ازین نابکاران بر آرم و خویشتن بدین وسیله در حضرت خلافت سر در فرازش یگانه آرم شاهنشاه
جمجاه را بر زبان الهام ترجمان این بگذشت که دفع این مفسدت را چنان دانم که بفضل خدا و سعادت طالع همایون
خسرو گیتی کشا کفایت بکرده و رشته ایشه این فتنه بزوال فتوحات عظمی الثوی تعلیق کرده اند اگر ورود موکب ظفر نشان
بدار الخلافه طهران خوانین خراسان چنان بر سر عصیان باشند و هنوز سالک مسلک طغیان تقدم شنه بتادیب ایشان
و نظم ضوابط خراسان بان فرزند کامکار محول خواهد آمد و انجام این خدمت را بان زاده آزاده موکول خواهیم داشت
و موکب ظفر کوکب در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکرم بصوب دارالخلافه نهضت پیرا گردید در روز ورود بدار السلطنه قزوین
از قرابکه بر زبان الهام ترجمان خسرو فلک تمکین روان آمده بود در خارج شهر سمت ظهور پذیرفت مسرعان بشارت رسان
جبهه ای آستان خلافت بنیان که بعنبرد با بلوغ اطفای آن نایره فتن و شرار آشوب در پیشگاه آسمان جاه گشاده زبان

آمدن و ذکر **خلاف کلمه خراسانیان و ظهور خلاف ما بین ایشان** چون اسحق خان قرایی حاکم مشهد طوس
ارک را در قبضه اختیار خود گرفت و اسباب و اساس و خدم و حشم شاهزاده را بتصرف خود در آورد خیال او را هوای
محال افزود و رشته اوهامی که بر رشته و شیکران در افتاد که جمله خوانین را مطاع باشد و همه خراسانیان او را لازم الاتباع و همه سیاسات
این خود هوسی ناتمام بود و طمعی بیانجام زیرا که طایفه قرائی را از قدیم الایام بسبب که در صفحه خراسان با طوایف اتراک و اکراد وجتی با
هزاره و ادیاقات سرحدات پایه برابری نبوده تا بپایه برتری چه رسد و بعضی که از قرائی گاهی گاهی مذکور گردیده آتش
بابی او این سرکشانی تباره و باده شعار نشانی در میان نبود و ما هی بر زبان **بیت** اگرچه شعبده باز است چرخ این گنه ؛ کی شاهباز
در آورد ز بیضه عصفور ؛ با این پایه و مایه حکم سروری فارادت و زبان بدعوت برتری گشادن جز کر و محال بی باکی و ارتقای
پایه کی باری روزی با حضار فی الحضیر مجلس کنکاشی فروچیده با خوانین خراسان بسیاق استفهام و عنوان استمزاج
سخن در میان آورد و این داستان بر زبان گزار دهور انجام مهام و اتمام مرام سروری که اطاعت وی لازم ذالعلم ضرورت
و امیری که در طاعت او کمر نبیم لازم زیرا که انتظام مملکت چون خراسان نه کار بت آسان و مشکل تر از ان خلاف اندیشی
با پادشاه جهان و شهنشاه زمان اکنون نیابت منصب ... بگره اوانید و سزاوار انجام سروری که اشناسید تا جمله دست بیعت نوی
داده زمام اختیار خویش با او سپاریم و کار بجو ... چون این نوای مخالف از تاریخ نغمه آمد و این نغمه خارج آهنگ از پرده
گفتار کوشش باران رسید نادر فی الحضور نغمه اخری که یاران سرتحاشی بر داشتند و بپای انکار پیش آمده که جلب و ترک و
کرد و ترک و بیات با اتفاق در مستی زخمه زن این ترانه گردیدند که اگر ما را اطاعت و سروری بایستی بابای شاهزاده آزاده را
چه افتاده بود که کار از هیچ کار بر شاه و شاهنشاه بوده اند و پشت بر پاکان و جد آن ما سر ارادت بر این آستان سوده اند ما را از ارتکاب
این شناعت و اقدام باین فضاحت که ما حضران و زبان و بیاد آخرت جهوای خود کامی بوده و بهوس خود سری دگر نه امروز
به جز این از دهستانه نشان در همه مملکت خراسان و جمله کشور ایران کسی که زبان برتری بیابگشاید نیست و اگر تو اند با این سروران
بدعوی سروری پیش آید کیست هر یک در ولایت منصرفی خود بهوای خویش بر زبان آنیم و در رجعت خود حکمران و علاوه و بر این جمله
احوال و اوداک شاهزاده بجز آباد در میانه بنه مقسوم آید و جمله را از ولایت منصرفه شاهزاده بهره و نصیبی مشخص و معلوم از رقبه
این مقدمات اسحق خان را محقق آمد که رفیا سات کار بر حسبه منجفانی او در انجه جز بدامت و خسران نبوده و در خیال خیانت
و عصیان را ثمری بغیر از ندامت و نقصان ... انگشت کزان و دست افسوس بر هم زنان سخن را ناتمام گذاشته بر خواست و بجای

کار جلیلی دیگر از او است و خود را پیش از دیگران در قدم شاهزاده انداخته بعد از خیانت زبان ضراعت برگشاد و بتلافی گذشته
لطف و مدارا بسی در مقام خدمت بستاد امرای بی خبر چون از نفاق آن منافق با خبر آمدند و از کید آن ضراع مکار و عیار بر کار
متحیر شدند بناچار از در موافقت در آمدند و ترک مخالفت ورزیدند و مجدد رسم خدمت بگزیدند شاهزاده باز بر مسند ایوان قرار
یافت و امر خراسان علی العجاله استقراری پذیرفت امرای اوزبک اگراد ضعف انصراف حاصل نموده روی بولایت خود نهادند
و دیده بازانچه روزگار گشاید اسحق خان ملتزم رکاب آمد و چون اسب رضا و پیش به بخارا و قندهار و هرات و رزناب و ...

ذکر ورود موکب ظفر کوکب بدار الخلافه طهران حماها الله عن الحدثان پس از وصول این خبر بهجت اثر موکب جهانگشا
از دار السلطنه قزوین نهضت نموده روزی چند را بتفریح خاطر افتاب مظاهر در دولتخانه سلطانیه برآسوده و از آن پس بسعادت
و اقبال روز یکشنبه نهم شهر ذی قعده الحرام وارد دار الخلافه طهران از سعادت ورود و میمنت آمد و رشک عرصه جنان فرمود پس از ورود
موکب مسعود به دار الخلافه طهران اسحق خان با استدعای عفو زلات سابقه رضای گذشت از عثرات لاحقه حسینعلی خان پسر خود را
روانه آستان مروت نشان ساخته عریضه ضراعت آمیزی مشتمل بر بیان رنجه خود از شبهه مخالفت و اقدام بلوازم صداقت
و ارادت انفاذ حضور فیض گنجور حضرت خلافت داشت پادشاه جهانگشا معاذیر وی را در قبول درجه قبول داشته از جمله زلات
و عثرات او علی العجاله در گذشت و فرمود اگر چه جارتی در این خسارت بود و امن گیرا احوال مستوجب آمد و هر گاه مرتقی را
لازم داشت برحسب الطاف خاطر العفو گردیده ورنه در ده کلوخ بلند این دولت علیه از آن بالاتر است که دست منعت اینگونه
کوتاه دستان فتنه جو بادنی پایه آن توان رسیده باشد یا هرم شوم این نوع قاصر چنان خیانت پیشه بر گوشه بام آن آشیان گیرد
باشد شاهنشاه عالم پناه را اگر عفو و اغماض از امثال این گونه تقصیرات قاصر نباید و شحنه غضب سلطانی نصیحه در این باب
زلات دست انتقام برگشاید خاصه اسحق خان که بر غلامی از این آستان مروت نشان شناخت و جان نثاری از جان نمایان
این دولت ابد بنیان باید با اطمینان خاطر و فراغبال در تقدیم جان فشانی قادم باشد و از ارتکاب بکاری که سزاوار
دشانه ارادت بدولت علیه است نادم کرده و رحمت شاهنشاهی درباره وی کامل آمد و خطاب پادشاهی منت باد شامل گردید

ذکر ورود رحیم خان والی اورگنج بحدود خراسان و عاقبت کار آن نادان این رحیم خان برادر الترزخان
پسر عوض اتالیق پسر محمد امین اتالیق است پدران ایشان در ولایت خوارزم اتالیق بوده و اصل ایشان از ازبکان
قبچاق است و در ولایت ما وراء النهر و خطه خوارزم رسم این بود که یکی از خانان چنگیزی نژاد را به خانی بردارند و در خطبه نام وی بر زبان

آرند یکی جان پسر وایتال تالبی خود را خان آورده و خان چنگیزی را در میان برداشت التزر پسر عوض اتالیق بر شدت وی عمل نموده
خویش را خان برخواند و خان چنگیزی را برداشت بر انداخت چون آن دو خان جام کش بن علیبا مان از دست ساقی اجل نوشیدند و رخت هستی
بر افتابستی کشیدند حیدر توره و رحیم خان بجای آن دو در بخارا با اقتضای فرهنگ بهمان بولایت ما وراء النهر قناعت ورزیدند و رحیم گزید
و خان خوارزم به هوای تنگ دست مجادلت بگول رومش خویش و با زنده چند جلادت بدرون نزدیک ورزیدند و در این دوران که خوانین
فرمان ایلم قنقرات زمین و زمان مضطرب و منقلب گردید ناگزیر چاره که بدان وسیله از چنگ عقاب عقوبت و چنگال شاهین سیاست
با امان باشد در اقامت چون از بخارا حیدر و هر دو لایتی دست امید کوتاه و رشته وپای رجا فرو رفته و چاره بناچار با خان اورگنج قائله
موافقت در انداخته و در دو صحا ضدیت در رهه باختند و سیاه برای بام داد که اگر خان خوارزم در این زمستان که زمان نهضت
لشکر کارافت بولایی خراسان روان آید و بعزم این سامان کش دهخان بامداد و در اهنما یا بیندگان ارادت بنیان برحجای
این ملک بسهولت ربانی سمت غلبه و استیلا حاصل آید و بعضی بسجیلا اهتمامی برود و در نزدیک خراسان استقلالی کامل دریابد خان
اورگنج خود را با اقتضای خیالات لاطایل در نقد استعمال واثر توهمات بیحاصل قبضه ارغی اغلب اوقات در اندیشه این عزیمات
جا داده و شیفته اینگونه اقدامات کودکانه بودی خاصه وقتی که نشانه رنگ دیگی از نیرنگ فلاح معتقد و معتمد آمد بمجرد حصول این
تمنا ملاحظه پس و پیش کار ناکرده و اندیشه عاقبت و مآل امر نانموده عزم انسامان را نهضت آورده و بهوای تملک خراسان با
نهضت خود و پس از ورود بحدود رحیم خوانین اکراد معتمدین خود تدوی فرستاده و تمنا نمود که خان بهتر آن است که از راه
آتی در بند و حصار مشهد اختتی مقدونه آرد و چاره کار که بهمت بگمارد تا ما نیز از این نواحی غارتگران روی بآن حدود آرایم
و در راه موافقت و مرافقت بر سپاه بیم جدا شاه که کار شاهزاده در مشهد مقدس پای جلادت بیرون نیارد گذارد و بناچار
حصار مشهد بخان واگذارد و خود فرارا از راه عراق برداره و ولایتی بی ممانع بتصرف کارکنان خان در آید و کوکب
مراد وفوق حصول بر تید خان اورگنج را اگر چه اندیشای خاطر بی حاصل و لا طایل بودی ولی ترتیب این مقدمات و تفصیل
این مزخرفات بی فایده و از خیالات خود دیده معلوم آورد که قصد خوانین از تحریک وی باین حرکت بیجا و عزیمت
بی حاصل این بوده که پای او را نیز چون خود در این وحل بلا و منجلاب فنا فرو آرند و او را نیز مانند خویش دست بسر و پای
در گل فرو گذارند تا دست یاری که با مرد این فتنه عظیم توانند بود بدست کرده کشتی دولت خویش از گرداب اضطراب برآرند
و بکام دل و خواهش نفس روزگار خود بسر آرند تحقق این خدیعت را من زمان باره بغضب خان خوارزم گردیده یک از قضاة

دره جزرا که قریب باردوی وی بود محصور آورده و اهتمامی در استخلاص آن نفیسه نمیرسانید ولی بجز افنای جمعی کثیر از نگهبانان خوارزم
گشادی در کار ندید و دست غیرتش بر کنگره تسخیر آن باره نرسید ملکها و خمخانه را هرجا و مرجا رو به خوارزم نهاده و از عزیمت آن عزم
خجند و خوارزم خان خوارزم را فایده بدست نیفتاد پس از ورود بولایت خوارزم بعد از این رکضت جمیع معذرت این حرکت بیخ
مستحقی از خود بدربار معدلت مدار گسیل کرد و مخالفت اکراد را بدولت علیه بر کمکت خود بیابان خراسان دلیل آورد که قصد از تاختن
بآن حدود تقدیم خدمتی بدولت علیه بود و گرنه این بود مرا چه بود که بملک شاهنشاهی روی نموده باشم و دست تعدی بر قطعات
آن ولایت برگشاده چون مواجهش و مراودت و مخالفت و معاندتش مبنی بر شعور و اراده و مبنی بر تفکر و اندیشه منظور نشد
و از نامه و فرستاده و پرسش مطلبی که دلالت بر کیاست و کفایت نماید مشاهده نرفت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کتابک
ترجمان عقلک جواب خطابش مطابق بسؤال و مقالش محرز و منفرد آمد و فرستاده پیش را رخصت انصراف ارزانی
رفت ذکر نهضت موکب میمنت نشان بصوب ولایت قم و کاشان چون خسرو جهانگشای
از فرقه آشوب طلبان نواحی خراسان علی العجاله فراغتی حاصل آمد و نایره آن فتنه بزرگ فی الجمله خمودی در پذیرفت و اشتعال
و احکام قاطعه در حصول اطمینان خراسانیان در هم و تشویش آشوب جویان از معبد خلافت صدور یافت و زمانی بود که ابر
سحاب خاتم جم در کف سنان داشتی و نال قلم آتش فروزان بخاک تیره می ریختی سکرد شت پولادی سلب بودی و سراپای کوه
کافوری قصب سب دشت پر فولاد دکوران مانده محروم از چرا ؛ کوهسار کافور گلبان خفته خوار بوش از سیمبر ؛ غنچه های
گلستان برهم گسسته و دهن ؛ سازهای بلبلان درهم شکسته ماه و تیر ؛ ناوک اسفندیار انداخته باد شمال ؛ در قدرستم روی
اندر کشیده ابکیر ؛ از شورشت وی آتش سوزان در خشه کانون خانه آمدی و آب روان در دل آبگیر جامد آسمان ارشبه آسا
فرو باریدی و روزگار از چرخ بلورین پارگی آفتاب چون دختران محجوب روز و شب چهره تابان در برقع سنگین از دیده مردم
و مردم مستور داشتی و ماه مانند دلبران شوخ دمی از پرده ابر گوشه ابرو بنمودی و دمی سر در حجاب سحاب فرو کشیدی گاه آرا
اندام بلبلون بانگله در حجاب سحاب نهفته بودی و در میر عقام غنوده سیماب سان لرزان آمدی آسمان را بگرد دمین بر وجودی که
زکینه ابر و بلکه برف بر دوش داشتی پل صفت کبود بودی فاختکان چون فضای باغ و در راغ در چمنه زاغ نهفته یافتند از
اندوه خاکستر نشین آمده غراب آسا بانگ بر آوردند که شعر خالی مدار خرمن آتش ز دود و عود ؛ تا در چمن ز چنبه کافور خرمن آید ؛
عندلیبان چون چمن چمن و گلشن در پرده اصل پوشیده دیدند لاجرم سر با سحاب پرشش کرده زاغ سان نوا بر کشیدند که ؛ برفروز

آتش سیال ز آب منجمد تا زری جامه بود آب روان افسرد از آن جا که سردی دی را در دار الخلافه ری اشتدادی روی داده و زمان
برودت را بخلاف عادت امتدادی بود موکب جاه و جلال عزم قشلامشی بصوب قم و کاشان عنان گشا گردیده و روزی چند در بلده قم
بعید دیگر خاطر مبارک را تفریحی داده پس از آن که خاک بسیط از خون کیکیان چون چشم خروسان آمد و فضای آن صحرا از صید بسمل بند
کوی سفر قانی نهضت برای نزهت سرای فین کاشان گردید ذکر عمارت فین و زینت آن سرزمین فین قریه ایست
از قری حومه کاشان بل قطعه ایست از قطعات عرصه جنان بعد مسافتش از معموره کاشان قریب یک فرسنگ است و پیوسته مجاورین
و مسافرین را در آن عرصه دلکش متفرج و انبساط و آهنگ وردی که چشمه چون زلال حیوان وجوی پر دران در آن حدیقه جنبش شان
روز ان و شبان جاری در روانست و از صفای جوهر پاکی گوهر انش زن روان چشمه حیوان و در آن چشمه سیماب سان بهایان
سیم بها فزوده است و از رشک هر یک بهزاران دو غبار سینه ای آسمان حباب آبش از دو فرط صفا مانند جوهر هوا بنظر در نیاید
و زلالش از فرط روشنی همچون صرف روشنائی دیده وجلی نگردد گوئی تمیز ریسکهای سیم خام است که در خاک پاکش بجای آب روانست
یا رشته های لآلی غلطان است که در رشته جویبارش زلال آسا در جریان است همانا که صاف ستیغه صبح صادقست در جدول جویها
جاری گردیده و از همه چشمه آبش پدیدار گشته یا آب جدول کهکشانست در این خیابان روان آمده حسن تحکم زلال جاریش
انگاشته باد آن است نه این عین طهارت دامن مریم است اگر پایان این روضه سر بر آورده پی خبران ظهور روانش را نشد
با اصل ربیع ربع منظر مسیح است در فضای این حدیقه طول نموده به ابدان آب حیوان فیضش دانند باری ما را در باب این آب
عذوبت الفاظ با بجد و حلاوت معانی تا کی اگر در این سخنان روشن کدورت تیره راه یابد و کاه باشد ولی از راه صواب پا
سؤال و جواب ز آب حوض کوثر است و مراقی حباب با مجد و دلیل پای چشمه سلسبیل است لمخلص کلام در این سر چشمه که عزت
بر مجد آفتاب گوهر یای موج ها جناب است شاه صفی صفوی انار الله برهانه طرح باغی چون باغ بهشت ریخته و در وسط باغ
سر نمور قصری پر قصر چون قصر جنان ساخته و عمارت از تختهای چوب برداخته است از آن جا که بطول زمان خیابان آن بناهای
بدیعه را چون بنای کار ابنای زمان و زمانه سراسر زبان انهدام و اندراسی راه یافته بود شاهنشاه جهان پناه را به خاطر عاطر
مهر ماثر مقتضی آمد که خامه جلوس همایون را از غلطی از اضلاع آن روضه خلد آسا و تا وقت دلکشا در آورد القصه جان فزا رنگ فزای
غرفات جنان آمد و به دوش حوش زبرجدی آسمان حالی چندان اطلس بکثرت ستاره و حرف عمارت سیر حیات و منظری
خورنق صورت از زمین بر آسمان افراشته و آسمان را از این عجب سر گشته در آورده که انشده عشرت روزی چند را در آن کاخ دلگشا

خان عزیمت از صیدگاه سیلاخوران صوب مسرت اوب معطوف آمد و خاطر آفتاب مظاهر بورود آن قصر پی قصور مسرور و
مشعوف پس از آنکه دهستان سرود بسر رود و خوانی سرود و فواید دارنی عود براستی وره و کام صبح و شام باوج حضیض و پست و بلند
و زیر و بم در هر گوشه و مقام گوش زد کوچک و بزرگ مخالف و موالف گردید و خاقان جهان مدت دو کنان از صفحه عنبر حضرت شاهنشاهی
جهانگیر رخت برکت مرکب همایون بسعادت و اقبال عطف عنان بصوب دار الخلافه فرمود روز یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول
از ورود موکب مسعود مستقر خلافت بنان بری بر قصر زبرجدی سپهر کشور و حضرت نایب السلطنه عباس میرزا نیز از دارالسلطنه
تبریز نقل … را در همان اوان سعادت نشان جهت ایستان معدلت بنیان سپهر پاسبان آمد **ذکر تعیین امیر جان نثار**
اسمعیل خان سردار به تنبیه فتنه جویان خراسان و نظام آن سامان چون فتنه جویان خراسان را از مخالفت و منافقت اسحق
خان با ایشان کلمه اتفاق بنفاق بدل گردیده و شیل وفاق منشعب آمد از شهره اتفاق خان خوارزم نیز دروازه معاونت گشادی
روی نداد و سرانگشت عزیمت وی عقده اضطراب از رشته کار بر نگشاد با قضای قضای بد و تقاضای بخت واژون از استمالت اولیای
دولت قاهره هم باز جستان حاصل ناورده و مطمئن خاطر نگردیدند همان در اضطرام نایره فساد و اقدام شرار عناد دامن زنان
بودند و مرده جنبان لاجرم دفع دوغ و قطع و قمع آن مواد فاسده در کیش سلطنت و اصلاح مزاج مملکت لازم بل واجب نموده امیر
فدوی جان نثار اسمعیل خان سردار دامغانی و ذوالفقار خان سرکرده نظام سمنانی و … خان سرکرده دسته دامغانیه و امان
الله خان افشار سرکرده بختیاری و خواجه وند و عبد الملکی و میران … خان حاجی را در روز دهم شهر ربیع الاول از دار الخلافه طهران
بصوب خراسان روان آمدند و بخراب یوم و بر مخالفین برده و امان و کشاده جهان **خاتمه جشن … بهار …**
روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول ۱۲۲۹ هجری مطابق سال فرخ فال ایت ئیل ترکی … بخت خوان روئین قلعه گشای هفت
حصار چمن تیغ زن ملک خاوران سلطان نافذ الفرمان خسروان از آرامگاه حوت … حمل کشاده جهان کرده : و در وادی سبع
فرجا … و سبزه بچه و نور در وده و بجس منظره و عجب … و ابیض … روشنی برده **شعر** سرخ شد نظاره … و سبز شد چشم
گردن : تو انگاشت کوه از لاله دشت از گیا : شکفته … لاله خان بروی سبزه بر : … ولیکن ما بانه
فراشان صبا خیمه زنگاری بروی بهشت برکوه و دشت برافراشته باز نقاشان نسیم در قصر زبرجدی چمن انواع نقشهای
دلکش بنگاشته … دامن دامن زمرد سوده بر دامن زمین بچه اند باز گسنده لاجوردی خزین جز من لعل
بچه در گریبان خاک ریخته اند چمن آرای باد بهمن باغ را ارژنگ بهشت شده آورده مرده جانی نسیم ساحت گلشن از جنت

آتش فزودی ساحت چمن جهان جهان دلبر شوخ آتشکار بود که از رنگ مانوی گلشن عالم لعبت شکنک ارژنگ و هر دل کشیده گاه
خاتم گل چهره برافروخت که من رو شیره گندم از ازلم لاله شعله کشیده که من بت دلفریب نکته از ازلم سرو قامت را شکرد که من سمن
کشمیری نژادم صنوبر برپا داشت که من بالا بلند بربری نژادم و سنبل زلفان خم در خم بر تابید و در هر تابی دل پاپای در بند آورد
که من طراز الدالباج و خم سنبل نشم کیسوان پیچ در پیچ پرشکن آورده و بهر شکن جان اشکیبی در بند کشید که من شاهد عیار بر کاره و رند
اصفهانیم شکوفه از طرف چادر غره کنان کرده چشم بنود که اگر دختر کان کشاده روی تنگ چشم چغتاقی ندیده اید اینک دیده بمن
بر نگارید نرگس از نشه خمار چابک زبان دیده بر گشود که اگر دلبر کان ما بجز بیخ دیده چراقی بنظر نیاورده اید روی بسوی من آرید
بید بر لب جوی هر صبح و شام پایه گستر شد که ساده رویان آفتاب رخسار بی کناری کناری بری از اغیار خواهند این گوشه
خالی از صفای جنت مانی و بر طرف باغ گاه بگاه چتر سبز نگاری برافراشت که هر کاه حریفان ظریف معاشرت کو شه
دنجی جویند در این سردم در سر دان باز شتافتند بلبلان هوای همایون در کشیدند که گلغدار خان باده مست شدند و شوریدگان
خوابوش نتوانم نشست فاخته گان پرده عشاق باهنگ عراق بر دو شتند که سرو قدان جلوه گری آغاز نهاده اند پس
ولان آرام نتوانم گرفت سبزه خطان سبزه روز و شب در کنار آب آسوده اند که پیکر عالم عالم آیست زیبا خوبان رعنا
صبح و شام در آغوش سبزه غنوده اند که صبا دیگر در فصل بهار وقت خواب است نسیم سحری طبله طبله عنبر تر می فشاند که صدیق خامه
مشکین خامه صادق و خادم نگارم سحاب نیسانی رشته رشته گوهر ناب میسا زید که رفیق کف در افشان گنجور خسرو
باید ادام سپهر جلال آسمان کمال جهان جلادت عالم شجاعت ...کرم آفتاب نعم سایه خدا دارای جهان گشا بهشت عید
سعید سلطانی با چتری مکلل چون سپهر و کری مرصع چون کهکشان و تاجی وهاج مانند آفتاب و چهری خوشتر از بهار و صبح
نیکوتر از صد نوبهار و خلقی عظیم و حسبی کریم بر اورنگ سپهرسان و ایوان آسمان نشان قرار جست که خدا و ند نعم بر اقاصی و ادانی
در پاشید که کان پیاره و بحر بمبستم عالمی را در سایه رحمت خود بداد که سایه خدا را سزاوار این است جانی را در ظل رأفت خود
آسوده آورد که ظل الله را شایسته چنین است استمالت بندگان را شگفته و خرم بر نشست که بهار جانفزا چنین است دلجویی با
بافتگان را گشاده رو و گشته خود آمد که شاه بهشتی روی را این آیین است شاهزادگان والا تبار هوشیوار آموزگار
سعادتمند هنرمند جلادت پیوند هر یک در درجه و هرکدام در پایه ثابت و برقرار آمدند و ستارگان رخشان نیز هر یک در
فلک در هرکدام در برجی برقرار امرا و وزرا و امنا در پیشگاه فلک جاه یکان یکان تقدیم خدمتی را جلیا آماده بودند از تیغ ... گم

سفیر نیز هر یک ورد اسامه بتقدیم خدمتی در افتخار ند و خطبای انفس نفیس دعای بقای دولت بر زبان بوده و بستان را و سیدم آیین
بلبلان و این شعر زبان چ خطیبان زبان بذکر تو تر ؛ بلک او زبان بنام تو باز ؛ تا مرغ سخن زبان ؛ نازند در جهان نشان تو

ذکر رخصت سرگور اوزلی ایلچی انگلیس از دربار معدلت بار

سرگور اوزلی ایلچی بزرگ دولت انگلیس را پس از
انجام مهام و ایفای عهود و شرایط انجام لوازم مراودت بین الدولتین العلیتین و اتمام مصالحه با دولت روس اقتضای مدت
توقف وی در دربار معدلت مدار دارای جهان کشا با سایر عقلای آن دولت که با وی در سفارت مصاحب و مرافق بودند و در
انجام مهام مرافقت و مراودت موافق و مطابق بخلاع فاخره و نشانهای مکلل و کمرخنجرهای مرصع و صلات و جوایز بلا نهایات
مفتخر و مباهی فرموده با تحف و هدایای لایقه متکاثره بحضرت امپراطور و ولیعهد دولت انگلیس که هم پسر امپراطور بود و زوجه
گرسه امپراطور و وزرای دولت انگلیس از نفایس ایران چون رشتهای لالی غلطان و رسیان تازی نژاد و صرصر عنان و شالهای
پشمینه کشمیری و زرتارهای صفاهانی و شمشیرهای مصری سلاح خراسانی نژاد و نشانهای شیر و خورشید مکلل بجواهر آبدار و سایر
طرف و تحف ملوکانه بقدری که از چنین شاهنشاهی بهجان پناهی در خور و سزا بود رخصت انصراف ارزانی داشتند
سفیر نیز بود پس از آنکه مطلبهای آمال خود را از حصول انواع مطالب و مقاصد گران بار آورد و مقتضی المرام و کفی المهام با
سرور و حبور عتبه جلال و سده سنیه اقبال بوسه داده در اواخر شهر ربیع الاول روی بصوب ولایت انگلیس بر نهاد و
سفیر سافر التقریر میرزا ابوالحسن خان نیز که از اجله اعاظم دار العلم شیراز و از عمده فدویان دولت علیه بود و بجهت سفارت
دولت انگلیس از اوضاع و احوال ولایات فرنگ و روس استحضاری کامل داشت و هم مصالحه با سردار روس نیز بدستیاری
وی صورت انجام پذیرفته بود با تحف و هدایای بیشمار و رشتهای لالی شاهوار و اسبان تازی نژاد راهوار و دو زنجیر فیل
کوه توان و رختهای مخمل دار السلطنه اصفهان و قالیهای صنعت قصبه جوشقان و شمشیرهای هندی مکلل بجواهر رخشان و از هرگونه
تحف و طرفه که در خطه بهشت نشان ایران حاصل گردد و بدست آید خاصه جناب امپراطور و سایر وزرا و امرا و امنای دولت
روس در بیست و پنجم شهر جمادی الاخر که هزار و دویست و بیست و هشت مطابق ایت ئیل ترکی با حصول افتخار و اعتبار منصب ایلچی
بزرگ بودن دولت علیه ایران زمین رخصت بوسه داد و روی بصوب مقصد بر نهاد

ذکر اسمعیل خان سردار خراسانی

اسمعیل خان سردار پس از ورود مشهد مقدس و استحکام مراکب و ترتیب آلات و ادوات حرب و پیکار و اتمام تجهیز اکراد
قلعه شعار با عزمی ثابت و قصدی قوی و توکلی کامل بالطاف کامله الهی و توسلی شامل بباطن فیض مواطن حضرت خیر

و استظهاری کافی بیامن طالع فیروز زوال شاهنشاه جهانگشا خلد الله ملکه و لشکری جرار و توپخانه آتشبار در روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع الاول
از مشهد رضوی علیه السلام بعزم محاربه با اکراد و خان کش کرده بنخستین روز در قلعه شهر طوس منزل گزین آمد اکراد و اتراک قلعه
جو نیز باقتضای جسارت و اظهار جلادت در منزل از حد تجاوز ورزیده که طهرا چون رضا قلیخان زعفرانلوی حاکم خبوشان
و نجفقلی خان شادلوی حاکم بجنورد و بیگلر خان چاپشلوی حاکم ولایت اتک و سید محمد خان جلایر حاکم کلات و قوچخان
کیوانلوی حاکم رادکان و سعادتقلی خان بغایری حاکم جام و فوجی از ترکمانان که بجهات اجتماع پنج هزار نفر سواره و
پیاده موجود روی بشهر طوس نهادند و قریب باردوی سردار بقرار آمدند و باین تسویلات بغایة که این قلیل لشکر عراقی که در
مرتبه چهار هزار با پنج هزار باشند با سرداران جلادت نشان خراسانی تاب مقاومت نخواهند بود و دفع ایشان را نیز احتیاج بتهیه
صفوف و استعمال سیوف نیست در شب جمعه نوزدهم شهر مزبور که شبی بود تیره تر از بخت اکراد و سیاه تر از درون آن بدبختان از جنب
نهاد پاسی از شب گذشته بقصد شبخون از چهار طرف مانند برق خاطف و صرصر عاصف و شهاب ثاقب و شرار لهب
دست باتش افشانی بر گشادند و پای جسارت بکنار اردو نهادند لشکر منصور بی تزلزل و اضطراب و آشوب و انقلاب
از در مقاومت بر آمده بطرز و منع آن جسوران مشهور را جهد کرم روی جسرهای آتشین تفنگ معمول نمودند و بکمال اطمینان
خاطر دست دلاوری بمجادلت بر گشودند و در آن تیره شب که یک نفس راه بدان تیرگی در بر خیال گاشته خنجر بخشی و مهر
خوبان خزانه دل گم کردی و قوه باصره از عمل خود معزول آمدی آتش قتال شعله ور گردید و فضای آسمان انباشته دود شرر
چون ساعتی دو سه تیر و تیغ و خنجر بلوازم قطع و فصل عمل نموده اثبات جلادت را در محکمه جدال دلایل قاطعه و براهین ساطعه
باز رسانیدند و محقق آمد که طی دعوی قتال باین سهولت صورت نخواهد گرفت و باثبات نخواهد رسید بل محکمه جز این در کار است
و محاکمه جز این لازم و دست از پیکار کشیده پی کار خویش گرفتند علی الصباح که ترک یکتاز خاوری سر و بر مربع مغفر
بدین بر آراسته رجل انجم و اختر عنان کشا کرده ترکان کینه جو چون شیران زخم خورده و پلنگان آسیب رسیده صف
مبارزت بر آراستند و کردکان و ترکمانان بمجادله اکراد بر خواستند کردان نیز با جبابرة قره و غروری زیاد جوشان و خروشان
چون از جان گذشتگان روی بشیران کینه ور آوردند نجفقلی خان شادلو و سعادتقلی خان بغایرلو در فاتحه مجادله بنظام
جانبازان سمنان و دامغان و توپخانه آتشفشان برق آسا و شعله سان عنان جلادت بر کشادند و بگلهای مردانه
روی دلاوری بر رکان شیر نشان بنهادند ولی پروانه وار از شعله چراغ رخش راه و سینه کانون کیا تاب قرار و جلوه پایداری نیافتند

بیک آتش فشانی توپهای تند خروش اغلبی از آن سپه‌شان باده غرور به خاک نیستی ریختند و بجای رق مستور انه آتش‌های بلا
از جبر خود با گشتند رضاقلی خان زعفرانلو و بیگلر خان چاپشلو چون پیش تاز آن خوردا پس نشسته دیدند از جانبی دیگر
چون سیل منحدر و سحاب منهمر رتیب امان الله خان افشار حمله ور گردیده پردلان خواجه وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری
کوه صفت پای دلاوری به راسخ آورده دست مردانگی در آستین جلادت برون کشیدند و جان برکشتگان مانند بلای ناگهان جنگ
در زدند و جنگ در گرفتند گردان چاپکسوار ترکان جان شکار همچون دود و شراره و برق و سحاب با هم بر آمیختند و بر قبای ازان
بارقه‌های تیر ان خون هم ریختند گرزهای روئین نوای آمده رمحهای رزین جز اوان گردیده نعره گردان و گردان مغز
سپهر تهی آورده و بهرام جنگجویان ولوله دهان واره خم در انگند تیغ هندی زر آورسم هندوان جز آن از زنگار شنجرف بر
آوردی و از زمرد لعل آشکار ساختی خاک تیره گون بدین اندودی و زمین بشب سیاه سجاده گون نمودی گفتی اگرچه قاطع هندی
میلادم ولی عمرها ست تا در کنار ترکان قاجار به دلاوری آسوده ام در جنباری ایشان خاک میدان بخون شیبان
برآموده ام از نیروی بازوی ایشان چهره ام ارغوانی و پیکر سبز از نکم آراسته بجلا گلکاری قطع و فصل در هنگامه
قتال معجزات وآوازه قدم در اقطار عالم مشتهر زنهار زنهار از کینه جوی این که در لحظه ماران را از جان برآرم و جلادرا
بضرب دست این دلاوران فرپاد آدم نیزه خطی مانند افاعی دم زده زبان زهر آگین در کام رد آورده گاه در سینه
مردان راه جستی و گاهی در پهلوی گردان جا گزیدی و گفتی در رقتهای بیدلان زبان طعن دراز کردی و زمانی با ریغ تنگ چشم
بای کاوش بر نهادی و با زبانی تند و تیز بالمواجه این کلمات فرو راندی که اگرچه زبان آوری خیرزانی نژادم ولی ساعات
تا در جنگ دلیران قاجار سینه شکافی پیوسته بوده ام وازدیدن پهلوی شیر مردان پهلو تهی کرده ام اگر زبانم بر سر هیچ دراز است
در جنباری این سرفرازان است هرگاه سکانم در پهلوی شیردلان است بپامردی این هنر الفت ازقوه بازوی این طایفه
زبردست گاهی پشت پای خسته ام و دقتی چهره ماه پیکر آسیده ام ضیغم کوشش در کشیده و خنجر دل جا دیده از جنگ
این شیران دست باربه دره و کینه در پساره که نعفتی از شنا باقی است مرا چه لاشکافی کار است و سینه کاری شعار
بدی چون از خون کشتگان بیت زمین همچو کشتی شد از موج خون ؛ گهی راست جنبان و گاهی نگون ؛ پر از گرد شد روی
ماه از نبرد ؛ پر از خاک شد کام ماهی ز گرد ؛ گروهی از اتفاق از سپهر گردان عراق پشت بداده و روی فرار بنهادند شیران
بیشه جنگ آن برگشته بختان از جنگ تعاقب کنان تا حوالی خبوشان سبک عنان آمدند جمعی بخنجر و شمشیر برده پس از آن مظفر

درین سر روی بمعسکر خود آورده روز دیگر با اسیر بسیار و کسب شمار وارد ارض اقدس شده بلکه حضرت را جبه‌های آستان مقدس کرده
در اوایل شهر جمادی الاول سرعان برق نشان ابلاغ این فتح نمایان جبه‌های آستان آسمان نشان آمدند **ذکر حرکت رایات گردون**
شکوه به ییلاقات در جبه چون از وصول مژده فتح الحضرت لشکر ظفر نشان و تدمیر آشوب طلبان مملکت خراسان شاهنشاه گیتی گشارا
خاطر خورشید مآثر خرم آمد و ضمیر مهر نظیر مسرور و جسور توام نفرج ییلاقات فیروزکوه و ارجمند را با بخت بلند و طالع ارجمند در دو ایه
شاد و خرمی ترین پناه و جشنی دریا جوش و لشکری قیامت اثر و موکبی انباشته بشیران نر در روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی الاخر ۱۲۲۹
کاملکر شیخ البحار عطف بصوب فیروزکوه در حرکت آمدند و نخستین منزل نزول اجلال در قصر قاجار که عرصه ایست بهشت سرشت
و حدیقه ایست ارم توام روی داد و در آن منزل ظهیر الدوله محمد قاسم خان و میرزا جان نثار یوسف خان سپهدار و امیر ابا فرج الله
خان افشار و خان جلادت نشان حسن خان قزوینی و جانی از دلیران شیر شکار و توپخانه آتش بار متعلق سپاه نصرت همراه
را از منزل ناسور بجود و بسطام و سامان کالپوش نموده و موکب ظفر کوکب نیز نهضت پیرای صوب مقصود گردید پس از آنکه چمن فیروز
کوه بجوش و فیروزی محاط ظفرها لشکر قیامت اثر شد و قباب زرین سراپرده همایون را قبه رفعت سوده برقبه سپهر آمد هنوز نخجیرگاه
سرچشمه فیروزکوه در نیامده و نگین روشنه ارمغان شاهنی مجروح گردیده نوای لشکری حلقه کوشش مضطرب گردون در کشیده نغمه مطربه
برده کلیبا نفیر زمانه فتنه جوی حادثه سنائی را قصه غریبی بخاطر آمد و حدیث عجیبی از طومار حوادث بر زبان روان گردید که نمک
بحرامی نابرده و کفران بروا آشنه است و کفران شعاری بسوی طریق طغیان بیموده یعنی محمدزمان خان قاجار سر بیوفائی بر آورده راه
مخالفت و سیر ده است **داستان طغیان محمدزمان خان قاجار و انجام کار آن نابکار کفران شعار خیانت آثار** از عجایب
وقایع و از وقایع عجیب طغیان و عصیان محمدزمان خان است و قبل کان ذلک امام عجیر عجائب این محمدزمان خان از طایفه قاجار
عزالدینلو از تیره اشکان این دولت عزیز بود و خاقان سعید شهید انارالله برهانه او را از حضیض ذلت دست مرحمت بر اوج
عزت کشانیده و با انظار عنایت منصب امارت مفتخر آورده پس از اقبال دولت بحضرت خلافت هم با زنگلاکان منظور نظر پادشاه
جهانگشا بود و گاهی نیز بحکومت ولایت بسطام و خیابانک و قاجی سرافراز بوده باز آنکه یموت و گوکلان جنگ ساز و گاز
تا در این اوان با اختلاف طایفه یموت و گوکلان اختلاف در سامان استرآباد روی داد و برفع آن محمدزمان خان با ارث ولایت
استرآباد کامیاب گردید سالی که باین بگذشت از جانب سنی جوانب شاهزاده محمدقلی میرزا والی مازندران به سبب وحشتی
حاصل نموده یکباره در رمن از خدمت برجید و بساط کفران شعاری در چید و از حوالی از مضافات استرآباد بنگر بنیاد این دولت

ضدادا بود و تنبیه نموده استمالت سران طایفهٔ تموت روانه دشت نموده در خفا پیام داد که پس از وصول ایشان بان حدود جمله را
دستگیر نموده بندی برپا نمایند و اگر خواهند سلسله دوستی محکم آرند همه را بسلسله در آرند یا معدوم بشمار رند و زنده نگذارند پس از آن
روی بولایت استرآباد آرند تا بعقیدی که دارند کامران آیند و با آرزوی خاطر کامیاب و کامکار گردند ترکمانان گرگان بر حسب
واشاره بکاری که عادی طبیعت و مقتضی فطرت ایشان باشد معلوم است که چه اشکار آرند و چگونه همت برکارند خود تملی آت
مشهور که گرگ را در بن بابه آموخت چون خاطر از این رهگذر بپرداخت به هدایت عصیان برافراشت معدودی از آنجا به
استرآباد که در کفران سعادت یاری همه راستان بودند و در تنگ بحرای یکدل و یکزبان بکار روایت بر کجاست آغاز مراسلت
با خوانین خیانت آثار خراسان نموده و در طی مکاتیب زبان استحالی که موجب جسارت آن جوران گردد برگشوده بنیه عزم
و در انحلال فرد برکوشید و در سر حکم راندند با جرای سیاست و سفک دماء و قتل نفوس برخروشید ممالک خراسان با قطاع
بخوانین خراسانی ببخشید و حشری از تفرقه ترکمانان ببری استرآباد کشید سبحان الله از آن ننگهای روزگار و اعجوبهای زمانه
ناپایدار و تلک احوال و هزار عجب اگرچه هم بازی روزگار بکوشش تواندی که ابدا لال بخفا و احفا بمیرد چون رنجبری چه چرخی
اگرچه مرا در فشردن شعبده بازی درستی کامل است و رو فرق تمام ولی این نخوام که نسا بجان زینچه عصفور و آدم و شیرزبان ان
زبون روباه ناتوان کند زم با کرمی بی جان باری بجان کی شمارم باحیثیه بنجا با پیسانی بی سنا متمایل آدم ولی این خوانت
سادرا اهوای خودکامی زنیق بهوش دکوشش فرو رنجه بود و بشاده خرابیت از پیش بدهد و دیده دارا ظهار کلمه عصیان
و اصراری داشتی باری چند از کارهای این کفران شعار بگویم و چرا با بدلسله محکم کمای این ابله دیوانه در هیم الهی خود را
بر کشید و بلبی سه چاره در معرض کار رها آورده در دیوانخانه دیوانه و سه بکار بکار داد داشت تا حدیث این احدوثه در حضرت
خلافت درگرفت و صورت حال منظر اعلی رفع عرض گشته آمد سیاسات شاهنشاه گیتی گشای را خود در بیهوده رنج
که رقبه از ربقه بندگی در کشد بنفر بنامدی و در جمله اتفاق نفسی که نفس مخالفت برکشد موجود ندیدی و با سنگ چنین راستی از خود
این احدوثه مضحک در خنده بر کارهای زمانه چه خواهند کرد و بغیر از شفقت بر روزگار چه خواهند نمود علی ای حال چون کوشش
سیاست ملکی و نفس لازم بود مثال همایون با فتخار سادات و اشراف و عموم مردم استرآباد صدور پذیرفت که بوصول
مثال بلاد رنگ آن دیوانه کفران آثار را با لنگ بگردن نهاده با اعوان و انصار در پیشگاه آسمان جاه حاضر سازند و گر نه
سیاست برآنها نهاده خواهد شد و سر پنجه غضب بر قلع و قمع بنیان آن سامان برگشاده موکب همایون بعزم یلاق علی تاق

دیگر کرانی

شفقت چه اگر بدو پس از آن که آن مکان ریکشا از ورود موکب ظفر کوکب زبان طعن بر روضه رضوان بگشود و بشیران دوره سیده و خبر
آن کفران شعار برسانیدند موکب همایون از علی تاق بصوب چمن ننگ عنان گشا گردید و در دوشنبه ششم شهر رجب المرجب آن
مرغزار جان فزا مقرر رایات جهانگشا آمد قباب خیام سپهر احتشام بر قمه این خیمه کبود سوده گردید **ذکر گرفتاری آن نابکار خذلان شعار**
پس از وصول مثال همایون به دارالمؤمنین استرآباد بزرگی که در طی مثال مبارک مقرر گردیده بود با درنگ عموم مردم بریدن پا
شوریده و غوغای عامی برخواست و شور محشری آشکار گردید خان شاه گردیده بجستند دولت آسوده بودی و از کیفر تنگ
هوای دیر بستر غفلت غنوده تا گهان جمعی از در و دیوار در آمدند و بگرفتند و بنذالت و بستان و دستان و یارانش از رخا حکم فرود نشد
آن دیوانه از بیم جز نگاه بند ا یارای انقدر سوال که توانند که بر سد این غوغا را نماند گیت و این شورش را سبب کیست بود
و اقتضای آن زد و لغو لغلق کلام در لحظه آن همه تسویلات و خیالات نفسانی چون از خواب و خیال زایل گردید و نفرش هوا
و هوس سلطنت از فحوی خطرات آن دیوانه غافل باطل دیوانگان دیگر نیز که با آن دیوانه همداستان بودند در این داستان
از جمله دوستان تا سلسله مترادف گشته بنا یا بادی در یک سلسله مسلسل آمدند و بیان خطایای که خطاب تاب داده و فساد ایشان بود
بستر گردیده و بیان سلسله دیوانه را در روز پنجشنبه هشتم شهر رجب در چمن ننگ کیفر تنگ بحرامی حاضر آوردند و زمانه را آن دیوانه
گرگان خود را ظاهر نمودند و آن محمد حسن خان قاجار نام با آنکه در طیوره ان و ملک حسین استرآبادی و برادران ایشان را که سلسله
جنبان این مفسدت بودند بیخ سیاسات بند از بند جدا آمد و بشنه سیاست و عقوبت عضو بعضو بریده گردید پس از آن آن خذلان
شعار با عرق تمام در احتراق ماه کلام بیکر خوبنه اسش بلباسی فاخر از ملبوسات رهبان مصطبه آراسته گردیده و چهره
بی آتش به خالهای رنگارنگ کفران و عصیان زیور پذیرفت و دم روباه کلاه بعید شش بر رو باه بازی با دم گرگ فلک
جد عوی و نبازی او در شسته شد و با دو دم با لان سپاهانی با قضای سر فرازی بر گردنش کذاشته آمد تا زنگش گر زنا
زنگهای بر آواز از اطراف فش فرو آویخته و حق جای آن بود که زنگی صفت زنگش بر بندند تا کوشش در باب سرودش
با اثر گردد و نقل بارهای لاشه خوان بگوشش در کشیدند و راستی شایسته آن بود که آویزه چنین بگوشش در آویزند چون
بیم بکار خان بعقیده حتمی کرده بود سر مرشوخ چشمی بچشمان جیره اش آشنا آوردند تا بکلاه و بارهای شرقی نباشند از آنجا
که دستان به از تیر ابلیسه و با شتران بر طاقه سیاه و بود که و شیبچ بجا نبید این زمین طاق ابرو آتش جهت
خضاب و همه دلبری نمودند تا بدرستی در این فن طاق باشد **شعر** عروس مجلس با خود بجید دل جبرییل علی الخصوص که بیرا

براو فشند این عروس دلارا برخری دارونه سوار آمد و نقاره و نای که از لوازم عروسان است درارد و ری کیهان پوی
سیار کرده و بر در هر خیمه چون دلبران خیمگی ساعتی با دای دلبری که سزای عروسان بودی درنگ نمودی و هم بازه دیگر خیمه روی
بر نهادی و با بخت دلبران خیمگی مجلا وری برکشادی و ز حریفی بازه آب خواستی و از ظرفی نیز نان طلبیدی و حتی با بانگ برزدی
که سرم خوش است غلیانم وزرد هید و حتی دم بر آوردی که خاطرم خرم است بر صحرا اردی بر شد بیدباری پس از آن که در جمله اردوی
همایون با این اساس جایان و وضع شایان سیار شد نقاره زنان و دهل کوبان با جشنی چکران بیک بار نامزد اعجوبه
روزگار از پیش گاه داری کامکار جلوه گر آمد و از قفر و فقیر تماشاییان دلو لا انگیز به یخز چون در غیاب آستینی برقص
افشانده دل خوب رقصیده بود در حضور دستی با لا زده و رقصی با صول پیش گرفت و اصولی بدرقص پدیدار آورد بخلاف
رقص پیش خوب رقصیده و رست از عهده بر آمد باری کار جنگ کردن از پرکردن است چون دو سه روزی داد عیش
بداد و پسر جان خان فارغ را کام دل و دیده برگشاد و باقتضای مصلحت دولت مردم دیده اش که بشاره کرانمند از مکان اسلحه
مجوری جسته در حضرت خلافت زمین جبین ضراعت بر خاک نهاد و نذر از همخوانگی آن دیوانه بیباک دوری گزیده
امیر خان برادر کهترش که در قلعه رامیان متحصن بود و با همچنان رزانت آن حصار استوار از بیم جوش منقش دستگیر
لطفعلی خان کنترل گردیده در همان هنگام عروس برادر مهتر با محروم از تماشای آن هنگامه غریب نباید در پیشگاه آسمان جاه
حاضر آمده بهم حسنی برادر دیده از مناظره جان بر رسته در گنجی که گنجایش دیبا زا سزاوار بود سادات و علما و
اشراف و اهالی استرآباد در اجر تقدیم خدمت مورد مراحم شاهانه و مشمول عواطف خسروانه گردیده بجلالت و رفعات
بهره ور گشتند و نظام مهام ولایت استرآباد مفوض بشاهزاده آزاده محمد قلی میرزا والی مازندران شد و رایات ظفر آیات
از چمن تکه بجانب چمن میدان جوق شتافت کرده در نوزدهم شهر رجب المرجب ساحات آن حدود و ساحات آن معسکر
سرادقات آسمان نشان شد **ذکر حرکت امیر جان خان تار اسمعیل خان [illegible] کار بصوب [illegible] هرات بعزم مقابله شاهزاده آزاده**
ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره که از رؤسای نامدار خوانین خراسانست در فنون سفاهت چوقی و رسوم فتنه سازی استاد
ذی کمل سفدین آن زمان و با این صفات حمیده در مرحله بخل و امساک رخت و لامت بکفران شعاری و ملک بحرامی نیز
کامل تمام است ولی فتنه جو و سفاهت انجام در اوان که اسحق خان قرائی باقتضای مصلحت خود اضطرارا با خوانین
فتنه جوی او خلاف سپرد و در بهمن هنگام که باعث بود کرده هر یک از خوانین را به ولایت خود برده بفکر غرب مفسده

تازه دور افتاده او نیز از ارض اقدس بفاصله که داشت روی بقلعه ابدال آباد و جام که محل اقامت و کاشانه مفسدت
وی بود نهاد و بعد از آن که اسحق خان حرکت شاهزاده فیروز افغان گردید که اکنون صفحه خراسان مشوب بانواع فتنه و آشوب
و انباشته بانحای انقلاب و اضطراب در آن هنگام از دست قلعه غوریان از تصرف اسحق خان در رفتن چنین مناسب کرامی نمودن در این
کار سابقه رنزیان فرصت جست و فتوح خرف است همان بهتر که ملک قاسم پسر خود را با فوجی از جنگجویان افغان باستخلاص دیار
غوریان امر نماید و در صدد استرداد قلعه غوریان برآید تا من نیز از این جانب از ارکان [illegible] معاضدت و معاونت ملک
قاسم را سبک خان [illegible] اقدام با تمام امرا اقرار بر زده و امان شاهزاده فیروز چون گفتاری که با همسایه دوم به ام در آرد
بگفتار آن گفتار [illegible] خورده ملک قاسم پسر خود را با حاجی آقا خان وزیر خویش و فوجی از جنگنده افاغنه باسترداد
و استخلاص قلعه غوریان [illegible] بجهول معاونت و مرافقت ابراهیم خان وعده انتظار بر گشود ملک
قاسم خان قلعه غوریان را محصور آورد و محمد خان پسر اسحق خان [illegible] حصار قرار داده [illegible] محمد خان نیز با لشکر
[illegible] ملتجی از معتمدین خود را روانه قندهار ساخت و در نزد شاهزاده کامکار پسر شاه محمود [illegible] امداد نمود و چنین
وانمود که اگر شاهزاده با قلیلی از لشکر افغان روی بدین حدود ساخته [illegible] کند نظر بسوابق خدمت
گذاری و جان نثاری قلعه غوریان [illegible] کارکنان شاهزاده تسلیم نمایم و [illegible] حصار [illegible] افغان
غوریان بدست کارکنان دولت افغان افتاد چه بسر [illegible] قدیمی و غلام قدیمی این دولت است [illegible] مفسد
اختیار شاهزاده و [illegible] اگر او را کلاه در حلقه بندگی در آورد [illegible] از آن صورت شاهزاده فیروز نیز هرات را
خالی گذارده و راه فرار بر دارد [illegible] نظم این جمله انجام داده خواهد شد و ابواب فتح و فیروزی بر چهره شاهزاده کامکار
کامران گشاده [illegible] وفای این عهود را سوگند یاد آورد و قرآنی به مهر خود ممهور [illegible] خویش [illegible] کامران خود [illegible] طالب
این فقانه [illegible] چنین بهانه [illegible] روی بصوب هرات آورد و حصار هرات را [illegible] جنگ حاجی فیروز در آورد
محمد خان پسر اسحق خان [illegible] فتنه خراسان [illegible] عزیمت [illegible] دیده بلا اندیشه پای در رکاب
با لشکری [illegible] علی التعجیل بصوب غوریان [illegible] آمد حاجی فیروز چون دید که [illegible] ابراهیم خان
بدست [illegible] حصار هری [illegible] تصرف [illegible] خواهد شد [illegible] غوریان [illegible] ممنوع ساخته خود با
کار مرادوت سر کار دم [illegible] مرام [illegible] روانه مشهد نمود

و بعد مراجعت و استدعا زبان برگشودند که اگر شر فتنه کامران به دستیاری امداد سپاه نصرت نشان مندفع گردد و نایره
این فساد به زلال حسام آب فام ترکمان جلادت نشان منطفی آید مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد به عنوان باج به لشکر منصور
تسلیم کرده شود و روی سکه منابر و وجوه دنانیر به نام همایون و القاب همایون شاهنشاه اسلام پناه محلی و مزین آید و حرکت
به خدای جهان که تا در بدن جان و در تن روان باشدم سر از ربقه اطاعت و بندگی و پا از دایره خدمت و سر افکندگی بیرون
نگذارم از آن جا که استیلای کامران بر حصار هرات منافی مصلحت دولت علیه بود و هم جرم سنه جنایات حاجی فیروز کارکنان
دولت علیه را مقبول افتاده در بیست و هفتم شهر رجب المرجب ۱۲۳۹ اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکر
در آمده به صوب دارالسلطنه هرات سبک عنان آمدند و همچون سیل منحدر جوشان و خروشان در وصول پل نقره منزل گستر
هرات مشخص گردید که شاهزاده کامران در منزل روضه باغ سه منزلی هرات اقامت گزین گردیده و … زیاد بر آن
را … خود … سردار جلادت شعار به … و خوق را در همان منزل نقره گذاشته و نقره خنگ جلادت را عنان عنان
مانند برق روان آورده و همچون باد سبک شد و پس از … منزل پل … که منزل فراز از هری … و استحضار کامران از نزول
لشکر منصور سران … را … الکلام فرو گرفته مصلحت در مراجعت … دیده و ترک مجادلت با لشکر ظفر شعار و بعد از این
حرکت خوف نصیر خان هزاره و لیراقاسی خود را … نزد سردار با اقتدار داشت و نامه … بر این حرکات
که قصد از عزیمت هرات محاصره حاجی فیروز بوده و به ترد او حصار هری آن … برگشته روز در این قصد
… وی بود با دولت علیه قاجار در انحراف او از قبله آستان شاهنشاه تاجدار گیتی مدار اکنون که حاجی
فیروز متمسک به ذیل حمایت دولت فیروز آیت است و لشکر منصور او را در صدد حمایت و اعانت مراتب خلاف
در خلاف است و رای جلادت گستر … از … مصاف من خود یکی از … قدیم دولت
علیه ام و از فیض … این خلاف … گفتی بر خورشید کس چه … و اند بزرگان که سزاوار
سیاست لشکر منصور روزی چند در خارج شهر هری اقامت گزین گردیده ابواب مراودت و مواقف از طرفین
فراز آمد … مواحدت و مسالمت از جانبین ساز و ذوالفقار خان از جانب سردار با اقتدار به ملاقات شاه
زاده فیروز مبادرت ورزید و مورد انواع ملاطفات و تکلفات و اعزاز و احترام گردیده و از آن جانب نیز
جمله … از اعاظم … ملاقات سردار جلادت شعار را به خارج هرات مبادرت جسته مشمول هرگونه محبت و مورد الطاف آمدند

دیگران

و پیشکشی که حاجی فیروز با شاه دربار معدلت مدار در عهده گرفته بود با وفای شرایط دیگر از عهده بر آمده با سردار و هر یک از
امرای نامدار نیز در مراسم تعارف و تحف دقیقه فروگذاشت ننمود کار بر وفق دلخواه قرین انجام آمده و مطالب حاجی فیروز
کیفیت شاه مقرون به انجاح گردید و لشکر قیامت اثر به صوب ارض اقدس عنان مراجعت برگشاده و در اوایل شهر شعبان ۱۲۳۹
وارد ارض فیض مشحون شدند و صورت احوال در اواسط شهر شعبان المعظم در پیشگاه آسمان جاه به روی عرض کشیده شد
ذکر وحشت شاهزاده آزاده محمدولی میرزای والی خراسان و حسنعلی میرزای ناظم دارالسلطنه … کوکب چون
خوانین خراسان را عموماً و اسحق خان قرائی را خصوصاً بعد در مخالفتی که نگاشته آمد از شاهزاده آزاده محمدولی میرزا
وحشتی کامل روی داده … به استیلای شاهزاده در حدود خراسان نبودند و پیوسته در پرده زخمه زن آن
اندیشه … بودند که اگر شاهنشاه جمجاه یکی دیگر از دراری سپهر خلافت را به دارالملک خراسان برگزیند
… را دیگر … در مراتب جان نثاری و تقدیم خدمتگذاری جانانه و … بودند و به انجام … حسنعلی
پسر اسحق خان از جانب خزاین خراسان … آستان سپهر … بود و پیوسته به دستیاری بعضی از امنای دولت
… و حرکت … در ظاهر و باطن زبان … چون … کامران
… در میان بوده و اسحق خان نیز به هوای خود … و سردار خراسان هم … بود
… ایشان به آستان شاهنشاه جمجاه که … ضمیر الهام … از ضمیر حال … برخوانده
… ترجمان … به اقتضای مصلحت دولت … شاهزادگان آزاده محمدولی میرزا از
خراسان و حسنعلی میرزا از دارالخلافه طهران فرمان داد یعنی آن دارالخلافه طهران و این دارالملک خراسان … شد
… سردار … خدمت … باشد … اسحق خان روزی چند … این کار … که …
… شاهزادگان آزاده حسب الفرمان قضا نشان از دارالملک خراسان و دارالخلافه طهران در
اواخر شهر رجب المرجب … به آستان … نشان آمدند و هر یک به قدری که باید مورد … شاهنشاه
گردون … ذکر … لشکر … تربت حیدریه … چون
ظهور عصیان محمد زمان خان بعضی از تربت … به آستان آمده … کاردی از شوب
… در آن حدود … ضمیر … گردیده

ظهیر الدوله قاسم خان قاجار و امرای عظام یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار و حسن خان قاجار قزوینی و لشکریان
آراسته که در چمن کال پرش از قراولگه تماشا شده آمد این پیش آهنگ نبرد و در این اوان فیروزی توأمان که از
جانب خراسان کارگزاران دولت علیه را فراغتی روی داده اشاره علیه بصدور پیوست که آن لشکرهای قیامت نشان
با توپهای تندرخان چون شهاب ثاقب و برق خاطف و بلای آسمانی و قضای ناگهانی بنهب و غارت طایفه گرگان
که در محال سنقر و چند ییلاقی و قشلاقی دارند و ترکمانیه سبک عنان آیند و برده غارت کنان گردند و از کلاب ظفر
انتساب امیر با رحاجب با اقتدار الله یارخان قاجار دولو و رضا قلیخان قاجار دولو و حسینخان میرآخور باشی
و محمد ولیخان افشار و جمعی دیگر از سران امداد رجمانه لشکر از ترکمان خون خوار بنهب و غارت طایفه [illegible] ساکن دشت
گرگان باشاره خسرو زمین و زمان همچون آتشهای سوزان و صرصرهای وزان و شیران غژاوان و ضرغامان [illegible]
روان آمده و این روی جوشان [illegible] لشکرهای قیامت نشان و معابر معین که مقرر گردیده بود از دو جانب بر آن دو
طایفه گمراه دست بنهب و غارت برگشاده سبحان الله در آن هنگام با مردم [illegible] گوران و دریای گرگان
صورتهای نگارین [illegible] کس نشان نداده بود از ترکتازی ترکان چالاک قیامتی آشکارا آمده و شور محشری پدیدار
شد از دود شراره توپهای آتش بار و از گرد و غبار خلقان [illegible] و از خون فشانه شمشیر برق یمان زمین با آسمان و آسمان
با زمین همی گفتی هذا عجاج فاین الافق [illegible] برافروخت [illegible] چون دل عاشق
زمین از زخم خون خواران [illegible] انگیخته [illegible] زلازل در تن ارکان
تیغ شعله سان زبان کشیده بود که من خرمن سوز این گروه ضلالت فرجامم خنجر برق کردار زبان از کام بر آورده بود که من آتش کام
این طایفه [illegible] سنان طعنه زنان نگفتی که مرا بدلسوزی این گرگان که در پهلوی ایشان جا دهید تیر پرافشان
آمدی که مرا راستی دو دیده این کوردلان [illegible] فریاد برکشیدی که ای شیران نه وقت آن است که خاک
میدان از خون دشمنان ارغوانه [illegible] گرز گران بر آوردی که ای هژبران کینه ور زمانه است که از کشته پشته ها برافرازیم
[illegible] کوس [illegible] برمی کشید که ای دلیران از من آتش فشانید و از [illegible] علم های ثبات بر قرار
داشت که ای کندآوران از من پای مردی و افشردن [illegible] خوردن کمان چون پیران خمیده قامت از [illegible]
جابرجا دست کرده در کارزار میدان زبان شکایت گشوده بود که ای ترکان [illegible] تنگی جا [illegible]

باز [illegible] در کوشش آید و دست از خون خواری بر مدارید پستی راه پیکار در نشاید که نام ترکمان جنگ آید از شاه ترکمان
شرم آید و مرا تا توانید از کف مگذارید که در سینه تنگم برقی سوزناک و در تنم آتش زن جان این طایفه پاک کنم بآب
بر خود همی پیچید و گردن گردان بر [illegible] و صدا بر کشیدی که ای زور آوران دلیر من تاب ندارم که دست بگردن و گردن این
گردن کشان در نیارم سالهاست که کارم این است و [illegible] جز این نیم همین امروز بزور بازوی شما دلیران سری که نام
[illegible] ببندانم و دمی قیام نیارم [illegible] به خاک در سپارم نه چنین که سر پا در دام و دم بر ابرو فکنده با دشمنان دولت در قیام
فضای آسمان از گرد [illegible] تا پایان [illegible] بر ترکمانان تنگ آمد و صفحه زمین از خون ریزی برقهای یمان چون رخسار خنجر
ترکمان گلگون گردیده آسمان فریاد بر کشید که ای ترکان خون ریز تاکی زمانه خروش برآورد که ای سروران سرفتنه تا چند
چون از ترکتازی آن غازیان [illegible] آتش نهب و غارت شعله بر آسمان زد و از خون ریزی این کینه وران
سیلهای خون در لب گرگان روان آمد دلاوران غازی در چنین سرفرازی با جان جانان [illegible] بنهب و غارت اعلام
[illegible] خسرو عدالت گستر [illegible] خاقان اعظم
شاهنشاه معظم سران [illegible] جلادت شعاری [illegible] شاهانه ساخته ترقی
اعتبار هر یک از ایشان را برابر آسمان برافراخت ذکر رخصت شاهزادگان آزاده محمد ولی میرزا و حسنعلی میرزا
بدار الملک خراسان و ورود بدار الخلافه طهران چون مهام خراسان قرین انتظام آمد [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] که مظفر [illegible] همایون شاهنشاه اسلام پناه بود صورت وقوع پذیرفت شاهزاده محمد ولی میرزا [illegible]
بدار الملک خراسان سرافراز [illegible] رخصت انصراف حاصل نمود معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و [illegible]
فرج الله خان [illegible] خراسان [illegible] شاهزاده [illegible] و در اواسط شهر شعبان
روانه ارض فیض بنیان آمده نظم مهام دار العباده یزد مخصوص شاهزاده حسنعلی میرزا مفوض شد و مأمور به مراجعت بدار الخلافه
طهران گردیده موکب فیروزی کوکب در روز شنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم از چمن میدان [illegible] حرکت نموده با جانب
فتح و ظفر صید کنان بصوب ییلاقات [illegible] آمد و پس از استیفای تفرج صید و شکار در آن حدود [illegible]
[illegible] شهر رمضان [illegible] روز عید فطر بسعادت و اقبال داخل دار الخلافه طهران گردید [illegible]
سعادت لزوم [illegible] ایران [illegible] آسمان آورده [illegible]

همی‌البرود عالم بضرب تیغ گرفت آسمان ملک آری جهان به تیغ زدن گرد آفتاب **ذکر سور باسرور شاهزادگان عظام**
امامویردی میرزا و محمد رضا میرزا و حیدر قلی میرزا چون عروس دولت را چهره آرا از مشاطه تقدیر بر چهره وللّه الحمد فتح و نصرت
و ظفر و تسخیر و تدبیر و قتل و غارت آراسته آمد و حوزه مملکت از اختلال و انتعاش و فتنه و فساد و آشوب و خلاف پیراسته گردید
رخنه ملک سپر ایمان بسته شد و رشته عمر مخالفین به تیغ تیز از هم گسست شاهنشاه گیتی پناه را خاطر مبارک به ترتیب سور
دلکش شاهزادگان آزاده رغبتی نمود و با اقتضای خاطر منظم محفل عشرت اشارت فرمود و در روز یکشنبه شانزدهم ذی قعده الحرام
دار الخلافه طهران را از برزن و بازار و در و دیوار به تماشای چینی و آینه‌های حلبی فرو تا آوردند به زیب و زیور عرصه‌ای را
در نظر مردم بهشتی مستور دست افشاندن رقاصان زهره جبین را در رنگ سپهر مثال بر نهادند و بزم آرائیه را رامشگران
باره چنگ اب اطعمهای فردوس مانند و چند پسران ساده روی را بازار دلبری گرم شد و دلبران ماه روی را دلهای سخت به تاراج یکان
رزم چنگ در کنار زهره جبینان قرار گرفت و خروش خروش خروش بر آورد که روز غم بسر آمد اکنون زمان زمان عشرت است
عود در این شرری طلعتان بسر در آسود و چنگ چنگ البرود که زمان اندوه به پایان رسید اینک روز روز شاد است نای
با دعای برلب شکر لبان نهاد و نفس نفس نواز کشید که هر کس در این عهد همایون تنگدل و ملکام نشیند واقف دم نیست آری
دمی چه و دنیا به از عالم است نای شکرین همدم پسته دهنان آمد که در این دولت روز افزون تنگ دلان را دمی غنیمت است آری
نگو دار فرصت که عالم دمی است رباب را در این باب تصنیفات مرجع و تالیفات نیکو در دست دلبران خوش اداز آنها
و به هر تصنیفی فصلی مشبع در حدیث عشرت اداء نمود ار غنون را در این فن حالات عجیب و مقالات غریب با
دمسازی رامشگران روشن روان دست دادی ولی در هر مقام ترانه دلنشاط بر زبان داشتی و در هر حال گوشه از هنجام
در میان آوردی بر دوش خمیرخم با صراحی و مینا که از ازدواران قدیم و ندیم است ابراهیمی فاش آورده آمان نیز با قضای
تنگی دل آنچه در دل داشتند با پیاله و ساغر سرگوشی در میان نهادند و راز ایشان به ملامت ساقیان غماز و فاش کردن
داستانها است که در هر بازاری هست دختر خورشید روی رز با عارف و صوفی کار او را از یاران محرم تر طرح الفتی
ریخته پس از آن بزاهد و عابد آشنا گردیده و از آن پس عشقی و رزاهد و واعظ گرم در گرفت اینک **حب** می کشیدش چو سبو
دوش بدوش : میدهندش چو قدح دست بدست : خامه وقایع نگار عصر بر آورد که ذره از آدم و نی سرنگاه ادگانا یک نگو هم
دکاراه منجم عالی از این باده خوشگوار سرخوش بجند وجایها ... این آتش سیال گرفته آتش زاهدان را طره دستار در گرو خماران

پریشان شد که از فعل عابد کریم توبه صوفیان را خرقه پشمینه در گرو خماران برهن رفت که از قول زاهد استغفرالله و لی پریشان
خوش کرشمه کرمی بزم را دست افشان آمدند و زیباپسران رغم ایشان را پای کوبان دلبری زلفان پرخم بر افشاندند که شنیده‌ام مشک
تاتاری گران است زیباپسری کاکل پرچین در گلستان آورد که گویند عنبر اشهب ارزان است خازگری گیسوی پر تاب پریشان
ساخت که زاری دلهای عاشقانم آرزوست بد رخی که از طره پرشکن بر گشود که آزادی دلهای بندیم در نظر است غزالی آهو صفت
در جست و خیز بود که از غزالان رمیدن نکوست طاوسی کبوتر سان گلگون رخی که طاوسان را چتر زدن سزا است ماه رخی
بغمزه و زلف و زنار عارض نهادی که در تمام چه کلف نباشد یاقوت لبی بعشوه در های خوشاب لعل زنجیر شیدی که مروارید غلطان را
جا در صدف است گلبدن چون شاخ گل خود را از آن آوردی که وقت گل افشاندن است سرو قدی مانند نهال صنوبر
گاهی راست و گاهی خم شدی که شمشاد قامتم شاخ خیزر است شوخی بالعبتی شوخی پشت به پشت داده خنده زنان گوئی
که ما دو ماه هر دو از یک پشتیم طراری با عیاری دست به دست داده کج کج رقص شدی که راستی از شما بلهوسان دست نشستیم
بادام چشمی بفندق بسته پسته شکستی که چه گم شکرم را مغز پسته در کار است سیمین سرینی بناز بر خواستی و نشستی که چه سالم موم را
کوهی در بار است از طره لعبتی دیگر ... بار دیگر از سری و به روی نازنگر از شب چون ماه بر آسمان بر شدی که آوازه
عدل شاهم سر به سپهر سوده که بر دیهیم شاهنشاهم در هوا پریده که شاهباز خسرو چرخ شکارم در اوج فلک سیار آمدی که چرخ
دوار به سپهر مدارم از آسمان درگذشتی که ما چه رایت اسکندرم با برق بابرق فرقدان به نهادی که پایه تخت جمشید روزگارم
رکنی که روزگار بنیان و اقلیم نگون آمدی که بخت آشوب طلبان ملکم رحمی قرار گرفتی که رفته جوی کشور پادشاه را دار سزاوار است
خود را نگون از نحسی که مخالف شاهنشاه را اگر نساری شعار است از جانبی که آید هر جا در خنده نخسی که سپهر هفتم بانم از دست ...
برافکندی که ساحری سحر سازم آتش از دهان بر افشاندی که افعی آتشبارم چهره بر افروخته فرو بردی که مرغ آتشخوارم خاتم از انگشت
بربودی که دیوی اهرمن نژادم رشته‌های گسیخته به هم پیوند دادی که جولاه عنکبوت نهادم مهره‌های خود به مردم دادی که مهره بسلم
فروخته‌ام و در دامهای خویشتن پای خیزیس گرفتی که عادت روزگار آموخته‌ام رخی چون ماکیان بیضه نهادی که ماکیانی بیضه گذارم وقتی
از زیر دامان کبوترها پرواز دادی که کبوتر بازی به ننگ و عارم شب هنگام از هر طرف سیل تابان بود و از هر جانب شعراتی
درخشان زمین چون آسمان ستاره کان بر آوردی خاک همچون آتش شعله ور گردیدی گفتی مگر در سینه خاک دل عاشقان بودیعت
نهاده‌اند که بدین به شعله ور است یا در دل زمین آه مهجوران را امانت سپرده‌اند که این پایشه گستر است آتش زردشتی نماند

زمین از بس آتشخانه برزین است بسم فرودی فیاید آتش فرودی چراغ روشن در زمین هست آسمان در زمین نهفت این ستاره گان
از حیث زمین با آسمان برنشسته این آفتاب و ماهتاب از کجاست از هر سوسری شعله بار بود و در سایه هر سروی عالی سرو آتش بار آتش
کسار از هر طره جهان به نورفشان آمده در پرتو هر جهان جهانها هر روی آفتاب رخسار نوربار چاره دل با خطکان دل دل کوبان
ازدهای سر وقدان روان کشتی مسکین جانسوختگان زاری کنان از بند آتش خوبان پریان آمده دلها سر بدیوانگی برآورده
در بند بندی بوده زه بندی در بند یا در زنجیر زلف نگاری قراری داشته با سلسله کاکل ستمکاری کاری باری تا مدت هفت شبانروز
روزان و شبان حدیث سرور بر زبان بود و دبستان عشرت در میان چون دلها از نشاط برآسوده و خاطرها از انبساط بهره ور
دست در بار رفعت آن جهان گنجهای زر برپرداخت و کف زرافشان خاقان روزگار خزانهای زر تهی ساخت بروز شنبه هفتم خلاع
فاخره زیب و زیور جسد جیب و دامانها سیم و زر وافره انباشته کرده زهرهای سعد با مشتریهای مسعود سعادت قران
کرده دل بقیهای زمانه با سلیمانهای روزگار شرافت قرین آمده آسمان را بقای دولت دعا بر زبان بود و فرشته را باستجابت
دعا آمین بر لبان باد در آن بمی دعا بر زبان باد این را همی لب آمین **ذکر ورود سفرای روم و روس و فرنگ بدربار
معدلت آثار با اقتدار** سابقاً نگاشته خامه وقایع نگار گردید که جلال الدین افندی سفیر دربار قیصری که بتجدید عهود
مراتبی من الدولتین علیتین جبهسای آستان سپهرنشان بود مقضی المرام در مرافقت میرزا محمد رضای منشی سرکار خلافت مدار
روانه دربار قیصری شد در این اوان فرخنده نشان میرزا محمد رضا پس از آنکه با ابلاغ رسالت و ادای رسالت سفارت
و استحکام بنیان مرافقت علمهای رزف بکار برده معلمهای شگرف آشکار آورده با نیل مرام روی ارادت بصوب دار الخلافه
ری برنهاده در اواخر شهر ذی حجه الحرام جبهسای پیشگاه آسمان جاه گردیده و احمد چلبی باب العرب از نزد اسعد پاشای وزیر بغداد
با تحف و هدایا بعریضه ضراعت آمیز مشتمل بر مسندهای تفویض ولایت شهرزور چهره ارادت بر خاک نیاز بسوده و در ماه
شهر ذی حجه الحرام رخصت انصراف حاصل نموده با شاهزاده آزاده محمدعلی میرزا اشاره رفت که مستدعیات وزیر بغداد را
بر وفق معدلت دولت علیه با نجاح مقرون آورده بحصول موصول دارد چون سرگور اوزلی ایلچی بزرگ دولت انگلیس از دربار
اشاره شد رخصت انصراف حاصل آورده بود در اواخر شهر ذیقعده مجددا سفیری از عظمای دولت انگلیس بتجدید مراسم
مرافقت و تشیید مبانی مرادوت با تحف وافره و هدایای متکاثره جبهسای آستان آسمان نشان نواز گردیده و بعضی از
جانب سردار روس مجددا جبهسای عتبه علیه گردیده و قصد از روباه سر خلافت مصیر مستدعیات قبول مصالحه واستحکام

پنهان ستاره که بود و در خلال این احوال سفیری دیگر هم از جانب سردار روس سربخاک آستان سپهرنشان نهاد و زبان به تهنیت و
مبارکباد و مصالحه بین الدولتین برگشاد و سفرای مزبور یکان یکان علی قدر المنزلة والمرتبه مورد نوازشات و تفقدات و صلات
و جوایز گردیده و دیگر هر یک بخلاع آفتاب شعاع و دیگر خنجرهای مکلل بجواهر رخشان زیب و زیور جسته مقضی المرام و مکفی المهام در بیست و نهم
صفر المظفر رخصت زمین بوسه داده روی بصوب ولایت خود برنهادند و نصر الله خان نوریکا غلام پیشخدمت خاصه سرکار حضرت
خلافت با اخبار تفقد و تلطف بسردار روس روانه تفلیس گردیده خلعتی گرانبها و رشته ذولجمانا و اسبی تازی نژاد و شمشیری هندی
مرصع نیز با افتخار و اعتبار وی مصحوب سفیر مزبور عنایت شد در روز هشتم شهر محرم الحرام که وزارت دولت روی ابراهیم خان
بیگلربیگی هزاره و حاجی آقا خان وزیر فیروز میرزای افغان با پیشکشهای شایان در پیشگاه آسمان جاه زمین ضراعت بوسه
دادند اسمعیل خان سردار نیز بطبق مثال قضامثال همایون پس از انجام خدمات محوله بخود از دار الملک خراسان در ایام
شهر صفر المظفر جبهسای دربار گیتی مدار گردیده و در دهم شهر ربیع الاول حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز پس از آنکه بمورد
نوازشات شاهانه آمده بر دوش ارادتش بخلعت آفتاب طلعت خسروانه زیب و زیور یافت در مرافقت بنده وقایع نگار
رخصت انصراف حاصل آورده بسرافرازی حاجی فیروز خلاع فاخره و تنسوقات متکاثره مصحوب این بنده درگاه آسمان
جاه مرحمت و عنایت رفت و ابراهیم خان هزاره چون قامع زاد و فساد گردیده و این زمان فتنه آمده بود با اقتضای مصلحت
دولت علیه چندی بتوقف در دار الخلافه طهران مأمور آمد **عندلیب خامه بر ورود بهار عالم آرا داستان سرا است**
دم آتشین صبح شعله جواله افق آتش رفشان فلک مدینه آسمان آتش در دل سپهر برق ضمیر گردون جمره دل چرخ آتش زن
آب بکران آتش آب فزای فضای جهان رونق افزای باغ خرمی بخش راغ عصر انوشیروان اکبر در روز پنجشنبه یازدهم شهر ربیع
الاول ۱۲۳۰ هجری مطابق تنگوزئیل ترکی از شبستان حوت بآتشخانه حمل منتقل گردیده و ساحات باغ و راغ از پرتو رخسار عالم آرایش
مشتعل آمد برخی از زمان چون قرح فکره الا اللذات غیر مفکره التربیع صبح من لذاته اصناف ما هو ی
فاین المشتری **بیت** از سبزه پر نقش و نگار صفت گشت ؛ و ز لاله سم آهو شنجرف سر شد ؛ اکناف زمین زمان همه فیروزه بیک گشت
اطراف چمن زمین همه بجاده و ارشد سیمای فضای چمن را لخت دوشیزه نورانی شکوفه الله نور السموات والارض گردیده
با چهره نورفشان کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة اطراف باغ را مستور آورده و پس از آن طفل نوخیز
سبزه والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه سر از آن با کوثر خضر اکناف راغ را محضر گردانید و قلم جز از باد کان بستان

یکان یکان از نهان خانهٔ خاک بعزم نزهت سرای بوستان جلوه کنان در آمده نرگس فتان چشمان فتنه خیز پر خمار آورده جام زرین
بر کف نهاده که من هم سر زده در خمار پارینه ام و مرغ خمار باده در قدح مینایم آرزوست لالهٔ نعمان چهره شعله بار برافروخته ساغر
لعل بر داشت که من همان باده خوار دوشینه ام در فصل بهار صبای معنبر آذار ام هر کس است بنفشهٔ تازه سر از خواب بر آورده
زلب جوی بکنار آب حرکت کرده که من طفل نوخطم سیر باغ و داغم مناسب نیست ولی تفریح دماغ را از صحبت سبز
خطان کناره نگیرم سنبل بوی باز دامن خاک بیرون کشیده از هر سو خیابان و جداول بوستان قدم بیرون گذاشته
که من کودکی نو قدم تماشای در دو شیم پسندیده نباشد تا قطره مشام را از عنبر مشکین موبان دامن بر نچینم سوسن آزاد
قدم در اطراف چمن نهاده زبان برگشاد که مرا قصه پارینه حوادث روزگار تمام نماند یک دو زبان قصه از سر گرفته ام
زبان دانی کو که زبانم داند ضمیران بر اینجا بخشی در میان گلشن غبار اندوده می زد و حنفیر و که مرا از تسلسل خط غبار
داستانها در یاد است اکنون بخط ریحان مسلسل فرو می نویسم روشن دلی کجاست تا خط فرو خواند نسیم سحری از آتش بوستان
صبحدم بهیکلی از رخنه باغ در آمده با اطراف چمن بر آمده عندلیبان را در زاری به دوفا خفتگان را در بی قراری بر آن در سر دل
به فراهم آورده بچوگان نعاب اندیشه گل را کشید که بلبل بشید از نای تا چند خروشان باشد و فریاد رسش که رسیده باشمان
و با سهی سرو در اوان آورده که فاخته همینوا گر ناله سر کند و با نجه افغان بر کشد که نمیدانسته ام که باشد از مطربان خاص
اردشاه اند و از نواسنجان محضر شاهنشاه پس از آن صحن باغ را از خس و خاشاک برفت و سبزه از کان گلستان
تندی بگفت که مگر نمیدانید شاهنشاه را بهجت عید سعید عزم گشت چمن است و قصد تفریح گلشن خرم بخوشی بیارائید و
چهره بخوبی بپیرائید غنچه از شادی خندان آمده و گل با رخساری فروزان لاله ساغر لعل پر از صبای یاقوت ساخت
که پیاله دار بزم شاهم نرگس جام زر لبریز باده جعفر آورد که ساقی مجلس شاهنشاهم بلبل براستی نوای جانان بر کشید که
از من غزلکاری خوش است فاخته مقامات و مکشا را به عراق و حجاز بر داشت که از من نواسنجی دلکش است
سرو از غم آزاد آمده و چمیدن آغاز نهاد که در این عید میمون پا در گل ماندن نه کار آزادگان است چنار بر آسمان بر کشید
دست از آستین بر آورد که در این دولت همایون بر سر بودن نه رسم سرفرازانست شمشاد و شاد در دامان کمبود ان بر فشاند که
بدین مژده گر جان فشانم رواست صنوبر خرم دل و آسوده جان بیاسود که ع این مژده آسایش جان است
نازدن در اطراف گلشن ریاحین رنگارنگ بر کشید که سایه هما را از آفتاب نامده پدید در رسته خیابان سایه گسترد که آفتاب زنجیر

سایه بهایه آفتاب خسروان آلکه آب جهان سپهر سعادت جهان عدالت بجود دربار شاهنشاه قاجار فغفوری چون بهشت آمده
که جهان از عدم بهشت است بیخ آسمان رفعت بهشت که بخت تا به تخت بر درش آسمان بهشت است ارزو پاشی تماشای فردوس
سیم و زر بخواند را بیفشاند که چه آرم دست بیارم فردوس عمان نهفته است گوهر کان چون دل عمان بر و خشت که چه بیارم
ایم خود همینم بهشت است نو باده کان بوستان خلافت همچون سرو و صنوبر و شمشاد در پی حدیقه بزم ارم نظم را سربلند بر آمده
قامت آمده که این بهشت جز بهشت است ا طوبه رسیده ایم و این روضه جنان را نازه خالدان و ستد گشته باز
پرورده ایم امر از رفیعان سران و سروران از حجاز و عراق و زنگ و ختا و چین و دیبا و سنجی تکور و اطلوبه در خود
در نیاز و نماز و قیام و قعود و رکوع و سجود بودند که این بوستان را آسمان صفت جان ساز یم و این دربار را مانند خدمتکار
غلبان و نخجیبان انشاء و مدایح ذات و صفات را صد ها آسمان بر بندد و غلغله در فلک افکندند که ما ابد دولت را چون
فلک دعاگوئیم و این سلطنت را چون ملک شاه جم ثبت ابد دارد که بزم ارم نظم بفرح و سرور و سعادت و اقبال منقضی
و محفل ارم ما مال بهجت و سرور خیش بدعا و ثناگر دیده آسمان سر بر زمین نهاد که خدایا دولتش پاینده دار روزگار را بفراغت
برگشاد که بار الها کوکب بختش پاینده دار فلک را صدای آمین بلند آمد و با اثر استجابت دعا سر ما العین کبره در گنبد
نه افلاک دعا بود و آمین لب روح الامین در آمین باد ذکر حرکت موکب ظفر کوکب بصوب چمن خوش ییلاق و تعیین اسمعیل
خان سردار به جنگ اکراد معتده نشان اکراد خراسان پس از آنکه در سال قبل از قراری که نگاشته خامه وقایع نگار گردیده با ... اتفاق
و ... اجتماع از حد خویش تجاوز نموده بمقابله لشکر نصرت اثر جسارت ورزیدند و پس از کر و فری چند در برابر ترکان شیر جنگ
چون آهنگ پایداری و ثبات نیاوردند روی بفرار نهادند و دامان ننگ و عار از دست جدا دادند با آنکه لشکر قیامت اثر
سران دشمن شکر را بار ها ره جوی در تعاقب آن برگشته بختان کرم خان بود و عطف از شهباز ظفر همراه غبار ساحات آن
دیار ها سند و پناه و قرار اکراد و رفته بسپرده دیگر از آن فتنه جویان سلیمان ابدخان نامی در عرصه خراسان با قیامت ذی
در نهانی در صفحه روزگار بیداری گشتی و لاسرداد در این کار معطلی دیگر داشتی و اغماض از فتنه جوئیهای ایشان
خبری بنداشتی به منزله خود کامی بر داشت و نه پناه را یکقدم به تعاقب بگذاشت ازین رمزی است و در این
ناره که مستان دانند پس از آنکه آن فتنه جویان چند در ولایت خود بر آمودند و با سردار خراسان روزی چند
بنفاق و نفاق راه ی نما ها نقد معطلی خود و طلب سخت خویش به مردند چون حیز ظفر نمود و از ولایت خراسان عود

بدار الخلافه طهران نمود سردار نیز بسرادارات برآستان سپهر پاسبان بسود باز گردان حیله باز بتحریک اسحق خان قرائی
رشته نفاق بتابید و روی از راه خدمت بتابید و در این اوان فیروزی نشان که زمان حرکت موکب ظفر کوکب بود
و اوان اهتزاز رایات نصرت آیات اولیا سردار را مامور بصوب خراسان گردیده رامرد فتنه اکراد مفسدت نشان شد
در اواخر شهر جمادی الآخر با لشکری انبوه و جیشی آسمان شکوه بصوب مقصود گشاده عنان آمد و شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا
باقتضای مصلحتی چند که در ذکر آن مصالح خامه وقایع نگار را قوای قلم اعجاز رسید و در سلک صادق رسد بالتزام در رکاب
نصرت انتساب شاهنشاه ملک رکاب معتمد آمد و از آن پس نای زرین قبعه گشاده آبه آسمان فرود اعلام ظفر ارتسام
و کوسهای اسکندری برفراز زنده پیلان خروشان و خروشان شد موکب همایون در رایات میمون بطالع خرم رساحتی سعادت
توام و بفر و فرشی بی چیزی پس که جیش گردن جنبش و بخت سعد و فرزند شادی و بیش دولتی کردن بسطت و فرکش فضا
جبال رنگی کرده کالعهن فوارس قوادم صولت اقدمی ولیس بطا عنزا فرس جبال لهم اسنی [illegible]
مفی من الله [illegible] فقال [illegible] بپوشید پهنای صحرا ابرد بشدت [illegible]
دریا رجیحون زکره در دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب بعزم چمن خوش ییلاق [illegible] خان لشکر دیده عرصه دلگشای چمن
ییلاق از نزول موکب ظفر کوکب رشک فزای این فضای لاجوردی آمد **تتمه ذکر اسمعیل خان** دار
اسمعیل خان سردار با رکان خون خوار و توپخانه آتش بار پس از رخص [illegible] از راه جرم [illegible] خان کیکانی
صوب کردستان کرده اکراد شرارت نهاد نیز متفق و مستعد آمده در قصبه خبوشان اجماع نمودند لشکر قیامت اثر
اطراف قصبه خبوشان پرکارسان محیط گشته در حول و حوش آن ولایت دست نهب و غارت برگشودند محمد خان قاجار
خراسان و اسحق خان قرائی نیز با سپاه خراسان و توپهای آتش فشان از ارض اقدس بلک خان گردیده مجاهد
قلعه رادکان پای اهتمام برافشردند نخستین روز قوچه خان کیوانلوی حاکم رادکان و بکلر خان چاپشلوی حاکم ولایت
با فوجی سواره که بعنوان مجادله و مقابله از حصار رادکان پای جسارت بیرون نهاده دست جلادت برگشادند جنود ظفر
در حمله نخست [illegible] جیوران را طعمه شمشیر آبدار ساخته بقیة السیف راه فرار برداشته در وادی [illegible] متحصن
بحصار [illegible] قوچه خان در حصار رادکان متحصن آمد و ایلگه تسخیر حصار رادکان پس از آن شکست [illegible] حمله
اقدامی [illegible] اهتمامی میسر بود [illegible] قرار قوچه خان [illegible] با وجود این باز مصلحت در آن دیده شد که چنین انقیادی کرد

الکفایه

الکفایه نمود و ملتمس با وردی سردار گردیده و اهتمامی در تسخیر قصبه خبوشان بعمل آورده که پس از اتمام کار امیر گونه خان زعفرانلو
و بکجعلی خان شادلو قوچه خان را به جز اطاعت و انقیاد چاره نخواهد بود و مخلص دست نخواهد افتاد و چون مدانسته بود که از تسخیر
قلعه رادکان و تدمیر قوچه خان نیز قصبه خبوشان مستخر است و خود هم اکراد در کاشانه فساد در زیر دره و خیال جدال و جرک در دماغ
تسخیر خبوشان را عاقبتی روی نماید اری از تسخیر رادکان مخالفین مفسدت نشان در این هزار گونه [illegible] خواهند بود
ببینی نداشت تقیه [illegible] حال [illegible] این مصلحت بعمد را موافق آمد و این [illegible] باز گودرات [illegible] مطابق گشت
که در اطراف قلعه رادکان بود [illegible] بصوب خبوشان برافراخته
پس در [illegible] قصبه خبوشان چندی را به [illegible] و ساختن سنگرهای متین [illegible] اکراد محصورین
قلعه کسی [illegible] حصار [illegible] بیرون [illegible] جان خود [illegible] لشکر قیامت اثر
[illegible] خویش [illegible] و کرنه در درون حصار محصور بودندی و از هر جهت [illegible] تاب
محروم و مجبور چون میعاد [illegible] بسر آمد [illegible] ظاهر و آشکار کرده و از جانب خلافت جوانب شاهنشاه
مجاهد نیز مجددا تاکیدات اکید در تسخیر قصبه خبوشان و تدمیر فرقه جویان خراسان [illegible] سران سپاه را بازوی جلادت
مشتعل گردیده [illegible] سردار در تسخیر قلعه خبوشان و تدمیر فرقه اندیشان [illegible] تسخیر قلعه خبوشان کرده
[illegible] دست جلادت برگشادند [illegible] چهار برج [illegible] آسمان [illegible] اطراف قلعه خبوشان [illegible] برای
چنین [illegible] آسمان [illegible] استحکام آن برج [illegible] حصار خبوشان [illegible] خود را
و مجاهدان [illegible] برج [illegible] اقدامی [illegible] شیر مردان جان نثار [illegible] برج
[illegible] دلیران شجاعت [illegible] استخلاص حصار خبوشان [illegible] جلادت [illegible] جسارت
[illegible] حصار [illegible] تسخیر حصار [illegible] حصول [illegible] امیر گونه خان [illegible] اکراد
[illegible] سزای اعمال [illegible] کار [illegible] قضا [illegible] تقدیر [illegible] درون
بسیار [illegible] انجام [illegible] لشکر قیامت اثر
[illegible] جسارت [illegible] شجاعت
امیر گونه خان [illegible] مقدس [illegible] میرزا

و علامه دوران میرزا عبدالجواد و در شفاعت تقصیرات از ارض اقدس درخواست و باز اساس حیله و تزویر از دست
بلی چه در حالتی که لغزیده و افتاده بود و مانده چاره ناپذیر بوده تا آنکه زراکه در خارج قلعه بودند چه اضطراری روی داد که دام
اضطرار دامی گرده که فرصت از دست داده و کوشش برساخت شفاعت در داوند با اینکه در بیت کلام الله الوقت سیف قاطع
فرصت کار از دست دادن و کوشش بعد دشمن را رها دادن سهوی محض خود عطلب زدن است و باقتضای غرض خویش طریق بوس
سپردن شایسته با بندگان جان خود را باختن است و کار دولت ساختن   جان من جان خویش خود شمار
تا عزیز جان شما را دارم مختصر سخن بتوسط معزی الیها قرار کار بر این شد که امیر گونه خان پس از آنکه پسران رضاقلیخان
و نجف علی خان را با زنان معتمد هر یک از آن و دفتر و خراج و رساله آن بوم و بر تسلیم نمود خود بر او آن دو قاتل
بزرگوار جد بهای آستان معدلت بنیان کرده و بعد از حصول اطمینان بگذشت حد بوده مرحمت فرموده نجف علی خان
و رضاقلیخان را روانه خاکپای نزدیک آسای شاهنشاه عدالت آگاه سازد و خود مهمچنین در ارض فیض نشان بکار خدمت
دیوان عزیز پردازد و بر این عهد و میثاق محضری برآوردند و سپاه کینه خواه از اطراف قلعه خبوشان بنا چار
بر داشتند پسران و زنان روانه مشهد مقدس آمدند و خود در مصاحبت عالیجنابان معزی الیهما و محمدخان قاجار باسپ بسیاران
محرم حرم حضور سعادت دستور حضرت خلافت پناه گردید پس از ورود به بارگاه حشمت مدار کرم فطری و مرحمت جبلی شاهنشاه
تا بعد از شفاعت آن و رسید قبول سعادت شعار از تقصیرات سابقه و لاحقه امیر گونه خان و سایر خوانین خراسان در گذشته
یکباره رقم بطلان بر جملات ایشان در کشید و از سر سیئات و عقوبت مواخذت در گذشت مشروط بر اینکه اگر زین پس سر از کمند
بندگی در کشند و پا در طریق مخالفت جو نه بر نهند مستحق تنبیهات و مستوجب عقوبت باشند و شفاعت شفیعی نیز در باره
ایشان مقبول نیفتد و هیچ عذری از معاذیرشان مسموع نگردد چون حال بهمین منوال شوال المکرم بهمچون جام آب
جام شاهنشاه بهرام غلام در دو امن افق طلوع گردید ایام صیام بیجود رکوع و قیام منقضی آمد شاهزاده آزاده محمد میرزا
رخصت انصراف بدار الملک خراسان ارزانی شده عالیجنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبدالجواد و امیر گونه خان نیز پس از شمول
انواع عاطفت شاهانه در مصاحبت شاهزاده آزاده بصوب ارض اقدس مشهد مقدس عنان عزیمت برتافتند و بتقبیل عتبه علیه
عرش درجه حضرت امام رضا علیه التحیه مشرف شدند از آن جا که سردار جلادت شعار حکام خراسان را اکمال [illegible] ساخته
و کارها بر نوع شایسته پرداخته بود در حضور حضرت خلافت با حضارش اشارت رفت و بدروه دربار گردون مدار حکم [illegible]

همراه بعد و رفت و موکب ظفر کوکب بعزم دار الخلافه طهران سبک عنان گردیده روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شوال المکرم دار الخلافه
ری از ورود موکب ظفر کوکب رشک این چرخ کوکب آمد ذکر ورود عبدالرشید خان دراند باشکش حاجی فیروز افغان باستان سپهر بنیان
این چند در درگاه آسمان جاه پس از آنکه از آستان سپهر بنیان بسفارت دار السلطنه هرات در تطمین خاطر شاهزاده فیروز [illegible]
[illegible] انجاب مامور گردید با حاجی آقاخان وزیر معزی الیه روی بصوب مقصود نهاد پس از ورود بلده هرات در تطمین خاطر
حاجی فیروز و سایر علمای افاغنه سعی جمیل الجهات [illegible] بیابان و سفارت عبدالرشید خان افغان روانه دار الخلافه
طهران گردیده و در اواخر شهر ذی قعده الحرام آستان بوس حضرت خلافت خلد الله ملکه شد پیشکشی که از حاجی فیروز افغان
درگاه آسمان جاه گذرانیده بود نظر همایون مبارک شاهنشاه [illegible] در گذشته مطالب شاهزاده معزی الیه نیز برای جهان
[illegible] عرضه داده آمد چون انجاح مطالب معزی الیه باقتضای مصلحت دولت عجالة الوقت در عهده تعویق ماند بتعجیل رخصت
انصراف وی را در حق چند موقوف داشته و در دار الخلافه قوی متوقف گردید تا روزگار باز چه نقشی برآورد ذکر عزیمت
موکب همایون بتفرج [illegible] معموره قم علیه التحیه و در اواسط شهر ربیع الاول که فضای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ودو نوزاد ان آهو خوابیده‌اند   شه بازنمود عزم نخجیر   چون کرد جهان بتیغ تسخیر   مرکب سعادت نشان صیدکنان تا
بمعصومه قم علیها التحیة والثنا ورسید ودر آن بقعهٔ مقدسه روزی سه چهار بموجب حدیث رسول مختار که من زار فاطمة بقم وجبت
له الجنة عمل نموده پس از حصول سعادت زیارت بقعهٔ احمدی رکاب نصرت انتساب بصوب قهستان قم وساوه ان سایر البلوک
وحدود خلج در حرکت آمد و بیغان سپید از عراق بار کرده و خرمن عرایة جبه سای رکاب جهانگشا گردیده اظهار ارادت
وجان نثاری را نثارهای درخور ببر عرضه داشتند و پیشکشهای شایان رنگهایان در پیشگاه آسمان جاه برکشیدند تذروان کبکان
و کوران و آهوان را بر طبق دستهای ایشان سرها بجلها فتراک آویخته‌اند و ساحات کوه و دشت از خلب رزین
شاهبازان بخون لعل رنگ تذروان برآمیخته کبکان خوش رفتار جفتهای این اعتبار که ما گرفتار شاهباز شاهنشاهیم چو
حرق قدم بصیدگاه نهاده خنده کنان بسر دوندی که رنگ در چنگ بازی فتاده از پرواز تذروان بحصول این
افتخار که صید شاهین شاهنشاهیم فوج فوج روی بصیادان آورده جلوه کنان میفرمودند که اکنون در چنگ باز شاهباز با
اعزازیم آهوان برگوران پیشی گرفته شدی که تا ما اشیم شما در چه شمایه گوران برگوزنان سبقت جستندی که تا ما سیم
شما جلا جای و دام صیدگاه چرا سپاریه گوزنان گوران برگوزنان ششخت آن زودی کباری ببرون از شما غفیان
گسستید گوزنان تذروان و بوبان برگرگان زبان گشادندی که در هر حال با حضرما شما یک صفان جستید از جانبی نخجیر
خان بیاوردی که ای شکار افکن و صیدی بود این دشت ننهاده ام از طرفه شکاری قضا باد برکشیدی که ای صید افکن
تنها افتاده بلوت کشاده ام نیم بسمل در خون طپیدی که ای دریغ کار مرزخمی دیگر نیا خدنگ ناوک خورده بدل در خون کشیدی
که ای افسوس آمدیم تحفه گاه دیگر نیاورده سینه گشاده در خورش بود که ای رنگ صیاد از من غافل در که بشتی جلوه در
داده نمودی که ای تذرو شیر گیر سر فتراک بنتی مرغی بهر سو بر زدی که چه سازم روز تمام شد بازی بصید نیم بالی گشوده جان ای
بهر جانب بال گشادی که چون کنم روزم بسر رسید و شاهباز شاهی بشکارم پر نزد باری چون خاک زمین از خون کبکان و
بال تذروان آمد و آهوان را گمر چرده گنه شیران را ایت عزیمت بصوب دار الخلافهٔ طهران افراشته گردید و بخت
گردون خفت خاقانی ز ترقیه عباد و نظم بلاد برگماشته   رعیت شاد و ملک آباد و دولت سرمدی جزم   ستم کم فتنه ناپید
عدل بر انصاف دو بالا   خامهٔ مشکبار در ورود بهار دلستان از آمد... ... بیابد صورت
اندای باغ و دراغ جهره پرداز گشت ودشت روش افزای زمین و زمان نور فزاینده کردن در کان شاه خبر آن خسرو

سیارگان هفت ساعت از شب پنجشنبه بیست و یکم شهر ربیع الآخر ١٢٣١ هجری مطابق سال فرخ فال ستیجان ئیل ترکی از سرای حوت در سرا
بوستان حمل نزول اجلال نمود   ترنح عطف الربیع فی حلل الخضر   و غنی بالحان طلاعوده القمری   وراقت ازاهیر الحدائق
بالضحی تر اظر عن احداق نوار ها الفجر   و اشرق خد الورد یبدی نظارة   واشرف جید الغصن فلولوه القطر
نطع ابر شی کرد کارگاه طراز   نافه باد شی کرد کارگاه ختن   بروی خاک برآورده این بزار نگار   بروی آب در آورده این
هزار شکن   هوا چوبت گرفتار گشت نقش نمای   صبا چو آهوی خرخیز گشت نافه شکن   بازشا بر صبا در اطراف چمن
همچون ساحت ارتنگ نقشهای شیرین برآورده باز خسرو بهار در اکناف دشت چون بزم پرویز فرشهای قلمون بگسترد
بلبلان را شکربه پرده سازی پرده باربد بر درد انشد قمریان خنیاگر بنغمه پردازی نه در بن نا خن نکیسا در رگ انشد صحن باغ مانند گنج
باد آورد خسروی انباشته بلعل و یاقوت و مروارید و مرجان آمد ساحت راغ بیشابه مخزن جمشیدی آگنده بفیروزه و زبرجد
و زمرد و لاجورد گردید گویی که عطف دامان جیب لعل پوش شاهنشاه جهان در فضای بوستان کشیده شده و گرنه در سینه خاک
جان جهان لعل رخشان زر کجا بودی یا کر عقد جمیل مجوهر حمائل دارای زمان در طرف گلستان گسیخته گردیده و گرنه در دل
زمین عالم کو هر غلطان که پیدا کردی را مشکران ملک الملوک مراد اند که در پرده عراق راه عشاق میزنند و گرنه از نای
هزار بستان این ترانه جانفزا استماع شنیده نبادر خنیاگران شاهنشاه قاچار نه که بر راستی نوای همایون برکشیده اند و گرنه در منقار
بلبلان این نغمهٔ نغز دلکش مسموع وقت غنچه بزر بخت خورشید جمشید خورشید چهر است که در صد گلشن استر از آورده اند و گرنه صحن گلشن
که این سنا رخشیا در زر و بها و دشت تیج و تاج کسری آسمان قدر است که از افسر بر درختان در آویخته اند و گرنه درختان را کجا
این مایه رایه در و گوهر بود و گرنه مجهای بیرون آورستی بیاده دلگشا را این گشاده روی از چمنی نه رحمهای همایون آوستی باغ جانفزا را
این جان فنراید انگیستی نسیم اردی بهشتی نافهای تاتری بار دو چه که از شمایل شاهنشاه استعاره آورده ام شمیم باد سحری طبلها را
عود قماری می پراکند که از نماز پادشاه اسلام پناه استفاده نموده ام سر رو دلشاد پیوسته خرمند که ما را با بخت بلند دولت خوش جهانگشا شاهنشاه سعادت
همنبر و چار سر بر آسمان افراشته اند که ما را با طالع ارجمند نش مناسبتی است بید ناردون بر عالی سایه گسترده اند که ما
خواجه تاش چتر آسمان سای حضرت خلافتیم باغ و دراغ رشک روضهٔ رضوان گردیده اند که ما نمودار بارگاه آسمان
جاه جناب سلطنتیم نوسن زبان آزادی برگشاده که من هم نام کنیزان آن آستانم بنفشه باد ما غی زیر فکنده که من از خادمان
درگه این کنیزانم لاله از نیازی رخ برافروخته کردی ساقی شاه مرا انگشته که تو چون ساغر می نرگس دیده مجمر براه برد دوخته که

دوشم باغبان نموده و که تو شاه را لایق انجمنی گلزار است به از خنده است که در این روز با شاهنشاه بکسی خطاب فرمود که تو چون
برگ گل سنبل را از غان برازنج و خم است که در این اوقات پادشاه بر زلف دست در آورده که تو مانند شاخ سنبلی بگلی انجمن شعار
خود ساخته که تو خطی از دو شاخان خسرو روزی حدیث من بر زبان آورده ضیمران غالیه باری پیشه نموده که شکن کاکلی از غزله
مویان وارا وقتی قصه من در میان نهاده سحاب شبانه رشته رشته در هیچ بارد که عنبر روزگار را دو روز باده در کار است
باد نوروزی نوره تو دو عنبر بارد که شاه پروانه در بزم همایون نافه گشائی شعار است کیوان از نخستین ایوان حصار بان در آمده که
مرا در آستان سپهر نشان امروز روز پاسبانی است بر جیس پیشتر قصر در رسید که مرا در پیشگاه فلک جاه اکنون زمان
خطبه خوانی است بهرام از انجمن عرق فیض کنان حاضر گردید که مرا در دیوان همایون اینک وقت نگهبانی است خورشید از جای خویش
جوش عرق فشان فرود آمد شد که مرا در ایوان جمشید دوران اوقات زمان مجمره گردانیست ناهید از زمین منظر طرب کنان
روی آورد که مرا در محفل ارم شامل حال نوبت غزلخوانی است تیر از دو بین کاغذ بار ادب ظهور نمود که مرا در قلمرو دبیران
حال فرصت نکته رانی است قرار بخش ایوان ببرجت سر بر زمین سود که مرا در جرگ پیشکاران در این دم رخصت کرم جانفشانی است
آسمان از هر جانب و هر طرف سرا از پا نشناخته بسر به سر بود که مرا در حضرت خلافت همه روز و همه سال ولیعهد خاقان
رحمت آورند کار رسانه بود و کار شاهنشاه گیتی مدار با انجمن مسعود و طالع محمود و چرخ مهر فزا و مهری فرخ در ابواب چون
سپهر هفتم و انجمنی چون آسمان چهارم با تاجی مانند آفتاب و کمری از در خوشاب بسعادت و شرافت نشست و از کف
دُربار دامن زمین مغرور از دل عمان آورده که مرا ابکام عطا و کرمست از دست زر افشان جیب زمان انباشته
تر از سینه کان نمود که مرا زمان پاشیدن و نباره ور دست بر خلق زر افشان و مهربان آمد که دست دهنده بخشنده عزّ
با چاکران حضار دوران گشاده روی مرا اشاره نمود که بر شش فکر هشت جاودانم شاهزادگان را امیران و وزیران
و دبیران و سران سپه و دوران را در پیشگاه باز داشت که شاهنشاه مردم جهان پرشیران و بازان و زرنوران و مطاوعان
و بیان در دیوان بار داد که سلیمان جام خوان نعم گستر که جانان سا و له نعم بر بنا و زر شیب جنود که زمانه را آیت آیه
رحمتم بزم عشرت منقضی ساخت که چون قدر کفایت است در دیوان بخلوت روی بنهاد که اکنون وقت نظم حکایت است
بعد و در هنگام و خوض در کلام اهتمام فرمود که تنقیح صلاح رعیت است با حضار سران سپاه و احضار ترکمان کینه‌خواه اشتلم
فرامین صادر نمود که زمان عزیمت است ذکر تعیین سپاه با فرج الله خان افشار بترکمان خون خوار نصرت

خراسان و مصادرت آن از آن چون مغفرت اثر شهر خراسان با کمال کان نقض عهد و پیمان برده و امان آمده و عجز کیب استیمان
مالک ممالک عصیان و طغیان شاهزاده آزاده محمد علی میرزا اعظم قهرمان سرکشان مسمم کردیده و مسندی و فوجی از لشکر ظفر اثر مرکب قضا
هم آمد فرج الله خان افشار با بساودی ده هزار نفر از جسور و ظفر نمود ما مور بنظم مهمات خراسان و تنبیه آن عاصیان خلاف نشان
شد و با آخر شهر جمادی الاول روی بصوب مقصود بر نهاد و این بنده خان نامه وقایع نگار نیز با سندهای حاجی فیروز افغان
با مر بشارت هرات گشته و در بیان تاریخ با خلاع فاخره و عطایای متکاثره با افتخار حاجی فیروز و سایر خوانین آنجا نمره و در راه هشت جلد ارشد
خان افغان رخصت عزیمت حاصل نمود پس از ورود بولایت بنظام احکام قضا نظام از مسند خلافت با افتخار فرج الله خان
در رسید که از صوب خراسان خان عزیمت معطوف بصوب ولایت استرآباد نماید و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان نظام
سمنان و دامغان نیز با مر عزیمت آن سامان مامور شوند ذکر عزیمت رحیم خان دولو با ترکمان تاخت و غارت و کلان
حدود استرآباد و بانجام کار انجامید پس از وقوع قتل خواجه کاشغری و تعیین لشکرهای خوشنود از کرامه مرادی جانب رعایت صغیر و کبیر
ترکمان و تفرقه و تشتت آن ترکمان که از حدود ترکمان قرار قلع مرتب چون دیگر خواجه کاشغری در این حوالی سرکرده و در هم
این کار خان بنهاد و از بیری آن مرتبه جز قتل مرتب ترکمان شری حاصل نیامد اضطرار از تنگ آتشفزا اصلی خوردگی و اصلاحی از
مغفرت جوانان خانه‌خراب روی بیابان خوارزم آورده و در آن حدود اقامت گزین آمده و از خان خوارزم با قضای اجابت
و خیبت مسندی حمایت و اعانت گردیده و از هر طرف بیزار گرا و در زمان رحل در پایان و تلبیه و تجسس بحرکت گه گاه
بیابان استرآباد و حدود خراسان از دست دراز نموده حقا اکنون مجرک سلسله فساد می‌بوده و رحیم خان از قرار که سابقا نگاشته گردید
خود خانه خراب بوده این وقت که این جانبان نیز ضمیر و اعی بصیر آمد بخوارزم راه قلع الفضل علا اندیشه و در ایشه با بذار کی فوج
از ولایت خوارزم روی بصوب دولت و عیش برنهاد و تا آن سر رفتن با جماعت آن حدود دیدی چند گرد فرموده دست
بقتل و جدال برگشود عاقبت الامر بعضی از آنها یا بدایه اطاعت در نهادند و فرقه روی بنواحی سرخس و تجن و در جزا آورده
در آن حدود و سامان متمکن شدند رحیم خان پس از آنکه بطوایف ترکمن استحواذ حاصل آورد و داعی بر عزیمت حدود استرآباد قوی گردیده و استیلا
و کلفت بصوب آن ولایت گشته از یافت با استعدادی زیاد روی بیابان قره ترنک و قابچی و جاسک که از توابع ولایت استرآباد و محل
جنگ ترکمان و محل اشت ترکمان است برنشست و کلان است آمد در این سو نیز فرج الله خان و ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکر بی
در گشته بودند بر قصد جور برو رفتند و امیر الامرا محمد ولی خان قاجار دولو بیگلربیگی ولایت استرآباد و دلیران استرآبادی از دست استرآباد

بجانب آن پناه خان عزیمت برگشاده درصدد دفع شرک من اعمال خدنگ نگاه و عکس بر روی خود خان خوارزم با دل باد و تجلی
خوارزمیان را در عهده انجام یکی از این اعمام خود مقابله ترکمان خون خوار آماده نمود خود در لشکری که از آراسته بود مستقر و برقرار
آمد یعنی خان خوارزم را پایه از آن بالاتر است که با حاکم سمنان و دامغان مقابل نماید دلیران خون آشام در آن روز پس از
آرایش صفوف و استعمال سیوف و اشتعال نایره جدال و گرمی بازار قتال خوارزمیان را بجهة آرامش بر رشته قتل کشیدن و لشکر
خان خوارزم را پایمال ساخته دیگر کرکناسانی با برگ ریزان و جوشن روبرو شیخ آتش برخیل خوارزمیان انجم خان جلادت کیش
ترکمان شجاعت نشان قاجار هدوسان بجوش کشیدند و نعره آسا بر جوشیدند که ای خوارزمیان بی آزرم و ای اوزبکان بی شرم
پیاده کام و در کام شیران نهاده اید و پنجه در روی ورکنام شیران آورده اید امروز هیبت روی بخت بلند شاهنشاه قاجار خاک
میدان از خون شما خوارزمیان چون دم شمشیر خویش سرخ آریم و چشمه گشته از هفتم فلک با موج آسمان برآریم زمان
پیکار و هنگام کارزار است نه وقت فرار و در صدد استعفا از آن دون لشکر پای بیرون گذارید و چون مردان روی
بمیدان آرید تا ببینیم کارکنان قضا و قدر امروز بمیدان کدام یک از ما و شما رنگین سازند و در جوش و سلاح از طعمه
کدام یک ای الوان سوازند خوان خوارزم پس از استماع نشنفات ترکمان قاجار و شنیدن زجمات شیران افشار و دولت آبادی
متوالیان استراباد و جارستان متراوح جلادت نشانان سمنان و دامغان با چارصف محاولت برآراست و در روی
محاربت نهاده و در جاربرجر بن ابرانه برزم آراینه بسته و دل دل با دو جهای تیغ تیز بکار انداشتند و سواران و آتش قتال
گشاده و انچه در دل پنهان داشتند آشکار آوردند پس از آن که قضای حاجی میلاد دوست خویش ترکمان کرده و رگ کش
جدال و قتال بقدری که از اندازه گمان خارج بود سر داد ترکمان خدنگ جان بر بگوشه ابرو اشاره نمودند سنانهای بسیلی رنج
بر مغز شما دشمنان سودا کوشه ابرو اشاره نمودند و اجازت نداده که در معرکه قتال جز احکام قاطعه ایشان دیگری را از خطه
بالطرقه در قطع و فصل دعوی نام و ننگ باشد باتفاق زبان آتش فشان از کام نیام برآورده نیزهای خونریز از لب
و از این زبان آوری با خویشتن یار و دمکار آوردند و تیغهای حیدری امر آسا قرار در دامن سر و سینه شخص گردید سنانهای دوده دار
قلب بیان بدل آمیار یا مکان و در پهلوی خوارزمیان متعلق آمد خنجر نابد آل نیز نزل اجل چون که سینه هم دور بود با تنها ده خیز
رادوگهای بیان بیرون بیشه قشنه بیم خویش کرده و پشا ده است سرگذاشته زره تنگ چشم را چشمهای خون بکار نشان
خصمانه سرولد دروز ارزه کان روان آمد و خود سخت رو را سر گوشهای تیغ بسر گرانهای سنگربه گرزهای گران روی نمود

که جان بسابقه آشنائی دوست بگردن خوارزمیان در آورده و خدنگ جان بر بیرون ملاحظه نگاه که در توی چشم اوزبکان جای
مرگ در ده اد چون ادوات عاطرهٔ حرب با فعال رزم جویان تیغ دجه در کمر و ضم و حزم و لقب امر دینی و نفی وجد عمل نمود
و جدلیان سناجدال بهر نحوی که بود تا مقصد فعلا تمام شوند ادوات خویش و راضی و حال مستقل صرف آوردند با دو خان زتصدیق
عزان نگار آن قضا و قدر دیباچه رسالهٔ فتوحات در معرکه قتال و صفحه میدان و طومار زمان با خامه تربسطور جلیه رباع بخطی شنجرف کران
بنام نامی ترکمان قاجار نوشته آمده زخاک میدان بخون خوارزمیان سرشته خان خوارزم اساس پای بابان و اسباب کمان
خود را مانند خون خوارزمیان در صحرا ریخته با همراهان در ده و بیخ به جانب اوزبکیه فرار نمود دلیران رزم جو خوارزمیان بی آزرم را
تا جائی که از آب رود و از آبادی جیحون بود تعاقب کنان سبک عنان آمده بالافره کسب غارت آن کرده و اشتری بی جا
نصیب مجاهدین شده از کشته گان نکشته گان شدند که خامه وقایع نگار وقایع رعایت اغراقات منسلانه نموده است کشتی که در پی
پنجاه هزار نفر از آن حیوان کم خوار پر بار خود را خود بپای آزار مبنی و در جهار را در کردن دکوتاه دم را هم پیاده پیچم با مجاهدین قبضه
تصرف و تملک ترکمان خون خوار در آمد و سایر اسباب برای قیاس نجمی بخیش توان نمود آورده کار رواداد
بامن امنه الجنازه روبه طالع فیروز شاهنشاه گیتی مدار و دشمنی جوره بگلاه از شیران غیور خوارزم ناده در دره دای و وادی ترا آورده
و لشکر دارای جهان آرا مظفر و منصور و بهره در داده رگا متکار الملک لله الواحد القهار **ذکر نهضت رایات ظفر آیات**
بصوب ییلاق سلطانیه چون با قضای قضای ازل جنود ظفر نمود شاهنشاه جم جاه را غلبه و استیلا بر خصم عنود روی داد
و دست تقدیر ابواب فتح و فیروزی بر چهره کارکنان دولت ابدی آیت برگشاد و بحکم مثال لازم الامتثال فوج اوزبکان
بازرگان نصرت نشان کماکان مأمور شده بسرکشان خراسان آمده موکب ظفر کوکب ییلامشی را در پنجشنبه هفتم شهر رجب المرجب
بصوب جت ارب چمن سلطانیه گشاده عنان کرده پس از انکه ساحات چمن مذکور از عکس قباب زرین سرا پرده های ده
ره شمر جمشید دیر نگار بجای قبه زرین این سراپرده زنگاری کرده حضرت نایب السلطنه عباس میرزا را با سپاهی
و فوجی از سربازان آتش فشان از دار السلطنه تبریز بعزم جهاد مأمور رکاب نصرت انتساب وارد اردوی کیهان پوی کرده و حضرت
قوام الخلافه محمد علی میرزا نیز با دستگاهی شایان و گروهی از خان شاه از دار الدوله کرمانشاهان بعقبه تقبیل عتبه جلیلهٔ
حضرت خلافت چون نیاز بر آستان معدلت بنیان سود و حضرت ناظم الخلافه حسینعلی میرزا نیز تا محروم از عوارف
شاهانه و مهجور از بزم همایون خسروانه نماند از دار الخلافه طهران حسب الاحضار داور ای عدالت شعار شرف اندوز

بزم حضور آمد و باحترام هر یک از ان نمایندگان ترکستان خلاف از جانب سنی الجوانب شاهنشاه گردون دستگاه نبات
احترازوا کرام و تفقد و التفات مبذول ذکر عزیمت شاهزاده محمد ولی میرزا بتنبیه اکراد و خوانین بناور دهم صفر سنه ۱۲۱۰
چون خوانین کرد و ترک خراسان را از نصرت خان اوکلو تا بابان اسحق مجدداً مواد فاسده مفسدت و شرارت آمده در مراسم
ارادت و لوازم صداقت آغاز تعلل نموده و در مرافقت وجهیان ترغل و رزیدند شاهزاده آزاده تنبیه ایشان
جمعی از مجنده خراسان و فوجی نیز از جنود ظفرنمود مامور ارض فیض نشان بعهده احتشام محمد خان قاجار دولو نایب حکمران
نموده با امیر الامرا ابراهیم قلیج خان تبریزی و عبد الکریم خان عرب و نذیر قوچه خان روانه رادکان ساخت و خود نیز بساعتی
سعد و طالعی مسعود نقل بخارج شهر فرمود باجتماع افواج ولایت پناه بر زهر فداور ارض اقدس پرداخت مامورین قلعه
رادکان را پس از ورود بآن حدود معلوم آمد که بیگلرخان چاپشلو در صدد حمایت قوچه خان بر آمده با جمعی مستعد
آماده و صفهای جنگ است اولاً جنبه او را اهم از آن دید قوچه خان وابسته روی همت بجانب وی جزم آوردند بیگلرخان
نیز جمعی از ترکمانان تکه و سواران چاپشلو فراهم آورده در مقابل لشکر نصرت اثر صف مجادلت بر آراست پس از کر و فری
چند آب مقاومت نیاورده و روی بسوی فرار بر نهاد و سپاه منصور تعاقب کنان از عقب آن گریختگان بقلعه عمارت
در آمدند و قلعه بیر فرسوده از تصرف بیگلرخان منتزع ساختند مال و اموالی که بود از صامت و ناطق کسب دلیران جلادت
نشان گردید بیگلرخان خود را بحیله بقلعه ده جز رسانید و با سستیهای که گذشت از اقدام بجسارت زبان ضراعت بر گشاد
چون امر رادکان در میان و رفع تنبیه اکراد و خواننده شاهزاده بود حسب الاستدعا نقلعه و قلع و قمع بیگلرخان نموده وروی
بمحاصره قلعه رادکان گذاشتند شاهزاده نیز از خارج شهر مشهد حرکت فرموده در خارج رادکان نزول اجلال فرمود
امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان با جمعی از بسته ملحق باردوی شاهزاده گردید اطراف قلعه رادکان من جمیع الجهات
محصور آمد و قوچه خان از آب و آذوقه مجبور ولی اسحق خان را نظر بانفاد و جمعی مردم از قلعگیان در میان بودی
و حکایت مسالمت و هیجان خاطر محصورین بر زبان شما و در خفا آب بسته بقلعه بر گشاید و بابستن او تحصن داشتند
نقش قوچه خان را بجاهای مفسدانه و رسانیدن رضا قلی خان و محمد علی خان را نیز تحریک نمود که جمعی فراهم آورده و روی
باردوی شاهزاده کرده تا در خارج و داخل شهر از شرارت مشتعل آیند و باتفاق جمعی بر استیصال اردوی شاهزاده
بر گمارند چون اکراد و اولاد خالفین که اسحق خان و اولاد او مخالفت باطنی ایشان ظاهر شود چنانکه اعتقادی بر حرمت

ری خود اقدام این جسارت را موقوف داشتند و رفع این حادثه بنای کار بر این گذاشتند که عرایض ضراعت آمیز
انفاد دربار معدلت مدار شاهی نموده بتوسط بعضی از امنای دولت و بیعه جعفرقلی خان پسر اسحق خان که در آن اوان ملتزم
رکاب نصرت نشان بود زبان بسته های عجز و تقصیرات خود بر گشایند که ما فدویان را از روی وحشتی که از شاهزاده حاصل
جرأت به طی ارض اقدس نیست شاهنشاه عالمیان پناه اگر این بندگان فدوی را در زمره رعایا و چاکران خاص شمار
محسوب دارند و دست استیلای شاهزاده از گریبان ما درماندگان کوتاه دارند تا جان در تن و تاب در بدن داریم دست توسل
از حبل المتین چاکری کوتاه نخواهیم آورد اگرچه این سخن را در ظاهر منافاتی با دعوی ارادت نیست ولی عقل دور اندیش را
معلوم است که قصد از این ترجیحات و تسویفات علی العجاله دفع الوقتی است تا وقت کار دست بکاری دیگر در زنند و صورت
مقصد را تازه بر صفحه اندیشه در زنند باری چون فرستاده خوانین اکراد و جبهه سای آستان مروت نشان گردید و مراتب
ضراعت و مسکنت آن فتنه جویان با اقتضای مصلحت وقت در حضرت خلافت لباقی صحیح بر ورق عرض کشیده شد
و مقرر آمد که هرگاه شاهزاده آزاده نیز مصلحت دولت علیه را منظور بدارد علی العجاله دست از محاصره قلعه رادکان
کشیده دارد و منظور آنست که خوانین اکراد از این پس مرتکب امری که منافی مصلحت دولت علیه باشد نشوند پیرامن فتنه جویی
بهیچ وجه نگردند چون شاهنشاه گیتی پناه را اطمینانی بر شاهزاده با نخست مخالفت اسحق خان حاصل نبود مرکب همایون
در اولنگ سلطانیه اقامت گزین بود در نظر مبارک انسب و اولی آمد که شاهزاده را از محاصره قلعه رادکان ممنوع
داشته بهمه جهات خوانین اکراد را بعد از انجاح مقرون آرند بنابر این مصالح محمد علی خان زرندی غلام پیشخدمت خاصه
سرکار بحمایت شاهزاده از اردوی کیهان پوی بصوب خراسان روان آمد در بیستم روز در معسکر شاهزاده با سرنافذ جری
الفتان درهمان آن استماع خطاب مستطاب شاهنشاه مالک الرقاب بلا تامل دست از محاصره رادکان برداشتند در یک
بصوب ارض فیض نشان گذاشتند امیر گونه خان مستدعی رخصت انصراف بجانب ایشان آمده اسحق خان مستعد اقدام
بعضی تازه از بهر ایشان گردید شاهزاده از اردو پس از آنکه وارد مشهد مقدس گردید دید که اسحق خان را بنای
کار بر تاسیس اساس فتنه برانست و در بسته مقتضیات افکار باطله خویش در کار و مطابق کار جهان استخلاص حسینقلی خان
پسر خویش از دار الخلافه طهران بود مانع از انقیاد و ابراء آشوب انظار در ورود آن مفسدت نشان بارض فیض بنیان تا اینکه آن
نیز ابعاد افکار مفسده خویش بکمال نخوت و غرور رواداشت و در روز ورود در اولین ملاقات بجنبش مقالات حیله شیطان

اردو با قضای جبار تا که داشت در حضرت شاهزاده سخنان به اجابت اقتران نهاد و بهیدیا تا که در خور او نبود زبان برگشاد
نوایر غضب سابقه که در سویدای ضمیر منیر شاهزاده آزاده از رفتار آن پدر و پسر مفسدت شعار کامن و کامن بود باین دو کس
زبانهای لاحق شرر گستر و شعله ور گردید و اراده سابقه قضا بجزو امضای حکم قدر چون که عرق حمیت فطری شاهزاده والا که
آمده جرم بحکم نافذ تقدیر و قضای اشتعال نوایر کامنه در ضمیر بمکافات اعمال بکفر افعال و عدم تاخیر و تقدیم آجال بودن
تا قتل و تحمل و تردید و بیک حکم سیاست آن دو تن بکلام جاری گردید و رفتنی کالبد بی‌روح هر یک از جمله جات عاری شد شعر
دمی چند بشمرد و نا چیز شد ؛ بجنده جهان گفت کو نیز شد ؛ سراهای آراسته و خانهای پر از خواسته بنهب و یغمای
دوست و دشمن و حصار و دروازه خاصی در آمد چون خرابه پیش سرایان و کاشانه مفلسان و خان مدخلان و رفتنی از همه
چیز خالی و تهی و عاری و بری آمد جمعی دور از آن فتنه جوی آشوب طلب افتاده بر خاک ذلت و خواری زمانه همی
گفتی ای نادان بار تا گفتمت که پاسایه خدای را بعصیان مسپار و گوشش و هوشت پند نخلت انگنده بود و جهرای فاش
در اطراف و اکناف پراکنده و شنیدنی که زن بنوز و باز جناب ملک الشعرا در اختناق آن در ماده فساد و نفاق قطعه
در خطاب بشاهزاده آزاده از بحر خاطر بحل ورق افتاده است فردی از آن فرموده است زان قطعه که بابیان
ختی در ابنان قطعه رابستی باری آن دو دشمن دیرینه بی دو جله در بونیه گماشتگان ساعی بضبط و تصرف ولایات
متفرقه آن مفسد تن بکلام برگماشت ولایت ترشیز و جام و باخزر و خواف ؛ توابع ولایت تربت بدون ممانع متصرف
گماشتگان شاهزاده در آمد و خار بن فساد آن تن بکلام در روزی دو هفته بسیاست و انتقام از ریشه بر آمد
محمد خان قاجار دولو و قلیچ خان تیموری بتصرف قلعه تربت و استقبال سایه آن سلاله خجسته ؛ فوجی از دلیران خونخوار
سبک عنان آمدند پس از ورود آن حدود سران و سرخیلان قرا دلاغ و طراپ باز ماندگان آن فتنه جو شورمده
با ذئب خراسان در استقبال ایشان همداستان گردیدند چون محمد خان پسر اسحق خان که در طی جرار شده او لا وجود ناپاک طهمان
حصانت قلعه دولت آباد که از قلاع محکم آن سامان است تحصن ورزیده و چراب شاره تربت را حسنعلی خان پسر دیگر
آن تن بکلام متصدی گردیده بود اول تسخیر قلعه دولت آباد و بند بسر محمد خان به خیال که سلسله جنبان سلسله فساد بود
اهم دانسته نمود جنود ظفر نمود بر امن آن خصار استوار دایره وار فراگرفتند و همچون نزول آسمانی در اطراف
آن باره فرود آمدند **ذکر تفویض ولایت غوریان باسکندر خان هزاره و غضبش ولایت غوریان و حرکت محمد خان ناپسامان**

چون بعد از توقف ابراهیم خان هزاره در دار الخلافه طهران منصب امارت طایفه هزاره جب الفرمان قضا نشان ؛ الارث
و الاستحقاق بآزاد خان پسر محمد خان هزاره مفوض و محول گردید و عنایت بیکران شاهنشاهی را منظور داشت و خلافت
موروثه مشمول آمد مشار الیه در کفت قصور رادگان ملتزم رکاب نصرت انتساب شاهزاده بود با جرای خدمت روز و شب
ستاده و سر نهاده و بحکم تقدیر در همان اوان بمرض مهلک مبتلا و جان را فدا نمود و دیده بسوی عالم بقا برگشود و باجله
زمام اختیار طایفه هزاره در کف کفایت اسکندر خان برادرزاده محمد خان نهاده آمد و باب این عنایت بر چهره وی
گشاده شد مشار الیه بسنوز الصوب بمقصود ورود نموده بود که حادثه سیاست اسحق خان از پس پرده تقدیر رخ نمود چون اسکندر
خان و طایفه هزاره شخصی از ارادت شعار و مردی صداقت آثار منظور بود اثر شاهزاده آمد و ولایت جام نیز بسبب امارت طایفه
هزاره در تصرف وی بوده و ولایت جام و غوریان را باهم اتصال تمام است و نیز معتقد آمد که از عهده ضبط و ربط آن ولایات
بر خواهم آمدن بفرجابت هرات قلعه غوریان را بمشار الیه مفوض نموده مشار الیه براهنمائی میرزا عبد الکریم تونی از طرف
سرکار شاهزاده روانه ولایت غوریان گردید و قرار کار بر این شد که اسکندر خان در قلعه غوریان متوقف آید و میرزا عبد الکریم
با توقف روانه هرات گردد و بتجدید عهود و مواثیق با حاجی فیروز پرداخته باشد و او را بهر جهتی از جهات از جانب
سنی الجوانب شاهزاده مطمئن دل آسوده خاطر ساخته ؛ اما این افسانه گردون را چه باشد بر زبان **تمیم ذکر این بنده نادانستان**
و مرجعات عصیان و مخالفت حاجی فیروز افغان و تحریک شاه و نصیر اسکندر خان هزاره و تصرف قلعه غوریان این
بنده وقایع نگار پس از آنکه از دربار معدلت مدار بسفارت هرات و اشتمالت حاجی فیروز رخصت عزیمت حاصل نموده روی
بصوب مقصود نهاد پس از ورود بآن حدود حاجی فیروز و امرای افاغنه گلاطرا باستقبال طلایع فخره شاهنشاهی ؛ با نام شاه
هرات از شهر بیرون آمده در آن باغ دلکش جشنی دلکش و مجلسی مفرح بر آراسته بانواع نعم و اقسام نعم مهیای در بیده اول
نمودند و بر شادیهای پیشینه افزودند و زبان بتهنیت و مبارکباد برگشودند پس از آن طلایع آفتاب شعاع را از آب و دیده و دوش
رهگذار و افتخار خود ساخته طرب کنان و سرود کنان روی بشهر نهادند روزی چند از این عزت و سرور بگذشته بود که داستان
افغانی اسحق خان در میان آمد تمام افاغنه را از این مرده سروری تازه بهجتی بی اندازه در دل و جان حاصل گردید هم شادی ناز
که ساقرانی آوردند تهنیت ؛ از آن پس خاطر حاجی فیروز بتصرف ولایت غوریان متعلق آمد یعنی شاه عالم پناه ولید تفویض ولایت
غوریان باو داده و ما نیز ملتزم و متعهد بعضی شرایط گردیده ایم و عاقبت حاصل آن امر و وجود این تن بکلام بود اکنون که طلایع

فیروزی مطالع پادشاه گیتی فروز رو زجات آن خاین مفسد شام آمد و شمار عرش در فرد حساب کارکنان عالم بالا با شمار سعید
دیگر شماره از تسلیم قلعه غوریان که هم از متعلقات هرات است چه بیاید خواهد بود و در تعویق انجام مرام که ام فسانه بنده وقایع نگار را
سخن این بود که رو به ارادت و شایسته صداقت است که در این باب قدم جادرت و افسانه مساعدت در پیش آید و سخن منفعل
بنده دو دل می‌خواهد و چون لفیف مشغله‌ها یاران منفق در گوشش بسیار باید که خواجه خود و روش بنده پروردی و از عقوبت از دربار شفقت
کمینی مدار جا بود تفویض ولایت غوریان شرف قصد دریافته با مختار کارکنان ولایت هرات عز حصول و وصول دریافته خواهد
اکنون وقتی است که از جانب کارکنان این ولایت حرکتی روی نماید محمول بر امتناز فرصت و رنجه وقت خواهد بود
چون سخنی روشن و کلامی مبرهن بود از سرایند استان یکباره درگذشته و حدیث این تمنا را بر طاق فنیان نگذاشته
این بنده وقایع نگار فتحعلی خان مروزی ساکن قریه یکشنبیان من قرای غوریان را با سعید غفور سواره مروزی روانه قلعه غوریان
ساخته تأکیدات اکیده نمود که در محارست لوازم محافظه دقیقه فروگذاشت ننموده باغات و زراعات و محصولات
دیوان درجا بحیطه ضبط درآورده به نوعی نماید که حبه از مال رعایا از میان نرود و اگر کسی از افاغنه خارج یا جماعت قرا…
که در قلعه ساکنند قصد خروج و دخول داشته باشند جز چهره آشتی … با وی در میان نیارد مشارالیه با جمعیت
مزبور بر سر قلعه غوریان رفته مراسم ارادت و لوازم خدمت مشغول آمده و له کارکنان سرکار شاهزاده آزاده و از این مرحله دو دل
دست داده بدون استخاره و استفسار از بنده وقایع نگار و استحضار از وضع و رفتار دیگر دار کارکنان هرات بود بهانه…
اکنون غوریان در تصرف افاغنه است و بیرون از تصرف گماشتگان دولت قوی بنیان جهان همین که اسکندرخان را بجزا ایدا…
برکار ایم و حاجی فیروز با هر تحاشا که مشعر به تفویض آن ولایت بوی باشد از خود خرسند و قدیم باعتبار این تمهید خبر سید
اسکندرخان را با فوجی هزاره که و کره فیروز صحرا نمود روانه محال غوریان نمود و میرزا عبدالکریم مأذون را با نوشتجات منفصل
مطول رسالت هرات مأمور فرمودند که چون بکرات و مرات از جانب اولیای دولت تفویض ولایت غوریان
بکارکنان هرات تأکیدات اکیده رفته بود و در این اوقات که فرج‌اله خان میر پابای شاهنشاه جهان گشا وارد حضور کرده
هم بازاشاره علیه الصدور پیوسته است بنا علی ذلک از جانب کارکنان ما نیز بامضای حکم محکم شاهنشاه ولایت غوریان
مفوض آن جانب گردید اسکندرخان و میرزا عبدالکریم چون وارد قصبه روزنگ من قریه غوریان گردیدند مشخص گردید که
آنچه کرده اند خلاف مصلحت است و با همه حال پس از دخول بقلعه غوریان اسکندرخان در صدد نهب و غارت برآمد و میرزا

عبدالکریم با نوشتجات مزبور بتقدیم رسالت و سفارت عجب تر اینکه بنده وقایع نگار پس از ورود آن دو ماذون به دو حرف
در کار سر علی باز نوشته مشتمل بر مجاری اوضاع روانه ساخته هر یک از ایشان نگاشته آمد که اگر نوشته مشعر به تفویض ولایت
غوریان چه در حال و چه در استقبال دارید از همه کس پنهان آرید و بر زبان میارید که موجب مفسدت و مایه خسارت است بل جنابت
کارکنان این ولایت ولی پوششی که سخن در گوشش کشد نبود و کسی که از هم چنانچه با زبان بهیچ حدیثی بر گشاید وجود نداشت روز
دیگر میرزا عبدالکریم قلعه غوریان را با اسکندرخان واگذاشته و خود بطمع تنالی با جمعی از اهالی بلده هرات بگذاشت پس از ورود
نوشتجات مشتمل بر مراتب مسطوره را با کارکنان هرات در میان نهاده و زبان باظهار آنچه نبایدی و نشاید بر گشاد و حاجی فیروز سال‌ها شد
که در اندیشه استرداد ولایت غوریان گشتی برده و ادبی در انجام این مرام حیله و مکرها بکار بردی اکنون که حصول مطلب را
سندی صحیح دست آورده و حجتی قاطع تحصیل نموده معلوم است که چه کوبد و چه جوید و چه پوید پس از روزی سه چار متقاضی تخلیه غوریان
گردید و ضمنی تصرف آن سامان آمد میرزا عبدالکریم و دست بعذاری بکار برده و در زده و تعلیلات که موجب تردید و تشکیک کرده
بر زبان آورد و حاجی فیروز چون دید که بنای کار بر مماطله و مسامحه و قرار امر بر افسانه و بهانه است میرزا عبدالکریم را رخصت
غوریان داده خود تعلل اغوا و اغرای اسکندرخان هرزه هرزه در افتاده وله اسکندرخان بعد از ورود بغوریان و دخول آن
قلعه تمامی آن سامان و تصرف غلات و غله … و بتان قلعه بامضای افساد و فساد و خرابت بنا ورا با خود یار آورده
و تفویض امر خود بوی نمود و نظم کار خویش از ورود خراب فساد … که جبر بود و چه با که عقود جمعی از جنس و کرنجه او بافات
هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم آورده در ولایت غوریان مستقل و مستبد نشست و بتاخت و تاز اطراف و اکناف
دست برگشاد و نصیرخان برادر خود را از قندهار بسرعت طلب داشت و بنای مفسدت … انگیزی بگذاشت نصیرخان بن
کامران از قندهار با جمعی … خان آمد و در ورود بقلعه غوریان شتابنده تر … پس از دخول بقلعه آتش افساد را
در اشتعال درآورده و باره فتنه را شراره گستر حاجی فیروز جمعیت و تهیات و تجهیزات آن دو برادر و فتنه جو را با خود و …
و خود را از حصول مرام ایشان متعلق الرام دید … محمدخان توپ … محاصره قلعه … آباد … و …
آن خانه … مفسدت … چون از مخالفت … مستحضر آمد بخلاف حزم … محاصره قلعه بر داشته …
قبل جمعی روی بولایت غوریان نهاد و محاصره … با حصول استقبال به … خان … از ورود … پس از
وصول بآن حدود … از غلبه و … مراحل … طغیان بمقدم عصیان حاجی فیروز نیز … آن …

شعار بار آمده و ایشان را در اسباب مخالفت و عصیان مدد کار پس از روزی چند که از اوضاع نایب و قلت جمعیت وی مخبر گردیدند
و از انقباضش از دولت آباد باخبر گردیدند قرار کار بر این نهادند که جمعیتی از هرات برداشته شبی غفلةً باردوی نایب تاختن
آرند و نایب را با معدودی که همراه دارد در میان بر دارند و بنده وقایع نگار خود را بمهتدی از بلده هرات باردوی نایب
در انداخت و او را از عقب معاودت مجبور ساخت پس از اندیشه مطول کار در این دیده شد که نایب بهانه‌ای بانگیزد شاهزاده
آزاده را الاحضار ارض اقدس فرموده مراجعت نموده و عقده که خود بدست خود در کار افکنده بود بناخن این تدبیر بگشاید
باری نایب ناچار مراجعت را پیش آورد و نصیر خان و قباد و اسکندر با قضای دوره این گنبد دوار که کار نگار دگر مراد
در آنکه نامه از شاهزاده و افغان و قرائی و اجتماعی و ارد حاجی در ولایت جام روی داده و زمانه ابواب فتنه و فساد بر چهره اهالی
آن سامان برگشاده و بیت زور آباد و خواف را با جرگه محمد خان قرائی هزارکان فتنه جو بدان آورده و حدیث موافقت با حاجی
فیروز افغان را علانیه آشکار و بر زبان حاجی فیروز نیز سبیل هم زبانی بدست انعام و احسان و صلات و جوایز در ربوده و بنیاد
مخالفت برانگیخته باره پشتی برده و عهد و پیمان در مخالفت با دولت علیه محکم آورده و پنهان موافقت خورده با هم بالمان
معلومات مستحکم در همان گیرودار نایب باز از ارض اقدس با ده هزار سوار جرار از ترکمان و ترکستان آورده چهارم روز حدود
غوریان و کرسیه را با غزو زد و ایلات و احشام هزاره را در تاخت و ملک جمعیت مخالفین را بصرصر نهب و غارت متفرق
ساخت و مساوی هزار از گاو و گوسفند و دیگر را بدست آورده معاودت نزدیک شیخ جام نمود روزی چند
در آن سامان باستحکام مراکب غازیان و جمع آوری هزارکان آواره در بیابان متوقف گردید عاقبت از آن توقف حاصلی
خویش علف بنا نقدی لشکری غارت پیدا اندازه بدست آورده و سپاهی بیغمای پی گران کسب نموده که تن بتوقف
در دهند و کار کردن برگشتند و فتحیاب بر نهند جهان و نهان بیغمای خورده در کاه و بیگاه پیش انداخته بکار مراجعت پرداختند
از آنسو محمد خان قرائی و قباد و اسکندر و نصیر و فوجی از افاغنه روی بمجادله نهادند و دست باستیزه برگشادند و باشد خود
برگشتند نایب را که این اندیشه بود که قباد و اسکندر و محمد خان قرائی را با رای مقابله با عرصه مجادلت باشد سواران
جلادت نشان را افواج فوج روانه ساخت و خود با قلیل جمعیتی منظم عام ولایت جام بپرداخت تا گاه از جانبی فروشی
برآمده و از طرف لشکر پرجوشی در آمد دست از کار بشد و کار از دست برفت آشیمه سر حمله در گردیدند و پریشان حال
صف مجادلت برکشیدند و در جنگ در آهنگ با حکم قضا نیز آمده و اقدام و اهتمام با همه قدرت خالی از اثر اگر چه در آن معرکه

ملتفت

حرف

خشنا مصطفی خان استرآبادی که از اجله فدویان دولت ابد ثبات جان نثار بهای فدویانه بتقدیم رسانیده با قاعده اندازان
استرآبادی تا توانست برکوشید و تا توانست بخروشید پس از آنکه از اسباب مجادلت چیزی در ایشان نماند بجای آن تفنگ
با چوب و سنگ مردانه کوشش نموده و دلیرانه دست بتقابل برگشودند چون روز با آخر رسید و روز نا آخر رسید کوشش بنفیه بنفاد مصطفی خان
با فوجی که پای ثبات و قدم مردانگی افشرده بودند دستگیر آمده و بجنگ علیفه قرائی اسیر نایب خطر از راه مشهد مقدس برداشت
بهر چه بر داشته بود بگذاشت محمد خان قرائی و قباد شاهزاده پس از وقوع این قضیه اتفاقیه که جمیع زور کرده غریب و در نظرها
عجیب است رایت مشغول برافراشته و بعزم تسخیر ارض اقدس و مشهد مقدس همت بگماشته از بلده هرات نیز بدوه خان
افغان نایب و حاجی آقا خان وزیر و دوست محمد خان درانی با فوجی از دیوان و دوران هزاره و افغان و کوسه
سر علم و ذوب و زنبوره شتابان ما با استحکام و انعام مخالفین بجانب ولایت جام عنان کشاده کردند این خبر را که
در محمود آباد جام بهم رسید و بگماشتن نای مخالفت شب و روز در مجلس مشاوره نشستند و بر خواستند آخر کار برام انجام قاطع
ولایت جام تحریک محمد خان قرائی چون قباد کار خود خراب آورده و در سر چشمه زنده کانه حدود آن سامان را مانند سر چشمه
حکم از حاجی فیروز نموده سراب معارف ولایت جام و باخرز از آنکاه تو ولایت هرات برانند و از جانب خود در
هر قصبه و قریه حرسه و حفظ بنشانند تماشاچیان جهای غریب خویش ستبه جرئت بر دهان بوده و لب تعجب گزیده چندان اگر او حرام نیان خز
با آن برگشته بختان در این داستان هم آواز و در انجام و اتمام مخالفت معاهده مجاهد حاجی فیروز خویش را افزایش نمود همو
مضمون آورده و بنده وقایع نگار بادیه بعضی توهمات بتأمل و اندیشه در عاقبت کار در گوشه محبوس نمود آن سر برعزت آنچه
بنده وقایع نگار در کنج دولت عقرب بود در انتظار آنکه جهان برمراد گشت ذکر تفویض حکمرانی خراسان بشاهزاده آزاده [illegible]
و قتل اسمعیل خان سردار بدست میرآخور اشرار و شرح آن گروه کفر نهاد نسیم این حوادث زمانه و این نوایر غیرت شاهنشاه
گیتی پناه آمد که زوال بهار ازبهره دوست بنسیم چمن آتش مهر در خاکستر سحاب پنهان داشتی و در اهمه دور اندیش مرکز خاک اگر در عهده
چندان کشتی آب روان و مجاری انهار چون جلوه محو جامد بود و آتش سوزان در سینه کانون مانند طبیعه رها و حامد و داری جهان آرا
با الهام ضمیر منیر معلوم و مکشوف بود که پس این ناچیزی همین خواتین خراسان و شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا نوع التیام مرتفع
و رشته ارتباط منقطع و همچنان آن مواد فاسده را علی العجاله تسکینی حاصل گردد و در حین که آن فتنه جهان را از جانب برکار
شاهزاده حاصل گردیده و از آن آمد تا ظهور مخالفت اکبر و حسنعلی میرزا حال تنگ که نوبت با قبضه حضرت جلالی خلافت بود باشد لشکری

او را بسته بعهده اهتمام سردار جلادت مبانی اسمعیل خان دامغانی نامزد بود او نیز بملک خراسان گردید و حکم محکم خسروی شرف
صدور در پذیرفت که شاهزاده محمد ولی میرزا جا بتعلق و تنقل ترک ایالت ولایت خراسان گفته بجبه سایی آستان سپهر
پاسبان مغفور و مباهی آمده و از جمله طرفین حضور سعادت دستور حضرت شاهنشاهی ابلاغ حکم قاطع پادشاه روی زمین را الهی
خان افشار غلام پیشخدمت خاصه سرکار رعفاف مدار از عقب خراسان آمد در قطع مسافت چون باد بزان و برق جهان
روز هفدهم شهر محرم الحرام بگذرار دولت دستی و شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا برعتبه علیه عرش درجه حضرت امام حسن
سرا داده بنهاد شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا جبه سای آستان عدالت بنیان گرفت عرب و عجم دیده امید بر دو کشاد
یک قوم را ز نازک بردا شتند تاج یک قوم جواهر بستند بر حسن پس از او و لشکر قیامت اثر و استحضار منافقین معذرت سیر
از احکام داوری ایشکند از جمعیا پراکنده آمده و دلها بخوف و هراس اکنده محمد خان قرایی را از تربت برداشت و جزو ولایت
کبری از نحف برنجت و حاجی فیروز ترک شاهی گفته در گوشه گنامی در گرجت فتاد و هزاره در محمود آباد قرار جست و ملک قاسم
پسر حاجی فیروز از ولایت غوریان راه فرار بهرات پیش گرفت و انتهای پوسی یکباره فرو نشست و چراغهای او زیر باد
خاموش کردید رشید خان وزرائی بتهنیت ورود مسعود شاهزاده آزاده از جانب حاجی فیروز آستان بوسی کردید و
محمد خان قرایی از گردهای خود قرین اسیس و هراس آمد پس از روزی سه چهار با معدودی روی بتربت آورد و محمد خان را طوق غلام
کرها بآستان شاهزاده آزاده درکشایند و شاهزاده نیز بعد از ورود فرق اعتبارش را بشول عواطف مترادف و عوارف
متعارف باوج اسمان رسانید محمد خان پس از آنکه خاطرش بجانب مطاهر قرین اطمینان آمد بعهد آنکه خواهش آکراد را چون خود مستمال
کرده بدایره خدمت درآرم و جمله ایشان را از دایره وحشت و دهشت برآرم روانه کردستان کردید بعد از ورود بآن حدود
دامن آن فتنه پاسبان تا بجه گفت و چه شنفت ولی پس از مراجعت بیمکنت که خواهش اکراد را ایجگاه خاطر دشت زده و قرین
اطمینان نخواهد شد و هیچ وقت از این خوف و هراس اکراد ایشان را حاصل است آسوده نخواهند کردید و خود نیز پس از آنکه
به مجمعی خود را بعرت تمام از کردستان آورده بکمری دیگر دمفون ساخت و مهرات آن ایام را ایکان بکان از نقاط کردن بر
گرفته و جمعی از معارف ولایت را عاطفه قرایی از بدری برون شده و مخالفت ورزیده بود بخدمت امنای خاص آورده و منفرد او را
هزار خرواد غله بیاز ولایت ترشیز بحکم شاهزاده و محل ولاب رعایای آنسامان در تربت دولت آباد مقرر و بتحفیف ساخت جهت
انضباف تربت حاصل نمود و در ورود تربت برادر بزرگ خود حسنعلی خان را گرفته در قلعه محبوس آورده خود بانفراد و استقلال

در ولایت تربت بحکمرانی مخصوص گردید و با چشم بصیرت نظر عبرت بسته مراسم مصاحبت ولوازم معاونت برادری جا نشد
و بار دیگر بخانه آمد در خلال این احوال سردار با فقرا که بچهره او را بسیار طریق عصیان دیده در مرحله پای وادی طغیان
اطراف ولایت را وکان را احوال و حوش خود را ساخت و معموره آن حدود و سامان را یکباره بر کلفتی و هرمنی خراب
و ساخت احوال مخالفین دولت ابد قیام ساخت از حبس مراتع و مرائش معذرت کسب و تغییر ترکان فیغا کردید که از
دایره احصا و شمار خارج آمد کردن فیغار زده چون کار را بر اعیان و همد در ترکان چالاک را در حسب و خدمت گشاده جان از در
اصفهان درآمده طالب امان کردیدند و خدمت گسند و از دل و جان پس از این آستان رشید خان افغان را در خدمت نهراف
بهرات ارسال داشته شاهزاده فیروز نگاشته کردید که چون بموافق الشعاعهای گرانکون حضرت بمال نقی بجلوا قبالی از زمانه
محال که هم از آن اقبال جز امتحان سابق و مرافق چیزی دیگر نبود و شت و تمکن از زوامن حمایت دولت ابد مدت کر ناو آورده ای
خلاف ولایت متعلقه بمالک محروسه پرخاد و بتکرار فتنه جوئی و مخدرت الجیشی در دافتاد دیگر با را از آن جانب کار چشم مراقبت
خواهد بود و چگونه امیجان برادر است اکنون که هم بار خود در مقام معذرت برآمده و از آن مراجعت برگشته است اگر او قبلی
خیر با الکرامات اطمینان و مطابق خواهد بود عاجلا از قلعه غوریان را تخلیه نموده بکار گشتگان سرکار شوکتمدار واگذار
و قراری که با کارکنان دولت علیه داده است از عهده برآید تا اگر بار را در جزاید ولایت جام و بخاید آشتی معارف آن ولایت
در بلده هرات بکام و ناکام و بدون فتاد و درقلعه محمود آباد و با غزاد و واغراد و از آن کار و دسته اکراد او هستند باشد بنامز مصلحت آنیجی دولت
علیه بعفو و اغماض گذرد و گرنه با ظهور این خیر جسارت و خیارت که از آن جانب مرجی روی داده است بسخن که صدق و کذب
آن آشکار است اکتفا و ریزدن جانب حزم از دست دادن و رخنه فساد و در حصار استوار ملکرا کشادنست چون رشید خان
با جوابهای کافی و خطه ببالی و اذن مراجعت نموده حاجی فیروز را روز امید تیره آمده کوکب رجا خیره و روزنت که سیاه کار بر
دروه این معذرت برنال امیکاره بمعاودت ناولپذیر در صنوف احوال شسته بنیاده تجلیدان نزاکت و ابه فصل مقصود جبره
امید گشوده فتوح هیبات مفراض فروغ روزنجدان بریده کابن سوزن تنگ چشم بوانده و رخت ابای بجاهر
با کمال یاس در کار بسته وقایع نگار را پس از آنکه نماه تمام در گرفت عزم راه نموده موقوف داشته بود بعد از اقدام برکاری
رخصت مراجعت داده روانه خود سبحان الله که روی اقامتم بود و نه راه عزیمتم هیبتناک کلمین باریته در بستم بودی و قرار الکیسه ورزی
در بستم با کمال تزلزل و اضطراب بیاپی مداوره رخت بهادرن شاهنشاه و جان کرد از آن بیاغل بلاکرداب نجات رسید و بعد قلعه

حضرت رضا علیه التحیة والثنا را ابتهال داده‌ام و به دعای بقای عمر و سلطنت روز افزون دارای جهان آرا زبان ارادت برگشادم
شاهزاده آزاده با قضای عزت اجازتم نداد که به ذیل مرام روی به گلستان پادشاه بهرام غلام آورم و بالطور چنین حقی رو به آن
گلستان بهشت نشان عزت توامان ننهم لاجرم بامید انعام در کنف رعایت و حمایت رضا چو گل قطار مطاف و ملک یا گل
طواف اقامت گزیدم و به دعای استیلای سپاه ظفر همراه شاهنشاه اسلام پناه مداومت ورزیدم   تا تیر ستاره به
مراد که بود   وین نقش و خال بر عذار که بود   در ششدر غم که پای بند آید باز   وز چهره روز و شب گشاده که بود

حدیث خامه وقایع نگار در ورود بهار عالم آرا از راه گلستان سمت بهای فرخ فال طاوس زرین بال شاهباز
انفس [illegible] شعله ... ساعت از شب جمعه دوم شهر جمادی الاولی ۱۲۳۲ مطابق ... [illegible] خوش
برزده شرف حمل پایه گستر و چتر افشان شد زمانه را در حضرت خلافت بشارت   ابشروا بنور وزان [illegible] مبشر باد و
سعادت دوام برهان بود در کار آورد گلستان سلطنت حکایت   تجری الانهار و الارض خضرا تصفق الاشجار و الماء
جاری در میان آمد خاک ظلمانی از فیض رشحات آسمانی در جان بخشی آتش زن در دل آب حیوان گردید باد آذاری
باد او انفاس مسیحی از نافه گشائی خون در دل نافه آهوی ختا آورد شاه باغ نگارین به زیب و زینت با چین سوی اینش
داد که با نو عروس بهشت بالش خنده دعوی رشک با انس به زبان آورده و میزبید و در و بستر چمن اندام گلعذار معزز دو
امطار رشحات بر آراست که نو باوه ادم با الوان حدیث عمری در میان نهاد و جا داشت سرو سهی چنان سرسبز و خرم
آمد که در چمن جنبشی به خیال سر و خجلت در زمین پژمرده شاد و بطریق افزوده رفتار روان شد که در نشستن بالا دست
شاخ طوبی را برخواست و دلنشین گردید گل در نازکبدنی با گل بدان خار چمن در زیر لب خنده‌ها داشت و بجای خنده بود
لاله با سرخ روئی لاله رخان به روح واو من رو به رو در معارضه بود و بعرضه ابرو انگشت سنبل با کمال ... بخشی زلف
خوبان را آشفته و پریشان خواندی از تحقیق سیب با تنگ مشام میرسید بنفشه در چمن ترد ماغی کبری دلبران را دیدیم در هم
گفتی و عرض ما به ابجی داشت سوسن آسوده از سخن بود که در آزادی سخن گرامی است و سخن نبود نرگس با چشمان
مست پیاله بر گرفت که در مستی من چه جرم است و جای حرف نبود جیلاق نرمای دلکش ببردیم در انداخته بود که معجوزه
داودی ظاهر داریم در آنست بود و خاقان ترانه‌های غزه به پت و بند میروند که گلی ما بدی آشکارا ایم و نغز خارجی
بود و اشعار جاریه بهوات تمام روان می گشتند که چشمه بلبل وحی ... روشن بود برگهای متوج با ساز و برگ مرج را آورده بلند

کرده کوثر حرف با صفا بود زاهدان چون باده خواران راه صحرا بر داشتند که این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار
و نقد سخنان کامل عیار بود و اعتقاد بیجون می کرد آن گرش بغزه در گذاشتند که نشتر از ...چون حکایت می کند و دشان
کرم بود و دلبران رامعای دلباخته گان بند زلف محکم دربستند که این دیوانگان سر به صحرا نهاده اند و کسی در بند دل نبود معشوقان
جانهای عاشقان بقدم ناز می سپردند که این سبزه این را آرزو داشت و چنین بود پری جوانه را به رنگ در کشیده بود و
می رسیدند که بحکم طفل مه بدست رضا از ثواب نبود جوانه کرم در آغوش پر کابرا آسوده بر درای که چه سازم چه بدهم بیست
ورا او تربیتی بود بر ریحان کشیده و در چمن باغ خرامان آمده که گل پرده بر داشته که گل نسیم لطیفه بالطف بود و شیرین
لبان لب بر لب غلامان نهاده بودند که نی شکر را می فرستند که شیرین نسیم طبیعتی بسیار شیرین بود و بهشت جهان جان را
نیز جان شاه شاهان کامرانی زمان خسرو فرشته خو شهریار آفتاب رو دارای جهان آرا اسکندر گیتی کشا
جمشید نجاد شاهنشاه قاجار تخت فر دودمان فیروز را بر تخت جانفزا پایدار است و چشمی و گلشا مرتب آورده و بر دوش
داشتی دو دو هر شریفات کی ایانه زیب داده و بر چهره کوچک و بزرگ در رحمت بر گشاده و فر فیروزی بر تخت کیانی
قدم زده کرمت خدا را بانجم خوشبختی با شکوه جمشیدی و هیمه جهانگیری بر آسمان سوده که سپاس ایزد را که دولتم باد
توام است از فتنه دزدان بیم و دزد خانه کان خراب آورده که کشور آباد با دیهیم و در نیم جنابید از ریختن و دو که چو دل جهان غمگین
کر غیم ولی و شاه دروگرو بهرام همه کار آید شاهزادگان بزم بزم از آتش کمان بی کین کوهستان پس گرمش بن عزم
چو حزم آهن در پیشگاه آستان جاه سر با بنیاز بر خاک نهاده گوش با ارادت بر خطاب نهاده و در جبین عزت و جلال
بکمال ضراعت و ابتهال ایستاده آری   ؛ اشجار ضعیف و تن خسته نپخواند ؛ و ورزای ارزش رای و امرای ارادت نما
و سفرای ساقر التغور عموم خدم و حشم از صغیر و کبیر فوج فوج خدمت را آماده و زیبهای اسکندری قدیم بنوبت نواز تا جایی
فرزندی دم بدم خورشان آسمان خدمت را بر آستان زحل اظهار ارادت را بر استان پاسبان مشتری در قطار خطیب
خوانان مریخ در زیر ... تیغ زنان آفتاب در سلک رشتاقان زهره در جمع رامشگران عطارد در شمار دبیران و قمر در عداد سرهنگان
و در کار از خیل خدمتگاران ستاره چشم به در آمده چون سپندان سوزان فلک به دعای دولت عذب البیان ملک بتقدیم امین
رطب اللسان زمانه را این شعر مناسب بر زبان ؛ سریر سلطنتش العز لا زال عالیا ما جلت الکلل تحقیق آمین ذکر
عزیمت شاهزاده آزاده حسینعلی میرزای والی مملکت خراسان بصوب بلده هرات و صادرات آن اوقات در اول بهار

کوس دل رعد چون سینهٔ ترکمان خروشان آمد و سینه تنگ شد مانند دلیران پر افغان رویین تن سپهر کمان رستم بر سر جنگ درآورده کیان
جنگجو را وقت جنگ و جدال است پیل پیکر سحاب تیره رعد غره کوفت که پیل تن جلادت نشان را سر رسم رزم و قتال است
ترکان خون خوار را سر دل آوری بکوشش آمد و شیران شجاعت شعار را سینه کینه آوری در خروش شاهزاده از درد دل لبیک آورد
را از جسارت افاغنه و شرارت طایفه هزاره غیرت فطری در هیجان بود و از هیجان طبیعت چون شیران خشمگین بجز نیش جان
شهامت فطری اجازت نداد که با ظهور آن همه مفسدت از سر انتقام در گذرد و جلادت جبلی راضی گشتی که با اقدام آن طایفه
بمخالفت راه کینه خواهی نسپرد لاجرم عزم نهضت بصوب هرات را مصمم گردید و تقدیم تنبیه آن غوایت پیشگان را ملتزم آمد
چون از جانب اکراد اطمینان اینکه در غیبت موکب والا مفسده منعقد نگردد حاصل نبودی و بی حصول اطمینان از
ایشان عزیمت بصوب هرات نهضتی لاطائل مینمودی و خاطر والا نیز مایل باستظهار از کیفیت جمعیت ایشان کیفیت رایات
و شنا بودی و حصول این استظهار بسته بدرایت بود رایات و نهضت موکب از تاخیر آن سامان مدار اولی وابسته در
اوایل ماه جمادی الاولی باسعد وردی و خواص جا قسمه و تبیه صبحگاهی پیش از آنکه زروزه عهد کشاده عنان آمد باره سبک رفتار را
سبک عنان نموده شبانه هنگام وارد قصبه خبوشان گردید و رضا قلیخان زعفرانلوی حاکم خبوشان از حصول این نعمت عظمی دل افگار
گبری استیمر سر دربه باد بسیار رسم سمند صرصر مانند شاهزاده استعداد شعار داده زبان ضراعت و سکت بل خجالت و
شرمساری برگشاد و مایملک خویش را صامتا و ناطقا بطیب نفس پیشکش آورده و بار بیخ شاهزاده نثار نموده و حیات شاهزاده
بلند همت والا دولت کلما ذکر الکون در نظر همت بوزن زر در جاع ذباب و مقدار آن در سر جبابه حباب بودی تا به جای
این خوار مایه عرضات تقلب خاطرش را جمله بنظر قبول معقول افتاد و هم باز از روی مرحمت بری عنایت رفت
روز دیگر خواهش از اکراد ما کرده چون نجفعلی خان شادلو و بیگلرخان چاپشلو و غیره جبهه سای حضور اشرف گردیده حمله شمشیر گردن
انداخته زاری کنان طلب مرحمت و گذشت از تقصیرات سلف را ملتمس آمدند شاهزاده جنگ پژوه معدلت رایت جلو را از راه
کمال رأفت نوازش نموده و پرسش خویش بنواخت و غبار وحشت و کدورت از حاشیه خاطر یکان یکان بآستین رحمت بیفشاند
پس از آنکه دلهای وحشی را رام کرده و رجعتهای قاطع بر هر یک از ایشان تمام هم باز شبانگاهی پای عزیمت در رکاب آورده صبحگاهی
که هنوز شب روان انجم دختر راه با خبر نبوده بودند جبهه سای آستان عرش نشان حضرت رضا گردیده خواهش اکراد
پسرهای عزیز و زنان معتمد و کارگزاران مرتبت خود را با پیشکشهای شایان از سیم تان گرو تا آن رهسپاران صرصر رفتار الفاظ حضور گشته

و سواری دو هزار سوار جرار تیز که در نبرد با سرکردگان جان نثار به التزام رکاب حضرت انتساب والا مهیا و آماده با آلات و ادوات
حرب و پیکار روانه حضور اشرف والا نمودند چون خاطر عاطر شاهزاده از این رهگذر بیاسود و اطمینان کامل بر ارادت اکراد
حاصل گردید روز سه شنبه هشتم شهر جمادی الاخری پس از جبهه سائی آستان عرش نشان با عزمی کامل و توکلی ثابت بصوب مقصود عنان
در کشت هرات آمد **ذکر تسخیر قلعه محمود آباد و قتل طایفه هزاره شرارت آثار** در اوایل
که محمد خان قرائی و محمد خان درانی و حاجی آقا خان وزیر و فیاد هزاره در ولایت جام اجتماع نموده و در انتظام امور زمانی
حاجی فیروز قوم افغان و قافل در ریز تندی را به لب لعل ریخوانندی و در عزیمت بصوب مشهد مقدس اقدام و تقاول
اخری بی گشتندی نظم کار را طی العجاله در این دیدند که قلاع ولایت جام را کلا ویران آورده رعایای آن را بقلعه محمود آباد
نشانند و کدخدایان و معارف را بشهربند هرات برانند و هرات قلعه را بفیاد هزاره واگذارند بر طبق این اندیشه از
قرار که مسطور آمد معمول آمد و قرار کار بر همین پندار بود اما چنانکه اشتهار پس از ورود شاهزاده بارض اقدس و حضور محمد خان
قرائی در خصوص تخلیه قلعه محمود آباد و سخنی در میان آمد و حرف محمد خان بر زبان رفت که محمود آباد و فیاد را هر وقتی که خواهند و جز بند
من بعد به تعلل حاضر آیند و تسلیم نمایند ولی چون اراده این بنده فدوی آنست که فیاد و ضمیر را چون خود بدایره اطاعت در آرم
و از خدمت بدولت افغان مجبور آرم همان بهتر که اکنون ولایت جام و قلعه محمود آباد در ابه فیاد سپرده آید و بدنبال این مرحمت
بکران شغل خدمت فسرده گردد و اگر اجازت باشد این فدوی نیز از کسان خود فوجی در قلعه محمود آباد بگذارد و آنها را از آن
بکار و که اگر فیاد و در این اندیشه باشد که قلعه محمود آباد را تسلیم کماشتگان حاجی فیروز نماید ابا کردند و آن ماده فساد را
رادع شوند و قصد وی از این استدعا این بود که اگر کارگزاران سرکار والا را وثوق قرار بر این باشد که قلعه مزبور را متصرف آیند
و انجمده بر بنا بند باینکه بنا بر ملاحظات باری این اندیشه بخاطر گذرانند علی ای حال چون هنوز وحشت فیاد و آن مفسدت فیاد ترتیغ
نگردیده بود بنا بر مصلحت وقت اجازت این سخنی بری داده شد و قبل از عزیمت بصوب هرات کرتی با بهجان کار در تخلیه قلعه
محمود آباد از جانب سردار محمد خان اشاره رفت و معتمدین در این خصوص فرستاده آمد جواب این بود که در همان روز که موکب
والا در ولایت جام گردد قلعه را بکارگزاران سرکار والا بلا تامل تسلیم نمایم و زنگ این شبهه بصیقل ارادت از آئینه خاطر آفتاب مظاهر
والا میزدایم در این اوان که رایات منصور در منزل سنگ بست جام نزول اجلال نمود محمد خان نیز با معدودی شرفیاب خدمت گردیده
رخصت گردیده و اشاره شد که محمد خان با میرزا محمد خان جائی رو به محمود آباد کرده و در تخلیه قلعه و تسلیم آن میرزا محمد خان دیگر با آن

تعدی نخواهند ورده عذری نخواهند که مسموع نخواهد بود و مرکب والا از منزل سنگ بست حرکت کرده در کمال خیرآباد و سعادت
و اقبال نزول اجلال فرمودند روز دیگر که رایات نصرت آیات از منزل مزبور بصوب محمودآباد منعطف گردید معلوم آمد
که میرزا احمد محمد خان قرائی که از جانب اطلاع بود و مبنی بر مسابقه و مماطله بنیاد از تخلیه قلعه تا[illegible] نموده و زبان بکلمه عصیان برگشاده
لطفعلی نام برادرزاده خود را با سواری پانصد نفر سواره همراه بحراست قلعه وا گذاشته و خود با جمعی روی گریزگاه گذاشته
و در اشعار فرصتی است که اگر تواند دستبردی باردوی والا نماید و دست جلادت بجنب و غارت برگشاید چون قلعه محمودآباد
در معبر اردوی والا بود و محل عبور موکب معلی در حین عبور از حوالی قلعه یکی از هزارکان دست باندا[illegible] تفنگ بازید
و با اظهار عصیان جسارت ورزید در عقاب این عصیان ظاهر موجب [illegible] حضرت والا گردید و باعث اشتعال نایره
غضب شاهزاده گردون وقار آمد در عزیمت تسخیر یا گذشتن بعقیده مشورت جو گردیدند بعضی را رای و روش بر این بود که
تسخیر این قلعه بنا بر متعذرات … اردوی معلی نیز در این سامان بجهات عدیده متعذر همان بهتر که از این جا بگذریم
و روی توجه بصوب مقصود آریم و جهت تسخیر قلعه هرات بگذاریم محمد خان نیز سراینده استان بود و باگوینده این سخن همداستان
و خود سخافت این سخن میزان [illegible] بود که گذشتن از قلعه محمودآباد و متعرض نشدن به بنیاد موجب بروز گونه فساد و باعث جسارت
مخالفین خواهد بنیاد دست شاهزاده باین سخن راضی نگردیده … بدین مصلحت در نداده و فرمودند که اگر بنیاد کار برین باشد که از
هر قلعه بافسانه دیگر تسخیر این قلعه متعذرات … توقف در اینجا متعسر و گذریم معلوم است که از قلعه غوریان و هرات نیز
بطریق اولی باید درگذشت و جهت تسخیر قندهار و کابل برگماشت این سخنها افسانه است و این افسانها فصل …
بهانه خطاب بلاجواب فرو راندند بارگی بجهت تسخیر قلعه چون فضای آسمان برجا فقره قلعه محمودآباد خود از قلاع مشهوره
ولایت خراسان است بل از حصنهای حصین ممالک ایران خندقی عریض و عمیق دارد و باره بلند و محکم آن به پایه دو نیزه
و این سر پا … علاوه بر این باره خندق … از شهر بند نیلی آسمان در اطراف آن حصار سر بسپهر و دوار برده است
و ساکنان آسمان را گوش از نعره … باری … تا … اشرف والا و اولا از ایشان والا در ارادت بند
عبدالله خان ازجندی با نظام فیروز کوبی طبل جلادت فرو کوبیده قدم دلاوری پیش نهاد و رستم خان قراگوزلو نیز با سواران
خویش از اسب بزیر آمده با تیغهای آخته همچو آن سربازان آمدند از طرف دیگر مطلب خان حاکم دامغان با نظام دامغانی
و سربازان … رایت شجاعت بر افراشته بجهت تسخیر قلعه بگماشتند و ترکان چابکدست تیرهای تیز نشان آتش فشان را

به کام دور از باره پیش کشیده دم بدم زلزله افکندن در زمین و زمان نمودند و نفس نفس آتش از جان دشمنان برجانیدن شاهزاده
گیتیستان آرش کمان با جان جان عزیزت … عالم جهت و پیش روی دلاوران بی اندیشه از باختن جان ستاده بود و دلیران
بجوش و خروش … قرین برگشاده سرداران شجاعت آثار در سر هنگامه شرربار گرم آتش باری بود و در کارزار جان نثاری طبل …
جنگ در افغان ترسای تند رفتار آتش فشان دلیران در ارادت چنان عربده … که زمین از نهیب ترکان لرزان … آسمان از غبار
و دلاوران جان نثار از هر راستان سربازان دلیر و گند آوران شیرگیر در لحظه از خندق پر آب شنا وری در گذشته پا بر فراز باره برگذاشتند
و بیرقهای سرخ و زرد که آیات نمایان فتح و ظفر بود بر آسمان برافراشتند لطفعلی که از قوال قلعه … از باره … روی براه
فرار نهاده و دیده … بر گشاده سواران جلادت نشان … در کمان که بقیه کار در پناه دیوار و اشجار … فتح
چنین بود غافل … ارکان برق نشان آمدند شاهزاده شجاعت شعار خود بنفسه … مانند قضای مبرم از هر جای که … تیر تفنگ راه
در تاخت و جمعی از … نام آوران آن گمراهان را طعمه سنان از فراز باره در انداخت تا زمانی که … از جای
روی آرد آنگاه با خبر آورده سواری سیصد و پنجاه نفر زنده و یکصد و بیست نفر سر از نظر اشرف والا گذشت چون غباره
ظلمت حجاب … مردم دیده گردیده … دیده مردم آمد شاهزاده آزاده مظفر و منصور مراجعت باردوی معلی نموده
گرفتاران شقاوت بنیان را … سیاستهای مختلف بسزای اعمال رسانیدند بعضی … خشاب بر تیغ … آمد و برخی
با آتشهای سوزان سوخته شدند فرقه را با نیزه های آهنین نرم کوبیده منقطع الاعضا نمودند و جمعی را … سیاست سر
بریده پشته کشته … تا دوش آسمان آمد و سیلاب خون از لب جیحون درگذشت پاره از آن سرهای بریده و اجرای خدمت
… خاطر حضرت خلافت خلد الله ملکه انفاذ در اخلاف شد و باقی … بر فراز پشته … از قطع
… بر آسمان افراشته گردید تا آیندگان و بینندگان ببینند و دانند که با ترکان … عاصی …
… دمار کردید و غذای وحش و طیر شدند پس از اطفای نایره غضب بزلال … معاندین …
… روزی … ولایت جام و ضبط قلعه محمودآباد و در آن منزل توقف روی داد و حکومت آن سامان و حراست آن قلعه
… میرزا محمد خان جامی محول گردید و تاکیدات اکیده در حراست قلعه باو … پیش
… جلال … لشکر … رایات نصرت آیات افراشته شد و روی بجهت … صوب … هری
گذاشته آمد پس از نزول بترتیب … جام … محمد خان افغان عرض … از جانب شاهزاده … حضور …

مجبور کرده و خلاصه استدعا این بود که موکب ظفر کوکب والا از صدور جام تجاوز جایز ندارند و چار دیوار هرات که موروث با خاقان
از وی رافت بازداکه از ره در ازای این گذشت خدیوانه بلوازم ارادت مبادرت نمائیم و در این سپاس بر اسم ارادت و صداقت
چون خدمتکاران دیگر کمر ایم شاهزاده دانش پژوه جوان شایقه و خطاپوش و اغماض از گناه رشش نهاده خطاب بار زبان بر گشاده که ما
هنوز از مرز و بوم خویش قدم بیرون نگذاشته ایم و بولایت غوریان که ضمیمه ولایات متعلقه بارض فیض بنیان است
خان عزیمت گشاده ایم حاجی فیروز را چه افتاده است که خائف از اندیشه و تأمل هر زبان باین استدعا برگشاده و فحسبه
وی این بود که پس از ورود موکب والا بولایت غوریان یکی از اولاد خود را با تحفه و هدیه لایق روانه حضور نموده و پاس
حقوق مراحم بیکران شاهنشاه گیتی ستان را با استدعای ورود موکب والا بشهر هرات بگشود تا امیر برخی
استدعای وی با معدودی از خواص معتبران سر هرات و قلت جماعت آن جناب و دوستی سمات سبک عنان
کرده روزی چند را در صحبت ما بمسرت خوش بر ساخته ایم پس از آن ولایت هرات را بانضمام ولایت غوریان
بآن جناب تفویض نموده ایم و درایت مراجعت بصوب ارض اقدس برمی افراشتیم اکنون که خداست که چه کرده و چه
با خود بنگ دایم که چه کرده ایم و چه خواهیم علی محمد خان خطاب مستطاب والا را چون در درگوش کشیده مراجعت بهرات
کرم خان آمد موکب والا از منزل تربت شیخ جام نهضت نموده در منزل کوسویه مضرب خیام نصرت فرجام شد روزی
دو در آن منزل بانتظار ورود امیر حسن خان طبسی اقامت گزین گردیده پس از آن که آن امیر والا شان با جمعی بیکران
جبهای استان آمد و عزاری که در خور چنان ارادت کیشی باشد از جانب حضرت والا معمول افتاد و رایت فتح آیات
بصوب غوریان شقه گشا شد پس از ورود بولایت غوریان امرای ارادت نشان را آراء بر این قرار گرفت که اولی آنکه
تعرض بولایت غوریان است و عدم توقف در آن مکان زیرا که این ولایت بخصوصه مسلم ام و جز از ولایت متعلقه بمالک
محروسه دولت ابد بنیان خواهد بود در این صورت بجز ابدا آن کوشیدن کاری بخلاف مصلحت دولت ابدیت است بهتر آنکه
بصوب هرات شتاب کنیم و تسخیر این ولایت را موقوف بوقت گذاریم شاهزاده آزاده نیز بر طبق صلاح اندیشی ارکان
کیشان روز دیگر از منزل غوریان بعزم تکشیبان و از تکشیبان بسبک عنان گردیده در منزل پل نقره که در فرسنگی هرات منزل
گزین آمد و در آن منزل حمت ظهور پذیرفت که حاجی فیروز برگشته روز مصلای هرات را که مکانیست محکم و بنا ئیست مستحکم است بعقاده
انداز ان اقشار انباشته و در قلعه تکشیبان نیز که پاره از بناهای قدیم آن ولایت است بروج سر کشیده بر آسمان افراشته و در هم

ال

برخی از ان بروج فوجی را بحراست بگماشت و خود باطمینان رزانت مصلی و حصانت بروج و باره قلعه علیان آسوده خاطر حصار
هرات مستقر و برقرار است و فارغ از اندیشه رزم و پیکار روز دیگر که ترک قلعه گشای سپهر تسخیر حصار زرین افق را بر آیت
نصرت آیت برافراخت و جریده بر صحیفین ثوابت و سیار در تاخت شاهزاده شجاعت آثار با قلیق کمر ترکان
قاجار را در کار پیکار و هنگام کارزار معهود و معتاد است میمنه و میسره سپاه را بامیر گودرکان نامدار عبدالله خان ارجمندی
و مطلب خان و رمضان خان و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان افشار آراسته و خود با قلبی ثابت در قلب سپاه قرار داد و سپس از جهت سرداد
جلادت شعار با امرای نامدار امیر حسن خان زنگویه حاکم طبس و امیر علم خان خزیمه حاکم قاین و امیر قلیچ خان تیموری و محمد خان قرائی
در ظل علم ظفر توام که از فرط رایات پادشاه جاگرفته بود جای گزین آمد توپهای آتش فشان در پیش روی صفوف دلیران بعدم
زلزله افکن زمین و زمان و کوسهای اسکندری نوبت بنوبت قران در ارکان و دلاوران شیر آشام خورشان دلیران کینه جو بک
سان نعره زنان از پل نقره بصوب هرات روان گردیدند و از رود بکنار رود انجیل که قریب بباره هرات و متصل بباغات
و محوطات و عمارات است در آن جا موکب والا جا بجا ایستاده و سردار باشاره شاهزاده کامکار با پیادگان افشار و جزای
دو راهنمائی و اعراب زنگویه دلیرانه روی بتسخیر مصلی آورده و بمحض آتش فشانی توپهای قلعه کشا و اقدام دلیران جلادت
انتما متحصنین آن حصار آسمان آثار از شکن و زدو خورد ازان باره استوار بزیر انداخته شکسته و خسته راه فرار برداشتند جانبازان
جلادت نشان مصلی را متصرف گردیده خاطر از اندیشه با سواران جلادت نشان خواجه وند را فرار وی بقلعه تکشیبان نهاده
حرمت آن محل جادو رنگ از نهیب دلیران شیر جلب و نعره ترکان پلنگ آهنگ رنگ باخت از بروج در گذشته روی بدرون
شهر گذاشتند از بیرون و درون نعره دلیران و نعیر قلعگیان زلزله افکن زمین و زمان گردیده شور محشری در آن عرصه بر پاد
آشکار آمد باری از هنگام طلوع طلیعه صباح تا زمانی که خسرو سیارگان روی بآرامگاه مغرب بر نهاد شاهزاده جلادت نهاد
در ساختن در انداختن کشته و خان برون و از کشیده پنهان چون سپاه ظلام پدیدار گردید و رایت جیش اشکار شد امیر حسن خان
زنگویه و جعفر خان بیات را بحراست مصلی و قتل علیان بر گماشته موکب والا در جوان لب رود انجیل لشکری متین بر دا
بدولت و اقبال رایت اقامت بر افراخت روز دیگر امیر حسن خان مأمور بدرب خوش گردیده و امیر علم خان بدرب
قندهار متعین آمد و امیر قلیچ خان تیموری بدرب قوتلق چاق رایت جلادت برزد و محمد خان قرائی بدرب عراق با
دلاوری رفته و جعفر خان بیات بدرب ملک نشست و دلیران رکاب فتح و فیروز بهت و حفاظت قزاقه بنیاز ارای

حدود کرنگ و قندهار ملحق بافغان کردیده و روزی سه چهار آتش بالا گرفت و نایره غلا اعتلا پذیرفت حالت و احمق و نحوه
و استیره و بلکر کردیده با غارت و محاکات یکباره خراب و نفوس مسراب شکر کرته و ده از درون حصار فوجی از جان گذشته با فغان
جلادت پرورد در تاختند و جان خود باده و در باختند جمعی اسیر کردیده و برخی طعمه شمشیر غازیان دلیر شده و فتنه او بیراز
از دست برون ترکمانان یموت و کوکلان صفت عالیها سافلها پذیرفت و سامان ادبه و کرخ از نهب و غارت ترکمان بغلا رحمت
قاعا صفصفا دریافت پس از آنکه اطراف ولایت و عمارات بهشت آیت چون بنیان اندیشه‌های پوچ حاجی فیروزکوهی یکباره خراب
و ویران کردیده و مجموع آن کشور از آستانه جمله آبادی عاری و بری آمد آن بزرگ مفسدت اندوز هم ملالت خوانین خراسان شغان
برانگیخته درپناه او ابا گریخت چون کارکنان و منطقیان حجه واسطه مسالمت و مصالحت بوده و بر حسب قبول این استدعای کرده
چاره بجز قبول نبود لاجرم چهان تخلیه ولایت غوریان و ادای مبلغ پنجاه هزار تومان و رفت جاه و ذا بیرون منابر تخلیه و تکیه
و ادای جانکش شاهزاده آزاده طوعا او کرها از منزل سخر مراجعت در گذشته چنان مسالمه و مراه بعهد و مواثیق مسطوره محکم قرار
آمد و ابواب عنایت بر چهره حاجی فیروزکوهی گشوده **گشودن عزمت موکب والا بجهه دو مرغاب و فتح و قلع و ابواب آن**
پس از نیم محمود آباد و قتل طایفه مفسدت نهاد هزاره ضلالت بنیاد و فیروز و بنیاد بقیة السیف آن طایفه را بر و گشته روی بیابان
علیمات جرات بکجا اشتند و دران جا نیز بارای ثبات درخود ندیده بر ولایت مرغاب کریخ و مستکا روو مرغاب ولایت وادند
و از دو جای منحصر آمدند و با فرقه و رفاهیت عاقبت مفسده که حسته بودند با دیجاقات فیروزکوهی مرافق و در زمره بنای مراسلت
بنهادند و با ترکمان و ران ولایت کشاده بهرام خان فیروزکوهی نیز او بجاقات خود را از جبال شامخه و بغیات حرکت داده
و در چهان و ره بام با جناو قرار و آرام گرفتند و در این او ان فیروزی نشان که کار جرات و زعیانکه نکاشته کردید صورت
انجام و رو بذیرفت و ابراهیم خان بیکلربیکی هزاره و امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی باتفاق در حضرت والا با
ابرام پیش نهاده زبان با صرار بر کشادند که موکب والا با تقلیع و قمع هسیار و جناو منصوب دره بام در حرکت آمد
و فتر کلام از مصمم بر این عزیمت کرده و کرنه جناو باصد داد این مفاسد بودن در آن حدود متقاعد نکردیده لا حاصل
جای مردی طایفه فیروزکوهی ختم و مفاسد عظیمه خواهند شد و بنای تمرد خود در جام و سامان غوریان سرخواهند نهاد فعلا شیخ
از منافع این رکعت و مصالح این عزیمت اوامر وده و در سهولت راه و آسایش طرق و وفور آب و علف و خوشی منازل
زبان بجلایات مشوقه بر کشودند شاهزاده آزاده سخن ایشان را عین مصلحت دانسته پس از رعایت مشورت و اعانت

بر ایام مصلحت و تصدیق سردار جلادت شعار عزیمت بآن سامان را جزم آورده برگفت آن حدود مصمم کردید اولا ابراهیم خان
هزاره را با فوجی از سواره و پیاده هزاره عرب با ستالت و جستند کان طایفه هزاره از پیش روانه فرمود پس از آن سردار جان
نثار با امیر قلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبد الله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان ماقی و نگاهدار
خان چکنی بعز ان منقلای جان کسار کردید بعد از روزی دو موکب والا از چمن کهدستان با توپهای آتش فشان و امیر حسن خان
زنگنه و امیر علم خان خزیمه و محمد خان قرائی و حسینعلی خان بیات نیشابوری و سواران اکراد و جنفت برای ضرب مقصود شد
چون دو منزل از منازل آن حدود بقدم با دپایان صرصر تک نوردیده کردید ظاهر آمد که غایت طرق و شوارع آن ولایت
صعب العبور و منتهی العبور است و علاوه بر صعوبت مسالک و ضیق معابر از آب و علف نیز دور و مهجور است ولی مطلب زیاده
صورت تحقق پذیرفت که چاره کار از قبضه اختیار بیرون بود و بجز قضیه عزیمت آنچه گفته می آمد افسانه و فسون بود اقلیمی از منازل
شاهزاده کامکار بفغه با امرای نامدار خطاب ترتیب و رویش انگنده از نیش عجز اوار فراز بنشیب می کشیدند از نزاکم اشجار
و تراکم پیاده و سوار و تقاعد کرد و غبار کشیدن نفس و بر آوردن دم مشکل بود تا بجایی رکب و جیوه موکب چه رسد دو منزل
القصه الا این رحمت و مشقت سهل و حزن کوه و دشت در نوشته کردیده روز نهم محل قلعه کوکه مسکن قدیم طایفه هزاره بود محل نزول
آمد در آن منزل روزی دو بتحقیق اخبار و انتظام کار و استحکام مراکب صبار فتار و تغییر جراده توپهای آتشبار توقف
روی داد و محقق شد که ابراهیم خان پس از رخصت از حضرت والا باتفاق محمود خان جمشیدی مسارعت چنان پیموده روی
بدره بام آورده اند و سرکوب بیقی از قضیر دیده منهزما بر گشته بار دو روی سردار ملحق گشته اند روز دیگر سردار از منزل مرغ چو جنب
سه فرسنگی دره بام حرکت کرده در دم آن دره قضیر برادر جناو با جیش نادان و قراولان سردار دست مجادلت بر کشادند
در سر این جسارت در نهاد و قلعی از جماعت آن ما تم آوران هزاره در آن گیرودار طعمه شمشیر آتشبار دلیران شعار کردیدند
سردار نیز علی التعاقب موکب جلادت بر جمازه اطراف دره بام را محصور آورده در آن کوه آسمان شکوه را محاط
یلان غیور و شیر مردان جسور نمود لشکر قیامت اثر از فراز آن جبل شامخ و ذروه آن کوه در آسیخ بزیر آمدند و بتوایر غرهای تفنگ
آتش زن جان و شعله افروز جگر آن به دیدبان کردید جناو چون جناو خویش از آتش فتنه از سر باز ان برباد دیده و کوه با آن
شکوه را از حملات لشکر ظفر اثر چون غش بر آب یافت طالب امان کردیده آن روز را مستدعی مدارا و مساوات
و مراعات آمد تا روز دیگر باتفاق بهرام خان فیروزکوهی مرحله پیمای طریق بندگی کردیده سر بهند اطاعت در گذارد

و طریق خونریزی و پیکار و سردار با قضای معلق کار بگاه آن روز را با جمال محول داشته صورت ماجری در حضرت ...
بجنگ اعلام بر ورق عرض برکشید و منظر اشاره نواب والا نهضت شاهزاده پس از استحضار ازین کار از قلعه نهضت کرده
روی بمنزل مرغ چوبن آورده و بسردار اعلام داشت که بدون ملاحظه صرفه و غبطه آهنگ صبح جنگ نماید و دیده بر ورود موکب
والا برگشاید که اینک لشکرهای جرار با توپهای آتش بار و زنبورهای برق شعار پی اسفار در خواهد رسید چون موکب والا وارد مرغ
چوبن گردید بمحض ورود امیر حسن خان زنگوئی را با میر علم خان خزیمه با سه هزار نفر پیاده و عراده توپ مأمور فرمود که بام و خود
به یک از ایشان مقرر گردید که تا بغروب آفتاب خود را باردوی سردار ملحق سازند و به تمام کار زینهار مغفرت شعار پی را دهند
ناگاه در خلال این احوال نفری چند از پیادگان استرابادی خسته و جسته در رسیدند و خبر کشیدند که به سرکینه روی نمود پیادگان
دیده بخت بیداری برگشود لشکر ظفر اثر بخلاف عادت بر دشمن پشت داده و روی مراجعت بنهادند و تفصیل ماجری این بود که در روز
میعاد آمدن پیاده باردوی سردار با قضای تقدیر مانع مجادلت خاوند و دشت مجاربت برگشادند آتش
قتال شعله ور گردید نایره جدال شرر افکن سپهر اخضر تخت عسکری که در دم در بام برافراشت تمام آراسته و مردان کاری
انباشته بودند سردار و مطلب خان با سربازان دلیرانه برایشان در تاختند و هرچه از مرادان در آن عسکر بود با تیغ
برادرزاده پیاده طعمه شمشیر آبدار ساختند سواران جلادت نشان و پیادگان شجاعت بنیان پس از اتفاق قتل بقایای ...
خود را از فراز به نشیب رسانیده دست بنهب و غارت برگشادند و جمعی در فراز و گروهی در نشیب تازه قومی در غارت و فرقه
مشغول مجادلت بودند ناگاه جنیاد از طرف غیر معهود با جمعی از سواره و پیاده بر پیادگان زدند حمله آورده کربلائی باقر
سرکرده از آنها را آب روان بهره ایشان بر خاک ریخت و خاک وجودش از آهن از صرصر اجل بباد رفت پیادگان
روی عجز از خاوند و هزارگان دست مجادلت برگشادند میدان که سواران را مجال جولان باشد نبود و جانب
که پیادگان را محل قرار آید وجود نداشت سپاه را با قضای قضا دشت فرو گرفته پی اختیار قدم باز پس
گذاشتند و دست از عنان بار کجا برداشتند سردار جلادت شعار خود را از باره برق سیر بزیر انداخته
بر تیغ جنگ نهضت و فریاد برکشید که ای دلیران از مردان شرم آید قدم از میدان باز پس گذارید که مرا تا جان در بدن و تاب
و توان باشد ازین دشت هرگز روی برنگردانم و مرکب جز بکارزار برنجانم لیکن کسی را گوش شنیدن نبود و زنتی را پوش ضبط دین چون
که در عرصه میدان سواری چند از دشت و پیاده فتن شتابزنه ناچار از قفای لشکر تعجیل مرکب براند و شتاب خویش بایشان برساند

[illegible]

که شاید فوجی از افغان باز پس کرده اند صورت این تاثیر را حصول نقش پذیر گردید و کسی از لشکر روی جلادت برنگردانید تا یک
هزارگان تعاقب کنانند پیادگان افغان و خبر آن لئیم این خبر وحشت اثر چنان نایره غضب شاهزاده را شعله ور آورد که
سپاه گردون را بیم بو حامی بود و ستاره سیماب رنگ را خطر برافروختن با آنکه زلزله باره برق سیر بوزد خواسته نیزه را [illegible]
در آورده و اشاره راند تا توپها نوان آمده و توپهای آتش فشان امیر حسن خان عرب و اسمعیل خان شام جای زد را بمجارت ایلچی
والا مأمور فرمود خود با غلامان جلادت نشان راه در بام برداشت در اندک زمانی مسافتی که بیسی نفر از تعاقب کنان
هزاره اسیر سرپنجه غلامان جان نثار گردیده و جمله با تاراج خاشاک بزمین در دوخته آمدند و ما بقی از آوای توپ نفشیاره را استحضار
از در دو شاهزاده کامکار هوداری در شعاب کوهسار و پنهان در بیشه های متراکم باشجار در حفظ وی این کمر در داده دیگر در رسیده
که سردار از قفای لشکر راه قلعه تو برداشت و روی آن صوب بگذاشت شاهزاده آزاده یکی از غلامان را با احضار و اخبار سردار
روانه قلعه تو فرمود و خود مراجعت چون نمود اطراف اردوی معلی را با پیادگان جلادت نشان بیارات و خود با
جمعی از غلامان فدوی در خارج اردو با کمال حزم و احتیاط نشسته و مترصد کار ایستاده پاسی گذشته از شب سردار با سواری
سه چار وارد اردو گردید و باقی سواران برگشته از عیدان را با سرکردگان در قلعه تو موقوف بداشت علی الصباح که
هندوی شب طباشیر صبح بر عنبر شام نفشاند و ترک فلک تیغ زرین از نیام برکشید و بر جبین جیش براند شاهزاده
آزاده بعزم تدبیر هامی غیرت توان آورده دیگران جلادت بزیردان امرا و سرکردگان کلاه زنان تحاشی و انکار
برگشادند که این غیرت نه بر ذوق معلی است و بعضی هزار گونه معذرت سردار بزرگان زده که از نسران و سرکردگان
رکاب کسی حاضر نبود و جمعی اگر بود مختصر بی ساپیان نفاق بنیان بود گفته امرا را مصدق گردیده و در این باب با ایشان
سواق کرده هرچند شاهزاده اصرار ورزید از امرای خراسان جز انکار سخنی آشکار ننمود لاجرم از مرغ چوبن عود
بقلعه تو نموده روزی را در آن منزل بشغل شتاب و جمع قافت بسر آورده و شب از آن کوچ بر کوچ وارد قسطلچه تیکان
آمد پس از ورود بمنزل در حضرت والا مذکور گردید که مددخان در آنجا با فوجی از افغان در قریه پشتک من
اعمال غوریان در تنگ وارد و رباط نشسته و از آهنگ صلح و جنگ بنده وقایع نگار را مأمور بر ذوی فرموده
که از کم و کیف حرکت وی مستحضر گردد هرگاه منظور وی ورود بحضرت والا است دلالت نموده با وی باردوی حضور شود و
اگر قصدی دیگر در پیوسته است تحقیق داده نموده مراجعت نماید پس از ملاقات معلوم آمد که او را از استقلال

حاجی آقا خان وزیر بخشی روی داده و بدین سبب پشت بدولت افاغنه کرده روی التجا باستان سپهر پاسبان دارای
گیتی ستان آورده است معزی الیه را از قریهٔ مزبور حرکت داده بحضور اشرف والا مشرف آورد شاهزاده محمود شاه
محترم داشته بخلاع گرانمایه و کمر خنجر مکلل بلآلی رخشان و صلات و انعام و احسان فرق افتخارش بذروهٔ سپهر برافراشت
و بنوید مراحم و مکارم شاهانه و شمول الطاف و اعطاف خسروانه خاطر امیدوارش خرم و خورسند آورد و روز دیگر موکب
والا از قریهٔ سگبان حرکت کرده در چمن برندار اقامت گزین گردید و در آن منزل علی خان عرب یکی بتجدید مراسم
مراقبت نشیند میانه مرا صدرت و ایصال بعضی تعارفات از جانب حاجی فیروز وارد حضور نواب اشرف والا
گردید و مورد تفقدات گردیده بحصول افتخاری کامل بخلعتی خاص و کمر خنجری مرصع رخصت انصراف حاصل نموده
مراجعت نمود و امرای امداد امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی از منزل مزبور بشمول عنایات
بیکران مرخص بولایت خود آمدند موکب والا از چمن مزبور حرکت کرده کوچ بر کوچ روز شنبه دهم شهر رمضان وارد
مشهد مقدس گردید **بیان ذکر سفارت میرزا ابوالحسن خان و مراجعت وی بدرگاه آسمان جاه و سفیری بلند پایه با سفارت ایلچی روس**
میرزا ابوالحسن خان پس از آنکه باساسی شایسته و شایان وارد پتربرگ مستقر دولت روس گردید جناب امپراطور در رعایت
مراسم اعزاز و اکرام و اقدام بلوازم احترام زیاده از حد و عد و بیان و بیش تر از گنجایش احاطهٔ تصور و اندیشه امکان
مبادرت ورزیده و معمول داشت جمله وزرا و امرا و اعیان و جنرالان و عسکران و جمهور اهل عموم مردم آن ولایت
را از ارباب رزم و اصحاب بزم و هم جان صفت چرخ برنیچی خوب و اینی مرغوب و نظامی صحیح و انتظامی درست
فوج فوج و گروهی گروه تا سه فرسنگ راه باستقبال روانه نمود و خود نیز لباس تبدیل در آن میانه بنظم و اسلوب درست
استقبالیان مشغول گردیده در آن سه فرسنگ مسافت الی درب سرای امپراطور بقاعده که معمول و معهود در وسیلهٔ آن
ترتیب یافته بود صفها بسته و ما بین ایشان فوج فوج پیش روی ایلچی آمده کلاه از سر برداشته باظهار بهجت و مسرت و توضیع
و تعارف رکوع کرده و فوج فوج پیش رفته تا ورود بمنزلی که ورود ایلچی را معین و مهیا کرده بودند و در آن جا نیز وزرا
و رجال دولت یکان یکان ملاقات ایلچی را مبادرت ورزیده هریک جداگانه از جانب امپراطور به تبلیغ سخنان محبت
آمیز و کلمات مروت انگیز پیام رسان و عذب البیان آمدند چون زمام اینگونه تعارفات منقضی گردید در ایصال تحف
ظریف و هدایای لطیف شاهنشاه جهان پناه با نامهٔ همایون که بنامه بسیاری از نامهای گرانمایه خاتمه که فهرست قوانین ملک داری و دیباچه قواعد

جهانگیری بود موجب نشاط جدید و موروث انبساط عظیم جدید امپراطور آمد در مجلس خاص خاطر از مقربین و خواص امرا از مضمون و مکنونات
خاطر در میان نهاده بنوعی که مصلحت دولتین بود چنان مراقبت و مصالحت استحکام در پذیرفت پس از آن بطریقی که سزاوار
و در خور بود معزی الیه را اذن انصراف بدربار سپهر مدار داده و از قبل خویش نیز سفیری پرمایه و امیری بلند پایه با تحفی گران
و هدایای پر بهایی بدولت ایران نامزد نمود در مرافقت وی روانه ساخت بعد از ورود بدار التفلیس میرزا ابوالحسن خان
در جناح مسارعت محرم حرم حضور سعادت دستور پادشاه جهان پناه گردید و سفیر روسی چون منصوب بسرداری مرز تفلیس
نیز بود بنظم مهام آن حدود در تفلیس چندی متوقف آمد و از قبل خویش فرستاده آگاهی معلم بورود خود بانفری سه چهار بدربار
گیتی مدار شاهنشاه سپهر اقتدار روانه نمود فرستادگان مزبور روی نیاز باستان سپهر بنیان نهاده و در بزم ارم نظم نوروزی
جبهه سای خاک آستان عالیان پناه شدند و مورد هر گونه تعطف و تلطف خسروانه آمدند و پس از انقضای بزم همایون نوروزی جناب
معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب که کاشف حق دلی نامزد گردید در زنجان گردید که در آن سامان سفیر دولت روس را ملاقات نموده از کم و کیف
سفارت و رسالت و قرار و مدار مراقبت و مصالحت و هیئت و روتبت سفیر مزبور استحضاری وافی حاصل ساخته جنابش را تا ورود بموکب
مسعود از آن حدود و تهیهٔ مقدمات و ترتیب حکایات و روایات و تقدیم تعارفات و تکلفات در چمن سلطانیه توقف
نماید و فرستادگان سفیر روس را نیز پس از شمول مکارم و مراحم خسروانه و حصول عواطف و عوارف شاهانه در مرافقت جناب
معتمد الدوله رخصت انصراف ارزانی داشتند و قضا آئین فرمان باحضار حضرت نواب نایب السلطنه و نوباوهٔ بوستان شهریاری عبد الله
میرزای صاحب اختیار ولایت خمسه و حسین خان سردار و بیگلربیگی محمد ایروان در رعایت لوازم اکرام و احترام سفیر مزبور از مصدر
خلافت صادر گردید که از حدود ایران الی ولایت زنجان حکام و ولات و ضباط و عمال منزل بمنزل در مبادرت مراسم اجلال
و استقبال قصوری نورزند و فتوری اشکار نیاورند **ذکر سور پرسرور شاهزادگان آزاده علیشاه والیه ویردی میرزا ظل بقا هم**
دارای جهان گشا و جمشید گیتی آرا در این بهار عالم آرا بسبب ورود سفیر امپراطور روس و انعقاد عقد مصالحت و استحکام بنیان محبت
حرکت موکب ظفر کوکب را وقتی چند با تاخیر انداخته بنظم سور موفور السرور شاهزادگان آزاده که گوهری بهشت روی حور طلعت و فرشته
خصلت که در دو جمال فریدون خصال علیشاه و الله ویردی میرزا ظل بقا همه رایت سرور بر اوج آسمان برافراختند روز
پنجشنبه بیستم شهر شعبان عرصهٔ دار الخلافه طهران را بزینت و آئین غیرت بهشت برین آمد و فزای دلگشای از نقش و نگار
رنگ نگارخانهٔ چین در و دیوار برزن و بازار را رونق افزود و زیب و زیور چون عرصه جنان بود در شبان از پرتو شموع خاقان

ومعاجر فروزان مانند ساحت آسمان ماه رویان ترک و دیلم مهر طلعتان عرب و عجم مشکین مویان ختا و ختن زهره جبینان
بربع وارمن شاهدان پارس و عراق دلبران روم و هند بحکم پادشاه جهانگشا و بهوای آن جشن دلارا و هوس آن بزم
جان فزا و تقاضای حسن عالم آرا فوج فوج روی به انجمن خدیو آورده بلوازم دلبری در آن بزم غمزدا حاضر آمدند پیران
کهن سال را با جوانان نورس چنان سوء اخلاقی روی داد که گفتی کربادام دو مغزند آری چه گل پیران بمغزند مردان
نامدار با طفلان ونازنان رو بروی حاصل نمودی که ایشان نیز چون طفلان سبک مغزند زاهدان بیچاره را اگر دینی
بود در راه عشق بیدینی بباد رفت و دهقان پیر را اگر ایمانی بود در هوای بیرسی کافری از دست بشد بیدلان را
خود دلی نبود وگر بود گشت از جفا صد پاره و در دست هر مه پاره عاشقان را قراری نبود وگر بود در پی قراری داده شد
در کف بیک نظاره و دلدادگان دیوانه عشق دلبران پیشینه دلبران معشوق خود در آینه آینه هر آینه بپای دل باشد
جاکشان مبتلای جفای بیوفایان پارینه و بیوفایان بهانه وفای پیشینه در سر و پای دیرینه آن جان در دل ما هر جفا شده سر گران
سنگ آهنگ آن جزبری قامت لب پر از نظارت دل انگاشته بر حکایت سینه ملو از روایت ... کرده با هم چشمان
گوشت بریده از پوست آهوان عطشان بموش در افکنده کوشش با فاخاره افکنده بسیط خود آشنا بیگانه افسانه گری
فرزانه دیوانه را مانند حجت شرعی بر سر دست گرفته تا دایره فنا قدم آرند بکاوش بطبایخه زرم آرند تا از حلقه جا
قدم در کشند سر پایش بجز جیغ در کشیده بیچاره صدمه دیده و خروش خروش برکشیدی که در دایره قسمت ما نقطه تسلیم
رای ابجد خوانی حکم ابجد دو فرمایند خیالگران زه بستن چنگ آن پرکان صورت هلال جنات منقار مانند عجب ترکیب
ابروبان دل خورشان را در کنار کشیده بهر ناخن سینه آتش بغزا شیدند که باچ حاوی راست گری و مخالف ...
باش را کوچک و بزرگ عشاق در آهنگ حجاز دنشابور و عراق بنوای جاوران و مستعدگان در اوج حسینی و بست بلند
مقامات گوشه گرفته پرده اندری کار بر دار که منصور وار بر داری و بر بسته بالبهای زار طنبور ... منقار ولکن
زنجار ساقی او پر ... زنجار منقار از زنجار بسته شده پوست بر اندامش خشک سایه از خشک شود پوست بر اندام
نزار سخن از زلف و زبان گوید چون خواهد گفت هر بار او را ... شود زلفی یار دل آویخته در بافته زلفش و بیت
دهم چون زلف بتابش زنجیر انداز بر ربط نوازان بر دستان گوش بر ربط تخت بالیدند تا بیکسی بجوش شد و کرم بجوشد
دم بدم بجوشش فرو خوانند فرا جان فرو خوانند از رو سازی ... ز آن ... بر آن زنجیر ... راست کو ... زنگی

سخن گوید بسیاری او مجلس آرایان نامه جای مردی او دربان سخن سرا انگشت بر دهان تحیر و شیشین گردد و حدیث مقبول آن دانا آمد
نغمت یاران در گوش در کشیده و بر راستی نوای جاویدان برکشیده راه عشاق زده و طریق حجاز برگرفت پرده کوچک و بزرگ بدریده
با مخالف در راه ... مخالف سفر صفت در مسافر نمود و زبان بدین ترانه بنگ برگشود همیم دو شخص چون دو پیکر شده مست
فراکشیده بیکا نغمت و دو کرب بر داشته پرده در راه یک ناهید است چون خورشیدی به در هلال اندر دست گفتوم مضیره الصهبا
ماه دام را جلا داده در کف ... زاهدی انکلما کذاک خطیب القوم رکب منبرا و بعضی قضیبان ان ازاد انخلفا ساقیان زهره
جبین مشتری روی باده بیجامی ساغر هلال آسای دنباشته باده سهیل جبت مشتری صفت خورشید صورت زهره فواقع شرق
لوامع یاقوت رنگ لعل مانند روشن تر از ستاره وخوش بوی تر زمشک سایفه تر از زوان و بصورت چو آب نماه
رنگش چه زعفران و بطعمش چو زعفران بویش چو مشک تازه و چون عنبرش بکار لعلی است ناب کز دم حیش بود بلور
آب داده سرخ سرخ کز دمش بود شعله زیب ارزانی بشخصا فتخار ان تحلی اقتناص الاهام فکانما الکاس شمس اشرقت
او بدر تم لاح فی الاظلام چون چشمان مست خود بگردش در آوردند گفتی که ره طفل ممتد لعل مذاب ریخته اند یا از آب منجمد آتش
در سیال بر انگیخته اند یا در جوهر هوا صفای روح روان آورده یا عکس رخسار پری در شیشه از نمایش پری عیان نموده
تحفی از قبح جبرئیل زنها فکانما الکف تحته بغیر اناء آن می که گر زدرد برد ره عکس او شنجرف سوده گرد و منغ اندر آسمان
گردد ز فعل او تن بی دز زور روزمند گردد ز طعم او دل غمناک شادمان روح جسد بیک نفس ز سیمت بکرف زریب لب
تیغ و زلب لب رخان سرها اشور در گرفت دلها را سرور در بافت از رواج رواج شد رواج دو شوق ساقیان موج برحسد آورده
وموج را او حبد ازمواج و فرواج صباح ز رخا بر آوردستان و ستان افشان شدند ساقیان پای کوبان بنغشا جا در رفت
سنبل افشان شد سر و قدان چمان آمدند نیمار و قامتان روان گردیدند ماه پاره به راستی کج رفتی که مر استاره خواهند
و ستاره را اگر دری شعار است خورشید طلعتی بفهمد و اسب رفتی که مر اشتری کرده بنده مشتری را از فقی که حیق دو کار است و باری
بی خم شدی و راست که بجفا دلهای ریخته از خاک بکیرم نا بحلقه زلف در آرم و دلداری دست افشان پس رفتی و پای کوبان
پیش آمدی که دلهای زار بیقرار خواهم و جانهای بیقرار از پسندم شوخی بسر بالیم آمدی که در حضرت پادشاه و بسر باید رفت لعلی
بر رو افتادی که در حضور شاهنشاه و زمین بر سر باید و او مسکین میرد که در نظره می گشادی که خون در دل فرو تیکم عنبرین کمند در افکنند
بیادوادی که با زلف عنبرین بتکم زهره جبینی مشتری طلعتی را در آغوش کشیدی که قران سعدین است خورشید و مشی ماه دریاد

مقابل ستاوی که مقابله میزین است با جماع پس رقصندی دیگسوان بانگشتان زر و زر و شانه زدندی که شاه صادی فرمودا
منادیان از بند رها سازند با تفاق پیش آمدندی و رزم بزم و لداوکان را اول آسا کردندی که شاهنشاه امروز تا ستمکاران رسم
ستم برانداخته بر دستان و دستان بر هم زدندی که عقرب زلف ما گزنده است افسون همی کنیم تا کسی را نگزند بنوشی لبان شیرین
گزیندی که شکر ما شیرینیت خود رو بکنیم تا مور لبش نمزد لعبتی دیگر با رخان چون آتش برق سان در هوا سیاره بود که غبار
مرکب دارای زمان بر سر آسمان پا نهاد که شبدیز خسرو جهانم از آسمان در گذشتی که عازم آستان پادشاه
گیتی ستانم همچون زحل گردیده که من چون وی در این آستان پاسبانم بقفا برگشت که شاهزاده ارزد بانم گمان کرده که
رایت مخالفین سلطانم از آسمان بزمین آمد که معزول از عمل دیوانم از یکسو لعبت لطفی گسترده حقه چیده و مهرها پراکنده بود که مرا
حقه بازم و در این فن ساحری سحرسازی آتش از آب بر آوردی کرد این شرر قم شعله رخشان فرو بردی که چابهار معزوم شراره ارزدان
بر افشاندی که سحاب برق فشانم آبها دم برکشیدی که نهنگ بحر عمانم از جیب بغل درر ریز و بالا گهر نثار اندی که برج کوه ترم
صدا کنان حقه ها بچگلندی که ماکیان بیضه آوردم قصبار در دیده رهم باز تحصیل کردی که کشمیری رفوگرم سیم و زر از کیسهای تهی
بر آکندی که هندوی کیمیاگرم دهان شاگرد خویش بقفل آهن بردوختی که صاحب این اسرار نهان بوده دخته به سنگم دو و غش
بکارد و خنجر زدی که شاگردم این فن را تیز آموخته به جشن جهان دارای زمان از خرقه هر یک از ایشان گنجی واری و هر
کدام زر را بپاشیدی گاهی زبان بتعریف کشوری تا هر یک در فن خود کامل آیند و فنی تحسین اظهار حیرت نمودی
که تا جمله خرم و خوشدل کردند روزی چند بدین سیاق که لوازم عشرت بود [illegible] و ده و لباس [illegible] شاهنشه
خاقان کان [illegible] رفاه کرم شعار علما و فضلا و سادات و اشراف امرا و وزرا و سران و سروران [illegible]
ولایت و عموم رعیت را از وضیع و شریف و قاصی و دانی [illegible] هر یک خلاع و صلات و جوایز و انعام و احسان
و سیورغال و تخفیف و مال و منال عنایت نمود ابواب بر [illegible] احسان بر چهره بزرگ و کوچک و ذکور و اناث بر گشود عالی از
فیض شاهنشاه عدالت گستر صاحب سیم و زر گردیده کامجو و کامران و کامیاب روی بولایت و اوطان خویشتن بر
نهادند امید که سالیان ابد فشان این دولت عزیز پاینده باد و آفتاب عنایت بر مفارق عالمیان تابنده چرخ را
باد بر زبان آمین

ذکر ورود ایلچی بزرگ دولت روس بدار الخلافه [illegible]

این ایلچی بزرگ باسم یرملوف جنرال دربیم از اجله سرداران با عزت و جلال منسب حرجی نژاد و جنگجوی نشان است که بجب

مرگروه گل نو بجاده و سرور تفلیس و ولایت حاجی ترخان است از آداب و رسوم حروب و خطوب آگاه و خبیر بود و بعزم
دو قرن رسالت و سفارت دانا و بصیر بشیوه خدمت ملوک و سلاطین فلک تمکین رویگ دانستی و مکالمت بمجالست
پادشاهان گیتی ستان را خوب تر دانستی پس از آنکه بسفارت دولت علیه ایران و زیارت آستان فلک پاسبان برای سال
داقران معقود با جی کرده از پترزبرگ روانه تفلیس و پس از چند توقف از تفلیس بصوب ایروان روان آمد حسین خان
سردار ایروان حسن خان برادر خود را با [illegible] پنج هزار نفر از سواران نیزه گذار و تفنگ شیر شکار باستقبال سفیر برابر
روانه ساخته خود در خارج ایروان در مکانی جنت نشان و چمنی ارم توامان خیمه رفعت بنیان بر افراخت و نظم
بزمی آراسته بفنون خواسته پرداخت و از دو فرسنگی ایروان الی محل نزول ایلچی مزبور مشحون بود از ان جز از
بود و دانا شده پیادگان انتبار و در حین ورود ایلچی اعزاز و احترام وی را تا قدمی چند از محل اقامت رسم استقبال
بر داشت و بگذاشت بعد از نزول بمنزل و سکون خاطر و قرار دل را آسوده که از جهت طی مراحل و منازل و اداء
تعارفات و تکلفات مبادرت ورزیده در آن مرحله نیز بنوعی اقدام نمود که سفیر مزبور از آن بهره مردمی هم شگفت
آمد و هم شکفته گردید و در ورود بدار السلطنه تبریز حضرت نایب الخلافه و ولی عهد السلطنه الکبری عباس میرزا طال بقاءه
اساسی میانان و رضی شانان [illegible] از درب تبریز الی دو فرسنگ مسافت عرضا و طولا آراسته بجان یاران با نظام
و انباشته [illegible] انعام و [illegible] صد هزار نفر [illegible] جا بجا [illegible] بترتیب و [illegible]
که آسمان از حیرت [illegible] و عمدة الوزرا میرزا ابو القاسم وزیر با
فوجی از اعیان و اشراف مأمور باستقبال گردید و سفیر مزبور را محترما و مکرما وارد منزلی که نزولش را معین رفته بود [illegible]
پس از حصول راحت و آسایش و تعظیم و تفقد و نوازش جانبش را [illegible] بحضور والا مایل کرده و بشرف ملاقات
سعادت آیات حضرت نایب الخلافه را بهره ور آمد و بحصول این شرافت بر همگنان مباهی و مفتخر [illegible] که در خور و سزاوار
شاهزاده چنین [illegible] بود معمول افتاد و تفقد و پرسش که شایسته و مناسب سلطنتی چنین قوی بنیان و دودمانی
چنان عظیم الشأن باشد روی داد و سفیر مزبور مشرف بحضرت نایب الخلافه مبادرت ورزید و [illegible] و در ولایت نخجوان
شاهزاده آزاده عبد الله میرزا [illegible] مراسم [illegible] در هر باب و هر کار با حضرت نایب الخلافه توافق جست و نظایر
ورزید جناب معتمد الدوله نیز بعد از ورود بآن حدود و ملاقات سفیر [illegible] که مناسب بود روزی چند را آورده و موکب [illegible]

آسمان جاه دریا مان چمن سامان آرتق اقامت ورزیده و روزان و شبان در ربط بساط مراقف بودی و گاه و بیگاه در استکشاف
چنان مراد دوست

ذکر حرکت موکب ظفر کوکب بصوب سلطانیه زینت فشان و وقوع آن

چون خاطر آفتاب مظاهر دارای جهانگشا را از اقامت بهجت پرورده دارالسلطنه شادی و حبور فراغتی حاصل آمد موکب همایون بر
حسب معتاد و طریقه معتاد بطالع خرم و ساعتی بسعادت توأم روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان نهضت برای صوب سعادت
ادب چمن سلطانیه گردیده و مثال لازم الامتثال بافتخار قوام محافظه محمد علی میرزا شرف صدور پذیرفت که با لشکرهای
در بهسته اکراد بابان و اردلان و ایلات و حشام دارالدوله کرمانشاهان و والیان جلادت چنان بمحفل آسمان نهد پایان
سبکعنان گردیده و در ورود رایات سپهر آیات بساحت سلطانیه جبین های خاکپای توتیا آسای شاهنشاه اسلام پناه آیند
موکب ظفر کوکب کوچ بر کوچ روز جمعه هفدهم شهر رمضان نزول اجلال در چمن سلطانیه نمود و ساحات آن حدود از پرتو
قباب زرین سراپرده های زرنگاری دوازده بهری رنگ افزای این سرادق زرین طناب و تیره محفل های آفتاب جالب
آمد شاهزادگان سپهر احتشام و امرای عظام و وزرای ذوی الاحترام هر یک در مقامی که باید و منظامی که شاید سراپرده های
زرین بر فراز این خیمه چمن بر افراشتند و با فراشتن خیام گردون انتظام مارای محبت بر خاطر سپهر نیلی فام گذاشتند

ذکر ورود سفیر روس با ورود ایلچی

پس از آنکه خبر گیتی ستان از فر رایات سپهر آیات زینت فزای
فضای آن عرصه باراحت آمد دار الظفر و زینت پیشگاه آسمان جاه رنگ فزای عرصه آراسته هشتم شهر صفار خان
گردید بانکی مطلوب و سیاق مرغوب و یک سراب آرای نشاط سر صفا و با ساحت بستان مکمل بجواهر آبدار آراسته های
خاص شهریار با جدار گیتی مدار با حضار سفیر ارادت شعار مأمور گردیده و والی اولاش اسمعیل خان والی کردستان
با شوکتی تمام و رایتی مالاکلام و چهار سوار نیزه گذار برق شعار جلادت آثار از سران و سروران سرخیلان و رهبانان کارگذاران
استقبال رسم استقبال آمد وار سراپرده آسمان جاه تا دو میل راه از دو سو سران و سروران و توپهای آتش بار و زنبورهای صاعقه
کردار و سربازان جان نثار بدستور نظام و قاعده انتظام مانند بحر زخار مواج بودندی و همچون زیبق فرار بهر اوج سربازان
نظام فوج فوج با صفوف آراسته گرم مشق آمدند و گماشتگان آتش گاه مشغول رتق توپهای رعد آواز دم بدم صاعقه بار
شدندی و زنبورهای برق را با نفس بتفش زلزله افکن سپهر در دل این اهرامون چهره ام سفیر برزده داخل معسکر همایون آن
ذکرده در سراپرده صدر اعظم و دستور اکرم ناظم المهام کفیل الانام میرزا محمد شفیع نزول نمود حاجب دوم محمود خان و جمیله که از اجله

اعاظم آن طایفه جلیل الشأن است رخوت جلالت بنیان فصاحت نشان نکته دان از جانب دارای کل روف عطوف
تحفه بجهان با دوغ مراحم کلانه و مکارم خسروانه در آن منزل لازم موقل حاضر بود و در دوم و درود مبلغ نقدقات بلطفات
شاهنشاه جهانبان برگشود سفیر مزبور از خطور اینگونه مراحم بیکران و مکارم بی پایان خاطر ارادت ذخایر مسرور و دلشاد و شادمان
گردید و ذوق اعتبار نموده و به آسمان آمده جای آن بود

کیفیت ورود ایلچی بحضور باهر النور اشرف ارفع

زمرد و کل کرد خسرو فاخران قدم سراپرده و اتاق نهاده و بر سریر یاقوت گران نشق تمکن آمد شاه جهان جمشید گیتی ستان
با خاطری مقرون با ابتهاج و تاجی چون لعل ناب آفتاب و تاج و کمری و جهان چون منطقه آسمان بابان و شاهی بر صدر
بحرین حمایل جوزا و رخشان جلوی آراسته بجواهر تابناک جواهری برادو تخته مانند دراری افلاک مشرح با العالیه
زرق امتداد و ذوالارزی ضخم ذوصورت الیقر بر سریره مکلل عرش نظیر داد و نگاه مرصع خلافت مصیر آفتاب وار قرار جسته شاهزادگان
خورشید چهر سره بر بالا و کمر چون سپهر بر دراری انجم و اختر برازنده آراسته بر امن و اورنگ سپهر جنگ نمازبران و بیازکان بلند
عطای قوم و رزمهای لشکر و سران صفدر و سران عطار دفر حاجبان بار و چاووشان دربار هر یک در مکان خبر ای
خویش مستقر گردیدند و در پرون سراپرده چاوون بزرگوان نگران و رجال میران هزاره و صدمیران و خاصان
آستان و نگهبانان ایوان و متعطفان درگاه و متحفظان بارگاه و شیران کمینه دوده پیرزان پر خاشجو و پیادگان نظام
و سواران با انتظام ثابت و بر قرار بودند پس از آن از صدر خلافت بشارت اشارت رفت که فرستاده امپراطور روس
را با نفری چند از روس بدرگاه سپهر احتشام حاضر آرند و آورده بحصول شرافت بر عموم روسیه مفاخرت گذارند هم باز حاجب
دوم محمود خان و بطرف با جستی خاص آراسته بساحت دستام مجهر احضار و چهار را مأمور گردید سفیر مزبور پس از بوسیدن
رسم و دادن مکاتب چاوون بر آن غزال حرم مرکب برق رنگ میمون بال مبارک فال بر آمد و یکی که ایشان را معهود
با سازمانی در دو میل و چهل نفر از اعاظم و رجال روس و دو نفر ترجمان عارف بلغات وی نفر صالدات روی با آستان
سپهر پاسبان آوردند پس از ورود چاوون و مجمع سروران که او از نفیر کشک خانه نماینده آمده از حضرت خلافت ثنا
امر گردید که ایلچی را با جنرال نفری ترجمان بحضور باهر النور حاضر آرند حاجب دوم محمود خان چون بخت مسعود پیش افتاده
ایلچی را بارگاه وداآمده و خاک پیشگاه را زبر سجده بر خاست پس از جا زمین قیام و رکوع و سجود و دخول مجلس همایون بهشت
تزئین اجازت رفت بحکم قبله اماطلوع اعظم اذن بکلوش داده شد و باب این ترجمه کبری و خانوادگی اشرف

کشاده آمد ولی سفیر مزبور خود امیری آگاه بودی و عزیزی دور اندیش و بدین بدانستی که نشستن نابهنگام و این حرکت اگرچه
ممکن است از دور نشستی برعایت ادب امتثال شال حضور را ایستاده بشنیده نانشسته بجواهرات شاهنشاه جهانیان
پناه را که خود چون حیا و شرم و آهسته شرم و آزرم است رعایت این ادب زیاده پسندیده افتاد و بسیار ستوده بنظر آمد پس
از ترحیب و تا اهل وی منعقد از حال و احوال امپراطور اعظم زبان مبارک برگشاده و بدین التفات خاص بر جان فرستاده
منتی بزرگ بنهاد و سفیر روشن روان در صدر ایوان دید انجمن دید و در سریر مرصع جاندار مثل مه چهره گاهی در دل گفتی ای عجائب
عالمتاب از آسمان در ایوان فرود آمده و دمی در خاطر گذرانیدی که ماهی تابان از گریبان نیک بر آمده آری بهشت
موعود اهل اسلام همین است یا رب یوسف نبی که شهره من الامانت است باز خورشیدش یا مکه بر زدی که ان
اکثر کونه جهان است و لیکن شاهنشاه زمین و زمان چنین است و پادشاه گیتی ستان را صورت و معنی این است
باز دیده و هم بالیدی و بر خویشتن همی بالیدی که اسلامیان گویند بهشت است … در هشتیان آمیزش نباشد
اینکه بهشتم منزل است و با هشتی … آمیزش حاصل شاهنشاه … آنگاه در اخیر یک دیگر سیر دل افتاد و با حضار
مراجب جناب ایلچی کرامت فرمود و چهره … حضور حاضر آورده و بان بزم ارم نظیر شاه را نظر فرستاده بیک
نهاد و یکان یکان را بحسب رتبه معرف کرده و دارای جهان کش هر یکرا بقدر مایه و پایه منعطف آمد چون مراسم ملکانه
نسبت بایشان شهودی کامل رعایت داد و بنیاد ایلچی را نیز در حضرت خلافت گری ظهوری بی اندازه حاصل شد رخصت و جواب
عنایت رفت و اذن مراجعت جست افتاد سفیر مزبور زمین ادب بوسه داده معاودت نمود ذکر عرض تحف و
هدایای سفیر دولت روس — سفیر روشن ضمیر روس چون از تقبیل عتبه علیه پادشاهی جا گشت خرم دل و گشاده
خاطر مراجعت نمود از صیقل التفاتهای گوناگون حضرت خلافت زنگ رنج زحمت و کلفت طی منازل و قطع مراحل
از آئینه احوالش بزدود و سیم روز بعرض هدایا و تحف مرحله جناب امپراطور مبادرت ورزید و بقانون اهل فرنگ و لایه
مرسله را در سراپرده جهانبانی پادشاه گیتی پناه بر بساطی که بر اصطلاح ایشان نیز گویند بترتیبی شایسته … چیده و … بود در
معرض شهود و ظهور در آورد و چون دارای جهان کش بصفه بار سعادت و اقبال روی بنهاد و سفیر مزبور آن باب و مرتب را که
از مدایح تحف رنگ سپهر کوکب بود بنظر آفتاب اثر عرضه داده و در حضور فیض گنجور بگذرانید خسرو با دل و شاهنشاه دریا دل
که حاصل بگردگان را در نظر همت کردن همتش بقدر پر کاهی وزن و مقدار نباشد استجلابا للخاطر … نظر التفات بر آن تحف

… برگماشت و قبول آن هدایا بر فرق اعتبار سفیر مزبور بر اوج فرقدان بیافراشت و فرستاده … بروی …
شکر رحمت را بزبان نیاز بگشود و جبین بندگی بر خاک ضراعت بر نهاد و تفصیل تحف اگرچه صاحب این روزنامه که مشغوف
مآثر دولت همایون است نیست ولی ذکر بعضی از آنها که از جمله بدایع صنایع آن مملکت است خالی از لطفی و مناسبتی نخواهد بود
از جمله آن تحف ظرف بلورین بکار ساعت بطرزی و ترکیبی … مرکب از طلای ناب و سیم قلب بود که در هر ساعتی از
ساعات شبانه روز نغمات جانفزا و ترنمات دلکش مطابق قواعد موسیقی از وی پدیدار گردیدی و بهمان حرکات یگانه
که با نغمات … در اعضا و جوارح … جاری و ساری گردیدی و بعینه از آن پیکر بدیع ظهور آشکارا آمدی … حیوان
داننده با الهامان پیدا اند که در آن پیکر جامه روحی روان کرده اند یا جانی که سحر ساحری چنان ساخته اند و دیگر از جمله تحف ظرف …
چندین جام آینه بود که هر یکرا بقدر سه ذرع طول و دو ذرع عرض و کنار یکی منقش بود که تا اکنون از هیچ عهدی از ظهور …
از قرون … گوهری و بان نوع جوهری دیده نگردیده و دیده هیچ بیننده ندیده است … از خود …
با صواب و … با شاید است از نور تافته … صفت … صفای حور دیگر
اسباب و آلات … و ظروف … و صنایع و جواهر الملک که بعضی از آنها … در کار است … است
و هر یک از امنای دولت علیه نیز رسم تعارف … روانه داشته از برای صدر اعظم و دستور اکرم میرزا محمد شفیع وزیر …
مکلل بگوهرهای … از تحف طرف آن مملکت … رفته بود چون سفیر … از انجام این مهام آسوده آمد و چندی در … بستان
سپهر پاسبان نعمت و احترام بسر آورد و از جانب هر یک از امنای دولت علیه … تعارفات و … زیاده بر …
در کمان آمد معمول افتاد و دارای جهان گشا به … خلعت … خلاع آفتاب شعاع و شمشیرهای مکلل … مرصع
و اسبان … با ساخت … مجوهر سفیر مزبور را بنواخت … کامله خسروانه خرم آورد و بعموم مضامین
و هم امان او را بدستور فرمانهای شاهانه بتفخیم … رسید و قرار مصالحه بین الدولتین … که … در عهدنامه …
… تفصیل مسطور … بوده است برقرار و استوار آمد … خان افشار ارومی رخصت معاودت داد و اذن
معاودت و مراجعت ارزانی شد عمده … محمد خان قاجار که از خانه زادان … نهاد و از صدق … زادگان …
… ابد مدت است به تجدید مراسم مودت و تشیید مبانی مرافقت با تحف و هدایای … بسفارت دولت علیه …
مأمور … گردیده … روانه صوب مقصد شد … پس از انتهای … صیف … اقتضای …

با عالم عالم نشاط و جهان جهان انبساط نهضت برای صوب دارالخلافه طهران کرده روز شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام ۱۲۳۲
ساحات دارالخلافه را از فر قدوم سعادت لزوم شاهنشاه گیتی پناه رشک روضه رضوان و داغ جان ارم نمود **ذکر نهضت**
موکب همایون قبله‌گاهی را بصوب مازندران چون دارای جهان گشا و شاهنشاه گیتی آرا را خاطر دریا مقاطر خورشید مظاهر از جمیع
ارجاعات رزم و نظم مملکت بهیه فراغتی کامل حاصل آمد و الطاف نامتناهی کامله الهی در هر باب انتظام دولت علیه را شامل و زینه
بود که با فضای دی عرصه زمین اگرچه سیم خام بودی و چهره خورشید اگرچه زر دوده تمام از شدت سرما روی غنوده در کیسه بسر آمدی
و خرقه آلوده برلب تنور روضه بزم را الاحمر آتش سوزان بود و نرگس شعله شعله‌زاران از شدت برودت قفس نارا تعلیم کرده و دبیت بی
عظیم خسرو جم وقار شاهنشاه گیتی مدار بتفرج صید و نخجیر قشلاق مازندران بهشت نشان عازم شده بانشسته او سوزت ری
از دارالملک ری نهضت آن حدود و سامان جازم روز یکشنبه بیستم شهر ربیع الثانی ۱۲۳۳ هجری موکب جهان کشا از دارالخلافه طهران
با فتح و ظفر همعنان بصوب مقصود روان گردید از نوباوگان بوستان خلافت شاهزادگان خورشید بخت محمدولی میرزا و عبدالله
میرزا و حیدرقلی میرزا و محمدرضا میرزا و همایون میرزا ملتزم رکاب خلافت انتساب آمدند و نفری چند نیز از خواص و امنای
دولت اختصاص یافتگان درگاه خلافت بالتزام موکب سعادت آیت مفتخر و مباهی گردیدند شاهزاده آزاده محمدقلی میرزا
والی مملکت مازندران استقبال موکب مسعود را با اعاظم و اعیان و اشراف ولایت مزبوره تا سه منزل راه مسارعت و مبادرت
ورزیده و لوازم جان سپاری و تقدیم ارادت شعاری اقدام تمام و اهتمام مالاکلام معمول داشت پس از ورود بلده بارفروش
در عمارت ارم نضارت بحرالارم که ذکر آن علی التفصیل در جلد اول این تاریخ جهان آرا خامه وقایع نگار سخن پردازی
نموده است نزول اجلال روی داد و روزی چند را در آن قصر بی قصور و روضه از قصور دور بعشرت و بهجت و سرور و چوگان بازی
بنوازی و دمکشان باریابان و سرور و رضا گران یکجا نشان بر روی عمان نمود بعضه ای از دوده ورزشته خاطر کشوده پس از آن میلان
خاطر وهاج ابا شسته با بتهاج شاهنشاهی بی زوال بحصول آمال اهل آمل و دل و دعی سرور خاطرها الی بلده ساری گردیده از نزهت سرای
بارفروش با برکت و ساز و جلادت و اقبال رایات انبساط سیر ساری و آمل حمید کیان ساری و دعا ان آمدند و هر یک از آن دو کشور
ربع پرور نزهت اثر طبقه سادات و اشراف جمله علما و فضلا و عموم رعایا در پای آفتاب وار ذره پرور و سایه گستر گردیده
وجود فقدان [illegible] آن سامان را از مواهب جلیله و عوارف سنیه کامیاب و بهره ور آوردند امیر مکرم عبدالله خان قاجار دولو
بیگلربیگی ولایت استرآباد با سران و سرخیلان موت و ترکمان تعجیل رکاب خلافت مآب را از ولایت استرآباد و مبادرت ورزیده

پس از حصول اعتبار و افتخار به نیرام [illegible] خلیلان [illegible] خان برق جولان در پیشگاه آسمان نشان اظهار نیاز نموده بقبول آن
عرایضات ذوق مباهات با وج سموات [illegible] جانبات خاقان دریا نوال و در آن جمشید جلال بر [illegible] ورش امالش بخلاع فاخر
شعاع رتب و زینت داده رخصت انصراف بصوب استرآباد ارزانی داشت چون استکمال عشرت و استیفای بهجت بحد نصاب رسیده و اشتغال
خسرو سیارگان از حضیض سرای حوت بدار الشرف حمل نزدیک آمد موکب جهانگشا العود احمد گویان بصوب شرافت اوب دارالخلافه
طهران نهضت پیرا و عنان کش شد روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاول ساحات مملکت ری از ورود موکب سعادت اثر رشک افزای
سپهر کبود گردید **ذکر حرکت شاهزاده آزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بگرمسیرات فارس و تنبیه سرکشان و طاغیان**
آن سامان بندر مغویه که از بنادر سواحل عمان است و از توابع و لواحق فارس اهالی آن سامان با فضای تیره بختی و طغیان
بحمایت طایفه [illegible] ساکن بحرین و استظهار با عانت اعراب طایفه جواسم که متوطن در آن حدود بودند از جاده اطاعت منحرف گردیده با
کارکنان فرمانفرمای مملکت فارس حرف عصیان بر زبان [illegible] دیگر عصیان بر زبان آوردند و آشکار کردند نواب فرمانفرمای آباد
آن سرکشان ضلالت بنیان [illegible] آن سامان را با لشکری جرار و جیشی کرار از دارالعلم شیراز نهضت پیرا گردید پس از آنکه بدولت و اقبال
نزول اجلال در سامان [illegible] کرده و منزل بندر مغویه است روی داد با [illegible] منهیان [illegible] شاهزاده ظاهر و آشکار گردید که اهالی
بندر مزبور استعانت از طایفه [illegible] و اعراب جواسم جسته و سواری چند از بندر و طایفه مذکوره با سایر جماعات متعقد این واده
بندر مغویه گردیده اند که اجمال و اثقال نسوان و اطفال ایشان را بمحل جماعات [illegible] نمایند پس ارکان [illegible] خاطر
دست جسارت بمجادلت برکشیدند نواب فرمان فرما بمحض اطلاع این حکایت محمدزکی خان نوری غلام [illegible] را با فوجی از جان نثاران
رکاب نصرت توامان مأمور بمحاصره آن گروه نافرجام نمود تا کیدات اکیده در قتل و نهب ایشان باد [illegible] معنی الیه بکمال
استظهار بفضل الهی و قوت طالع فیروزی مطالع شاهی و یمن بخت بلند شاهزاده آزاده روی بصوب مقصود آورده بعد از ورود
بآن حدود اهالی بندر مغویه را غوایت جهت و ضلالت نهاد دانه اند اعراب جواسم را بر این داشتند که در قلاع مملکه خود متحصن گردیده
رایت [illegible] برافرازند و آیت مجادلت آشکار سازند [illegible] اطراف آن حصار را دایره [illegible] فرا گرفته دست
با [illegible] برگشادند و مدت [illegible] شبانه روز علی التوالی [illegible] جدال مشغول بودی [illegible] لشکر [illegible] نصرت اثر
[illegible] آمد قدم جلادت پیش نهاده و دست جلادت برگشادند و آن حصار استوار با [illegible] لشکر جرار مسخر
آمد [illegible] ضلالت [illegible] بشمشیر جان [illegible] گردند [illegible] آیندگان [illegible] سواحل عمان

براسمان افراشته شد و آثاری از تیغ بران دلیران جلادت نشان در آن حدود و سامان سالیان ابد نشان برصفحهٔ روزگار گذاشته
مژدهٔ این فتح نمایان در روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی فتح افزای خاطر عاطر نواب فرمانفرما گردید و زنگ زدای ضمیر اوراث
نگیز هواخواهان دولت علیه شد و صورت ماجرا با اعلام بشر ان سرعت نشان و انهای اولیای قلقان بارگاه سپهر نشان در اواخر شهر ربیع
الثانی در حضرت خلافت کبری بر ورق عرض کشیده شد و فوجی از همراهی آنجا با روس بیشتر نظر آفتاب اثر شاهنشاه اسلام
پناه خلدالله ملکه رسید و شاهزاده آزاده مورد تحسینات و مشمول نوازشات داورای جهانگشا آمد **ذکر ورود فتح خان افغان بلده**
هرات و حوادث اتفاقیه در آن بلده زمین نشان این فتح خان در او سر افغان از طایفه بارکزی نژاد است و در دولت
شاه محمود متفرد در کارگذاری و ملک آرایی است و ایشان بیست برادرند و هر یک در ولایتی بکفایتی و امارتی آمر و ناهی بر که بهره وچتر
شاه محمود در شاهی جای مستقل است و همه فتح خان معطوف داشته منصدی و متعلق بوده اند که شاهزاده اسفندیار بخت حسنعلی میرزا
که خراسان از قراری که خامه وقایع نگار سابقا بنگارش آن پرداخت بلده هرات را محصور آورده و حاجی فیروز را از قرار مداوم
مجبور تا بالاخره بتمرد داد و ولایت غوریان و ادای خراج هر ساله و آرایش وجوه دینار و درهم بنام مبارک حضرت خلافت و زینت روی
منابر بالقاب همایون شاهنشاه جمشید آیت آیت مسالمت برخوانده آمد و سخن مصالحه بر زبان رانده و رعایت این شرایط بلده
هرات مفوض بشاهزاده فیروز گردید شاهزاده بمین آیت بست عفیر در رعایت شکر و حرمت افزود ولی فیروز را چون روز دولت بزه بود
و کوکب دولت تیره پس از مضای این شرایط و عهود و اجرای این معاهد و عقود باقتضای نادانی و تاثیر گردش آسمانی در خفا
ابواب مراودت با دولت محمود بگشاد و رشته موافقت با این دولت خداداد را یکباره از دست بنهاد و دشمنی کرده که فتح خان
بنظم سامان ولایت هرات و استرداد محال غوریان با فوجی از گزیده افاغنه بسبک عنان آمد و باتحاج اغلب ملک حسین پسر خود را
با حسن خان ناظر خویش روانه کابل ساخته بود در اوانی که شاهزاده آزاده در خارج هرات لوای اقامت افراشته داشت
فتح خان را یارای آن نبود که بعزم بلده هرات سبک عنان آید پس از مراجعت لشکر حضرت اثر از آن بوم و بر عزم آن حدود کرده
روی الصوب مقصود در نهاد و خود این تمنا را لب بود که هر گونه ضمیر فتح خان بودی و هر چه با لحصول این مرام شغله غوث لیستی کردی
در حاق حصول مقصود جز موافقت حاجی فیروز با دولت ابد آیت نبود با ظهور مخالفت حاجی فیروز با دولت علیه و نفاق وی با آن
فتح خان از کابل بهرات سبقت علی الرأس لا علی القدم کریان بکاب بری پویان آمد و لبوی آن سامان در اسپه روان
پس از ورود بلده و فراه حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز که مردی برگشته روز سعادت اندوز بود باستقبال فتح خان رو داشته

و مبارعت در طی مسافت کوبنده هزار گونه فسانه فتح خان بعد از ورود حاجی آقا خان و حصول کمال اطمینان بعزم استیصال فتح خان
شتابان تر از صرصر عاصف و جهنده تر از برق خاطف بار کاعجال برانگیخت و آیت ارادت خواند پس از ورود به خارج
هرات تا آن گهکار دست کهتار را در دست بدام در آورد و شادمان بکام بدخول شهر مبادرت نمود و دست مخالفت برگشود که از والی جز
از قرابت شیرین استرداد نموده بخشنگ کدام قدرت دست آوزیده از ادای مخدرات شاهزاده شتاب آرم و روی ارادت بخاک درگاه دولت
آب اکنون جهان بهتر که در خارج حصار درنگ آرم و کار بر تحصین قلعه غوریان تنگ پس از استخلاص قلعه غوریان و امداد آن استان کردم
و در وقف در بنگاه محلات توامان روزی چند باستحضار از نوامیس امور و استیصال در کار نزدیک و دور بسر آورده حاجی فیروز خام طمع را
بحیلی پخته از ابنجای روزگار بحیر پس از آنکه اسباب کار فراهم آورد نظم صاحی که در نظر داشت منظم صاحی و کوشش کنکاش و نیت
غوریان را فرو جهده و با این فسانه اعیان دولت فیروز را بکاخ شهر کشانیده چون همه را از درون ببیرون آورده و در بیرون درجای دیگر
درون ساخت خود ببهانه وداع داخل ارک گردید بعد از دخل در حاجی فیروز از همه جز عاری و بری کار کنان در خارج شهر گمند
حیلت بسته آمده و حاجی فیروز را سر برودی بسته بکمند کمک قاسمخان پسرش را با زخمی منکر دستان از قفا بستند در نهود دادش
کابلی و نابلی حرمت حرم سه وزن ایشان را که در طایفه افاغنه امری محتم بود چون عهد خود بشکستند زنان و دختران در کف غلامان قفان بربر
زنان بوده افاغنه از ارتکاب این شناعت بیکدیگر شغف زنان خانها از آنچه بود بپرداخته آمد و خانگیان را که ارکان ما نه که پیسرا
باشند کارها ساخته استرداد غوریان تخلیه هرات بدل شد و بخت فیروزی تیره روزی مبدل گردید محلات و خانات بیغما داده شد
و دست تاراج بقصور و دور گشاده فتح خان در عمارت فیروزی بامارت نشست و فیروز از ایوان حکمرانی به بدبختی برخواست
بعد ها که با نواع سیاسات محزون و محزن بجبر و قهر گرفته شد جمله را منکر و در روانه قندهار نمود و خود آسوده بال در دیده تماشای شاه محمود
بحبود که مین بال بر اورنگ مهتر خود را با جمعیتی باسترداد ولایت غوریان نامزد ساخت و خود بجلیت خاطر در روز نزدیک وزیرکت ...
بادای دل و چشمهای شال پرداخت محمد خان قرایی که روی گردان از دولت علیه بود متمسک بفتح خان گردید ابراهیم خان هزاره را
با خود در این داستان همداستان آورده خویش اکراد و اتراک خراسان نیز که طالب مفسده چنین بودند زخمه زن تار
مخالفت گردیده نوای موافقت بدولت افغان برکشیدند خدادخان هزاره رسیار اوجماقات ولایت هری از مفتول
جمشیدی و فیروزکوهی رشتی که خود پدهمشوره در قفس بودند این داستان فتح خان سر ایشان را از اوج العبور غزه ...
با جمله یکجا آیات اتفاق برخواندند و دستان مخالفت عاطر روس با شادمان ترانه بر جسم خان اوزبکی را هم که از اده مخالفت ...

در قیادهٔ غوایت گرم تکاپو بود از این قدح جرعه و از این باده پیمانه نگارش کرده آن نیز آستین فشان قدم فتنه جوئی در میدان آشوب طلبی نهاد
صورت این ماجری در اواخر شهر ذیقعدة الحرام در حضرت خلافت بر طبق عرض نهاده شد ارقام قضا نظام شاهزاده آزاده ارجمند
خلافت شرف صدور پذیرفت که از هجوم و غوغای این آشوب طلبان فتنه انگیز به هیچ روی تزلزل و خطر ابخاطر راه نداده تحصین
قلعه غوریان را با آذوقه و اعداد مطمح خاطر ساخته بنظم مهام ولایات متعلقه بخود پرداخته باشد که عنقریب رایات جهان‌کشا با فنا
و اعدام این خفاش سیرتان که در حجاب آفتاب جهان‌تاب رایات ظفر آیات آغاز پرواز نموده‌اند آن حدود بیابان شقه
کش گردیده آنچه مقدر خدای بزرگ باشد آشکار خواهد شد **خامهٔ مشکبار در ورود بهار عالم آرا سخن آرا است**
زنده سازندهٔ پیکر خاک فروزندهٔ ساحت سمک و سماک زرنگار آسمان رونق افزای زمین و زمان خسرو سیارگان شاه خاوران
پس از انقضای چهار ساعت و بیست دقیقه از روز شنبه سیزدهم شهر جمادی الاول یکهزار و دویست و سی و سه مطابق با سال فرخ فال
پارس ئیل ترکی از دار السرور حوت به بیت الشرف حمل بسعادت و اقبال نور افشان و داد گستر آمد و خطیب الرعد
ذیل سواره و امسک من سیف البرق و ضحک دمع الغیث من زهرات الربا ثغور الاقاحی من شفاه الکمام و فوق جنی الورد
طل کانه دموع الاغانی خدود النواعم **شعر** کرد از عهد جوانی یاد در زال روزگار :: کرد نو پیرانه سر پیرایه پیرار و پار :: باز
خسرو بهار را با غارتگران دی سر مجادلت است و بنای منازعت که در راسته خیابان در سینه بوستان سپه خنجر خلاف برکشیده و
گلبن یکان مصاف ساز آورده شمشیر قشر بر فاش کرده بیک سینه بزره فولادی موج بادام است چمن جهان کاوش آمده سرو بر
نازنین با آلات حرب آرایش داده سرو قدان صنوبر قامت به جنگجو بر کشیده که بهمن و بیشان دی که بنده و مار از روزگار شان بر آرند
قوی بازوبان چنار سر سبز دار آلت برآورده که آذر طبعان ستاره دست اند تا از ایشان در صفوف روزگار گله ارنگ
چشمان تجاوز نشاید شکوفه با حیاء دیده گشوده اند که ما بیش باران لشکر فروردین اثر خسرو بهار بر خشک دوران دی اکوا
نشان دارند روی بمال آرند تا بشتابان بگرمی رزم نرم آبرم لعل قبایان لعلی جنبیا و شقایق با خفاق چهره بر افروخته اند که افسرده طبعان
آذری را بر کاه و رکنه آذری نیابی باشد بای سیدان گذارند تا دشتان بر دامن گلگام بر بندیم مرغوایان بلبل و بسر خطان
بنفشه دست بدست داده و اطراف جویباران رجل اقامت گسترده با ده کشان رعنا و یکبار آن نرگس ساغر برگرفته و در دست
بوستان بزم طرب آراسته مطربان قافیه سنج عنادل بنوای هزار دستان به هیچ نام نغمه پردازند که شاه جار حزم رزم آورد
از بزم رزم خصم حزم آورد خنیاگران بذله گوی قماری برامتی در شام و سحر قافیه سنجند که شاه ترکان زی خراسان سپرد شاد و خرم

آستان سپهر و قبله عالم کعبه امم جان جهان روان کیهان مراد زمین مقصود آسمان ملاذ گیتی ملجأ دوران شاخ سخا نهال عطا
بحر کرم محیط همم آفتاب شاهان انب پادشاه شاهنشاه ایران خرم و خندان بر فراز تخت چون آسمان بر آمد که بخت جوان را
تختی چون آسمان باید و را ایوانی مانند سپهر پا نهاد که آفتاب خشان را ایوانی همچون سپهر شاید گری کو را گلین بر میان بست که فلک را سلطنه
بسیج دائم است حمایت همچو فرخنده تخت که آسمان را شاید ضرور است خرم و خندان بر دست خلافت پا نهاد که بهار عالم جهان شگفته
و خرم باشم با حجت بر سر سریر سلطنت قرار جست که بخت جانم چرا جا نگیر انیم انصاف و عدل پیش آورد که شهنشاه عدالت
گستر چنین است ظلم و ستم پس نشاید که گیتی پناه و جهید و درین آئین است شاهزادگان کیوستان از بیش گاهان منوچهر سپاه بیش
و شش تا جا برا آسمان افراخته و ماه ارکان بر زمین دوخته در پیشگاه خلافت همچون صنوبر و شمشاد و پا ایستاده اند که بر کوش خطاب
نهاده اند که ما سپهر خلافت مدار روشن ستاره کانیم و در افق سلطنت ما فروزان اختران امنا و نوخیان رزم توان بر زونشان شیر صولت
پلنگ صولت گرگان و اکراین نبرزان و ریزه کان سر بر خاک سوده اند که پیشه جلادت را بجنگجو هژبرانیم و بکنام شجاعت را بچه در شیرانی
ای زرین خویران بود که ای شیران بچه در زبان خون ریزی و فتنه انگیزی است خلقان صرصر تک بزین اندر آیند که کوس بر زین
در فغان آمد که ای هژبران پرخاش جو هنگام جدال و قتال است بتیغهای عدو سوز از نیام برآرید توپهای تندر فغان شعله بار آمده
که ای ترکان ارزانی افغان افغان بر آسمان رسانید زنبورهای آتش فشان شرر گستر گردیده که ای اژدر دمان از خم از نیام
نام و نشان بگذارید شاهنشاه گیتی کشا از کشور ایران هر دو میدان بر سر افتاد و بعزم رزم دلیران کند آمد هلاکت
بخواند در ... ساخت در کلاه چشمه شیران جنگجو آمده و در کم روزی عرصه ی کنام هژبران بر دواز گردید آسمان آ
سر بود که این چه آشوب است اسکار گردیده زمانه پریشان خاطر آمد که این چه رستخیز است بیدار آمده داری شاه جو خرم رزم را باز ه
بزین در آورد خاک قند بر اگر رخشه قند بر آسمان **ذکر تعیین امرای نامدار ذو الفقار خان و مطلب خان با سربازان بجهان**
و ادفغان بصوب خراسان و روانه شدن آنجناب و روانه شدن جناب معتمد ... الباب بجهت کشف احوال چون
خوانین خراسان با اختلاف احوال و تمیّن زبان شرافت دعوی ارادت بر یکتا داده و در روزی بعقد فتنه جوئی درو داره قلم
قدم دوری نهادند انکشاف از احوال ایشان در کیش سلطنت لازم نمود تا با اقتضای وقت بدان چه مصلحت دولت باشد اقدامی
بسزا رود و انتهای تمام بعمل آید بناء علی ذلک معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب از حضرت خلافت مامور بصوب
خراسان آمده و عمده الخوانین ذو الفقار خان و مطلب خان نیز با فوجی از دلیران و سربازان بر گفت افغانان مامور گردیدند

که پس از ورود اسکندر وتمام و تمام عمل آورند و در هیچ حالی رعایت جانب حزم فرو نگذارند هر گاه رفع آشوب مملکت خراسان
موقوف بحرکت موکب ظفرنشان باشد امنای دولت علیه را اعلام نموده تا رایات نصرت آیات بنفسه و تدمیر آن سرکشان
بآن حدود و ساحات شعله کش گردد الا ایشان جمعی که از رکاب سعادت انتساب مأمور بآن صوب گردیده است با فوجی از
لشکر جرار که در رکاب شاهزاده آزاده مترقب خراسانند با استقلال و استقلال سرکشان را اقدامی لشکر نموده و عقد جمعیت
ایشان را بنات النعش وار متفرق سازند و باتمام کار آشوب طلبان بنوعی که باید بپردازند روز جمعه یازدهم شهر جمادی الثانی
مأمورین بخراسان از حضرت خلافت رخصت انصراف حاصل ساخته علی التعجیل بصوب مقصود بسبک عنان آمدند
و موکب جهان کشا نیز علی التعاقب بجهت احتیاط اینکه اگر حرکت رایات جهان کشا را ضرورتی داعی گردد حالت تعویق و تعطیل
در رکاب دارای جهانگیر حاصل نگردد روز دوشنبه هجدهم شهر رجب المرجب از دار الخلافه طهران بدولت و اقبال با جاه و شوکت
و لا و جنگ و علی ارسباران جنگ آهنگ حرکت کرده در روضه دلگشای نگارستان نزول اجلال فرمودند پس از آنکه آلات
و ادوات قتال و جدال از توپخانه آتش بار و زنبورکهای برق کردار و سایر لوازم قلعه گشائی و دشمن مالی بنحوی که باید فراهم آمد
جنود ظفر نمود نیز از ولایات قریبه و بعیده در موکب ظفر کوکب حاضر و مهیا گردیدند روز چهارشنبه بیست و دوم شهر مزبور از دروازه فیروز
کوه بفیروزی و خرمی و سعادت و اقبال اعلام ظفر فرجام را شقه عزیمت برگشودند و رایات بصوب مقصود برافراشتند پس از ورود
بچمن فیروزکوه موکب ظفر کوکب باتفاق تفرج صید و شکار و حصول خبری از اوضاع و احوال سرکشان و فتنه جویان ربیعی
سه چهار روز در آن مرغزار ارم آثار متوقف گردید **ذکر وصول مژده شکست محمدخان و ... بشاهزاده حسنعلی میرزا والی خراسان و ترکان**
فتنه جویان بکیفر ایشان شاهزاده بحسن شعار اعتبار کرده پس از تحقیق اهتمام کهن دل برادر فتح خان باستخلاص قلعه غوریان
و ظهور اتفاق خوانین خراسان با فتح خان باقتضای کار و مصلحت دولت ابد مدار محمد امین خان پاپزنگ را با مساوی که از قورخانه
جرار و قاهره اعاظم آتش بار با امداد امیر قلیچ خان تیموری مأمور بمحاصرت قلعه غوریان نمود قلعه محمود آباد و جام را نیز با رجال
لغوقه و امداد و مردان کاری بخصائص علی تمام داده و فوجی از زنگیان جلادت نشان را بنهب و غارت باخرز و تربت
حیدریه مأمور ساخت و روزی سه چهار اطراف آن ولایت را نهب و غارت نموده غنیمت بسیار و کسب بیشمار نصیب
دلاوران جرار گردید پس از آنکه زمان روی بسر آمد و شاخ افروده را شکوفه رویش چون افسر کی تابنده و بسرفرازی دلیران با
دلاوری تجرد شد و خون هرزان در اوداج کینه جوی بجوشید فتنه جویان از گوشه و کنارهای جلیدان بیکار بنهادند که نسبت انزوا

از اطراف و اکناف دست معرکه جوی برکشیدند فتح خان افغان از قرار نوشته کابل و دار الخلافه قندهار و معرکه آرایان سیستان
و جمیع دیرزه جویان هزاره جمشیدی و فیروزکوهی و حشری انبوه و لشکری پرشکوه با توپهای شرار افشان و زنبورهای صف شکن مهیا ساخته
با غروری تمام و استکباری مالا کلام و اغوای مفسدین نکبت فرجام بعزم استخلاص ارض اقدس و مشهد مقدس از بلده هرات
کشورستان حرکت کرده و رحیم اورکنجی نیز بواسطه وسوسه مفتنه جویان اکراد چشگزک خراسان و اغوا و اغراء فتح خان از ولایت
خوارزم مانند غارت از بیدجهته روی نهاده مرحش و ساسان ورحیز بنیاد خوانین خراسان نیز کلاه طغیان یکدیگر و مرادود گردیده
در داستان مخالفت با دولت علیه متفق الکلام آمدند محمدخان قراتیموری و ابراهیم خان هزاره از تربت و باخرز روی بهرات نهاده
بتمنای ... رضا قلیخان و نجفعلیخان و علیقلی خان و سعادتقلی خان بحراست قلعه خود نشسته دامن زنی بنایره فساد و اشتعال آتش
فتنه بعهدت برگماشتند و جمله را شیرازه خاطر این بود که موکب جهانگشا بجزم و دوراندیشی مخالفت روسیه بصوب خراسان
کشورستان نخواهد آمد و شاهزاده نیز باندیشه استیلای افاغنه دست بمجادلت برنخواهد گشود پس از آنکه از اطراف شورش
افاغنه را اقدام رحیم خان و مخالفت خراسانیان را شنیدند جز اینکه قلعه مشهد را خالی گذارند و روی بولایت عراق
آرند چاره دیگر نداشتند خراسانیان رخت متفرق [illegible] ولایت خالی از شفقت بدست آیم غافل از آنچه که طالع فیروزی مطلع
دارای زمان [illegible] جاری حضرت باری بر یکی از ایشان [illegible] گرفتار گردد و جمله را ایام [illegible] ادبار
و فوات و بوار الملک لله الواحد القهار علی ای حال این اوضاع و احوال شاهزاده شجاعت آثار چون بگوش رسید استماع داده
با دارای حادثه را [illegible] و جبوریافت [illegible] مانند کلب [illegible] که گرد کام نصرت دهنده است و
بخت بلند شهریار [illegible] جان چه محل دارد که در شاهزاده شاهنشاه اسلام نثار نمایم در خاک عنوانم بهتر که دیده
بخواری [illegible] دارای جهان کشا [illegible] که در نزد شاه [illegible] که بذلت روی نهادم
و بزاری [illegible] اطراف [illegible] انضمام [illegible] اولا با افاغنه فراغت
که با جانبت استکبار روی بمجادلت داده [illegible] در هشتم شهر رجب المرجب پس از آن
از آستان حضرت رضا علیه التحیه والثنا [illegible] در رکاب حاضر بود نزول [illegible] حضرت باری [illegible]
مطالع شهریاری [illegible] معتمد الدوله ذوالفقار خان و مطلب خان رایت جنگجویی
شکوه [illegible] فتح خان بنیاد و پس از نزول بکال [illegible] جلادت نشان

ذوالفقار خان و مطلب خان و معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب نیز در رسیدند و در آن منزل میمون بار دو دو همایون شاهزاده
آزاده ملحق گردیدند جمعی از دولتخواهان و بعضی از خلاوت پناهان باندیشه وقوع حادثه و خوف حدوث واقعه افعل و لا تفعل در دفع
اقدام بمخالفت را مخالف مینمودند و بتأمل و صلاح کلی جدید از جانب سنی الجوانب شاهنشاهی که زبان مصلحت جویی برگشاده
ولی جناب معتمد الدوله را در اقدام بکار و تعجیل در کارزار موافقتی تمام و تطابقی مالا کلام با رای صواب نمای شاهزاده بودی
و دیده دولتخواهی نیز در این بود زیرا که تأمل و تأنی در کار وقتی نیکو و مستحسن است که رشته کار در قبضه اختیار باشد و زمام امر
در پنجه اقتدار و دشمن زبون و زیر دست باشد و خصم دست مجادلت نیاز فزوده ولی زمانی که دایره فرصت تنگ باشد و دشمن جسور در مجادلت
آهنگ اهمال و امهال دلیل خوف و آیت اضطراب است جز اینکه خصم چیره و قوی و روز افزون گردد و دشمن جسور خیره و جری آید
ثمری نخواهد بخشید شاهزاده را چون بدرایت معلوم بود که اگر روزی سه چهار در محاربه فتاقه تعدی روی نماید دشمنان غوری قلعه
گرفته و در مجادلت جری آیند آن سخنان نپذیرا و وقعی ننهاده مجادلت را کشاده عنان آمد پس از وصول برباط کافرقلعه در
وسنگ محال کوته مختصر گردید که فتحی خان با مساوی سی هزار هزاره و افغان و غیره جسارت ورزیده قدم از حد خود فراتر
نهاده بنه و آغروق را در خارج قلعه گرویه نهاده آهنگ مجادلت را کشاده عنان است و محاربه را بر زده و دامان شاهزاده
نیز چون رباط کافرقلعه را از برای بنه معین نموده خود با مساوی ده هزار نفر از سواران جرار و توپخانه آتش بار استقبال
کرده تا بکارزار راه سپار گردید پس از تقارب فریقین فتحی خان را حیله جدیدی بخاطر رسیده یکی از امرای افاغنه را
بحضرت شاهزاده روانه ساخت پیغام داد که شاهزاده را اول لشکرکشی و نخست رزم آزمایی است از عواقب کار بیخبر
و از دست بازار ده و ناز پخته روزگار استبصاری کافی حاصل نساخته چنان بهتر که با این قلیل سپاه ترک کینه خواهی نموده
ولایت غوریان و جام را با افاغنه واگذارد و تربت و باخرز را نیز بمحمد خان و ابراهیم خان بسپارد تا ما نیز از سر مجادلت
درگذریم شاهزاده آزاده گفتیم این حدیث لاطائل و این زبان بازه حجت گردیده زبان جلادت در کشاد خشونت پیغام
داد که فتحی خان را خیالات واهی در سر است که باطلاع این فطویات لاطائل زبان گشوده و در راه خطایی که طریقه محمود
وی است سپرده اگر محمود و کامران در عرصه میدان حاضر بودند گفتمی تقدم قدم بمیدان گذارند تا آتش قتال که بالا گیرد قبضه
شمشیر که بالا دخول ولی او را با نه پایه کاوش است و نه مایه سازش هان اختیار خویش را کشیده و داشته با غزای آن
بداندیشان که نقض عهد نموده او را چه فتاده که راه نصیحت پوید و سخنی که نه سزای پایه و مایه اوست گوید اگر طالب مبارزت و جنگ

مصالحت است محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره که تاریخ رنا و وفا و گردیده‌اند پای تامل در دست و گردن البسته روانه حضور نماید
و خود نیز بدون تعرض بولایت غوریان دیده مراجعت بولایت کابل برگشاید تا ما نیز بمجرای العفو عند القدره از جسارت بی
درگذریم و طریق اغماض از خطاهای او در سپریم و گرنه زبان نصیحت بکام خاموشی درکشد و تیغ محاربه از نیام جلادت برکشد
تا دیگر اخواه دو جلش که باشد این بگفت و سپردار آلات حرب بکار شد قلیچ خان قاجار دولو را با معتمد الدوله و سواران
وند و عبدالملکی و آنکه جهان بکلو و یک عراده توپ در میمنه بگماشت و پیادگان آتش بار استرآبادی را در پیش روی میمنه بداشت
و ذوالفقار خان با سربازان سمنانی و سواره قراچورلو و یک عراده توپ در میسره استوار آمد خود با غلامان جان نثار و توپخانه آتشبار
در قلب لشکر جای گرفت حسین قلی خان بیات نیشابوری با پیاده خراسانی در جناح میمنه پای دلاوری افشرده و مطلب خان حاکم دامغان
با جانبازان دامغانی در جناح میسره برقرار گردید از آن سو نیز فتحی خان سپاه کینه خواه خود را ترتیب کرده شیر دل خان
برادر خود را با سواران هرات و طایفه تیمنی و وزیری در میسره بگذاشت بنیاد خان هزاره با سواران هزاره و اوزبکان میمنه و چیچکتو در
جناح میسره برقرار آمد محمد خان تنی را با جمعیت فراهی و سبزواری و غیره در جناح میمنه استوار نموده خود با قولباشیه کابل و افاغنه
قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی و توپهای آتش فشان در قلب سپاه دیده مجالت برگشود ولی در موکب شاه
زاده آزاده توپ صاعقه بار همچون آتش گردیده نعره تند آتشبار کشیده کهای آتش جویان شرار انگیز امروز روز نبرد است و زمان
استیلای مردوار نامرد جوی از میدان بکار کنار گیرید و کاران مشت افغان فتنه جو را بهر آتش مزاج واگذارید تا بحمایت
پور پرور شاهنشاه ایران آتش زن خانمان این گروه بی‌ایمان گردیم و خرمن موجودیت مخالفین بکمک فشان شرم [illegible]
و آتش سوزان اندوهان بباد فنا دهیم تیغ آب [illegible] آتش کردار در کف دلیران قاجار قبضه [illegible] الماس گردیده زبان بیان برگشود
کای ترکمان کینه در [illegible] وقت نمود [illegible] درکام کینه جویی است کرده دست از آستین جلادت برکشیده و [illegible] از نیام برکشید
قطع و فصل این ماجری بمن محول سازید تا [illegible] شهر [illegible] قاطع اوراج این فرقه برگشته بخت کنم گمان حاجی
میلاد در کشاکش آمد که توپ فرنگی [illegible] شمشیر هندی [illegible] گیرد که [illegible] ترکمان [illegible] و نصرت لشکر قاجار را
دعوی کنم [illegible] افتاده [illegible] که [illegible] نزاع با ایشان [illegible] خود راه
[illegible]
[illegible]

این است و اینم این بره خیره اندر آو زبان طعن برگشاد که کمان خمیده وخت اگرچه تیر آهوچوب است و مهری جذب عمری در کنار
ترکان آسوده است و در روزگاری در میدان کارزار بسر برده ولی آهن در روز دست تیر زبان در جنبه و لا در این هیجان و ارزان
و را چه رسد که پای در میدان گذارد من خدا را که در کف ترکان بازم در از است و سرم با ستاره همراز از قوت بازوی این دلیران
روی ماه خراشیده ام و پشت ماهی بر تراشیده و طعن حمله را از باره بزیر آرم و فضیه همه را بر خاک راه خوار و زار گذارم خنجر
سوزان زبان از کام بر آورد که کجا و کستی که پا را بد رسید که پای من در میان نبوده و کی سری بگذر آمد که دست من بگردنش نبود گسسته
در معرکه شجاعت اگر ادعایی بوده است زبان قاطع من بوده ام شجاعت پیشگان را در میدان شجاعت بر کاه [illegible]
من زبان گشوده ام بخستی برق دیدم ز بجالا که همه تن آتش درونا رکام بر برد ارندا چنین روزی [illegible] ایک مرا ایشان نیز زبان
در روز خون فشانی بهلوئی نادیده و [illegible] نگذارم [illegible] که شاهزاده آزاده و ادار آن
روز بسر برده و در به همه اتفاق [illegible] که اکثر بار اجه روی داده است که ایشان به حمایت [illegible] شهنشاه ایران زبان کشاده اند
اعدای شیخان را در میدان ایستاده بعنایت الهی تا [illegible] که آسیبی بر وجود مسعود مبارکش راه یابد تا باشیم نخواهد شد که خصمی
تواند دست جسارت بسوی وی گشاید هر ضربه و طعنی که روی نماید بجان برداریم و در جراحت پیکر نازنینش نهایت اهتمام بجای آریم
القصه آتش جدال بدامن زنی این مقالات بر انگیختند و با جانا گسسته روی بیکدیگر در آویختند از جانب افاغنه شیردل خان
برادر فتح خان با جاوران افغان میسره لشکر فیروزی اثر که در عهده اهتمام ذوالفقار خان بود چون بلا و چون آتش فشان [illegible]
و سواران جلادت نشان طایفه قراچورلو [illegible] حمله کنان آمدند شیردلان میسره پای دلاوری استوار داشته
باران حربهای آتشین [illegible] از فراز باره بهم آغوش زمین گذاشتند و فضای میدان تنهای بیجان
آن یلان [illegible] از فوجی و گروهی [illegible] آتش [illegible] از جانب میمنه افاغنه کهن
دل افغان برادر کهتر فتح خان با دلاوران سیستان به جانب میمنه چون برق خاطف حمله ور آمد شیردل خان نیز از جانب میسره
روی برتافته [illegible] کهن دل افغان کرده و باتفاق روی بمیمنه [illegible] استرآبادی [illegible] آتش [illegible]
[illegible] که خصم [illegible] آتش [illegible] اضطراب طایفه [illegible]
و عبدالملک [illegible] پشت داده بسوی فرار شتافتند و روی از میدان جنگ برتافتند بحسب اتفاق در آن
حال [illegible] خان [illegible] فرصتی کرده از گوشه [illegible] دست [illegible] غارت [illegible] ناگهان فوجی از لشکر منصور [illegible]

کشاده خان و عمده دیگر بجانب میمنه حمله کنان آن نیز [illegible] سواران مزبور با عدا و بنه گروه گیر شده و بجز آن [illegible] ایشان گرم ستیز و آویز
دست از تغافل کشیده [illegible] نگذاشت این دو فرقه از جنگ گریخته [illegible] آویختند و چون یکدیگر [illegible] مخالف و مخالف [illegible]
از حال یکدیگر جنگ کنان برخی رو بسوی [illegible] و فوجی [illegible] سر رو بسوی ارض قدس برنهادند فتح خان نیز در مغلوبه زخمی منکر برداشته
بقولباشیه کابل را [illegible] قندهار [illegible] فرار [illegible] برداشت و روی بفرار گذاشت ذوالفقار خان منصور نیز که لشکر منصور را
[illegible] روی داده و کسی در عرصه میدان نیستاده است [illegible] که خود را بکنار [illegible] که قریب میدان بکار رود [illegible]
از تراکم غبار و گرد و گیرنی تا زبان صبا رفتار بر دوست و دشمن آیت فتح یا علامت شکست ظاهر و آشکار نبود و در عرصه میدان
جز تن بی سر و [illegible] دیاری پدیدار [illegible] چنین کشتی نشنیده و جنگی بدین آئین ندیده بود باری در آن گیر و دار که [illegible]
طرفین جمعی بقصد فرار و فوجی باراده کارزار گرم فرار و بکار بودند شاهزاده با نفری چند از غلامان جان نثار در میدان معرکه
پای ثبات استوار داشت و همت بر دفع دشمنان بر گماشت در این حال فوجی از افاغنه فرصتی کرده با تیغهای آخته بجانب
شاهزاده در تاختند و شمشیرهای برّان بقصد آن نوباوه خلافت در آختند حفظ الهی جنّه واقیه [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] آمد ولی [illegible] همان گیر و دار آن [illegible] چهار نفر از ایشان [illegible] از جام [illegible]
[illegible] آن دلاوری حکایت هفت خوان اسفندیار [illegible] بهرام
خون خوار بعد از مناظره آن [illegible] داستان [illegible] خاطر [illegible] السیف را غلام
جان نثار صفر علی غلام [illegible] شمشیر [illegible] آمد [illegible] جلادت [illegible] جان
[illegible] سایر سواران چون شاهزاده در عرصه کارزار ثابت [illegible] عقب [illegible] خان آمدند افاغنه [illegible]
قرار [illegible] خود [illegible] قندهار [illegible] جویان [illegible]
[illegible] نجات [illegible] کشیده [illegible] نفری [illegible] آب [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد که [illegible] از میدان [illegible]
از ازدحام کشتگان و تراکم جثه [illegible] کشتگان [illegible] کلام [illegible] سواران
لشکر منصور [illegible] فوجی [illegible] خان [illegible] فتح و شکست [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] که قلعه [illegible] شاهزاده [illegible]

مراجعت را عطف عنان نمودند و در کنار رودخانه هری توقف را ایستاده دیده و جمعی انجم از سواره و پیاده در این خود نهاد هزار بود
کار رسید ان پیکار کارزاری گرفته و بجرات خود در آن جا با ان فراری حضرت معتمد الدوله برغم آنکه این خود شاهزاده است در آن
در وصول باین جمعیت ازین عزم آزاده با تأمل آن جانب روانه ساخت و بمقتضای تقدیر خود را بدایره بلا در انداخت معتمد الدوله
تمام گرفتار نیامد و بنیاد در حالت گرفتاری از گرفتاری معتمد دلشاد و شاهزاده پس از آنکه ترکمن بزه کذار خاوران بجانب جاجرم
عطف عنان نموده میل مراجعت فرمود گویند در آن شب در انجام جنود مجنونه در رباط ... فرقه جایا با سید نهاد و نیز با معتمد در رباط گرمه آرام
گزین آمد و در آن شب بجهت زنجیر جناب معتمد دولت ابد آیت محمد خان قرائی نیز خاصه و حاضر اجرید با آن رباط گذارش
افتاد و در آن حال سر خصم فنا در گشاد و از نهاد وسیدی آمد که معتمد را ... نماند و از نهیب خود طریق نجات ترکمان نهاد
از کار آگاه ... بود برو باو بازیهای روزگار فریب وی بخورند معتمد در همان گرفتاری خاطر نهاد در استنجهای گرم نرم آورد و بکلمات
نرم محبت و ارادت آستان سپهر نشان گوش ساخت در حلقه دام وحشی صیادی را به دانه الفت بسته ارادت گرفتار کرد
آری ارادت شعاران را همین است ... باری پس از روزی سه چار نهاد شاهزاده بصلاح کار اختیار
خدمتگذاری دولت ابد آثار و حصول اطمینان جناب معتمد را با نفری چند از بنی اعمام و عریضه مشتمل بر عذر تقصیرات روانه
آستان مروت نشان شاهزاده ساخت با این وسیله خویش را از قید ... بیگانه و خویش آزاد ساخت و علم نیکنامی در دنیا
و آخرت برافراخت در دنیا ... پادشاه و در آخرت ... از اولاد رسول فرد ...
شاهزاده نیز در عوض ... ارادت ... از خطاهای سابقه و لاحقه او در گذشته ...
عنایت فرمود ... معتمد گرفتار آمد و همین ارادت صاحب اختیار
... شاهزاده روزی چند بنظم این مهام در ساحت سامان ...
بفراغت پس از آنکه مهام آن سامان برونق مرام انجام پذیرفت باقتضای مصلحت ورود موکب ظفر آیت العود احمد گاه
بصوب مشهد مقدس رضوی گشاده عنان آمدند روز شنبه ... هفتم رجب سنه ۱۲۳۳ در منزل فیروزکوه ...
بابلاغ این فرحات ... جهان ... آفتاب ...
این مژده جان فزا ... از منزل فیروزکوه حرکت کرده روزی
سه چار منزل ... روی نموده و از منزل ... حسن خان قاجار قزوینی با سایر ...

از

زنده کذاران جرار رسید و بر قلعه صفی آباد و سعادتقلی خان بحکومت نهاد و از آن راه میامی مأمور گردیده و رایات ظفر آیات بعزم ییلاق
میدان جوق در اهتزاز آمد پس از ورود به چمن میدان جوق فرمان قضا نشان با افتخار شاهزاده آزاده از مصدر خلافت شرف صدور
پذیرفت که بهیچ روی متعرض رحیم خان اورگنجی گردیده و تادیب آن بد اندیشان را با قدام ظفر قرین رکاب ... آن
فرزند مسعود بانجام اسباب تسخیر قلعه تربت پرداخته رایات عزیمت آن حدود و سامان برافراخته باشد و باندیشه این که مبادا رحیم خان از
آوازه حرکت رایات نصرت علامات بجانب خاوران ... روی فرار گذارد و چه سیه پای خود به دام آمده از شکارگاه
رهائی یابد شاهزاده کامکار محمد تقی میرزا با سواری چند هزار نفر از دلاوران شیر نشان و آلات ... خصم افکنی از راه چمن کالپوش
مأمور و مقرر گردید که با سامان ولایت ... عطف عنان نموده کار رحیم خان اورگنجی از حدود ترشیز ... تجاوز ننموده اطراف
آن برگشته بخت را دایره آسا گرفته او را محصور ... و از آرام و فرار مهجور آورد ... ورود موکب مسعود ...
گزین است محاصره قلعه تربت ... انجام کار نجفعلیخان شادلو ... تمام عمل آورده تا بدایره خدمت وارادتش ...
به خاک آستان کشند از امرای نامدار قاجار ... بیگلربیگی ولایت استراباد و محمد خان قاجار دولو نایب ...
بالتزام رکاب مسعود شاهزاده آزاده مستعد آمدند

گفتار در حرکت رایات نصرت آیات از چمن میدان جق بعزم تنبیه رحیم خان والی خوارزم

سپهر از آن خدمت است ... هنگام ارادت ... روز جان نثاریست و وقت صداقت
سالهاست که در حضرت خلافت که خدمت بندگی ... در آستان سلطنت ... سپاری ...
دارای جهان گشا را بعزم رزم خصم ... پروانه است اکنون زمانه است که رسم جانگیری ...
فرو گذاری دشت خاوران از خون ... گلگون کنی ساحت خراسان ... شاهنشاه گیتی پناه
بمقتضی دولت علیه و صلاح اندیشی ... عزائم ملکانه را راسخ آمد که اعلام ظفر فرجام ... انجام ... جهانگیری بعزم
تنبیه آشوب طلبان ملک خراسان در اهتزاز آید ... رایات نصرت آیات بقلع و قمع فتنه جویان ... سپاه
کینه خواه و لشکر نصرت همراه را بعدد افلاک ... مرتب ... چون آنکه ... سپاه
متعلق است نظم هر فوجی که مشتمل بر سواری ... هزار سواره جرار و پیاده ... اردوی سپهر ...
و مرتب ... نواب محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا ... در میمنه موکب ظفر کوکب ...
و نواب محمد تقی میرزا و حیدرقلی میرزا و الله وردی میرزا ... مرتب خود در میسره اردوی کیهان ...

الحاقی اما موبردی مرزا که عراست سراپرده همایون مفوض و مرجوع بوبست باسی هزار سواره عرضه گذار و پیاده قاطع
گردوار و رظل رایت اثر و باسکر به ایرکین آمده ناظم آن عیب سپهر تمکین دو هر یقینی نیز یکی از امرای قاجار و سران و سرکردگان
جان نثار معین و برقرار گردیده و درفوج و دبا برج ارتیاپ کینه خواه و رجا بین مرکب همایون پی سپار شدند که در حقیقت موکب
مرکب فلک کوکب یک تفرقه که در اصطلاح اتراک عدولیت مبارک و میمون مرتب شد پس از آن با پای کوه پیکر رخشیان صرصر اثر
به جانب مقصود و سبک عنان آمدند روز شنبه هشتم شهر شعبان المعظم از مشهد ان جوق حرکت کرده و در منزل ابرقه بارگاه سپهر دستگاه
عبیره مجانای صحرا فرو زنده گردید و از آن منزل و کنگ کوچ بر کوچ ارزه و جا جرم و بعد از آن هفت برای ضرب خراسان شده
و در منزل میانه آباد و بعد از ان نقاره خانه فتح خان افغان با دنبورگانه جزایر و فقیری عمل ولایت سند که نهایت امتیاز
داشت در منجگاه آسمان جاه مرتبط فرستادگان والی خراسان عرض داده شد سخن خاطر آفتاب مظاهر افتاد و بفال
مبارک و میمون گرفته شد و شاهزاده آزاده محمد رضا از عقیقت خود سامان رتبت جدید و محمد ولی محمد خان قراقزاهای
دولت اوقرین را آگاه ساخته تعرض تمام طلب و حضرت خلافت پرداخته بود اسکندر جان آرا آن اقلیم
بنزد او آن حرکت به جار ارباده بکرتم ده شاهزاده آزاده را بنگ نواختند روز دیگر که رایت رزین خسرو خاوران
از دامن افق افراخته گردیده نای رزین نوازان آمده کوس روبین ورفقان پرچم جهان کشائی را طره پرچم از اهتزاز نسیم
عنایت گشوده شد و ابجد رایت ظفر آیت بر قبه مهر تابنده سوده آمد ع بذ االعباس از روز شنبه سیم شهر رمضان سنه ۱۲۳۲
ساخت بام مضرب خیام سپهر احتشام کردید و معلوم شد که اهالی قلعه را انجمنت بخت سعادتقلی خان دامن گیر کردیده بر زانت قلعه مطمئن
گشته باغوای برادر بدگوهر و تلبیس دیو او در خانه نشسته اند پادشاه عدالت آگاه حضرت همراه او اغوات آن تیره روزان در سر
خشم آورده و در چاشت روز دوم موکب مسعود بر فراز پشته که مشرف بر قلعه بام بود برآمده اطراف آن حصار استوار را انتظار
دقت ملاحظه فرموده مکان توپ و محل سنگر جهت بردن یورش را مشخص کرده سراپرده همایون مراجعت فرموده و روز
دیگر که مهر آتشین چهر از دامان افق درود امان سپهر اشعر گستر آمد توپهای قلعه کوب را بر فراز پشته که سر کوب حصار بود کشیده و جانبازان
گرازی و فراوانی در اطراف حصار سنگرهای متین مرتب نموده هر یک در محلی که سزا بود برقرار آمدند باز مراحم ملکانه برعایت
حال آن غوایت پیشه گان آن روز را تامل فرموده باستخلاص قلعه حکمی به صدور نپیوست تا شاید از خواب غفلت بیدار گردند و لیکن از دوری
تیره بختی بهیچ [illegible] شاهانه نداشته بیان راه کفران بر داشتند و بنای کار بر تمرد و عصیان گذاشتند چون حجت بر ایشان تمام آمد

فراز آن حصار را که بنه ابری و قهر افشار شده بنای [illegible] قلعگیان را اذ فنا [illegible] آتش خشم را جاز و داز شارق رفعت سبحان [illegible] الملک
در آن قلعه بان استوار از صدمه توپهای صاعقه بار چون سطح زمین هموار آمد و از قلعگیان نفیر و زنهار دادن بر شده سپرده او
مرتضی قلی برادر سعادتقلی خان شمشیر گردن انداخته بدست آویز آن وسیله باستخلاص خود و اهالی قلعه پرداخت و از رافت جبلی
و مرحمت فطری پادشاه اسلام پناه بر آن تیره بختان رحم آورده اجازت نداد که [illegible] بیسام زنان و دختران آن گروه جهالت
پژوه دست خوش جانبازان جلادت نشان کردند و خلقی انبوه بخدمت سعادتقلی خان از ان عاری و بری از عرض و ناموس تیره بختان
آیند قلعه و قلعگیان را مبلغ سه هزار تومان زر نقد از جانبازان بعرض هیچ در آورده [illegible] در خزانه داده شد و ابواب عنایات چهره
ساکنین گشاده اهالی قلعه صفی آباد نیز از اندیشه چنین فرخ اکبری متزلزل گردیده متفق الکلمه اتمام حجت را [illegible] وانمودند که اگر
روی التجا باستان سپهر پاسبان دارای جهان کشا نیاورده دست و گردن بسته گان و برآتش بسپارند و نهال استیلای او را
بتیشه مخالفت اندیشه بر آرند آن تیره روزان نیز اضطرارا روی بدرگاه سپهر پایگاه نهاده بامید مغفرت جرمهای سابق و لاحق [illegible]
امید بر اهم به اندازه شاهی برگشاد و مکارم خسروانه باقتضای مروت از خون ایشان درگذشته حکم به یساق [illegible] نمودند قلعه صفی آباد در
حصار بام ضمیمه ولایات متعلقه شاهزاده گردید کار رعایای بیسامان آن حدود و سامان بر اهم دیگران شاهنشاه جهان [illegible] ان حد
خلال این احوال جناب معتمد الدوله [illegible] تربت بعرض بعضی مطالب [illegible] عجالت [illegible] آستان سپهر بنیان گردیده
حضرت خلافت ورود خان قاجار [illegible] را از جانب شاهزاده کامران با عرضه‌های مراودت و نیابی
گذشت از جانب فتحعلیخان بر طبق عرض [illegible] حاصل عرضه‌های شاه محمود و کامران اینکه اگر فتحعلیخان جبارانه عذاد لیود مرکب آمد
برضای خاطر این هواخواهان نبود بل باقتضای هوای نفس خویش و اغوای خرابانان بد اندیش بود اکنون تمنای ما از حضرت
خلافت این است که کماکان ابواب موافقت بر چهره هواخواهان دولت باز دارند دولت افغان و ولایات متعلقه آن
دولتخواهان را از خود شمارند تا ما نیز باقتضای موافقت هیچ رسمی از مراسم بجا نیاورده اهمال نکرده ایم و در راه دوستی بقدم راستی در سپاریم
در جواب مستدعیات ایشان بر زبان الهام ترجمان جاری و روان گردید که اگر شاه محمود و شاه کامران هوای موافقت در
سر است در رضای خاطر آفتاب ما ثر حضرت خلافت و نظر فتحعلیخان را بجائی تا که در زنده و مقید ساخته بدرگاه جهان پناه گسیل
روانه سازند یا او را از حلیه بینائی عاری و در گوشه خواری متروک گذارند تا ابواب همایون ما نیز ابواب موافقت بر چهره ایشان
فراز آریم و بقانون موافقت سازد و گرنه آنچه خواسته کردگار است آشکار خواهد شد خان [illegible] نیز با ورود [illegible]

خداوند اشاره علیه بصدور پیوست که شاهزاده ایشان را از رضامندی نزد حضرت انصراف بلده هرات ارزانی داده و معاملات خطاب
مستطاب خسروانه با ایشان بر نهاده و در خصوص مصالحه و زیست و استقبال محمدخان قرائی مجدد با تأکیدات اکیده رفت و جناب معتمد
نیز با مزبور مراجعت کرده و والیه حضرت طراز در دهم رمضان از محل مزبور راه آمده ساحت چمن بر شهباز مضروب خیام سپهر احتشام
آمد و در آن منزل علما و سادات و اعیان و کدخدایان ولایت تربت و اکراد و شادلو و پسران و برادران نجفقلی خان گلی و ظرا با جنگ بیگی
لاینقطع از پیشانی نیاز بر آستان مرحمت عنوان که بنیاد جهان حراست بر جنگ آستان نهاده و زبان نیاز بر بسته های عفو از دولت بر گشاده
شاهزاده آزاده محمد تقی میرزا نیز شفاعت وی را از حضرت خلافت جهانبانی درخواست و زینه استدعا نمود که نجفعلی خان قدیمی خانه زاد این دولت
ابد آیات است اگر روزی چند از خوف جان با دیگر سرکشان سر از فرمان محروم از فیض آستان مروت نشان آمده است
رخصت کامل او را حاصل است زرنیق آستان جلادت ارزانی در چه این کرده آستان کامیاب باد چه شود که پرتوی از تابش
آفتاب جهانتاب بر کاشانه احوال این بنده در کار او نموده پس از این لشکر و سپاس نعمت شاهانه از دل و جان خدمتگذار
و جان نثار آیند و تا باشند با جهد خدمت و جرم عبودیت زبان بر گشایند و شاه سپهر اقتدار را افکار شاهانه شامل آمد
و مراحم ملوکانه کامل علما و سادات را نوازش فرموده عفو خطاهای رفته را از زبان مرحمت بر گشوده جشنی بر سبیل اتفاد
و شکل ملک جلالت آستان کردند شامل و حسب الامثال از مصدر خلافت صدور پذیرفت که نجفعلی خان آزاد کرده این دولت خداداد
و بخشیده شده شاهزاده شفاعت بنیاد گماکان در ولایت خود حکمران باشد و فرستادگان بجوایز و صلات وافره بهره مند آمده
و بحصول رخصت انصراف عزم رجوع بستند و در آن منزل از جهت تحقیق کرده که رحیم خان خوارزمی بعزم اجماع حرکت در ایالت خوارزم است
از حد و نشاء احمد وجه اسباب و آذوقه خود را واگذاشته امیدوار فرار بر داشته است خوارزمیان جمله از فقدان آب و آذوقه
در آن بیابان سراب بهلاک رسیده اند و رحیم خان جریده با جمعی قلیل از خوارزم به کمان هلاکت آری موجبات بهره ایشان گاه حرج بجوده
هر گاه با به مهلک زن آمد با اهل و زیر و مشکاة حضرت خلافت عرضه داده که رضاقلی خان بعضد اعتضاد محمدخان قرائی در امتلاف
دولت ابد بنیان و مراسلت حق خان رو به زیست نهاده است واکنون از ورود موکب مسعود شاهزاده این حدود در شبه کربت فتاده
نه آمدن تواند نه فرستادن مبادا کار کسی زینگونه مشکل **ذکر شاهزاده ابوجهانگشا از چمن بر شهباز بیابان خبوشان و صادرات**
اتفاقیه آن سامان در آن اوان چون خاطر آفتاب بسط بر او روشن و جهان کشا از جسارت رحیم خان و محمدخان
و جرئت معاودت رضاقلی خان و جهان بخشعلی خان زعفرانی کاملا حاصل آمده بود بنا بر اندازه متواصل بنیاد کردن خبوشان و تدمیر رضاقلی خان

و جهت حفظ مورد او حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور باشی را با مبادی ده هزار نفر سواره جرار بر سر گذار بعنوان
منقلای از پیش روانه فرمود و مقرر فرمود که تا ورود موکب مسعود اطراف قصبه خبوشان را دایره آسا فرا گیرند و راه مدخل و مخرج
خارج و داخل مسدود دارند که اگر رضاقلی خان را هوای دخول بحصار خبوشان باشد در حدود قوچان مانده در خرابی پامالی آنجا نیز
درمانده و سرگردان ماند پس از آن الویه حضرت ابتدا از چمن بر شهباز بصوب قصبه خبوشان در اهتزاز آمده روز دوشنبه شهر رمضان ۱۲۳۳
خارج خبوشان محاط زنجیران خرگاه شان گردید و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان سپهدار با سربازان عراقی در جانب شهر و حصار
بر قرار آمدند و حسن خان و عیسی خان در سمت غربی مستقر گردیدند و موکب جهانگشا در پیش روی در برابر مشهد نزول اجلال فرمود
علما و بنا و مقنی و نقاب و نجار و حداد از اطراف ولایت در موکب مبارک حاضر گردیده با انجام آلات و ادوات قلعه گیری از نقب
حوالی و خندق و کنگره و برج پرداختن مشغول آمدند و در روزی سه چهار باره استواری در اطراف باره خبوشان سر به دوار کشیدند و از خارج
و داخل راه تردد و عبور بسته آمد با غات و خدمات و عمارات خارج شهر بالمره با پر و خراب و تمره سراب شد آتش نهب و غارت
بر کره اثر کشید و نقب زنیه و رزازی از هر جا بر برآمد رضاقلی خان و خوانین اکنون زمانی از اشکر جلادت بهوش آمد که گویا آشوب بند
هوش بود و صاحب دانش از زلزله بنیاد و آرامی در خروش چه بسیار مناسبت احوال او را مضمون این مقال که به چاره خرابی از سر جوی اگر
نا یافت در کوشش که گرد بر عزم خود خواست که محمدخان قرائی را از گرداب هلاک خلاصی بخشد خود بجانب در پایان در افتاد و دو قابی
معمور را به او را یاری داد باری پس از استحضار از آن ماجری با کمال اضطراب سراز پا نشناخته بجانب خبوشان در تاخت و از
پیاده و اسب و اسباب خود را یکباره در گره و در فرود بگذاشت با سواری سه چهار با چاره در حصار شیروان که شهر آن بوده در آمد
و از آن سو شاهزاده محمد تقی میرزا با لشکر ابواب جمعی خویش بحکم خسروانه از حدود بجنورد و اسب عنان گردیده اطراف حصار شیروان را
محصور آورد و رضاقلی خان در آن دایره بلا از قرار و آرام دور و مهجور ماند سید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلرخان چاپشلو حاکم دره گز که او را
در طوفان مصائب و سیلاب نوائب بالقضای عهد و شفق در انقضای وفا و رفاقت همچون جودی کشتی نوح دمی و ماند سفینه حیات او را
بی کشتی من تمسک بهم نمی زند تکلف چشم غرق در چنین روزی او را در طوفان هلاکت مستغرق گذاشته خود را با مردی و شک بجودی
دولت ابد آیت و ساحل نجات رخت کشیدند پس از آنکه از همه جا و همه کس با توسل از جا منقطع کرده و بساحل لطف
حسنه از حضرت خلافت متوسل و ملتمس آمد که با تمامت ولیمنان خاطر رخت آرزوی کشش جناب صدارت مآب میرزا محمد
شفیع صدر اعظم تا قصبه شیروان روان آمد و خاطر پریشان او را بخشنده دوام که بهدایت و دارائی آن جناب به آستان

سپه پاسبان کرده و در سلک و در زمره ارادت کیشان با تمام حجت جناب صدر اعظم استمالت خاطرش را ره انداز شد و چنانچه
بدگوئی کسی بی جا خاطر فرزندم کیفی یا معتمد خود تو رنج خلقت انباشته اند یا درپیش دیده بصیرتش غشاوه غوایت فرو کذاشته
جمیع قسم و سوگندی مطمئن نباید و جمیع عهد و پیمودی متقن کردم باز بجز اراده ضراعت و انابت از روی وحشت و اضطرار نشدی
گشت تا روزی چند مهلتش دهند و تدارک انجام خدمتی ذمتش بخشند این تمنا که ناشی از آرزوی بیهوده بود و بنا و جوی [illegible]
سراب تا دلیلی تمام بکمال قدرت حضرت خلافت باشد معذور بانجاح کرده بگفته اند ان من المعروف استماع کلام الملهوف

ذکر تسخیر گشتن شاهزاده ولایت تربت و خاتمه کار محمد خان قرایی

امیر حسن خان زنگوئی حاکم طبس [illegible]
ارادت و خلوص عقیدت در راه اند که محمد خان قرائی در راه اقدام به خدمت اقدّم رجلاً و اخّر اخری گفتی و قرعه اقبال و لا تفعل
همی برزدی باشاره شاهزاده بتدارک و انجام و اسباب مجادلت و ادوات محاربت و کمر او و توپ قلعه کوب از ولایت تون حرکت
کرده در محال محولات اقامت گزین آمد و همه روزه در کاوش محمد خان حصاری متینه و کین قلعه و دخاباد که از قلاع محکم آن
محال بود خراب و ویران آورد محمد خان مضطر و پریشان در اوان که شاهزاده با فتح خان آغاز مجادلت داشت و امیر حسن خان در آن حدود مشغول
کار محمد خان پس از آنکه گزیر نگشت ابراهیم خان و محمد خان دامن گیر فتح خان کرده و او را نیز چون خود کمنام آورده ابراهیم خان از نجم فتح خان
هزاره خاسر او خاسر او در بلده هرات متوقف آمد آری هر که گریزد ز جراحات شاه باز کش غول بیابان شود محمد خان منکوب [illegible]
وارد تربت گردیده بود این اوان که شاهزاده بعد از اتمام کار فتح خان حسب الامر قدر قدرت بتسخیر تربت داده و داد امان آمد باز امیر حسن خان
بازوی معالی شاهزاده پیوست و کمر ارادت بر میان محکم دربست اطراف قلعه تربت محصور گردید قلعه یادگار حصنی حصین بود
حصاری رزین در آن بعد بمرتب چون بنای آسری محمد خان زیر و زبر آمد رضا قلی خان [illegible] که پایه استظهار بودی سرخود برداشته
از وحشتی که داشت محمد خان و تربت را کان لم یکن انگاشته محمد خان بناچار طالب [illegible] آمد جناب معتمد الدوله باستمالت خاطر
وحشتناک و آرامش در دل تربت کرده و [illegible] که از دل بری آمد خاطرش آسوده آورد و جبین عجزش بر خاک آستان سوده آمد
سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل شاهزاده باقتضای مرحمت عفو زلاتش نوید داد و رخصت مراجعتش بتربت ارزانی فرمود
روز دیگر تا خاطرش یکباره بعقیدت بندگی گرفتار آید شاهزاده مجریده داخل حصار تربت گردید و بعقل این عارفه کبری [illegible]
وحشت و دهشت مادر محمد خان با زنان و دختران و خواهران چون مادران و زنان و دختران و خواهران در سایه آن جا [illegible] انتقال
طرف زن آمد آری همه دختران و خسته ان [illegible] محمد خان صاحب [illegible]

صداقت و کمال ارادت بر طبق عرض خادم سندی ضبط و نظر کردید جهت شاهزاده بر آن [illegible] استغاثه بر افشاند و این نکته
ملوکانه فرو ریزند که مادر [illegible] و دولت جلیله [illegible] که والاترین کالاهای روزگار است و فطرت نه مشتی از خاک
رنگین کرامتش بیم و زدایت [illegible] کرد آرایش بر دیگر رخت زنان با بیان بسیار بر حال خود [illegible]
معلی شاهزاده روز دیگر خان عزیمت بصوب مشهد رضوی برگشت و چون آن حریم حرمت را بوسه بر آستان زد و بزیارت قبله عالم [illegible]
حریم کعبه احرام لبیک زنان و سعی یک کمان بسر ارادت بپایان آمدند از خوانین نامدار امیر حسن خان و امیر علم خان خزیمه و محمد خان قرائی
و امیر قلیج خان و ابراهیم خان و دیگر بعد از خان تیموری و نذر محمد خان هزاره و میر مصطفی خان افغان و فرستاده کامران و دیگر عمده اعیان بلاد
و ریش سفیدان [illegible] شاهزاده
روان کردیده و الای جهان جلو قرنا و کان پرستان خلافت را با امرای بزرگ و خوانین سترگ و سرکردگان تاجیک و ترک
فرسنگی راه باستقبال مامور شدند پس از ورود مبارک و صعود رنگینی صدمات رکوب از خاطر شاهزاده بصیقل [illegible] بر زدوده و همه
منزل تفقدات خسروانه کردیده محمد خان قرائی هم [illegible] مانند تا زیان مبارک [illegible]
فال بنهاد یعنی [illegible] شاهنشاه [illegible] خاطرش خرم
آمده و ضمیرش طمان توام خلعت [illegible] آفتاب طلعتش عنایت رفت و با حضارش در خلوت خاص و بزم با اختصاص کرامت
و ضمیرش از توهمات و هم خطا اندیش آسوده از امرای خراسان امیر حسن خان زنگوئی و محمد خان قرائی از روی التفات
تمام کارکنان حضرت خلافت [illegible] و آرایش دهنده خوان آمده و سایر خوانین و ریش سفیدان خراسان که در مرتبه کهتر از
[illegible] باشاره لازم البشاره حضرت خلافت نظام الدولة العلیه متصدی [illegible] خان [illegible] آمد و انجام دهنده [illegible]
و تنقلات و تکلفات گوناگون باید در دادم چون رشته کلام با نجام رسید بر کاوه باقتضای الکلام یجر الکلام سطری سه چار
سطری از اوضاع و احوال آن امین دولت و نظام مملکت بخامه وقایع نگار نگارش باید خالی از مناسبتی نخواهد بود این امیر بزرگوار
که نام نامی حسین است و بصفات کرامی حسن باقتضای حب ملک داری جهان را ناظم است و باستیفای ادب ارباب مجالس را [illegible]
مولد او خاک پاک دار السلطنه اصفهان است جد او [illegible] مملکت ایران از جد و طلوع نیر اعظم گردون [illegible]
پیوسته از این مردم شاهنشاه [illegible] ولایت عراق [illegible] است و عنوانش در حضرت خلافت معقول
گنجهای سیم و زر در شاهزاده خدمت [illegible] خویش را برایگان [illegible]

بدوام دولت نثار آرد و تحصیل های خیر را جهه ذات اقدس در جوار مقدس شهریار عزیز بقعه عرش درجه نجف اشرف کربلای معلی
العرش من النجف گنجهای سیم و زر بر فشانده حصاری سپهر آثار و باره آسمان کردار از سنگ و چار برج پیرامن آن جنت برین
قرار یافته و باره همین سپهر را از رفعت شرفات آن حصن حصین مخجل و شرمسار و همچنین قبه و بارگاهی سپهر اساس بر مرقد مطهر
حضرت عباس علیه التحیه و الثنا بنا بادات و آن روضه دلگشا را مانند جنت از نقش و عجب بیاراست و در آن دو روضه عالیه از
خانات و حمامات و عمارات بنا نهاد و درهای طلا و نقره نصب آورده و مع هذا العباس در همه ممالک ایران و طرق و شوارع
ولایات و بلدان مساجد و مدارس و رباط و خانات بنا نهاده است و ابواب خیرات و صدقات بر چهره فقرا و مساکین بر گشاده
از غایت کرم گوئی عموم مردم در مال وی شریک و سهیمند زیرا که جمله انام از ریزش دو جهان او در ناز و نعیمند مختصر کلام اگر در این
باب الخطاب رود یکی از هزار است و اندکی از بسیار بابی در آن سفر عجب از چنان خوان نعمتی گسترده آورد که ترکمانان دشتی را
از انواع خوش قندهای یزدی و نباتهای مصری و اقمشه صفاهانی سطبرهای حرص و آز گرانبار آمد خود این حکایت در جمیع اقطار جهان
مشهور است و در السنه و افواه مذکور که در آن سفر از ترکمانان سرخس و دشتی دیگر با ارغنه مطبخ وی غرق آمدند از این
روایت معلوم توان کرد که سایر اخراجات در چه پایه و مایه است آری دولت نزد خدای کس را نخلد شاهنشاه ایران را نظام
دولت این است و انتظام ملک چنین **تتمیم ذکر محاصره خبوشان و انجام مهام رضا قلی خان** پس از آنکه شاهزاده
با ملا خوانین خراسان از کرد و ترک و عرب و قرائی و هزاره و تیموری جمیعا به آستان آمدند مدت اهمال رضا قلیخان بسر رسید
رضا قلیخان اموال و اسباب و مراتع و مواشی خود و ایلات و حشم زعفرانلو و قلعه ها و سکان ولایت خبوشان را در این مدت که
مهلت یافت در محل محکم که راز و توشخانه و ذخایر و اسپ و جوه و دستا و خورده باشد جمع آورده و هر چه داشت در حصنهای حصین
این سرحد نگاه داشت و چنان پنداشت که دست تغافل از تسخیر آن مرتفع است استظهار این کار را رده و انکار بسر دلنگر عاقبت از حکم
خسرو دادگر در آن بوم و بر نهب و غارت مطلق العنان آمدند نواب محمد ولی میرزا با فوجی طرفان بسیج تسخیر قلعه خارج و اسپجرده
مأمور آمد نواب امام وردی میرزا تسخیر استا و حزه که ده خان شد نواب محمد رضا میرزا و ظهیر الدوله قاسمخان بعمارت و بنای
جبال شاه محمد و قلل راسخه که در حول و حوش قصبه خبوشان بود مأمور آمدند محمد خان قاجار دولو نایب خراسان بساخت و از خانات
راز و توشخانه مأمور کرده در روزی سه چار کره و کوه حصار و دشت و حصار ارزنت بر دیگران زیر و زبر کرده آنچه از ناطق و صامت
بود با بر دو دیگران پی را نده شده و آنه فلک شکوه تیم حاویه بر آن دیار بر خوانده مساوی گنجه از دریس مراتع و مواشی دوده بهزار از نفر

مردمان اسیر و دستگیر کرده و سامان خبوشان با آنکه از خرابه ویرانه و در آن اوان چون وادی خاموشان بود و فرخ انگیز و میوا آمد
خانها خراب آمد و قشون اقانوشه سیراب وا نمود و خته صد ساله غنی و فقیر کیسه و نصیب دلیران عنبر چون خود و ولایت را
از هر چیزی عاری ساخت و از هر اسباب و استعدادی بری نمود نا چار با مان و زینهار بر آمد و ززانی فرمانها باستغفار و استغفار
زن و فرزند و خویش و پیوند خود را با توپ و زنبوره و تفنگ و جزایر و خمپاره و آنچه از آلات و ادوات قلعه داری که داشت با
اسبان و جهرمان گلا فرا بتوسط اعیان و اشراف علما و سادات ولایت خبوشان باستان سپهر ایوان عرضه داد و نعمه خطای
خراسان زبان ضراعت بر گشاد که شاها عدالت پناها گناهی اگر دوام سر جب هزار گونه عدام و سخن گونه عتاب و عقاب
ولی شغم ضامن غرامات و ضامنم شاه خراسان مرا با شامن ائمه واگذارند که از کرده پشیمانم و از ورود حضرت خلافت هراسانم
از تسخیر اصل قلعه خبوشان حضرت خلافت در گذشت و آن هیزه روزگار علی العجاله بید بختی و تیره روزی خود نا میعاد که مقرر و آنکه
دو رکب ظفر کوکب بقصد تسخیر بلده هرات و جماح حرکت آمد در خلال این احوال فرستادگان شاهزاده کامران جهه پای تخت سلطان
خلافت آمدند که کامران بر طبق اشاره خسرو زمان فتحی خان را از خطبه و سکه عاری آورده و اکنون در میانه قوانه خلافت نماز و جهانه گلاخ
هر کاه و دارای جهان گشا با بفای عهدی که بر زبان مبارک رفته گشته بود و زبلده هری کشیده عنان آیند با آنچه اشاره شود دستاد ام
و بهره منقور کرده و گوش بر خطاب نهاده لاجرم حضرت خلافت با بفای عهد از سر جان در گذشت و روز استشهادهای کامرانرا
روانه ساخته و عزیمت هرات را نا رکه آمدند شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا با بعاث رسولی از جانب خود در مرافقت فرستادگان
کامران مامور گردید و فرستادگان کامران به تغییر این مرحمت خرم و سرور حسب الامر قدر قدر محمد ولی خان بحقیقت خان ایشیک آقاسی باشی
سرکار شاهزاده با از مشتق بر حسب موافقت و مراوده و مرافقت مصطفی خان با یکرانه روانه هرات آمد و خود شستی
نیکنای ضمیر پریشان شاهزاده کامران بر هیچی از جهات امرا و خوانین خراسان و کلاغندار و ایلخانی باغات و فره
و غلامان و قاپ شجاع و دکم خجوز سمع بهره و مخور گردید هر یک بحسب و ادب خویش رخصت انصراف حاصل نموده موکب
جهان گشا پس از فراغ از نظم این مهام با حصول مراد و مرام در اواسط شهر شوال المکرم سنه ۱۲۳۳ بزیارت روضه مقدس منوری
نهضت فرموده و هر گاهی در کمال ضراعت بر خاک ارادت جبهه گذار و چون سعادت وصول در بیست و هفتم محرم حاصل کرده
حضرت خلافت را حالتی روی داد که طبیعت بکلی از تصرف در بدن منصرف شد سریع باشتغال آن مایه قشون و رد آن
ساعتی با این خلل افاقه روی داد و پادشاه را رقتی موجب دست داد و سیلاب سرشک برگشاد و آری آشنا و از صدای آشنا

علی ای جال عتبه علیه بوسه داده پاس ادب را قدم بحرم محترم ننهاده دربان برگشادند که ما را آن پایه بر چه جبرئیل کند ادراک
و الکو این تواند گفت سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان کم خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم منت خدایرا که بندگان را در عهد سلطان
عادل حیات ارزانی داشت سزد گر بعهدش بنازم چنان که سید بدوران نوشیروان ؛ روزی چند را در آن آستان
عرش بنیان بتدارک ما فات و ایثار جوایز و صلات بعلما و خدام و سادات و بنای صحن جدید و مدرسه سدید در پائین پای مبارک و سایر
تعمیرات دیگر بسعادت و اقبال بسر برده از آن پس با نیل مرام از عتبه علیه رخصت انصراف حاصل کرده رایت عزیمت بصوب
دار الخلافه طهران افراخته گردید ریزه کاریش گر حلقه گوش آفتاب پیش خاتمش چین غاشیه کش روزگار در ورود بولایت بسطام
موکب ظفر کوکب بتعزیه صبیه نجفقلی خان جانب علی بلاق معطوف آورده دنبه و اعزاز و وقر از راه خار بانجام نظام الدوله ارغ
فرموده پس از حصول استیفای از سیر و شکار و تفرج کوهسار روز پنجشنبه هفتم شهر ذیحجه وارد دار الخلافه طهران از ورود مسعود رشک افزای
روضه رضوان گردید در علی التعاقب خالق داد خان افغان از جانب شاهزاده کامران جبهه سای آستان رضوان نوا گردیده
فیل و رطالو تاثیل کشمیری و نحو از نمان رخته در پیشگاه حضرت خلافت عرضه داد که شاهزاده کامران را منشای آمال این است که در برگ
نیاکان در بستان خلافت منسلک آمده بدهرات که ادرکامت رفته ضمیمه ولایات محروسه دانسته همه ساله خراجی که کارگذاران
سابق ملتزم بوده اند از عهده برآید حضرت خلافت با اظهار مرحمت زبان تفقد برگشادند که نواب همایون ما روزی که دردیکه شاه محمود
و شاهزاده کامران التماس اعانت و مسند های حمایت وارد آستان خلافت بنیان گردیده آن جانب را با برادر والاگهر و کامران
فرزند یگانه بسر خوانده ایم و بحصول استیلای ایشان بر ملک موروث گنجایه ایکان نیشانده ایم اگر با قضای غفلت تجربه خلاف رسم یگانگی
در آن سوی آشکار گردیده باشد از طرف قرین الشرف آنچه فرموده اند خلاف نخواهد دید ار آمد شاهزاده کامران ما را فرزند دلبند
ارجمند و سپهر خلافت را کوکبی است سعادتمند در ایوان کامرانی کامجو نشسته و در بزم کامکاری آرام گزیند که بخت بلند حضرت جهانبانی
او را یار است و خدای کل ملک نگاهبانده آنش نگه دارد و الملک فیه للواحد القهار

تجشم ذکر رضاقلیخان کرد در معاودت مرحمت موکب ظفر کوکب از دار الملک خراسان و گذشت از تقصیر
رضاقلیخان زعفرانلو و ترک تسخیر قلعه قوچان نگاشته گردید که خوانین خراسان از ترک و کرد و عرب و قراچه
و تیموری کلاه و طره در حضرت خلافت گستری متعهد و متقبل اطاعت و انقیاد رضاقلیخان گردیده ملتزم ورود وی بشرف
اقدس مشهد مقدس آمدند پس از آنکه موکب همایون اعلی بسعادت و اقبال وارد دار الخلافه گردید شاهزاده آزاده
حسنعلی میرزا بر طبق تعهد خوانین رضاقلیخان را احضار بحضور والا فرمود چون راه عذر و بهانه جوئی را از هر جهتی مسدود
دیده و اسباب تقاعد از مبادرت بحضور نواب والا را مفقود یافت بشرافتی که توقفش در مشهد مقدس متعذر باشد
وارد گردیده روزی چند را در آستان شاهزاده والا تبار قرار گرفته با چنین عزیمت بر خاک سود و متعهد انجام
خدمات و تقدیم ارادت و صداقت گردیده رخصت انصراف یافت و بقصبه قوچان بشتافت هنوز مصدر خدمتی
نگردیده و صداقتی از وی بظهور نرسیده با قضای فطرت ناپسندیده کفران نعمت ورزیده و طریق خود کامی سپرده و اوقات
معهود با غوا و اغوای نفری چند از خوانین که با وی از یک جبلت و فطرت سرشته بود مذبذب و در بساط مخالفت
استغنا گستردیده با مخالفین سر چهار زد و موافقت باخت و عذری که در عدم مبادرت بخدمت و اقدام امر بر سم صداقت
خود کرده بود این بود که چون از روی جهالت و ما و نه از تجاوب بکاری که نه صد چون همی بود کرد و روزی چند طی
کوران سپرده [illegible] گرفتن بکدام قدرت و استطاعت و بچه اطمینان و جرات اقدام بالتزام رکاب سعادت انتساب
حضرت والا [illegible] نمودم مگر کارگذاران حضرت اشرف والا وقتی چند مهلتم عنایت نمایند تا خدمتی شایسته ظاهر آرم و صداقتی
شایسته آشکار کنم تا مگر شاید خاطر جمعیت الوده ام اطمینانی حاصل آید و با الطاف و اعطاف خدیوانه ام استظهاری کامل
که بهیچگونه کردارش را با گفتار وفقی نبود و ظاهرش را با باطن تطابقی و دعاوی اخلاصش را در محک راستی سجل
در عنایت جانب قصد تفتیش را حمل که نشند تا بوقت کار بانچه سزاوار است معمول آید و به هر چه صلاح دانند اقدام رود و لاجرم
وسایل و با اختلاف این مسائل نواب شاهزاده آزاده عزیمت تقبیل آستان سپهر نشان شاهنشاه صاحبقران را مصمم
و جبهه سای درگاه آسمان جاه را عازم گردیده در اواخر شهر ربیع الآخر یکهزار و دویست و سی و چهار بشرف جناب حضور سعادت
دستور صاحبقران گیتی ستان گردیده بهره ور از مواهب بیشینه و مکارم بهیه شاهنشاه اسلام پناه آمد خامه عنبر فشان
در ذکر جشن بهار بهجت نشان سخن گذار است چهره بردار نوعروسان نبات گشت و قدرت را باید جزمی و حیات ضیا فزای قضا

گون و مکان سلطنت زدوی عرصه زمین و زمان مرا نور و نیر اکبر بساعت و چهل و پنج دقیقه از روز دوشنبه غره شهر
جمادی الاول یکهزار و دویست و سی و چهار هجری که بسته مطابق با سال فرخ فال اودئیل ترکی بود بهجت سرای حوت
بعشرت فزای حمل بسعادت و شرافت اقبال قدم نهاده و ابواب سرور و بهجت بر چهره عالم و عالمیان برگشاد و روزگار
افسرده فرخنده آمده و زمانه پژمرده خرمی افزود شاخ گلبن بصفای موسوی آشکار آورده و بشیر از نسیم دم عیسوی پدیدار ساخت
مرغان باغ رطب اللسان گردیده و غنچه لبان چمن عندلیب بیان لاله نعمان زداغ دل آغاز نهند و دوشیزه غنچه را
چهره آراسته بغازه سرو بپای کوبان آمده و چنار دست افشان باغ رونق عرصه جنان پذیرد و چمن بار از خلد برین یافت بهجه
همسری با ورخت طوبا جست صنوبر برتری بر نهال سدره گرفت جهانبان نوبهار بخش کیهان شاهنشاه عدالت نشان حضرت خاقان
دوران افتاب خسروان ملجا پادشاهان جمشید هوشنگ هوش فریدون آیین کوشش دارای بخت رخشنده موکب نوروزی
علم آرایش بزم نوروزی را با چترکار روشن زاغ بر فرازی قرار از سپهر فراز جست و در بزم آراسته زرافشان بهشت سرشت
در افشان کوهر بار آورد که میان بخشش کف گوهر بار در افشان ساحت که سحاب مطالع بر کوچک و بزرگ دینار و درم
فرو بارید که سپهر جود مرغی و فرسیم و زر بخشیده که افتاب گرم نوبا و کان بوستان خلافت و نونهالان روضه سلطنت
در پیشگاه ایوان خسروی برتری در خور و شایستگی بنیز ایستاده و دوش بحجاب کشاده بودند هراد نونهالان و زادگان پیران
که سپهر خلافت را روشن اختران دولت و شلطنت را بدر مستارگان ذه مر یک در درجات خود مقیم آمده خطیبان زبان آوری
تا صفات جاری بر زبان بود و مدحت سرای پادشاه سپاس وجود و فایض الجود در روان از دل و جان فلک از دعای بقای
جاودانیت چشم و آمین ملکوت از روی دو لخوای بر لب و زبان زمزمه آمین تا ابد پاینده باد این دولت گیتی ستان

ذکر انصراف نواب شاهزاده آزاده بغداد به شعار از دربار گیتی مدار بصوب دار الملک خراسان و تعیین لشکر قیامت اثر
بر تنبیه و تدمیر اشرار مخالف نشان شاهزاده آزاده پس از آنکه معلوم آورده که شعله شرارت سرکشان اکراد خراسان و خزانه حکام
آتش فشان انطفا نخواهد پذیرفت و با این گروه کفران شعار چیز از درشت کوه زبان سنان و خدنگ پران حکایتی نباید
گفت از حضرت خلافت کبری مستدعی فوجی از دلیران خونخوار و مخرج قزلقی رمز زبان عهد شکار گردید مصلحت دولت روی
سی هزار نفر از شیران از در و دور پلنگان رزم خونخوار بسرداری اسمعیل خان سردار و ذو الفقار خان سرکرده جان بازان دولت
سمنان نامزد بصوب خراسان گردیده مقرر شد که در رکاب مستطاب شاهزاده کامکار کامیاب پیش باز آیند و بهر چه حکم

فرمان بردار و جان نثار این دریای آتشبار در سلخ شهر جمادی الاولی مانند سیل خروشان متحد بصوب خراسان
و موکب همایون بیلاقی را با عالی انتسابه حضرت همراه آورده و در پنجشنبه غره و هشتم شهر شعبان المعظم بصوب چمن سلطانیه آمدند
گردیده پس از ورود و بیان عرصه بهجت افزود و در افواج انتظام خیام گردون احتشام بر فراز این جمله گرد و تا دو پیاده و دو
وزیر بغداد را فوجی از دلیران گرفته و در بسر کرده که علی خان میرآخور باشی سرکار حضرت خلافت نامزد کرد
تفصیل احوال اینکه اسعد پاشای وزیر دار السلام بغداد و پس از کشتن منصب وزارت این داوود پاشا که در آن
دیوان افندی بغداد بود و بموطنی که از وی داشت از بغداد برانده و دیگری بجای او بنشانده داوود مزبور پس از آن
که در بغداد سرکشی و پریشانی و تکاپوی نمود و سر رشته حمایت سجک از پاشایان کنده و سامان حقه
از رشته تماشا گسسته و التجا بنواب مستطاب محمد علی میرزای صاحب اختیار سرحدات عراقین و عجم آورده
اعانت و حمایت از آن شاهزاده کامکار را عهد و سکار گردیده و متقبل آمد که پس از کشتن در دار السلام بغداد و علاوه
پنجاه هزار تومان زر نقد بسرکار شاهزاده سپارد و علاوه بر این خدمت داود مرد و قوای سرکار شاهزاده را
کان مطیع و منقاد بوده خود را در ولایت بغداد و کماشته از قبل این دولت علیه آورده و بحیل المتین حمایت سلطنت
بهیه متمسک ورزیده بود و فوت فطری شاهزاده کامکار اجازت نداد که پناه جسته و دولت علیه را ما یوس از در
و رعایت جانبش مهمل گذارد لا جرم کجا صرف آورد و در بغداد و داود مزبور بوزارت دار السلام بغداد کامکار
و اسعد پاشای وزیر عظیم پیچ مساعات بحکم قاطع خود که پس از کشتن و استقرار و استیلای بر آن بوم و دیار عهد قرار
از یاد برده و رشته مصاحبت و موافقت را از دست بداده و بدین بهانه زبان برگشاد که کارگذاران دولت عثمانیه
مراودت و موافقت وزرای بغداد با دولت علیه ایران منافی مصلحت است و ما بین با صلاح دولت هم را خبر
که شاهزاده کامکار از مطالبه معاهدات این بند شرمنده و دیگر از بن داستان سخنی در میان نیاید تا این راز
سر بمهر افشا گردد و این حدیث سخن آشکار نیاید شاهزاده را اظهار این حکایت دامن از جمعیت گرد و شعله غضب
شعله ور آمده و شعله غیرت آتش جنگ وزرگردیده بترتیب لشکر پرداخته و تا دو پیاده کفران شعار عهد شکن را از
کرمانشاهان با جیشی بیکران نهضت آغاز گردیده در عقبه گرند قبه بارگاه را فراشته با اوج مهر و ماه و آمده و چهر سپهر فیروز گون را
لنگری سپاه حصار مانند پیچ محصور لشکر گردیده و قصبه زهاب و خانقین الی بعقوبه از صدمه هجوم و ظفر نمود و زیر و زبر

دار السلام بغداد و در آن سرحد مستخلص از تعدی ارزنة الروم آستان جاه سعی لشکری جرار و سپاهی تیز گذار شد انجام مسئولش ایلچی
امیر الحاج باشی با مساوی دو هزار سوار بچون برق شتابان بصوب دار السلام بغداد و پسپار اند اتمام حجت را بجوای و تا
مدتی حتی بعث رسولا ببند و قایع نگار نیز مامور بسفارت و تبلیغ فرمایشات کریمانه حضرت خلافت گردید تا شاید
تنبیه و تهدید از خواب پندار بیدار آید و از تنگنای جهالت بهوشیار لشکرهای جرار در جولانگای رزم ایاب بر قرار اند
و بنده و قایع نگار انجام سفارت را بصوب دار السلام بغداد پسپار پس از ورود و ملاقات جناب داود تبلیغ
فرمایشات الهام آیات شاهنشاه اسلام پناه داد و چون راه چاره و گریز از آن سپاه جرار را مسدود دید اظهار عجز
و نقض میثاق نادم آمده تدارک مافات را اقدام کرده احمد چلبی مصاحب را با آنچه متعهد شده بود و عریضه همراه
ابتر مرحمت اثر روانه نزد شاهزاده آزاده ساخت و از جانب علمای مشهد حسین صلوات الله و سلامه علیه … جناب
فضایل مآب قدسی نصاب آقا احمد کرمانشاهی را بشفاعت فرستاد و شاهزاده آزاده در انجام خطیر مرحمت تخمیر روی
عطوف آمده و قلب رقیق رئوف از سر جرایمش در گذشت و جلف … لشکر قیامت اثر را از نهب
و غارت باز داشته و پای از رکاب … کشیده آوردند ذکر شورش رعایای گیلان و تفویض مهام ایالت بشاهزاده
محمد رضا میرزا … خسرو خان گرجی که از غلامان خاص حضرت خلافت بود و سابقا بایالت آن ولایت
گیلان را مقید امتیاز گردیده و در این اوان که چمن سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام بود رعایای گیلان بتحریک بعضی
از مفسدین از نو آیت بر حاکم خود شوریده و او امر و احکام او را اطاعت ننموده بتسکین آن فتنه جناب … الدوله میرزا عبد …
با جناب حاجی آقا بزرگ گیلانی منجم باشی مامور گیلان شدند که برفق و مدارا اهالی گیلان را تسکین داده باصلاح مفسدت …
ایشان در غرۀ شوال از موکب همایون … روانه گیلان آمدند بعد از ورود معلوم آمد که وحشت اهالی گیلان از خسرو خان
گذشته از آنست که باصلاح پذیر باشد مقراض فرق … چنان بریده که بسوزن … بکام تواند دوخت …
این مرحله خسرو خان از حکومت گیلان معزول گردیده و نواب محمد رضا میرزا منصوب … الدوله پس از … جناب
با اهالی گیلان و نظم مهام آنجا … عموم رعایا از مراحم بیکران شاهنشاه صاحبقران باردوی همایون
پیوست نواب مستطاب نایب السلطنه الکبری عباس میرزا که از دار السلطنه تبریز بعزم خاکبوس آستان معدلت بنیان
شاهنشاه گیتی ستان در موکب همایون بود رخصت انصراف حاصل ساخته روانه دار السلطنه تبریز گردید و صدر اعظم میرزا محمد شفیع

در روز نوزدهم شهر رمضان المبارک ترک وزارت کرده سعادت آخرت برگزید و بجوار رحمت ایزدی پیوست …
جهانگشایش نعشش نقل بمشهد حضرت حسین صلوات الله و سلامه علیه شده و در آن بهشت برین آسایش گزین آمد چون از آن
خلفی یادگار نمانده بود منصب صدارت بنظام الدوله حاجی حسین خان اصفهانی مفوض گردید موکب همایون در دوم
شوال المکرم از چمن سلطانیه حرکت کرده بفرح کنان و سیمدزان در جمعه نوزدهم ذیقعده الحرام سه ساعت از روز گذشته
وارد دار الخلافه طهران شد تتمه ذکر شاهزاده کامکار جلادت شعار شجاع السلطنه نواب حسنعلی میرزا والی خراسان
شاهزاده بعد از حرکت از دار الخلافه روزی چند در چمن میدان جق بمدد آن عرض لشکر توقف نموده از راه …
بسمت ترنجر روی نهاد و … خان از بیم جان در قلعه محصور آمده و اطراف قلعه … آبادی …
نهب و یغما رفت مراتع و مواشی کسب ترکمان غارت گردید و بر قلعه جنوشان و اطراف …
خوانده شد و باد پای نهب و غارت بر آن بوم و بر راند و اکراد جنوشان و ترنجر چون به همه جهت خود را در معرض
دیدند و عرض و ناموس خویش را آماده بباد غارت یافتند چاره کار در این دانستند جز این ندیدند که التجا
بآستان جاه شاهنشاه اسلام پناه آورده … و مسکنت بخاکبوس آستان …
شفعا بدرگاه سلاطین پیرکار روانه داشتند و عرضش … دولت علیه نگاشتند که …
که عرض و ناموس … شاهنشاه عدالت شعار در چه پایه و مایه است که مورد غضب …
… سیاست … شاهنشاه … غلام … اگر از روی سفاهت و جهالت و باقتضای نادانی …
روزی … منحرف از جاده ارادت و جان نثاری آمدیم … ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا لنکونن من الخاسرین … قدرت و توانایی این مشت جاهل … بخشایش …
بخت تیره روزگار را امکان … این دولت علیه …
مرحمت … عنایت کبری مادام الحیات … جان نثاری … نگذاریم …
بمقتضای ان من المعروف استماع کلام الملهوف شاهنشاه کریم را دل بر ضراعت آن تیره بختان … آمده مرحمت شاهانه
درباره این تیره روزگاران عمیم فرمان بخشایش … خلافت شرف صدور پذیرفت که شاهزاده کامگار دست
از محاصره قلاع باز دارد و بر رعایای بیچاره مرحمت آرد و هر کاه از کرده خویش نادم گردیده … اقدام آید

مستوجب رحم شده و اگر هم باز راه خلاف سپرده کفران نعمت ورزند بکیفر اعمال گرفتار خواهند شد بامضای حکم محکم شاهنشاهی
شاهزاده کامکار دست از محاصره کشیده راه مشهد مقدس رضوی علیه التحیه والثنا بر داشت و همت بر نظم امور مهام دولت
برگماشت قدوة الحکام اسمعیل خان سردار از حضرت والا رخصت انصراف یافته در دوازدهم شهر ربیع الاول وارد
دار الخلافه گردید شاهنشاه صاحبقران گیتی‌ستان این نهال بهجت نشان را در دار الخلافه طهران بسعادت و فیروزی بسوی
صید و شکار بوده در یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی بزیارت بقعه منوره احمدی حضرت معصومه قم علیها التحیه والثنا مستسعد
گردیده در روزی چند را بصید و نخجیر مشغول شده و از خاطر مسرت آثار آمده و از آنجا با ابتهاج خاطر مبارک عنان عزیمت بجانب
سرای فین کاشان که بحکم شاهنشاهی صاحبقرانی دران سرزمین بهجت تضمین احداث روضه بهشت آثار و عمارتی
عالی کرده بوده معطوف داشتند و بعد از تکمیل بنا و تتمیم بنیاد بفرخی و بهجت مراجعت بصوب مسرت و دار الخلافه
کرده در روز جمعه دوم شهر جمادی الثانیه وارد و ورود مسعود و قدوم مبارک شرافت بخشای اورنگ خلافت و زینت افزای
سریر سلطنت آمدند و در خلال این احوال سلیمان افندی از جانب امنای دولت علیه عثمانیه بجهت مراسم دوستی و
وداد و تشیید بنیان مودت و اتحاد با احمد چلبی فرستاده وزیر دار السلام بغداد در روز دوشنبه بیست و ششم شهر جمادی الاولی وارد
دار الخلافه گردید و بنده وقایع نگار از جانب امنای دولت علیه باستقبال سفیر مزبور مامور گردید و بجا آوردن احترام تمام
ساخته و در دار الصداره صدر اعظم حاجی محمد حسین خان صاحب اختیار دار السلطنه اصفهان و ولایت قم و کاشان
کرین امر حضرت صدارت بر احترام سفیر مزبور الیه بر جاهای بزرگان و محلهای نیکان مرتب ساخته و در مراسم تعارف
و تکلفات بر می اهتمام بعمل آورد که سفیر مزبور الیه در هیچ دولتی و مملکتی بدان مثابه اعزاز و احترام مشاهده نکرده و در هیچ
عصری ندیده بود و فرستادگان هر سال بر طرف روی نیز که از جانب دولت بهیه روسیه بانتظام مهام و ولایت
و سرحداری آمده و دوسال ... بوی مخصوص و مشکول بود و در عید سعید نوروز روز یکشنبه چهارم شهر جمادی الآخر
وارد و دربار گیتی مدار شاهنشاه صاحبقران گردید **خامه وقایع نگار در تجدید بهار ابواب آن سخن گذار است**
منزل گزین سپهر چهارم زینت افزای این بلند طارم کاشانه افروز بود هم روشنی بخشای مرکز عالم نور و جرم فرو
ناخ بخرج هوا انور و نیر اکبر ساعت گذشته از شب سه شنبه ششم شهر جمادی الآخر هزار و دویست و سی و پنج هجری مطابق
سال فرخ فال لوی ائیل ترکی از دو ازده الغرفه جوت بیت الشرف حمل تحویل مکان نمود و در بهاری بهجت و ...

بر چهره جهانیان برگشود بار تماشای عندلیب پرده بار بهره بر دید و نوای هزار دستان آب رنگی بر رخسار باغ
بالطافت ارم دعوی همسری بر زبان آورد و روح افزای چمن بانواع عشرت فزای جهان و دستان بر تری در میان آورد
از آزادی سرسبزی باشاخ طوبی زراس برآمد گشاده روی شمشاد و خرم بانهال سده عنان برعنان رفت نخوت چنار
بهشت و در بهار بر گشاده و لاله نعمان دهان بیان رگیاه و قدوم بهار دری بهشت باز آورد مرغان نوا سنج سحرخیز آمد
ربا حیی هشت اکبر از آن صومعه با بر خرابات حدیث بگانگی در میان آورده صوفیان خانقاه باز ندان خروش و ادای
یگانگی از سر نهاده و دلیرانه باده لادکان بتازه عهد آشنائی با نوجوانان را با کهن پیران بوقار شیته تهی گشته
گردید عم و اندوه رخت بدیاری کشیده که نام نشان از باد برفت رنج و محنت با شوری روی آورد و گردکشان ابرجان
بنده شادی و عشرت در کشور دلها رخت کشیده نشاط و انبساط در معموره خاطرها بار گشوده شادی جهان عشرت کیهان
امن پایه امان بعدل معموره و محل سپهر کرم آسمان جود و آفتاب فوت سحاب مروت شاهنشاهان خسرو صاحبقران
بزم شادی با راست محفل عشرت مرتب و آرزو بهشت نوروزی را با ایوان سپهر سان در آمد بخرمی و فیروزی در جنگ تلک
تخت قرار جست و نهالان ریاض خلافت زیب فزای بزم همایون آمدند مقربان حضرت سلطنت جبهه سای آستان
نشان شدند رسولان روم از طرف لب آرادت بعنایت گشادند سفیران روس از خارجی روی صدق بر آستان نهادند
خطبه‌ای آن زبنده بانشاد خطیب روان نشنوندگان شاد نمودند شاعران با طربا نشای مدایح ز رنگ ملال از دلهای مستمعین
زدودند و دست دریا نوال شاهنشاه بادل کوهرباری آمدکف گوهربار صاحبقران عادل در هم نثار گردید آفتاب جلالت
اصابت جمیل الکمال را سپند عطار و در آتش بهاد سپهر پرنی چشم بد را دیده بستار بود ذرات یکادو بدو چشم بد زخم
نوروزی بسعادت و فیروزی بسر آمد دلیران جلادت شعار از نوبت و چشن گیتی در بسته از ادای آرایش بزم از قبیل
لا زمه زمزمه ابو از امغز میدان بعرور که آئین جهانگاهی چنان کاهی جشن باشد **ذکر ورود عبد الصمد خان افغان**
ارکک زای از جانب شاه محمود افغان باستدعای تفویض ولایت هرات شاه محمود پسر تیمور شاه
افغان پس از سپری شدن دولت افاغنه و شورش افاغنه بر وی و جلای وی از کابل و قندهار بولایت هرات
از فرار ی که کلک وقایع نگار سابقا اشاره نمود و باندیشه آنکه نواب شجاع السلطنه والی دار الملک خراسان حسب الحکم
انتزاع بلده هرات از تصرف وی بر آید با افاغنه کابل و قندهار بنجر که برادران فتحعلی خان افغان با شخلاص ...

وسامان لشکری مرتب سازند و حشری بسیار آیند صمدخان افغان بارکزی که یکی از اعیان دولت محمودی بود
با منکشی لائق مدبر بارکیستی دار فرستاد از امنای دولت علیه مستدعی گردید که بگذارند دست تملک و تغلب سلطنت ملوک
هرات را با این سنان سهام حوادث روزگار دو کار زند و مرا از هواخواهان دولت علیه بشمارند و شجاع السلطنه
حسنعلی میرزای والی دار الملک خراسان را اشاره نمایند که از ممالک علیه هرات درگذرد و دیگر لشکری را رخصه دو کار افغانه
بقبضه تصرف این دیار در حرکت آید نواب شجاع السلطنه رعایت جانب این دولتخواه را فرو نگذاشته بقدر ضرورت
در مراسم اعانت و حمایت قصوری نورزد و در مقابل این موهبت سینه مرسالک بقدر وسع اطاعت انقیاد
چنگلی مدبر بارکیستی مدار خلاف مبادرت خواهد رفتار آنجا که اعانت و حمایت خاندان قدیم بر ذمت همت سلطان
فلک مکین لازمست خاصه حضرت صاحبقران عدالت نشان که بنگاه از نعمای جلیله حضرت واهب بیمنت [illegible] سلطنت
در باره [illegible] دولت علیه پیوسته اعانت جانب ملهوفین از الضعف المعین جنابیت فرموده [illegible] چنانچه کان [illegible] حرم سلطنت را
از مواهب علیه محروم ننموده [illegible] دولت علیه [illegible] درخت که در سایه آن توان بر درخت در باره [illegible]
نوازشات و تفقدات شاهانه [illegible] دل [illegible] و ابایل مرام با نجاح مهام و خلع فاخره و انعامات وافره و حضرت
انصرف سارزاده [illegible] و شاه محمود در ازاء اندیشه این حوادث فارغ البال [illegible] زبان العام ترجمان روان
آورده که شاه محمود و امادی که در طریق دولتخواهی مستقیم باشد بجانب این دولت علیه در باره هرات بوجه دولتخواهی
خواهد بود و نواب شجاع السلطنه نیز اشاره رفت که محامی در صدد حمایت اعانت جانب جناب شاه محمود بوده بهر
جهتی از جهات حضرتش را آسوده خاطر دارد ذکر نهضت موکب همیون بیلامیتی و انجمن سلطانیه و ترتیب سور شاهزاده
والاشان و بعضی از صادرات آن اوان بعون الله الملک المنان
در این بهار فرخ آثار حضرت
صاحبقران گیتی ستان را خاطر مبارک که بر این تعلق پذیرفت که ترتیب سور و جشن شاهزادگان والاشان خاطر خطیر
مبارک را بهجت و سرور دارند لهذا اشاره علیه بصدور پیوست که مطربان نکیسا آهنگ و پرده شناسان باربد چنگ شناسا
ارباب طرب از ولایات عراق و فارس به دربار گیتی مدار حاضر گردیده و دار الخلافه طهران را از برزن و بازار
آذین بسته رشک عرصه جنان و کنو خضر نمایند و شاهزادگان حکمران کشور عراق و فارس و مازندران و آذربایجان
و خراسان نیز در دار الخلافه از استغنای عشرت راشرقیاب حضور موفور السرور اوزانیدار پانزدهم شهر شعبان المعظم

مادت عیش و نشاط بازار زخارف عامی پیر و جوان ارژنگ و ناچیک مدبر رسنام و ادامه زمزمه عشرت و نوای شادی
پرده در گوش آسمان آمد و بهجت فزای خاطر پیر و جوان گردید و حشار و دف از طرف نجه مطربان بیانیه و نغمه چنگ ارغنه
سرانجت پرده شناسان محفل آشنه گشت زلزله از زهره و ناهید بباد رفت و هر کس ناظر گار از اعطاف خدا شادمان نه دیگر
دل در حلقه زلف دلبری جای جست و دیگری دیده به نظاره پری رویان گران ناز آری چو گل بسیار شد پیلان بلغزند
پس از اتمام جشن عشرت و سور بنای بهجت و سرور سپاه نصرت شعار را از اطراف ممالک محروسه حضار مدار سپهر
کرده در پنجشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم موکب ظفر کوکب با جهان لشکر فیات آثار خسروی خلاف سعادت و اقبال حرکت
کرده نزول اجلال در دار السرور سلطانیه فرموده روزی چند زاد در آن مکان دلکشا تحف و هدایای امپراطور روس در بیشه
و از نظر مبارک بگذرد و بقهی روی داد ذکر ورود فرستادگان امپراطور روس و وصول تحف و هدایا از جانب آن پادشاه
و آنچه بحضرت صاحبقران گیتی ستان امپراطور اعظم روس با فضای مراسم دوستی و یگانگی و استقرار جهان بسالک
بهدایای تحف طرایف ظرایف بهجت فزای خاطر مبارک صاحبقران گیتی ستان گردیده از آن جمله حاوی و در
مشکوی ارم نظم خسروپاران بگفته مصنع الماس ترش از نظمات بلور که در حقیقت حیلتی از زر بوده قرصی از جرم مسود [illegible]
و ترکیب حوضی منقش در دو ذرع عرض و طول و گرزی عمق مرتب ساخته و در وی صنعتهای صنعت مهندسی و تکلفات اقلیدسی
بکار برده بوده که عقول بشری از ساختش و پرداختش مرفعه از مضیع حیناده فزون تر از آن که افلاطون بجای سر برده
استجاب و استغراب به نان حیرت گزیده و سرخوار و چک ذرع طول از تکنار چه بلور الماس تراش و سعادت بحرهندی
آب مصور بوده که در نظر با عترت از ساحه بستان پار بود بان جشنیر سبهران خلق و نقش بود و دیگر از جمله هدایا
روس آزاره آفتاب عالم آرای ده ذرع طول و گرز ذرع عرض بوده که گویی در بادبان زنور سپهری از بلور و دیگر آب
ازمشوده چهل چراغهای درخشان و منار دل فروزان که در دست ترتیب بر کنار اثنار خانی لقضع و ساده آن نگارگاه
نحف و هدایای مرسله را او آورده کان بوضعی شایسته و نشانان از نظر آفتاب منظر مبارک گذرانیده و زیاده بخش خاطر مبارک
و مقبول طبع دارای گندرغلام افتاده هدایای مرفور را انفاده در دار الخلافه طهران گذاشته آورده که از اتصالات افغان
و وقوعیه تهبه وحسینیه ساخته حصنا الصرف ارزانی فرموده موکب همایون از منزل سلطانیه حرکت فرموده در دوازدهم
شهر رمضان المبارک وارد دار الخلافه گردیده عمارت سپهر برین سلطانیه آمد نواب سلطان نایب الخلافه الکبری عباس میرزا از دارالسلطنه آذربایجان

و نواب ظل السلطان از دار الخلافه طهران در آن مرغزار بهشت نشان شرفیاب حضور حضرت صاحبقران گیتی ستان گردید
با حسام الدوله و جهة سالار استان و دارای زمان منهج حزم آمدند **ذکر نهضت نواب کامیاب شجاع السلطنه
حسنعلی میرزای والی ولایت خراسان باستخلاص بلدهٔ هرات و مبادرات آن ایام** سابقاً نگارش رفت که
محمود و پسرهای خود بعض بلدهٔ هری بوی محمد خان باز گذاشتند و بار دیگر بتسخیر هرات فرستاده مستدعی انجاح مطالب بود کرده
و باقتضای فتوت جبلی و مروت فطری صاحبقران گیتی ستان مسئول او را مقرون بانجاح داشته حکم محکم شاهنشاهی با افتخار نواب
شجاع السلطنه شرف صدور پذیرفت که مراقب احوال وی بوده بلدهٔ هرات را بدو بخشند و اگر از مشیت الهی پس از آنکه در بلدهٔ هرات
متمکن آمده و از جانب افاغنه کابل آسوده خاطر گردیده با خواه و اعزه چهار هزاره و سایر او بلوکات جمشیدی و فیروزکوهی [illegible]
بنای آشوب جلی و فتنه انگیزی نهاده نواب شجاع السلطنه او را ولایات باخرز و تربت را از تصرف [illegible] داد و آورده حکومت
آن حدود را مفوض بامیر الامرا امیر قلیچ خان تیموری فرمودند پس از نظم آن مهام جمعی از خاص اقدس و ولایت [illegible]
و خبابور و اکراد و جمعی دیگر که فراهم آورده از سرکردگان رکاب همایون ذوالفقار خان و مطلب خان با سرداران [illegible]
و دو مخاذیر ملازم رکاب شاهزاده و ازاده آمدند از خوانین خراسان امیر الامرا امیر حسن خان حاکم تون و طبس و محمد خان حاکم
تربت در موکب والا حاضر گردیده با عزیمتی ملوکانه و همتی شاهانه در اواسط شهر شعبان المعظم روی بصوب مقصود نهادند [illegible]
الغافقیه در ساحت تربت به شیخ جام امیر حسن خان حاکم طبس در حالتی که در خدمت محمد خان قرائی مشغول نظم کار [illegible]
بود فیرک مفاجا درگذشت و بسرای آخرت روی گذاشت چون بسبب [illegible] در اظهار نفاق شاه محمود افغان محمد خان قرائی [illegible]
و مانع گرفتن امیر حسن خان نواب شجاع السلطنه [illegible] امر نمود تا محمد خان را سلسله در پا و پالهنگ بر گردن نهادند [illegible]
سلسلهٔ نفاق جنبانده و بنای فتنه در اطراف ملک گذارد و پس از گرفتن وی مصلحت در این دیدند که اول بکار تربت [illegible]
قلعهٔ تربت را تخلیص ساخته باشند پس از آن به تنبیه شاه محمود افغان مبادرت ورزند لشکر جرار روزی چند اطراف تربت را
محصور داشته و قلعه گیان از آسایش مهجور داشتند محمد خان همه روزه هنگام به برادران خود علی [illegible] مهدی قلی خان [illegible]
که جانم به تسلیم قلعه از عذاب خلاص آرید و باسترضای خاطر عاطر نواب شجاع السلطنه اهتمام نموده از کشته شدن هنگام [illegible]
مادر محمد خان با کلید در قلعه و علیخان و مهدی قلی خان روی بموکب والا نهاده و معجزه و مسکنت شفاعت فرزند خود در [illegible]
بر گشاد و شاهزاده و ارادهٔ صورت ماجری را در چمن سلطانیه بعرض امنای دولت علیه رسانیده و در باب محمود خان آسترآبادی

نمود حضرت خلافت مقرر داشتند که اگر از جانب محمد خان مطمئن خاطر خواهد شد و اعتماد بر صداقت و ارادت وی حاصل
خواهد کرد بعد از تسلیم قلعه از بندش رها سازد و گرنه محبسش را بند ارد و الا که اطمینان متعهدات او نخواهد بود
رخنه که در ملک سر افکند بر نواب شجاع السلطنه باقتضای فتوت و کمال مروت از جان او درگذشته او را تسلیم مادر [illegible]
ساخت علاوه بر جان بخشی بخلاف خاطر بخشش نموده محمد خان حضرت اشرف یافته داخل قلعه تربت گردید و [illegible]
ورود نواب شجاع السلطنه بدرون حصار پرداخت روز دیگر حضرت والا با معدودی از خواص بدرون حصار [illegible]
تربت که منزل محمد خان بود نزول نمود تا محمد خان بیچاره تا کنگش توهم و غلبه چه [illegible] آسوده آید یکی از خواهران او را [illegible]
از دواج در آورده و در همان قلعه تربت بزم سور چیده حجله زفاف بیاراستند پس از روزی چند شاهزاده کامکار
جلادت شعار امیر قلیچ خان تیموری را بنظم ولایت خاف و باخرز گذاشته خود روی بارض اقدس نهاده محمد خان [illegible]
وارد حضور اشرف گردیده ملازمت حضور را اختیار نمود **ذکر مراجعت موکب همایون از سلطانیه بدار الخلافه طهران**
حضرت صاحبقران گیتی ستان پس از نظم اطراف ممالک محروسه و رخصت مراجعت نواب نایب السلطنه بدار السلطنه [illegible]
و بسر آمدن ایام تابستان چون امری که موجب توقف در سلطانیه باشد صورت نبسته بود داعی بر توقف حضرت
مفقود بود سپاه نصرت فرجام را رخصت انصراف بولایات خود داده در اول شهر ذی قعده الحرام روی توجه بصوب
دار الخلافه گذاشته روز یکشنبه پانزدهم شهر مزبور ساحت [illegible] روز گذشته ساحت دار الخلافه را از فر مقدم سعادت
توام آرایش فرموده بسعادت و اقبال بر سریر گردون نظیر خلافت قدم نهادند در ورود موکب همایون سید
کریم خان افغان از جانب شاه محمود با پیشکش موعود در رسیده به برائت ذمه شاه محمود زبان بر گشاد که اگر شاه محمود را
تقصیری در انجام خدمت روی داده باغوا و محمد خان قرائی بوده و اغوای چهار دخان هزاره و بزرگان آن دو با هم اتفاق
داشتند و با اتفاق هم همت بر عزاد بلدهٔ هرات بر می گماشتند بجهت ملاحظات با ایشان روزی چند ظاهر با اظهار دوستی
مبادرت ورزیده و گرنه مادام الحیات خلاف دولتخواهی و خیراندیشی دولت علیه از شاه محمود ظاهر نخواهد شد چون اعتماد
چندان بر تعهدات وی نبود انجاح مطالبش موکول بنواب شجاع السلطنه گردیده و اشاره رفت که بفحوای یری الحاضر ما لا یری
الغائب شاهزاده کامکار صدق و کذب اقوال شاه محمود را نیکوتر دانند هر چه شایسته بدانند صلاح دولت باشند [illegible]
رفتار نمایند سید کریم خان را خلعتی فاخر داده رخصت انصراف ارزانی داشتند **ذکر ظهور صوفیه در ولایت گیلان و ابراز**

بعضی حرکات ناشایسته از طایفهٔ قلندر شان و حرکت موکب اعلی بجانب قریهٔ بوشان چون نواب محمد رضا میرزای حکمران
احتشام گیلان با صوفیه به سبب مناسبات جبلی و در مشرب موافقتی داشت و در طریقهٔ سلوک مسلکش را با ایشان رغبتی
مطابقتی بود به این جهت جماعت صوفیهٔ متفرقه در زوایای آفاق از گوشه و کنار روی بولایت گیلان آورده بر رواج
مشرب تصوف عار و ننگ لاسیما در حلقه زدندی و صیحه برکشیدندی و منهیات شریعت را برملا مرتکب شدندی تا بدینجا
رواج مذهب تصوف بجائی انجامید که علمای اعلام و حامیان حوزهٔ اسلام از اظهار و منع آن گروه و جسارت از جام جام خرافات
مضطرب گردیدند این احوال و عجب بصلاح اندیشی امنای دولت در حضرت خلافت بر طبق عرض بهاده شده حدیث ابتلای
ایشان علی التفصیل در خاکپای مبارک حضرت شهریار گیتی که مروج شریعت غراست گفته آمد زمانی بود که موکب همایون
بفرح صید و شکار بقشلاقات ولایت عراق نزول اجلال داشته موکب بهجت کوکب صید کنان تا بقریهٔ بوشان که قریب
بطهران است عطف عنان فرمود و روزی چند از آن سرزمین بصید و نخجیر ابتهاج خاطر مبارک افزودند هم باحضار نواب محمد
وجمعی از اعیان گیلان فرمان رفت و جناب لادخان بشرف صدور پذیرفت پس از حضور ایشان در پیشگاه خلافت ظاهر آمد که نفری
چند از خواص صاحب احتشام گیلان با صوفیه هم مشربند و با آن طایفهٔ خذلان شعار متحد المذهب جمعی از معارف ایشان ابتداء
شاهنشاه اسلام پناه گرفتار آمدند و برخی پراکنده در اقطار و امصار گردیدند حاجی جعفر و سید حسن بهداد که از طایفهٔ ضلالت شعار را
قطب الاقطاب بودند و پیشوای شیخ و شاب فاضل خان میرجار سرکار گیتی مدار شاهنشاه بر ضرب شعار مأمور گردید که از هر
ایشان هزار تومان زر نقد بزجر و عنف گرفته پس از وصول هر دو تا آن دو گمراه ضلالت پناه را از حوزهٔ ممالک محروسه نفی بلد
و علمای اعلام گیلان حکم محکم بامضا پیوست که اگر از این فرقهٔ زرین پس کسی در ولایت گیلان ظاهر گردد به دون مرحمت سزا
گیتی مدار در اجرای حکم شریعت غرا جری باشند و متعرض او شوند و نظم مهام معاملات و تنقیح محاسبات دیوان جناب
امین الدوله اعلیحضرت مأمور گردید که در معاملهٔ گیلان بدقت غوری نموده بحقیقت رسیده مراجعت موکب فیروزی کوکب اعلی
چون ایام صید و نخجیر منقضی آمد و عید سعید نوروز نزدیک رسید شاهنشاه اسلام پناه از آن حدود و سامان عطف عنان
فرموده روز پنجشنبه هشتم شهر جمادی الاولی دو ساعت بغروب مانده بسعادت قدوم میمنت لزوم سعادت ورود
مسعود دار الخلافهٔ طهران را رشک روضهٔ جنان فرمودند دیگر از حضار دربار آن ایام اینکه ما بین طوایف بختیاری و قشقائی
در قشلاقی و ییلاقی فتنه بر پا گردیده نهب و تاراج اموال یکدیگر دست جسارت گشوده بودند باصلاح آن فتنه و...

طهران دو طایفه امیر الامرا العظام محمد قاسم خان قاجار قوانلو از دربار معدلت مدار مأمور بامضای صفحات گردید
خامهٔ وقایع نگار در تجدید هنگام بهار سخن گذارده است خسرو سیارگان داور خاور انسیاح آسمان زی باخ
این بحر بیکران در این سال خجسته نشان بهجت و فیروزی نه ساعت از شب چهارشنبه شانزدهم شهر جمادی الاخری گذشته در دو سه
می گشت که نیزه معانق ایلان بیل برکی شرف افزای ایوان حمل گردید باز دامن تل و جیب شاخ زمرد فام آمد و فراز
باغ و ساحت بوستان ارم نظام و خاک از نسیم بهار چین نافه آهوی تاتار شد عرصهٔ چمن از غلغلهٔ نغمه و نشر ندیدگی عطار
بلبل نوای بهار بهار از سر گرفت و قمری نغمه پیشه بیاد آورد شاهنشاه جمشید جاه بجشن نوروز فیروز در رابرم بهشت تا ما ببار
در بر فراز تخت سپهر مدار قرار جست نوباوگان خلافت کبری سعادت و فخر حضور آن گردیده امراء و وزراء و خدم و حشم
قاصی و دانی و علما قدم بهم بر ساده در پیشگاه ایستاده جا دادند خطبا ثنای حضرت شهریار ز اطیب اللسان بودند و شعرا
محامد ذات و کمالات را عذب البیان چیستانهای کوچک و بزرگ ابیات نشسته بدرم و دینار گردیده و امان آرزوی
پیر و جوان مشحون از سیم و زر آمد محفل نوروزی بشادی و انبساط منقضی شده خاطر خطیر حضرت خلافت بلکه گیتی و در
منقضی گردیده باحضار شیران جلادت شعار امر شد از رفرف طلبجناح کتاب حضرت ما از احکام علیه صدور پذیرفت
و و سپاه بنصرت همراه از ممالک محروسه در دستخط خلافت حاضر آمدند و جمله آراسته به رواج ارزان و حشام شایر ذکر حرکت
حرکت موکب نصرت کوکب بصوب دار الملک خراسان و سایر سوانحات آن ایام از گردش شهور و اعوام سابقاً اشارت رفت که محمد خان
پس از گرفتاری که گذشته بود چندی مبتلا بود به تقصیر جلی باقتضای مکرمت و مروت نواب سعادت صاحب السلطنه مرخص و معاف
داشت بود و در ما وراء آنکش منظور نظر عاطفت آمده مشمول مکارم و مراحم حضرت اشرف و الا گردیده در خدمت آنحضرت برتبت وقایع نگار
باز بتفویض حکومت بمنصب سرداری منظور و سرافراز شد چندی در طریق ارادت ارزوی اضطرار و ناچاری پایدار بود و باقتضای
کید و خبث نیت صداقت پیشه و جان نثار پس از آنکه رخنه کارهای خود را درست هم پیوست و از کنگش مخالفت خلاف دیانت
طایفه قرار داده بیرجند و دست هم باز باقتضای جبلت و سرشت از بر زمین جسارت گذشته و چون درآمده با کراد جمعیت کرده مرتکب جنایت
خان بیرزاده دم از نخوت و مراودت برادر زده جمله در مرحله خلاف ایستاده منتق الکلام و متحد القول آمده قرار کار را بر این دادند
که بحضرت علیای خلافت کبری عرضه دارند که ما بندگان را از ارادت دولت علیه گزیری نیست ولی تاب تکالیف نا ملایم آن
نواب سعادت السلطنه را نداریم و بدین سبب پیوسته در اضطراب و اضطراریم حضرت خلافت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب

از رکاب سعادت نصرت مآب جناب امور مهمات دار الملک خراسان نمایند تا به ایلخانان با وحشت زدگان گرد
نواب شجاع السلطنه را با ما جان نثاران بر سر التفات آرد و منظور از این استدعا این بود که بدین وسایل از تعرض لشکر قاجار
از در این هنگام که زمان حرکت موکب ظفر کوکب همایون خود در ایجابی کرده مصون از ترکتازی لشکر جات ازبکیه
اقتضای هنگام لشکرکشی به آنچه مصلحت کار خود دانند اقدام ورزند با تمام مهمات مستدعیات ایشان مقرون به انجاح کرده
جناب معتمد الدوله مامور به خراسان و استمالت خوانین ایشان آمده در بیست و دوم شهر رجب المرجب روانه صوب مقصد
گردید و از آن طرف نیز نواب سعادت شجاع السلطنه پس از ظهور مخالفت اکراد و ترک خراسان و اتفاق کلمه ایشان
مراتب فتنه جوییهای آن شرارت اندیشه کار را در حضرت خلافت عرضه داشته در اوایل شهر شعبان المعظم وارد دار الخلافه
طهران گردیده نواب سعادت محمد علی میرزا نیز از دار الدوله کرمانشاهان به جهت مخالفت محمود پاشای بابان
داود پاشای وزیر دار السلام بغداد در اواخر شهر رجب المرجب شرفیاب حضور باهر النور صاحبقران گیتی ستان شده
شاهنشاه گیتی پناه پس از آگاهی از مفسدت خوانین خراسان و دفع الوقت ایشان در اقدام به مراسم اطاعت و صداقت و لا
شجاع السلطنه را رخصت معاودت به صوب خراسان ارزانی داشته شاهزاده کامکار اعظم در نهم شهر شعبان المعظم از دار الخلافه
روانه صوب خراسان گردیده عالیجاه عمدة الامراء العظام نور محمد خان قاجار دولو با فوجی از لشکر جرار پس از روزی چند
بالتزام رکاب سعادت نواب شجاع السلطنه آمده و روی به صوب مقصد نهاده موکب جهانگشا با جهانی لشکر روز چهارشنبه بیست و
شهر مزبور از دار الخلافه طهران نهضت برای صوب خراسان شد نواب سعادت محمد علی میرزا نیز به جهت انصراف بادیه پیما
از شفقت کشانه رایات نصرت آیات روی به دار الدوله کرمانشاهان نهاد صاحبقران جهان روزی چند در ییلاق فیروزکوه
کوه تفریح خاطر مبارک را به تفرج صید و شکار بسر آورده از آن پس تفرج کنان نزول اجلال در چمن لار روی داد ذکر
رسیدن جناب معتمد الدوله پس از وصول رخصت از رکاب سعادت همایون علیا و از مجحوبیان کرده
نیز از قصبه ترشیز در قصبه جوشان شد معتمد الدوله ابلاغ احکام قاطعه شاهنشاهی را بلیغ وجوه بجا آورده بسیار از ایشان
نافرمانی و حرکات خلاف اندیشی نمود قرار کار بر این داده شد که پای صداقت از دایره خدمت بیرون نگذارند و دو
از دولت آستان آسمان نوازند و نخست با ثبات بندگی و صدق اطاعت ثبات قدم در خدمت پسران خود را
روانه دار الخلافه طهران سازند که پیوسته مقیم درگاه جهان پناه صاحبقران جمشید جاه باشند بعد از انجام و اتمام

همام روانه تربت گردیده با محمد خان و امیر علم خان حاکم قاین را در آنجا ملاقات کرده با استمالت ایشان نوعی کرد تا
پرداخت محمد تقی خان برادر محمد خان و اسدالله خان پسر امیر علم خان را هم روانه آستان سپهر نشان حضرت صاحبقران
گیتی ستان ساخت بالجمله چون این عوام کالانعام گردن به اطاعت نهاده حلقه چاکری و جان نثاری دولت علیه را
به گوش جان در کشیدند حسین قلیخان پسر رضا قلیخان ایلخانی و علی مرادخان پسر نجفعلی خان و محمد تقی خان برادر محمد خان
و محمد صادق خان برادر علی نقی خان زعفرانلو حاکم قوچان و ... با اسدالله خان پسر امیر علم خان هنگامیکه چمن لار
مضرب خیام سپهر احتشام بود جبهه سای آستان آسمان نشان گردیده مورد نوازشات شاهانه و تفقدات خسروانه
شدند و از منزل مزبور به شرف رخصت حاصل ساخته بسیار در دار الخلافه طهران آمدند ذکر طغیان عاصیان پیاده خان افغان و رفتن
نواب کامیاب شجاع السلطنه به تنبیه و تادیب آن ضلالت کیشان سابقا ایراد شد که نواب سعادت شجاع السلطنه
ولایت باخرز و شهر نو را با امیر الامراء امیر قلیچ خان مفوض داشته پیاده خان هزاره در حدود غوریان و کوسویه قرار
گرفت در این اوان که نواب شجاع السلطنه به قصد جبهه سایی آستان ملایک نشان صاحبقران گیتی ستان روی به صوب
دار الخلافه طهران آورد بنیاد خوابیت نهاد و غیبت موکب والا را مغتنم دانسته با جمعیتی فزون به محاصره قلعه شهر نو پرداخت
و دست نهب و تاراج برگشاده آنچه و هر چه از مال و ساز و سامان رعایا بود از آبادی و عماری ساخت نواب شجاع السلطنه پس از رخصت
از حضرت خلافت در عرض راه اخبار جسارت آن نادان گمراه مستحضر و آگاه آمده غلبه غیرت و حمیت عنان تمکن از قبضه
اختیار شاهزاده اسفندیار شعار گرفته تا بر حمایت اهل ولایت پا در رکاب عجلت نهاده در طی مسافت و نوردیدن
مراحل و منازل مثل برق جهان و مانند باد وزان حرکت پس از ورود به ارض اقدس روزی چند با انتظار ورود
سپاه نصرت همراه ماموره درنگ و تامل در گفت رفت چون پیاده خبر گردیده ورود نواب شجاع السلطنه
به ارض اقدس را شنید ترک جسارت نموده دست از محاصره برداشت شاهزاده کامکار جلادت شعار را انگیزه غیرت جاذبه
که تا وصول لشکر جرار متحمل جسارت آن جسور گردد با همان قلیل جمعیتی که از نوکران خراسانی و غلامان سرکاری در رکاب
اشرف والا حاضر بودند روی به صوب باخرز و شهر نو آورده از فرزندان نامدار والا گوهر میرزا ... میرزا ابراهیم
ساخته در ورود به جاده شهر نو جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب از تربت حرکت کرده وارد اردوی والا گردیده
مستدعی آمد که چون خوانین خراسان به ابلاغ احکام قاطعه شاهنشاهی اندرزهای مصلحانه این فدوی نوعی که باید

ومطمئن خاطر گردیده اند و پسرهای خود را باردوی کیهان پوی حضرت صاحبقران گیتی ستان روانه
ساخته اند و دیگر هیچ قسمی از اقسام بهانه مخالفتی در دست ندارند و فسانه خلاف در میانه باقی نمانده و همان بهتر که از عزیمت
و تا و چپ جهاد هرات و تیز درگذشته اجازت دهند که این چاکر فدوی جهاد خان را استمالتی داده بدایره اطاعت
در آرد و شاهزاده کامکار جلادت شعار را اگرچه قبول این التماس عاملا خلاف غیرت فطری بود ولی باقتضای مصلحت اندیشی
قبول فرموده توقفی در عزیمت رفتن جناب مشهد الله و پس از حصول اجازت بفرموده یار محمد خان را از خواب غفلت
بیدار ساخته و اورا از وخامت عاقبت خود آگاه گردانیده و بروی آشکار ساخت که اگر حلقه چاکری بگوش ارادت
درنکشد به بند بندگی گرفتار خواهد آمد چنانچه در رنگ محاصره شهر نوکرده و روی بغزنه کار نیاورد و ولی از ورود بحضور نواب
والا اقتدار عهد و رتبه و درضمن یا آمدن بیاید مروحه این مرحله را نزنا بر اعزت نواب شجاع السلطنه گردیده
اورا واجب شمرده بانکه جهاد خان ساوی و هزار سوار از هرات و فیروزکوهی و جمشیدی و غیره فراهم داشت
و در رکاب نواب شجاع السلطنه از دیگاهات تیموری و دستجات شهرنشانان و سوار جبار بوری زیاده بر نه هزار
بود و عمده امرا نور محمد خان قاجار نیز با سوار مامور رسیده بود و نواب شاهزاده کامکار عهد و شکار نوکر قوی
هزه دل گرده و پشت گرمی بخت بلند صاحبقران گیتی ستان روی بکار زنهاد و جهاد و مردی جمعه را از عزه جمعه بود و بنیان
حشر پراکنده خود شمرده و گردیده بهوای انگه لشکر مامور سلطان رسیده و در موکب ظفر کوکب و الااقبال جمعی شرف
مجادله را اقبال ننموده باده از صدخود تجاوز کرده و این ندانست که این ادی را بانیر عرین مجال مجادلت نیست و غضنفر
بیگاره در برابر چنگ شاهین یارای مقابلت نخواهد بود و در روز پنجشنبه و چهارم شهر رمضان المبارک در حد دو قریه کار زار
من اعمال باخرز ملاقه فتین روی داده و سپاه هرات در نهایت تیزی در مقابل شاهزاده کامکار اسفندیار شعار بمقابلت
ایستاد و پس از ترتیب و تسویه میمنه و میسره و قلب و جناحین طرفین پیش تازان میدان دلاوری از دو سو روهم آورده شمشیر
در هم نهادند و غلغله رزم جویان و ولوله داد و جنگ جویان گردون را در دامن خیر و مرای شیران شرزه شیر زبان
گرساخت شده جان بدهان از خاک را بود و جوهر روان خاک را از غبار سیاه چون حدیث مغانه زمانه ندیده گرد و گرد
دو دستان مجادله و جدال بجائی باتفاق را گردانگیزی باد و پایان بحر نشان بجنگ آمده و عرصه میدان از خون قتلی و جرح
بران دریای خون ساحل پایدار شده گشته را جو رسیده و آمد گردان گنبد خواه دار از انجام گردون عرصه گرد

بسته گردید و از وقتی که نامه زرین مهر از بام گردون به تاریکی در دیده نصف النهار تا غاز زمین گشاده بود و از
سمت الراس در گذشت و شهاب آتش گرم پهلو شکافته بود و شمشیر برق سان متوالی سر افشانده امر الامر قطع ناجیه را
سنبل ابن ابی جهاد ابن شمس فخر جهان سلاح مرد زرین مهر غام ابر زده بالاکوه خان با تیز خنجر از میان و شمشیر مصری از از
مانند شهاب ثاقب که بر جیش شیاطین حمله آرد در قلب لشکر یکجانب جهاد و تاخت و حمله جمله را از زمین میدان منصرف ساخت
جهاد در خوف جان حوصلت که پای ثبات بفشارد و باشباری برق صاعقه گردار زده روی کار را زوده که دست دست
از کار و آب از سر گذشت بناچار راه فرار برداشت و آنچه داشت بگذاشت نواب فلک رکاب شجاع السلطنه التفات بانوان افغانان
کرده تعاقب او را تا قریه کوسویه خان فرستاده جهاد و قلعه کوسویه را با تیرگی برای جیش روزی چند یاغی گشته بود
جز ازالت زنگ داده و روی با شجره سواران و یاقات جمشیدی و فیروزکوهی نهاد و کوسویه با کجوردی بود و کیخسروی بان
آمده اند و جمعی چند سواره جهاد نصیب دلیران گردیده که ازدهاپیکران ولایات اسلام و ستگیر آورده در انجا محبوس
داشت و قید گرفتاری از اوگردیده روی باوطان خویش نهادند و زبان بدعای دولت ابد پیوند گشادند و روز
سه چهار آسایش دلیران و ثمن شکار را در سامان کوسویه توقفی روی داد و نظم آن حدود را بابرهیم خان مکلیکا امیر از تکلو
ولایت باخرز و شهر نو و دو رقه و رفیق ال هراز سرافراز آمده و با مخلص بلده هرات چمن پرتو تار نمرغ زنجام گردید سپاه
محمود و کامران که در باطن استظهاری بغنیمه جو بنیاد های جهاد و جمشیدی و فساد دیگر بنیاد های در اصلاح جوش و اسپهسد
از وزرو دو موکب مسعود شرف والا کمی پرتو تار آگاه گردیده والحاء و اضطرار ابکار ارمغتدین جود ربا جمعی از اعیان افغان
بحضرت والا فرستاده و باظهار خدمت و دعوی صداقت زبان گشوده متقبل ادای خراج هر ساله و دادن یکجوق ممنونیت
علی العجاله آمده و وزیر خان فیروز آقای رستی با انجام این مهام مامور گردیده و از رکاب حضرت نایب شرف والا
وارد بلده هرات شده شاه محمود متعهد گردید که هر ساله پنجاه هزار تومان نقد و جمیع تمرات عام روانه سازد و بر خدمتی که از
سرکار گیتی مدار خلافت اشاره رود به و تقصیر متعهد و مرام نموده اند یکصد طاقه شال عیال کشمیری و چکنی که جهت خدمت آقای آیات
اشرف والا داشت و خدمات شایسته ترتیب بوز پیر مغزی الیه بجا آورده و نواب شجاع السلطنه پس از انجام مرام و حصول
اطمینان از هواخواهی و صدق ایشان عنایت جناب شاه محمود سخنانی برای صوب شرف و ب مشهد مقدس گردید مرزوه این فتح مقان
روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم در بیلاق استان حضرت خلافت بر طبق عرض نهاده شده و فاصله حتی و دو منزل

برق سیر بشارت فتوحات شاهزاده ملک‌آرا محمدقلی میرزا والی ولایت مازندران و ورود الایاکه استرآباد را
کوشش و اهتمامی دولت علیه نموده بتفصیل ماجری اگر ترکمانان که ساکن یام و یموت که متصل بیابان دشت و ولایت
خوارزمست در سال قبل باغوای رحیم خان والی خوارزم دست تطاول و چپاول بحول و حوش و مزارع و قرای
ولایت مزبور دراز و چون کشاده مواشی و مراعی رعایای بیچاره را نهب و غارت برده بودند در این سال فرخ فال
که چمن خوش ییلاق مضرب قباب زرین خیام سپهر احتشام گردید تا دیوان و دیوان صحرا نورد در او نواب مستطاب
ملک‌آرا با یکه تازان استرآبادی و فادراندازان مازندرانی مامور گردیده و از خوانین رکاب فیروزی مآب ذوالفقار
سرکرده جانبازان سمنانی و علیمرادخان سرکرده سوار خمسه ملتزم رکاب شرف والا آمدند پس از ورود بجهد و چند
وسنندر که از منازل معروف ترکمانان دشت است نواب مستطاب ملک‌آرا با قضای عزم و فاتحه بیانگی
در آن حدود توقف فرموده عالیجاهان ذوالفقارخان و علیمردان خان را با پیشتازان لشکر قیامت اثر تا حدود
بتاخت و تاز ترکمانان یام و یموت فرموده خوانین مزبور سرعت سیر از برق لامع استعار نموده بطالع صبح
ظفر که یکه تاز خاوری سبزه زار خاک عنان اشهب زرین ستام جلو ریز اسب و سبار نموده بود غفلت بر سر آنها
بلاهای آسمان تهنیت آورده از برق و تیغ دیده‌ها خیره گردیده و از گرد لشکر آسمان تیره در اندک زمانی مردان و زنان
بکثیر اسیر و دستگیر آمده و اغلبی از آن گمراهان صلابت نشان طعمه شمشیر دلیران شیرگیر اموال و اثقال آنها کلاً
کسب سپاه ظفر همراه گردیده بقیه تاراج که قابل حمل نبود و نهب آتش سوزان شده و حصه شعله فروزان از آن پس که دمار
از روزگار آن طایفه نابکار برآورده و دیاری در آن دیار باقی نگذاشته بودند همراه غنایم و اسرا با کینه‌خواهی گرد
مراجعت نموده و پیشتران بشارت رسان ابواب سرور و حبور بر چهره هواخواهان دولت علیه برگشودند ذکر
اهدای درب طلای مکلل بجواهر آبدار و نصب آن بر ضریح مقدس حضرت رضا علیه التحیه و الثنا . چون شاهنشاه جم‌جاه
پناه رعیت پرور شریعت گستر از پیوسته درهای آرزو بر چهره امید باز نهاده و درهای کشاد بر روی مقصود ارباب مارب
بسته کشاده است و آنچه از خواسته مهیا و آماده و عنایت ازلی کلید درهای بسته در قبضه قدرتش نهاده و لطف لم یزلی
حل و عقد تمام در کف کفایتش نهاده شکوه دل هر کوزی که روی آرزو نوید فتح الباب بر روی حصول گشوده
کو همت کمار دربه قوت حش در طلوع سپاس نعمت دیگر عنایت از شرف بکتاب مرصع بجواهر رخشان و ...

با فکان کان و عمان از بهر ضریح مقدس روضه عرش درجه ثامن الائمه الهدی حضرت رضا علیه من التحیات اذکاها
و من التسلیمات ازکاها اشارت فرموده استادان اقلیدس اندیشه و صنعتگران اعجاز پیشه مبلغ هشت هزار و دویست
زر کامل عیار بکری از کیسه بجواهر آبدار و در دری شاهوار مرتب آمده و فنون استادی و هنروری در ترتیب آن
بکار برده در این اوان فیروزی نشان که آن باب گنجینه اسرار ربانی و آن دریچه مخزن فیوضات سبحانی صورت
اتمام و سمت انجام یافت جناب مؤتمن السلطانه امین الدوله عبدالله خان اصفهانی بنصب آن بر ضریح مبارک
گردیده و بتقدیم این خدمت بزرگ از امثال ممتاز آمده بنده وقایع نگار نیز برفاقت آنجناب مامور و مسرور شده و در شنبه
نوزدهم شهر شوال از اردوی کیهان پوی روانه مشهد رضا علیه التحیه و الثنا گردیده چهارشنبه غره ذیقعده الحرام
وارد و خارج ارض اقدس آمده نواب مستطاب شجاع السلطنه با جناب قدسی مآب مجتهد العصر و الزمان میرزا ابوالقاسم
و متولی سرکار فیض مدار و خدام ذوی الاحترام و عموم اشراف و اعیان باستقبال شتافته هر باب سعادت مآب را
استادان بکار مبع را بر روی دست گرفته و گرکنان و کنگره‌بانان داخل صحن مقدس و عموم محترم شده
آن مبارک در شهر نهاده و شده خطبه‌های غرا خوانده آمده دعا بدوام دولت علیه و بقای سلطنت سپهر اساس پرداختند چون
در روز یکشنبه یازدهم شهر مزبور که روز مولود مسعود حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه بود در دار السیاده
و دار الحفاظه سرکار فیض مدار شیلان کشیده عموم خدام والامقام و علما و سادات و ذوی العزه و الاحترام را دعوت
نموده پس از انقضای مجمع و دعوت جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله که وارث جمیع ... و در جامه حضرت بود
درب مبارک را بر ضریح مقدس منصوب آورده و طلب کلید درهای آمال دنیا و آخرت بجهت شاهنشاه اسلام پناه
ولی نعمت ان شاء الله الوزیر باجابت مقرون است و جناب امین الدوله العلیا با جمله خدام و سادات سرکار فیض آثار و وجوه علما
و عموم اشراف رسم تکلف و تعارف مرعی داشته هر کس را باندازه تحفه و هدیه فرستاده و دعای خیر بجهت ذات
اقدس حضرت صاحبقران حاصل آورده و موکب همایون نصرت مشحون جمعه هشتم شهر شوال المکرم از چمن
ییلاق وصفت آرای صوب ... مستقر خلافت گردیده و در روز شنبه یازدهم شهر ذیقعده الحرام وارد دره
نگارستان و در روز سه شنبه بیست و دوم شرف فزای فضای دار الخلافه طهران گردید ذکر نهضت شاهزاده
اسفندیار شعار محمدعلی میرزا بعزم محاربه والی بغداد و شکست رومی و گرفتاری کیا و صادق الدولتان سابقاً نگاشته گردیده که والی

پاشای وزیر بغداد و با نواب مستطاب دولتشاه محمد علی میرزا نقض عهد کرده دم از خلاف جوید براو در دما کار
لشکر کشیده و حرکت شاهزاده که دون فرزندان این بنده درگاه در حضرت خلافت کبری مامور بغداد شده قرار بر مصالحه
داده و حدوث مجادلت از میانه برداشته شد در این اوقات وزیر مزبور که بحجت طینت کوردلی … و فتنه منظور بمحمود
پاشای بابان حاکم شهرزور را که از جانب حضرت دولتشاهی منصوب گشته بود و سر بجاده ارادت و عقیدت نهاده
بمدد وعده و فنون منحرف از جاده خدمت ساخته منصرف از طریق صداقت و … محمد آقای کهیای خود را با …
نفر از لشکر بغداد دو هزار نفر از طایفه … که باده عراده توپ رومی از اهل اسلامبول … شهرزور مامور بود
روانه شهرزور نمود محمود پاشای بابان از فراهم آمدن این اسباب مطمئن خاطر گردیده با مدد او کهیا …
سه هزار نفر از سواران جلادت نشان طایفه بابان که در عرصه پیکار … در میدان کارزار …
ساخته در کنار آب سیروان ملحق باردوی کهیا گردیده و چار دست از حقوق نعمت دولت علیه برداشته …
دولتشاهی را کالعدم انگاشت و چون زنده این اخبار … حضرت دولتشاهی رسید …
برز و بر … اسباب گرانی بتوان … شهر ذیحجة الحرام از دار الدوله کرمانشاهان
با جمعیت آن حدود و … ده عراده توپ آتش فشان و دو هزار نفر پیاده نظام …
گردیده روی بصوب شهرزور آورد و … حسین پاشای … و محمد … خان … که از خواص … حضرت دولتشاهی
بود نیز با فوجی از دلیران جلادت نشان از راه سنندج مامور ساخت که در حوالی شهرزور ملحق باردوی والا گردد
در چهارم شهر ذیحجة الحرام موکب والا از قصبه چقان که معبر … ضیق المسالک … عبور نموده در پای آن
قصبه نزول اجلال … حسین پاشا و محمد … خان … با سواره … خود از راه سنندج ملحق باردوی والا گردید
در … هم شهر ذیحجة الحرام از … چقان حرکت کرده در صحرای … قرب شهرزور منزل گزیدند محمد کهیا و محمود
پاشا در … از دو طرف … بر روی … بود و از طرف دیگر … و خلاب …
عراده توپ آتش فشان در پیش روی لشکر مرتب ساخته مهیای کارزار و مستعد کارزار بودند چون دیده شد که موکب حضرت
دولتشاهی … چقان … گردیده … روی آن بدان نهاده دست …
بکار برند و نایره غضب دولتشاهی … فرونشانند …

اقدام ورزنده محمود پاشا جمعی از ریش سفیدان طایفه بابان را با قرآن بشفاعت فرستاده مستدعی عفو جسارت
خویش آمده و تعهد نمود که اگر … بدست آرم پای از دایره مجادلت بیرون کشیده هنگامی که صف مجادلت
آراسته آید با سواران بابان ملحق باردوی اشرف والا گردیده به نیروی بخت حضرت دولتشاهی سپاه رومیه را
در میان گرفته از میان برداریم و احدی را از آنها رها نگذاریم اگرچه محمود پاشا در کفران سعادت و حیله وری
مجرب بوده گفتار نا صوابش را اعتقادی نشاید نمود ولی باقتضای حزم و دور اندیشی رد مسئولش را صواب
ندانسته فرستادگانش را با قبول التماس رخصت انصراف ارزانی داشته … دادند …
درگاه نومیدی … صد بار اگر … موکب ظفر کوکب دولتشاهی آن شب را … در کنار
آب … کهیا صبح آورده علی الصباح … شهر ذیحجة الحرام که … خاوری سر …
زرین از … افق … حضرت دولتشاه … میان …
…
…
…
…
…
…
…
…
…
…
…
…

از بیم و سیار خصم افکن و خونریز که دلیران مجد و سوار از قفای بغداد و بان آتش فشان آمدند و سربازان نظام جنگ
بارو و حصار و شان کیهان چون دیدند آتش رو تیغ رخشان سر فشانند و از نهیب سرباز در درو دمی آتش فشان تاب مقاومت
نیاورده راه گرکوک برداشت و توپخانه خود با آنچه داشت گذاشت محمود و سرباز قفای وی گریزان کردیده خاک آن دیار
بر فرق اعتبار ایشان بیختند و اغروق و دیهای توپخانه و قورخانه و سایر آلات و ادوات حرب و پیکار اکثر و بیشتر آن
نشان کسب غازیان نصرت نشان شده و صف دلیران ظفر توأمان آمد حضرت دولتشاهی مظفر و منصور در هرگاه
که باز نزول اجلال فرموده غازیان خصم افکن را با انعام و احسان خرم و مسرور داده و در تحسین و آفرین مغتنم و سرافراز فرمود
روز دیگر از خیمه گاه کوچ کرده بسعادت و اقبال در قصبه سلیمانیه نزول اجلال روی داد که بار خوف سیاست و رعب
پاشا و والی بغداد کردیده مصلحت خود در این دیده که آنجا بدرگاه دولتشاه آورده خود را از بیم سیاست آسوده آرد
هم از آن راهی که رفته بود و پیچون بخت خود برگشت و بعد از جسارت بر سر کند خسته بر بن خاک نبض آتش غضب حضرت دولتشاه
فشاند و عذر خویش قبول و بخشش از خاکش برداشته قرین التفات شاهانه بر فلک افراشته مژده این فتح بزرگ در اوج
شهر ذی حجة الحرام که از او دوبیت و سی و شش در پیشگاه دارای جهانگشا بعرض عرض افتاده و طبع مبارک شاهنشاه اسلام پناه
از شمول الطاف غیبیه الهی مبتهج و مسرور کردید ذکر عزیمت نواب مستطاب نایب الخلافه عباس میرزا بتسخیر ولایت موش
و وان و محاصره قلعه مشهور به بیتراق قلعه سی و سایر صادرات آن ایام چون ایلات و احشام سیکا و حیدرانلو که ساکنان [illegible]
ایروان و خوی که از قدیم الایام از احشام و ایلات خطه آذربایجان محسوب بوده اند از خاک ایران کوچیده در حدود
بایزید و سامان وان و ولایت موش ساکن آمده پاشایان بغداد و سامان اشار الصاحب کردیده هر چند [illegible]
ایروان و حاکم خوی در استرداد آن احشام ابرام نمودند پاشایان مزبور بکوتاهی میل نشده و [illegible]
نمی پوشیدند علاوه بر این ماجری صادق بیک پسر سلیمان پاشای وزیر سابق دار السلام بغداد از دو و پاشای ارز
بغداد و موحش کردیده و ملتجی این دولت علیه آمده و در دار الخلافه طهران گردید و از آنجا به دار السلطنه تبریز رفته در رکاب
نواب نایب الخلافه فارغ البال آسوده خاطر [illegible] سرعسکر ولایت ارزنة الروم از سرکار نواب نایب الخلافه مستدعی
که او را مطمئن خاطر ساخته روانه این حدود و [illegible] نماید که جلب خاطر خطیر نواب نایب الخلافه در حمایت جانب او در [illegible]
وزاری از دولت علیه در کار او درخواه شده چون [illegible] جلب [illegible] کار [illegible] جمیل و مقدمه بود کارکنان [illegible]

نایب الخلافه در جمیع آستانه های سرعسکر حضرت اشرف بیار روش داده با احترام تمام روانه [illegible]
پاشای وزیر بغداد آن بیچاره بیگناه را گرفته بدر دولت فرستاده و صدور این عمل شنیع زیاده موجب مغایرت
کردیده اطوار وفاق بین الدولتین نوردیده کردیده و دوستان نفاق را خاطرها فراموش آمد سرحدداران دو طرف
گاه و بیگاه دست [illegible] ورزیده و رشته مشاجرت و منازعت از دست ننهاده تا آنکه کار [illegible]
و در ارتکاب حروب منجر کردیده نواب نایب الخلافه متحمل حرکات ناهنجار سرعسکر گردیده از دار السلطنه تبریز حرکت کرده به
خوی قامت گزین آمدند و در آنجا محقق کردید که سرحدداران سامان روم را منظور از ارتکاب اینگونه کارهای ناشایست
مخالفت با دولت علیه ایرانست و بنای مداخلت بسرحدات خوی و ایروان نواب مستطاب نایب الخلافه و ولیعهد [illegible]
حسن خان ساری اصلان را بعنوان منقلای لشکر [illegible] امور سرحدات بازید ساخته و خود نیز [illegible]
ذی حجة الحرام از بلده خوی [illegible] رایات نصرت آیات آمده در منزل [illegible] حسن خان ساری اصلان [illegible]
افزای خاطر [illegible] نواب کامیاب نایب الخلافه العلیه کردیده بتفصیل اجمال آنکه ساری اصلان پیش از ورود به منزل [illegible]
معلوم آورد که لشکری از رومی با توپخانه و آلات حرب ارزنة الروم در حوالی بیتراق قلعه منزل گزیده مقصد تجاوز به سر
حدات ایروان دارند [illegible] قاسم خان قاجار [illegible] را با فوجی از دلاوران در مقدمه روانه ساخته خود [illegible]
هیجای کار [illegible] کارزار بر پا کرده قراولان لشکر رومی [illegible] قاسم خان کردیده از طرفین دست بجادله
برگشاده بمیان جدال سپاه رومی روی گریز آورده فرار بر قرار اختیار نمود [illegible]
و اصل عسکر سرعسکر رومی نمود سرعسکر مزبور [illegible] به جمعیت خود کردیده دست مجادله برگشاده از آن سو نیز حسن خان ساری اصلان
با شیران [illegible] رسیده شور حرب شعله ور آمده نایره جدال آتش زن جنگ [illegible] کرده [illegible] روز تا هنگام [illegible]
آتش معارک مشتعل بود و [illegible] در افتاده [illegible] الامر [illegible] اقبال [illegible]
بخت سرعسکر رومی [illegible] آمده ستاره اقبالش از برج سعادت زایل کردیده از میدان پیکار فرار کرده در پشت حصار [illegible]
باره و برج قلعه [illegible] شد شب را [illegible] که خسرو سیارگان بر خیل ستارگان [illegible] حصار [illegible]
احاطه [illegible] صباح که هنگام طلوع [illegible] اقبال [illegible]
سست بنیاد [illegible] مساوی چهار هزار نفر [illegible] تیغ آتشفشان [illegible] قلعه را [illegible]

و سایر آلات و ادوات حرب که ذخیره داشتند گذاشته و راه فرار برداشتند قلعه مشحون بهر گونه ذخایر با توپخانه و قورخانه
و اذوقه بتصرف غازیان نصرت آثار درآمد پس از وصول این خبر مسرت اثر بتصرف قلعه نواب نایب السلطنه العلیه قلعه
گشای صوب بایزید گردیده در اول ورود لشکر فیروزی از قلعه زنگ زور که در سمت مغرب شهر بایزید واقعست در غرب جنگ
همه پیش شده و فتح برد و یورش از تصرف رومیان در آورده مخلص نمودند اهالی شهر از هجوم سپاه ظفر شعار بیشتر
بایزید و اشتغال از بهت غارت علما و قضاة و سایر سادات و اشراف شهر را باردوی کیهان پوی اشرف والا فرستاده
طالب امان آمدند نواب نایب السلطنه دست رد بر سینه التماس آنها ننهاده بشفاعت علما و سادات راه ابتهاج مفتوح
داشته لشکر ظفر اثر را از تعرض بعرض و ناموس و اموال و نفوس اهالی شهر ممنوع فرمودند جمعی از سربازان جلادت شعار را
بمحارست قلعه زنگ زور گماشته و خود در حوالی بایزید بنظام امارت پرداختند بحسب اتفاق بهلول پاشای حاکم بایزید
که از عمل معزول و در ارزنة الروم محبوس و مخذول بود در همان شب حالی الفقدا وارد شهر گردیده و قلعه اوچ ترای را که برفراز
سنه شامخ واقع و در بالای شهر و بروج و بیوتات بتصرف مصرف گردیده و آغاز جنگ و در مقام ترتیب و تعبیه توپ
زنگ زور بود مشغول شدند که فلک کشای این سپهر حصار را اوچ ترای فی الفور قلعه گشا بر زدند و در زیر سنام برآمد
و قلعه داران جمعی جیش را بکشتن از پای در آورده و نواب سالار کامیاب نایب السلطنه فوج بهادران را با چند تن از اعیان
و سرخان گرجی سرکرده و مقرب الامرا امیر پهلوان خان بیورش شهر و قلعه ساخته با احضار بهلول پاشا اشارت راندند بهلول پاشا
ابلاغی از زبان آن امیر در رزم عسکر مقیم نیست و آمدن این بنده باردوی والا موجب الطاف و خواهد بود دیروز از دریچه روانه
اردوی اشرف والا ساخت نمت والاهمت نایب السلطنه نواب اردوی متقاعد گردیده مقرر شد که بهلول خود با
با عذر بر کاب بوسی اشرف والا شتابد که دو بهلول پاشا چون بخاره کار منحصر در جدال دیدند و قلعه اوچ ترای را
گرده وارد اردوی همایون گردیده و دلیران قلعه گشا اوچ ترای را با بروج و باره و شهر متصرف آمدند روز دیگر اهالی
عموما بنجف بخش وارد حضور مبارک اشرف والا گردیده مورد نوازشات گوناگون شدند بهلول پاشا بخلع
گردید و پاشائی شهر بایزید بکافی السابق سرافراز شده امیر الامرای العظام حسین خان سردار وارد شهر گردیده
مقیم همایون صاحبقران گیتی ستان زینت زد و فتح باز نواب مستطاب نایب السلطنه دست کرم و مرحمت
احسان بر عموم اهالی آن حدود و سایر علما و سادات و اشراف را بخلاع فاخره و سایر رعایا را با نعامات

نگار جشن و خرم و مسرور و با بهجت توام ساخته از جهام آن حدود بجا آسوده آمد در کمتر مملکتی بجا ملک محمد دولت
گردیده دعا خواهان دولت علیه در ستایش مراتب مرحمت سلطان فرمودند چنین گفته‌اند بزرگان بولیکار
چنین نماید که بنشر خبر دارند تا اثر **ختم ذکر حضرت دولتشاه و سفر جانگداز آن در ایام محنت و حرم** نواب دولتشاه پس از انهزام پاشا
و انهدام دولت محمد پاشا و ورود بسلیمانیه و التجای کهیا باستان مروت نشان حضرت دولتشاه مشغول
و مکارم آن بر بهنه نسبت خلاف عظمی در باره وی بشکر از عنایات حضرت باری را بحرم محترم جزم عسکر من
علیهما السلام و حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گردیده و در غره شهر صفر المظفر جبهه سای آستان مقدس کاظمین
عسکریین علیهما السلام گردید روزی سه چهار در آن روضه عرش اثر جبین ضراعت بر خاک سود و عفو گناهان بشفاعت آن
بزرگواران از درگاه آمرزنده گناهان مسئلت نمود و بقای دولت علیه و صحت وجود مسعود حضرت خاقان گیتی ستان
دست کرم و احسان بر خدام ذوی الاحترام و سادات عظام و فقرای آن بقعه متبرکه گشود و در روز چهارم ماه مذکور
زیارت وداع بجای آورده از آن جا بعزم مسرت عطف عنان بقریه اوج عباس کرده از راه خالص عازم مقصد
گردید ولی مزاج مسعود را بعارضه اسهال انحرافی از درجه اعتدال روی داده و طبیب لطیف را تجویزی از انصراف دولت
حاصل گشته بود و مع ذلک لشکر نصرت اثر در اطراف دار السلام بغداد مشغول ترکتازی بودند و هر روزه دست نهب
و غارت میگشودند داود پاشا از روی ضرورت متوسل بشفاعت علمای اعلام گردیده فاضل کامل عالم عامل زین الملة
والدین شیخ الاسلام و المسلمین جناب شیخ موسی نجفی را واسطه عفو از زلات و گذشت از تقصیر خود ساخته روانه حضور
سعادت دستور حضرت دولتشاه ساخت و بالتماس رضای خاطر مبارک بهر جهتی از جهات پرداخت چون عارضه مزاج مبارک
روز بروز در اشتداد بود و ضعف طبیعت در قوت با حضار کار کوشیده و دیده از بعضی تکالیف درپوشیدند جناب
قدسی مآب شیخ را مقضی المرام رخصت معاودت داده موکب والا از حدود دار السلام عنان عزیمت بصوب کرمانشاهان گردید
در پای طاق گرا قوای ظاهر و باطن را چنان ضعفی طاری شد که از حرکت باز ماندند و رفتن مقدور نبود لاجرم در آن منزل
روزی چند را متوقف آمدند و باحضار طبیب فرنگی از دار السلام بغداد و تعجیل چاپاران برق نشان روانه گردید طبیب بزودی
وارد شد که کار مشکل آمده و مرض صعب گردیده و طبیب بجا دست از تصرف کشیده مرض بر صحت غالب بود و ضعف بر قوت
ظاهر روز پنجشنبه بیست و ششم ماه صفر یکهزار و دویست و سی و هفت هنگام سحر داعی حق را لبیک اجابت در داده و نوبت

حیات را تسلیم قابض ارواح نمود و جهان فتوت و عالم مروت که فضای جهانش کلبه محقر بود و عرصه عالمش گنج مختصر
دو سه از کرباس و تخته سه چهار از تابوت گنجایش پذیرفت و پیکری که از لطافت برگ گلش آسیب رساندی در خاک
بنهفتند نجف و معتمش نقش که چون از شبان ارجنات و کرد ماتم بر چهره روزگار نشست و دیده مردم دم دم
اگر سرشک بود و مبدل بخون گردید چه چشمان که از کار شد و کار از ابر گذشت باز نبود و مبدل باشک سوزان آمد در سطح زمین
از سیلاب خونین ها که بنود و اگر بود در بحر غرق شد در دلهای غمین جز آتش خونین نبود و اگر بود دامان فرو ریختن از آن
پس هر چه بر سر زدند سنگ خاره بود و هر چه فرو بارید لخت جگر خود و گرم فریاد بر آوردند که در کدام دست و دل
فتوت و مروت ماند بر نشسته که در چه قالب پیکری آرام گرفتیم سخاوت و مروت که هر دو جهان گرد در روی از عالم برتافته
عزم و جزم وداع عالم نمود و بسوی عدم شتافت بیچ هم آغوشش نام آمد که بازوی زنند و گو زر بخانه که از زن گرد
که بکار زند و کجاست لطف کلام که بر دو زر کوچک و بزرگ از دو ماتم سیاه پوشیده و در ساغر اند و در زیر بار
جبینهای حاضر را بال دو دم بریده نشسته علم و رحم بود و از چاک جان در دیده ماند که نان و سنگ بر سر سینه زنان روی
کرامت نشان بنهادند در منزل ارونق آباد نواب محمد حسین میرزا که خلف ارشد آن گرامی و فرزند ابای علوی بود
فیاض استقبال نعش شریفش را در رسید و کینه بخوبی گشته در دود و دیگر با شاهان فرخ گهر انگار شده و حیات
و تقریر مرده زن در بازار و برزن خاک و خاره را گریه در آورد و آه و ناله پیر و جوان در و دیوار را بفریاد در آورد
گنج کرم و کان سخا و بحر فتوت و سپهر مروت را علا الله در باغی که از مستحدثات دولتشاهی بود با مانت در خاک سپردند
و حسرت لقای سوختش بخاک بردند این خبر وحشت اثر در ششم شهر ربیع الاول بحضرت امنای دولت علیه رسیده شور
کشید اما حضرت خلافت را که مصابرت و شکیبائی که چون ظرف مربع جلیل منبع را نشسته و در خورست
از اظهار جزع و فزع کرده برضا و تسلیم پیش آورده که از چنین مبارک بر گشاده و دل بمصابرت در نهادند و روب
روزی چند چون دریای شادی بر رو بسته اند بر و بالای شاهزادگان والاشان و امرای آستان [illegible]
حسب بیان ملبس کرده پس از آن فرمان مطاعه بتجلد و تیمار خاطر نواب محمد حسین میرزا و سایر فرزندان آن مرحوم
از مصدر خلافت صادر گردیده و ولایات متعلقه به ولیشان در الکاکان مرحوم نواب [illegible] داشته
مرحمت کبری باوج سپهر افراشته اند و تأکیدات اکیده بعمال و اعیان ولایات رفت که کماکان اوامر و احکام او را

مطیع و منقاد

مطیع و منقاد بوده حضرتش را بر خود صاحب اختیار و مختار بدانند بابلاغ احکام قاطعه شاهنشاهی و نظم بعضی مهام مقرب الخاقان
العلیه عیسی خان میرآخور باشی مامور آمد دیگر از حوادث آن ایام بلای وبا بود که از هندوستان و عمان
حلول به بندر ابوشهر و صایر بنادر و بصره و کربلا و [illegible] فارس و نفس بلده شیراز کرده و قریب بیست هزار نفس
فنا و تلف ورده آمده آنچه از لغات [illegible] استماع افتاد در نفس دار العلم شیراز بتخمین و قیاس شش هزار نفس از مرد و زن صغیر
و کبیر جرعه کش ساغر فنا گردیده رخت هستی بعالم بقا کشیدند نعوذ بالله من غضب الله ورود بهار عالم آرا و تهنیت
ادا آمد خسرو بسیار کمان در این سال میمنت نشان بسعادت و فیروزی روز شنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی از
دو بیست و سی و هفت هجری مطابق سال فرخ فال یونت ئیل حضرت ولیل ترکی دو ساعت از روز برآمده که
محفل آرای ایوان حمل گردید زال زمانه حدیث جوانی از سر گرفته فسانه فسردگی از یاد برد عرصه گیتی از نسیم اردی
بهشتی بازار روضه رضوان بشکست ساحت بلغ از آبیاری سحاب بهار نام خلد برین از صفحه خاطرها بسترد خاک
از خضارت روضه ارم دم بر آورد و شاخ خشک از نضارت نهال طوبی نقش بر کشید لاله نعمان بساغر گلی بر [illegible] نرگس
شهلا چشم بیماری بر [illegible] سنبل سر زلف پریشان آورد که طره پریشان خوشتر بنفشه گیسوی مشکین [illegible] باغ
پر تاب سرو پاکوبان آمد که از بند خزان رسته و چنار دست افشان گردید که از گشاده دستی ولشاد دم فارغ
[illegible] آمد که رنج خاطرها مرهم عنادل نوا پرداز گردید که زنگ دلها مبرزدایم دارای کیهان بخشنده
جمشید زمان خسرو جهان سحاب کرم آفتاب همم [illegible] جلالت سپهر عدالت شهاب عزم آسمان حزم مظفر جلال
شاهنشاه عادل صاحبقران باذل محفل شاهانه بیاراست بزم شادی مرتب آورد و بشادی دلها مخزن کاوه
بخرمی خاطرها گنج [illegible] بیار آورد و پس از انقضای زمان شادی و عشرت و انقضای لوازم خرمی و مسرت
لشکر کشی در رسیده هنگام عدو کشی در آمد چنار لشکر جرار اسپار رفت و ترتیب سپاه ظفر همراه همت خسروی
گردیدهای دلیران خروشان شد و سینه سروران جوشان گشت پرچین ابر کرد گشاده [illegible] را نهاده تا زبان
نشان از حصال استحکام از قوائم بر داشته شد و رایات عزیمت بصوب چمن سلطانیه بر افراشته موکب ظفر کوکب در روز
[illegible] شنبه [illegible] شهر شوال المکرم هزار و دویست و سی و هفت از دار الخلافه طهران حرکت کرده در منزل سلطانیه نزول اجلال
فرمودند در آن منزل مسعود نظم مهام دار الملک خراسان بسته عالی نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا جناب [illegible]

میرزا عبدالوهاب از رکاب نصرت مآب حضرت اشرف بصوب خراسان ارزانی یافت و روانهٔ مقصد گردید
رایات ظفرآیات از منزل مزبور بجانب سلطانیه منعطف گشته و روز دوشنبه یازدهم شهر شوال المکرم ساحت
سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام آمد **ذکر مجادلهٔ چوپان اوغلی جلال الدین محمد پاشا سرعسکر دولت علیهٔ عثمانی و سایر
سرعسکران با نواب مالک رقاب نایب السلطنه عباس میرزا در حدود توپراق قلعه و انهزام لشکر رومی از تفضلات
الهی و امداد بخت بلند حضرت شاهنشاهی** قبل از این نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار گردیده که بجهة آشوب طلبی
سرحدداران حدود دارالروم و تجاوز پاشایان ولایات موش و وان و بایزید از حد خود و تصاحب
ایشان ایلات و حشام سیکی و حیدرانلو و اعلان و در نقض عهد در باب صادق بیک پسر سلیمان پاشای وزیر سابق دارالسلام
بغداد و سایر مواد نواب مستطاب نایب السلطنه فرزند گرامی آن حدود را مصمم گردیده قلعهٔ بایزید و سایر قلاع را از تصرف ایشان
سامان با توپخانه و قورخانهٔ ایشان با انضمام سامان موش و ولایت وان و قلعهٔ مشهور به توپراق قلعه سی
ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ شاهنشاهی آمده و رئوس منابر و وجوه دنانیر باسم مبارک و القاب همایون حضرت
گیتی ستان مشرف و مزین گردیده و ولایات وسیع الارجا تا حضیض ارض روم بحیطهٔ تسخیر و تصرف درآمده
بگذارد و در سنهٔ دویست و سی و هشت هجری مطابق سال ایت ئیل خزینه و بیرکی جلال الدین محمد پاشای چوپان اوغلی
که از پاشایان جلادت نشان دولت علیهٔ روم بود با حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا و توپخانهٔ آتش فشان و آلات
و ادوات لشکرکشی و دشمن کشی برتبهٔ سرعسکری سرافراز گردیده باسترداد ولایات مزبوره و استخلاص حدود و ثغور
آذربایجان مأمور آمده و با مساوی هشتاد هزار نفر سواره و پیاده وارد دارالروم گردیده و نواب نایب السلطنه بمجرد
استماع این جسارت رومیه با استعداد تمام و استعجال ما لاکلام از تبریز حرکت کرده برای سامان بایزید گردیده
امیرالامراء العظام حسن خان ساری اصلان را با مساوی پنج هزار نفر از سواران جلادت نشان بعنوان منقلای سپاه ظفر
گیتی ستان بر جناح تعجیل خواهد پذیرفت در آنجا در روزی چند متوقف آمد تفصیل وقایع بعد از نزول موکب ظفر کوکب
شاهنشاه اسلام پناه در سلطانیه بعرض و عیان حضور سعادت دستور رسید از رکاب نصرت مآب امیرالامراء العظام
اللهیار خان قاجار با مساوی ده هزار نفر سوار نیز که از مأمورین ملازمت رکاب نواب مستطاب نایب السلطنه گردیدند
و حکم محکم شاهنشاه شرف صدور یافت که در باب مجادله با سپاه رومی بشتابند و مشاغل حربی را آنچه شایسته دانند بانجام

تمام بعمل آرند منزل الیه با لشکر مأموره در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شوال المکرم از اردوی کیهان پوی روانهٔ صوب
آذربایجان گردید سرعسکر مزبور پس از ورود بدارالروم و اتمام و انجام عدت و عدت و تهیه و اسباب و آلات
مجادلت و مخالفت روی بصوب مقصد نهاده و حافظ علی پاشا را با مساوی پانزده هزار سواره و پیاده و توپخانه
و سایر آلات و ادوات قلعه‌گیری باستخلاص توپراق قلعه سی که از قلاع مزبوره است و فوجی از سربازان دولت علیه
که در سال قبل بحراست آن مأمور بودند نامزد ساخته و خود نیز در عقب با لجه و دستگاهی بسیار متعاقب روانه
آمد و ابراهیم پاشا را با مساوی ده هزار نفر سواره و پیاده بحراست اطراف لشکر خود برگماشت حافظ علی پاشا اطراف قلعه را
محصور آورده بستن راه و لوازم محاصره از بستن معابر و قطع آب و آذوقه و نقب زدن و منع تردد از خارج و داخل
پرداخت صورت ماجری در منزل اوجق کن حدود بایزید با علام و ابلاغ چاپاران حسن خان ساری اصلان که بعنوان
منقلای سپاه نصرت شمار منزل پیش رفته در مقابل لشکر رومی مشغول ستیز و آویز و سرگرم جدال و قتال بود در
عرض کشیده آمد و عریضه هم که مستحفظین قلعه باستغاثه و امداد و استعانت نموده ظفر پناه و امیرالامراء ساری اصلان
نوشته بودند بنظر نواب اشرف والا رسید حضرت اشرف والا اعانت محصورین قلعه و چیرگی سپاه رومی
از قضیه توقف و تأمل کرده بدون اهمال و اخلال ملاحظهٔ حل و عقد امور و اقبال و وصول سپاه نصرت مأمور
مستطاب شاهنشاه عدیم المثال رایات عزیمت را که از طراوه افراخته کشاده روی بصوب معسکر رومیه نهاده در عرض
راه قرکلیسا که واقع بر سر راه بایزید است جمعی که از ارامنه و غیره در آنجا مجتمع آمده بودند متفرق ساخته در حدود یادین و سیانج
که در تصرف گماشتگان دولت علیه بود دستگیر داده و در محل موسوم بال نزول اجلال فرموده صبح روز سه شنبه بیستم شهر
شوال المکرم از منزل مزبور کوچ فرموده بعضی از ... روز دار اردوی ساری اصلان حسن خان توقف نموده صبح
یکشنبه بمقابله و مقاتله اقدام نماینده در عرض راه به خبر رسید که کار را بر قلعه‌گیان تنگ کرده اند و نقابان از زیر خرج
تا پای برج و دروب نقب زده اند و نقب را آماده کرده اند که قبل از وصول موکب اشرف والا انبار آتش زده از اطراف
یورش آورده قلعه را مستخلص آمده این خبر نایرهٔ حمیت را اشتعال آورده امیرالامراء العظام حسین خان سردار
و حسن خان ساری اصلان را با فوجی از غلامان رکاب و چند نفر بجهة تعیین و تشخیص جا و مکان اردوی همایون و
معسکر رومیه تعجیل آمدند پس از ورود بآن مکان و وصول بقرب لشکر رومیان از معسکر رومیه سواد لشکری بنظر آورده

وات وقت چهار عراده توپ با چهار هزار سوار و توپال‌باش از عقب پشته برآمده با همان قلیل سوار که ملتزم رکاب نواب ظفر انتساب
بودند جنگ در پیوسته از صدای توپ و تفنگ و آوای کره‌نای و داروگیر عرصه جنگ افواج قاهره نظام و توپخانه و سواره ظفر فرجام
بتعجیل تمام فوج فوج در رسیده و سر راه بر رومیان خیره سر بریده از آنسو نیز جلال الدین محمد پاشای چوپان اوغلی برآمده
مجادلت افراشته قدم در عرصه مبارزت گذاشت لیکن سپاه رومی قبل از وصول لشکر جرار نظامی پشته‌ها و سر کوه‌ها و تپه‌ها را
متصرف گردیده و توپ و خمپاره بر فراز تلال و جبال کشیده بنای آتش فشانی نهاده و دست جلادت بر گشاده بودند دلیران
ظفر آثار با وصف اینکه از شدت قرب مسافت رسیده و عطش بر ایشان غالب گردیده بود و با کثرت تپ و تلال روی بفراز آورده
قانون مجادلت ساز نموده بسیاری از هلال حسن خان بیات افواج قاهره را دلداری خوانده و چون از بن لشکر روی حمله در گردیدند و جنگجویان
خان کرد بس از مرز بر بری و دهر بی از جانب راست آتش فشان آمد فوج بهادران اوزبکی و بیگان جزو شان
شعله سوزان بیالای پشته برآمده از زمین و بسیار بر سواران و توپال‌باش شعله ور گردیده بودند که زمانه سیلاب خون روان
و پشته‌ها از کشته جهان سر اچون کوی غلطان شده و پشته‌ها پامال قوایم تازیان و سر سرنشان عقاب مرگ را چنگال برچید
بازسند و شنگ اجل دامان انصاف گشاده گرد و تیزه داران دار و سی ابطال برآمده تنگ پر از اجگر شیران چنگ
ارزنگ کم غبار پیری و گرانگار گردیده و دوران سپهر برق تیغ و شعله سنان بستر لب آب و بسیار آفتاب ابا ز اچهره آمده
بفر آمده و زمین قیرگون از حسار بگلگون از خون شریان شیران دلیر قرار و ثبات از دلها برآمده هجوم جبست حمل و نوش انجمن
دهشت ربست زرکان و گو زرجان کوشیده شیران هژبر از روی غیرت و حمیت و شمشیر بران در قطع او داج رومیان
حدت مزاج اسکار او ردبیز لداران در پوشیدنی دشمنان دراز دستی لطفور رسانید تیرچار پر راستی پیام اجل بجانی
دولت علیه در دو دفه تنگ برق آهنگ بدرستی بزار مرکی پیچه خلاف زبان ملک بسیه را فروخت از سحاب گرد
قافه فرو بارید از خاک میدان جنگ اجل بر دیده عقاب قضا بیضه طایر جان نهاد از شبان مرگ پر افشان آمده سهام قدر بقصد
سینه اعدا از کمان بالا گشاده یافت بنای علوی بنیان اصلی پشت افتد و بنیان بقا در گرد خاک فرو ریخت حضرت نادر
تحریص دلاوران مانند زبان سنان زبان از کام برآورده ذکر نام و ننگ بوده و باقدام گذاران بیخوش سران اجل
خود بنفسه مقدم بکار جنگ در صومعه میدان گشاده جان آمده و دوقتل رومیان کشیده کمان هژبر بجان گرم کرده که بسیجه قضا
در قبضه دلیران جلادت نشیبا چون بوم زم بود و خود در و بین درائر گردان رزم براز رزم فضای امکان از ترا کم ادرا

آبیاشته شده و در عرصه میدان از تصادم اشباح پشته‌ها بسیر افراشته علیحده جوی از رگان جاری از نهیب و هیبت شمشیر آسمان گون سیل
با صخره آمده مانند طوفان اجل منهزم حمله ترکانه نموده نعره دلیرانه رومیان از اقدام ترکان رهیت فرار گون گردیده
تیره و درون روباه‌سان از حمله شیران گریخته و خاک ادبار بر فرق ناموس بیخته جلال الدین محمد پاشای چوپان اوغلی
با بیست هزار سپاه از روی عسکر خود نهاده گشایه توقف در آن قبه بروی کار آورده وز بین ثبات قدم نام یکار در پشته خود داده وی
قب که از و سپاه منصور چون آتش سوزان و بلای ناگهان تعاقب کنان از فضای وی عسکر در آمده با چهار رجال در
در خود دید عسکر افراشته توپخانه و قورخانه با سراپرده‌ای افراشته بجوه ظفر نموده که آنچه و در راه فرار بر روی قصبه حفظ
پناه پاشای سر عسکر که با استخلاص قلعه می‌گماشته بوده و قلعه را از خود دیده افراشته چون دیده رومیان پشت کرده و ترکان روی
آورده و اوتیز روی از کار بر گردانیده و جوشش را از کرد و آب بلا ساحل نجات کشانیده و کر پاشایان چون ابراهیم پاشا
و سلیم پاشا بر یک سر خود بر داشته روی بجانب ارزنه الروم که نهند نواب سطاب نایب الخلافة العلیه و اجل عسکر گرفته
در خیمه برادر داشته جلال الدین محمد پاشا از نزول اجلال فرمود موازی بیست و یک عراده توپ با قورخانه زیاده از حد حصر
و توپ چیان سرکار شرف و الا را متصرف درآمد سایر اسباب و دوخیام و سپاه غازیان ظفر نشان گردیده و جواهر اموال
پاشایان و سرعسکران نصیب ترکان جلادت نشان آمد نوای همایون مژده این فتح نمایان در هشتم شهر ذیقعده‌ الحرام در معسکر
سلطانیه بعشرت فزای خاطر کوچک و بزرگ شده و فرمی بجاشای مضمر دوره روز دیگر آمده فرمانهای بشارت بطرف ممالک
محروسه از مازندران و خراسان و عراق و فارس از صدر خلافت شرف صدور پذیرفت و چاپاران سریع السیر بانفاذ آن از برق
جهان و باد وزان زار روی کیهان پوی روان آمده و بحصول فتح قاطعی دولت را امرزه و و بشارت رسان

ذکر تعیین سپاه نصرت دستگاه باستخلاص دار السلام بغداد و استیصال احمد پاشا و اضمحلال طایفه بابان و صادرات
آن اوان چون حضرت صاحبقرانی گیتی ستان را در هبت حرکت موکب نصرت کوکب مکنون خاطر الهام مآثر این بود
که بنفسه داوری در و پاشای وزیر احوال دار السلام بغداد و سنقضی فرمود و نشانه درین گفته همایون سراردت تیز
بر آستان عرش بنیان ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم نهاده و در ابواب سعادت دنیا و آخرت بر چهره همایون گشاده
ظهور این فتح نمایان دیگر بالظهار مکنونات ضمیر آفتاب نظیر گردیده اقدام بعزم مبارک را مصمم آمده و انجام و اتمام مرام را
جازم گردیدند اولا نواب محمد حسین میرزای صاحب جیش را سرحدات عراقین را باسواره و پیاده دسته و آماده آن

سرحدات دو هزار و [illegible] نواب قیامت آیات نامزد صوب بغداد فرموده امیر الامرا اعظام محمد قاسم خان قاجار قوانلو
نیز با قادر انداران استرآبادی و هزار جریبی از رکاب نصرت انتساب با مضای این خدمت مامور و مفتخر آمد پس از آن نواب
مستطاب عبدالله میرزای صاحب جیش نیازه ولایت خمسه را با سواران جلادت نشان آن سامان به تسخیر شهرزور و جنب و کار
طایفه بابان که زیاده مغرور و جسور گردیده گاه گاهی نیز تجاوز از حد خود جسورت و علف خوار احشام کردستان می‌نمود
مامور فرموده از سرکردگان رکاب سعادت انتساب امیر الامرا فضلعلی خان قاجار قوانلو با سواره خدابنده لو سنقر
و کلیائی و عمدة الخوانین ذوالفقار خان حاکم سمنان و مطلب خان حاکم دامغان با دستجات بواجبی خود با لزام
رکاب نواب معزی الیه و اتمام خدمت مقرره شتابان شتابی مفتخر و مباهی آمده و والی الولاة امان الله خان والی کردستان
نیز با سواره کردستانی بر طبق حکم محکم حضرت صاحبقرانی در انجام این نهضت و اتمام این خدمت ملتزم
رکاب نواب والا گردید سپاه مامور در بیست دوم شهر ذی قعده الحرام از اردوی کیهان پوی همچون
سیل جوشان و شیر خروشان و بلای ناگهان و حوادث زمان بصوب مقصود و سبک عنان و مسرعتر شتابان شدند
و موکب ظفر کوکب صاحبقران گیتی ستان با جهانی از هژبران خصم افکن و عالمی از شیران دشمن شکن بسعادت
و اقبال در چهارشنبه نهم شهر ذی حجه الحرام با مضای کلمات خاطر الهام آثار از چمن سلطانیه شقه گشای لوای
نصرت انتما گردیده و چمن بچمن من محال السعد آباد همدان مضرب خیام سپهر احتشام شد پس از انقضای عید سعید اضحی بمنزل
فرخنده نصرت آرای چمن بارسنج گردیده در آن منزل مژده فتوحات متوالیه از جانب نواب عبدالله میرزا و محمد حسین میرزا
خاطر آفتاب مظاهر خسروی مبتهج و مسرور آمده در حضرت خلافت عرض اقتدا و که نواب محمد حسین میرزا ولایت مندلیج
و جسان و بدرائی و زرباطیه ما یحیط تصرف در آورده و بر کنار زی اطراف دار السلام بغداد در منزل یعقوبیه نزول
اجلال داده بود و وزیر بغداد و [illegible] ضراعت بر آمد جناب قدسی انتساب علامه الدورانی وحید الزمانی سید
حاجی فاضل سید عبدالله شبری بشفاعت بر انگیخته و از انطرف نیز نواب عبدالله میرزا حدود سامان بابان
بنهب غارت نموده قصبه شهرزور نیز از خیال مراکب لشکر قیامت اثر زیر و زبر گردیده است اکنون آتش زن
حول و حوش ولایت موصل و کرکوک است و ساکنین آن مرز و بوم از حلول و وصول سپاه کینه خواه در ماتم
و سوگ نشسته استماع این اخبار مسرت آثار و فتوحات متواترات متوالیات زیاده محرک رایات ظفر آیات گردیده

عزم تسخیر بغداد جزم آمده اهمال در رکضت موکب همایون خلاف رویه حزم ولی تقدیرات یزدانی را با نهضت
سلطانی توافقی نبود و مکنونات الهی را با مکنونات ظل اللهی تطابقی روی نداد لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه تفصیل این
و تاخیر عزایم سلطانی را در بابی انکه ناگهانی در اردوی کیهان پوی ظفر بنیاد و سایر بلاد روی داد اردوی نواب
عبدالله میرزا و محمد حسین میرزا با تمام از حلول این بلای آسمانی متفرق گردیده چنان پریشان و بی سامان
آمدند که اجتماع و انعقاد دو تن از آن جمعیت در مکانی صورت نه بست و کم کسی از آن قضای مبرم برست در
موکب همایون نیز روزی پنجاه نفر و بیشتر در معرض تلف بر آمده جرعه نوش ساغر بلا گشتندی و مرحمت
باده و با امنای دولت را جسارت بعرض این عارضه کبری و قضیه عظمی نبود روزی چند در اکتمان این داستان
کوشیدند و صورت ماجری را از حضرت خلافت عظمی پوشیدند چون اثر بلا روز بروز در اشتداد بود و با
و با آنًا فانًا در اعتلاء و ازدیاد و از بیم آنکه مباد و العیاذ بالله ذات همایون اقدس را عارضه عارض گردد
و وجود مقدس را آسیبی در رسد بناچار در صدد اظهار بر آمده صورت قضیه اتفاقیه را در حضرت خلافت
انگار آوردند از آنجا که چاره و با اعتقاد اطبا منحصر در ترک مجالست و عدم مصاحبت و مؤانست است
همانا که این مرض را از جمله امراض مسریه دانسته و از این رو نفوس را از مجالست هم دوره مهجور خواسته اند
علی الحال حکم خسروی بتشتت شمل و تفریق جمع نافذ گردیده و هر کسی با شخوری روی نهاده و هر شی رخت بمکان
کوهساری کشید سر گرینه یوم یفر المرء من اخیه ظهور پیوست پسر را پروای پدر نبود و برادر را غم برادر [illegible]
در قبور مقبور گشتندی و صوفی در خاک مستور بماندندی حضرت خلافت با معدودی از خواص روزی چند را
در دامن الوند که در عذوبت آب و خنوبت هوا اشتهار ندارد اقامت گزین آمده ولی عفونت هوا و شدت وبا
بمرتبه اشتداد یافت که سرایت بوحوش و طیور نموده در همه باغات و قنوات همدان خصوصا و سایر بلدان عموما
بوی وبائی و مرغی بر مشام می‌رسید و در جمله بلاد عراق و فارس و مازندران و خراسان و آذربایجان و گیلان
آتش این بلا در اشتعال بود و مکان و قطان مرز و بوم و بری پاشیده و پریشان از شدت وبا و حلول این بلا و این
عارضه جانکاه هر کس را فرو گرفتی در ظرف سه ساعت بدون قی و سه اسهال مانند جوهر موم در آتش سوزان
گداختی و بلا امان قالب از نقد حیات تهی ساختی بعضی را آتش بیال آب حیات بود و برخی را از تامل [illegible]

روان ما برروان قومی واجب باز از غاس در آب آتش حیات آمدی و شرب شراب مایه هلاک شدی کس ندانست
که دوای این درد چیست و درمان این بلای ناگهانی در کجاست مختص کلام در مدت هیجده روز در مملکت ایران
زیاده از صد هزار نفس بهلاکت رسیدند و جرعه جانگداز وبا چشیدند حضرت خلافت از دامن الوند رخت بقصبه
نهاوند کشیدند و ایام عاشورا را در آن سامان ادام نشان خلد آثار در پناه حضرت قادر بی‌نیاز آرمیدند و
وقایع نگار را نیز از تفضلات رب ودود در ظل وجود مسعود شاهنشاه فایض الجود مأمون و از بلای وبا بوده و غنوده و دعای
سایه خدا المشرفه که وجود مبارک صاحبقرانی از آسیب این بلای ناگهانی و نازله آسمانی محفوظ و محروس آمد
و نوای شادی و نشاط در طوامان فدوی ازین موهبت عظمی گرائیده و برین گنبد آبنوس از مجاری این اتفاق
امیر الامرا العظام الکبار خان که مأمور آذربایجان و مجادله با رومیان خواهیت نشان گردیده بود
در قصبه نهاوند جبهه سای آستان صاحبقران گیتی ستان آمد و مشمول عواطف شاهانه شد پس از انقضای
ایام عاشورا و اتمام تعزیت داری و اشکباری بر جناب سید الشهدا علیه التحیه والثنا قصبه بروجرد از فر قدوم
میمنت لزوم صاحبقران گیتی ستان رشک فزای روضه رضوان گردید روزی چند را در آن خطه دلگشا
بتفرج خاطر خطیر بهجت اشتمال اقامت روی داده و نواب مستطاب محمد تقی میرزای صاحب اختیار استان
بهشت نشان با هریک از چاکران دربار گیتی مدار و ظفر قرین رکاب میمنت آثار رسم میزبانی و مهربانی و دوام
تعارف و تکلف را مرعی داشته همتی بر جلب خاطر فدویان دولت علیه بر گماشت پس از تحقق اطفای نایره وبا
و ثبوت رفع استیلای غائله وبا و اطمینان قلوب از دهشت حدوث آن حادثه عظمی و داهیه کبری موکب فیروزی
کوکب از قصبه بروجرد بمقتضای رأی صواب صوب بصواب بلده قم گردیده روزی دو در آن بقعه مبارکه بزیارت حضرت
معصومه علیها التحیه والثنا کسب سعادت نموده در چهارشنبه بیست و دوم محرم الحرام یکهزار و دویست و سی و شش هجری
دار الخلافه طهران از ورود مسعود موکب سعادت نشان رشک باغ جنان آمد **ذکر نواب نایب الخلافه و محاصره بیرونها**
و وقوع مصالحه با رومیه نواب مستطاب نایب الخلافه پس از انهزام جلال الدین محمد پاشای چوپان اوغلی و سایر
پاشایان و سرعسکران رومیه بعزم استخلاص ارزنة الروم و تسخیر و تصرف آن مرز و بوم از منزل ییلاق قلعه سکج
گرده روی عزیمت بصوب مقصود نهاده از آن طرف سرعسکران و پاشایان و کارگذاران دولت علیه عثمانی صلاح

دولت را در منازعه ندیده و از جنگ و دار و نهب اموال فقرا و ضعفا محترز و مجتنب آمده قرار کار بر مصالحه و دوستی
بین الدولتین علیتین داده شد و بنیان امر بر متارکه مجادلت و مخاصمت مملکتین بهیتین نهاده آمد بانجام
مرام بارسال رسل و رسایل پرداخته از دو استان مصالحه و متارکه تحفا در میان آمد چون در معسکر
نواب مستطاب نایب الخلافه بلای وبا را اشتدادی روی داده مردم زجمعی از لشکر نصرت اثر در معرض
بدرود تلف بوده مصلحت در قبول مصالحه بوده صلاح دولت در ترک مجادله انعقاد مصالحه بین الدولتین
از طرف دولت علیه عثمانی محمد امین روف پاشای والی ولایت ارزنة الروم صدر اعظم سابق معین گردیده و از جانب
دولت علیه ایران میرزا محمد علی آشتیانی صاحب دیوان رسایل سرکار شوکتمدار نواب نایب الخلافه الکبری تشخیص
آمد شرایطی چند که در صلح نامه مبارکه علی التفصیل مندرج آمده است امر مصالحه در هفدهم شهر ذی قعده الحرام یکهزار و
دویست و سی و شش هجری مطابق یونت ئیل ترکی صورت اتمام و انجام پذیرفت و آتشین مسالمت غبار مجادلت
از حواشی خاطر رضای دو دولت علیه برفت نواب مستطاب نایب الخلافه مظفر و منصور بصوب دار السلطنه تبریز شتافته
و ایالت مراجعت کرده و ساکنین ثغور و سرحدات مملکتین بهیتین در مهد امن و امان غنوده‌اند **ذکر صادرات ایام توقف موکب ایران**
در دار الخلافه در اوایل شهر ربیع الاول موازی دوهزار نفر از ترکمانان تکه ساکن حدود مرو شاهجهان بتحریک والی خارزم
و فتنه جوئی خوانین اکراد چمشگزک خراسان سرداری مراد سردار که بعزم تاخت نواحی ارض اقدس سبک عنان آمده
اهالی انتظار در حول و حوش مشهد مقدس دست نهب و غارت برگشادند نواب مستطاب شجاع السلطنه را از دست
دمیلی که تواند اجتماع لشکر و حشر پرداخت نبود و غیرت فطری آن شاهزاده کامکار جلادت شعار نیز اجازت نمیداد
که تحمل بر جسارت آن طایفه شقاوت آثار نماید و تقاعد از اقدام بمقابله آن گروه ضلالت شعار ورزد لاجرم با همان
قلیل سواره مروزی ساکن مشهد مقدس و غلامان ظفر رکاب که زیاده از هفتصد نفر نبودند بلا تأمل حرکت کرده
در چهار فرسخی ارض اقدس آن غارتگران بی ایمان را از قضا دررسیدند چون دیدند که شاهزاده بشجاعت ایشان چون
شیران عزم شان بقصد ایشان سبک عنان است در ریختن خون دشمنان کشیده تیغ بران و گشاده خدنگ پران بر فراز
پشته برآمده دست مجادلت برگشادند و دل بمقاتلت برنهادند شاهزاده کامکار را لاخط قلب و کثرت آنها نموده چون شیری
که خود را بر گله گوران زند بر ایشان حمله ور آمده و بیوحش حزم خرمن عمر آن بد اندیشان مانند برق یمان صاعقه کشته

که دم تیغ و نوک سنان از خون شهریان آن طایفه گلبن نشان شاخ ارغوان شده و خاک غبرا گون رشته مرجان
سرها بریده گردیده و چون ایشان در دیدهٔ ترکمانان تاب مقاومت نیاورده و اسرا و منهوبات خود را بجا گذارده روبه سان پرتش
آن هزبران خروشان گریختند سواران جلادت نشان تعاقب ره سبک عنان آمده مساوی سیصد نفر
سر و کیسه و چهار نفر زنده دستگیر و کمند گرفتاری اسیر گردیده بقیة السیف خسته و شکسته و زخم دار از آن ورطهٔ هلاکت
خود را رهانیده و در خفای حیرت و بوادی ادبار پی سپار آمدند نواب مستطاب شجاع السلطنه مظفر و منصور وارد
ارض اقدس گردیده و شکرانه غلبه بر خصم جور را روی نیاز بر آستان عرش بنیان حضرت رضا علیه التحیة والثناء سوده
و سرهای سرهنگان را بابلاغ مژدهٔ این فتح نمایان در اواسط شهر ربیع الاول جبهه سای دربار گیتی مدار شاهنشاه
تاجدار گردیدند و جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب نیز در اواسط شهر مزبور از دار الملک خراسان وارد آستان
عدالت بنیان شد جناب قدسی القاب رئیس الطایفه شیخ المشایخ شیخ موسی نجفی دام فضله شفاعت وزیر بغداد
و استرداد محال جسان و بدرائی و ولایت مندلیج که بتصرف سرحدداران دولت علیه بود در غرهٔ شهر ربیع الاول
شرف اندوز بزم همایون حضرت خلافت آمد نواب مستطاب حسنعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس نیز به
تقبیل آستان خلافت بنیان و نظم برخی مهام مهمه در شنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر سرافرازی برکات
دربار سعادت آثار نهاده و دیدهٔ انتظار از لقای بهجت نثار شهریار گیتی مدار منور آورد و نواب مستطاب
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی دار الملک خراسان نیز در پنجم شهر رجب المرجب باستدعای استعفای دار
الملک خراسان وارد دار الخلافه گردیده و در بهجهٔ بهار عالم آرا تحویل خسرو سیارگان ضیا افزای فضای جهان
در این سال فرخ فال روز پنجشنبه ششم شهر رجب المرجب یکهزار و دویست و سی و شش هجری مطابق سال خیریت دلیل
قوی ییل ترکی هشت ساعت و نیم از روز مزبور گذشته از خلوتسرای حوت بعشرت کاخ حمل قدم نهاده و درهای نشاط
انبساط بر چهرهٔ جهانیان برگشاد و باز مرغان چمن را نای نوآیین مرغ اندوه و رنج نغمه سرا آمد باز بنات نبات را
صورت زیبا بر رخ محنت زدوده پرده از رخسار دلارا برداشته شد بلبلان شوریده را سودای گل تازه گردید گلهای
افسرده را چهره زیبا پر از غازه سرو با قامت موزون پای کوبان آمد شمشاد با گیسوی پرچین دست افشان خاک
تیره سر سبزی جست خاره سیاه خرمی یافت لاله نعمان را آتش فسرده شعله ور شد نرگس فتان را قدح جمشیدی

گردید سنبل در عطر فروشی رونق بازار عطاران تتار شکست بنفشه در رایحه بخشی آب نافهٔ آهوان ختا برد شاخ انار ناز
سوی انگار را آورد شمیم ریحان دم عیسوی پدیدار ساخت عالم یکبارگی خرمی گرفت جهان یکباره نضارت یافت
شاهنشاه جهان گشا صاحبقران عالم آرا کنار زمین کیهان خدای فلک تمکین قالب جهان را جان یکبارگی را
روان آفتاب خسروان ملک الملوک ایران تهنیت نوروز فیروز را بسعادت و اقبال بزم رامش بپا راست نغز بخش
خاطر مبارک را محفل نشاط مرتب آورده باورنگ گردون سنگ بدولت قرار جست بر دست خلافت باقبال پانهاد
پیشگاه ایوان سلطنت در وسعت تشو بفزای آسمان گردید بارگاه دیوان خلافت در انضمام طره نخجای مروا
آمد فیلان کوه توان بر در کریاس سپهر اساس نوان گردید شیران توانا تن در فضای میدان خروشان خطیبان
را خطبه محامد بر زبان شاعران را دفتر مدایح زبور جان آسمان را سپند کواکب در مجمر روزگار را دستار دولت
بر سر انشاد و احکام مانند احکام قضا در اقطار گیتی نافذ و جاری دولت و سلطنت را همچون بنیان تقدیرات
قدر از خلل و خلاف عاری اطراف مملکت تهی از فتنه و آشوب قلوب مخالفین یکسره مرعوب الطاف خفیه
الهی شامل سعادت بخت همایون کامل پایه تخت فلک سای بخت بر اوج سما فلک را دعا آیین ملک را دوام باد
آمین اعدای تو را منزل در قعر زمین بادا این دولت پاینده تا هست چنین بادا ذکر استرداد قلعه مندلیج از تصرف
وزیر بغداد داود پاشای وزیر بغداد پس از آنکه جناب شیخ الطایفه شیخ المشایخ الاسلام شیخ موسی را شفاعت گوش نفع
مندلیج بوی روانه حضور سعادت دستور صاحبقران گیتی ستان ساخت چنان پنداشت که اگر اقدامی در
مندلیج نموده قلعه مزبور را از تصرف گماشتگان نواب محمد حسین میرزا در آورده امنای دولت را از این رو گفتگو
جناب شیخ موسی مغشوش نمی‌گردد الکنون که خود مبادرت ورزیده باعث سهل جسارتی و موجب تغیر مزاج مبارک
نخواهد شد با این تسویلات داهی مصرف افندی را با فوجی از لشکر بغدادی روانه صوب مندلیج ساخت جنود مأمور
به سپاهی اشرار مندلیج غفلة وارد قلعه گردیده دست تجاوز دراز نموده و مخالفت ورزیدند ایلخانی
خان قراداغی که از جانب نواب محمد حسین میرزا مأمور بحراست قلعه بوده وقتی خبردار گردید که در قلعه هجوم
بغدادیان بوده و بر وجه و باره در تصرف عثمانیان رفته فرار بر دشت و آنچه داشت بگذاشت ایلخان کلهر که
قدم در زیده دست تجاوز دراز نموده در نیمه بغدادیان گرفتار گردیده و در او سپار دیار بغداد آمد مروه این خبر

غضب حضرت خلافت را شعله ور آورده و حکم محکم حضرت صاحبقرانی بعهده اهتمام نواب محمد حسین میرزا آمد آمد که بلا تأمل و درنگ بجنگ منذلیج رفته قلعه مزبور را در روز ورود بزور و یورش مستخلص آورده و درین باب راه اهمال نسپارد و از رکاب همایون نیز مقرب الحضرت العلیه خسرو خان گرجی غلام پیشخدمت خاصه شریفه با تادراندازان طایفه بختیاری مامور گردید تا اگر استخلاص قلعه را صعوبتی روی نماید معزی الیه لشکر مامور گردیده و ایشان را مددی باشد و انجام مهام و اتمام مرام را متعدی آید نواب محمد حسین میرزا بوصول مثال واجب الامتثال بلا اهمال و امهال با پنج عراده توپ قلعه کوب و پنج هزار سوار و پیاده و آتشبار علی التعجیل روی بصوب مقصود نهاده در همان روز وصول و ورود باطراف قلعه با اینکه قلعه مزبور را اطراف متراکم باشجار و محاط بباغات بسیار بود جلادت شعاران طایفه زنگنه و کلهر را امر بیورش نموده از طرفی توپهای آتشبار گرم شرر فشانی بودند و از جانبی تادراندازان جلادت شعار مشغول جان فشانی در ظرف سه ساعت و نیم بتخمیس ساعت قلعه را مستخلص ساخته خنجر بیداد ببغدادیان آختند تا آنروز را تا هنگام غروب تیغ هندی نژاد و قطع اوداج بغدادیان هندی مزاج انگار آورده و خنجر مصری میلاد در نگارش پهلوی خلاف پیشگان ابرام تمام بظهور رسانید آنچه نستند گان روایت شد قرب ششصد نفر طعمه شمشیر و خنجر غازیان نصرت نشان و دلیران جلادت توامان آمدند بقیه السیف که راه بغداد و برده داشتند در خیابانی بی آب بغداد و راه عدم پیمودند و دیده و دیده ارباب ران رفته گشودند خسرو خان وقتی رسید که تا مفتوح بوده از خار بر داشته و ساحات منذلیج از کشتگان بغدادی انباشته بوده بر حسب حکم شاهنشاه گیتی پناه مامور بود آمده نواب محمد حسین میرزا را مراجعت بدار الدوله کرمانشاهان کرده و صورت ماجری در اواخر شهر شوال المکرم در حضرت خلافت بر ورق عرض کشیده آمد و خاطر آفتاب مآثر صاحبقران گیتی ستان از وصول این مژده بهجت نشان با شادی و مسرت توامان شد و با نشاط و انبساط همعنان

ذکر استعفای نواب شجاع السلطنه والی الملک خراسان و تفویض ملک خراسان بجناب نجم السلطان علیقلی میرزای صاحب اختیار دار السلطنه قزوین

نواب شجاع السلطنه را خاطر عاطر از نفاق شرارت پیشگان خراسان زیاده رنجیده بوده و از فتنه جوییهای ایشان بنهایت متنفر گردیده هر نوعی که درکیش مرزبانی و شیوه حکمرانی لازم بود که با کوچک و بزرگ اهالی آن ولایت رفتار نماید سالها رعایت رفت و سفید بنیاد اگر درباره آنها بخشش و احسانی مبذول میرفت حمل بر بیم و خوف نموده برکاه و افغانی از فتنه جوییهای

ایشان پیشه معمول بر عدم قدرت می بوده بصورت قهر و غضب و نهب و غارت در حضرت خلافت آغاز شکایت می نمودند و زبان باظهار ضراعت و مسکنت می گشودند صاحبقران گیتی ستان را باقتضای رأفت فطری برایشان رحم آمدی و ایشان را در فنای حریم امان جا دادی باین وسایل کارها ناتمام بوده و فکرها خام بنا چار در حضرت خلافت مستدعی گردید که این جان نثار را از انجام این خدمت معاف آرند و ایالت خراسان را بدیگری از نوباوگان بوستان خلافت سپارند شاهنشاه صاحبقران را اگرچه مستدعای مطلب و استعفای ازین خدمت منافی خاطر آفتاب مظاهر بود ولی نواب شجاع السلطنه در مستدعای استعفا زیاده ضراعت و مسکنت و تذلل و خاکساری و گریه و زاری آورده از قبول مراجعت بخراسان تحاشی ورزید لاجرم نواب مستطاب نجم السلطان علیقلی میرزا بدارائی دار الملک خراسان سرافراز گردیده و جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب وقتی چند را بگذاری مهام خراسان مباهی آمده و از مستوفیان سرکار شوکت مدار حضرت خلافت میرزا ابوالقاسم اصفهانی برفع معاملات و تنقیح محاسبات ملتزم رکاب والا شده در غره رمضان المبارک روانه صوب خراسان آمدند و حکمرانان در آن نواحی و سامان نواب مستطاب امام وردی میرزای ایلخانی کشیکچی باشی سرکار خلافت مدار در غیاب برادر کامکار مامور بامارت دار السلطنه قزوین گردیده و مامور بانتظام مهام آن سرزمین نواب مستطاب حسنعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس را رخصت مراجعت ارزانی داشته نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا نیز در مرافقت برادر بفارس روانه گردیده و مامور بتوقف دار السلطنه اصفهان آمد که چندی در آن ولایت بانزهت و کشور راحت با انبساط خاطر و اعتدال مزاج و ترویح روح و تفریح قلب کوشیده منتظر حکم جدید از سرکار گیتی مدار خلافت عظمی باشند شاهزاده والا تبار پس از آنکه وقتی چند در آن دیار مسرت آثار فتح و سرور آمد شوق تقبیل عتبه علیه داشته عازم حضور موفور السرور صاحبقران گیتی ستان در مقدم شهر ذی قعده الحرام حسب الحکم دارای سکندر غلام عود بدار الخلافه کرده ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید

ذکر فتوح حضرت صاحب قران گیتی ستان بر فراز کوه البرز و صحت قتل شاه محمود افغان

چون در سال ... صاحبقران گیتی ستان را از فتنه و انقلاب اطراف ممالک محروسه فراغتی کامل حاصل آمده و هر روز از طرفی بشیران فتح و ظفر مژده فتوحات متعاقبا کتعاقب اللیل والنهار پی سپار دربار گیتی مدار بودندی و سرداران جلادت نشان و سپه کشان ارادت بنیان حوزه ممالک محروسه را از حلول فتنه و آشوب محروس داشته بودند ...

گران نمود و نذی بواعث نهضت همایون و دواعی رکضت موکب میمون از هر جهتی معدوم و مفقود بود لاجرم تفریح
خاطر مبارک را در بلوکات حول و حوش دار الخلافه طهران بصید و نخجیر اشتغال ورزیدند در مجاری این احوال رای
جهان آرا و خاطر الهام مآثر صاحبقران گیتی گشا بر این قرار یافت که در قریات کوه واقع در شمال دار الخلافه طهران
که بالبرز کوه معروف است و بصفت لا اطول و لا اعلی و لا اعظم نیز موصوف و در نشیب و فراز و شعاب و تلال آن
چشمهای سلسبیل آسا جاری و روانست و از عذوبت آب و عفونت هوا و رم آثار و بهجت نشان تفرجی نموده در چشمه آبی
که در فصل تابستان با برودت کرما و تابش چنانچه کرده ده کوه کوه یخهای صافی تر از بلور و سفیدتر از بیضه های کافور درخشان
بر روی هم ریخته روزی چند را بسر آمده و بتفرج شعب و تلال آن تا فضا معاطف خاطر مبارک را خرم و بهجت گستر کردند
با مضای این عزم فراشان با فروشان در بار خلافت مدار روزی دو پیش از حرکت سعادت آیت اشارت رفت
که خیام سپهر احتشام سرکار حضرت خلافت را بر فراز قله آن کوه فلک شکوه بر افرازند و سپهر بلند را از دعوی برتری منفعل
سازند و بکارکنان سرکار گیتی مدار نیز مقرر آمد که از هر گونه اطعمه و اشربه و فواکه که کفایت چند روزه توقف حضرت خلافت
با مقربین رکاب سعادت مآب نماید حمل و نقل نمایند پس از تهیه اسباب لازمه در اوایل شهر ذی قعده الحرام بر باره کوه
پیکر باد رفتار کوه سپار دریا گذار سوار و با خاصان در بار گیتی مدار بپای آن کوه سپهر آثار آمدند و ظرف زمان شش
ساعت از نشیب بفراز بر آمدند و مراکب را بپای کوه بجا نهاده آن مسالک کهکشان آسا از پا در آمدند در فراز آن کوه آسمان
شکوه از تابش آفتاب اثری بود و از برودت هوا چندان خبری نبود ولی بعد از آنکه چهر فروزان مهر غایب آمد و قرص
آفتاب غارب شد در آنی آب و نان ماکول و مشروب بخشک و تر آنچه بود سخت تر از خاره و سنگ خارا گردید و قرص
نان با تیزی دندان محکم تر از سندان بود و آب روان با آتش سوزان سخت تر از تنگ آهنگران نه آن بضرب تبر
درهم شکستی و نه این با دم خنجر از هم گسستی علاوه بر این از برودت سرما و شبها از کار رفته و دستها از رفتار و زبانها از گفتار
جمعی بی هوش و قومی بی تاب و توش گردیدی یخ بسته و برخی تا نزع در آتش نشسته آن را که در آب منجمد آتش سیال
بود در جام عقیقی لعل مذاب داشت شعله حیاتش تابان بودی و آب زندگانیش در مجاری بدن روان کسی را که نه این
و نه آن شعله حیاتش خامد آمدی و آب روانش جامد از هنگام شام تا زمانی که آتش شعله مهر از تنور مشرق فروزان شدی
و از لب کانون افق تابان آمدی شعله بیال خون در مجاری عروق افسرده بود و حرارت غریزی طبیعت هم سردی

نمود و جهود بپرده پس از آنکه آفتاب تابان را تابشی روی داد و بدنهای افسرده را آسایشی حاصل گردید و دلهای
از کار افتاده را روشنی پدیدار آمدی از امرای نامدار محمد تقیخان قاجار که در رکاب سعادت آثار شهریار تاجدار
پی سپار بود از برودت سرما چنان از کار افتاد و دست و پا از حرکت باز ماند که گفتی عرصه آتش حیاتش خاموش گشت
و فرصت تا قالب هستیش بی توش ماند جالینوس الزمان میرزا رحیم حکیم که از مقربین رکاب مبارک بود شعله
نایره حیاتش را بقدمی از آن آبش روان اشاره کرده و بیاغری از آن آب فروزان چاره نمود حضرت خلافت
با مقربین رکاب اقدس ترک اقامت نموده روز دیگر بمستقر خلافت و مرکز سلطنت روی نهادند و عنان عزیمت
معطوف دار الخلافه طهران برگشادند ذکر استرضای جناب شیخ المشایخ شیخ موسی و قبول شفاعت آنجناب درباره داود پاشای
وزیر بغداد در بعد حکایت اشارت رفت که داود پاشا پس از اعادت جناب شیخ موسی شفاعت تنزواد
ولایت شهرزور و سایر نواحی با اقتضای طبع و خبث فطری و تسویلات نفسانی قبل از آنکه از جانب سنی الجوانب
امنای دولت علیه اذن و رخصتی حاصل آرد اقدام بتصرف کرده ثانیا بقلعه و یورش و کوشش گشتن از طرف
وی در آمد پس از خذلان و خسران و ضرر و نقصان عرایض ضراعت آمیز و عذر جسارت رفته با منای دولت
علیه بر نگاشت که این حرکات ناصواب ناشی از شرارت و فتنه جوئی اهالی شهرزور بوده و از مفسدت انگیزی
مفسدین خطا اندیش آن سرزمین نشئت نموده اگر تیغ بران سپاه نصرت نشان سزای ایشان در کنار نهاده
و طالع فیروزی مطالع صاحبقران گیتی ستان سرپنجه انتقام بر آن گروه شقاوت فرجام برگشاده اکنون بندگان
این فدوی ثابت که شاهنشاه اسلام پناه بخطائی که از آن فتنه جویان سر زده و هست بر این فدوی نگیرند و عفو را
بجارکان در پذیرند چون رعایت جناب شیخ تقویت شریعت غرا واجب بود و قبول شفاعت آنجناب بر جهتی
از جهات لازم نمود و صاحبقران شریعت پرور اجابت ملتمسات داود پاشا را مقرون بانجاح داشتند
و در طی مثال لازم الامتثال که بسر افرازی وی شرف صدور پذیرفت شرطی چند بر نگاشتند که داود پاشا در مثال
عرض راه از خانقین الی بغداد و در سر جسر بغداد و شرقیه امام اعظم باجی که از زوار و مقربین حرم ائمه اطهار صلوات الله
و سلامه علیهم گرفته می شود موقوف دارند و هیچ اسم و رسمی از قشر و دین و عابرین دیناری مطالبه ننمایند خزینه نجف
اشرف علی را فده الالاف من التحف که بیغما رفته دانی سالی چند بر نقل مشهد کاظمین علیهما السلام کرده

واکنون فسانه وجانانه در دست نیست از قرار تفصیل جداگانه که در دفتر سرکار سعادت آثار ثبت وضبط است وجوه
علمای نجف اشرف وکربلای معلی تسلیم متولی وکلیددار وخزانه دار سرکار فیض آثار نمود وقبض بازیافت نماید وجوه
منظوره از این ممر علما وسادات وخدام والامقام وذوی القربی والاحترام باخبار سال دارد تا ثبت دفاتر دیوان
اعلی نمایند ودر کربلای معلی ونجف اشرف ومشهد کاظمین علیهم السلام بحکام خوش رفتار نجیبه اطوار برضای خاطر
اهالی آنجا منصوب وبرقرار آرند که با احدی از مجاور ومسافر بسلوک ورفتار ردی ننماید ودر توقیر علمای
اعلام باقصی الغایه کوشیده طی دعاوی شرعیه عرب وعجم ساکنین آن مشاهد علیه الکل موقوف باحکام مجتهدین
کربلای معلی ونجف اشرف دانند ودر انقضای این شرایط مقرره وجهی معتبر موثق بسرکار گیتی مدار سپرده آید تا اگر
خلافی ظاهر کرده وتجاوزی از این حدود اتفاق افتد تنبیه وزیر بغداد را در دست اولیای دولت قاهره وجهی تمام
باشد علاوه بر اجرای این شرایط علی العجاله مبلغ پنجهزار تومان زر مسکوک واصل خزانه عامره سازد ودر سال دیگر
علی سبیل الاستمرار مساوی همین مبلغ را بعنوان پیشکش بمعتمدی از خود انفاذ دربار گیتی مدار نماید بجهت تعهد
وتسلیم آنولایات بکارگزاران وزیر بغداد واجرای شرایط مذکوره وانعقاد وثیقه معتبر ونقل خزینه عامره از مشهد کاظمین
بنجف اشرف علیهم الاف الاف من التحف وانجام این خدمات جلیل بنده وقایع نگار قرین اعتبار وافتخار گردیده
در مرافقت جناب سعادت مآب شیخ المشایخ روانه دار السلام بغداد آمده وامرنیه واحکام علیه شاهنشاه
عدالت آگاه واسلام پناه بنحو مقرر مجری داشته خزانه عامره سرکار فیض آثار را از قرار تفصیلی که در خزانه مبارکه بود
نقل بنجف اشرف نمود ودعاهای خیر بدوام دولت جاوید مدت حاصل آورده وبا پیشکش ده با بمعتمدی از او وپاشا
معاودت بدربار گیتی مدار نمود امید که سالیان ابد نشان این دولت علیه پاینده باد وتیر بخت فیروز شاهنشاه
اسلام پناه بر مفارق اسلامیان تابنده لب روح الامین در آمین باد ذکر احوال نظام الدوله صدر اعظم حاجی محمد حسین خان
اصفهانی وتفویض منصب جلیل امین الدوله عبد الله خان خلف ارشد آنمرحوم رضوان مکان طاب ثراه نظام الدوله صدر
اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی اعجوبه روزگار بود ودر زمان امارت نواب فارس وعراق باصدارت
ووزارت دیوان قدر نشان اعلی جمع داشتی وباین دو شغل عظیم ودو منصب خطیر دقیقه از دقایق خدمت دیوان
اعلی را مهمل نگذاشتی وحسن گفتار ومحاسن رفتار وتواضع با کوچک وبزرگ وتعارف با دور ونزدیک دستیار دوام

ودینار

ودینار در مقامی بود که احدی از وزرا وامرا سلاطین سلف باین پایه ومایه نرسیده ونقش صورت این نقاد ابجد بهم
ضمیر نکشیده اند زر بخروار دادی وبقدر خجلت زبان برگشادی سیم گرو بخشیدی ودر مقام شرمساری ایستادی
دوست ودشمن در نظر همتش یکسان بودی آشنا وبیگانه از بذل وعطا مساوی نمودی گشایش کارهای
بسته را دست جوادش کلید آمده ودلهای شکسته را مرهم کرمش بایه امید جود زمان را وکیل خرج گشت وجهان
بی چیز را کفیل معاش گردیده ودر دهر رادی وجودی زخم جلیه را مرهم گذاشتی با درشتی قهر ادلشکن نرم نشستی
با سردی طبع پژمردگان بی فرهنگ گرم برخاستی سی سال تمام هر کس هرچه خواستی دادی وخواهشهای همچو نه
در پیش دوست ودشمن نهادی زبانی که شکر نعمتش نگوید نبود انسانی که راه ثباتش نپوید وجود نداشت شاهنشاه عدالت
آگاه تیز روز بروز بدست التفات پایه جاهش بالا کشیدی وبر پایه جلالش فزودی دار السلطنه اصفهان ویزد وکاشان
وقم را بالانفراد حاکم وحکمران گردیده ودر دیوان قدر نشان اعلی بالاستقلال کارگذار وکامران آمده حصار مستوای
نجف اشرف بپایمردی همتش سر بسپهر برین برکشید وصحن مقدس حضرت عباس بن علی بعین ضمیر کرم همتش خط خجلت
بر دوش سد بر خورنق درکشید ودر طرق وشوارع اربطه وخانات بنا نهاد وعمارت روضات وغرس باغات
بقدری که احصا نتوان کرد دست همت برگشاد خامه وقایع نگار از عهده اندکی از بسیار آن بر نیاید واگر تفصیل
مکارم این وزیر عدیم النظیر را خواهد برنگارد دفتر مطول باغراق آید ولی این توهم وقتی هست که بودی دیدن آنچه بگذاشتی دیده
برگشودی کنون نمونه جونبت دولت علیه دست ومقصدی بغیر از تربیت خلافت بینه نکردی از رجال دولت ابد مدت
الا از تربیت حضرت صاحبقران گیتی ستان چنین رحم الله معشر الماضین که مردی قدم بپرورندی راحت ورنج بندگان
خدا راحت ورنج خود شمردندی باری آنانکه زنده می شوند کاش این ناکسان بمردندی این وجود فایض الجود
در شب سیزده صفر المظفر یکهزار ودویست وسی ونه بدرود جهان فانی نموده وبه منزل بقا کشود در ایام مرض
بقدر سی هزار تومان زر نقد بفقرا ومساکین بذل وبخشش کرد ونام کرم پیشگان گذشته از صفحه زمانه محو آورده
محفل کرم تاریک آمد وشبستان جود از هم بریخت رجا وامید را خانه معمور خراب شد فنا وآرزو را چشمه پر آب نمود سیراب
گردید جسد شریفش را امینی چند بنجف اشرف نموده ودر آن خاک پاک مدفون آمد ودستگیری بهای فقرا واعاشت
مساکینش بهشت برین رهنمون گردید صاحبقران گیتی ستان برعایت خدمت ودیرینه مناصب جلیلاش باولادت

ولایات بکلف رشیدش امین الدوله عبدالله خان تفویض فرموده زنگ مصاحب بصیقل التفات از آینه خاطرش
بزدوده چنین است کردار چرخ کبود ذکر ورود نجیب افندی از دولت علیه روم با امضای مصالحه بین الدولتین العلیتین
قبل ازین نگاشته آمد که بعد از شکست چوپان اوغلی و تصرف بایزید و ولایت موش و وان و سایر سرحدات
ارزنة الروم اولیای دولت علیه عثمانی صلاح خود را در مصالحه بین الدولتین العلیتین دیده و باقتضای مصلحت
عقد مصالحت و مسالمت بین الدولتین در ارزنة الروم بوکالت محمد امین رئوف پاشای والی ولایت ارزنة الروم
و مقرب الخاقان میرزا محمد علی آشتیانی منعقد گردیده درین اوان فیروزی نشان جناب نجیب افندی از
طرف قرین الشرف دولت علیه روم امضای مصالحه را ممهور بمهر شریف حضرت خاندگار بحضرت صاحبقران
گیتی ستان آورده در اواسط شهر جمادی الآخره وارد دار الخلافه گردید مقرب الخاقان میرزا ابو القاسم اصفهانی
مستوفی دیوان اعلی با آراستگی تمام مأمور باستقبالش آمده باحترام تمام در منزل جناب مؤتمن السلطان امین
الدوله عبدالله خان اصفهانی مستوفی الممالک وارد گردید هنگامی بود که موکب همایون اعلی بزیارت حضرت
معصومه قم علیها التحیة والثنا نهضت فرموده بود معزی الیه را بشارة لازم البشاره صاحبقران گیتی ستان
باعزاز امنای دولت علیه هر یک جداگانه بمراسم تعارف و تکلف و ضیافت اقدام ورزیده نهایت اعزاز
و احترام را در باره وی مبذول داشتند پس از ورود موکب همایون اعلی بدار الخلافه طهران بآیینی که درخور و سزا
بود بحضور باهر النور حضرت خلافت مستسعد آمده نامه دوستی طراز لازمة الاعزاز حضرت خواندگار را باعزاز تمام
کلام انجمن حضور فیض گنجور حضرت خلافت ابلاغ داشت و مشمول عواطف بیکران شاهنشاه زمان گردیده در بزم
نظم نوروز فیروز سلطانی نیز حاضر آمده بر دوش افتخارش بخلعت آفتاب طلعت مزین گردیده جیب و دامان آمالش
از مواهب بیشه شاهنشاهی انباشته بدینار و درم آمد پس از استظهار بمکارم شاهانه دربار معزی الیه رخصت انصراف
یافته صحیفه صلح نامه مبارکه بمهر مهر آثار مزین گردیده و اشاره لازم البشاره صدور پیوست که نواب نایب السلطنه امضای
صلح نامه مبارکه را یکی از معتمدین آنسرکار در مرافقت جناب نجیب افندی بدولت علیه روم ارسال و انفاذ دارند
مقرب الحضرت الوالا قاسم خان سرهنگ فوج خاصه تبریزی بتقدیم این خدمت جلیل سرافراز گردیده روانه
صوب مقصود شد تجدید بهار و آغاز سال جشن گذاشت خسرو سیارگان دارای دار الملک چهارم آسمان ازین سال

بجهت نشان پنج ساعت و نیم از شب سه شنبه شانزدهم شهر رجب المرجب یکهزار و دویست و سی و نه هجری گذشته مطابق
سال فرخ فال خیریت دلیل پیچین ئیل ترکی از دوار انشاط حوت بدار الابتهاج حمل قدم نهاد و صلای بهجت و شادی
بساکنین مرکز غبرا در داد و فضای جهان عرصه جنان شد توده خاک خطه تاتار گردید شمیم گل مشام عالم معطر آورده عارض
یاسمن اطراف چمن منور گردانید ابر بهاری بقطره باری اقطار گیتی را غیرت ارم ساخت نسیم سحری بآرایش
چهره ریاحین باغ و بار روضه جنان توأم گردانید شاهنشاه گردون بارگاه بتهنیت نوروز فیروز فضای ایوان
از لآلی رخشان کان بدخشان آورده و پیشگاه بارگاه از خلاع زرتاری سران و سروران چون ساحت آسمان
خورشید سان برفراز سپهر جا برآمد سپهر آسا منطقه کهکشان مانند بر میان بست زر بحر و از نثار گردون دامان
فرو بارید بزم رامش بسعادت و اقبال منقضی شد خاطر مبارک بییلاقی دلگشا منقضی گردیده روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال
المکرم از دار الخلافه طهران حرکت کرده در روضه دلگشای نگارستان عشرت گزین آمدند و چند روز
رایات ظفر آیات عزیمت بصوب زنبداب سلطانیه شغف گشا گردیده چهارشنبه دوم شهر ذی قعدة الحرام ساحات چمن
سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام آمد ذکر تعرض اهالی ولایت گیلان بنواب یحیی میرزا و عزل نواب محمد رضا میرزا
بعد از نزول اجلال موکب ظفر کوکب سلطانی بساحات چمن سلطانیه در حضرت خلافت کبری اختلال اوضاع
ولایت گیلان و وحشت اعیان و عمال آنسامان از نواب محمد رضا میرزا و اختلاف عموم مردم و رعایا از
رفتار معزی الیه معروض افتاد و کشف احوال و رفع اختلال باحضار نواب محمد رضا میرزا و سایر اشراف و اعیان
آنولایت حکم محکم شاهنشاهی نفاذ پیوست پس از حضور بحضرت خلافت و تحقیق حقیقت احوال و اوضاع معلوم رای
بیضا ضیای عالم آرای صاحبقران گیتی ستان گردید که عموم رعایا از عموما و خواص آنولایت خصوصا
از نواب محمد رضا میرزا حاصل است که بهیچ تدبیری جز عزل نواب معزی الیه رفع این وحشت میسر نیست قاطبه قطان
آنسامان را استدعا آنست که با چاره کاران با تمکین و استقرار معزی الیه در آنولایت نمی توانیم زیست شاهنشاه
عدالت نگاه خیر رعایا و رضای برایا را بر تمنای نواب معزی الیه ترجیح داده نواب یحیی میرزا را بایالت ولایت گیلان
و سرپرستی رعایای آنسامان برگماشتند و عموم اهالی آنولایت را ازین عاطفه کبری خرم و مسرور گردانیدند
از معتمدین حضرت خلافت مقرب الخاقان مؤتمن السلطان منوچهر خان را که اخص خواص و اجل مقربین

حضور سعادت مناص بوده در جلایل مهام و انجام مرام مجرب و مهذب گردیده سالها از بین تربیت شاهانه باداب
خدمت ملوک منوب آمده هیچگاه خلاف رسمی از وی مشاهده نرفته بود بکارگذاری سرکار شاهزاده آزاده و رضا جوئی
خاطر رعایا و نظم اختلالات آنسامان سرافراز داشته باین التفات خاص از همگنانش ممتاز فرموده نواب
یحیی میرزا بدولت و اقبال با اعیان و عمال فرخنده بخت و فرخ فال در اواخر شهر ذی قعده الحرام روانه
صوب مقصود آمد ذکر استعفای نواب علینقی میرزا از ایالت دار الملک خراسان و تفویض این منصب جلیل که بعهد اولیا بنواب شجاع السلطنه
سابقا نگارش آمد که نواب شجاع السلطنه از روی دلتنگی از فتنه جوئیهای خوانین خراسان با ابرام تمام استعفا
از حکمرانی ولایت خراسان نموده التزام رکاب همایون را ترجیح بر دارائی آن ولایت داده و نواب علینقی میرزا
مأمور بانجام مهام خراسان آمد چون نواب معزی الیه را استحضاری از اوضاع و احوال خوانین خراسان
نبوده چنان پنداشت که اختلال مهام آن ولایت از سوء تدبیر و رفتار کارگذاران و پیشکاران نواب شجاع
السلطنه است ولی پس از ورود بآن حدود و آمیزش با آن گروه فتنه ساز عنود مکشوفش آمد که حکمرانی در آن ولایت
با استقلال خوانین ترک و کرد بس مشکل است و کارگذاران قوی دست را درین وادی پا در گل و خود
غریب که فتق آن شراب گلگونست ع که در پیاله عبث و چو مشکی خونست ا لاجرم ترک ایالت کرده جناب
معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب را در مشهد مقدس بگذاشت و خود راه آستان حضرت خلافت بر داشت
پس از ورود به رکاب گیتی مدار و اظهار انکار بر آمده در صدد استعفای از کار رسیم بازبیچاره کار را باحضار
نواب شجاع السلطنه از مملکت فارس فرمان همایون شرف صدور پذیرفت که علی التعجیل وارد حضور انور
گردد شاهزاده کامکار بر طبق حکم همایون صاحبقران عدالت شعار در جناح تعجیل طی مراحل نموده در ظرف
مدت هشت روز وارد اردوی کیهان پوی گردید و مجدداً بایالت دار الملک خراسان سرافراز آمد چون
در زمستان این سال بهجت نشان نواب نایب السلطنه را عارضه شدیدی عارض مزاج مسرت امتزاج گردید
اطبای حذاقت نشان از معالجه مرض عاجز آمده سر رشته مداوا از دست داده بودند جالینوس الزمانی
میرزا احمد طبیب اصفهانی که علما و عقلا بصفت حذاقت موصوف بود حسب الامر الاعلی از دار السلطنه اصفهان
روانه دار السلطنه تبریز گردیده در معالجه مرض ید بیضا و دم عیسوی آشکارا آورده رفع مرض بکلی نموده پس

از ورود موکب مسعود بساحات سلطانیه صاحبقران گیتی ستان را میلی کامل و شوقی زیاد بملاقات بهجت آیات
شاهزاده فرخ لقا روی داده باقتضای شوق خاطر مبارک اشاره رفته بود که پس از ورود موکب همایون بسلطانیه
نواب نایب الخلافه شرفیاب حضور موفور السرور گردد درین اوان فیروزی نشان که هنگام نهضت کوکب
فیروزی کوکب همایون اعلی بدار الخلافه طهران بوده نواب نایب الخلافه نیز باستیفای کامل بهره ور از فیض
حضور سعادت دستور گردیده دوامی بر توقف نبود پس از انجاح مرام و انجام مهام شرف رخص حاصل نموده
روانه دار السلطنه تبریز گردیده بعد از انتظام مهام ممالک محروسه و قوام و نظام امور ولایت و سرحدات
بروفق مصلحت دولت علیه و استرخاص شاهزادگان کامکار کامران از رکاب فیروزی نشان بروز پنجشنبه
دوازدهم شهر ذی حجة الحرام شقه گشای رایات عزیمت بصوب دار الخلافه طهران گردیده در دوشنبه بیست و دوم
بدولت و اقبال نزول اجلال در مستقر خلافت و مرکز دولت فرمودند پس از ورود بدار الخلافه نواب شجاع
السلطنه روانه بصوب دار الملک خراسان گردیده و امین الدوله عبد الله خان بجهة اختلال مهام دار السلطنه
اصفهان از التزام آستان سپهر پاسبان مهجور گردیده روانه آن سامان شد صاحبقران گیتی ستان در آن
اوان بهجت نشان باقتضای انتظام مهام دولت علیه و آسایش و آرام اطراف ممالک محروسه بتفریح خاطر
مبارک و تفرج ضمیر انور اغلب اوقات بتفریح صید و نخجیر مشغول آمده بهجت افزای خاطر مهر مآثر مبارک بودند تا زمانی
که زمانه پیر جوانی از سر گرفت و شعله بهار از کانون زمین سر بر زده ورود مسعود بهار عالم آرا حکایت گذارست خسرو
سیارگان خضارت بخشای زمین و زمان درین سال بهجت نشان نه ساعت و چهل دقیقه از شب سه شنبه
بیست و هشتم شهر رجب المرجب یکهزار و دویست و چهل هجری گذشته مطابق با سال فرخ فال تخاقوییل بهجت
دلیل ترکی از عشرت سرای حوت بدار الشرف حمل منتقل گردید زنگهای خاطر زدوده شد و گلهای شادمانی شکفته
آمده دوشیزگان ریاحین در صحن باغ و بوستان جلوه گر آمدند و مرغان پرده شناس در اطراف چمن
صباح و رواح نغمه سرا و نواگر سحاب آذاری گوهر بار بوده و نسیم بهاری مشک بیز زمانه بهشت آثار گردیده و دمن
خاک بهجت انگیز غم از معموره عالم گریزان شدند و بدامن بخشی آویزان عارف و عامی راه صحرا بر داشتند کوچک
و بزرگ در بساط عشرت خرسند شد شاهنشاه جمشید جاه بتهنیت عید سعید ایوان سلطنت را از زیب و زیور دوگونه

رشک جنان آورده و غیرت کارگاه ارژنگ ساحت نقاوتیکه معتاد است بر دوش امراء و سران و سر
گردکان بخلاع فاخره و زیور جیب و دامان کوچک و بزرگ بسیم و زر مسکوک مشحون شده روزی چند
بلوازم عشرت کوشیدند و باده شادی از ساغر عشرت نوشیدند پس از انقضای ایام شادی و سرور
بعزم تفرج دار السلطنه اصفهان مراکب صرصر نشان مطلق العنان گردیدند و تازیان برق سیر خلیع العذار آمده
صاحبقران گیتی گشای سایه مرحمت بر مفارق اهالی اصفهان گسترد و آن خطه مینو نشان را از فر قدوم مبارک
روضه خلد برین آورد و علما و سادات و اشراف و اعیان از فیض حضور سعادت دستور سعادات جاودانی اندوختند
و از مواهب بهیه و مراحم بهیه دارای عالم آرا فرق عزت و افتخار باوج سپهر دوار افراختند نواب جنتعلی میرزا
فرمانفرمای ممالک فارس نیز بشوق تقبیل رکاب بهجت انتساب با اشراف و اعیان ولایت مزبور بحضور سعادت
دستور مستسعد آمد اختلال و اختلاف و تغشش احوال و عموم رعایا که ناشی از عدم استحکام کارگذاران اولیاء دولت
بود یکباره بانتظام و انضباط مبدل گردیده درماندگی و گرفتاری و تنگی مردم بگشایش و آسایش و وسعت
در آمده بشرح بذل آمد مبلغ دویست هزار تومان که از منال مقرره سرکار گیتی مدار بر ذمه رعایا و فقراء باقی بود
برعایت احوال رعایا بتخفیف داده شد و از این عطیه کبری درهای آرام و آسایش برچهره قطان و سکان آن ولایت
گشوده آمده باعث عرض و ناموس و حراست اموال و نفوس و نظم ولایت و آسایش رعیت نواب مستطاب
سیف الدوله سلطان محمد میرزا دام اقباله بایالت و حکمرانی دار السلطنه اصفهان کامران و کامکار
فرموده امیر الامراء العظام یوسف خان سپهدار نظام عراقی بکارگذاری سرکار شاهزاده کامکار مشهور و سر
افراز گردید امین الدوله عبد الله خان بتمنای و استدعای خود بالتزام رکاب مسعود مباهی آمد نواب
فرمانفرمای فارس که با اعزه و اعیان در کسب سعادت و شرافت و شمول مراحم و مکارم شاهانه بنهایت
وجه باشرف آمده از حضور همیون گردیده بود با تمام مکارم و تکمیل مراحم خسروانه درباره نواب معزی الیه مبلغ
سی هزار تومان از بابت منال دیوان قدر نشان بعنوان تخفیف بولایت فارس عنایت رفت و بفضلا و
عظام و نایبان امام و علمای کرام و سادات با عزت و احترام بقدریکه شایسته در خور بود مراسم التفات
و تفقد نموده و احترام و احتشام و بذل و بخشش و انعام و احسان معمول آمده و دقیقه از دقایق توجه و التفات فرو گذا

نشد

نشد پس از اتمام و انجام مهام و رضاجوئی خاطر قاطبه انام و انقضای ایام صیام غره شهر شوال المکرم هلال
نصرت پیکر را که از طره گشوده و بورود مسعود زنگ غم از خاطر منتظرین دار الخلافه طهران زدوده و بر شادی خاطر پیر و
جوان فزوده چون جناب امانت مآب امین الدوله را کوکب اقبال در درجه زوال بود و بدر دولت
در برج وبال و خود نیز در تقدیم خدمات دیوان همایون در صدد تعطیل و اهمال لاجرم پس از عزل از منصب
امارت و حکومت اصفهان و کاشان و قم در مسند صدارت نیابتی نشست و بر دست وزارت نیابتی
متمکن بود و خیالش از صدارت و منصب جلیل وزارت معزول آمد و خلعت آفتاب طلعت این پایه بلند و رتبه
ارجمند بر بالای استعداد و قامت قابلیت آصف الدوله وزیر اعظم اللهیار خان قاجار دولو که حاجب
بزرگ دربار گیتی مدار و سالار بار شهریار تاجدار بود راست آمد و بشمول این عطیه کبری و حصول این منصب
علی مباهی بر اداء ماهی گردید و دیوان قدر نشان را رونقی جدید روی داد و ایوان صدارت را شکوهی
تازه حاصل گردید کارها از عهده تعطیل در آمد و مهام دیوان خلافت در عقده تعویق نماند دست دراز
را زتقی پدیدار شد و مسند صدارت را زیب آنکاد پس از تبدیل وزارت و تعیین منصب صدارت و فراغ
از نظم مهام دولت بعزم ییلاق سلطانیه رایات ظفر علامات نقد گشا گردیده روز هشتم شهر ذیقعده الحرام
از دار الخلافه طهران روضه دلگشای نگارستان نزول اجلال فرموده مقرب الخاقان منوچهر خان ایچ
آقاسی باشی از آن منزل دلگشا بنظم مهام ولایت گیلان مامور گردیده روی بصوب مقصود نهاده و موکب جهان
گشا در پنجم شهر مزبور از آن حدیقه مینو نشان نهضت برای صوب بهجت آب سلطانیه گردیده روز دوم شهر
ذی حجه الحرام ساحات آن سامان از افراشتن خیام نصرت فرجام رشک این گنبد نیلی فام آمد ذکر ورود
مرزا ابیچ کپیل دولت روسیه و شاپیر خان زنجان و حصول وظیفه بر طرف در باب اختلاف سرحدات ایروان و طالش و مغان
و احضار نواب نایب السلطنه باردوی کیهان پوی و صادرات آن اوان چون در ایام مصالحه
و مبارکه دولتین علیتین ایران و روس تعیین و تشخیص سرحدات ولایات موقوف بتشخیص و تعیین مهندسین
کاردانان دو دولت علیه گردیده و در صلح نامه مبارکه همان اسامی سرحدات مندرج آمده بود و ذکر اسامی منفی
از تعیین و تشخیص نبود لاجرم بدین وسیله اختلافی ما بین سرحداران روی داد و برفع اختلاف نواب نایب

الخلافه بکرات ابعاث مهندسین اهتمامی نموده و از طرف نیز جمعی مبعوث گردیده و روزها در مساحت جبال
و مساحت قلال و تشخیص اودیه و دره و ضانها در نشیب و فراز سهل و حزن و صحاری و براری طی مراحل و منازل
نموده و از طرفین در رد و قبول هم دلایل و براهین اقامه نمودند مفید فایده که رفع اختلاف نماید نبخشید زیرا که
طایفه روسیه باقتضای جبلت از انصاف دور و نتیجه لجاج منظور خاصه وقتی که مقصودی منظورشان باشد
و غرضی در نظرشان در آن صورت ظهور انصاف از جانب آن طایفه لجوج از جمله ممتنعات است و از مقوله محالات
سالی چند این اختلاف در میانه بود و مایه هزار رفانه (؟) تا آنکه در این اوان اختلاف سرحد داران در حضرت
خلافت کبری بتوسط سردار کبیر الاقتدار سرحد چخور سعد ایروان معروض افتاد و از طرف نیز جنرال یرملوف
سردار دولت روسیه باثبات مطلب خود مزاولیچ وکیل دولت روسیه را با شاهمیر خان ترجمان و عریضه
مخلصانه بدربار گیتی مدار مبعوث داشت حضرت خلافت بتحقیق حقیقت این مسئله نواب مستطاب نایب الخلافه را احضار
برکاب سعادت مآب فرموده اصل صلحنامه مبارکه را نیز از دار الخلافه طهران حاضر آوردند ایلچی بزرگ دولت
علیه میرزا ابو الحسن خان شیرازی که از طرف دولت علیه باتقاع صلح مامور بود با حسن خان ساروا صلان که در آن
دار و لایات بر وافت (؟) و صاحب دیوان انشای سرکار نایب الخلافه میرزا محمد علی آشتیانی که در جلی عالم (؟)
روسیه بود حسب الامر الاعلی روزهای متوالی در حضور نواب نایب الخلافه صلحنامه مبارکه را در میان گذاشتندی
و نشستندی و گفتندی و برخواستندی و در رفع اختلاف می‌توانستندی و اقعی که مزاولیچ لجوج را بر سر انصاف
آوردنی دانستندی پس از آنکه ماجری بطول انجامید و در رفع اختلاف هیچ وجه روی نداد و صاحبقران گیتی ستان را
خاطر مبارک باین مهم آمد که رفع این اختلاف را بانصاف جنرال یرملوف موکول فرمایند و حقیقت مسئله را بوی
بنگارند و او را از وخامت عاقبت لجاج آگاه آرند که اگر قصد وی از این بی انصافی و لجاجت آنست که بهای
نقض خواهد و جمعی از سرحدات و ولایات محروسه الخلافه صلحنامه مبارکه متصرف گردد صورت امکان ندارد و الا حامی
امر منجر بترک مصالحه و نقض معاهده خواهد شد و یرملوف با ارادتی که بدولت خود و صداقتی که باین دولت علیه دارد راضی
نگردد که در بنیان مصالحه مبارکه خللی روی نماید با بلاغ اوامر علیه و ایصال خطاب مستطاب بهیه بجنرال یرملوف
بنده وقایع نگار مامور آمد پس از آن با تمام حجه مزاولیچ را نیز احضار فرموده بالمشافهه العلیه مکنونات خاطر مبارک را

بی اتفاق نموده و او را از وخامت عاقبت این لجاجت آگاه نمودند و مقرر داشتند که بابلاغ مکنونات ضمیر آفتاب نظیر خود بی
جان نثار وقایع نگار دولت ابد مدار را مامور داشته ایم نوتیز باید باقتضای مصلحت جویی الدولتین العلیتین در رفع این اختلاف
ادراسین باشی و از جانب دولت علیه سفیری امین بدولت خواهش کل الماسی که بمبلغ یکهزار و دویست تومان تقویم بود
شناسان ارزش رفت بدست مبارک بوی ارزانی داشتند علاوه بر این عاره گیری چند طاقه شال کل کشمیر زیب بر
و دوش شد عنایت رفت و در حضرت انور فرش ارزانی آمد **ذکر شورش و اختلاف اشراف و اعیان ولایت گیلان بر سر داروغکی**
نایب و مصادرات آن ایام در بدو حرکت رایات ظفر آیات بصوب تبریز ادب چون سلطانیه نگاشته آمد که مقرب الخاقان
منوچهر خان مامور بنظم مهام گیلان گردیده از التزام رکاب مبارک مهجور ماند پس از ورود و مقرب الیه ملکه
رشت و اقتضای روزی چند جمعی از اعیان و کدخدایان رشت بتحریک بعضی از معارف ولایت و بهواخواهی
نواب محمد رضا میرزا و عدم میل میرزا موسی بنای اختلاف و شورش گذاشته فتنه و غوغائی برپا کردند
این اختلاف روز بروز در اشتداد و اشتداد بود و هیچ عوام و خواص در استکبار و استبداد و مقرب
الخاقان منوچهر خان باقتضای حزم و دور اندیشی بنای مدارا و مماشات با عموم اهالی آنسامان گذاشته صورت
ماجری را در حضرت خلافت کبری بروزق عرض کشیده و با مبنای دولت علیه اعلام داشت ارشد رضای خلافت
قبه و تادیب جمعی و نفی و اخراج برخی اشاره رفت و انجام این مهم بکفایت و درایت و صلاح اندیشی و مصلحت
بینی مقرب الیه موکول و موقوف گردید و مقرر آمد که پس از رفع این غوایل نواب یحیی میرزا با عمال و اعیان
گیلان روانه حضور گردیده چنان روانه آیند که روز ورود موکب ظفر کوکب بدار السلطنه قزوین آستان
شرفیاب حضور انور گردند و موکب همایون شب پنجشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و چهل و یک
نهضت برای صوب دار الخلافه طهران گردیده و نواب نایب السلطنه بجهت نظم ولایت همدان و محال کردستان
رخصت عزیمت بولایات عراق یافت مقرب الخاقان منوچهر خان پس از استحضار از احکام قاطعه اهالی
گیلانستان بعضی از رؤسای مفسدین را نفی بلد نموده حسب الحکم الاعلی روانه بلد و همدان ساخت و برخی را
بیانهای حکیمانه مودب نمود و جمعی را بنصایح مشفقانه براه وفاق آورده و سایر رعایا را بمراحم بیکران شاهانه
امیدوار ساخته در نهایت آراستگی در رکاب مستطاب شاهزاده آزاده یحیی میرزا با معارف ولایت

گیلان روانه حضور انور گردیده در همان روز ورود موکب ظفر کوکب بدار السلطنه قزوین برکاب بوسی همایون اعلی آمد حضرت صاحبقران عدالت نشان باظهار مراحم شاهانه و مکارم ملکانه مبلغ شصت هزار تومان از مال مقرره دیوان اعلی بدلجوئی رعایا برسبیل تمرا تخفیف عنایت فرموده نهایت مرحمت و عنایت درباره اهالی آنولایت مبذول داشتند پس ازآنکه از مراحم خسروانه خرم و خوشنود گردیدند رخصت انصراف یافته روانه گیلان آمدند موکب ظفر کوکب بتفریح خاطر مبارک روزی چند را در حدود ساوجبلاغ بتفرج صید و شکار بسر آورده روز شنبه چهاردهم شهر صفر المظفر عرصه دار الخلافه طهران از فر ورود مسعود زیب عرصه جنان یافت **ذکر فوت بعضی از اعیان دولت علیه باقتضای تقدیر الهی** در این سال بعضی از اعیان دولت که هر یک در ولایتی کارگذار و در مهمی کامکار بوده بحکم تقدیر بدرود دار فانی نموده رخت بسرای جاودانی کشیدند کانهم کانوا علی میعاد از انجمله والی الولاة امان الله خان والی کردستان بود که از بدو طلوع نیر اعظم بایالت ولایت کردستان که ابا عن جد و خلفا عن سلف باین منصب جلیل ممتاز و سرافراز بوده اند مباهی و مفتخر آمده مدت سی سال تمام در انجام مهام دولت علیه بصداقت و راستی اقدام و اهتمام داشت برحمت ایزدی پیوست و از کاکش ایالت بدست خسرو خان خلف الصدق که هم مفتخر بمصاهرت حضرت خلافت بود و در اثنا بایالت ولایت کردستان مباهی گردیده بهتر از پدر مرحوم خود از عهده این منصب جلیل آمده در انجام خدمات دیوان قضا نشان اهتمامات جمیله بمنصه ظهور رسانید و مشمول عنایات جلیله حضرت خلافت گردید دیگر از انها محمد حسین خان قراگوزلو بود که از بدایت دولت خاقان رضوان آشیان طاب ثراه تاکنون که یکهزار و دویست و چهل و یک هجری است بمنصب حکومت همدان و سرکردگی دسته قراگوزلو مفتخر و مباهی بود و از جمله امرای دولت علیه و ارکان مملکت بهیه محسوب می شد و بحسب بخت و اتفاق دولتی فرزندان رشید و دیده ور ابناء وجیه داشت با حسرت بسیار و آرزوی بیشمار رخت بدار القرار کشید و از عذاب نگاهداری دولت اندوخته وارهید پسرانش در روزی سه چهار اندوخته پنجاه ساله پدر را متفرق ساخته همه را بهوای نفس و عداوت با یکدیگر در باختند و خود را از درجه اعتباری که پدر ایشان بتقدیم خدمت دولت ابد مدت تحصیل کرده بود انداختند سرکردگی دسته قراگوزلو همگان به رستم خان اکبر اولادش مفوض و موکول گردید و دیگر از انها یوسف خان سپهدار عراق است که پرورش یافته دولت علیه و تربیت کرده حضرت خلافت بهیه امیری بود عاقل و بزرگی در امور دنیاداری کامل گرد

گرد هوس گمگشتی و خلاف دولت ابد مدتش هیچگه در سودای دل نقش نبستی با عموم مردم خوش رفتاری بودی و با عامه انس مخمر کردار قدم از طریقه شرع انور بیرون نگذاشتی و ارادتی کامل بعلما و مجتهدین داشتی از آنرو که نگارش گردید در سال پیش اجلال نشانه بکارگذاری نواب مستطاب سیف الدوله صاحب اختیار ولایت اصفهان مفتخر آمده و در نظم مهام آنولایت بدقت تمام کار فرما و رعیت پرور بود کار آنرا بنوعی شایسته نظام داد و مهام ولایت را بطریقی درخور انتظام بخشید ولی علیه عمرش کفایت باتمام آنچه در نظر داشت نکرد و پیمانه زندگانیش ساغری خالی نکرده پر آمد حسب الوصیه در نجف اشرف مدفون گردید و بجوار رحمت الهی واصل شد غلام حسین خان پسرش که بشرف مصاهرت حضرت خلافت مباهی بر ماه و ماهی بود باقتضای ذره پروریهای شاهنشاه عدالت نگاه بر جای پدر برقرار آمد و بتفویض منصب سپهداری عراق کامیاب و کامکار و مختاری نواب مستطاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا مقرب الخاقان خسرو خان که از غلامان خاص سرکار کیشی مدار و تربیت یافته دولت ابد قرار بود مفوض و موکول گردیده باین عارفه کبری از اعداد ممتاز و سرافراز آمد **ذکر روانه شدن این بنده درگاه بتفلیس و ملاقات بجنرال ایرملوف و مجاری مخالفات و تفصیل مکالمات در آن ولایت** پس از آنکه موکب ظفر کوکب صاحبقران گیتی ستان از ساحات سلطانیه رکفت آرای صوب دار الخلافه طهران گردید این بنده جان نثار بمرافقت امیر الامرا حسن خان سارو اصلان روانه دار السلطنه تبریز گردیده مقرون وکیل دولت روسیه تبریز وارد دار السلطنه تبریز شد پس از ورود باستخراج ازوی در مرحله سرحدات سخنی در میان آورد و داوودستان سالمت و موافقت و مصالح دوستی و مراودت دولتین علیتین حدیثی پیش کشید معلوم شد که ذره پروریهای جهانبان گیتی ستان در وی اثری نکرده بهمان در اعاده فضولات لاطایل خود اصراری دارد و از ورود این فدوی دولت علیه به تفلیس انکاری چون اعتنائی نتجاش ننمود در مقام رد و قبولش اقدامی نرفت و روانه تفلیس آمد و این فدوی باظهار مراجعت نواب مستطاب نایب الخلافه از ولایات عراق در دار السلطنه تبریز فطر نشست نواب مستطاب نایب الخلافه در اوایل شهر ربیع الاول وارد دار السلطنه تبریز گردیده و پس از القای اوامر دولت علیه و مصالح مملکت بهیه و دادن دستور العملی که چه باید گفت و چه باید کرد روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول روانه چون زمستان روان شد بعد از ورود با تکندو محقق گردید که فرزاویج باقتضای مقدمات نظری و شیفتگی

ازورود به بلده تفلیس اینه و مفسدت را از این زن گردیده است و در باطن بخلاف پیوند عهدشکن آمده قبل از وصول
این بنده درگاه جهان پناه به دمدمه و افسون یرملوف را از راه موافقت منحرف آورده و از جاده انصاف منحرف
ساخته و باین تمهید ممهد گردیده اند که باید قبل از وصول خبر دولت علیه و ابلاغ اوامر و احکام بهیه قریه بالغورا
که واقع در محال گوگچه و نگبر است بتصرف آریم و در آنجا فوجی از صالدات با چند عراده توپ بگذاریم اگر سردار
ایروان در صدد انتزاع بر آید و مجادله آغاز و فاتح ابواب جدال خواهد بود و ناقض عهد و پادشاه عدیم الزوال
و هرگاه ساکت نشیند و تن در دهد بعد از ورود و وصول اوامر علیه شاهنشاه مجددا جواب این خواهد بود که ما در تحول آن را
مظنون این بل قطع برین داشتیم که حضرت خلافت بتصدیق الحکم خواهند فرمود و عرضهای مخلصانه سابق را
قبول داشته قریه بالغورا که محل خلاف است و قابل عمارت و زراعت نیست به دولت بهیه روسیه وا
خواهند گذاشت بنا علی هذا چند نفر سالدات بعنوان قراولی در آنجا گذاشته ایم که گماشتگان سردار
ایروان در قشلامشی و ییلامشی ایلات و احشام حدود و ولایت تفلیس مزاحم آنها نشوند و دست تطاول نهب
اغنام و انعام ایشان برنگشایند و این مرحله را نیز بدولت خود عرض کرده ایم اکنون بدون اذن از دولت
نمیتوانیم تخلیه قریه بالغو نمود و الا احکام شاهنشاهی همه جهت مطاع و نافذ است و از همه رو ممضی و مجری چون
چنین کنیم و این بهانه در میان آریم کارگذاران دولت علیه ایران مضایقه در دادن خراج بالغو نخواهند داشت
و طرف مصالحه را فرو نخواهند گذاشت تو طیه این تمهید قبل از وصول این بنده درگاه جهان امید کاپیتان
قرا کلیسیا باشاره یرملوف قریه بالغورا تصرف نمود و یک نفر معمور با دویست نفر صالدات و دو عراده توپ
نیز در آنجا گذاشته مراجعت نمود پس از ورود این فدوی دولت علیه با یروان کپیتان مزبور هم باز باستصواب
یرملوف و القای مزاویچ شرحی بسردار نگاشته بود که اگر آمدن ایلچی شاهنشاهی بجهت اختلاف سرحدات است
این خلاف و اختلاف چندی نیست که مرتفع است و هرگاه ملاقات جناب یرملوف است معزی الیه بجهت انتظام
مهام ولایت داغستان و اختلافات اهالی آن عازم حدود چچن گردیده است درین صورت زحمت
مسافرت درین اوقات چه لازم همان بهتر که چندی در ایروان متوقف آید تا مراجعت جنرال یرملوف چون
مخالفش را و میزان خرد و زن (?) نبود و هستائی برده قبول اساطیر وی ننموده هم از راه بالغو روی بصوب مقصود

نهاده و در روز شنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول وارد بلده تفلیس گردید در عرض راه در ورود و در لوازم عزت
و احترام قصوری نورزیده و نهایت اهتمام در خدمتگذاری بعمل آوردند ولی یرملوف از راه مفسدت جوئی و تعویق
و تعطیل انجام این مهام به تسویلات خام مزاویچ روی بیابان چچن نهاده در تق و فتق این مهام را موکول
و مرجوع بموقوف نایب خود نموده بود و تاکیدات اکیده جوئی و فسانه گوئی بوی کرده علاوه بر تقیات یرملوف
و تاکیدات وی در عدم قبول اوامر علیه و الموقوف خودسری بود و بنا دیده و حلاوت و مرارت روزگار
چشیده در مرحله لجاجت و بی انصافی مرشد یرملوف بود و هوای مزاویچ آمده همان تسویلات مزاویچی را پیش
آورده و زبان بسخنانی گذرانچه از مصلحت جوئی و دوری از صلاح اندیشی نداشت برگشاد و طایفه روسیه را نیز تحقیق
که در طی دعاوی بهیچ دلیلی متقاعد نگردند و بهیچ برهانی ترک لجاج ننمایند جبلا بر یک سرشت و طبیعت شده و همه بر یک
فطرت و طینت علم کلّه واحده دارند و در کارها آرای متفق مع ذالک در گفتار و اقرار راه تحاشی و انکار در سپارند
و بدانچه کرده و گفته اند اقرار ننمایند ناچار چاره کار درین دیده شد که فرمایشات شاهنشاهی و اوامر بهیه حضرت
صاحبقرانی در صفحه نوشته آید و بوی سپرده شود تا جواب هر فقره از فرمایشات شاهانه را تحریرا از عهده برآید و بتقریر
شاید که راه انکار مسدود آید و اسباب تحاشی و دستگاه منقود (?) گردد و بنا بر علیه خلاصه اوامر صاحبقران گیتی ستان
در باب بالغو و سایر سرحدات در صفحه نگاشته آمد و به الموقوف وکیل یرملوف سپرده گردید که اکنون سیزدهم
سال است تا دولت علیه ایران با دولت بهیه روس در مقام موافقت و معاهدت و مصالحت است و بجهت
ارتفاع حروف خلافی در میان نیامده و در خشه در بنیان مصالحت نفتاده است همان بهتر که کارگذاران دولت
بهیه روس کماکان در مقام پاس دولتین علیتین بوده امری را که منافی مصلحت دولتین علیتین باشد مرتکب نباشند
و کاری را که مباین صلاح اندیشی مملکتین بهیتین است اقدام ننمایند معروض رای گیتی گشا افتاد که درین اوقات
تجاوز از حد خود کرده ببالغو قدم نهاده و پای جسارت بیرون سرحد ایروان گشاده اند اینهم حرکت خلاف رای
عالم آرای صاحبقرانی است ولی آنکه از تصرف و تجاوز دست کشیده آن را رفع این اختلاف را بحکم محکم دولت
علیه واگذارند تا بعد انچه امر شود معمول دارند و اگر درین حال با قضای مصلحت اندیشی ابرام خواهند داشت و بحکم
دولتین علیتین وانخواهند گذاشت صریح بنویسند که تخلیه بالغو را نخواهیم کرد و قطع حکم دولت علیه نخواهیم بود تا حکم

مخالفت را از جانب امنای دولت روسیه تخمینی در دست باشد و اقدام نقض عهد را از طرف ایشان برهانی در
میان آمده و معروف پس از آنکه از خلاصه فرمایشات حضرت خلافت آگاهی بهم رسانیدند و از مکنونات خاطر مبارک
شاهنشاه عدالت آگاه مستحضر آمد چون اقدام بجسارت نموده و پا از حد خود فراتر نهاده بودند ناچار در جواب
نوشت که قریه بالغلو را از سرحدات ولایات خود دانسته‌ایم که تصرف نموده‌ایم و او را بیکه حکم صریحی از جانب
امپراطور اعظم صادر نگردد تخلیه آن جسارت نتوانیم ورزید و در خلال این احوال خبر فوت اسکندر پاولیچ امپراطور
روس نیز در بلده تفلیس شایع گردید و اشاعه این حادثه انجام مهام را بکلی مانع و عایق آمد همان نوشته مسطور را
که تخمینی ناطق در بهانه جوئی و بیهوده گوئی سرحدداران دولت روسیه بود ضبط نموده روز یکشنبه بیست و ششم
شهر جمادی الثانی از تفلیس حرکت کرده روانه دار الخلافه طهران گردید پس از ورود بحضرت علیای خلافت همین
صورت ماجری صاحبقران گیتی ستان را از جسارت آن طایفه جسور خاطر مهر مآثر مبارک آشفته گردیده نایره
غیرت و شرار حمیت مشتعل آمده و باقتضای ملکه شریعت پروری مجاهده آن کفار نابکار را مصمم آمدند و دفع و تیغ
استیلای آن گروه ضلالت پژوه را جازم گردیدند **ذکر ورود حسن قلی توره والی اورگنج بحدود ارض اقدس و انجام
کار آن خذلان شعار از تقویت حضرت آفریدگار** رحمن قلی توره والی خوارزم را تسویلات نفسانی
و تحریکات مفسدین خراسانی و سخافت رای و رقت عقل و غفلت غرور و سستی بخت و تیره طالع بر این دلالت
نمود که از ولایت خوارزم بقصد تسخیر مشهد مقدس و عزم استیلای بر مملکت خراسان حشری از ترکمانان آن
نواحی و سامان برآراست و از سارق و سالور نواحی مرو شاهجهان و سرخس و تکه و یمرلی ساکن ابیورد و درون
و مغیر نیز فوجی ضمیمه سپاه نکبت همراه خود کرده و عطف و ارد حومه ارض اقدس و مشهد مقدس گردید نواب شجاع السلطنه
هنوز لشکری بنا راسته و بیادی بعزم مجادلت بر نخواسته یکی از جنود و نصرت الهی که وله جنود السموات والارض
در حالتی که رایت مجادلت برافراشته بوده و بنای نهب و غارت گذاشته بروی گماشته آمد یعنی بهنگام
سحر از باطن فیض مواطن حضرت رضوی علیه التحیه والثنا و بادی بخت بلند صاحبقران گیتی گشا با عدم اقتضای
فصل برفی شدید باریدن گرفت و بادی شدید مانند صرصر عاد وزیدن در ظرف چهار ساعت آفاق و ساحت
انسان و حیوان از حرکت افتادند و اغلبی از شدت سرما و شدتی باد و دوری مدرکات متحرکه اوای آبا و اجداد آن

گرانان دبیر

گرانان دبیر بوده نهاده‌اند بقیه الثلج بعضی سواره و برخی پیاده و آنچه وا شدند که کشته شده در راه بیابان چیپایان برودت شدید
علی الصباح که آتش پنهان افق و مجمره نیلگون آسمان بدامن زنی نسیم سحری از لب کانون افق شعله ور آمده در ساحت
زمانه تیره گون ضیا گستر گردید نه از خوارزمی نشانی بوده و در آن دشت نه از ایشان اثر انسانی و حیوانی علامات
القدرة لله الواحد القهار اهالی مشهد مقدس حتی ارباب سوقه و حرفه از شهر بیرون آمده با آن اسباب بیرون از
حد و حد دست بیغما برگشادند و جمله دواب و اسباب و اشتر و استر و سیم و زر و خیمه و خرگاه و ادوات را متصرف
گردیده هر کس بقدری که قدرت بر ضبط داشت از بهر خود برداشت و جسدهای افسرده و یخ بسته خوارزمیان ضلالت
نشان طعمه کلاب شهری و دواب وحشی و کرکسان صحرا و درندگان در وا گردید رحمن قلی افشان و خیران خود را
بیابان سرخس رسانید و بهزار گونه تعب و عنا از آن ورطه بلا برهانید پس از روزی چند که جمعی دیگر بقیه کان
لشکرش مجروح و مجروح پریشان و حیرانان بوی رسیدند و فی الجمله از رنج و تعب برف و سرما آرمیدند
دو فوج از ترکمانان سالور و سارق بتاخت نواحی تربت جام و ولایت جام از اذن وی رحمن قلی توره بیک
خان و بر زده و امان گردیده پی سپار صوب مقصود آمدند فوجی از آن گروه آن مجتب اتفاق در منزل ترک
آباد بسواران جرار نواب ارغون میرزا که از ولایت تربت و ارحبا الاحضار عازم خدمت نواب شجاع السلطنه بوده
دو چار گردیده بجلادت آن شاهزاده جلادت شعار و اقدام سواران تیزه گذار اغلبی طعمه شمشیر و بقیه السیف گرفتار
اسیر آمدند فوجی دیگر از آنها در حدود ولایت جام با میر نصر الله خان تیموری که با جمعیت خود عازم ارض اقدس
بوده برخورده جنگ در پیوستند و احدی از جنگ و لا دران تیموری نیز رستند که معدودی زخم دار و افتاده و گرفتار
رحمن قلی خیره بخت تیره روزگار تلافی این کار سواری سه هزار نفر از ازبکیه قنقرات و طایفه قراقلپاق که در دولت
خوارزم بشجاعت و دلاوری مشهورند با فوجی از سواران سالور و سارق و تکه سپرد و ادی سرکردگان معروف
خود چون دولت نظربی و عوض اینان و رجب قنقر و دولت مراد بی و ایلچی و مراد سردار و نوراب بی دعید باغ
خان امور نهب و غارت ارض اقدس نمود این جمعیت موفور بنا بر جلادت و غرور در روز چهارشنبه چهاردهم
شهر رجب المرجب یکهزار و دویست و چهل و یک هجری در حول و حوش ارض اقدس و مشهد مقدس دست نهب

و غارت برگشودند نواب شجاع السلطنه که در آرزوی چنین روزی و شبان با نیزه لرزان و شمشیر بران همراز و همزبان
بود بمجرد استماع این خبر با همان جمعیتی که در نفس مشهد مقدس حاضر بودند بسوی آن ضلالت شعاران سبک عنان
گردیده و رو دامان آن در کوه قافی دلیران اژدر دره و ترکانان نکبت اثر روی داد و صف مبارزت برآراسته شد و از
دو سو دلیران دشمن شکر بقصد هم برخواستند و وقتی که تیغ کیوسوار خاوری از نیام افق شاهر آمد تا زمانی که بمغفر
زرین بر فراز شهر خنگ گردون نورد در دایره نصف النهار ظاهر گردید سحاب حسام آب خام تشبار بوده و سنان
نیزه آتش فشان دشمن شکار سر از تمیری مناکب برآمده و ارواح از آمیزش اجسام دلگیر شریان شیران جولان
خبر بود و سینه گردان سیلاب اکبر ناز بیان برق تک در موج خون شناور شدند و سواران رستم توان با خناک
میدان همه سپهر پر از نعره دلیران لرزان بودی و شیر فلک از نهیب هژبران گریزان چون بازوی ترکان از تش
شمشیر بیچ روی سست بماند کار بر ترکمانان سخت گردید و نصرت بترکمان روی آورد و بخت بر ترکمانان پشت نمود
بقیة السیف راه فرار پیمودند و دلیران بتعاقب ترکمانان عنان برگشودند سواری که هزار نفر از آن برگشته
بخت آن اسیر کمند دلیران گردیده و پانصد نیزه سر او بچه از قزاق غازیان آمد نواب شجاع السلطنه در همان منزلی
که رحمن قلی در حومه مشهد مقدس توقف داشت از رؤس منحوس کله مناری بر اوج فرقدان برافراشت
و آن را از برای آن خذلان شعار علامتی آشکار بگذاشتند و دیگر بخیره پای در مقام شیران نگذارد و خود را
باده در کام نهنگ بلا ننهاد و مژده این فتح نمایان در روز عید سعید نوروز بهجت افزای خاطر فیروز صاحبقران
گیتی افروز گردیده و بر زینت بزم عشرت افزود و رحمن قلی پس از وقوع این واقعه بکری و شکست درست تاب طاقت
در ساحت سرخس نیاورده با کمال پریشانی روی بخوارزم آورده و پای بدامان کنجای درکشید ذکر ورود نواب

سیف الدوله سلطان محمد میرزای صاحب اختیار دار السلطنه اصفهان باستان معدلت بنیان صاحبقران گیتی ستان

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا تهنیت نوروز فیروز را از دار السلطنه اصفهان با جمله عمال دیوان
و کدخدایان دار السلطنه اصفهان روانه دار الخلافه طهران گردیده و در اوایل شهر شعبان المعظم شرفیاب حضور فیض
گنجور حضرت خلافت شده و مشمول مراحم بیکران شاهنشاهی مشمول و مباهی آمد بعرض تلکشای نمایان در حضور اشرف
اعلی مبادرت ورزیده حضور را مورد تفقدات شاهانه ساخت و تحسین خاطر آفتاب مظاهر آورده و بقدر سی هزار تومان

زرنقد

زر نقد و زری عمل اصفهان و سایر اقمشه آن ولایت بهشت نشان بمقربان حضرت خلافت و باریافتگان بار
گاه آسمان رفعت و سایر خدم و حشم دربار گیتی مدار انعام و احسان نموده و دلها را بدام احسان در آورده
و خاطرها را بقید کرم مقید نموده و نغمه اقبال بجز بگردم زیر اندیشه غیب گو تر زنجاشبه آن که از این صحبت تماشی نرنه
اندیا رب به صفی بجای این صحبت برگزیده اند و کدام هنر نکوتر از این هنر دیده اند شاهزاده آزاده به بذل درهم و د
ینار از دست رونده نامی پاینده از هنر خود باقی گذاشت و رایت برتری بر قمه سپهر برافراشت پس از آنکه خاطر
مبارک صاحبقران گیتی ستان را از انجام خدمات جلیله و ظهور مساعی جمیله خرم و مسرور آورده و دلهای
کوچک و بزرگ بدام احسان درکشید در اواخر شهر شعبان المعظم رخصت انصراف یافته معزز اجلال دولت
و اقبال روی بصوب دار السلطنه اصفهان بر نهاد خامه وقایع نگار در انجام مبارکباد سعادت خسرو سیارگان در این سال
بهجت نشان یکساعت از روز دوشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم یکهزار و دویست و چهل یک گذشته مطابق
سال فرخ فال ایت ایل خیریت دلیل ترکی از خلوتسرای حوت بایوان حمل قدم نهاد و ابواب فیروزی بر چهره
جهانیان بگشاد و بازوی نگار بهشت آثار شده و سحاب نیسانی گوهربار و درختان سرسبزی جسته و ریاحین از سینه خاک
رسته مرغان را بند خاموشی از زبان برداشته آمد و فاخته گان را طوق بندگی بگردن گذاشته نغمه را بنوای
از با در دست سنبل را طراوتی بخاطر رسید سرو به موی مصری با شاخ طوبی قامت برافراخت شمشاد بر شکل نهال
سدره سر برکشید نقطه دلها مرکز دایره نشاط گردیده و صفحه خاطرها انبت گلهای انبساط شد جمشید جهان آرا اسکندر
گیتی گشا شاهنشاه معدلت آگاه صاحبقران گیتی پناه بزم نوروزی بفیروزی مرتب آورده و محفل نشاط بخرمی و انبساط
بیاراست گنج زر اسبابی کوچک و بزرگ نثار آورده و خزینه جمشیدی بترک و تاجیک فرو بارید بالای پیکاران
بخلاع زرین مزور نمود و قامت خدمتگاران به ثیاب فاخره زینت داد روزی چند اصباحا و رواحا بار آرایش
محفل شادی بهجت آرای خاطر آفتاب مآثر آمد و با مقتضای تهنیت نوروز فیروز مسرت افزای ضمیر منیر گردید پس از آن
بعزمی ثابت و دلی قوی و بختی بلند و طالعی ارجمند بامضای مکنونات خاطر الهام مظاهر و مستورات ضمیر قدسی تخمیر
پرداخته باحضار لشکر جرار اشاره رانده و عزم مجاهده با کفره روسیه آمد اقدام و انجام لوازم جهاد و را مبلغ پانصد
هزار تومان زر نقد از خزانه عامره موضوع داشته این مبلغ مزبور را علاوه بر مواجب و مرسومات مقرره

وحث انعام مجاهدین دین و ایثار غازیان ظفر آئین فرمود و از این قضا نقش بتهیه و استعداد سپاه ظفر همراه و قصد
خلافت شرف صدور پذیرفته چون جریان جوهر آب و سرعت شعله شهاب در اطراف ممالک محروسه نافذ
و روان **ذکر ورود جناب علامة الدوران آقا سید محمد و سایر علما بحضرت خلافت علیا** چون طایفه نحوسه
روسیه بجهة وقوع مصالحه بین الدولتین آسوده و از مزاحمت لشکر قیامت اثر آمده و از این استیلای کامل در ولایات
متفرقه حاصل آورده بودند با علمای بلد خصوصا و عامه مسلمین عموما تغییر رفتار داده دست تعدی بعرض و ناموس رعایا
برگشوده نسبت بشریعت غرا و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم زبان تشنیع و تعییر دراز نمودند اهالی بلاد را
این حمله فوق طاقت آمده و بیرون از حوصله استطاعت استغاثه بعلمای اعلام و پیشوایان ائمه انام نموده
از اهالی شریعت جستند از آنجا که جهاد با کفار رکنی از ارکان ایمانست و منکر جهاد با حصول قدرت در زمره
کفار بنص آیه قرآن جناب قدسی انتساب مجتهد الزمان علامة الدوران آقا سید محمد که ابا عن جد مجتهد و مقتدای
انام بود تکلیف شرعی خود درین دید که از مجاورت جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه مهجور گردیده بحضرت
خلافت علیا که مروج شریعت غراست روی آورده شاهنشاه اسلام پناه را بحکم شرع انور و عنوان وجوب
همت والانهمت را باقدام بجهاد برگمارد و لاجرم از کربلای معلا حرکت کرده در اوایل شهر شوال المکرم وارد
دار الخلافه طهران گردید شاهنشاه شریعت پرور اسلام پناه مقدم عزیزش را محترم و مغتنم شمرده از دقایق تکریم و تعظیم
و اعزاز و اجلال آنجناب دقیقه مهمل نگذاشتند جناب سید در انجاح مرام و مجاهده با روسیه ضلالت فرجام
از شاهنشاه اسلام پناه استمزاجی نموده استکشافی بعمل آورده و چنان دانسته بود که شاهنشاه گیتی گشا را ابا باشد
که ترک مصالحه با روسیه صلاح دولت علیه نباشد اقدام بمجادلت میان قوام و نظام مملکت باشد پس از اظهار
مافی الضمیر معلوم آورد که حضرت خلافت باقتضای غیرت و حمایت شریعت مجاهده با کفره روسیه را بر خود
واجب و لازم دانسته اند و اهمال کننده در جدال و قتال را عاصی و آثم و درین مرحله پیشی بر علمای دین و پیروان
شریعت جناب سید المرسلین دارند جناب سید از حصول این شاهد خرم و خشنود گردیده روزها در مساجد جوامع
بدعای پادشاه اسلام و تحریض عامه انام مشغول بوده بکلیه ولایات اسلام اعلام نمود که باید بعنوان وجوب بدرگاه
نصرت مآب شاهنشاه اسلام پناه باشند و تهاون درین امر را حرام و مستوجب غضب الهی دانند بنده و تابع

کفار را نیز در تحریض بجهاد قصیده ابیات از زبان شمشیر جهانگیر حضرت صاحبقران گیتی ستان قصه گزاری نموده است
و مناسبت مقام ایراد نموده و بدین قصیده را باید نوشت در خلال این احوال خبر ورود ایلچی جدید از دولت
بهیه انگلیس مابیع امنای دولت علیه رسید مقرب الخاقان میرزا ابو القاسم اصفهانی مستوفی سرکار
دیوان اعلی برسم مهمانداری ایلچی مزبور مامور گردید که ایلچی معزی الیه را وارد در بار گیتی مدار سازد **ذکر حرکت موکب**
ظفر نشان بجانب آذربایجان و مجاهده با روسیه ضلالت نشان جنایات ملک ستان چون بمقتضای اذا اراد الله شیئا
هیا اسبابه اسباب مجاهدت بهر جهتی از جهات مهیا آمد و خاطر الهام ذخایر صاحبقران گیتی ستان امضای
امر را مصمم گردید روز شنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم بدولت و اقبال از دار الخلافه طهران رایات عزیمت
منعقد گشا گردیده دوشنبه ششم شهر ذی قعده الحرام ساحات سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام آمد پس از نزول
اجلال بچمن سلطانیه شاهنشاه اسلام پناه همه روزه بنفس نفیس مشاهده مشق سربازان مجاهد زحمت کشیده بزبان
مبارک مجاهدین را تحریض بجهاد نموده و هر یک را بعد اکانه بنوید صلات و جوایز و انعام مسرور و مفتخر نموده مجاهدی
این اوضاع خبر ورود ایلچی از جانب نیکولای امپراطور روس و اهدای تخت بلور از جانب وی بدولت
علیه ایران معروض رای بیضا ضیای صاحبقران گیتی ستان افتاد **ذکر ورود میرزا کنیاز منشکوف ایلچی دولت روسیه**
بدربار گیتی مدار صاحبقران گیتی ستان و صادرات آن اوان الکسندر پاولیچ امپراطور روس
بعزم سرکشی اطراف ولایات خود از پطربورغ که دار الملک او بود حرکت کرده در اثنای راه بعارضه ذات الجنب مبتلا
گردید معالجه اطبا سود مند نیامده و مداوای معالجه کنندگان مفید نیفتاده روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی بدرود
جهان فانی نموده و دیده مشاهده عالم دیگر برگشود و رؤسای دولت روس بقانون وراثت عهد بندگی با قسطنطین
برادرش که ولی عهد دولت بود بسته و بزعم خود از اختلاف کلمه وارسته بولاة ولایات و حکام سرحدات
مملکت روس نیز وقوع این قضیه و بیعت با قسطنطین را اعلام داشتند تا انحراف از این بیعت نجویند و راه
خلاف مصلحت دولت نپویند حدوث این قضیه در روز جمعه دوازدهم شهر جمادی الاول در بلده تفلیس شایع
گردید بصورت این واقعه هر کوچک و بزرگ آشکار آمد رؤسای روسیه باقتضای موافقت با امنای دولت
خود خلفا و کشیشان و رهبانان ملت را با رؤسا و جنرالان و میوران و افسران دولت جمع نموده عهد و صدیقی

مجمعی منعقد ساخته بخاج و تاج قسم یاد نمودند که در ارادت و صداقت قسطنطین ثابت قدم و راسخ دم بوده دایره
خدمت مرکزوار سر گذارند و بشیوه رضا و تسلیم پیش آمدند پس از روزی چند بعضی از بزرگان دولت روسیه
که در باطن دشمنی از قسطنطین بود انکاری از بیعت قسطنطین روی داد و تجدید عهد و بیعت با نیکولای برادر کهتر قسطنطین نموده
وزبان باظهار اطاعت و انقیاد او برگشودند سرعان برق سرعت باطراف ولایات و سرحدات گسیل نموده
و اعلام داشتند که صلاح مملکت را چنین دیده و مصلحت دولت درین یافته‌ایم که عهد بندگی با نیکولای بسته آیم
و رشته بیعت با قسطنطین گسسته بنا علی ذلک مجدداً در بلده تفلیس مجمعی برآراسته شد و تجدید بیعت با نیکولای نشسته
و گفتند و برخواستند مختص کلام اتفاق با نیکولای موجب اختلاف کلمه گردیده و سبب شورش سران و سروران آمد
جمعی بر بیعت اول ثابت قدم آمدند و قومی بعهد ثانی مبادرت ورزیدند فرقه قرار کار برین دادند که باید در دولت
روسیه نیز مانند قرال انگلیس و فرانسه و فلمنک بنای امر بر آزادی باشد و قرار امپراطوری کونسل و شوری گذاشته
آید بدین موجبات اختلافات شدیده در دولت روسیه روی داد و مجادلات عدیده در نفس پتربورغ
اتفاق افتاد و جمعی کثیر تلف گردیدند و انقلبی از روسا و جنرالهای بزرگ محبوس و معزول آمدند تا بعد از نشستن
و نشستن مواد فساد و رانی الجمله تسکینی روی داد و نیکولای را استیلائی حاصل گردید چون اسکندر پادشاه در عهد
حیات و ایام سلطنت تختی از قطعات بلور در سه زرع طول و دو زرع عرض که پایه و نشیمن آن از قطعات بلور
فیروزه‌ئی بوده و دیوار و دستانداز از بلور الماس تراش و در هر طرفی از آن تخت سپهر مانندی مشجره بلور الماس
تراش بترکیب مربع مخمسی فواره نصب کرده بودند و خورشیدی از یک قطعه بلور الماس تراش بالای
نشیمن از آن سریر عدیم النظیر تعبیه نموده بودند که از غایت ضیا و درخشندگی گوئی کره قرص مهر انور شوق
و بدن آن تخت گردون رخش در فراز آن فواره جسته است و انواع صنعات در ترتیب و ترکیب آن آسمان
نور افشان بکار برده بودند که وصف آن بروایت از جمله ممتنعات است و از مقوله محالات که بروایت
توان صنعات بدیعه راه برده انگشتهای حیرت بدندان استعجاب و استغراب فشرده باری بسعی و اهتمام
آن پادشاه سپهر احتشام تختی بدین صفت و صفا مخصوص جلوس همایون صاحبقران گیتی ستان مرتب آورده
بود ولی فرصت اهدای آن هدیه بدولت علیه آن پادشاه و نیکولا در او دست نداده و انفاذ آن تحفه غریب در عهد

تعویق ماند

تعویق ماند درین اوقات که جناب سلطنت مآب نیکولای بدولت و اقبال پای بتخت سلطنت گذاشته و خلافی
که بود از میان برداشته روز دوستی را با هدای تخت مزبور بخت گذاشته آن سریر عدیم النظیر را با ضمایم دیگر
از ظرایف انواع مصحوب جنرال کنیاز منشکوف که از امنا و عمده دولت روسیه بود انفاذ حضور سعادت دستور
صاحبقران گیتی ستان داشت ایلچی مزبور در هنگامیکه ساحات چمن سلطانیه مقر اردوی فلک شکوه بود وارد
دار السلطنه تبریز گردید پس از حصول اذن از حضرت خلافت با کمال اعزاز و احترام روی بهستان سپهر بنیان
آورده روز دوشنبه چهارم شهر ذیحجة الحرام یکهزار و دویست و چهل و یک هجری بییلاقی که پایه و آنی که شاید وارد
اردوی کیهان پوی شد صاحبقران گیتی ستان برعایت احترام دولت بهیه روسیه والی الولاة خسرو خان
والی کردستان را که بشرف مصاهرت دولت علیه مفتخر و سرافراز است با آراستگی تمام باستقبال ایلچی مزبور
امر فرموده از اعیان امرای دولت علیه عمدة الخوانین العظام فرج الله خان افشار نیز در مرافقت جناب
والی الولاة مامور گردید ایلچی مزبور در منزل جناب آصف الدوله وزیر اعظم اللهیار خان قاجار نزول نمود و روز دیگر
جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام و مقرب الخاقان میرزا رحیم طبیب خاصه سرکار گیتی مدار و عالیجاه
میرزا محمد تقی علی آبادی منشی خاصه دیوان قضا نشان باشاره لازم البشاره صاحبقران گیتی ستان از جناب
جناب آصف الدوله وزیر اعظم ملاقات جناب ایلچی را مبادرت ورزیده اکرام و اعزازی که شایسته بود
تقدیم رسانیدند نواب مستطاب نایب الخلافه عباس میرزا نیز چند روز قبل از ورود ایلچی روس شرفیاب حضور
موفور السرور انور گردیده روز پنجشنبه چهارم ورود ایلچی صاحبقران گیتی ستان سرور بر تاجهای و تاج و جواهر
رجراج زیب و زیور داده در سراپرده زرین نیم سری بر تخت مکلل بجواهر رخشان و جواهر فروزان بهجت
و مسرت نشست و آسمان تعظیمش را از روی صداقت و ارادت برخواست از نوبادگان بوستان خلافت
نواب مستطاب نایب الخلافه عباس میرزا و نواب ظل السلطان علیقلی میرزا و نواب عبد الله میرزا و نواب
ایلخانی امام وردی میرزا و نواب محمد رضا میرزا و نواب احمد علی میرزا و نواب شاپور میرزا و نواب کیقباد
میرزا در محفل مبارک بترتیب ایستاده آمدند پیش خدمتان الاب و اسباب مرصع شاهنشاهی را از تاج و کرزین
و بیرق و شمشیر و گرز و خنجر و سایر آلات حرب که در ترصیع هر یک از آنها گرورهای جواهر رخشان صرف گردیده است

و دست گرفته در کنار سراپرده مبارک از سمت بیرون حاضر آمدند نواب محمد حسین میرزا با سایر احفاد حضرت
خلافت در بیرون مجلس قریب به تخت مبارک متوقف گردیدند جناب آصف الدوله و محمد حسن خان سالار و
معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و میرزا ابو القاسم قایم مقام و میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه پشت
بقبل چادر همایون ایستادند محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی و الله قلی خان قاجار نایب نسقچی باشی و رضا خان
قاجار نایب ایشیک آقاسی باشی و یحیی خان نایب نسقچی باشی در وسط فضای سراپرده همایون ایستادند و خوانین
قاجار و غلام پیشخدمتان در پیش روی سراپرده از یمین و یسار پشت به تخت صف بسته بودند و از درب کریاس سراپرده
همایون سربازان نظام با سرهنگان فوج فوج از دو طرف تا دم کشیک خانه مبارک که نظام تبریز بودند و [illegible]
نایب سپهدار با سایر سرکردگان در دم سراپرده به ترتیب نشسته بودند و توپچیان و زنبورکچیان در پیش روی
نجیره دیوان خانه مبارک که صف کشیده ایستاده آمدند سایر عملجات سرکار شاهنشاهی در دم پیش با هر چه حاضر گردند
خوانین چون خسرو خان والی و محمد صادق خان دنبلی و فرج الله خان افشار و محمد ولیخان افشار و صفی
خان گرد بچه در کشیک خانه مبارک نشسته بودند مستوفیان عظام در دفترخانه مبارکه حاضر بودند محسن بیک
امیر آخور باشی اسبی از اسبان اصطبل خاصه با ساخت و ستام مرصع حسب الامر الاعلی از برای ایلچی برده جناب
را سوار کرده و کشیک خانه مبارکه آورده و امرا نامدار اعزاز و احترامش نموده در مقامی که شایسته بود جا دادند
پس از صرف قهوه و چای حکم با حضار صادر شد حاجب دوم محمود خان دنبلی جناب ایلچی را با هشت نفر دیگر از
همراهان و شاه میرخان ترجمان بحضور باهر النور حاضر آورد و ایلچی معزی الیه پس از ورود بمحفل سعادت دستور
نامه دوستی شمامه جناب امپراطور را با جناب آصف الدوله پیش برده در حضور انور گذاشت حضرت صا
حبقران گیتی ستان شفاها تفقد و توجه درباره وی مبذول داشته از کیفیت احوال و اوضاع دولت بهیه و
حسن اخلاق و اطوار جناب نیکولای مستفسر گردیده اظهار و شکری بسیار بعمل آوردند و تاسف بسیار از فوت
امپراطور اسکندر پاولیچ اظهار فرموده توصیف زیادی از محاسن اخلاق آن پادشاه خجسته خصال
بزبان مبارک روان آمد ایلچی معزی الیه در نهایت ادب بخاکپای مبارک عرضه داشت که جناب سلطنت
مآب نیکولای نیز در اطوار و کردار اقتدا ببرادر بزرگوار خود کرده در مرحله توافق و تراقی و وداد و اتحاد داشت

قدم بوده

قدم بوده خلاف رویه یگانگی از جانب دوستی جوانب آن پادشاه ذیجاه نسبت بدولت علیه ایران
آشکار نخواهد گردید پس از انقضای مکالمات رخصت یافته مراجعت نمود روز دیگر جناب قدسی انتساب
اسلامیان ملاذ علامة الدوران مجتهد الزمان آقا سید محمد با جناب مجتهد الدوران حاجی ملا جعفر استرابادی
و جناب فضایل نصاب سیادت انتساب حاجی سید تقی قزوینی و جناب سیادت مآب سید عزیز الله
طالشی و قدسی مآب سید نصر الله استرابادی و سایر علماء بلاد که مذهب قویم جعفری را بمنزله ارکان و
اوتاد اند وارد اردوی کیهان پوی آمدند نوباوگان بوستان خلافت کلا امرا و خوانین دولت طرا
با عموم لشکر ظفر اثر و سپاه نصرت همراه در اکناف و ارجا باستقبال شتافته ذکر کنان و تسبیح گویان جناب
سید را در خلوتسرای شاهنشاه اسلام پناه نمودند از ازدحام مردم و غوغای لشکریان ایلچی روس را
اندیشه عزیمت روی آورده و واهمه شدیدی دست داد روز دیگر بهمین سبک و سیاق جناب مجتهد الدوران
علامة الزمان حاجی ملا احمد نراقی و مرجع الانام حاجی عبد الوهاب قزوینی وارد گردیدند معسکر همایون
مجمع مجتهدین آمده محط رحال نایبان جناب سید المرسلین گردید جمله مجتهدین در این مسئله اتفاق نمودند
که جهاد با روسیه واجب است و تارک آن از دایره اسلام خارج و مارب نواب نایب الخلافه نیز در این
مسئله با علماء اعلام متفق آمده و ادراء مجتهدین در این را مصدق دلی سفیر معزی الیه را از امناء دولت علیه ما
این بود که ترک مصالحه نباید و نقض معاهده نشاید هر گاه تجاوزی از سرحدداران روسیه روی داده باشد
پس از آنکه این دولتخواه از دربار گیتی مدار رخصت انصراف حاصل آورد جسارت آنها را در حضرت گردون
بسطت امپراطور روشن و آشکار آورده رفع این غایله واقعه خواهد شد عجب تر آنکه با بودن سفیر معزی الیه
در اردوی کیهان پوی واسطه‌های گذشت از تجاوزات سابقه سرحدداران روسیه باز گنباز
سرحددار محال پنبک و قزاقلیسیا از حد و خود تجاوز نموده در محال آباران قدم نهاده و بنای آشوب طلبی
گذاشته بود علی ای حال صاحبقران گیتی ستان را با سفیر معزی الیه جواب کافی قاطع این آمد که اجماع
علمای مذهب و ملت بر این است که بحفظ حوزه اسلام مجاهده با کفار واجب است و دفع این طایفه از بلاد مسلمین
لازم عموم اهل ایران در مذهب اسلام اقتدا بایشان دارند و قاعده خداپرستی از ایشان نواب همایون ما را

نیز رعایت ملت و حمایت شریعت موقوفست با علمای عظام لازم است و متابعت شریعت نبوی واجب پس
از آنکه امر دایر گردد این صلاح دولت و قوام ملت البته قوام ملت مقدم بر صلاح دولت است و کلام
دولت است بنیز از قوام ملت چنانچه جناب امیر المؤمنین ترویج ملت خود را با سایر ملل در مقام جدال و قتال آن
و بر این قیاس دولت علیه روم که از بدایت دولت تا کنون بر رواج مذهب همه ساله با روسیه در جهاد
و دفاع هستند و همه روزه با طایفه کفار در جدال و نزاع هستند و دولت علیه ایران با دولت بهیه روس بنای مصالحه
در رفاه عباد و بودن آرام بلاد و عمده شرایط این بود که متعرض عرض و ناموس و مذهب و ملت اسلام و مسلمین
نباشند در صورتی که سرحدداران ولایت شیروان و گنجه و طالش و باکو به دست تعدی بعرض و ناموس مسلمین
دراز ارند و زبان توبیخ و تعییر بر پیشوایان دین باز نمایند معلوم است که تحمل بر این بطبیعت فوق طاقت مسلمین است
و با تحقق این مرحله جهاد و دفاع از لوازم دین بر کافه و جناب ایلچی علماء اسلام را مطمئن خاطر سازد و نوعی نماید
که ایشان راضی بمصالحه گردند و خلاف شریعت ندانند و ارا امضا تبعی نخواهد بود و جهات که فسادی عمار این
بود که در صورت استرداد ولایات اسلام باز تقویت اسلام جهاد با روسیه از جمله واجبات است و اهمال
در آن از معظمات سیئات و راضی بمکالمه با ایلچی نباشند که رافت با کفار بنص صریح آیه مبارکه حرمت
و منافی حمیت اسلام روزی چند بر صبح و شام رشته این کلام در میان بود و داستان صلح و جنگ
بر زبان آخر الامر کار بجهاد قرار گرفت و امر بقلع منجر گردید ایلچی معزی الیه را بهزار تومان زر نقد و چهار
طاقه شال بصنوف انعام و خلعت عنایت فرموده روز شنبه نوزدهم شهر ذی حجة الحرام بمهمانداری مقرب
الحضرت العلیه الامیرزاده اسمعیل الجدانی منشی سرکار نایب الخلافه روانه ایروان آمد تا از آنجا روی بتفلیس آورد
پس از قضای کار نواب اسمعیل میرزا با مساوی ده هزار تن لشکر جرار از قاوراندازان استرآباد و
و هزار جری و قندرنکی در دوشنبه چهارم شهر ذی حجة الحرام روانه صوب آذربایجان گردید پس از وی امیر
الامراء العظام محمد قلیخان قاجار سرکرده طایفه خواجه وند و عبد الملکی و مافی روز جمعه ششم شهر مزبور روانه
گردید نواب نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه یازدهم حرکت کرده روانه دار السلطنه تبریز شد با امیر الامرا
حسین خان سردار و حسن خان سارو اصلان نیز اشاره علیه بصدور پیوست که مهیای کار بوده در اخراج طالش

روسیه از جده و کوکه و دیگر و بالغلو نهادن فرزند جناب قدسی انتساب آقا سید محمد با سایر علما مهمانداری
جناب امین الدوله روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذی حجة الحرام تحریص و تحریک مجاهدین آذربایجان روی
بدار السلطنه تبریز نهادند امیر الامرا العظام محمد خان قاجار با قاوراندازان توابعی بجانب ولایت طالش
مامور گردید موکب ظفر کوکب مشحون بسرکردگان شجاعت نشان و توپخانه آتش فشان تا موجب استظهار
لشکر جرار باشد و از هر سو که حاجتی بامداد او افتد بلا تامل مدد فرستاده شود و روز پنجشنبه بیست و یکم از راه زنجان
چای بجانب اردبیل که در قرب و بعد بجهه سمتی تساوی داشت شقه گشای لوای عزیمت آمده روز شنبه
بیست و ششم شهر ذیحجة الحرام ساحات اردبیل مضرب خیام سپهر احتشام گردید و در همان روز ورود موکب
مسعود از جانب امیر الامرا العظام محمد خان قاجار موازی سی تیره سر و بیست نفر زنده و دو عراده توپ
باردوی کیهان پوی بمیمنت ورود مسعود در پیشگاه حضور مبارک عرضه داده شد تفصیل ماجری آنکه محمد خان
نایب پس از ورود بمحال او جارود جمعی از صالدات روسیه در قریه کرمی بحراست آن محال متوقف بودند
دلیران خونخوار در اول ورود بمحال بر ایشان یورش آورده مجموع را اسیر و دستگیر کرده و دو عراده
توپ آنها را با بیست نفر زنده بدست آورده و سی نفر از آنها بزخم تیغ و شمشیر خونبار آمد المحال را بالکلیه متصرف گردید
روی بتسخیر قلعه لنکران آوردند اسرا را با سی تیره سر و دو عراده توپ انفاذ اردوی کیهان پوی داشتند
صاحبقران گیتی ستان وقوع این خبر را فاتحه فتوحات دانسته بفال نیک گرفتند آورندگان سر و زنده را
با نعامات وافره مبتهج و مسرور فرمودند روز دیگر از جانب امیر الامرا حسین خان سردار مسرعان بشارت
رسان وارد آستان سپهر بنیان گردیده بعرض فتوحات آنها که بهجت افزای خاطر مبارک شدند تفصیل
ماجری آنکه حسین خان سردار در یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی حجة الحرام از کمونات ضمیر انور آگاهی حاصل نموده با
تمام در شب جمعه بیست و دوم شهر مزبور بر سنگر گمباز که در باش آباران مستحکم ساخته و موازی یکهزار نفر صالدات
و چهار عراده توپ در آنجا داشت یورش آورده در همان حمله اول سنگر را با توپخانه از تصرف روسیه
در آورده صالدات روسیه بعضی طعمه شمشیر و برخی اسیر کمند غازیان دلیر گردیدند بقیة السیف با گمباز خود را به
سنگر باشچار انداخته رهائی یافتند از طرف دیگر در همان شب جمعه مزبور عالیجاه عمدة الخوانین حاجی قلیخان قاجار

برسنگر با غلو یورش آورده سنگر مزبور را با دو عراده توپ روسیه متصرف گردیده جمله روسیه آنجا را اسیر و مقتول ساختند
دلیران شیرگیر آورده امیرالامرا حسن خان سارو اصلان از طرف گری روانه و بر قره کلیسای گری که موازی چهار صد
نفر صالدات و دو عراده توپ در آنجا بود یورش آورده هر چه مردان ارامنه بود با صالدات روسیه
جمله را قتیل و زنان آنها را تماما اسیر نموده محال شوره گل را یکباره از لوث وجود ارامنه و روسیه پاک و مصفی
ساخته بوداق سلطان آیرملو را با سایر مسلمانان بحدود ایروان کوچانید عمدة الخوانین نقی خان بوزچلوی ساکن
کوکچه دنگیز نیز از طرف دره چک بر سر حمزه چمنی که اسبان توپخانه کمپنیا در آنجا بود تاخته صالدات
مستحفظ آنجا را یکجا کشته اسبان توپخانه را بدست آورد و کمپنیا از خوف جان خود را بقره کلیسای پنبک
رسانید و در آنجا محصور آمد این فتوحات متوالیه در وقتی که غازیان مجاهد حسب المیعاد حمله در آمدند از نوبت
بخت بلند صاحبقران گیتی ستان میسر و محصل گردید خاطر آفتاب مآثر صاحبقران گیتی ستان از حصول
این فتوحات زیاده مبتهج و مسرور گردید سرها و اسرا در پیشگاه حضور انور عرضه داده آمد ذکر ورود نایب السلطنه
بحدود قراباغ و تسخیر شقاق خنزرک و کروس و چناقچی و دستگیر نمودن صالدات مستحفظ آنحدود و نواب نایب الخلافه بموجب
امر خاص از حضرت خلافت کبری ورود بدار السلطنه تبریز و اعلام امیرالامرا العظام حسین خان سردار افغان
بارو به خود بعزم استخلاص ولایت قراباغ و قلعه شوشی شقه گشای رایت عزیمت آمد اولا والی الولاة الکسندر میرزا
والی گرجستان و امیرالامرا مصطفی خان حاکم ولایت شیروان و عمدة الخوانین محمد حسین خان حاکم شکی را بامداد
رکات لازمه از نقد و جنس بسیم و زر و اسب و یراق بصوب گرجستان و شیروان و شکی نامزد فرمود و بجلادت
اکید و ضبط و هوشیاری و لوازم خدمت و کارگذاری رفت که هر یک در ولایت خود با جماع اهالی ولایت
و اتفاق عموم رعایا و برایا اهتمام تمام بعمل آورده بدون اعلام و اخبار از جانب نواب والا مرتکب امری
نگردند و همه روزه روی داده اوضاع را عرضه دارند تا بآنچه اشاره رود معمول آرند عمدة الخوانین حاجی
محمد خان قراگوزلو با فوجی از دلیران بمرافقت مصطفی خان مامور آمدند پس امیرالامرا العظام امیرخان
سردار را با عمدة الخوانین مهدیقلیخان جوانشیر حاکم قراباغ از راه مقری و محال برگشاط روانه نموده مقرر داشتند
که در آن حدود بتسخیر ییلاقات و احشام قراباغ کوشیده منتظر ورود نواب مستطاب والا باشند و

پس از انجام این مهام به آراستگی تمام و استعداد مالا کلام در شنبه بیست و دوم شهر ذی حجة الحرام روی بصوب
مقصود برنهاده نواب اسمعیل میرزا با دسته استرابادی و فندرسکی و ترکمانان یموت و کوکلان بعنوان منقلای
یکمنزل پیش روانه گردید طایفه روسیه از عزایم ملوکانه حضرت صاحبقران گیتی ستان و حرکت نواب مستطاب
نایب الخلافه بجانب قراباغ مستحضر گردیده بیچاره و کار صالدات محال کروس و خنزرک و چناقچی را که سیاهی
دو هزار نفر بودند با توپخانه که در آنحدود بود حصار شقلیه نموده مهیای جدال و قتال آمدند روز چهارشنبه بیست و ششم
شهر ذیحجة الحرام که موکب نواب والا وارد حدود قراباغ گردید صالدات مزبور در عرض راه ملاقی نواب اسمعیل
میرزا آمدند و از طرفین دست بمقاتله برگشادند حاجی آقا لریک قراباغی نیز با فوجی از اهالی قراباغ از قفای
روسیه درآمدند و دلیران استرابادی از پیش رو نایره جنگ شعله ور گردید نور و ظلمت کفر و اسلام بیکدیگر حمله
درآمدند در خلال این احوال موکب والا نیز با توپخانه آتش فشان در رسید و آتش زن خرمن آن طایفه ضلالت
نشان گردید از آنطرف روسیه را در میان گرفته راه فرار بر ایشان مسدود آوردند روسیه چون خود را در کام
نهنگ بلا دیدند و گرداب ابتلا دست از جان شسته بیجان در کوشیدند و مجاهدین اسلام نیز بشوق شهادت
دست بجهاد گشاده چشم از جان پوشیدند در چشم زدنی خاک میدان از خون روسیان لعل گون آمد و سپهر
برین از دود توپ و تفنگ قیرگون گشتی گرد از سینه خاک بیگر چاک چاک سپر دید یا از دل زمین سرنگشته میکشید
آواز تکبیر مجاهدین در مجادله با سامعه ملکان آسمان همراز بوده شرار شمشیر غازیان در خصم سوزی با برق یمانی انباز
از هنگامی که قرص زرین مهر فرق سپهر اغبر را مغفر آمد تا زمانی که قرار در دامن باختر گرفت از دو جانب
از کام دهان توپهای رویین شعله فنا زبانه میکشید و شراره مرگ فرو میبارید با آنکه با فضای فصل آبان آتش
آفتاب مغز دلیران در جوشش بود و خون یلان در غلیان ولی مجاهدین اسلام را خون شریان آن کافران
زلالی گوارا بود و بشوق شهادت آتش توپ آبی جانفزا آخر الامر نور بر ظلمت و اسلام بر کفر غالب آمد
و جند شیطان از حزب رحمن مغلوب گردید الا ان حزب الله هم الغالبون از روسیه علاوه بر آنچه در عرصه
میدان کشته آمدند موازی یکهزار نفر زنده و چهار عراده توپ با بسیاری اسباب و آلات حرب دستگیر
غازیان دلیر گردید اسرا را با موازی پانصد نفر سر و چهار عراده توپ در روز چهارشنبه یازدهم شهر محرم الحرام

با آمنی تمام فوج فوج بجان ترتیب نظام از نظر مهر اثر مبارک گذرانیدند و ارای جهان کشا لشکر اسباب مراحم
الهی را بسجدات شکر تقدیم رسانیده الحق جای آن بود ذکر استخلاص قلعه لنکران امیرالامرا محمد خان قاجار پس از تصرف
قلعه کرمی و اسیر روسیه الحمد و باتفاق ابن المجاهدین میرحسن خان طالش و آقا سلیمان سرهنگ فوج شقاقی
روی بتسخیر قلعه لنکران نهادند و شبان و روزان در استیصال حفظ و حرسان جوش زدن رنگ خواب
و خور داوند اعزالامرا از قوت باطن شریعت غرا و یمن بخت صاحبقران گیتی گشا در شب عاشورا که هم در چنان شبی
چهارده سال قبل از این بتصرف روسیه آمده بود مستخلص گردید و ذالک تقدیر العزیز العلیم مال و اموال
و ذخایر و اسباب چندین ساله روسیه بکسب مجاهدین اسلام آمد و موازی دویست نفر زنده از روسیه
حرسه قلعه دستگیر غازیان نصرت نشان گردیده و فردای این فتح نیز در روز پنجشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار
دویست و چهل دو ی هجری سامعه افروز امنای دولت علیه آمد و اسرای مزبور با موازی سه عراده توپ
درهمان روز مزبور از نظر مبارک گذشت و حکم شاهنشاهی بتخریب قلعه و تفویض حکومت ولایت طالش بهمگان
میرحسن خان طالش لشکر اسلام و مجاهدین نصرت فرجام روی بصوب قلعه سالیان آورده در کفتی الحمد و دو شانزده
از تصرف روسیه تسخیر ساخته حکومت آن نواحی نیز مفوض بمیرحسن خان طالش آمد و از جمله ذخایری که روسیه
در سالیان ذخیره نموده بودند مقدار یکصد هزار خروار آرد بوده که نصیب مجاهدین شد سایر اسباب را بر این اندازه
قیاس میتوان نمود تا سالیان دراز آثار این فتوحات عظیمه بر صفحه روزگار باقی و برقرار ماند اشاره علیه بصدور پیوست
که در فراز پشته از تلال سمت شرقی معبر اردبیل پنج میل کله مناره کوه استوار از موازی دو هزار و پانصد نفر سرکش
روس همسر فرقدان آوردند و هم از ساکنین حصار نیلی آسمان و اکنون آن منار را با سران روس نظیرات
در میان نشست و توپخانه بر زبان و از اسرای روسی بکار رسیدی اهالی اسلام موازی چهار صد نفر صالدات
و دو عراده توپ برافرازی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا صاحب اختیار دار السلطنه اصفهان
بدار السلطنه اصفهان فرستاده شد و ما بقی را بدار الخلافه طهران روانه فرمودند ذکر استخلاص قلعه گنجه و شکی
و شیروان از زمین طلوع خسرو گیتی ستان نواب مستطاب نایب الخلافه در فاتحه کار که از دار السلطنه تبریز بقصد تسخیر
ولایت قراباغ مصمم گردید عمده الخوانین اغورلو خان قاجار پسر جواد خان قاجار بیگلربیگی ولایت گنجه در دولت

خوی

خوی احضار نمود و معزی الیه را با زبده الخوانین محمد ولیخان افشار ارومی روانه ولایت گنجه نمود و نوشتجات مشوق محرکه
علمای گنجه و عموم ریش سفیدان ایلات از طایفه قاجار و آزاد و ملو و شمس الدین لو و قراق و غیره نوشته جات از مراحم
ملوکانه و مکنونات خاطر مبارک شاهانه و اجماع مجتهدین و اتفاق علمای این اکناف ساحت و علیقلی آقای برادر
اغورلوخان نیز که در ایروان بود اشاره رفت که از راه ایروم روانه نزد ایلات و احشام ولایت گنجه گردد
شورش و آشوب آنها برانگیخته باشد پس از ورود اغورلوخان بحوالی گنجه و شورش مردم شهر و ایلات خارج
و کشش ایلات قراق و شمس الدینلو مورد خود را که باصطلاح روسیه عبارت از ایل یکی است روسیه ساکن
زور آباد گنجه بکار افتاده قرار بر این دادند که ابتدا علی الغفله شهر گنجه یورش برده شهر را متصرف کردند پس از تصرف
شهر و تفرق مردم و حبس و قید معارف و اعیان بیچاره اغورلوخان و فتنه ایلات پرداختند باقتضای این تدبیر
غفلة رو بتصرف شهر نهادند اهالی شهر و اعیان ایلات که مهیای کار و حدوث فتنه را در انتظار بودند باتفاق
اغورلوخان و شورش ایلات خارج شهر آغاز مجادلت نمودند درخان باغی گنجه مقاتله خشناها بین روسیه
و اهالی گنجه روی داد پس از قتل زیادی از روسیه بفضل خدا و باطن ائمه هدی و بخت بلند صاحبقران گیتی گشا بقیه
گروه قاطبه روسیه با موازی هشت عراده توپ بکسب مجاهدین گردیده معدودی از روسیه با یک عراده
توپ بجانب شمکور فرار نمودند اغورلوخان فوجی از سواره و جمعیت ایلات بتعاقب فرار کنندگان فرستاد
تعاقب کنندگان ایشان را در حوالی شمکور در خرابه محصور آورده جمعی را دستگیر نمودند معدودی در ظلمت
شب خود را به بیشه های متراکم در انداخته بصوب تفلیس پی سپار آمدند اغورلوخان مظفر و منصور داخل شهر
گردیده در مکان موروثی آباء و اجداد متمکن و برقرار آمد صورت ماجری در روز یکشنبه یازدهم شهر محرم
الحرام در حضرت خلافت بر طبق عرض نهاده شد و اسرا با سرها از نظر مبارک گذشت نواب مستطاب نایب
الخلافه بمحافظت قلعه گنجه عمده الخوانین عبدالله خان دماوندی و نوروز علیخان سرهنگ سمنانی را
مامور ساخته مقرر داشت که در حراست قلعه اهتمام تمام بعمل آرند امیرالامرا العظام امیرخان قاجار نیز با فوجی
از سواران دلیر مامور بتوقف ولایت گنجه آمد ذکر استخلاص ولایت شیروان مصطفی خان شیروانی با حاجی محمد خان
قراگوزلو و جمعی از لشکر جرار و اردو حول و حوش شیروان گردیده و شورش اهالی شهر از خارج و داخل بلند شد

از اینطرف نیز امیرالامرا ابراهیم خان قاجار با جمعی از سواران جلادت شعار و دو عراده توپ
آتشبار حسب الحکم شهریار تاجدار مامور بعبور شیروان گردیده و اشاره شد که در کنار جواد توقف نموده
در توقف و اقدام بر طبق مصلحت دید مصطفی خان عمل نماید و نیز حکم خسروی بافتخار امیرالامرا محمد خان
قاجار شرف صدور پذیرفت که از طرف سالیان روانه جواد گردیده بموافقت ابراهیم خان
و امداد و اعانت مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی اهتمام تمام بعمل آورده در استیصال و
اضمحلال طایفه روسیه کوتاهی نورزند مصطفی خان پس از روزی چند که در حوالی ولایت شیروان
برسل و رسایل از اهالی ولایت اطمینان حاصل آورده و استظهاری نیز از ورود امرای نامدار محمد خان
و ابراهیم خان حاصل نموده روسیه را نیز معلوم آمد که ایشان را با شورش اهالی ولایات
استطاعت معارضه نخواهد بود ناچار ولایت شیروان را خالی کرده خود را بجل برک که در انجا مقتانی بحکم
بود کشیدند مصطفی خان داخل شیروان گردیده بالاستقلال حکمران آمد و محمد حسین خان نیز شکی را متصرف
شد ملخص کلام از روز جمعه بیست و دوم شهر ذیحجه الحرام تا روز جمعه نهم شهر محرم الحرام ساحات ولایت قراباغ
و گنجه و شیروان و شکی و طالش تا حدود قبه و دربند نیز از لوث وجود نحسه روسیه پاک و مصفی گردیده و قریب
بچهار هزار نفر از صالدات ایشان قتیل آمدند و ذخیره و آذوقه چهارده ساله ایام مصالحه ایشان که در هر سنه
از برای چنین روزی ذخیره و ضبط داشتند یغما و تاراج رفت و از طرف ایروان نیز حسن خان اطراف قراکلیسا را
محصور داشته و در کلیسیا از چاره کار درین دید که خانه و عمارات و انبار و مایملک خود را آتش کشیده نصف
شب زنک همه گرد خود را بقلعه گری کشانید صاحبقران گیتی ستان پس از انجام این مهام تا قلعه قبه و بادکوبه
و دربند نیز متخلص گردیده یکباره صفحه آن صفحات از لوث وجود روسیه مصفی آمد نواب شیخعلی میرزا را با فوجی
از کند آوران مامور بنظم آن صفحات فرمودند نواب معزی الیه در روز حرکت موکب همایون از خارج اردبیل
روی بصوب مقصود نهاد و موکب ظفر کوکب باستخلاص قلعه شوشی روز شنبه بیست و دوم شهر محرم الحرام
از خارج دارالارشاد اردبیل بعزم مشکین نهضت کشای رایات عزیمت گردیده روز سه شنبه بیست و چهارم در کنار
رود خانه طویله شاه یک ... نزول اجلال فرمودند و در همان روز وزیر اعظم آصف الدوله

ایلبارخان

ایلبارخان قاجار مساوی بیست هزار نفر سواره و پیاده و جزایرچی و ده عراده توپ آتشبار مامور بانضمام رکاب
مستطاب نایب الخلافه گردید که در استخلاص قلعه شوشی اهتمام تمام نموده پس از اتمام کار شوشی روی
بصوب تفلیس آرند و همت بر استخلاص ولایت گرجستان بگمارند و مبلغ یکصد هزار تومان نقد
از خزانه عامره با انعام و احسان و سیورسات غازیان ظفرنشان عنایت رفت و تاکیدات اکید فرمودند
که در کارها هوشیار بوده پس و پیش امور را بحزم و بصیرت ملاحظه نمایند تهاون و سستی در اقدام و انجام
بدشمن نورزند و نوعی در پیش مهام و اتمام کار روسیه نکبت فرجام جد و جهد بعمل آرند که موجب خوشنودی
خدا و رضای خاطر سایه خدا باشد پس از القای ملهمات خاطر مبارک در روز جمعه بیست و هشتم شهر محرم الحرام
از کنار اردوی کیهان پوی کوچیده روانه صوب مقصود گردیده و در روز چهارشنبه دهم شهر صفر المظفر وارد
خارج شوشی و داخل اردوی نواب نایب الخلافه شد در خلال این احوال ایلچی جدید دولت انگلیس که معزز
الخاقان میرزا ابوالقاسم اصفهانی مستوفی دیوان قدر نشان اعلی بمهمانداری معزی الیه مامور گردیده
بود در روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام وارد اردوی کیهان پوی آمد از امرای نامدار قاجار امیرالامرا العظام
محمد حسن خان میرپاسای آستان سپهر پاسبان صاحبقران گیتی ستان و عمده الخوانین العظام محمد ولیخان
افشار باستقبال معزی الیه مامور آمدند روز پنجشنبه چهارم صفر با نامه که همراه داشت شرفیاب حضور انور
شاهنشاه جمشید جاه گردیده مشمول عواطف شاهانه ذکر وصول خبر حرکت ... از جانب نواب شجاع السلطنه
و ورود نواب معزی الیه به بلده هرات شاه محمود افغان با کامران میرزای پسرش که بکفایت و اعانت
کارگذاران دولت علیه بلده هرات و توابع و لواحق آنجا و سامان استیلای کامل حاصل آوردند پس از
انقضای سالی سه چار که رشته توسل کامران میرزا بدولت علیه محکم و استوار آمد شاه محمود را از کامران
شبهه نفاقی در خاطر راه یافت بتدریج شبهه واقعه قوی گردیده مایه تشکیکات دیگر شد تا کار بخلاف و اختلاف
منجر آمد شاه محمود خود را بهانه چند بخارج هرات انداخته با افاغنه ساکن فراه و سبزوار در ساخت و بمخالفت
پسر خود و اتراک بلده هرات روی پرداخت کامران میرزا نواب شجاع السلطنه را از صورت ماجری
آگاهی داده در صدد استعانت از دولت علیه برآمد شاهزاده کامکار حسب استدعای کامران میرزا

الحق امین محمد امین خان یازدکی را با مساوی پانصد نفر سواره جرار بر جناح تعجیل روانه هرات نمود پس از ورود
محمد امین خان بخارج قلعه هرات شاه محمود از حدود فراه و سبزوار بطلب اعانت روی بجانب میمنه و مرغاب
و حدود بادغیس و قرجتان نهاده و از طوایف اوزبکیه و ایماقات آن نواحی حشری معتدبه و لشکری فره
فراهم آورده بعزم استخلاص هرات بیک عنان آمد کامران میرزا نیز جهانگیر میرزای پسر خود را با جمعی که
در نزد خود داشت بمقابله و مجادله شاه محمود در انجمن کهدستان که فرسنگی بلده هرات و رستا که با اعانت
و استظهار محمد امین خان بمعارضه مخالفین اقدام نمایند افاغنه اردوی محمد جهانگیر میرزا سر را با شاه محمود
متفق گردیده پیغام دادند که در مجادله و مسالمه موزنیده و مقاتله اقدام نمایید که بعد از توازی صفوف
مبارزت با شما ملحق آییم و در ب هرات را که بحراست کسان ما بسته است بسهولت برگشاییم شاه محمود بمیان
اتفاق افاغنه هرات از منزل سرچشمه بادغیس با مساوی چهار هزار سوار ایلغار کرده از و بنه معروف
بکلاغ هنگامی که صفحه آفاق سیاه تر از پر زاغ بود و سمندر عروس بحری بانگ برنیاورده وارد خارج
هرات گردیده مصلحت کار در این دید که اولا با سواره قزلباشیه که در باغ شاه غافل غنوده اند دمار [illegible]
و جمعیت آنها را متفرق ساخته پس از آن روی باردوی جهانگیر آریم و همت بدفع وی برگماریم با اقتضای
این عزم روی بباغ شاه آورده دست بجادله برگشادند ساکنین باغ وقتی هوشیار آمدند که زمانه
زار احاطه بار دیدند و هجوم اوزبک و ایماق را در اطراف باغ بیرون از عد و شمار بناچار بجانب
عمارت واقع در وسط باغ راه سنگر خود قرار داده بر مخالفین آتش بار آمدند تا به قتال تا زمانی
که شعله فروزان مهر جهان تیره را روشن آورد و از دو طرف شعله ور بوده و از نای و هوی دلیران
گوش سپهر کر صبحگاهان که دیو شب راه پهلو به شش فضا در بند آمد و زاغ ظلمت از کنگره حصار سپهر
پرید و غولان افاغنه خایب و خاسر دست از پیکار کشیده روی باردوی محمد جهانگیر آوردند افاغنه
اردوی وی بنابر تمهیدی که کرده بودند ملحق بشاه محمود آمدند و محمد جهانگیر با خواص خود خود را اندرون حصار
هرات رسانیده باستحکام در ب شهر و انضباط بروج و باره پرداخت محمد امین خان نیز با جمعی که داشت
خود را بارک هرات انداخته بکار قلعه داری اقدام نمودند کامران باندیشه آنکه مبادا اهالی شهر

شوریده و رشته

شوریده و رشته کار را از قبضه اقتدار بیرون رود نواب شجاع السلطنه را از وقایع اتفاقیه اعلام داده
استدعای نهضت موکب والا را زبان بگشاد و شاهزاده جوانبخت جلادت شعار پس از آگاهی از این
اخبار بدون اهمال و امهال با همان جمعی که از بلده نیشابور ملتزم رکاب والا بودند بیک عنان
گردیده با ایلغار تمام از بلده نیشابور در اوایل شهر ذی حجه الحرام یکهزار و دویست و چهل و یک
حرکت کرده در روز پنجم چمن پیرنی تار غوریان محل نزول آمد کامران میرزا پس از استحضار ورود
نواب اشرف والا بچمن پیرنی تازه دل قوی و خاطری جمع بر شاه محمود در تاخت و دو لوای جنگ
و ستیز در انداخت متفرقه اوزبک و ایماق را از اندیشه ورود موکب والا و هم زدگان نصرت انتما
پای قرار سست و آتش ثبات پست گردید بعد از فی الجمله گیر و دار راه فرار بر دست گرفتند و شاه محمود را
در عرصه میدان گذاشتند افاغنه هرات بعذر مخالفت سابق هم باز روی بکامران آوردند شاه
محمود بناچار پی بیاره وادی ادبار گردید شاهزاده کامکار از چمن پیرنی تازه کوچیده در چمن سنگ
بست نزول اجلال فرمود کامران میرزا با جمله اعاظم افاغنه در منزل مزبور شرفیاب حضور حضرت والا
گردیده با برام ما لا کلام نواب شجاع السلطنه را تکلیف به درون حصار هرات نمودند نواب والا
بر حسب استدعای کامران میرزا شرف افزای بلده هرات آمد کامران با اقتضای کامجویی
و مراتب کلید شهر و ارک را با سیاهه اموال و اثقال در حضرت والا گذاشته بسوگند و یمین عهد را
بپا دیج حضرت والا پیشکش نمود و نواب شجاع السلطنه را که عرصه گیتی در نظر همت نقطه مختصری است
دیده بر آنها نگشاده دست هیچ یک ننهاد و گفت ما آمدیم که شاهزاده را با آنچه دارد از تصرف
مخالفین محروس و محفوظ داریم و بر دولتخواه و والی ولایت بدفت بندی محکم گذاریم اکنون ما را بجان
مخزونات خزانه دل کافی است و جلب خاطر دوستی تا از غنیمتی وافی علاوه بر این اعاظم افاغنه را
که با کامران شیوه موافقت مدعی داشته بودند بخلاع فاخره نواخته و با نعامات متکاثره خرم ساخت
پس از آن باستدعای شاهزاده کامران نواب ارغوان میرزا را با مساوی پنجهزار سوار و [illegible]
توپ آتش بار نظم مهام و استیصال مخالفین نکبت فرجام در بلده هرات گذاشته در اوایل شهر

محرم الحرام یکهزار و دویست و چهل و دو در گلشن آرای صوب مشهد رضا علیه التحیة و الثنا گردید و شرح این
اخبار مسرت آثار در همان روز ورود موکب همایون بهمین طویله شاهی سامعه افروز مقربان آستان
فلک پاسبان آمد **تتمه ذکر نایب الخلافه عباس میرزا** نواب نایب الخلافه پس از آنکه بر محال گروس و خمرگ
که از نظم ولایت قراباغست متوالی آمد قاطبه رعایای قراباغ از ارمنی و مسلمان یکجان و دل قلاده اطاعت
بگردن انداخته در دایره بندگی مرکز وار پای ارادت افشردند و گردن طوق بندگی سپردند بمحاصره
قلعه شوشی پرداخته جل همت مصروف تسخیر قلعه شوشی نمود و قلعه شوشی حصنی است حصین و حصاری است
خدا آفرین عقاب وهم از ارتقای بمدارج آن بال فرو ریخته است و طایر قیاس از طیران بمعارج آن
آشیان منقار آویخته معبر آن باره گردون آشیانه منحصر بیک راه است و از آن یک راه عبور بیک اندیشه
در نزد عقل محال نزدیک و اشتباه از دو طرف مخاطره است مدرنگه قارون را بر فراز آن منزلت و ماهی
و ماهی را در ساحت آبش عقبات شامل در نزد عقل تسخیر آن بقهر و غلبه از جمله ممتنعات است و امتناع تسخیر آن
از مقوله بدیهیات نواب نایب الخلافه بهوای اینکه روسیه هر سر آن قلعه رزین مایوس امداد بر موقعند و از این
راه از مال و جان خود متزلزل و مخوف بمحض حصول اطمینان و دادن امان قلعه را تسلیم کرده راه دیار خود
برداشته و قلعه را با انچه در آن مدخر است بدولت علیه بسپارند در ابتدای کار روزی چند با تمالت
و اطمینان آنها پرداخته شد روسیه نیز در پنهان کار قلعه داری خود ساخته و قلعه را از هر که نباید و شاید
خالی گذاشتند پس آنگاه بقلعه داری همت بر گماشتند از این طرف نیز لشکر اپیش برده و سنگرها بسته
و توپها بر فراز پشته ها کشیدند همه روزه نعره و صیحه توپ و تفنگ زلزله افکن قلعه گیان بود گرتی نیز عمده
الامرا محمد قلیخان قاجار باقا در انداز ان بختیاری و عده از افغان خواجه وند و عبد الملکی از سمتی که راه قلعه گاه
بجهة علف و هیمه تردد می‌نمودند طرح جدالی افکندند جمعی از قلعگیان اسیر و قتیل آمدند ولی چه سود که اینگونه
کارها ذره مفید نیفتاد و کلید این اقدامات باب مقصودی بر چهره آرزو نگشاد و چون روزی چند محاصره امتداد
می پذیرفت و غنچه مراد از اهتزاز نسیم تدبیر نشکفت نواب نایب الخلافه با اطمینان اینکه قلعه گنجه انباشته لشکر است
و اهل گنجه را با روسیه تحمای قاطع منوط و مربوطه شده زبانی شمشیر و خنجر قرار کار برین داد که تا تسخیر قلعه مبر

نگردد از سر

نگردد از سر محاصره بر نخیزند و بار روسیه بلده تفلیس بر نخیزند تا از کار گنجه و شورش روسیه یکباره خاطر جمع
آسوده آرد و میرزاده محمد میرزا را با محمد قلیخان قاجار سرتیپ دسته خواجه وند و عبد الملکی و نظر علیخان مرندی
را با فوج مرندی مجدداً بحراست شهر و قلعه گنجه روانه نمود و تاکیدات شدیده در حراست قلعه گنجه و عدم تقدیم
بجادله روسیه فرمود و خود بهمه جهة روی اهتمام باستخلاص قلعه آورد و جناب آصف الدوله نیز در اینوقت
با نواب نایب السلطنه اتفاق ورزیده ولی از آنطرف مددوف اجتماع روسیه متفرقه پرداخته از سواره و پیاده
قزاق و ارامنه گنجه و دیگر ورزه و زرخسری بر آراسته و پس از آراستگی با مساعدی همت عزاده توپ بیادولت
برخواسته از خارج تفلیس حرکت کرده یکمنزل پیش آمده و روزی چند را در آن منزل تهیه کار پیکار مشغول
گردید از بلده تفلیس قدری صالدات باده جزنال دیگر بوی ملحق آمدند و همه روزه دلیران جلادت نشان
در کناره رودی مددوف نیز که تازی مشغول بودند و بصیقل تیغه فولادی زنگ استیلای روسیه از صفحه ملک
محروسه میزدودند تا اینکه امیرخان سردار را هوای جان نثاری بخاطر راه یافته قلعه را بنظر علیخان مرندی
سپرده خود در رکاب میرزاده محمد میرزا روز یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر روی بجانب شمکور نهاد و مددوف
بناچار قدمی پیش گذاشت در خرابهای شمکور تلاقی فریقین روی داده و دست بیجا دولت برگشاده بیدرنگ
زبانی مدیه توپهای شعله بار نغمه های سینه خود عیان آوردند و در معارضه باهم زبان و دهانی شرر گستر گشا
قشان روسیه از شاملک پشته که در جنب معسکر ایشان بود غفلة حمله ور آمدند و شیرازه جمعیت مجاهدین را سررشته
مقاومت از دست برفت و رشته نظام از کف رها گردید امیرخان نیز درین معلوبه شربت شهادت چشید
و روی بعالم دیگر نهاد و روسیان توپ زنان روی بگنجه گذاشتند و مجاهدین پریشان و هراسان
راه سامان قراباغ برداشتند نظر علیخان مرندی نیز بغلبه وهم قلعه را واگذاشت و دیده مردی بجانب
بیغیرتی بیانباشت مددوف قلعه و شهر گنجه را بدست آورده و ماهی مقصود بشست و این نخست غباری بود که
بر رخسار شاهد ظفر نشست نواب نایب السلطنه در اطراف قلعه شوشی گرم گیر و دار و مشغول استخلاص آن باره
بهرآثار بود که ناگاه این حادثه منکره مشهور گردید و صورت این ماجری از پس پرده تقدیر جلوه گر با امید اینکه
هنوز روسیه را جسارت بوده و شهر گنجه روی نداده و متحفظین قلعه نیز پای جراءت از قلعه برون نهاده

بلاد تنگ دست از محاصره شوشی باز داشت و محمد قلیخان جوانشیر را بکوچانیدن احشام قراباغ بنواحی
قراجه داغ برگماشت و خود علی اسمعیل را بصوب گنجه برداشت زمانی بخارج گنجه رسید که کار از دست
رفته بود و سیل حادثه از سر گذشته مددوف با آراستگی تمام پشت بشهر گنجه صف مبارزت بر آراسته
بود و جمله شهر و فراز را بصالدات آتشبار و توپهای صاعقه کردار انباشته نه جای درنگ بود و نه هنگام
جنگ صباح روز دوشنبه بیست و دوم شهر صفر المظفر هزار و دویست و چهل و دو هنوز شعله مهر از کنار افق زبانه نکشیده
و آتش خور از دامن سپهر شعله ور نگردیده از بنه آتش جدال بالا گرفت و نایره قتال اشتعال پذیرفت فاتحه
مجادلت را توپهای شیر پیکر شرر فشان آمدند و جنگجویان رزم گستر صمصام زنان روسیه را اندیشه و هراس
از توپخانه نایب الخلافه بود و بیم و تشویش از نظام شاهزاده آزاده بدین اندیشه روی همت نظام
آذربایجانی آورده و اهتمام تمام بدانجانب مصروف داشتند و تا توانستند عرصه گیتی را باتش سوزان انباشتند
با آنکه از جانب میمنه لشکر اسلام که آراسته بدلیران عراقی دغا دراندازان مازندرانی و بختیاری بود
خواجه وند و عبد الملکی بود اقدامات دلیرانه ورزیده سواره و پیاده روسیه را بجلا از پیش برداشته تا بیابانات
شهر تعاقب نمودند و دست یغما بتوپخانه و بنگاه روسیه برگشودند و چنان پنداشتند که کار بر مراد است
و گیتی بکام سپاه حضرت بنیاد ولی روسیه باین وهنی که ایشان را روی داده بود نپرداخته بهمان در آتش
فشانی بفوج آذربایجانی قدم افشردند و با اقدامات جسورانه توپهای آتش فشان پیش بردند از دود توپ
شهر باره و گرد دستانک بارزبان باد رفتار روز روشن شب تار بود و فضای زمین و آسمان تیره و تار تمام
جیش دلنگبار سپهر دوار از ان گیر و دار در دایره حیرت سرگردان آمده و بهرام خونخوار در ان کوشش و تکاپو
بخشنگران از سحاب دود تفنگ بلاهای بارندگی داران باران بلا از عرصه میدان سر بی تن همی بر دمیدی
از خون روسیان خاک معرکه چون چشم خروس بود و از گرد تیره دامن گردون مانند تخته آبنوس مجاهدان
را غیرت دین اجازت ندادی که پای از عرصه میدان پس گذارند و روسیان را خوف جان مانع بودی
که دست از جان سپاری کوتاه آرند اینان بقوت ایمان جنگ شدند و آنان از خوف جان بیهوش شده نگاه
پروای جان نبود و احدی پرستاری مجروح پرداخت ولی کوشش را با قضای آسمانی اثری ظاهر نباید گشت

با تقدیر الهی

با تقدیر الهی ثمری پدید از نگردد و رشته فتح و ظفر تنها ببازوی قضا و قدر بسته نه بتیغ و فصل شمشیر و خنجر و ما النصر الا من
عند الله با همه سعی و اهتمام و نهایت اقدام و اقحام و قتل روسیان شقاوت فرجام کار دگرگون شده و رشته
بکار از کف دلاوران بیرون رفت نواب نایب الخلافه هرچند خواست که پس رفتگان پیش آیند و در میان
پس نشستند از پیش رفت و مبر نگردیده تنها با شمار توانستی بر کوشیدند نه بچاره و چندی چشم از حیات خود در پوشید
لاجرم خود را با توپخانه و آلات حرب و اسباب بیکار از عرصه میدان بکناری کشیده و از ساحت گیرودار
بدامن کوهساری لشکرهای برگشته هم بگشت شد و نهب اموال و احمال یکدیگر ورزیدند و نخشد از کنار گنجه تا لب رود
ارس در مکانی قرار نیافتند ولی بسبب با قضای قضای مبرم در طی مراحل می شتافتند تا در کنار ارس
لشکر پراکنده بهم پیوستند و با آنکه قصوری در مجاهده نرفته بود در پس زانوی ندامت و شرمساری نشستند
حضرت خلافت را که وقوع چنین حادثه ابدا در آئینه ضمیر منیر عکس پذیر نشده و صورت چنین واقعه بر صفحه
خاطر مهر مآثر مرتسم نیامدی گرا یارا نبود که بذکر این ماجری زبان گشاید و درصدد ابراز این قضیه بر آید چون از فحوای
وصول خبر روزی چند بسر آمد و صاحبقران گیتی ستان از مجاری اوضاع متفکر گردید جوابی که بکار آید شنیده نشد
و خبری که رفع انتظار نماید گفته نیامد بر رای عالم آرا منکشف گردید که کار بر خلاف مراد است و صورت واقعه
بعکس مقصود دولت قوی بنیاد ولی معلوم بود که با بروز حدوث اینگونه حوادث فوت نفس شاهانه است وقاد
را هر این شربت اگوار برد باری حوصله خسروانه بدون تزلزل و انقلاب تنبیه نموده خبر برخواست و بدرستی
کار تنگ با قضای حزم نشست از حضور خلافت نایب الخلافه را اعلام رفت که شرمساری و سر افکندگی موجب
تلافی مافات نخواهد شد خجلت و انفعال مایه انتقام از روسیه نخواهد گردید هر گاه بحفظ ناموس دولت تمامی
کشاینده چنین دولتی بزرگ بوده است بتقدیم رسانیده است و بحسب تقدیر ثمر فتح و ظفر نگردیده مورد ذم و اقمرا نیست
واگر از خوف جان در اقدام بدشمن سستی ورزیده قدم پیش نهاده است همان ننگ شکست و عار فرار بدتر از
عذاب و عقاب است اکنون جای درنگ نیست و مقام تامل نه بجول الهی روانه آذربایجان شده با بانی شتافتنی
کرده عازم حضور فیض گنجور اعلیحضرت ظل اللهی تا بکاری که بکار آید اقدام رود و با امری که ثمری بخشد اهتمام بعمل
آید چاره سستی در کار بعث کردن است و دوای پس نشستن پیش رفتن نواب نایب الخلافه بر طبق علامات خاطر مبارک

شاهنشاه کامکار آگاه روی براه نهاده در یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر شرفیاب حضور مرحمت دستور صاحبقران
گیتی ستان گردیده و از شمول عنایات شاهانه از کسالت شرمساری برآمد و در روزی سه چهار لشکر با برادر
گردیده و دلیران از بهر شعام برخواسته نواب نایب الخلافه هم باز باستقرار در کنار ارس و باقدام نهب
و غارت طایفه روسیه مامور آمده و خرابی کارها توجه جزم دور اندیش شاهنشاه اسلام پناه معمور **ذکر حرکت**
موکب ظفر کوکب از منزل طویله شامی بجانب دهخوارقان و توقف در آن مکان صاحبقران گیتی ستان را پس از
روانه داشتن لشکرهای آراسته بنهب و غارت روسیان و قتل و اسرار امنه آنسامان منظور نظر آفتاب
اثر این بود که باستظهار لشکر مامور موکب ظفر کوکب وقتی چند را در منزل طویله شامی متوقف آیند و اگر ضرورت
روی نماید منزلی چند نهضت آن جانب قراباغ کردند بحسب اتفاق در شب چهارم شهر ربیع الاول برفی
شدید فرو بارید و این حادثه جدید نازل گردید که سامان توقف در آنجا نماند و تاب استقرار در آن
سامان نبود بناچار از منزل مزبور نهضت فرموده در قریه ابرکه کنیز خستگی طویله شامی بود نزول اجلال
نمودند و با آسایش لشکر هین رکاب همایون روزی را در امر توقف روی داده روز دیگر رایات ظفر آیات
بجانب دار السلطنه تبریز شقه گشا گردید روزی دو سه در خارج دار السلطنه تبریز بنظم مهام آن ولایت و تنبیه
کار سپاه ظفر آیت اقامت گزین آمدند از آن پس تا نظم کاملی در امور سرحدات ولایت آذربایجان داد
و لشکر مامور در رکاب نواب مستطاب شیخعلی میرزا بصوب قبه و دربند بعزم مراجعت معسکر همایون نمایند بصوب
قشلاق دهخوارقان که شش فرسنگی مراغه لوای عزیمت افراشته گردیده و در آنجا وجهت اقامت گماشته پس از
ورود موکب مسعود بدهخوارقان و افراشتن خیام اقامت بدز و همان روسای محال چمن و معارف ولایت
داغستان مستعد بتقبیل آستان سپهر بنیان گردیده تعهدات مؤکده در مجاهده روسیه نموده ملتزم آمدند که هیچ خبر را
عبور این طایفه حبور رامید و آوریم و احدی از طایفه منحوسه روسیه را دران حدود و ثغور نگذاریم جمله بالخلاع فاخره
و انعامات متکاثره خرم و مسرور ساخته بتقدیم خدمات مقرره رخصت انصراف ارزانی داشتند در خلال این
احوال نواب شیخعلی میرزا با امرای نامدار محمدخان و ابراهیم خان قاجار و سپاه جلادت شعار شرفیاب حضور
مهر ظهور انور آمدند **تتمیم ذکر نواب مستطاب نایب الخلافه** نایب الخلافه عباس میرزا پس از روانه شدن از رکاب ظفر انتساب

در کنار ارس

در کنار ارس خیمه اقامت برافراخت و باضمحلال روسیه همت والانهمت برگماشت و معلوم شد که روسیه
هزار صدمه دلیران جلادت نشان بی سامان و هراسان گردیده اغلبی از عشیران و معبران ایشان کشته و زخم
دار نمانده و بیرون از اندازه مضطرب و پریشان روزگار اولا محمد قلیخان جوانشیر با ایلات و احشام محال قراباغ
که ساوجی شش هزار خانوار بودند در حدود مغان و قراجه داغ سکنا داده قشلاق و ییلاق آنها را معین فرمودند
پس از آن سپاه منصور اثر ترکتازی و نهب و غارت سامان قراباغ و اطراف شوشی الی محل عسکران بطلق العنان
واشته دست یغما بر آن حدود گشودند در روزی سه چهار آنچه صامت و ناطق بود کسب و نصیب لشکر قیامت اثر آمد
خرمن محصولات وقود آتش بیداد شد خانه و خانگی خراب دوست خوش جنود نصرت بنیاد گردید از سمت ایروان
نیز امیر الامرا حسن خان سارو اصلان تا دو فرسخی بلده تفلیس معموره باقی نگذاشت و دیاری در آن نواحی و حدود
بجا نماند و همچنین مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان حاکم شکی جمله احشام و الوس ولایت شیروان و شکی را انتقال ف
مغان رانده همه را در آنسامان نشانده در همه آن ولایت قسمی از مسلم و ارمنی نماند امر ولایت طالش را نیز ابراهیم
حسن خان نهایت انتظام داده در نهایت استقلال بحکمرانی نشست بالجمله پس از آنکه ثغور و سرحدات ولایت
شیروان و شکی و قراباغ و طالش بنوعی که باید منتظم آمده در همه جا سواره و پیاده که لازم و در کار بود برقرار گردید بحکم
محکم خسروی بنفاذ پیوست که نواب نایب الخلافه تا اوایل زمستان در همان قشلاقات کنار رود ارس اقامت
نموده همه روزه مشغول ترکتازی باشند و دو هزار نفر از پیاده و شش هزار سوار جرچی و افرازی نیز علاوه و بر هزار نفر سوار
کوهی مامور محاصره قلعه ایروان شد امری که دایر بر توقف موکب ظفر نشان در ولایت آذربایجان باشد نبود هنگام
لشکرکشی و ییلاقی نیز منقضی بود در روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول بعزم دار الخلافه طهران از راه مراغه اعلام
ظفر فرجام را که از شقه پرچم گشاده آمد روز پنجشنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی ساحت دار الخلافه طهران از ساحت
ورود مسعود صاحبقران گیتی ستان رشک روضه جنان گردید **ذکر حرکت مددوف از ولایت قراباغ بمحال تکلیس و انجام**
کار آن ضلالت آیین پس از آنکه موکب ظفر کوکب از ساحات ولایت آذربایجان نهضت آرای دار الخلافه طهران گردیده نواب
نایب الخلافه همه روزه حدود قراباغ را از ترکتازی دلیران یغماگر زیر و زبر آورده رعایای آنسامان را در بر زراعت و فلاحت
بوده هراز یغمای خود بیرون نمی توانستند آورد و مجال آسایش و آرام برای امنه روسیه آن بوم و بر تنگ گردیده

مددوف حاکم قراباغ را بخاطر رسید که بتلافی زرنگتازی دلیران اظهار جلادتی کرده بدست اندازی حدود
قراجه داغ پای جسارت بجد و دشگین گذارد و شاید که کاری از پیش برده احشام قراباغ را که در سامان مغان قشلاقات
آنسامان نگاه دارد کوچانیده باشد باین اندیشه خام با استعدادی تمام و چند نفری از معبوران معروف روسیه
در اوایل شهر جمادی الثانی یکهزار و دویست و چهل و دو از آب ارس عبور نموده روی بجد و دشگین نهاده وارد
لنگرودی مشگین گردید از آنجا احمد بیگلو و از احمد بیگلو بمیزان آمده در محل موسوم بکرگ مومحا اقامت گزید نواب نایب الخلافه
عالیجاه قاسم خان و حسین پاشای یوزباشی را با رحمة الله خان سرتیپ دو فوج قراجه داغی و محمد رضا خان سرتیپ
فوج دوم تبریزی بمقابله و مجادله وی تعیین فرموده نواب عبدالله میرزای صاحب اختیار ولایت خمسه نیز بطبق اشاره
خسروی در روز جمعه نیز دهم شهر مزبور از ولایت خمسه روانه اردبیل آمد افواج قاهره و سایر جان نثاران شاهسون
شقاقی و شیروانی و طالش اطراف آن تیره بخت را احاطه نموده همه روزه از یمین و یسار رزمگاه بروی یکی گشوده
چون دید که نه یارای مجادله و جنگ دارد و نه قدرت بر درنگ در نهایت پریشانی مانند بخت خود از راهی که آمده
بود برگشت جان نثاران قراجه داغی در دره‌ای ضیق المعبر سر راه بروی گرفته جمعی از طایفه منحوسه را اسیر با آتش
تفنگ از پا در آوردند و اسبان توپخانه او را با سایر عراده‌های توپ ایشان متصرف گردیدند مددوف با دو میوره
دیگر نیم جانی بهزار مشقت از آن ورطه هلاکت در آورده روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی بالکمال پریشانی
از آب ارس گذشته روی بقراباغ گذاشت باعلام این ماجری شیران بشارت رسان در روز جمعه بیست و
ششم شهر جمادی الثانی جبهه سای آستان حضرت صاحبقرانی گردیدند **ذکر ورود الله قلی توره والی اورگنج بجد و دوم لشکر**
و انجام کار آن برگشته بخت بی پیر الله قلی توره برادر رحمن قلی توره پسر رحیم خان والی اورگنج هست سابقا اشاره شد که
مدبیرش نیز که از هوس خراسان روی عزیمت با نخود و سرخس و دره جز و بعضی از محال ارض اقدس نهاده
و بدام بلای افتاده بهشت و نیز بهوای اوله سرانجه تحریک محمد خان قرائی و بعضی دیگر از فتنه جویان خراسان در اواخر شهر
رجب المرجب از خوارزم بمرو شاهجان و از آنجا بسرخس آمده پس از تکمیل استعداد و ترتیب اختیار و بهوای فتنه انگیزی
محمد خان قرائی روی بولایت جام نهاده در اطراف قلعه محمود آباد اقامت گزید دو دست تاخت و تاز فراز برای
ولایت جام برگشاد و از این طرف نیز خوانین ترک و کرد خراسان بر طبق اشاره نواب شجاع السلطنه در خارج

ارض اقدس اجتماع نموده مهیای کارزار و مستعد کارزار آمدند الله قلی خان پس از آگاهی از اجتماع خوانین خراسان
و عزیمت نواب شجاع السلطنه به تنبیه و تادیب آن غوایت نشان در همان شبی که در جناح مراجعت بود و ثلث
آخر شب که خوارزمیان را نشأه بنگ از کار انداخته دست از دشمن و سر از پای نشناختند ای چند بهم ریخته غوغایی
بر انگیختند خوارزمیان خود با فضای خیالات و همی چرس در عالمی بودند که روباه را اشتر شمرده می و گربه را پلنگ
دیده‌ای و در آن عالم از غوغای صهیل اسبان سر از گریبان بیهوشی بر آوردند و شور محشر بنظر آورده می فریاد
بر کشیدند که شجاع السلطنه شبخون آورده و عرصه خاک را دریای خون جمعی سواره و برخی پیاده در آن ظلمت
شب راه فرار بر دوش شده و آنچه و اشدند که گذشتند صبحگاهان که بیهوشان باده النوم اخ الموت را سر از بستر
خواب بر آمد و فضای ظلمانی جهان از فروزان شعله کانون افق روشن و منور گردید اهالی جام لشکر در همه آن
بوم و بر از خوارزمیان نشانی ندیدند بجز خیمه و خرگاه و اسب و اسباب بجا مانده از او و گنجینه انسانی نظر نیاورده
آنچه بود بر دوش شده و از دنبال خوارزمیان خانهای خویش نباشند الله قلی خوارزمی راه بجد و سرخس پیدوی
فرار نموده و یارای استقرار پس از رود و بجد و سرخس نیز از غلبه وحشت یارای اقامت در خود ندیده روی بخوارزم
بر نهاده و پای به امان گمنامی درکشید مسرعان برق سیر انهای این اخبار را در اواخر شهر شعبان المعظم وارد آستان
سپهر پاسبان آمدند و فتح افزای خاطر آفتاب مآثر صاحب قران گیتی ستان **در تجدید بهار عالم آرا جشن گذاردن**
چهره پرداز نباتات باغ و راغ را مایه حیات و ثبات روشنی بخشای خاک ظلمانی صورت آرای
شواهد بستانی شمع گیتی فروز نور ظلمت سوز اورنگ نشین سپهر چهارم رونق افزای این بر افراشته طارم
انور نیر اکبر و زیور عالم افروز بخرمی و سرسبزی خاک پژمرده هشت ساعت و چهل دقیقه از روز چهارشنبه
بیست و دوم شهر شعبان المعظم یکهزار و دویست و چهل و دو هجری گذشته مطابق با سال فرخ فال تنگوزئیل
بهجت دلیل ترکی از سراچه حوت بعشرتخانه حمل قدم نهاد و درهای بهجت و سرور بر چهره جهانیان بگشاد و باز بلبل
از جلوه گل مست آمده و فاخته بهوای سرو پای بست نسیم بهاری نقاب مستوری از چهره دوشیزگان ریاحین
بگشود و صفای قطرات سحاب آذاری رنگ افروزی از آئینه رخسار شاهدان بستانی برده و دیده نرگس بر رخسار لاله نگریست
سنبل باد از غنچه با فسانه پارینه دهان بگشاد و بنفشه بجدیت شبنم خرم قشنگ نوای مرغان سحر خیز بهجت انگیز گردید نسیم

پر نصرت آمیز گلبن سراپا شعله ور شد سوسن همه تن زبان آمد امید کیهان شادی جهان مایه نشاط اهل اقبال و سپاه
خداخدیو جهان آرا بتهنیت عید سعید و ترتیب بزم نوروزی ایوان خسروی بزیب و زیور رشک هشتم سپهر آورده و اورنگ
خلافت از لآلی شلالی غیرت ماه و مهر سریر بجواهر رخشان پیراست رخت و تخت بداری تابان آراستی و
خاصان بارگاه و مقربان درگاه را بر دوش بخلاع فاخره زرین مزور منقوچب و دامان بر نرس دست مایه
انباشته بسیم و زر آورده زر بجز و از نثار گردون زاده کان بچون پاره خاره خوار ساحت روزی چند را اشیح
خاطر مبارک صباح و رواج بزم شادی و طرب آراسته بود و خاطر هر جوان از غبار کدورت پیراسته از آن
پس که داد عیش و عشرت داده شد و بنیاد شادی و سرور بر طاق آسمان نهاده آمد چون رامش ایوان
شورش میدان لازم است و استقرار در وثاق زرین را قرار در خانه زین متمم خاطر مبارک صاحبقران گیتی ستان
عزم رزم روسیه را جازم آمد و تقویت شریعت غرا مجاهده با کفار ضلالت شعار را قادم با حضار لشکر منصور
از نزدیک و دور اشارت رفت باجتماع کتائب از ترک و تاجیک فرمان داده گند آوران سپاه و شیر اسیا
از کنام دلاوری خروشان آمد خصم افگنان لشکر بر بسان ازدر بر خاشجو جوشان روزی نگذشت که مرکز
دولت نباشته شیران خصم افکن گردیده وقتی بسر نیامد که مستقر خلافت آگنده ببر دلان لشکر شکن شد در خلال این حال
مژده فتح نواب بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار استراباد در رسید و فاتحه عزیمت مبارک را تفائل
میمون روی داد **ذکر قتل و اسیر طایفه جعفربایلی یموت و مصادرات ایشان** قباد نام ترکمان از طایفه یموت و از ایل
جعفربایلی و ختنی از داروغه یموت بهم رسانیده با قلیلی از اتباع خود در سواحل دریای خزر بعنوان کمائی قزاقی گرفت
ونکرفته جویی در افتاد و با قضای اقضا و بار و سیا آغاز مروت بنهاد و سرانجام بمفسدت گشاد و شعله کردگار
چند فروند کشتی از دریای خزر به فرضه استراباد و سواحل مازندران در آمده در آن حدود و سامان تردد می نمایند و
بآشوب طلبی گشاده طایفه یموت در این داستان با ایشان موافق آمده در ابقاء نایره فساد و مراتب نفایرین تمهید و القای
تسویلات و تسویهات قباد افساد نهاد دو فروند کشتی از روی دریای خزر تا فرضه استراباد آمده و گاهی بساحل مازندران
بدهان مفسدت گشیده در این میانه از روی آب در ذهاب و ایاب بوده و با ظهار حیات وقتی بانداختن توپ آتش
زن آتش فتنه بودندی و گاهی بتطمیع طایفه یموت زر و سیم فرستادندی از طایفه یموت ایل جعفربایلی به مدد و تقویت

وتسویلات و تسویهات قباد از جا در خدمت منحرف گردیده بنای آشوبی نهادند و این احدوثه اتفاقیه در اواخر
بود که نواب مستطاب ملک آرا محمد قلی میرزای صاحب اختیار ولایت طبرستان و استراباد و یموت و گوکلان
در دارالخلافه طهران شرفیاب حضور موفور السرور حضرت صاحبقران گیتی ستان بود و نواب بدیع الزمان
میرزای بیگلربیگی الکای استراباد تحمل جسارت آن طایفه جسور نموده بدون حصول رخص از حضرت خلافت
باغوایان دولت ابد آیت چون مهدیخان و محمد تقی خان هزار جریبی و میرزا اسمعیل خان فندرسکی و شعد
علیخان گوکول و فاوراندازان مازندران و استراباد دو هزار نفر سواره گوکلان عازم تادیب مفسدین گردیده در
بیست و نوزدهم شهر شعبان المعظم هنگامی که خسرو خاوران بر جبل ثوابت و سیار تاختن آورده رایت
جهانگیری برافراشت مجاهدین جلادت آیین دست نهب و یغما بر آن گروه خذلان نشان گشاده شمشیر قتل
بر صغیر و کبیر نهادند بتوریغ رخشان آفتاب جهان آرا از قراب افق بر نیامده برق شمشیر کند آوران دلیر آتش
زن خرمن عمر اعادی گردیده در آن سیل خون روان آمد و خاک تیره از خون ترکمانان خیره کلان بدخشان
مرو افشان صغیرا و کبیرا طعمه نهنگ مردم خوار تیغ جام آتش بار آمدند زنان و دختران نیمه قزاق دلیران
دشمن شکار در بسته پس از آگاهی از این ماجرا آتش مفسدت خاموش آوردند و خیمه و خرگاه و پیر و نرس
او بادیه بر ترکمانان مانند باد از روی آب روی بفرار نهادند و از جوش هوای چپاول افتادند این خبر مسرت اثر در
اواخر شهر شعبان المعظم در حضرت خلافت کبری بتوسط امنای دولت علیه عرضه داده شد باقتضای عزم دور
اندیش زینت افزای دولت ابد آیت و مقرب بارگاه حضرت خلافت منوچهر خان ایچ آقاسی باشی مامور نظم ولایت
گیلان و انتظام فرضه انزلی آمد که اگر روسیه را هوای عبور از آن سواحل بر سر افتد و خواهند لنگر اقامتی در آن
دریا کنار اندازند بآتش فشانی توپهای شرربار آب دریا بر ایشان شعله بار آورده و آن باد پیمایان را در میان
آب پراکنده تر از اجزای غبار معزی الیه در اوایل شهر شوال المکرم روانه صوب مقصود آمد پس از آن با انتظام مهام
ولایت اصفهان و تنقیح معاملات و محاسبات دیوان قدر نشان امین الدوله عبدالله خان اصفهانی که با تمشیت
تقدیرات آسمانی چندی بود که معزول از عمل بوده و در تنگنای انتظار مشغول رغبت و عمل و تابنده رشته آمال
و امل منضمر و سرافراز آمد تا باز ساز عمل ساز آورد و رشته امل دراز عمرگونه این ونکر ور آری آدمی را تا رشته حیات

گسسته نیابد و دریچهٔ زندگی بسته و دیگ هوا از آتش سودا در جوش است و نای هوس ترانهٔ آزادی و دمدمهٔ خروش **ذکر بعضی وقایع**
که قبل از حرکت موکب ظفر کوکب روی داده است کارکنان دولت روسیه پس از آنکه معلوم آوردند که در سال قبل
پیک رکاب موکب ظفر کوکب قلعهٔ گنجه و شیروان و شکی و طالش و قراباغ متصرف اولیای دولت علیه گردیده و بسیاری از اهالی
چنین ساله ایشان معطوف از حدود ظفر نمود دیده و برآمده و آن جمله ادراکات و خطایای که درین مدت به اذیت چنین ورزیده
سرحدات خود مهیا آورده بودند جوی بکار نیامده و ثمری نبخشید جنرال یرملوف را که سردار و صاحب اختیار
ولایات متصرفهٔ ایشان بود با کنیاز مدوف حاکم قراباغ و شیروان و شکی معزول آوردند و هر دو را از درجهٔ اعتبار
مخذول و چنان دانستند که سوء رفتار و گفتار ایشان با سرحدداران ممالک محروسه و قطان دیگران اهانه و رهانان (?)
موجب حرکت رایات ظفر آیات شاهنشاهی و شورش عوام حضرت رسالت پناهی گردیده است اگرچه این بود
ولی تباین کفر با اسلام و ضدیت نور با ظلمت امریست فطری و مرحله‌ایست ذاتی اجتماع این دو در محلی نشاید
و در مکانی صورت نیابد علی ای حال بجای یرملوف پسکاویچ منصوب آمد و در قراباغ آب جروف حاکم گردید این
دو جنرال جدید بتقدیم خدمتی سدید مقصدی تلافی مافات کردید بجبر کسر خرابیهای بار ارتشت آبادان و از طرف
قراجه داغ لشکر بتعیین نمودند جنرال پسکاویچ با ده هزار نفر از سالدات و سواره و بیست عراده توپ پیش از نگاه وچ (?)
تسخیر قلعهٔ ایروان روان آمد و از سمت قراباغ جنرال آب جروف با شش هزار سالدات و ده عراده توپ بجانب قراجه
داغ روی نهاد و جنرال پسکاویچ در غرهٔ شهر شوال المکرم وارد اوچ کلیسا گردید و جنرال آب جروف در کنار پل خدا آفرین
اقامت گزید امیرالامراء العظام حسین خان سردار خود با استعداد تمام در قلعهٔ ایروان مقیم آمد و امیرالامراء العظام
حسن خان ساری اصلان را با پنج هزار نفر سواره و یک فوج سرباز آتشبار در خارج قلعه بمقابله و مقاتله روسیه برانگیخت (?)
و از طرف قراجه داغ نواب محمد میرزا با مساوی شش هزار سواره و چهار فوج سرباز و پنج عراده توپ در کنار ارس
مقابل روسیه رایت مجادلت برافراشت **ذکر حرکت روسیه از اوچ کلیسا بجانب سردارآباد و انجام کار آن طایفهٔ**
ضلالت نشان سردارآباد را سمت آنست حسین خان سردار است مابین اوچ کلیسا و قلعهٔ طالین واقع است در شش فرسنگی
قلعهٔ ایروان است و آبش از رود خانه ارس روان حصنی حصین است و باره رزین جنرال پسکاویچ پس از ورود به اوچ کلیسا
تسخیر قلعهٔ سردارآباد را اصل نزاع ایروان شمرده خواست اولا آن قلعه را متخلص سازد و پس از ضبط و ذخایر آنجا باز بجانب

تسخیر

تسخیر قلعهٔ ایروان پرواز دهد با سه بطالیان سالدات و هزار نفر سواره قزاق و چهار عراده توپ روی بسردارآباد نهاد (?)
قدم اقدام بانتور گشاد حسن خان ساری اصلان در کنار قراسو که مابین اوچ کلیسا و سردارآباد واقع است
با قلبی قوی و قدمی ثابت بمقابله روسیه تحوله پرداخته اسب جلادت براینان درتاخت در نخستین حمله
مساوی دویست نفر زنده و دستگیر آورده و قدری کهید وی نفر طعمهٔ نهنگ بلا ساخت روسیه خسته و شکسته و خسته (?)
خود را بسردارآباد رسانیده چنان پنداشتند که بخلاف این صدمه در آنجا کاری از پیش برده از نهال اقدام
خود بری خواهند خورد و شاسکام با توپهای آتش فشان روی بقلعه آورده از چهار طرف دست بآتش فشانی
برگشادند و در مقام مجادلت ایستادند مردم قلعه نیز پای ثبات افشرده در راه جلادت سپردند تا هنگامی که مهر
آتشین مهرازه دامان افق بدامان سپهر شعله فشان آمد و آتش زن نگاه آب پیکران باره همین آسمان از نشیب
و فراز ابواب مجادلت باز بود و دست محاربت فراز صحبدم خندق باره انباشته آکنده روی بود و خوش
وسباع از استحکام عروی روسیان خذلان نشان سرخود برداشته روی بقلعهٔ طالین گذاشتند در آنجا نیز
از شیر داوری بجز فرار و گریزی بجزی بهره ور نیامدند و بکاری منتظر نگردیدند مخذول و منکوب فرقه روی بمجال جنگ
آوردند و کردی مراجعت باوچ کلیسا نمودند حسن خان ساری اصلان در کنار رود زنگی مستقر گردید و روسیه
از اوچ کلیسا بجانب ایروان روان آمدند و روسیه قراباغ نیز که در کنار پل خدا آفرین اقامت گزین بودند با
امیرزاده محمد میرزا در مقام ستیزه و کین مقصد عبور از آب با دانشاه (?) شدند و برق سان آتش فشان از این
سو افواج مجاهدین آذربایجانی موج سان فوج فوج دست آتش فشانی گشادند و بثبات روسیان از شعلهٔ برق (?)
توپهای شررگستر آب داوند و آتش حیات آن گروه ضلالت بنیان را از آب بارقه آب گون خاموش آوردند
روسیه خواستند تا اگر در میان آب از آتشباری توپ شرربار آفتی برودی کار آرند و کاری از پیش برند ولی کار
از دست رفت و آب از سر گذشت پاره در آب درآمده آتش پاره در آب برخی دیگر نیز اسباب خود را گذاشته روی
بوادی فرار نهادند و ناموس دولت بباد دادند مجاهدین جلادت آئین دست غارت و نهب بنه و اسباب ایشان
برگشاده آنچه بود کسب دلیران شد و نصیب غازیان آمد مژدهٔ این فتوحات در اواخر شهر شوال المکرم مسرت
بخشای خاطر آفتاب مآثر صاحبقران گیتی ستان گردید **ذکر حرکت موکب فیروزی کوکب بصوب آذربایجان بقصد مجاهده**

روسیه شقاوت نشان و صادرات آن دولت از آنجا که حضرت صاحبقران گیتی ستان را در کارها توکل بجناب الهی عزّ و
جلّ و توسل بخاندان حضرت خاتم الرسل در همان روز حرکت موکب حادث آیت بحصول فتح و نصرت یکعود
قندیل که از مقدار یکهزار و دویست مثقال طلای احمر صورت انجام پذیرفته و مرصع از بعد از آنکه بزیور جناهای الوان
زیب و زینت داده بودند مبلغ یکهزار تومان جواهر درخشان مکلل و مرصع آورده آویزهای متلالی از رشته‌های
لآلی درخشان چون عقد پروین بر آن کوکب دری آویخته وقف سرکار عصمت مدار حضرت معصومه قم علیها التحیة
والثنا فرموده مصحوب معتمدی انفاذ آستانهٔ مقدسه داشتند تا ارواح مقدسه اجداد کرام و آبای عظام آن بضعه
رسول انام و زادهٔ امام بن الامام علیهم صلوات الله الملک العلام امداد در قلع و قمع طایفه روسیه فرموده همت
اثر شاهنشاه تاجور مقرون بفتح و ظفر آید و انشاء الله العزیز از برکت خاندان نبوت اختتام این عزیمت همایون بفیروزی
و اقبال خواهد شد حافظا اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت شحنهٔ النجف امید که سالیان ابد
نشان این صاحبقران گیتی ستان را که بهمت والانهمت برواج شریعت غرا و تعظیم شعار ملت بیضا مصروف است
دولت معدلت آیت پاینده باد و ماهچه اعلام نصرت فرجام بر اوج سپهر ظفر نصرت و ظفر تابنده فلک را باو آیت
رکاب این پس از انجام این مهام روز شنبه بیستم شهر ذی قعده الحرام با آراستگی تمام از دار الخلافه طهران
حرکت کرده در باغ نشاط سلیمانیه نزول اجلال فرمودند و در روز جمعه یازدهم از سلیمانیه نهضت آرای صوب سلطانیه
گردیده از آنجا نیز بلا توقف رایات نصرت آیات شفقت گشای صوب چمن اوجان گردید در منزل میانج مجدداً وصول فتح و
فتح حسن خان ساری اصلان خرمی بخشای خاطر مبارک آمد صورت ماجری آنکه روسیه پس از آنکه از حرکت بجانب سردار
آباد مستحضر گردید متعهد شد به [illegible] خود و [illegible] مراجعت نمودند در صدد تلافی بر آمده جنرال منکروف یک هزار
سوار سمره و چهار هزار سالدات و هزار نفر سوار و قزاق و چهار عراده توپ بقصد شبیخون اردوی حسن خان ساری
اصلان از آب ارس عبور نموده در نهایت غرور مرحله پیمای صوب مقصود آمدند قراولان اردوی ساری اصلان [illegible]
این خبر مبادرت ورزیده او را از عزیمت روسیه آگاه نمودند ساری اصلان نیز در آنجا که انشاء خود با چهار هزار
سوار نیزه گذار در گوشه کمین کرده منتظر نشسته دو [illegible] مغرور از غرور [illegible] باطمینان آنکه حسن خان در خواب غفلت
است و مار [illegible] هنگام فرصت [illegible] مجاهدانه خود را به بنه رسانیده با تمام [illegible] و اثقال در آویختند ناگاه ساری

اصلان نعره زنان از طرفی بر ایشان تاختن آورده تیغ آتشبار بر آن طایفه نابکار آختن روسیه زمانی آمد که
خود را در چنگ عقاب بلا دیدند و در کام نهنگ فنا پس از آنکه بطعن و ضرب نیزه و شمشیر سرها از تن جدا آمد و خاک
تیره از خون روسیان همچون لاله حمرا جنرال منکروف توپهای خود را گذاشته راه فرار بر دشت مجاهدین
جلادت آئین از قفای آن برگشته بختان در تاختند و شمشیر قتل بر ایشان آختند روسیه از بیم آتش سوزان تیغ
بران چونانکه غولان از خاتم سلیمان از پیش روی دلیران گریختند و خود را یکباره در آب ریختند آنچه از تیغ
شمشیر نجات یافتند در آب روان مبومی از تعرض ناخند که معدودی که از شعله حرق و موجه غرق نیم جانی
بدر برده راه ناکامی سپردند ساری اصلان مظفر و منصور روی معسکر خود نهاده آنچه زنده دستگیر غازیان دلیر گردیده
بود تیغ سیاست سر از تن جدا ساخته با سایر رؤس نحوس که مساوی با پانصد نیزه سر بود انفاذ حضور موفور السرور
داشت در منزل میانج از نظر آفتاب اثر گذشت حسب الحکم خسرو تاجدار گیتی مدار رؤس نحوس آن کفار را بکار
انفاذ دار الخلافه طهران شده در برزن و بازار کوی چوکان اقدام اطفال آمد پس از ورود موکب مسعود
بدار السلطنه تبریز نیز مژده دیگر فتح افزای ضمیر منیر آفتاب تخمیر گردید تفصیل اجمال آنکه چون روسیه را الجیه امتداد
ایام محاصره ایروان اسباب لوازم حرب و پیکار از قبیل آذوقه و قورخانه وغیره روی نقصان و اتمام نهاده
و ساری اصلان نیز طرق و شوارع را بر ایشان مسدود آورده بود بدین سبب کار بر ایشان مشکل گردیده و قرب
قلعه گشایی باطل بیچاره گار و استخلاص از اضطرار ناچار سردار روسی اشاره نمود تا از ولایت تفلیس مساوی پانصد
عراده آذوقه و قورخانه بجانب ایروان روان آرند و ورود از کشاکش اضطرار آسوده گذارند ساری اصلان
از صورت ماجری آگاه آمده با انتظار وقت منتظر بر سر راه در شب میعاد وصول عراده با فوجی از دلیران نیزه گذار
و برق سیران آتشبار همچون شهاب سوزان و برق یمان بر آن شیاطین خذلان شعار و دیوان تیره روزگار بنا
کمان از گوشه گشاده فغان آمده نعره زنان در آن شب تار دست نهب بر ایشان گشاده و شمشیر قتل بر آنها بنا
در روسیان بحفظ جان آتش فشان آمده و غازیان غیرت بیان تیغ ریزان ساحت آسمان از دود توپ و تفنگ
دو جانب تیره گردیده و دیده روسیان از برق تیغ و سنان ترکان خیره آنان تیوب آتش فشان آمده و ایشان
شمشیر جان ستان [illegible] روسیه را [illegible] اقبال نگون گردیده بخت بلند دارد و ن خاک میدان از خون روسیان

شاخ ارغوان آمده و شمشیر غازیان از رنگ کشتگان چون صباغ ابریزان لبس مهرگان غرادهای ابنا شسته باد و قو
و اسباب حرب و پیکار بجانب سردار باز در وان گردیده و پیکار و پیچ روی را از بی حیرت چون دل از دیده روان
بدان مژده این فتح نمایان در روز ششم شهر ذیحجة الحرام خارج تبریز سامعه افروز امنای دولت علیه شده و مسرت بخشای
خاطر هواخواهان ملک تهنیه گردید موکب ظفر کوکب با فتح و فیروزی و سعادت و اقبال از خشت بپای بلده خوی آمد
روز سه شنبه چهاردهم شهر ذیحجة الحرام خارج خوی مضرب خیام سپهر احتشام شد و فتح و نصرت ملازم رکاب ظفر فرجام
بهرام غلام پیکار ایچ را پس از آنگه از همه راهی طریق چاره بسته دید و دانه قوت و ذخیره مفقود دید علاوه بر این بلای
زمستانی حوادث آسمانی نیز دو اسبه بر آن طایفه نحوس تاختن آورده روز بروز بیچاره و فقر و بیشتر از سالدات ایشان
واصل درکات سقری شدند و در معرض هلاک و بد روزی آمدند لاجرم دست از کار رفته گشاده کشیدند و شب هنگام
از قطع آرزو برچیده و از اطراف قلعه ایروان بجانب بلده نخجوان روان آمده و از آن سامان بصوب ولایت
قراباغ ... عنان ذکر ... بندگان علیه است بر سایر دول ... از آفاق ... شده و خصال پسندیده حضرت خاقان
گیتی ستان و تفصیل ... اکنون نظر باشاره که در صدر کتاب رفته بود بذکر مآثر و مفاخر حضرت خلافه ادام الله ایام خلافته
وسلطنته و تفصیل عمارات و روضات و قصور و دور سلطانی که در مدت سی سال از جلوس میمنت مانوس صورت
انجام پذیرفته است مبادرت نمود و شمه از اوضاع وزرا و امرا و ارباب سیف و قلم بدستیاری خامه مشکین رقم
بر صفحه بیان نگاشته میگردد تا مطالعه کنندگان را استحضاری از وضع سلطنت و استبصاری از نظم مملکت و بلاد
دوران مدت حاصل آید و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب بدو حکایت در استقلال سلطنت عظمی بحضرت خلافت
و شمه از حسنات پادشاه جهان پناه حضرت باری جل ذکره و تقدست اسمائه و عمت آلائه بر اقتضای قضیه کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف حکمت ازلی مقتضی آمد که از زمره موجودات صنف بشر را نظر بحصول اضاف قابلیت
و وصول بمراتب کمال جامعیت مظهر اسما و صفات خود ساخته و بدایع صنایع ربوبیت را در آن مظهر ظاهر
سازد و شاهد سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم از چهره دلارا پرده خفا برانداز و دست قدرتش نخستین پیکر آدم صفی را
بحلیه وجود مجلی گردانید و جلوه ظهور در مرات وجود آن که صفا یافته صیقل ابداع بود نمود و صیقل این ظهور زنگ تشکیک
و تردید در وجود صانع و وحدت مبدع را از مرات ضمایر موجودات زدوده تا هر کس بقدر استعداد و قابلیت بوجوب

وجوبش

وجوبش بی برده با فتاح شریک و شبهش اقرار آورده و هر نفسی که باستعداد ماهیت و قبول استعداد داده اش قابل
و قابلیتش کامل تر است جلوه ذات در وی نکوتر و ظهور صفات در وی بیشتر است چنانچه از تابش آفتاب عالمتاب خاک
در بدخشان لعل رخشان گردد و در جبل سیلان سنگ خان یاری ع این معانی نگنجد در بیان اختصار تطویل اجمال
تفصیل اینکه مراتب وجود متنزلا من مرتبة الوجوب مرتبه بعد مرتبه در بنی نوع انسان ساری و اطوار واجب ساری باقی
الکمالات طورا بعد طور در مظاهر موجودات جاری گردید تا در سلسله سلاطین مظهر کل حضرت سید البشر آمده و در طبقه
سلاطین شهنشاه عدالت گستر دیو السلطان الاعظم والخاقان الاکرم معز الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین
اعدل الملوک فی العالمین سلطان السلاطین ناصر اولیاء الله قاهر اعداء الله حامی البلاد و راعی العباد و قامع الکفرة
والمشرکین قاهر الفجرة والمتمردین قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان بن السلطان والخا
قان بن الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلی شاه قاجار لا زالت شموس قباب خیام اجلاله طالعة و بدور کواکب
حصول آماله لامعة مادامت الشمس والضحی والبدر طالع که در وجود مظهر ذات است و در ذات مظهر صفات الفت
مقالید الدنیا الی ملک لا زال و قاعلیه المجد والکرم مهر انگشت شاه ... حجاب این چهره دوشیزه دلارای جمال و جلال اکمل
ظهور جمال میکشید در حسن صورت و خوبی شمایل نقش بندان پرده ابداع برنگ آمیزی خامه صنو را کم احسن صورکم
از بدو افاضه وجود بموجودات تا اکنون صورتی چنین در مرات اختراع و پرده ابداع جلوه گر و منقش ننموده اند و لوا
بت شمس النهار و وجه رجعت و ضوء الشمس نزد کاسف و در معنی جلال و ظهور خصایل مسندآرایان سریر قل اللهم
مالک الملک از فاتحه افتتاح ابواب توتی الملک من تشاء تا امروز صاحب جلالی بدین آیین براورنگ سلطنت جای
نکرده اند فلک قاصی الشرق فیها کالملک لواضی الخلق بالرعب در مراتب کمال که اشرف خصایل است انحطاطا
وتدقیقا سلطان اقالیم معانی و فرمان فرمای معموره بیان است تحقیقات دقیقش که فضلای عهد در مولفات خود ضبط
نموده اند معین و اشعار رنگینش که اکنون در دو دواوین منعقده مدون است این بیانرا دلیلی است مبین خالی از ملابات
مترسلانه و اغراقات شاعرانه کلمات حکیمانه و ملهمات عارفانه اش امروز که از تربیت آن پادشاه اقلیم صورت
و معنی مستقر خلافت شئون فنون علما و صنوف ادبا و شعرا و ارباب دانش است همه را قواعد الاصول و جمله را اصول
القواعد است عموم و خصوص ارباب کمال مطلقا هر یک از وجهی اصول کمالاتش را فروع و شموس افادتش را

شموعند همه را توشه خوشه از آن خرمن است و جمله را تا این گوشه از آن وادی ایمن افاضاتش مستفیض و انا
دانش را مستفید تصور اقتش را جهد تقلید و اجتهاد دانش را در تقلید در شجاعت و سخاوت پادشاه جمجاه عالم پناه
نکته پرداز است شجاعت و سخاوت که خصال نفسانی را همچون اصلند و باقی انواع خصایل این دو جنس را منزله فصل ذات
ملکی صفاتش را ملکه راسخه و صفت ثابته و طبیعت ثانیه است بجدالی جهانی گشاید و بنوالی عالمی عطا نماید در رزم دست
آزاده در بزم بخشد ملکی بسواری و جهانی بنوالی از ضرب شمشیر آتش شیرژیان را در بیشه دو پا بی است و از بیم پیکان
بخشش گنجور کان را با آتا نماید و در خاطر اندیشه تباهی آیات شجاعت بی شبهه در شانش محکم است و آثار سخاوت بی شایبه در
بنانش مدغم مغفران در میدان زبان سنانش و مطران در ایوان کف در افشانش فمطر یوم الجود من کفه الندی و نظم
یوم الباس من کفه الدم انتظام معاش و دوام انتعاش فضلا و علما و سادات و اشراف و طلبه علوم را هر ساله
باستمرار از مال و منال واجبی ممالک محروسه مبلغ یکصد هزار تومان نقد و یکصد هزار خروار جنس در وجه ایشان مستمر
و برقرار است مع ذالک باندیشه آنکه شاید بعضی فقرای ناتوان که از عدم قوت و قدرت بر کسب معاش نذر نزاند
و از فقدان زاد و راحله طلب روزی را پای از مسکن خود بیرون نگذاشته بدین وسیله در معرض تعب و تلف باشند
هر سال دو بار امنای دین دار ارادت شعار از دربار معدلت مدار با بدره های سیم و زر بهر یک از ولایات ممالک
محروسه روان آیند و بدقت تمام فقرای آن ولایات را استقراء و شماره نموده هر یک را بدفع احتیاج موجب ابتهاج
گردند و تحصیل دعای دوام دولت و سلطنت بجهت ذات اقدس و وجود مقدس نمایند کلک بدیع پیکار در وادی عدل و
انصاف پوینده جهانگشای بی پایان است شیوه عدل و انصاف که آئینه جهانداری بصیقل این دو صفت از غبار فتنه و آشوب صاف جوهر
ملکت بالاتفاق خالی از اختلاف و خلاف در عالم علم و در دیار کفر و اسلام مسلم است عادل از منصف زاده و بخ
ملک بخت او ملک الملک تبارک و تعالی از اعتدال مزاج نسیم عدلش دل داده از ستم دلربائی گریبان شکیبائی
دریده و طفل اشکی از جفای کودکی بر دامان جفاکشی دست در زده دلبری از بیدلی دلی نبرده تا مهری نسپرده جوانی بر پیری
جفائی ننموده تا وفائی نفزوده گرگ با میش خویش و باز با کبک را مرهم نه ریش است شیر شیرآهوان را اشیر است و آهو در فخ
شیر شیران را مشیر لقد بسطت فی الارض عدلا خصاله بدا ایتلفت آسادها و ظباؤها خوان بی انصاف انصافش اساس
رونهاده و شرط انصاف را آزادی ولها کرده از دوام گبری بر عین گشاده از دلفوس که رهگذران بازنیابند دهقان

خاک ده و بگشایند تا جهان بستم خراب را از معمار عدلش معمور و آباد یابند و جهانیان را در کشور عافیت آسوده از غم
مسرور و دلشاد و غم آسمان در عهد دور ستمکاری گذشت ؛ که حسام شحنه عدلش پی کیفر کشید ؛ رای ملک آرای او
موکب بهر اقلیم کشید ؛ عدل عالی رای او رایت بهر کشور کشید ؛ قافله در قافله هر خواجه زر و مرجان فشاند کاروان در کاروان
هر برده و سیم و زر کشید ؛ شد جهان آباد و چندان کش قصور بی قصور ؛ بر سپهر اخضر از این توده اغبر کشید ؛ هر طرف کاخی منقش
با کیهان در فشرد ؛ هر طرف قصری مصور سر بکیوان بر کشید ؛ گرد خذلان خاک زان بر صفحه امانی فشاند ؛ خط بطلان چرخ زان
بر نامه آذر کشید ؛ خاصه ایران کاینک از معماری عدل ملک ؛ سر برین منظر از آن ملک بی منظر کشید ؛ عادت رعایت
حقوق رعیت و لشکری که از پی اعتدالی کارگذاران سلف چون رسم ستم در این اوان بر طرف شده بود و همچون آداب
بنده پروری و رسوم معدلت گستری تکمیل فحوای کلمه کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته رعایت کرده شده و بجای آورده آمد
لاجرم اصناف امم در اقطار عالم بدلالت آوازه عدل و انصافش شوق حریم حرم همایونش را که طاق ابروانش
فرق فرقدان سایه و سقف بلند سپهر گاه با فرو و فرش ذره نماید شاید احرام از دل و جان بسته لبیک ارادت
زنان خاک آن آستان را که بعینه کعبه حاجات و قبله سؤالات بنی آدم است طوف کردن گرفته شهرها
الرکبان شرقا و غربا و تسری بها العافون مثنی و موحدا از پی خدمت درش که بلطف صفت روضه جنان
رو داشت مور با ضعف خود کمر بست و پیرا عجز خود بستان بر داشت قضا را به مالف الاصناف و ماس
الاشراف و منبع الرکب و مقصد الوفد در شیوه تواضع و فروتنی خسرو جهانگیر نکته پرداز است با اینکه آستان
ره بستان نواز و درگاه فلک اساس مجلس سلاطین والامقام و مرجع قاطبه انام است همه چرخ صفت خاک نشین
و جلالت سان مایه گزین اند در مجالس و خلوات خاص طریق لطف و شیوه تواضع بنوعی مرعی و منظور است
که فقیر با فقیر و مالک را با مملوک تفاوتی مشاهده نیست چون افاضه آفتاب بر آباد و خراب یکسان فیض بخش است
و مانند گنجور سحاب بر بعید و قریب یک نسبت گوهر بار خیلاء کبر و نخوت را در سراپرده جلالش بار نیست و در خاطر
مبارکش بهیچگونه اندیشه منکر انگاره راه سنگبار در رزم چو آفت و در بزم چو موم بر دوست مبارک است و بر دشمن
شوم لذکر یا المشتری و سعود و سوره بهرام و طرف عطارد و درویش نواز بسبیل ارشاد دستاد و دی دختران را
بفتوای شرع شارع شریعت نادی است علما را بجل آمر است و فضلا را در فضل ادبی ماهر توقیر علما بنوعی نماید که مغفران

ازوی واحترام سادات مشابه کند که جهانبانان بادی باتهیه اسباب جهانداری وتهیه لوازم تاجداری زیر دستان
را باستخفاف ننگرند و درویشان را باستکبار نرانده و دیده منظور نظرتش را شاطه ازل بکحل حیا مکحل نموده و چهره دلارای
شاهد وجودش را نقش بند صور در پرده آزرم ممثل داشته در اجتناب از معاصی و دوری از ارتکاب مناهی اعلیحضرت
ظل اللهی حکایت نگارست با فرط دور سلطنت و استیلای بر مملکت و قوت قوای شهوانی و انجام اسباب مرام نفسانی شخص جلالش
در مقام طغیان اقامت گزین نگردیده و عذار عذرای خیالش را خال عصیان دلنشین نیامده خبث غضب که عریف
لازم الطرب است و هر کس را ندیم روز و شب شاهدی است بی پرده و معشوقه ایست دلربا از کف برده پرده های تقوی
دریده و کالاهای زهد به یالا خزینه و مغازی است طراز و عشوه سازی است عیاره دلها در گرو و دو دستاره در رهن نگینش
و تو از حریم وصالش مهجور است و از بزم جمالش دور عقدش نموده و طلاقش داده و بوثاقش نخوانده و در طاق نسیانش
نهاده است عقیق لبش هیچگه بلب ذات آلوده نگردیده و چهره گلگونش را هیچکس از آتش زغرق آب ندیده و لب جام از رنج
دهانش ناکام است و خنده ساغر در گوشش حق نوشش حرام همانا که از محرومی بزم نشاطش بیار اگریه مدام است و چنگ
را خروش علی الدوام و خم زده در پرده زجاجی مستور مانده و شاهد شراب از شرب ابتهاج حضور حضرتش را صاحب
بعد از فراغ از مهام مملکت قرآن و کتابت و خندهش را مواظب پس از انتظام مشاغل سلطنت ندای بالای
مناجاتش جز رضای حضرت آفریدگار نیست و تولایش بغیر از ولای ائمه اطهار کاهش ز شکر شکر شیرین است و پیوسته
تعداد و ثنای گوناگون الهیش آیین باحشمت سلیمانی خود را در بارگاه کبریائی موری ضعیف دانسته و با عزت کیخسروانی
خویش را در درگاه خدائی بنده ذلیل خوانده توسل بتوکل دارد و توکل بخالق جزو و کل چون چنین است و عبادت
معبود حقیقیش آیین پیوسته مطالب غیبی کارخانه مملکت منظم است و اسباب فتح و نصرت فراهم در مشکلات امور و معضلات
مهام ضمیر منیرش قرین الهام است و در کارهای بسیار عظیم باندک التفاتی مقرون بانجام و اتمام گشایش عقده های
دولت را طلب اوقات از عالم بالا بطریق رؤیای صادقه القای خاطر خورشید مظاهرش سازند یا بعنوان شگفتی
طریق صواب را پرده ابهام از چهره براندازند و تا اکنون قرین اول سلطنت و دوران عدت است صواب اندیشی
رای رزین در امر سلطنت هیچگونه خطا و خللی روی نداده است و در اقطار مملکت فتنه و آشوبی پای ننهاده و دولت دوران
عدت الحمد لله تا غایت در ازدیاد است و ارکان خلافت ابدی چون بنیان سپهر زبرجدی قویم البنیاد از

رؤیای اتقیا

رؤیای اتقیا صلحا که از جمله بشارت غیبی است اشاره به سلسله خلافت این سلسله سلطنت نشان متصل بدولت قائم آل
محمد است صلوات الله علیه و علیهم و تا ظهور آن دولت بهجت آیت ارکان این دولت کشیده و از جمله بشارات غیبی
لاریبی که دلیل دوام دولت علیه است آنست که پادشاه جهانگشا در دهم سال سلطنت بقصد روزی کار
بوالعلاوه تحصیل ثواب را اقدام بتقبیل قبر که حضرت عبدالعظیم آمده و در آن روضه مقدسه ساعتی طلب حاجات از درگاه
کافی المهمات مقیم بعد از اتمام زیارت و استکمال انکشاف تفرج خاطر در فضای صحن مقدس با خواص ندما طوفی
می نمودند و دیده به هر طرفی می گشودند شخصی در صفه مشهود آمد که بساطی گسترده بود و از دور پادشاه جهانگشا امتیاطی
حاصل کرده نگینی چند از عقیق و در مملوک در پیش نهاده و دیده امید بر مشتری سعادت اثری برگشاده حضرت
خلافت را بسوی وی نظری افتاد و تماشای بساطش را بانجانب گذری دست مبارک نگینی از آن بساط برداشتند بدقت
نظری بر آن گماشتند قضارا سطری در آن نگین منظور مسطور بود و مسطور در آن پادشاه جهانگشا را منظور صاحب
بکمال نشاط عبارت را بزبان برگشاد که مسطور در این نگین این است همه یک نامی بنام تو باد همه نگینی بکام
تو باد پادشاه سلیمان نگین را از مضمون مسطور حیرتی روی داده فرمودند که نموده واقعی باشد با مقصود با قضای مقام
مناسب خوانی است فراغت را چون برخاک بوده زبان برگشود که سطور معروض عینها مسطور است و از حسن
اتفاق بشارت دوام دولت حضرت سلطنت از عالم بالا منظور است و ارکان حضور اشرف چون بدقت ملاحظه
نمودند نموده با واقع مطابق بود و سخن عارض با حقیقت موافق پادشاه جهانگشا را این لطیفه غیبی بفال همایون آمده و تحسب
احوال صاحب بساط و نشاط خاطرش را از نثار سیم و زر مشحون مقصود و از ذکر این حکایت آنکه تقدیرات ازلی را
وبه در عالم امکان علامات و آثاری باشد که دهقان نکته شناس از آن دلایل پی بانجام مهام تواند برد و این
مرحله بروایت و درایت ثابت گردیده و اثبات را احتیاج بذکر بعضی حکایات که شاهد بر مطلب است نخواهد بود و قطع
نظر از این مراحل نموده دلیل کلی بر دوام دولت عدالت است و ترحم بر زیر دستان بی بضاعت منت خدا را
که پادشاه جهانگشا صفت عدالت منظور است [illegible] منظور الملک بدوام
و خلد الله ملکه و انصار و لیاله و ایام اعدائه مجبور و آل امجاد و تفصیل الاء شهادات کمال امر فتن و صف عجز از عجاره پادشاه
جهان پناه زبان گشاده است و از آنجا که از گلبن گلشن قضا جز گل رضا نبوییده و از مسلک حرم تقدیر بغیر از طریق تسلیم

پوشیده و مسلم است که شکر نعمت نعمتت افزون کند کما قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم نعمای گوناگون ایش
پیوسته متواتر است و فیوضات از حد افزون سحاب مکرمت یزدانیش همواره بر کشت آمال متقاطر گنج قارونی از خزا
افزون حسابش در جنب اندوخته مخزن عامره عشری از اعشار و اندکی از بسیار و قطره از بحار است گنج خسرو
پرویز خزانش را در گنجی از چهار گنجست و تعداد غیر عدیدش محاسب وهم را در حوصله ضبط بیرون از امکان گنج جواهر
ثمین و لآلی رنگین بحدی وافر و بشماره متکاثر است که بعد از استثنای از ضبط و ذخیره آن و این و امتلای بطون جبال
و رق زرین و سیمین جواری و خدم حرم با حرمت خواص و باریافتگان بارگاه فلک رفعت را بر پیکر و زیور پیکر
گردیده است مع ذالک اگر مه و اما سمه زنگ محدث را در خارج مصداق کافی باشد فروش و اورنگ قصور
بی قصور ظروف و اوانی طلا و نقره آلات و ادوات حرب که معدود و محصور نیست بیواقیت رمانی و لآلی عمانی
و لعلهای بدخشانی مرصع و مکلل است اسبان تازی نژاد و مراکب شخلی میلاد را زین و رکاب و لگام و ستام گوهر
آمود مجوهر و از زیور لآلی آراسته چون دامان سپهر اخضر است هرگاه قصور همت کوتاه نظران موضوع کلام را محمول
باغراق نه اشتشدی بر آینه گفتمی بربط مطربان و طنبور رامشگران و لباس خنیاگران حتی قلاده و تازیان رزمگاه دلیران
بزیور ترصیع لآلی آراسته است در روز بار فضای بارگاه سپهر آثار از تلألؤ لآلی و جواهر آبدار بر و کمر باریافتگان و دیگر
و عصاهای یساولان و نیمچهای حضرت سلطنت نور بخش مهر انور و ظهیره بخشای سپهر اخضر است آری سپهر را از ین خجلت کلاه
انجم بر سبیل درخته فیروزه جی پنهان است و مهر انور را از ین شرم عارض نورانی همچون چهره خجلت زدگان خوی
افشان اگر چه تعداد اسباب و آلات مکلل شاهنشاهی غیر متناهی است و وصف هر یک از آنها قطع نظر از تشبیه و سخن
سازی و عبارت پردازی در عهده تقریر لسان با قوه تحریر بنان که آن خاطی و این ساجت ولی حصول فی الجمله
آگاهی از امر کاه به ذکر بعضی از آنها که اندوخته های معدن و عمان در انجام و اتمام هر یک صرف گردیده مبادرت
رود و سیاق کلام از عیب اطناب عاری خواهد بود و تکلیف که مقصود از ترتیب این روایت تفصیل آن بر اثبات
در وصف دیهیم و افسر شاهنشاه گیتی پناه زیب افزای چهره شاهد معانی گردیده بشنو از خامه گهرافشان سخن گزان روی ورق گوهر
معنی مجوهر است روشن نکاتی که به عقل نکته دان هر نکته اش رشته از عقد گوهر است اولا کلاه کیانی خسروانه
که در عرف نقله تعبیر از آن به افسر و اکلیل و تاج و دیهیم و کرزن نمایند و در روز بار آفتاب وار زیب تارک مبارک

وزیور فرق فرقدان سا است بصورت و ترکیب هشت ترکست و در معنی بزرگی از آن نشانی تسخیر ملکی را با بروج
نخستین صفحه نقشش را نقش بندان آذر نشان و تصویر گشان مانی بنان باشکال هندسی و صور اقلیدسی مشکل و مصور
ساخته بعد ذالک هر شکل و صورتی را باقتضای لون و رنگی که از رنگ آمیزی خامه تقدیر در خارج مقصود است
صنعت پیشگان اعجاز توامان بلآلی رخشان و جواهر تابان پرداخته اند از حسرت گلهای لعلی و غنچهای یاقوتش
که بر شاخسار زمردین چون لعل خندان خوبان شکفته و تابان است سپهر حدیقه را با کلاه زرین مهر و افسر مکلل انجم
هر شامگه سرشک سیمابی انجم بر چهره زبرجدی روان و پیوسته رخساره و دامانش از خون جگر همچون جگر عقیق و شاخ
مرجان است و هر گاه و ارنگی حوصله کلاه گوشه زرین مهر را از سرمایه ساخته افسر پروین بر زمین زند رواست و اگر
در برابر این جواهر رخشان مشت مروارید انجم را در جیب خجلت پنهان دارد و بجا بهای لعلهای آویزش خراج هفت
ساله ممالک پرویز است و در طلب هر دانه از آن خسروان جبار زامور که شیر گرم تر از هنگامه رستاخیز عروس معانی را
زیور ذکر جواهر و کمر خنجر و بازو بند مکلل سلطان سلاطین جهان آرایش میدهد حمایل مجره حمایل و کمر کواکب
گوهر و خنجر انجم جوهر و بازو بند ثریا مانندش را خامه گوهر نگار و ناطقه لولو بار از توصیف و تعریف عاجز است که
ترصیع هر یک دامن بدخشان و جیب عمان و خزینه کان از لعل رخشان و گوهر غلطان و یاقوت تابان خالی
و تهی و خراب مانده تخمین و قیاس را از تخمین قیمت و بهای گوهری از آنها راهی نیست اندازه و تقریب
و نیز مقدار همچو نگاهی نه در بازو بند مبارکش که تعویذ بازوی روح الامین را شاید قطع نظر از سایر جواهر آبدار که درخور
هر یک خراج ساله کشور ایران است آحاد و عشرات هست چهار قطعه الماس که نخستین آنها مشهور به دریای نور و ثانی معروف
بتاج ماه و ثالث مسمی بنور العین و رابع امیده باورنگ زیبی است که از زمان کیومرث که ابو الملوک نخستین جهان
گذار نهد و روی زمین است الی زماننا هذا بدین صفا و بها گوهری درخشنده و جواهر کارزار و مخزن ما امره مخزون گردیده
و محاسب اند ترتیب هیچ ناقدی بصیر تخمین و تعیین قیمت آن جواهر رخشان زبان نگشاده و شاهد سخن را در وصف تخت فلک
همایون داد و رمان بر کرسی نشاند سریر خلافت مصیر و تخت فلک رفعت دارای زمنگ ارشک مایه و عرش کرسی پایه
که در روز بار محل جلوس میمنت مانوس خسرو گیتی استان علم سکندر کوس است اصل آلات و قطعات و صفحاتش را
از طلای احمر و زر ناب پرداخته و بعد ذالک آن پیکر بدیع را در لآلی رخشان و جواهر غلطان پنهان ساخته طول آن

زرع و عرض دو ذرع و نیم ترکیب و بنیانش با اقتضای طبع و سلیقهٔ مستقیم پایه که عروج خسرو جهانگیر را بر آن سریر بوش
نظیر معراج تواند بود و صعود شاهنشاه جهان گشا را منهاج به ترکیب اژدری بجهان بر آن سپهر خلافت بنیان نصب آمده این
صورت همانا در معنی اشارت بدین باشد که تمکن در این مکان شیر دلیر اراده است که بقدم دلاوری اولا فرق اژدهای
دمان سپارد و ثانیا پا بر فراز این تخت فلک رخت گذارد و بر یمین و یسارش بحکم سلیمان روزگار و خدیو آموزگار دو دو دند
مرصع بال بشکل تمثال استواده و برقرار داشته اند از این کتابه مقصود خاطر شیر انجم شعار این تواند بود که سرایر عباد گلا
و طغرا بنمای منهیان راست گفتار در پیشگاه ضمیر الهام پذیر حضرت سلطنت ظاهر و آشکار است و اندیشه طاعت
و عصیان باریافتگان دربار گیتی مدار در مرآت خاطر فیض مظاهر پدیدار خورشیدی تابان از خوان مرصعشان
بر فراز آن سپهر ثابت سیاره است و آن بزم مینو نظم را پیوسته آفتاب وار نوربار اگر سپهر را بیجا و کینه مدار بودی
و مهر را افول و زوال شعار گفتمی که این تخت را فلک شمست و خورشیدش را آفتاب نظیر اکنون فلک ششمش
نگویم که عدالت چنان است و آفتاب نظیرش نخوانم چون پیوسته تابان تخلیص بیان آنکه مبلغ یکصد هزار تومان
این سریر فلک نشان صورت انجام و اتمام یافته و آفتاب طلعت سلطنت از مطلع این سپهر معدلت شوکت و بها ... شت
رختی که بر آن تخت فیروز بخت منبسط است همچون بساط فلکی از انجم لآلی و کواکب جواهر مصوره مختلفه مصور است و از پای بوس
خسرو گردون غلام پرویز مکوکب سپهر زبرجد فام مباهی و مفتخر **ذکر سریر دوشش و شمامهٔ مجوهر خدیو گیتی ستان دام ظله جهانیان**
وصف سریر دوشش و شمامه مجوهرش که در ترتیب هر یک اندوخته‌های معدن و دکان صرف آمده و ترصیع شرایط نطقی گوهری
بسیاق تفرد وصف هر یک برشته ترتیب مرتب گردیده بود اکتفا نمود تا ایراد کلام مشتمل بر دو فایده مفید و افاده ابهام
حسن سخن را فایده مزید باشد **نظم** دوشش گشتم بخردگی همه اسرار جهان ، در آئینه فکرت تو جلوه گر است ، چیست آن گنج
مکلل بلآلی که مدام ، همچو افلاک مدارش بکره دهر است ، آسمانی است پر انجم شب و روز و مه و سال ، که قرارش
همه در پنجهٔ شیران نر است ، گردش آن بود خاطر ما این است و امان ، دور گردون ز خطا باعث بیم و خطر است ،
هست خورشید بیرج اندرون خود عجب است ، لیکن سپهر است که در پنجه خورشید در است ، از فلک نیز حوادث برین باره
این عالم ایمه از تیر حوادث سپر است ، گفت این پیکر آراسته از لعل و گهر ، سپر داور دوران جمشید فر است
گفتم آن پیکر رخشنده چه باشد که مدام ، نرم از آن دشمن شه را سپر شور و شر است ، چون ثریا است ترکیب جواهر است

بوضع

بوضع لیک در کاوه فاژ در مردم شکر است نیست از وعجب است این که چو مار ضحاک گرفتاری طلبید باخبر شش مغز
سر است کوکب ذو ذنب چرخ جدال است و از آن خرمن عمر عدو را با شر چون شرر است سر گران است و این
است که پیوسته چو باد بر سر خصم سبکبار مراد و راکد است هر که با او هوس همسریش هست بسر خونش پی شتاب
در شرع شجاعت هدر است گفت گرز گهر آگین شه است این که مدام فلک از صدمه او در فته و فتادگر است باز پرسیدمش
انجم منور چه بود که همی از کف شه مهر صفت جلوه گر است کارد رخشان شبل چو سهیلی زمین کادو آبان صفت چون زنگی
زنور است که بصورت نه غزالست ولی آمده پر چو غزالان ختن نافه اش از مشک تر است نه سپهر است و بود پیکر آن
پر ز انجم نه نجوم و بحر ولی دامن آن پر گهر است چون درخشنده ز کف خسرو پرویز غلام راست چون جرم مه و مشتری اندر
نظر است گوییا گوی سپهر است مکلل بنجوم که ز سر پنجه حکم شه خورشید فر است بصفت بخدان نی را ماند که ز آدم به رخساره اش
از خوی اثر است با چو انبیغ درخشنده ز سر پنجه شاخ که فرو آمده بروی قمر است مطر است گفت شه بحر مثال آمده او مشعله مصفت
شعله ای است بدل بحر نهان غوطه ور است گفت شمامه شاه است که از خجلت آن سرخ رخساره خورشید بخون جگر
علی ای حال جامه و صاف آنچه را با کمال تفصیل ذکر گردیده و از هزار یک و از بسیار اندک است زیرا که شماره و تعداد
هر یک از آنها از دایره احصا بیرون و از حصر تعداد افزون است عالم تفکر را با عدم تناهی احاطه بر آلات و ادوات
مرصع شاهنشاهی محال و تصدی این امر ممتنع خارج از حوصله خیال و مقالت مساحت پرتو آفتاب بظل اقدام شمار
و شمار قطرات سحاب از انامل اقلام بر نتابد گنجینه‌ها و ذخایر مخزونه و لآلی منضوده علی الاجمال الی الآن که قرن اول جلوس
میمنت نشان است علاوه بر بساط و ضیاع سلطنت و دولت کرور در دفاتر ضبط و ثبت گردیده که یکصد کرور آن زر مسکوک
بسکه هایون پادشاه زمین است و یکصد کرور دیگر جواهر رنگین و لآلی ثمین امید که تا قطره نیسان در کام صدف گوهر غلطان
گردد و خاره در کوه بدخشان از تابش خورشید تابان لعل رخشان خزانه عامره عمره الله ابدا همچون دامان صدف گوهر
غلطان مشحون و چون دل کان زر ناب و سیم ساو مخزون باد **صفت سریر سلیمانی و اورنگ خاقانی که حسب الامر پادشاه**
جمجاه از قطعات سنگ مرمر صورت انجام یافته است صاحبان الباب عقلا و فضلا محقق است که در عالم تقدیر هر شی را شبیهی
عالم امکان از دو قتی مقدر و عرفی مقرر است که در زمان مقرر آن دولت مقدرش میسر آید و عزت مقدرش مقرون امکان
فی الاخبار لکل شی دولة حتی القباع ... علی ذلک حضرت رب العزت را حکمت بالغه مقتضی آمد که در جنس جماد

از نوع حجر که حجاره میمنت اثر را از سایر انواع بدولت ابدی و عزت سرمدی ممتاز فرماید و حجاری را بهر یک از انها یکی
از جهات مناهج نخستین آنها حجاره حضرت موسی علی نبینا علیه السلام بود که باظهار اعجاز مطابقه نقبای بنی اسرائیل را دوازده
چشمه آب روان بخش جان فزا از آن صخره صما جاری آمده بدان وسیله مجموع قبایل بنی اسرائیل را ملجا و مآب دو دیگر
حجر الاسود کعبه معظمه است زادها الله شرفا که اهل عالم را بطلب ابدیه سعادت مطاف گردیده و قاطبه خلایق را از مس تقبیل
و فیض تقبیلش آینه اعمال از زنگ معاصی مجلی و مصفا و ثالث آنها این سنگ گردون رنگ است که سریر خسرو گیتی
پناه از آن پرداخته آمده و نظام عالمی با استقرار پایهای سریر پایه اش برقرار و ساخته تفصیل مطلب اینکه بعد از ترتیب
و ترصیع تخت خورشید تلالی تابان و جواهر رخشان از قراری که نوشته آمد باقتضای حکم تقدیر خاطر خطیر سلطنت بین مطلب
تعلق پذیر گردید که سریری مبنی بر چهار ذرع طول و سه ذرع عرض از قطعات سنگ مرمر باهتمام مرتب آید حالی حجاران
فرهاد صنعت آزر حرفت اقلیدس اندیشه فرهاد پیشه از قرار طراحی کلک سحر رنگ ساز وحید الزمانی بهزاد الدوره آن
میرزا بابای نقاش باشی سرکار پادشاهی اورنگی چون نگارخانه ارژنگ مصور بتصاویر دلکش و منبت بتماثیل پر روش
شمسه بر پشت و نقش پایه آرا شد که تا خسرو ستارگان بر سریر سپهر مرصع سپهر قدم نهاده و دیده و شنیده چنین سریری نگشته
است تنکش در صفا چون آینه ضمیر نکته دان است و در مانند صفحه خاطر دانشوران کوی جوهر ما برای گوهر شتری سهم تشحیذ روش
نام نهاده اند باسباب معتقدیرا باسم خاتم اخضر جوهرش اسم که گذاشته اند نام نور آفتاب بصورت سریر منصور گردیده
پایه تو ما خابت که ترکیب تخت مثل آمده پایهای سریر خلافت مصیر را ترکیب نقشان پری پیکر و ماه وشان سیمین بر
مرتب نموده اند که بعضی پا بر سر شیران نر نهاده اند و پاره قدم بر فرق دیوان قوی پیکر یعنی که شاه شیر دل را سلیمان
آسا قاطبه مخلوقات سر بر خط فرمان نهاده اند و بقدم خدمت در مقام بندگی آماده و بپا ایستاده و سایر صفحات و نقوش
بانواع تصاویر و تماثیل از وحوش و طیور و ملک و پری منقش و منبت است در اطراف دست انداز دو جوار دو اش
بجای قاب زرین قطعات سنگ سیمین را بیات نقشان پری پیکر آراسته اند که هنگام طلوع خسرو ستارگان
کان و جلوس پادشاه گیتی ستان تعطیر دماغ جان و ترویح مشام جهان را هر یک دسته گلی در دست دارند
و شاخ سنبلی بر کف و شبها هنگام ضیا افروزی بزم ادم نظم خاقان فلک پاسبان از شمعهای کافوری بر چنگ خونی
در وسط آنکه رسش خلافت مصیر چون خیمه خورشید در دامان افق قرار داده اند و منبع فواره زرین چترش را

دریکی

در یمنی شیب اندازد آن تخت فلک حشمت بصورت دو مناره بدیع تعبیه نموده که هنگام جلوس میمنت مانوس پادشاهی آن
دو منبع عطر را از گلاب ناب برآید و بعد از آن عطر افشانی در بساط لازم الانبساط خسروانی خالی باری توصیف این گونه
سریر گردون نظیر را خامه وصاف از عهده وصف بر نیاید و کلک وقایع نگار در اولین جنبش عاجز و مضطر آید کما بیان
آنکه ندیده و از روات دیده اند و چنین بندگی بر پایه اش سوده و گرنه از روایت راوی چه در آید و از درایت مردی
چه برآید مریم خامه بذکر دوازدهمی اختر سپهر سلطنت و نوبادگان بوستان خلافت و معانی ابجاد بارور است دیگر از جمله نعمای جلیل و عطایای
جزیل که واهب بی منت جلت قدرته و عمت نعمته بتکمیل موهبت آن ابی داور عدالت سریر را از سلاطین سلف ممتاز فرموده
آنست که شبستان سلطنت را بنور وجود اولاد و امجاد منور داشته و گلستان خاطر مبارکش بگلبهای گوناگون میلاد
شاهزادگان خلافت نشان انباشته است نعم الاولاد علی العباد کثیره واحسن نجابة الاولاد همه براوج سپهر
جلال بدر منیر همه چمن ریاض کمال سرو روان همه بفکرت و ادراک سالخورده و کهن همه بنظرت اقبال جوزه و سال جوان
تمام یوسف عهد و تمام عیسی مهد همه چو گوهر عقل و همه چو جوهر جان جمله جهان سروری را سرند و در حشمت جهانداری را
بر هر یک سحاب مکرمت را بار آنند و سپهر معدلت را درخشان اختران صبح سعادت را نور دو افق کرامت را تابنده جوهر شرف
پادشاهی را حامل خنده و اشکبانی را قابل همه عقل را فرخ پیر نه و بخت جوان را فرخنده برادر واسطه العقد نامداری و نتیجه خارج
جهانداری و دو بیاچه صحیفه مردانگی و صدر جریده فرزانگی اند با ادب دل پسند با سخن جان فزود با خرد همگران با هنر همنشان
با بر عالم جواد و ز همه گیتی فزون در همه دانش تمام در همه میدان سوار ولا عجاب صنع الرحمن تکمک الفضائل
فی لحم و لاعصب در مراتب جلال و مراسم کمال و قواعد جهانداری و ضوابط تاجداری چنان در جهان مشهور و معتبر اند
در بسیط عالم معروف اند که در حل و عقد مشکلات مملکت و قبض و بسط معضلات سلطنت از کفات عالم و ثقات
روزگار شیار الیهم بالاصابع و بعقد علیهم الخناصر امروز سیرت هر یک عیان چو صدق از حق شرف ذکور هر یک عیان
چو نور از نار بعض الوجوه که بعد احصاهم ثم الالوف من الطراز الاول تا اکنون که حساب سنین هجرت قرین بحلول
میمنت مانوس همایون با عدد ایام ماه مطابقت و عدت مدت سلطنت ابد آیت با حساب جمل حروف دوم
لفظ سلطنت موافق شمار اولاد و احفاد شاهنشاه عدالت بنیاد و کثر الله امثالهم با شماره ایام سال برابر است
و از لقای بهجت آیات آن نوباوگان بوستان خلافت خاطر آفتاب مظاهر صاحبقران گیتی ستان

بنیادی و حجت توامان هر یک سپهر تاجداری را اختری تابنده و حدیقه خرم شهریاری را سروی خرامان شرف تاج کابر عن کابر
کالرمح انبوبا علی انبوب و فقار النجوم الزهر من اسلافه کالغیث شوبوبا علی شوبوب برخی از آن کواکب رخشان سپهر تاجداری
که از نیر برج فلک سلطنت دایره وجود را مشتری تنویر نموده و منازل اوج کمال را چون سبعه سیاره سیار بوده و انتظام بلاد و رفاه
عباد بحکم محکم شاهنشاه عدالت نهاد در اقطار ولایات موضوعه و ممالک محروسه حرسها الله عن الآفات کارگذار و سعادت توامند
و لو بزن بکل ارض منهم ملک یقود الی الاعادی جحفلا من کل وضاح الجبین تخاله بدرا و ان شهدوا الوغا فضغرا قوم
ذکوا اصلا و طابوا محتدا و تدفق جودا و راق منظرا ذکر وزرا و امرا و شعرای کارچین پرده از چهره شاهد دلارای سخن میگشاید
طبقه وزرای آصف نشان و امرای امارت بنیان و ندمای دانشور و شعرای فصاحت گستر که پیوسته بخت ساز و همواره دولت
آثار در فضای حریم حرم سلطنت پایدار گزین و خاک آن آستان را که روان بخشای آب حیوان است زیور چهره و زیب جبین دارند
احصا و تعداد ایشان بیرون از حیز تحریر و استقصا ارباب دانش را ثابت است که در معموره اقلیم رابع و خامس که ملک ایران
عبارت از آن است باعتدال آب و هوا مشهور و به اقتضای فطنت و ذکا معروف و پیوسته این معموره از قدیم
دخطه خلد بنیاد که آتش الطف من نسیم الصبا و هواش اصفا من نمیر الماء مجمع الصفات محل فضلای فضیلت پرور و حکمای
حکمت پرور و مکان شیران بیشه دغا و دلیران عرصه هیجاست که دانش را در دانش ارسطوی یونانی طفل دبستان است
و طفلانش را در شجاعت رستم زابلی کودک میدان و مخفی نیست که در عهد چنین پادشاهی عادل و دانش پرور طبقات امم
از ارباب سیف و اصحاب قلم از اطراف عالم ذره وار بپرتو آن مهر سپهر رحمت هجوم آورده و پروانه سان در اطراف آن
نور تابان افق مکرمت بال و پر گشوده و هر یک در درگاه سلطنت جایگاه آنچه لایق بوده حامل اند و شغلی که سزاوار آمده شاغل
پس در این صورت احصای هر یک از اینها باسم و رسم فوق طاقت و بیرون از قوه بشریت است که مقصود وی در آن نیز بجمال اجمال
آنها بمقتضای حسب المناسب جاری باشد و دهنه خیال از نقش تطویل بری باری در سلک امرا اگرچه جمله جلیل الشان
و شجاعت آیات اند همه را حسام آتش فام شعله بار است و جمله را خنجر خونریز دشمن شکار هر یک در دیار سروری توانا
سالار و امیرند و هر کدام در حل مشکلات ملک پادشاه جمجاه اکار گذار و دیگر در میدان محاورات لسان خیزرانند باید
دستان در آورند و در ایوان مصاحبت بزبان فصاحت مبانی بحکمای یونانی بر تیز زنند جان فشانی بجد و کاوش
که سمند آسمان را با تیش مهروزان در شوند و در مراسم ارادت و دولتخواهی ایشان هر یک بانتظام دولت روز و شب در بستر استراحت

فرزند

فرزند و از جمله امیری بشرف سعادت خاص خاقانی و مصاحبت چاکران سلطانی اختصاص یافته ایشیک بارگاه
سلطانی حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی است که بعد از قضیه مرو شاهجهان از قراری که در طی حکایات مذکور آن پرداخته
شد ملازمت این آستان سلاطین پاسبان را بر امارت آن حدود و سامان ترجیح داده و از دل و جان چون سپهر چاکری
بوسی عتبه علیه خاقانیه مفتخر و در زمره چاکران ظل بهشت آسایش بپایه عنایت بر سر افراخته عنق آسا باوج عزت و از نقاوه درجه چاکری
سر کشیده و بحق هیچیک از سلاطین روزگار و پادشاهان ذی شوکت و اقتدار را مصاحبی بدین جامعیت که جامع حسن جلال و کمال و
حاوی طرفین حسب و نسب و قادر بلغات تازی و دری باشد و آگاه از اخبار و آثار سلاطین و امرا و حکمای سلف بهمرسیده است و احدی
از سرخیل ندمای سلاطین بالتمکین را بدین صفات نشنوده و این حاجی مزبور باقتضای تقدیر روز چهارشنبه نوزدهم شهر
جمادی الاولی بجوار رحمت الهی رحلت و در نجف اشرف مدفون آمد اکنون طرف خطاب شاهنشاه مالک رقاب امیر
الامرا العظام محمد صادق خان دنبلی است که خود امیری دانا و آگاه است بکمالات حسب و نسب ممتاز از اقران و اشباه
این سلسله جلیله پیوسته بامارت ولایت خوی سرافراز بوده اند و در ولایت آذربایجان نیز باقتدار و اختیار و جلالت شان
از سایر خوانین ممتاز آمده اند و این امیر جلیل خود تربیت یافته مکارم حضرت خلافت است و کسب اضائت نموده از
آفتاب مراحم شاهنشاه جمشید آیت خطا ربط سیف و قلم را بسایر امرا فایق است و نفوذ و در انیر تبه را باستحقاق سزاوار لایق
با بزرگی و بزرگزادگی که جبلی است و با حصول قرب شاهنشاهی درویش روش زبان جز بخیرخواهی بندگان خدا
نگشاید و سخن بجز در معنی مصلحت و منفعت چاکران آستان خلافت نباشد نسراید چون چنین است خدایش یار است و بیاید
خدایش رحمت شعار فکن فی الملک خیرا ابدا و کن ذا العز دهرا و عشرت شاهدان گلرخ تا در این حشر باد باقی
نجم و زهره مطرب خورشید غلام و ماه ساقی در آستان رستان نواز وزرای روشن رای آصف رتبت و دبیران
عطارد انشای ارسطو منزلت خدمت درگاه فلک پایگاه را روز و شب آماده و اجرای اوامر پادشاهی را ساعی اند
و ماه بپا ایستاده اند هر یک بجمیع رای روشن و اهتمام اندیشه متین کار مملکت را از خطا مصون دارند و حوزه ولایت را
از رخنه مصون حصنا حصینا گشایند و اطلبا بتدبیری مستحکم نمایند و از جمله دانشوران حکمت نهاد که در آستان فلک بنیان
بمنصب جلیل وزارت اعظم سرافراز و بشرف این عارفه کبری از همه عدی ممتاز است معتمد الدوله العلیه میرزا محمد شفیع است
که از بدو طلوع نیر اعظم خلافت پادشاه جمجاه محمد شاه انار الله برهانه تا اکنون که گیتی از یمن سلطنت خاقان گیتی

رنگ روضه رضوان است با فکار صایبه و اندیشهای ثاقبه جام ممالک را مقرون با نظام و اداره امور جمهور سلطنت دار
معظم المهام اگرچه بسیط خاک بواسطه ستاره جوهر آفتاب اثر پادشاه سلیمان سریر رشک گلشن سپهر برین خجسته ورین
و دیگر کارخانه چنان پذیرفته است و لیکن از اصابه آن دستور و دستور فطنت بر زیور ممالک محروسه افزوده و رنگ اختلال
از ناحیه انتظام مهام سلطنت زدوده است   بشنیدی حدیث سلیمان و آصف   با سلیمان و آصف یعنی شغل معاملات
و تفریع محاسبات و تشخیص حوالجات و انتظام سررشته ولایات در دارالاستیفای مبارکه با هم قدر رحمانیه با
نظام الدوله العلیه حاجی محمد حسین خان اصفهانی علاوه بر حکومت ولایات اصفهان و قم و کاشان و مضافات
مفوض و مرجوع است در تاریخ یکهزار و دویست و سی و چهار که آن وزیر عدیم النظیر بدرود عالم فانی نموده در جوار جناب
سید الشهدا علیه التحیه و الثنا بر آسود منصب جلیل صدارت عظمی بنظام الدوله حاجی محمد حسین خان مفوض آمد خصایص خصایل
و کفایت و سخاوت آن جناب او در مواضع متعدده در این تاریخ و در روزنامه وقایع شاهنشاه جهان گشا علی التفصیل و
الترتیب ایراد نموده است و در انجام حاجتی تجدید ذکر نیست پس از انتقال وی منصب وزارت با امین الدوله
عبدالله خان خلف ارشدش مفوض گردید و از آن پس بحصول بعضی اسباب که هم در مقام خود مبادرت رفته است
و کفایت مهمات و تنقیح معاملات و پیشکاری دولت علیه بجناب وزیر اعظم آصف الدوله الهیار خان
قاجار که حاجب بزرگ دربار کیهانی مدار بود مفوض و موکول آمد و این مرحله هم در مقام خود ایراد یافته است
و بار مستوفیان عظام و مترسلان دیوان قضا نظام در دفترخانه مبارکه علی قدر مراتبهم بخدمتی که از مصدر جلال شرف
صدور پذیرد اقدام را احیا و تعدم را آماده اند در طبقه مترسلین فصاحت آیین و دبیران بلاغت قرین از یمن
الطاف شاهانه فیض زینت دیوانه در شیوه ترسل و طریقه انشا کسی که گوی تفرد بچوگان فصاحت از میدان
ربوده و در این فن بدیع بر استادان سلف سبقت کرده الکرم و الفضایل و الشرف معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب
اصفهانی که لطایف آثار نطقشای بندگی با الغدو و الآصال از خاک آستان سدره مثال افلاک بجود و بخت سان جز
اعتکاف در آن در باسعادت چنان طریق دیگر نپوید و در شیوه ترسل زمانه را وحید و در صنعت انشا روزگار را فرید است
شاهدان ابکار افکارش در زیور تازی و دری زبان هزار نوع تعزیر برده شیرکان خیالات سحبان بن وایل در ازار گرو
و نوعروسان خیالات سحرآیات شان در حله کنایات و استعارات یاب صدگونه ملاحت بر چهره شکن مرمان ولعبات.

بدیع الزمان همدانی باز نموده خود مؤلفات بالوف و مصنفات موصوفش که ناسخ مقامات سحرآیات حریری و عاطل
مقالات اعجاز علامات بدیعی است اثبات مطلب را چه به ابیات متن را ادله است سبقتن شعرای رکاب جلال
انتساب که هر یک بتیغ زبان کشور فصاحت را مسخر نموده اند و بهر کتازی خیل فکر و خیال گنجینه معانی را از زیور و زر نسخه
اشعار آبدار ایشان بازوی فکرت ابوتمام را تنبه افتخار است و گوهر آبدار خیالات سحرآیات شان عقد نظم متنبی قیمه آبدار ران
روان ابوفراس از تحلیل معانی هر یک بر احسان است و رشته جان ابو السراج از رشک رشته گوهر افکار هر کدام مانند
رشته شمع سوزان قصاید غرای هر یک که در ثنای خسرو دورگار رشته نظم کشیده اند ارباب نظم را عزیزتر از رشته حیات
و اشعار شعری شعار هر کدام که در مدیح شاهنشاه کامکار بزیور ترصیع آراسته اند اصحاب سخن را با جواهر از لالا رخشان چون
جمله را با هم و رسم با منتخب اشعار در زینت المدایح که مجموعه از مدایح شاهنشاه جمجاه است و نسخه از مؤلفات این بنده درگاه
ذکر نموده حرف حال از اطناب سخن اجازت نداد که مجدد تا بذکر هر یک در پیشگاه ضمیر انور پادشاه اسلام پناه جسارت ورزد
با رعایت ایجاز الکن مختصر شمه از اوصاف فتحعلی خان ملک الشعرا اکتفا میرود که بحق شرط انصاف را اکنون در همه ممالک
ایران بل معموره جهان احدی از سخنوران را یارای ادعای برابری با وی نیست طایر تخیلش علیین آشیان است و زبان سحربیانش
اعجاز نشان قصاید انوری را از حیث قصاید غرایش نورد و سماع نیست و در مقابل آفتاب رخسار شاهد فکرتش خورشید جهان آرا
بر نوسبانی ... طبع سخنوران خورده گیر فردوسی و انوری را امالت است و ارکان بنیان فصاحت را به رکن
رابع شاهنشاه نامه که در فتوحات دارای جهان گشا مشتمل بر چهار هزار بیت جا بجا مردی گر چنین مرتب ساخته فردوسی را
از گفتهای حکیمانه خود در مذمت بیمرات است و قصایدی که در ثنای دارای گیتی ستان و ضبط آثار و ذکر جلال خدیو جهان
در ای رزین بر رشته نظم کشیده انوری را از فکرهای ساحرانه غیرت و در دل شعله ور نظم کتابی نهفته در بخشش
همچو اسرار غیب در ترسل ؛ از برای نثار طبعش چرخ ؛ عقد گوهر کشاده از اکلیل ؛ آن جناب فصاحت مآب را
در دوازدهم شهر صفر یکهزار و دویست و سی و هشت طایر روح بر انگشت اجل چیده آمد و ورق صفحه کامرانی از
تند باد مرگ در نوردیده گردید محمد حسین خان خلف الصدقش که خصالاً و فعالاً و صورتاً و معناً نظماً و نثراً مفاد الولد سر ابیه
المرحوم مغفور را مانند است و مانند وی در نظم اشعار به مانند با قتضای قدر دانیهای شاهنشاه گیتی پناه بمنصب
ملک الشعرایی سرافراز گردیده و باین عارفه کبری از ماعدی ممتاز آمده اکنون در ترتیب مدایح صاحبقران گیتی ستان

هنرز آب جمه معجزات عیسی را **خامه وقایع نگار در وصف سپاه نصرت همراه پادشاهی و صافی کشاده است** سپاه
نصرت همراه و جنود ظفر نمود شاهنشاه اسلام پناه گردون بارگاه که شیران عرصه دغا و هژبران معرکه هیجا و دلیران میدان
پیکارند انچه پیوسته ملتزم رکاب همایون و همواره در موکب مسعود میمون ند از ترک و دیلم و عرب و عجم و استرابادی و مازندرانی
و در دفاتر عساکر منصوره بهر ساله مساوی شصت هزار نفر عرض داده میشود و در رکاب هریک از شاهزادگان جنگجوی
رزمساز نیز بیست هزار نفر معرکه آرایان شیر شکار و رزم آزمایان عرصه کارزار پیوسته مهیا و آماده اند که مجموع یکصد و شصت
هزار نفر سواره نیزه گذار و پیاده آتش بار باشد و هرساله علاوه بر مبلغ ... از جیره و علیق انعام و مواجب اسب و آلات پیکار
جمله را کارگذاران و خزینه داران دربار گیتی مدار خسرو جهانگیر ملک آرا میرسانند میران و سرکردگان و سروران سپاه
ظفر همراه را لکام و ستام خیلیان صرصر نشان و دیگر آلات و ادوات حرب از طلای احمر و زر ناب است و بیاره جوشن و جیغه
خروش را عموما از سیم ساده و نقره فاقات طلای حال بر مطالعه کنندگان این دبستان پوشیده نباشد که هیچ یک از سلاطین جهان
کشور را سپاهی باین آراستگی میسر گردیده تا بهرام خون آشام را در عرصه چرخ سپهر لاجوردی بقبضه شمشیر خونبار آشنا کرده
لشکری باین جلادت در عرصه پیکار آشکار ننموده   همه کینه کش و رزم آزما و نیزه گذار   همه مبارزه و آهن کدار و جوشن ور
همه پیلتن اندر مغاکهای جنگ   همه نهاده دل اندر مغاکهای خطر   ز نهیب نعره دل شکافشان اسد چرخ با زهره
دلاوری آلست و از بیم گرزهای جگر کوبشان روئین تن سپهر را جگر توانا لرزان مانند سیماب در روز رزم لشکری سو
بحمله نگرند و در عرصه جنگ عالمی را معدوم انگارند خون اعدا را چون شیر مادر حلال انند و زندگی خصم را در شرع
شجاعت حرام شمارند جام شرابشان کاسه سرانست و کباب خوانشان جگر شیران ز گرد میدان را غالیه سیمای خیال دیده اند
و غبار معرکه را توتیای دیده ابصار صورت نظر چون فوزهم تحت اللوا کل یوم لقاء   گروهی بهیبت چه امواج دریا
گروهی بکثرت چو اعداد اختر   بنیزه همه حافظ عهد رستم   بخنجر همه وارث رسم حیدر   بگو بند و گرز از صف الهیجا
جدا نه چو انجم اختر لازم چو جوهر   در دیاری که کینه با گذارند دست و در دیار بگذارند بخاک که خصمی با گذارند
با همچون باد در وارند شمشیر آبفام بر خر آورند در جبال ملال شیر چنگال اند و در بحار نهنگان آتش بار   همه رویین
تن اند و آهن بر   همه فولاد چنگ جوشن بر   هرجا اقامت گزینند هول قیامت آشکار آرند   و بهر زمین که نشیمن آرند
شور محشر بیدار سازند مردمی آدم خوارند و دادی مشکار شیری انسان صورتند و بنای شیر صولت عهدشان در عهد هیچ

طرز

خانه زین و عهدشان در عهد زین با نقش نگین جوانانشان اگر خواهند از پیری ضعیفی بپوشند گوش تکوش کمان جهیده ما گذارند
و پیرانشان هرگاه اراده نمایند که بیعاری جوانان از انجا بیایند دست بر کمر سنان بسته میان آرند اگر مشکلی پیش آید تیر از تر
آموزند و مسلح آیند شمشیر هرگاه بنجگی پیش آید دست ازبنا بر ظلمت و اعانت از جوهر خنجر   همه گردنکشان گردنفکن
همه نیزه زنان تیغ گذار   سخت و انند هرچه آموزند   پیک بپسندند هرجا هیجا   با این لشکر قیامت اثر پیوسته در موکب همایون
موازی یکصد عراده توپ تنین پیکر ثعبان اثر آتش افشان و پنجصد عدد خمپاره اژدر دهن برق اثر و پانصد ارابه زنبورک رعد آواز
تند خروش زلزله افکن بساحت زمین و زمان رعب افکن دلهای مخالفین کمترین نشان است در روز معرکه گرمی
بازار هیجا دلها را چون اژدر آسیابهای آتش فشانی گذارند و خرمنهای خاطر دشمنان آشکار آرند جبال شامخه و تلال راسخه
را همت عالیشان فلما تجلی ربه عرصه زمین و ساحت خاک را صفصفا و از زلزلة الارض زلزالها پدید آرد و واهمه ریگان
افکند که گوهر خاک بعنصر ناری مبدل گردیده یا روز روشن بظلمت شب تاری تبدیل جسته است کوههای سکندری در قوتها
بر فراز زنده پیلان ابر پیکر که مطر استوار است از آئینه چشانه هریک خورشید جهان آرا چهره و تاره   ابرند در هر قطره
ایشان سیل و پیکان   برجند و همه باده ایشان صف هیجا   دندان یکی سخت شده در دل مریخ   خرطوم که حلقه شده گردنها
ابراست باد اندر و باد است بهامون   صحرا است بکوه اندر و کوه است بصحرا   چون آب ز بالا گراید سوی پستی
در نشیب چو آتش گراید سوی بالا   با نعره رعد آمد و با سوختن برق   با رفتن ابر آمد و با گردش گنبد   فیل گزینی
حین طعین من رفاق الغیم برد اسل الغمام   حکت اکنافا رعدا وبرقا   تری بخرطومه کمثل الصولجان یرد ردا حول نعل
آلات و ادوات حرب سپاهی گلوله و باروت و توپخانه در زنبورکخانه مبارک شاهنشاهی بر او را اوقات سه هزار نفر از گروه
پیکران باد رفتار و گردون پیکان حضرت آثار که منطقه آسمان رشته مهارشان باید و کهکشان فلک رسته تعلقشان شاید
پیوسته در زیر بار اند و در روز و شب ره نوردند و بسیار خورد و خوراک خورد را از خمین روایت صحیح که مروی آمد از تفصیل بار
او خارج مرکب همایون اطلاع کامل حاصل آمد ... اساس ... اردوی کیهان پوی پادشاه جهانگشا را
بر این قیاس معلوم توان نمود که تا چه مرتبه و چند مقدار است و این دعاوی صادقه بحمدلله والمنه بینندگان را
آفتاب وار ظاهر و آشکار است و آیندگان را علامات و آثار معجزی در است کشان امید که تا نیزه گذاران سمان حصار هر
صبحدم بر هجاز و گردون سوارند با خیل آب پیکران ثوابت و سیاره آتش زن کاشانه تیره دلان حبشه و زنگبار است این شهادار

شریعت شعار عدالت‌کار را تیر آتش‌بار خرمن سوز اعادی برگشته روزگار بوده سپاه نصرت همراهش را در تسخیر قلاع

عالم و قلاع مستحکم چون نیر اعظم و خسرو سیاره چشم اعجاز ید بیضای با دولت رایات نصرت آیات چنین باد مظفر و منصور

مؤید و مظفر **و در ذکر آثار و علامات و ابنیه و عمارات پادشاهی سخن سنجی مینماید** سخن سنج نکته

در بدیهه عقل نیز حاکم است که اشرف سلاطین و اعدل ملوک کسی تواند بود که ترتب آثار خیر بر وجود سعادت نمودش بیش از نظم بلاد و

عباد و عمارت زمین و رعایت شرع مبین مقصد باشد تیغ کفر پرور از اسلام پرورد و با عقل و دانشش انباز عدالت

گستر و تخم احسان کارد و بیخ ستم برآرد با زیردستان زبردستی ننماید با افتادگان دست تعدی نگشاید صدقاتش جاری

باشد و مبرات و خیراتش در اطراف عالم ساری رعایا را پرستاری نماید و غمزدگان را غمگساری از معمار عدلش خرابها معمور

گردد و از بنای فضلش خاطرها مسرور است خدا را عز و جل که پایندگان شهریارش را در عهد پادشاه اسلام پناه و رعیت

پرور عدالت گستر جنت جناب ارزانی داشت که دست عدل عهد امانش در بسیط گیتی گسترده و بیمن الطاف

نام ستم از صفحه روزگار سترده و دستی بر آسمان نیست که از طلب بقای او و دیده گریان نیست الا از هجران بقای او

بقای او دعا خواهند و دوام آسایش از خدا طلبند بر سر سریر عرش شبیه نهاده است و دین اسلام از تقویتش قوی بنیاد

و در عهد همایونش آثار امثال مثال و باقیات الصالحات خیر عهد نیک نوا غرفات مساجد و شرفات معابد سر بایوان

کیوان کشیده در زمان سلطنت قباب و رواق مقابر را با اوج آسمان رسیده و هر یک از روضات ائمه هدی علیهم التحیة

والثنا با قضای دین پروری آثار بدیعه بنیاد داشته و در هر جا از ولایات کشور ایران عمارات عالیه بنا نهاده که از

اطلاع مطالعه کنندگان را بعضی از آثار بدیعه و برخی از آن عمارات عالیه را علی الاجمال ایراد مینماید تا شنوندگان را

استحضار حاصل باشد و آیندگان را اطلاع کامل و دانند که مالک الملک علی الاطلاق بدون استحقاق ضمنی را برا

نفوس سمت برتری ارزانی نداده و زمام اختیار کافه انام در قبضه اقتدار شخصی نسپارده ع دولت [illegible]

کس را غلط از جمله آثار بدیعه و ابنیه رفیعه که بیمن همت شهنشاه جمجاه لازال مروج الشریعة الغرا سر با اوج آسمان

استغنا در مل آسمان سر بالش گذاشته و بعضرا بچرخ کیوان سایه همکان ثوابت و سیارها را از خاک مقربش

انباشته است بارگاه مقدس و صحن اقدس حضرت سید الشهدا است که سعی جمیل و اهتمام جلیل آن خسرو عدیل الکرم

در صحن بهشتی لو جاوید آن در صورت نیز روضه آمد عرش بنیان بارگاهی سپهر دستگاه و قبه عرش اشتباه که اندک زمانی

گردید که از وضع خوش و بنای دلکش فرشتگان عرش آشیان غرفات سعادت آیاتش را اقامت گزین آمده و حوریان باغ

جنان قصر بهشت قصورش را آشیانی یکی روش فرشش را بال و پر گسترده و دیگری خاک آستانش را بگیسوی مشک بسترد کما قال الصبا

ای بلند ایوان زرین ای همایون بارگاه از تو پیرا است زمین بر آسمان ماهی بماه چون فلک طوق حریت کرده در هر صبحدم

چون زحل هندوی بامت گشته در هر شامگاه سایه پوشیده بر جسم فلک نیلی پرند شمسه است بنهاده بر فرق زحل زرین کلاه الغرض

مذهب ایوان را اتمام یافت از مثال آفتاب خسرو آن ظل اله منشی طبع صبا از بهر تاریخش نوشت شد طلا ایوان شاه

دین زشاه دین پناه بعد از آنکه باشاره لازم البشاره آن خدیو بیهمال زرناب را از قبه بارگاه منورش زیبی تازه و زینتی

بی اندازه حاصل آمد سقف بارگاه و سپهر پناهش را با نمودن طلای احمر و لاجورد زیوری کامل ضریحی از سیم ساده بمبلغ

هزار تومان زر زرناب بر آن گنج سرا ابدی محیط گردید که تاکنون پیکری بدان لطافت و منظری بدان غرابت اقلیدس

پایه فکرت و هندسی مینگاران شمار حرفت را بخاطر نرسیده است عقل دور اندیش بصورت و معنی عرش اعظمش و اندولی

نزاغم استادان هنر در عرش الهی را نگاه دیده اند خرد و خورده دان برنب وزیورچرخ برینش خوانده اما نیابم که اقلیدس

نژادان دانشور به چرخ کوکب بچگونه پی برده اند اگر عرش نیست فرشتگانش سال و ماه در رفتارند چرا آشیان دارند و هر گاه

چرخ نیز مهر و ماهش صبح و شام در چه سر بر آستان گذارند عرش نیست بلکه عرش آستان است چرخ نیز بلکه

چرخش پاسبان است حضرت صبا در تاریخ اتمامش قصیده غرا فرموده ایراد مطلب را اثبات آن

و هو هذا تا زمین شد ملک دارای زمان آمد خطاب زآسمانش که زمین ای پستی گشت تراب ای چه کردم من که مانده زمین

سعادت نا امید تا چه کردی تو که گشتی زمین کرامت کامیاب هم زقدر مسند تو بر اوج قصرش قصر هم ز شرم فرش تو

بر روی عرش من نقاب الغرض چون از ارادت شاه دین پرور گشته سر اپرده زبراهن حجاب از سیم ناب بهر تاریخ

تابش زد رقم کلک صبا سر اپرده شاه شده از این سیمین حجاب پس از این خدمت نمایان که تا انقضای زمان نام نیکوی

در عنوان صحیفه نیکنامی مرتسم و مخلد است بنای صحن جدیدی در پایین پای قبه حضرت رضا علیه التحیة والثنا مبادرت ورزید

مبلغ سی هزار تومان زر سرخ در مصارف تعمیر آن بنای دلکش و صحن روح افزا از خزانه عامره داده شده و از رنگ رفعت

آن اساس سپهر بنیان داغ بر دل این بلند ایوان نهاده آمد باین نیز مسلکی نکرده چند قندیل از طلای احمر هر چهار

من وزن بر دوخت که در صفا ماه و ستاره رنگ افزای مهر و ماه و در صفت کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة

کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة بود بر حریم عرش احترام حضرت رضا وقف نموده آمد که پیوسته بیمن شفاعت آن مهر سپهر رسالت
و شمع شبستان امامت چراغ این دولت ابد مدت تا صباح قیامت روشنی بخشای محفل جلالت و خلافت باشد و جای وثوق
و امید صادق چنان است که بقبول این تمنا که بجا خواهان این دودمان خلافت نشان پیوسته چون محفل آسمان از زر نور
ستارگان منور و ضیا گستر آمده اند قریب بمجیب و هم چنین دو ضریح دیگر از سیم خام که هر یک بمبلغ ده هزار تومان زر ناب
صورت اتمام پذیرفت بر مرقد منور شاهزاده واجب التعظیم عبد العظیم و مزار کثیر الانوار شاه چراغ که از اولاد امجاد
موسی بن جعفر است نصب کرده و نام نیک خسرو شرع پرور عدالت گستر دین و سایل سالیان ابد پیوند در صحیفه روزگار مخلد آمد
و دولت ابد قرینش که گردون الا ابدا بهینه اعتدادش را ضمانت نموده آری نام جو طلب که نام نکو بهتر از گنج
شایگان صد باریک شایه که سیم صد خرمن و یک دعا به که زر دو صد خروار و دیگر از آثار بدیعه و ابنیه رفیعه ذهب قبه
و ایوان و بنای صحن مقدسه و مدرسه مسمی بفیضیه و تعمیر سد سدیده و تاسیس دار الشفای حضرت معصومه قم است که تمام و انجام
جمله بمبلغ یکصد هزار تومان زر نقد صورت پذیرفته است **ذکر تعمیر سد مبارکه بلده طیبه قم صانها الله من الفتن الظاهره**
چون بارگاه مقدسه آن بضعه احمدی متصل است برودی که پیوسته از سمت مغرب آن بلده طیبه روانست و در ایام سیل
هنگام طغیان آب و طوفان سیلاب عمارت آن سمت را همه ساله تزلزلش انهدام بنیان بود رفع این تزلزلش را اولا از مقصد جلال
مآل واجب الامتثال نفاذ پذیرفت که مهندسان هنرور و معماران هندسی سیر از سنگ و ساروج سدی سدید بنا نمایند و بتعمیر
آن بآب صد که رخنه در بنیان استوار سد اسکندری برگشایند بحکم محکم شهنشاه عمل نمودند که او امر علیه اش در نفاذ با احکام قضا
توام است شش هزار ذراع مسافت را در شش ذراع عرض و هفت ذراع ارتفاع از سنگ و ساروج سدی بنا نمودند
که منبع بنای هر مان از آسیب طوفان ابدا مصون و مامون است و وصف استحکام آن بنای سدید مهندسی خامه و اسلی
نزاد و را از حوصله تحریر بیرون پس از آن بافراشتن قبه رفیع و ایوان منیع آن بارگاه عرش اشتباه سپهر دیگر بر علو
سموات سبع افزوده علاوه بر این آن قبه و ایوان سپهر بنیان را بخشتهای طلای احمر اندوده قبه سیمین سپهر را از دو خشت طلا
نقره مهر و ماه بخجلت زده کشت نگارهای اهل روزگار نموده چنانکه در اوراق اشعار آید از صبا در تاریخ مذهب این قبه زرنگار
زیب بخشای سامعه اهل روزگار است بثبوت مطلب را شاهدیست ناطق و گواهیست صادق بیت تا یافت زین آسمان
سا قبه انداز زینت یافت ا رنگها بس آسمان زین قبه زر یافته ا از پی نظاره این گنبد مینای سپهر ا صد هزاران چشم حیرت بین

زر خریافته ا کفزون از خود از این قبه سیمین چرخ ا زانکه قدر خویشتن زین گنبد زر یافته ا در جهان آن گنبد پایه از گنج زر
خویشتن چون این از پایه برتر یافته ا صد هزاران خشت زرین زیب از این گنبد گرفت ا گر ز خشتی زر ظاهر از این هفت منظر
یافته ا الغرض چون زیب زرین قبه زرین بنا ا فر آن سلیمان گوهر خورشید جا گر یافته ا جست از بهر خرد تاریخ مذهبش صبا گفت
زر از این جایون قبه زیور یافته و صحن مینو وش را مشتمل بر حجرات و گلشن و غرفات سپهر وش و ایوانی چون هشت و منظر گلگون
سپهر رفعت آفتاب طلعت و بر گوشه عهد دولت سلسبیل غزارت صورت انجام داده و در پیش روی صحن مقدس مدرسی بر
هشتاد ذرع طول و پنجاه ذرع عرض مشتمل بر چهار ایوان رفیع بنیان و چهل و هفت وثاق گردون رواق بنا نهاده که
حضرت ادریس از شوق تدریس در مدرس سعادت تاسیس در غرفه سیمین سپهر دل نگران است و نوشتگان حظائر
قدس را از تماشای فضای فیض انتمایش خاطر خیال و ظهران جهان گلشن بنفشه در نقش آمیخته خشتش نقاب معرفت نگشوده
دگر بهشت و نگار را چون هوای عرصه بوستان این بهشت اثر محنت از نگار خاک و دیده را مانند زلال چشمه حیوان روشن
پایه دوح پرور ورع چه اغنا فرستش را چون کاخ دماغ و دانش پروران کوثر صیانه معرفت انباشته اند و حجرات سر را همچون دل
دل لکت آگاهان اسرار توحید و ربوبیت کذاشته اند یعنی که محاورین ش را مهمات علوم معلوم است و مدارس کفیش مفتوح
محکم علوم اختتام رضا نوازی الشعری بر چهار از منقعد آمد از جناب صبا که در تاریخ اتمام مدرسه منور بر رشته نظم کشیده بودند بیت
مقام ذوات مرام مبارزت ... **نظم** هم در آن جاکرده بنیاد این همایون مدرسه ا زینت آن این چهار ایوان سر بر هفت اختر کشیده ا
هم سپهر از رشک هر یک زانکه چرخ برفشاند ا هم سپهر زمین در فرو هر یک سر با نجم برکشید ا بر هر دو رفعت این چهار ایوان روز گار
نیل گمیل آسمان را در نظر کشیده ا با کمال غیرت هر شمسه آن آفتاب ا در خم چارم فلک کسوت بنیل اندر کشید ا چون
تمام آن چار ایوان شد بتاریخش خرد ا در رقم کاین چار ایوان سر بکیوان بر کشید **و در بیان بنای دار الشفای حضرت معصومه**
علیها التحیة و السلام گزارش پذیرفت چون بر رفع جانات ... دوا ... انفاس بخشای مدرسه ... حاذق روز نه
مزاوش بود و استعلاج رنجهای ... مقابل آن ... داخل دار الشفای جنان ... که بر رضای الوان و بنجوران بجاهان
منزل آماده و مکان مهیا باشد و هر ادوی و ادم سوم ... ارزشه کارخانه سلطنت مدار مستمر آمد که در معالجه مرضی مطابقه حق
العلاج نموده دفع مرض را با غرض طمع با قصی الغایت کرشیده باشند ... و در وجه کسب معاش ادویات محبوبه خزان موردی
لایق و مرتب مراتق لازم بود در جنب مدرسه صحن مقدسش عمارتی بعمومیت و جای آدم صورت که نزول اجلال خسرو بهمال

را در خور ورود موکب پادشاه والا سزا باشد در نهایت متانت و رزانت و غایت نضارت و نظارت بپرداخته گردیم
بعد ذلک حصول ثواب را ابرکار رفیق آید از حضرت صاحب الامر دفعه موثر نمود و تولیت آن مادام بهر آه آن ذات
اقدس والا و بعد از ان بافضل و اعلم ان بلده طیبه مفوض و مرجوع آمد خامه در رباط و درباب دو در طلای مینا کار بجهة ضریح

آن بقعه احمدی و رواق کردن نطاق آن کلاه محمدی علی جدّه که بیده وزیر اعظم تبار

چون خاطر خیریت ذخایر آن فاتح ابواب خیرات و بانی ابنیه مبرات را از تعمیر حرم محترم و نمو هر قبه مبارکه شرافت توام و نفایس مرصع دار الشفای بقعه احمدی علیه التحیه و السلام فراغتی
حاصل آمد و بتقدیم انگونه خدمات از انواع سعادات ذات قدسی آیاتش را متوجه شد در این باب حسن خلوص خود
بخاندان رسالت مسجل دارد و مراتب ارادت خود را مدلل دو در طلای مینا کار بجهة ضریح مقدس و دیگری از برای رواق
اقدس حضرت معصومه بحکم پادشاه دین پناه مرتب آمد و در آن دو مکان شرافت بنیان دو محل سعادت نشان منصوب
و ملحق در ساختن هر یک از آنها استادان هنرور فنون تصنعات بدیعه و انواع تصرفات خوب بظاهر ساخته اند
و در آن اعتاب قدس بانواع از نگارهای دقیق و عجیب و از نقشهای عمیق و غریب در بارهٔ جنت که انداخته گویا یکی از ابواب بهشت
جهت حصول زینت را استعاره دو در سعادت بیکر آورده بتکمیل زیور را در باب سعادت ماب برابر ابواب جنان افزوده
استغفر الله در این باب خطا کردم از ابواب رحمت الهی دو در فیض اثر بر چهره ما گناهکاران گشوده اند و از این در نگهای عصیان
از آیینه وجود ما سیه بختان زدوده سکان اماکنش از این باب بوسه یاب ساخته و خادمان خانش از این در گذر هموار گرم
بر آستان آفتابش سجده ریز است و هالش حلقه سیمین اختران را آنگه و عن کلیدهای بهشت بنظر آورند و دیده شان پر نور باد
و اسمان را اگر در حرکت پاسبانانش محروب ساز سازند خاطرش مسرور با سعادت دارای لازم آیند و در و ایند و باب الجات
نقش مجود از است ابواب فتح و فیروزی بر چهره این سلطان عدالت نشان باز باد و درهای دولت وجهت بر چهره همایونش
و از آستانش بر بسته کار سلاطین و خاک درگاهش توتیای دیده خواقین این دعا کز صدق دل آید همانا بر زبان هم و آن
کاه یارب ز اجابت قبول باد

ذکر عمارت مسجد جامع دار السلطنه تهران که از جمله بناهای عظیمه آن سلطان عدالت نشان است

چون در تعمیر مقابر متبرکه و نفایس مشاهد مقدسه ائمه اطهار صلوات الله علیهم شرع مطهر را رواجی
تازه و روح مقدس نبوی را ابتهاجی بی اندازه حاصل آمد معمار همت گردون بسطت جاه بمعنی انما یعمر مساجد الله من آمن بالله
و الیوم الآخر و اشاره صحیحه من بنی مسجدا و لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بعمارت جامعی وسیع و مسجدی رفیع که کرامه المسجد الحرام

علا التقوی را مصداق صادق است و منطوق احق در دار الخلافه ری قریب بدار العماره و الامارت سلطنت اهتمام تمام نمود
در قلیل مدتی غره نامه رفیع و مناظر منیعه آن کعبه اثر ثانی کعبه صفت الحق من مناط الثریا و سمت ارفع من سپهر المعلی پذیرفته متعظم نیان
که به منظر تمام آمد و هر رکنی از ارکانش مسجان ملاء اعلی را مقام و صحن صحنش معبد قدوسیان است و صفت صفتش الذی لم یخلق
مثلها فی البلاد در جنب رفعت ایوان مقصوره اش هر کاه بلند معترف بالقصور گردد و مین قصور است و با حرمت حرم محترم حرم کی
اگر به مدعیان هم اقرار باحترام نیا ورد غیر معتقد در محرابش در حقیقت کعبه تحقیقی و قبله اش بحقیقت قبله حقیقی را به ان شب زنده دار را
در زوایای کعبه آسایش بکام و جوار مرتاضین یک و سعیدیک شور اشکن صومعه و ار آن مسجد اقصی است و صوفیان صاف اعتقاد را
در خلوات دل آسایش دولهای شب صبح سپرا الاول و اخر شوق افزای گوشه نشینان عرش معلا است فضای قدس انجامش
از لمعات آه شعله بار مردان خدا شناس ضیا گستر چون کره طور است و هوای سعادت فزایش از فیض نفس گرم دلسوختگان
حق پرست روح پرور همچون جنت سحور بارک زده الفرش فی ارائی من چمن فی جانب المسجد ابد نگاه سر بار بعطاء
و از غلبه شوق سینها چاک اخفای نار جحیم را دیدها اشکبار و طلب خلد نعیم را نفسها شعله بار همه را همه مطلب و دعای دولت
پادشاه اسلام پناه است و جلد را اهم مارب بقای سلطنت شاهنشاه عدالت آگاه چون ازین در با مبرات را باجابت
مقرون است و از آن جا که بحلیه اجابت محلا است و اثرش روز افزون یارب که همیشه رفیع و روزن باد
و کتاب دفتر خانه مبارکه دعاکنان حضرت نشان آستان در بستان فرازنما سعادت دنیا و آخرت حاصل و فوز اخیار
خدا از خداوند کار و حاصل آید مسجدی سعادت بنیان و جامعی فیض نوامان که گوئی روضه از ریاضات جنان است یا
سعادت دار القرار جان و رشطری از کعبه حاجات و رکنی از قبله مسرات که حریم با حرمت و عمارت بهمان رفعت سلطنت
عمارت از آن است با نهاده و این بر جناب ابواب فوز و فلاح بر چهره نماز گزاران عتبه علیه و بنا از زندگان سجده
گشاده اند که فرایض خمسه را در اوقات مقرره بتقدیم رسانیده از طاعت حضرت الهی غافل باشند و ناز اطاعت حضرت
ظل الهی ذاهل و بنای شان بنیاد معمور گردد و درهم نیاز بادی نماز نیاز باز نمانند و بقدم خلوص از نماز بیت در سلب این
پادشاه دین پرور | که بود پشت شرع پیغمبر | باد پاینده تا ابد جاهش | آسمان سجده بر در گاهش | عالی از فر شاه کشور او
سر و سر رهبر افسر او | پادشاهان گدای درگاهش | خسروان سر نهاده در راهش | چرخ چون بخت در کمال شش باد
جاه او جای در جنابش باد | و در دار العلم شیراز و بلده اصفهان و ولایت کاشان و دار العباده یزد و کرمان و دار السلطنه تبریز

مساجد عالیه و مدارس متعالیه بنا نهاده صورت اتمام پذیرفته است مدرسه دار المؤمنین کاشان بمبلغ بیست هزار تومان زر خالص
صورت اتمام یافته است و مبلغ ده هزار تومان ملک و آب و دکاکین و کتب علمی و سینه آلات از قرار وقف نامچه جداگانه
وقف بر آن مدرسه کرده و جامع سمنان نیز بمبلغ هفت هزار تومان صورت انجام پذیرفته است آب خالصه بلده سمنان
و دکاکین متعدده جدیده بر آن مسجد عالی و جامع جدید وقف آمده و اکنون در جمله ممالک محروسه در مساجد و مدارس عالیه جدید البنیاد
روز و شب طلاب علوم و متعبدین زمره آئین دعای بقای دولت ابد آیت را گشاده زبانند و از درگاه احدیت طلب خواهان
دیگر از جمله باقیات صالحات که از این پادشاه دین پناه در صفحه روزگار پاینده و استوار است رباطه و خاناتیست که در مهالک
عابرین و صادرین و مسالک سالکین و متردین بنا نهاده اند محافظت نفوس عباد را از حر و برد و قرب و بعد این رزینه عشرت دست
ایثار و کف نثار گشاده از جمله آنها خانه است که در کنار رود جاجرود واقع مشتمل بر حجرات محکم و بیوتات مستحکم علاوه
تکمیل رفاه و راحت عباد الله را گرمابه نیز در جنب خان پر نور معمور کرده که هر گاه وارد را در رفع کسالت بدفع
ضرورت استحمامی حاجت افتد بارتکاب کلفت و احتمال مشقت رفع ضرورت را عایقی مانع نباشد و همچنین
و کذالک از دار الخلافه طهران الی دار المؤمنین کاشان در چهار موضع دیگر چون منزل کنار گرد و کویر و رود شور و قم و سن سن
کاشان که در هر یک از آن مواضع متردین را بجهت فقدان محل نزول و بعد طریق و عدم معموره و غلبه آب و ملای سیلاب
کار بجان منجر بود و جان در معرض خطر ان بانمودی معمار عدل و رافت رباطات رفیعه و خانات وسیعه مبنی بر
غرفات عدیده و حجرات رزینه بنا نهاده آمد سیاره و کاروان را از معدلت عام و مرحمت ما لاکلام آن خسرو بهرام غلام
مکان راحت و مقام استراحت مهیا و آماده آمد که تا رباط ارسته گیتی بچار دیوار آخشیجان محکم و برقرار است قصر قصور
و کاخ لازم السرور این سلطنت و دولت عدت را چنین بستان مماس اوج فرقدان بوده و ایوان کیوانش در رفعت رشک ده
رواق آسمانش در پایه سر افکنده باد

ذکر عمارت قصر قاجار و توصیف آن روضه ارم آثار

در شمال دار الخلافه ری که نسیم مروح پرورش حکایت روان بخشی ارم می نمود و ربع فرسنگ از باره استوارش دور کوهی بود بالا
که نشیبش ولا آنیا بودی و خاکش غالیه بار نقش از زمین بقاعده ارتفاع دویست ذراع تفریح کننده کاخش را از برج بهرامی ارتجاع
افزا صفه آسا دل و جان در روضه و مرغوب چون خاکش دلکشا و آبش روان بخش تا بنیش فرح افزا بود همت بر قصر سلطانی
بر بنای قصری در فراز آن کوه فلک بنیاد اشاره راند عالی فرمان صانع نگار معماران سحر آثار قصری بر آن بنیان خورنق

صورت در آن مکان بهشت نشان طرح افکندند که طره ایوان رفیعش سپهر را با رفعت غرفات و ارتفاع شرفاتش چون مخلوق گان
سر در پیش است و در جنب زیب و زیورش سقف کوکب فلک معتم چون کلبه در پیش با کمین قصر مینو دون فلک صبح و شام تفرج
چون دیده و مینا طره آسمانش گشایند همی بسته در انگارش جمال قصر نو شروان همی بایند از اطراف شمال سد اسکندر گشبید شده
منقش از کزلک خامه ربا فکنده بهشت صحنش و کرده تخته در حجاران فرهاد پیشه و نقاشان آذر اندیشه کتیبه و ازاره و بیوتات عرش
و فرش چو آتش را نقشهای عجیب و صورتهای دلفریب رنگ سپهر بین و غیرت نگارخانه چین بر روده منظری رفیع و غرفه بدیع فرازه
کرباس سپهر اساس خاصه جلوس همایون سلطنت راه چون سپهر خانه از قطعات آینه های حلبی و صفحات آینه های چینی چهار استند
که چون دارای باجمل و دارای و داد و از گستی آرای استیفای عشرت را در آن منظر خلد مقر قرار گیرد مردم دیده مردم از هر
آینه اسکندریش و دارای دیگر مشاهده نمایند و از پرتو عکس جمال مبارکش نور بینش های تازه بر مردم دیده افزایند کما قال المستجاب
این آینه رنگ صحبت خاوریست در طلعت شاه دین بیاگستریست آیینه صورت سکندر گویند در جلوه ز آینه اسکندریست
صحن مینو مثال آن قصر دلکش دریچه ایست کوثر آسا که از فضا … زلالش آتش عطش در … چشمه حیوان است و خاک خجلت در دهان
دریای عمان چون قلزم سپهر بی پایان است … آنکه آبش از تکمیل راه …
مانند … زمین بر آسمان روان است و معمار سپهر دولاب را از رشک جریان آب این برکه همه انگشت حیرت بر دندان …
آن از فراز آن کوه تا ساحت زمین بتطبیق طبقات سپهر را طبقا عن طبق هفت قطعه مسطح که هر یک در طول و عرض چند …
السموات و الارض است بتراشیدن دامان کوه و تسویه اطلال ابنیه احداث نموده و در عرصه هر یک کهکشان مانند جداول جاری
و سپهر آسا قطعات زنگاری پرداخته آمد ؛ در خیابانش از عود و سنگ از ذهب ؛ با نقش زیبا و حکایت … نقش ستاره‌وار
در … زبانه ها ؛ منابع شده فسیح … ؛ در بر سپهر … سپهر اساس رضوی کرده مانس دور از قصور
معمور دار الامان و در متانت و رفعت چون قصر کسری و در ارتنگ مانوی مصور فضای در وگلشن سر با اوج فلک کشیده که قصر آسمان
در رفعت آستانه … است و منظر کیوان در رتبت آستانه … آستانه فضای صحنش را مجموع دریاچه کشیده
بیست ذراع … و پنجاه ذراع رنگ … چنان نمود که پیوسته در جنبش … که جوانش در دامان سپهر که چو جیب آسمان مالامال
درر انجم و زواهر است **نظم** شاد روانش ز دیبا و کرزد و کلیم ؛ زرین شوجو دریا … ؛ زخوش چو مرجان در خوشه چو در آتش
ز صفوت هوا و لطافت چو آب ؛ روان اندرون ماهی سیم … ؛ چو ماه … اندرون سپهر … ؛ کانما الفضة …

من لسانک تجری فی مجاریها اذ اعلنا العصبا ابدت لها حکما مثل الجواهر صفوا حواشیها فردوق الشمس احیانا یحکیها
ودوق الغیث احیانا یباکیها قطعه حجم پرنگار دلنشین آراسته آمد که صفای هر صفه با صفایش تنویر افزای بهشت روضه
بهشت رنگش مانند روضه جنان عنبر سرشت سقف علاء شاهدش که طاق بلند گردون را در نهفت جهت آمده بر فراز چهار عمود از سنگ
فیروزه رنگ قرار گرفته و در استحکام بنیان از سپهر برین افزون حوضی از مرمر با صفا در وسط آن و شاذروان زرین پرداخته آمده که از صفای آب
و صفای سنگش چشم حیران و لطافت مجلس پنهان است و آینه آسمان تیره چون ضمیر تیره دلان گردید صدف است مروارید روان آغشته
به مروارید بیت بکوچهان سرشته بگری سیمین است سیماب انباشته با غره محلول آغشته بکافور و آینه آتش ریخته پر آب بند انشسته
سلسل فکانما الصفاة ومع تحدی کاعب متسلسل ماذا الریاح جرین فوق متونه فکانه درع جلاها صیقل عذب فما تدری اما ما ماؤه
عند المذاقه ام رحیق سلسل مجمره و صفا و قطعات هشتگانه آن گلشن مینو بدن آراسته با اشجار با ثمر و ریاحین نکهت گستر و شمامات
سبز مطرات در جهان سرو کاخش که پیوسته خضر آسا اندر وج پروری آن ساحت مینو مثال حیات ابدی یافته و در کام
و از ابر قت و لطف ایشان اید آنکه رت خضارت یافته اند سدره مثال و طوبی آسا اهل جنت و مایه مسرت رباحث خاک
گستره نونهالان چهار و چمن و برکش که همواره طوبی مانند از رفعت آن روضه بهشت سرشت سر با وج آسمان کشیده و زبان
وجری اصلها ثابت و فرعها فی السماء گشوده اند چون … و نخل دلارای دلبران فرع … سر بر آورده و …
سیب از سیب زنخدان سیمین ذقنان برات و نهال … را چون نار پستان پسته دهنان … از جیب شاخ گلبنش اعجاز
ید و بیضای موسوی آشکار است و در خیمه شجره از آتش شعله ناری وادی ایمن پدیدار در چمن مرغزار و کنار جویبارش لاله شکفته
سرخ و بنفشه اش در میان نرگس دمیده زرد و چمن اش در کنار این چون میان ساغر سیمین می‌بندند وان چون میان مجمر خشمه
دو و نار شقایق فی اغصان نرکافتها خدود بیت فیها عوارض من شعری اذ ما هبت فوق الغصون جنبها کادیش …
قدمن بنجر چون … استجاب را گوید که بهشت موعود را حضرت باری بدنیا فرستاده و رضوان خاک
دری از خلد برچهره گیتی گشاده است اگر نه بهشت است خاکش از چه عطر انگیز چون عنبر و بان است و آبش روح پرور مانند چشمه
کوثر و زلال حیوان **خامه بدیع البیان بذکر باغ دلگشا و نگارستان دامان ورق را رنگ نگارستان**
می‌بندد نگارستان باغیست که تازه و دلکش باغ ارم در دل داغ … خاک طربناکش … آیا … جاوید
گلبدنش از تابه و استوار و در لطافه … کام است و بواسطه … صباحت … شام

کار عشرت تمام واقع در سمت شمال است و شمالش مانند نسیم بهشت دافع ملال در وسط حقیقی باغ مزبور عمارتی احداث کرده و که فرازش
بر چهار استوانه چوبی است مشتمل بر چهار صفه روح پرور و از ازاره صفاش مبنی بر خشتهای منقش است و طاق رواقش در رفعت سپهر آیش
حوضی از مرمرش در میان است و آبش بطریق فوران روان و بر آن چهار عمود سنگ که آن عمارت از سنگ آهنگ را چهار رکنی
محکم است و بنای آن رواق گردون نطاق را بر چهار پایه مستحکم حجاران فرهاد نژاد با چهار هنر چهار فواره شیر پیکر نصب نموده
که هر یکی همواره از کام آب چون شیر روان است و از کمال عذوبت مانند شیر آهوان شیر گیر را مانند روان آن آب
نیلگون که ز عکس گلها ن پری مالیده قرطه ایست زیر وزه هر آن گوئی که باد توده سوهان آذرده گاهی زند بصیقل گاهی فغان
فغان از دلش و دهان اژدر افکنده از دلک از نگوی چو دلش و زر روشنی چو جان جدول کهکشان آسا همچون مار …
همواره در میان آن رنگ روضه جنان روان است و چشمه سلسبیل از غایت صفایش از رشک حسرت بر چهره دوان بیت تنها
ملک فیها روائح و اشجار الریح فیها ملاعب کان زیر الریح من فرقها ضرار است متن ثعالب و من تحتها الانهار
تجری میاهها … منها و فیها سواکب کان مجاریها سبائک فضة تداب و اسیاف متن قواضب و در شرق … برکش
نیز عمارات بهشت آیات و غرفات سپهر علامات بنا نهاده آمده که … آن گلشن مینو را دو … ازدواج محلی دلکشا
و منظری جهت افزا مهیا باشد که گوئی عرصه چمن است که خاکش بانواع گل و ریاحین رنگین آمده و یا کشور تاتار که هوایش چون
نافه آهوی ختنی مشکین باغ عارض خوبان جنت نغمه و سنبلش از خم ابروی دام دلهاست چمن رخسار دلبران غنچه و نرگسش
آیا … چابها سرو بش چون نشسته و قامت دلبران … و بش مانند سرو روان شاهدان شادی بر دوش
زبس گل در آن باغ مأوی گرفت از این رنگ ارژنگ مانا گرفت سر نرگس تازه از زر و سیم نشان سر تاج کسری گرفت
چه رهبان سدا اندر لباس کبود بنفشه طریق دین ترسا گرفت و قد قطع الشقایق فوق جیوب کشیجان الحقیق علاه زنوع
قلم مشکبار در توصیف قصر قاجار عنبر بار است متتبعان سیر و اخبار و متطرفان دیار و امصار را بروایت و درایت معلوم و
مشخص است که خاک دار شیراز بخاصیت غم پرداز است هوای مصلی و آب رکنابادش … با شادی انباز و مردمش عشرت
دوست و بادوستان چون بادام توام و در یکرنگی … با آشنایان وفا شعار و در همه فطرت با بیگانگان …
دلبرانش دلداده کان را … خوبانش … خاطران را غمزدائی خاکش عجب اکسیر است و نسیمش عنبر بیز جابلش …
وکل فردوس مثال است و نهالش از غنچه و سنبل ارم تمثال در شرات و گلشن غم را بار خاطر زدوده و در …

جنت آئینش عادل و قادر را در منقار نغمه داود جنبش که پادشاه جهان گشا را از نزول اجلال در آن کشور بیمثال بود تهیه
اسباب تفرج را بعمارت دو روضه روح پرور که یکی نام دار تخت قاجار و دیگری مسمی به جهان نما است اشارت راند و وصف
هر یک از آن دو روضه جان پرور را اکنون بمناسبت مقام ایراد مینماید تخت ذکر وضع تخت قاجار که بحق روضه ایست خلد آئین
مبادرت میشود که ما بین شمال و مغرب دار العلم شیراز کوهی است جانفزا و در دامان آن کوه تل بود عجب افزا و در طرف آن تل
چشمه آبی چون زلال حیوان روح بخش به صفا اردکانی رسد از آن چشمه عمارتی فلک رفعت و قصری آسمان رتبت بنا نهاده مانند
مشتمل بر دو فضای دلکش یکی ناظر بکوه و دیگری مشرف بر صحرا آن ارزانی و گل انبوه و عمارت مزبور مبنی است بر ابوابی فلک مانند
و دو وثاق که در دو نشان آن استکمال عشرت را ابرکه ماه و در ضلعی از اضلاع آن قصر دو قصر بر بنیاد نهاده مانند که هرگاه زبان تفرج
را استماری روی نماید و استحمام را ضرورتی روی آید هم در آن مکان بهجت نشان رفع ضرورت را اقدام رود پس از آن
که آن عمارت بهجت امارت با تلبیسی صور و اشکال هندسی و تقسیمات حجاری و تخشبات نجاری ساخته و پرداخته
از دامان آن عمارت تا سطح زمین سه قطعه فضای عریض و طویل مرتبه بعد مرتبه مشتمل بر جداول جاریه و انهار سالکه و بستر اکم
باشجار مثمره و ازهار مزهره مزین و منقش آمده و دریاچه قلزم نشان و بحری ناپیداکران در پای آن تالار ارم آثار منبع گردیده
که زورق سیمین فلک را از تلاطم امواجش بیم تباهیست و سپاه ماه را در طره درفش رسم شناوری مانند ماهی و عمقش طولش حیرت
عرضا طولا ششصد ذرع از ذراع است و عمقش از سطح زمین بعدد سی ذرع ارتفاع ما بیان سیم سیمابیش را ابر با نون در آن
روزنا در میان است رعنا بنان طاوس مثالش با کرات بالنسبه چرخ طعنه بر زبان آسمان صوبی از آن است
اختران چنین که موجش را عیان است غایت استعجاب را قدمی بجز گفتم قلزم است گفت خواهرش باش نه بینی که قلزم را
از عکسش سوسن بتر و ناورده خان است پرسیدم که عمان است جواب داد که زبان در کش نیدی که عمان را از حسرتش همواره آب
در دهان است گفتم نیل است خنده که ایست چه خرد برا و دلیل است سرودم که جیحون است وانمود که آن بر الاغی
حصول این آرزو بی پرواز خون است   ولها یه جزر زاهب   بحیثان بربوده ذاهبا لقبیل غث عقبان الطیر
برجا عقبال الخیل الاول   نیلگون دریاچه اش چون گرمیدی ناگون   آسمانه گاه ثابت گاه سیار آمده   عکس این
عکس فلک چند اورابش گاسمان   دیده تا بر هفت قصرش نگون سار آمده   وانکه چینی بر رواقش هست چرخ و اختران
عکس گلزار است وگل آن جا پدیدار آمده   اشجار آن روضه روح پرور و ازهار آن حدیقه بهجت چون چتر طاوس بستان خان

ابا

بر سپهر پایه انگیخت است و مانند غنچه لبان خوبان ختا بصد گره نشاط و انبساط قبش سر درش که از چهار بخت جوان خسروکیش سر
کشیده که دایم خرم است چارش بجاناکه در چمن دولت پادشاه عالم پرورش یافته که همه روش سپهر معظم است گلش که کشور شاهرا مانند
که پیوسته بر سیم است و در لالهاش بساط خلد برد و کار نشیند جسته که همواره اش بر دست جام است و با غرفه نیم دلاویزش که ز مشتار حسن خلق
دماند اسپغره روح پرورش که آه نسیم روح افزایش اگر ز مشعاد از شمال نیکوی اوست و نیمابه جان فزایش از جهت روایت اگر جان
حوض کوثرش از کرامت سپهر برین اگر نبوده این اجر و بخشش چرا است عرصه گستر است که سرو روشش طوبیست خطه ختن است کوه گلشن
مشکبوات عماری و عادل سحر خیزش را ندامد عبرا که آمیخته که دار و بستان غنچه زیر و بم باحسن مقال تلاوت زبور مینمایند
سمن بستر غالیه بیزش را ندامد عنبر که تعلیم نموده که همچون قاریان بکاوح صبح و شام بزبان حال قرائت آیت نور زبان میکنند
والطیر فوق الغصون یحکی بحسن اصواتها الغوانی و در اسل الورق خذ لب کالزبرد والثم والفنها ناریخت بر بستان
زا ابرات تا رونق گلستان زیاده است   سر سبز چو روضه جنان باد   این بقعه دل فزا باد ذکر عمارت جهان نما است
و در توصیف آن روضه بهجت انتما در خارج شهر شیراز در قرب بقعه مجذوب سالک و سالک مجذوب خواجه حافظ علیه الرحمه که از سلف را بانی خلف
گردیده و از اختلاف روزگار خسارت اشجار و نضارت ازهارش تلف چون واقع در محلی مرغوب بود بحسب استعداد مکانی
مطلوب بحث خاقانش در تعمیر اهتمامی فرموده و بر تربیتش اشارت راندند و در خاقانش زلیخا آسا جوانه از اسکر فشده
لیلی مانند شاد و خضارت بر انهار جاریه اش که از نم آب نمونه سراب بود بر آب آمد و ازهار نامیه اش که از تشنه کامی
افسرده آمده بود شاداب بسر روش بر بلبری پدید باز تخت ولالهاش جلوه گری نمود بر از درخت بنفشه اش سوگواری از باد
سنبلش طراری بیاد آورد و غنچه اش بنشاط بی لب بخنده گشاد و گلش تمام عشرت را دامان بر رو نشینی از دوست بلاء خارکش
گرفت و بر برگه شقایقش بحاله بنگری مشک بمجر بخت و عداقیش عطر بیزی غالیه بر خاک بخت گلش موسوی بیا آمد و گلش جلوی
دم زد در فضای روح افزایش رنگ خسروی ونشای چون منقش بر بنان آمد بیدی تراالشجراه والقمراد و الافیها نقوش کان
الارض من حسن بجلد التتر مفروشه   در وسط باغ مزبور عمارتی که اکنون در صف چند سپهر کلاه فرنگ خانه بنا نهاده اند مانند آن بر اسکندر
و در رتبه و زیب و نور چون گل ارکان ارتنگ از اره اش بقطعات سنگ مرمر با صفا صیقلی یافته و گنبد اش با مذهب زمین طلا و لاجورد چون
سپهر انور انجلا پذیرفته چون قصر جنان هشت باب سعادت بابش چون هفت سپهر رشش جهت باز است و پیوسته مهوشان خوروش
محل عشرت و ناز حوضی از مرمر چون جامی که در نگار باشد با شیرین سینه ساغر در وسط آن وثاق گردون رواق قرار گرفته

و آن کوه بر فراز فواره اش ساخت آن قصر به قصور زیب و زینت بیشمار و در مقابل هر یک از ابواب هشت گانه اش خیابانها
بهجت توامان و جدولهای کهکشان نشان پرداخته‌اند و زمین صحنش را به گلهای روح پرور و درختان سرو و سبزه سبز رنگ فردوس
برین ساخته صحنش از فرش سبزه مینو روش خاکش از عکس لاله حنا رنگ ارجی نغز رنگی جان بخش گل و سنبل و شاخ رنگارنگ
برده آن آبنماهای تار گشته این رنگ لعبتان فرنگ سنج پوشان روی لاله سرخ مست باده چشم نرگس شنگ
قمریان خوش سرود خوش الحان بلبلان خوش نوا خوش آهنگ در فراز کریاس بهجت اساس آن روضه خلد آیین ایوانی
دو در مشتمل بر دو منظر عشرت اثر سر با وج آسمان افراشته و دو غرفه‌اش بر فرق فرقدان گذاشته منقش به نقشهای دلکش و مصور
بصور مهوشان پریوش شبک پنجره‌اش که در حقیقت دام دلهای حوران باغ جنان است به خیابای طلبی و اکشته
چمنی مزور است و ساحت پر نور جان پرورش که در معنی رنگ نگارخانه چین است بشکلهای عبقری و فضای پر آذین همچو
سپهر اخضر بهشت در دو دیوارش از انواع نقشها در چون کارگه آزر چون نامه مانا در ساحت پاکش که بود غیرت
فردوس در عرصه خاکش که بود رشک چمنها از درخت نخ و ... بین کو ... اکنون بین نگیسا چون بروی جانان پرورن
دین لاله سوری چون چشم نگار آفت جان نرگس شهلا گوید که بر آورده زمین خلعت اکنون گوید که بپوشیده بهر گوشه دیبا
تطوف الابصار بنا و تحتها جداول ماء کالمجرة جاریا تشاق مرو حشا ... خدود الغواد ... الغوانی
... فی ... نجوم حوت ... لیالیا یا رب این روضه بهشت نظیر که شد از امر شاه دین آباد
تا ابد باد خرم و بروی آفت از صرصر خزان نرسا و ذکر عمارات عالیات پادشاهی دارالخلافه معموره
بالطاف الهی از روضات جنت آیات جدیده و باغات فردوس علامات عدیده تا اکنون که آخر
قرن اول جلوس همایون است انتخاب مطالعه کنندگان را بذکر دو صفحه چند قطعه بهشت آیت اکتفا نمود
اکنون بذکر بعضی از عمارات مبارکات سلطنتی که در دار الخلافه و سایر ولایات محروسه دولت محروسه عن الحدثان
علاوه بر عمارات شاهزادگان آزاده خیال اعاظم و حرم سرای پردگیان عصمت و دولت عظمی بنا نهاده اند عبارت میرود
بازار این سنگ زبرجد گاه خنک آنچه نگار قلم آنچه فسانه‌ها از عمارات روح پرور دلفریب عجب گلبرک در دار
السلطنه طهران خاصه جلوس سلطنت دارالملک قصر جهان کرده به سه وثاق کرده در رواق است که در روضه مسمی بگلستان که
در جنب عمارت جنت آیات دیوان خانه آسمان آستانه است بنا نهاده اند که یکی مسمی به وثاق بلور است و دیگری معروف

بگلستان

بگلستان و سوی مشهور بکاخ الماس و ثاق بلور خاصه جلوس هنگام دولت و در فصل شتا مکان استقرار در روی پشت شمالی آن
و در روی جنوب و نشستن در آن واقع و در گردش عمارت گلستان در وسط روضه گلستان است و در شکل باغ رضوان و روضه
جنان نمودار است و در رو و در واجهت رشک غرفه مینو کاخ الماس پشت بجنوب است و در وشمال و نما حدیقه بهشت برین
از اندیشه تصور خیال و این سه وثاق جا افزا و بهجت عمرها را چنان بنا نهاده اند که هر یک دیگری را در برابر است و در هنگام
جلوس در هر یک از آن دو وثاق دیگر را جلوه و نمایش بهتر و بیشتر و بنای هر یک از این سه وثاق گرد و دو رواق از قطعات
آیینهای خوش ذرع طول و سه ذرع عرض است و عرض و طول رواقها کعرض السموات و الارض گوئی قطعات و طبقات سپهر
جیانه را در بن سقف و ازاره گنبد اش نصب نموده اند یا که بر مهر و ماه و را به جای خشت و گل بکار برده اند در بنیان
از بلورات و آسمانه نیاشته با هزار نقش و هندسی و مثلثات و مسدسات و مقرنسات و در گریبان
آیینه قطعات آبگینه در سقف گنبد و ازاره آن رواقهای آن آسمان اساسانه صنعتهای عجیب ابتکار آورده اند
که روان اقلیدس و شمار انگشت حیرت گزیده در شاخ و هستجاب جا گزیده اند چهل چراغهای بلور روشن تر از جواهر
خور و بور همچون ثریا از سقف سپهر مانندش آویزان است و الماسهای و قندیلهای نور اند در طاق رواق آن و نقاشهای
بهشت سرشت فروزان درخشان که آسمان کوکب از زیب و زیور انجم و خنجر خور سپهر خجلت پیش افکنده و از آرایش ثوابت
و سیار خویش منفعل و شرمنده است تخمین صحیح و تقویم درست مبلغ پنجاه هزار تومان آیینه و بلور در آن سه منظر بدیع المثال صرف
گردیده است و از عهود سالفه تاکنون در هیچ عهد پادشاهی ذی جاه کسی نظیر آن نه دیده و شاید مرتب نداشته و بنا نکرده است
فی الواقع حسنا حور ایجاد عدت ملهوی و ... شوق نگاه حور سپهر آیینه رنگ را اگر از آیینه صبیح صورت زیبای
جهری جلوه گر است و در این سپهرهای عشرت از عکس جمال صورت و معنی حضرت خلافت از هر آیینه آفتاب جهان آرا است
آسمان سیمای گیتی را در گریبان افق هر گاه چهر ماهی تابان است این ایوان فلک بنیان را در جلوه رشاقت جهان جهان
از جیب هر آبگینه بر زده ان هر تابان نور افشان خورشید با جامه آیینه منقش نوانم شد به هر صباح بر بام افق جلوه
گر است ماه و جهری انجمه شمع محفلش خواهم بود هر شام در فانوس گردان تور گشته است و گرنه با ضیای آیینه اش چه حاجت
بتابش آفتاب و ماه پر تو آبگینه اش چه ضرور و نمایش ما هتاب خرد را پرسیدم که اگر این عمارت و کاخ بهشت آیات
کوثرش کو جواب داد حوض مرمرش گفتم آب حیاتش کجاست نمود که زلال جان پرورش گفتم غلمانش که خواهد بود خرد داد گفت ساقیان

زین کرشمه از بندره و طوبی بر خرچشم فدایت کرده که سرو بهمین سرورش **ذکر عمارت عشرت آیین شاه بهجت افزا جای**
عمارت عشرت آیین بوضع و ترکیبی است که اکنون در عرف عوام بیش آن وضع را طنبی خوانند قصریست شوق کرسی بلند
فلک رفعت و دو شاه نشین سپهر مرتبت چهار غرفه عرش آیت دارد و در فضای فردوس نشان عمارت در صفه هر شاه نشینش
حوضی از زمرد پر آبست و در هر حوضی فواره متقاطر چون غنچه آب سرورش در صفوت که گوئی تبسم لب نگار است گشته و آبش در عذوبت
چون شیر خانه حرجها از زلال حیوان ربوده ازاره بیش سنگ دل خوبان خیانه از سنگست و سایر فرشش همچون عارض نازنینان
آرزی از نقش و نگار رنگ کار نامه ارژنگ سقفش را بطناب طنبی صد او رنسد است عنقا چون کاخ دماغ و کوه از
مجوف و معلق ساخته و آن مجوفات و طبقات را نیز با شکال هندسی مشبک و مشعب نموده لیکن طلا جو دردیده خانه
در این عمل حکیمانه بنوعی استادی معمول داشته اند که اگر مطرب را امتحان نغمه ای نیز بوده نغمه برآرد طرب را شابانه
از طنطنه هیجانش هوس نکون دهم دارد و ان سپهر با نغمه صور و تسبیح نفوس ازوله زلوله خلا و ملا در صدا حتی بخوانند بود تصویرات بعض
با بنگه جمله در پرده اند پرتو و از روی کار نامه پرده گشته اند و هفتاد لبهای عرضیش با وجود که همه در وجه خود حیوانند عالم الله
کار خود را نگذاشته شاهدان پرده سر بر کرده از پرده بدیلان چو پرده بکار بر گشته آمده قصر در کار از ایروعمر
کار آور که آنکار را هر طرف از نقش و بوار آمده عقل برا گفتم با وجود این بهر عشرت عجب دست که نه بهره خسی بار کرده
و نان جهان بپوز فرا گرفته او دیا مدوی کند مطربان این قصر در نیست پرسیدم که بر زبان جنت و این فردوس برین چرا رنگ
جان گفته اند جواب داد که کو خیمت بنقشهای دیوارش نیست گفتم آسمان در جهت خویش را جهت طاقش داند گفت
نه مکی که بسرکون است سر در دم که آفتاب در ضیا خود را از قرین شمسه زمین شمارد گفت مندی ولیش از این حسرت بر زمین
در جانبی از آن قصر قصر با فرشته فضاء سر نقاشان شاه جنگ بزرگ عار صورت حرمتهم پادشاه جهان کشاده
در جنگ با سپاه روس در پرده بپرده کشیده اند در جانبی دیگر ساحت شکارگاه شاه جهان گیتی پناه پرده از نشان داده
گشاده در کوچه چون مقتل عاشقان تنها بجان است و در دیگری همچون سر کوی معشوقان دلها گرفتار کمند جهان کما قال
تعال الله که قصر همایون بنام ایزد بر از فر گردون برفت سایه اش چون طور سینا برفت پایه اش برچرخ مینا
هم از نور خدائی سایه دیده هم از خورشید شاهی پایه دیده در آن ارغامه نه داده جرایع نقشهای بدیع بوده رنگهای
بالنگر روس لیسی روشنه ای و آهنین کوس پیکو صیدگاه شهریاری شکارانداز شیران شکاری سقف آن خورشید

نه بخورشید از آن افتاده سایه بکرسی چون سلیمان شاه ایران چو آصف صف زده هر سو وزیران قصر دیگر مسمی به هشت آیین
که در یکی از حرم سراهای حرم است قرین خاصه جلوس شهریار جم اقتدار ساخته گردیده است آن عمارت مزبور را چون عرصه سپهر
بپایه بنیان درجه و اندازه و بزیور نقش تصویرات صور حبیب الله زینت و اندازه افزوده بدین نسبت که آن اصل صور را
بنوعی که منقش صنعت تصویر کشان شاپور مثال است مرتسم ساخته و گویا که از قرار مشخص اجل صد و صور مذکور مرتسم ارتبات
از قطعات الگینه پرداخته اند و در جانبی از عمارت مزبور طبقات سپهر برین و درجات جنات عدن نقش گردیده
تبارک الله از این آسمان روی زمین که بسته کلک مصوران بهشت برین ز رنگهای شگرف و نقشهای بدیع بهار خانه قدرت
نگارخانه چین بیان آز مهد آسمان منقش را بگونه گونه صور داده ز اختران زرین رنگها نه در دوران بعجب فیروز نقش
مثال کوثر و طوبی قصر حور العین ز دلنهاد جوانان از حرم رخسار ز طبیعت پران آن اجل قضیمن درش بنچه خاور بود
که در هر صبح کند طلوع از آن آفتاب دولت و دین ابوالمظفر فتحعلی شه که هند هزار قمر از چشم آسمانی قرین
شهنشهی که به خاک درش بسجده درند کهی بیکند و دار آکه خیال رنگین کف کفایت او را بعنوان خوانند که آن بقطره
کرم است و این نه بدهن شد از بشارت آن خسرو بهشتی روی ز شاهزاده حسن این مکان بهشت آیین چه شاهزاده همین
افاده از طلعت چه شاهزاده فیروز ز نگین بطول چتر فلک سای خسرو فیشکوه بدین مکان جهان رسیده یکان چنین
دعای دولتشان چون حساب کند او را بگوش هوش ز ربع الامین رسد آمین **ذکر عمارت سروستان** دیگر از قصور بهیه قصور
عمارت لازم السرور عمارت منظر گل است که هوای جانفزایش مفرح جان است و آب باصفایش فزاینده روان در ضلعی از
اضلاع آن روضه فیروزه کاشی و لک پیرست بجا بجا نهاده اند و اطراف آن را در فضای آن حدیقه روح افزا گشاده
زینه است چون دل مهجوران پر نور و منظری است مانند حرم خاطر صنعان آراسته بسرو و پنجره های مشبکش از رقعات
خرده چون دام زلف مشکین خوبان دلرباست و طرهای مختشش از انگال چون شکن طره نیکوان دلاویز است منطبع
سپهر از جلوه اختران متاه که گشته کان راه منشئ یاد این قصر دلارا روح افزا باد و خسرو جهان کشا عیش افزا فلک آب
آیین باد که با **صفت عمارت معروف بنگله برین که در دار السلطنه اصفهان ایر پادشاه گردون توان ساخته گردیده است**
و ذکر آن ارباب کیاست را صفای صفاهان و صفوت هوای آن کشور خلد نشان معلوم و مشخص است آب زنده رودش
مرده در سینه زنده سازد و هوای فرح افزایش که رشک بهشت برین شرمنده چون وصفش بسیار نموده اند بتعریفش نیاز کند دعا

و در این باب بتفصیل حاصل است و تفصیل این فصل بتطویل لاطایل باری در آن دیار فرح آثار سلاطین صفویه را
انار الله برهانهم عمارات و قصور دلنشین بدیعه بسیار و بیشمار است پادشاه جهان کشا را نیز خاطر جهت دیار معلّی
آمد که در آن کشور بهشت آیین عمارتی چون فردوس برین ساخته و قصری در رفعت همچون سپهر مکوکب برین پرداخته آید حالیا
کارکنان آن دیار بامر خسرو سپهر اقتدار اعمال مثال بهاران و معماران قضای قدر توأمان این عمارت مسمی بچهل ستون
و بنای معروف بتالار طویله و باغ مشهور بانگورستان طرح عمارت افکنده که تا اکنون جهان در صنع عمارت بدیع بدان
مشابه قصری رفیع سلاطین سلف را بر لوح خاطر نقش نبسته و بر تخته اندیشه صورت نبسته است عمارت مزبور مشتمل است
بر دو فضای دلکش و دو عرصه روح افزا دلنشین است بر غرفات جان پرور و حجرات بهشت گستر ابوابش در عزت [illegible]
را آستانه با اوج آسمان قرین است و قصور بهشت قرینش را در خشت و گل شادی و سرور تضمین صحنش مینو سرشت
مینو دلکشش روشن چون وادی ایمن خشتش حجرات و حجره‌اش بر سر درخت چنارش مانند نهال حسن سرافراز است و بالای
سرودش همچون شاخ وصال [illegible] گلبنش را ریشه در آب است و رب آتش چرا باز آمده گلش را آتش بجان است
و سبزی از کجا آشکار ساخته لاله‌اش را چون نافه چین مشک تاتار در کنار است و سنبلش را مانند طره دلدار پیچ و تاب
چشمه در فضای دلکشش بر جای سبزه که گویند طاوسان جهان بال و پر ریخته‌اند و در فلک فرح بخشش عرض گشت هما که چون
فردوس زلف عنبر آمیخته تالاری دلکش را ایوانی آسمان روش در آن حدیقه علیا در وقت جلوس همایون سلطنت را
سر ایوان کیوان افراشته و قصر خانه سپهر را از رفعت سقف خویش سر گریبان فرو گذاشته پیکر نقشش از پا تا سر [illegible]
خانه [illegible] و از هر آینه نقش پیکری دلفریب و صورتی جان شکیب عیان کاخیست چون شبستان جان بنور خرد روشن
و قصریست مانند کاخ سپهر آراسته لعبتان چین تن خورشید تا بن شمسه ایوانش اطلس سپهر آستر شاد روان نقش آسمان را
[illegible] کهکشان از رفعت سقف [illegible] رسیده انجم [illegible] از فواره [illegible]
[illegible] از اراده‌اش چون سینه باز منقش است و مانند [illegible] رخسار دلکش [illegible] سینه بتان چین [illegible]
زر [illegible] منعقد است و در آن از طلای [illegible] در پیش [illegible] آثار کوثر آماده [illegible]
و قلزم سان چشمه حیوان [illegible] است مانند سیماب [illegible] غضبان [illegible] جانبش قطرات [illegible]
کرشمه [illegible] رخساره آشکار گردیده در صفای آبش روشن است که زلال حیوان در ظلمات پنهان است و در عذوبت

معینش معین است که چشمه کوثر منحصر [illegible] خامه مشکین رقم بذکر عمارات بحر الارم واقع در کشور مازندران ساحت ورق را
چون روضه ارم مینماید کشور مازندران عرصه ایست بهشت نشان و ساحتی است جنت نشان قالش از سبزه و بهار رویش
چون عرصه سپهر دوار نگار [illegible] جمالش از لاله در آذر و آزار افسرده چون عارض بتان [illegible] نسیمش [illegible]
سامان و دل بسته در خلال رضوانش [illegible] زلالش که حکایت کوثر میکند همواره در انهار جانش جاری کار روان [illegible]
اشرف [illegible] در آن دیار فرح آباد و بار فروشست و ساحت جان عرصه آراسته‌اش را بنده حلقه بگوش [illegible]
از [illegible] عرق خجلت [illegible] سپهر اخضر [illegible] خاک [illegible] نوای مرغان روح [illegible]
بر پا است و در آب [illegible] هوا [illegible] عرصه [illegible] اشجار آفتاب [illegible]
و از رنگ [illegible] سنبل [illegible] این حدیقه [illegible] از غیرت حدایق [illegible]
[illegible] بستان [illegible] خوبان [illegible] غایت [illegible]
گل [illegible] آدم [illegible] شاخ [illegible] سحاب چون [illegible]
[illegible] از نفحات [illegible] شاداب همچون [illegible] عرصه [illegible] روضه بهشت را
خاطر از رنگ [illegible] پادشاه جهانگشا را خاطر مبارک [illegible] دلکشش تفریح خاطر [illegible]
[illegible] پرداخته آید [illegible] ساحت [illegible] میدان [illegible] جان بخش چون جام [illegible]
[illegible] قدرت ایزدی [illegible] همچون مرکز
زمین [illegible] آب [illegible] پادشاه عالم پناه [illegible] شرف [illegible]
[illegible] قصری [illegible] سپهر [illegible] ساخته آید [illegible]
[illegible] آن [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] قطره چون جاده [illegible]
و جاده چون قطره [illegible] بر آسمان برفراز [illegible] قصری [illegible] صورت [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] که معمار فلک را از این صنعت [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible] حیرت [illegible] آسمان را چگونه بزمین آورده [illegible]

صفحه زمین را انجه جلیقی بر آسمان برده اند سبحان الله حکم پادشاهی تا کجا نافذ است و فکرت بشری تا چه مرتبه تا هر که در بحری
چنین معبر سازند و بر فراز آید چنان عمارتی چنین پردازند در مشاهده آن قصر فلک مثال عقلا را محقق گردد که بنای گیتی
بر ثابت رسکن این قول را در حقیقت این بنای عجیب جواب صواب **ذکر عمارت قصر جهان که در چشمه علی ساخته گردیده است**
در حوالی دامغان چشمه آبی است مسمی بچشمه علی آبی از کرسنگ در غایت صفا همچون فواره جوشان گرده و خوبان ختا و [illegible]
و چون زلال حیوان در سبزه زار آن عرصه دلکش روان و درخت چنار عظیم در لب چشمه مزبور سر بر در و حور سر باوج سپهر
افراخته و از آن جا که غرابت وارد مشاهده کنند معمور تش ننداشته با آنکه خاک آن سرزمین از غایت خضارت رشک
بر دل روضه ارم گذاشته و زینت هوای لطیفش ساحت آن عرصه را لاله و گل انباشته و در خاک طربناکش خاطر تا غنچه دار
بهجت پیوسته رجان مجرد بکسب لطافت در آن صفحه دلگشا مقیم با شاره پادشاه گیتی پناه در آن عرصه عجب افزای [illegible]
عمارتی چون کاخ سپهر متین و قصری چون غرفات بهشت عشرت قرین ساخته گردیده و در پیش روی عمارت مزبور دریاچه آبی
چون بحر بیعن چشمه با معین پرداخته گردید تا شیشه صبح صادق که از خجلت روی افروز خسرو آفتاب ضمیر آب گشته
در آب گیری چون حوض سیمین افق قرار گرفته است با عین آفتاب عالمتاب که از شرم ضمیر شاهنشاه فلک بارگاه
گداخته مسجدی برج بر دور جنب عمارت مزبور بنا نهاده آمد که رهروان آن بوادی و صحاری در آن منزل صفا از
رنج راه آسایند عمارت را در حضرت صاحب الامر فرموده اند و ثواب سجد او برج کبیر الفتوح والده ماجده حضرت
مکان سپهر ساخته اند تفصیل این حکایت در کتاب زینت المدایح که از مولفات این بنده درگاه جهان مطاف است
مسطور گردیده **ذکر عمارت سپهر برین که در چمن سلطانیه بحکم سلطانی معمار آمده** در چمن سلطانیه که عرصه ایست فردوس
خضارت و ساحتی است ارم نضارت سپهر بر اختر را از فرط وزر را بجنش چهره زیبا عرق ریز است در رضوان جان را از
خضارت خاک پاک و صفوت آب طربناکش با ره بجلت شعله الکنز در وسط چمن مزبور پشته سپهر آسا سر بفرق سما افراشته
و پای بر اوج فرقدان گذاشته چون اطلس وار بر مضرب خیام سپهر احتشام سلطنت ذات طبیع اقدس بطغرا مقدس [illegible]
آمد که قصری ارم آسا و عمارتی گردون سا در فراز آن تل رفیع ساخته آید که بختش تا مرتبه که ساکنان قصر نگاری سپهر از خوف
استراق سمع جاسوس اگر صدی در میان دارند بسر گوشی ادا سازند و در اوقات توقف مرکب همایون در آن قصر همایون
نظاره گیان ره سپهر بالا نشسته است که این جرم نورانی آفتاب جهانتاب از افق طالع گردیده یا افسر زرین خسرو

جهان

جهان آرا است که از مطلع ایوان فیض نشان تابان است در تاریخ اتمام عمارت مزبور بنده رقم این مختصر قصیده ایست که در کتب
آن قصر مسطور آمده چنان بذکر آن تاریخ اکتفا نمود **نظم** از بهر مصرع چشم تاریخ سال اتمام گفت آسمان دیگر بر اوج آسمان است
و هر یک از شعرای رکاب در توصیف عمارت مزبور قصاید غرا از پرده فکرت ظاهر کرده و انظمی نیز در کتاب [illegible]
بر صاحبان درایت و مطالعه کنندگان این روایت محقق خواهد بود که ظهور چگونه آثار و امارت و صدور این نوع علائم
که در طریق جهانداری اصعب مسالک در مدت سی سال از پادشاه گیتی جهان گشا جز بکرم تائید الهی و مرحمت نامتناهی
چه باشد تا صحیح و الفیض شد اکنون هنوز از نتایج سعادت اما بندگان جان نثار را زبان الکن این [illegible]
عالم بیاید که از هزاران یک و اندکی از بسیار نگرددی و ثنا گستری را به جا نیاورده خواهیم بود امید که سالیان ابد پیوند دولت
پاینده باد و مهر چهر راجع بنده استیلا یابند بالنبی و آله الامجاد [illegible]
[illegible] آیام خلافت کبری با حسن روایتی و البع حکایتی انجام پذیر شد و اما واردات و صادرات واقعه این مقدار از آن
سلطنت [illegible] کرده امید که عروس [illegible] این معانی بدیع [illegible] آفاق منظور نظر و
خاطر ارادت و ذخایر [illegible] شاهنشاهی خرم و مسرور

این کتاب مستطاب که روزنامهٔ مآثر حضرت صاحبقران گیتی ستان و وقایع سی ساله دولت ابد نشان است
بتصنیف و انشای بندهٔ وقایع نگار دولت علیه شاهنشاه قاجار محمد صادق مروزی و باهتمام در استکتاب
عالیجاه مقرب الخاقان عمدة السادات العظام ملک الکتاب میرزا احمدی الحسینی الفراهانی تاریخ روز شنبه
بیست و دوم شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۴۳ یکهزار و دویست و چهل و سه صورت اتمام و سمت انجام پذیرفت
امید که بشرف قبول خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاه اسلام پناه افتاده از راه مرحمت گستری و ذره پروری
بقبول آن ابواب اعتبار و افتخار بر چهرهٔ فدویان دولت ابد آیت گشاده آید اللهم ابد دولته العلیه و خلد
خلافته البهیه بمحمد و آله خیر البریه

